

به نام خداوند جان و خرد





# مجموعه آثار

مقالات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نامه‌ها

سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۷۰

جلد چهارم

تهران، ۱۴۰۰



## فهرست

- بخش اول سال ۱۳۶۰ ..... ۹
- نامه به رئیس دادگاه شماره یک انقلاب، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی  
گیلانی ۱۳۶۰/۲/۱۹ ..... ۹
- نامه به حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی، رئیس دادگاه شماره یک  
انقلاب، ۶۰/۲/۲۱ ..... ۱۰
- تلگراف به فرماندار سمنان، ۱۳۶۰/۳/۱۳ تلگراف شهری به رهبر انقلاب ..... ۱۳
- نامه آقای مهدی وفاجو به رئیس مجلس شورا در باره حمله اوباش در شیراز، ۲۰  
خرداد ۱۳۶۰ ..... ۱۴
- گزارش آقای حمید عطار از حمله اوباش در شیراز، خرداد ۱۳۶۰ ..... ۱۵
- یادبود شریعتی، مجله سروش خرداد ۶۰ ..... ۲۳
- نامه به دکتر کمال خرازی، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۰/۵/۴ ..... ۳۳
- توضیح در مورد تماس با وزیر خارجه آمریکا، مطبوعات مرداد ۱۳۶۰ ..... ۳۳
- اعتراض به خبرگزاری پارس، ۲۸ مرداد ۱۳۶۰ ..... ۳۴
- شکایت از روزنامه والفجر، ۱۳۶۰/۶/۵ ..... ۳۵
- احضاریه دادسرای عمومی تهران، ۱۳۶۰/۶/۱۲ ..... ۳۵
- نامه به بازپرس شعبه سوم ویژه مطبوعات، ۶۰/۷/۱۳ ..... ۳۶
- مبانی ایدئولوژیک انقلاب، سخنرانی‌های ارائه شده در کلاس‌های نهضت آزادی  
ایران، آذر ۱۳۶۰ ..... ۳۶
- نامه اعتراض به ماهنامه صف، دی ماه ۱۳۶۰ ..... ۹۷
- پاسخ ناصر ایرانی، اطلاعات ۶۰/۱۱/۱۷ ..... ۱۰۱

سیاست خارجی ایران از ۱۳۵۷ تاکنون؛ چرخش‌ها و چالش‌ها	۱۰۳
سیاست خارجی ایران از ۱۳۵۷ تاکنون؛ چرخش‌ها و چالش‌ها، قسمت دوم محمد امینی	۱۰۷
تغییر مدیریت کیهان - مصاحبه با میزان، ۱۳۶۰	۱۱۵
سرنوشت گروگان‌ها، ترکیب مجلس، محاکمه عملکرد آمریکا، گفتگو با کیهان	۱۱۹
نقش شریعتی در احیای فرهنگ اسلامی، مجله سروش خرداد ۶۰	۱۳۳
کیش کفر، بهمن ۱۳۶۰	۱۴۰
ریگان و بربریت: بربرکیست؟ یادداشت روز ۱۳۶۰	۱۴۲
بخش دوم سال ۱۳۶۱، اعتراض به استاندار زنجان، خرداد ۱۳۶۱	۱۴۴
یادنامه سفر حج	۱۴۶
نامه به بازپرس دادسرای عمومی ۱۳۶۱/۷/۲۵	۱۸۶
نامه به دادسرای عمومی تهران ۱۳۶۱/۷/۲۸	۱۸۹
نامه بازرگان و یزدی به دادستانی ۱۳۶۱/۱۲/۲	۱۸۹
تحلیل انقلاب و مسائل و مشکلات آن ۱۳۶۱	۱۹۰
سرنوشت جنگ، بحران‌های اقتصادی و سیاسی	۲۷۱
سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره ششم نهضت آزادی ایران، ۱۷ اسفند ۶۲	۲۷۱
بخش سوم سال ۱۳۶۲	۲۹۹
نامه به آقای قرائتی، ۱۳۶۲/۸/۲۲	۲۹۹
نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد، اعتراض به سکوت در برابر تجاوزات دولت عراق ۱۳۶۲/۹/۱۴	۲۹۹
بخش چهارم سال ۱۳۶۳	۳۰۰
پیرامون وضعیت سیاسی - مصاحبه با خبرنگار نشریه عربی المجله ۱۰ مهرماه	۳۰۰

- گروگان‌گیری - سخنرانی در دفتر نهضت آزادی ایران ..... ۳۰۸
- نامه به دادستانی تهران، انفجار منزل، توطئه علیه جان من و خانواده‌ام ..... ۳۶۳
- بمب‌گذاری منزل آقای دکتر ابراهیم یزدی، اطلاعیه نهضت آزادی ..... ۳۶۷
- گزارش و تحلیلی از حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ - آذر ۱۳۶۳ ..... ۳۶۸
- بررسی مسائل ایران و چه باید کرد؟ ..... ۳۷۳
- سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره هفتم نهضت آزادی ایران، اسفند ۱۳۶۳ ..... ۳۷۳
- نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد در مورد بمباران مناطق مسکونی و غیر نظامیان توسط دولت عراق، ۱۳۶۳/۱۲/۲۵ ..... ۴۰۴
- بخش پنجم سال ۱۳۶۴ ..... ۴۰۴
- انتخابات ریاست جمهوری - مصاحبه لوموند با مهندس بازرگان و دکتر یزدی تهران ۱۳۶۴/۲/۳ ..... ۴۰۴
- نامه به آقای شیخ محمد یزدی - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۴ ..... ۴۰۷
- پاسخ دکتر یزدی به اتهامات جلال فارسی - ۲۰ تیر ۱۳۶۴ ..... ۴۱۳
- سیاست خارجی دولت موقت، روابط با عراق و صدور انقلاب - روزنامه اطلاعات ۱۹ و ۲۳ آذر ۱۳۶۴ ..... ۴۴۹
- بخش ششم سال ۱۳۶۵ ص ۲۷۵ ..... ۴۷۸
- بررسی علل و آثار ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - سخنرانی به مناسبت روز کودتا در اجتماع نیروهای ملی ..... ۴۷۸
- بخش هفتم سال ۱۳۶۶ ..... ۵۰۰
- بررسی و تحلیل گزارش کمیسیون تاور - تدوین و تلخیص سخنرانی پیرامون روابط جدید ایران و آمریکا ۱۳۶۶/۱/۱۹ ..... ۵۰۰
- حادثه ربودن مجتبی طالقانی - پیام هاجر ۲۱ خرداد ۱۳۶۶ ..... ۵۲۳
- تعادل سیاسی و آزادی احزاب - مصاحبه خبرنگار کیهان، صفحه گذار اندیشه - بهمن ۱۳۶۶ ..... ۵۲۹

۵۴۹	بخش هشتم سال ۱۳۶۷
۵۴۹	اجرای قانون احزاب - رادیو بی بی سی ۱۳۶۷
۵۴۹	بخش نهم سال ۱۳۶۸
۵۵۳	بخش دهم سال ۱۳۶۹
۵۵۳	پاسخ به آقای سید احمد خمینی - ۱۳۶۹/۱۱/۲۴
۵۵۹	بخش یازدهم سال ۱۳۷۰
۵۵۹	چه بی‌رحمی، چه جنایتی پیرامون رفتار حکومت عراق با مردمش، دنیای سخن
۵۵۹	بهار ۱۳۷۰
۵۵۹	علل و عوامل فروپاشی، پاسخ به پرسش آقای مظهری، تابستان ۱۳۷۰
۶۰۰	برخی اختلاف نظرهای بین شرق و غرب در زمینه حقوق بشر، مرکز بین‌المللی
۶۰۰	اولاف پالمه استکهلم، سوئد، سمینار حقوق بشر
۶۱۱	نمایه



## بخش اول سال ۱۳۶۰

نامه به حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی ریاست محترم دادگاه  
شماره ۱ انقلاب - ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

ریاست محترم دادگاه شماره یک انقلاب

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی

با توجه به بند آخر کیفرخواست صادره علیه آقای مهندس امیرانتظام معاون  
نخست‌وزیر دولت موقت همکار سابق ما، اینجانبان لازم دانستیم من باب شهادت  
و توضیح مطلب نکات ذیل را به استحضار آن دادگاه برسانیم تا خدای نکرده با  
صدور یک رأی خلاف حق لطمه به انقلاب اسلامی ایران و دادگاه‌های آن و به  
خود اسلام وارد نشود.

۱. تدوین نامه مربوط به انحلال مجلس بررسی قانون اساسی (معروف به  
خبرگان) به‌عنوان ریاست آن مجلس و تصویب آن نامه از طرف دولت موقت به  
هیچ‌وجه صورت مواضعه و توطئه یا تلقین و تأثیر از ناحیه آقای امیرانتظام و  
اشخاص دیگر را نداشته است بلکه موضوع رسماً و علناً در هیأت وزیران مطرح و  
بحث شده با اکثریت ۱۸ رأی روی ۲۴ رأی و امضای ۱۵ نفر در پای آن به  
تصویب رسیده بوده است بنابراین اگر قرار باشد این عمل جرم تشخیص داده شود  
همه ۱۸ نفر شریک در آن هستند. مضافاً اینکه اصلاً کاری انجام نگردیده و صرف  
قصد یا حرف بنا به هیچ‌یک از اصول و قوانین عرفی و شرعی جرم حساب  
نمی‌شود.

۲. در جلسه مزبور قرار شد قبل از ارسال نامه و هرگونه اقدام و انتشار یک  
نظرخواهی و کسب اجازه از مقام رهبری به‌عمل آید. فردای آن روز عده‌ای از

## ۱۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

وزیران خدمت امام رسیدیم و چون معظم له مصلحت ندیدند و به صفت ولایت و وکالت عمومی مدت قانونی مجلس بررسی را تمدید کردند موضوع منتفی گردید و مسکوت گذارده شد و اگر بعداً اظهار و افشایی از طرف دادستانی کل انقلاب صورت نمی‌گرفت کسی از ماجری آگاهی نمی‌یافت.

۳. علل و عواملی که باعث این کار شد یکی سرآمدن مهلت قانونی مجلس خبرگان بود و دیگر خروج آقایان از حدود و اصول پیش‌نویسی که قبلاً به تصویب شورای انقلاب و تأیید کلی رهبر انقلاب رسیده بوده است. اتفاقاً و نظر به اینکه تدوین طرح قانون اساسی در هیأت دولت و شورای انقلاب بیش از مدت انتظار به طول کشیده بود و در شرایط آن روز مملکت بیم اختلال‌هایی از ناحیه ضد انقلاب می‌رفت قبلاً نظر امام و اکثریت شورای انقلاب بر این شده بود که پیش‌نویس تنظیمی به رفراندوم گذارده شود ولی در اثر پافشاری و استدلال اعضای دولت موقت به این که انتخاب مجلس مؤسسان رسماً و مکرراً از طرف امام و نخست‌وزیر به ملت وعده داده شده است و عدول از آن جایز نیست، با پیشنهاد مرحوم آیت‌الله طالقانی و موافقت امام قرار شد با تعداد کمتری به انتخاب مجلس بررسی نهایی قانون اساسی پرداخته شود و به همین ترتیب عمل شد. بنابراین مصوبه دولت موقت بازگشت به نظر قبلی رهبر و شورای انقلاب بوده است.

بسمه تعالی

اینجانب نامه مورد بحث را امضاء نکردم اما چون تصمیم جمعی هیأت دولت بوده است و وزیران مسئولیت مشترک دارند، مسئولیت آن را می‌پذیرم. «ابراهیم یزدی»

نامه به حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی، رئیس محترم دادگاه

شماره یک انقلاب، - ۶۰/۲/۲۱

بسمه تعالی

ریاست محترم دادگاه شماره یک انقلاب

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی

در مورد روابط خارجی دولت موقت با دولت لیبی سازمان آزادی‌بخش فلسطین مطالبی در کیفرخواست علیه آقای امیرانتظام عنوان شده است که لازم است برای

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۱

روشن شدن حقیقت امر مطالب و توضیحات زیر به اطلاع دادگاه محترم و مردم قهرمان ایران برساند.

### الف. در مورد روابط با دولت لیبی

همان‌طور که در دادگاه معروض گردید پس از آن‌که اینجانب تکلیف خدمت در وزارت امور خارجه را قبول نموده و کار خود را آغاز کردم ابتدا طرح سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تنظیم و در هیأت دولت و شورای انقلاب مطرح نمودم که به تصویب رسید. شورای انقلاب تنها در یک مورد، رابطه با دولت لیبی، نظر خاص داشت و لذا تصویب نمودند که اولاً ارتباط دیپلماتیک با لیبی در سطح کاردار برقرار شود، ثانیاً همزمان با این امر، هیأتی برای بررسی سرنوشت امام موسی صدر به لیبی اعزام گردد.

پیرو این مصوبه، شورای انقلاب، وزارت امور خارجه هیأتی را مأمور سفر به لیبی جهت تدارک برقراری روابط تعیین نمود و بیانیه‌ای در تاریخ ۵۸/۴/۲۷ به شرح زیر صادر نمود:

### بیانیه وزارت امور خارجه

در اثر تماس‌های برادرانه مستمر مقامات دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با برادران و همکاران لیبیایی مقرر شد که به دعوت لیبی هیأتی از جانب وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در آینده نزدیک به لیبی بروند تا با مقامات آن کشور نسبت به تکمیل مذاکرات پیرامون استقرار مناسبات دیپلماتیک گفتگو کنند.

این هیأت قرار بود بعد از ماه مبارک رمضان آن سال به لیبی سفر کنند. اعضای هیأت نیز تعیین شده بودند. پس از انتشار این بیانیه، در یک تماس تلفنی توسط یکی از مراجع محترم قم به اینجانب اطلاع داده شد که در جلسه مشترک مراجع عالیقدر و آیات عظام در حضور امام امت این موضوع بحث شده است و تصمیماتی گرفته‌اند.

اینجانب در اولین فرصت در قم به حضور امام رسیده و موضوع را عنوان نمودم و گزارش آمادگی سفر هیأت را به لیبی اطلاع دادم. امام ضمن تأیید

مذاکرات مراجع محترم فرمودند که فعلاً موضوع را مسکوت بگذارید و نفیاً یا اثباتاً اقدامی نکنید. اینجانب طبق همین رهنمود امام عمل کردم. هرگونه تفسیری یا برداشتی جز این خطا است و در پیشگاه خداوند باری تعالی موجب مؤاخذه خواهد بود.

#### ب. در مورد دفتر فلسطین در اهواز

پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت مهماندار اولین هیأت فلسطینی به ریاست برادر گرامی یاسر عرفات بود. اینجانب به نمایندگی از طرف دولت موقت همراه برادران فلسطینی به مشهد و اهوار سفر کردیم. مرکز سفارت دولت متجاوز و غیرقانونی اسرائیل در ایران که به تصرف مردم درآمده بود، در اختیار برادران فلسطینی، جهت مرکز نمایندگی آنان، قرار داده شد و بعدها، تشریفات قانونی معرفی و شناسایی دیپلماتیک به طور رسمی انجام گرفت و بالاترین شناسایی دیپلماتیک ممکن از سازمان آزادی‌بخش فلسطین به عنوان تنها نماینده مشروع مردم فلسطین انجام گرفت.

در اواخر اسفند ۵۷ یا اواسط فروردین ۵۸ از وزارت امور خارجه به جناب نخست‌وزیر اطلاع دادند که گویا دفتری از طرف برادران فلسطینی در اهواز دایر شده است. بدون آن که مقامات دولت ایران از این امر مطلع باشند. در همان زمان به دولت اطلاع داده شد که گروه‌های دیگر فلسطینی نیز دست به فعالیت‌هایی در خوزستان زده‌اند. خصوصاً گروه‌های فلسطینی وابسته به عراق، آنها که مخالف سازمان آزادی‌بخش فلسطین هستند.

بعدها اسنادی هم به دست آمد که دولت عراق و برخی از اعرابی که خود را فلسطینی و وابسته به عراق می‌دانستند دست به اقدامات خرابکارانه و آموزش‌های نظامی و به برخی از عناصر منحرف در خوزستان زده‌اند. دولت ایران برای جلوگیری از هرگونه تشنج توسعه عملیات دشمن با برادران فلسطینی مسأله را مطرح و با آنها مشورت نمود.

اینجانب در جریان مذاکره با برادران آقای هانی‌الحسن، سفیر محترم سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ایران بودم و بعد از این مذاکرات این برادران خودشان هم قانع شدند که نمی‌بایستی آن دفتر را بدون اطلاع مقامات دولت ایران باز می‌کردند

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۳

و قبول کردند که خودشان آن را تعطیل کنند و به جای آن دفتری در مشهد یا تبریز یا جای دیگر، اگر نیاز دارند و مقید است باز کنند. به همین ترتیب هم عمل شد. حال معلوم نیست چه دست‌هایی در کار است که موضوعات را وارونه جلوه دهند و در شرایط کنونی بحرانی و حساس مملکت این مسائل را مطرح سازند. امیدوار است این توضیحات در روشن کردن ذهن اعضای محترم دادگاه و مردم قهرمان ایران مفید و مؤثر واقع شده باشد.

با تشکر والسلام دکتر یزدی ۶۰/۲/۲۱

### تلگراف به فرماندار سمنان - ۱۳۶۰/۳/۱۳

فرماندار محترم سمنان

بعد از سلام، کانون توحیدی ارشاد از اینجانب برای ایراد سخنرانی عمومی در شهر سمنان دعوت نموده است و گویا برای برگزاری آن در محل سالن تربیت بدنی درخواست مجوز نموده است ولی موافقت نشده است.

لطفاً اطلاع دهید که آیا این خبر درست است یا خیر؟

و اگر منع قانونی وجود ندارد متمنی است با درخواست برادران ایمانی کانون توحیدی ارشاد سمنان موافقت نمایند. و اگر چنانچه منع قانونی در این مورد وجود دارد اینجانب را مستحضر فرمایید. با تشکر

دکتر ابراهیم یزدی ۶۰/۳/۱۳

رونوشت: جناب آقای مهدوی کنی - وزیر محترم کشور

### تلگراف شهری به رهبر انقلاب - ۶۰/۳/۱۸

بسمه تعالی

جماران - حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران به‌طوری که استحضار دارید آقای دکتر ابراهیم یزدی متجاوز از سی سال است به‌خاطر اسلام و در مقابل رژیم طاغوت تلاش و مبارزه کرده که لاقلاً ۱۵ سال آن را از نزدیک شاهد بوده‌اید بارها نیز رسماً مورد تأیید شما قرار گرفته‌اند اینک در جمهوری اسلامی چماقداران به نام اسلام و زیر پوشش حزب... از سخنرانی ایشان در مسجدالنبی شیراز جلوگیری کرده ایشان و همراهانشان را شدیداً

#### ۱۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

مضروب ساخته درحالی که همه مسئولان ناظر و شاهد و ساکت هستند جا دارد از حسن توجه آن حضرات و همه مسئولان جمهوری اسلامی ایران به خاطر پاداشی که به ایشان و به ما داده می‌شود قبلاً سپاسگذاری نماییم.

«والعاقبه للمتقين - پدر و مادر ایشان - محمد صادق یزدی و معصومه مرتضوی»

نشانی: تهران اول خیابان ایران (یمن الدوله) کوچه مقدم (۶ متری بن‌بست)

دست راست درب دوم، تلفن: ۳۶۳۹۹۸

#### نامه آقای مهدی نامجو به رئیس مجلس شورای اسلامی - ۲۰ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

اینجانب مهدی وفاجو محافظ قانونی آقای دکتر ابراهیم یزدی نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می‌باشم که در مورخ ۶۰/۳/۱۶ در شیراز به دعوت بازاریان که برای سخنرانی از آقای یزدی دعوت کرده بودند در مسجدالنبی با توجه به گفته آقای استاندار که انتظامات را برقرار می‌کند و اجازه سخنرانی را هم داده‌اند در ساعت ۸/۳۰ شب همان روز به مسجدالنبی رفتیم و به محض اینکه از ماشین پیاده شدیم یک عده ترسو به طرف ما هجوم آوردند و ما را به طرف خیابان حول دادند و شروع به فحاشی و کتک زدن و به صورت توهین‌آمیز عینک آقای دکتر را برداشتند و بردند. اینجانب مهدی وفاجو را از آقای دکتر یزدی جدا کردند و اسلحه مرا به زور گرفتند پس از گرفتن اسلحه ۳۰ الی ۴۰ نفری مرا با میخ و مشت و لگد در خیابان زدند و تمامی لباس‌هایمان را پاره پاره کردند و آقای دکتر را به جلوی بلندگو برده و با بی‌احترامی شروع به تهمت زدن کردند و اجازه ندادند که به سؤال‌های خودشان جواب بدهند.

افراد شهربانی رسیدند و بنده را به زور از دست آن عده که می‌گفتند حزب فقط حزب‌الله را کردند و به کلاتری بردند. کتک خوردن اینجانب چندان اشکالی ندارد این بار اولی نیست که به این صورت کتک خورده‌ام از این کتک‌ها در رژیم گذشته در حکومت نظامی زیاد خورده‌ام ولی آن کتک‌ها که در زمان رژیم گذشته می‌خوردم ناآگاهان بودند. ولی امروز این کتک‌ها بی‌احترامی به جمهوری اسلامی و قانون و امام و امت و مجلس شورای اسلامی است، بنده را به‌عنوان محافظ ایشان سپرده‌اند این ظلم است و ظلم پایدار نیست و باید جلوی این‌گونه کارها

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۵

گرفته شود. چرا نمی‌گذارند نماینده مردم حقیقت را بگویند تا قضیه برایم مردم روشن شود و این هنر نیست چهل، پنجاه نفر روی یک نفر حمله کنند و او را مضروب کنند. عرضی ندارم. والسلام «مهدی وفاجو»

### گزارش آقای حمید عطار از حمله اوباش در شیراز - خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

با توجه به علاقه مفرطی که اهالی شیراز نسبت به جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی چه در زمانی که ایشان در سمت وزارت امور خارجه مشغول خدمت بودند و چه بعد که به نمایندگی از جانب امام خمینی به سرپرستی روزنامه کیهان اشتغال ورزیدند داشتند تصمیم بر این شد که از ایشان دعوتی به عمل آید تا در مراسم سالگرد قیام خونین پانزده خرداد و سالروز ولادت حسین بن علی علیه الصلوه والسلام در جمع مردم شیراز سخنرانی کنند، لذا در وهله اول با فرمانده منطقه ۹ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تماس گرفته شد و قرار یک جلسه با شرکت بعضی از برادران اعضای شورای فرماندهی سپاه پاسداران و غیره معمول گردید.

در رابطه با دعوت عمومی به نظر رسید اگر اصناف و بازار اطلاعیه‌ای صادر و از مردم دعوت نماید بهتر است و وقتی با بازار تماس حاصل گردید معلوم شد پنج نفر از آقایان بازاری به نام‌های:

۱. آقای حاج حسن مازندرانی، ۲. آقای مشکسار، ۳. آقای حسینیان، ۴. آقای مجدالدین، ۵. آقای موحد

نسبت به دعوت مذکور موافقت نمایند. ابتدا با آقای مازندرانی صحبت شد که گفتند: «بسیار خوب و مناسب است و ما ارادت زیاد داریم «آقای مازندرانی همچنین اضافه کردند «باید با آقای موحد نیز تماس گرفته شود و اگر ایشان هم موافقت کردند با آقایان مجدالدین و مشکسار هم در میان خواهیم گذاشت و وقتی ما چهار نفر موافقت کردیم، کافست» به ایشان عرض شد، نمی‌خواهیم طوری شود که فردا عده‌ای بگویند ما دعوت نکرده‌ایم و تکذیب می‌شود. ایشان فرمودند: «مگر هر کسی می‌تواند بیاید برای بازار و اصناف پیش خود اطلاعیه بدهد؟ اگر مسئولین قانونی بخواهند پی‌گیری کنند ما جوابگو خواهیم بود.»

آقایان مذکور به جز آقای ناصر حسینیان جملگی گفتند: به اسم امضاء نمی‌کنیم و این کار رسم معمول ما نیست فقط می‌نویسیم اصناف و بازار. آن‌گاه در حضور آقای مشکسار، آقای مازندرانی زیر پیش‌نویس اطلاعیه را با عبارت «اصناف و بازاریان شیراز» امضاء نمودند، لکن نام کسی قید نگردید.

قبل از چاپ آگهی مزبور بار دیگر و جهت اطمینان خاطر بیشتر تلفنی با آقایان مشکسار و مازندرانی صحبت شد و متن اعلامیه نیز تلفنی برایشان قرائت گردید که گفتند: بسیار خوبست - سؤال شد این اعلامیه در بازار پخش خواهد شد، مانعی نمی‌بینید؟ گفتند: نه آقا مگر می‌شود کسی بیاید و برای ما تعیین تکلیف کند؟ عین فتوکپی آن پیش‌نویس و دستخط آقای مازندرانی به پیوست همین گزارش می‌باشد. نظر بازار این بود که مراسم شنبه شب در مسجد نو «الشهداء» برگزار شود لکن گفته شد اگر مجدالسلام سید احمد پیشوا امام جماعت آن مسجد موافقت به‌جای دیگری داشتند بلامانع است. با آقای شیخ محمد رضا حدائق امام جماعت مسجدالنبی تماس حاصل گردید و از ایشان به‌صورت مشورتی سؤال شد. پاسخ دادند: «بسیار عالیست، کی تشریف می‌آورند؟... اتفاقاً صحن مسجد خیلی مناسب است و جمعیت خوبی هم دارد، فردا شب که منبر رفتیم از مردم می‌خواهم که بیایند و...» به ایشان گفته شد ممکن است عده‌ای بخواهند به دلایل و فرایض گوناگون موجبات اخلال فراهم نمایند. ایشان گفتند: «فکر نمی‌کنم آقا، یعنی کی ممکن است اخلال کند؟ دکتر یزدی افتخار ماست و من خدمت ایشان ارادت دارم و...».

فردای آن روز تلفنی با منزل ایشان تماس گرفته شد و به عرض رسید اعلامیه می‌خواهد برود زیر چاپ نظرتان تغییر نکرده؟ گفتند: «مگر همان آقای دکتر ابراهیم یزدی نیست؟» پاسخ مثبت داده شد، گفتند: «چه مانعی دارد؟» صبح روز پنجشنبه ساعت هشت صبح معلوم شد عده‌ای به منزل آقای حدائق مراجعه و خواستار لغو برنامه شده‌اند. به ایشان گفته شده بود مجلس را به هم خواهیم ریخت و احتمال درگیری شدید می‌رود و اگر آقای یزدی بیاید مسئول کل قضایا با شما خواهد بود. آقای حدائق همچنین تلفنی گفتند: «انجمن اسلامی مسجد که اتفاقاً یکی از آنها هم پاسدار است مخالفت کرده و شب گذشته هم ساعت ۱۰ سه



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۷

نفر از حزب آمدند منزل و خلاصه تهدید کردند، بهتر است شما با سپاه پاسداران تماس گرفته و بخواهید امنیت را تأمین و در صورت مخالفت یا عدم همکاری سپاه برنامه را به جای دیگری انتقال دهید.»

حدود ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه چهاردهم خرداد ماه یکهزار و سیصد و شصت دکتر ابراهیم یزدی به همراه من وارد فرودگاه شیراز شد و سپس بنا به درخواست رسانه‌های گروهی، رادیو تلویزیون و مطبوعات در یک مصاحبه شرکت جست و به سؤالات ایشان پاسخ گفت.

عصر روز پنجشنبه جهت دیدار با آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب امام جمعه شیراز آقای یزدی به منزل ایشان رفتند. مطالبی را که آقای حدائق گفته بودند به عرض ایشان رسید. امام جمعه در پاسخ گفتند: «لا اله الا الله، خوب اگر می‌خواهند آرامش را به هم بزنند پس شما هم صحبت نکنید.» به ایشان گفته شد: «حضرت آیت‌الله، کسی که در این شرایط می‌خواهد سوء استفاده کند چند صباح دیگر هم نماز جمعه را به هم خواهد زد. مانعی ندارد آقای یزدی می‌پذیرند. اما شما علیه گروه‌های منحرف موضع‌گیری‌ای که می‌فرمایید عقب‌نشینی است، مأمورین انتظامی باید رعایت انتظامات را بکنند و وقتی نکردند آن موقع احتمال بالاتر از درگیری هم خواهد بود.»

آیت‌الله دستغیب امام جمعه در پاسخ فرمودند: «شما رعایت آرامش را بکنید، شهر آرام است، باعث به هم ریختن اوضاع نشوید اگر اطمینان داشتید مانعی ندارد و الا سخنرانی که واجب نیست آنچه امروز بر همه مسلمین واجب است حفظ آرامش است و...».

پس از اختتام دیدار با آیت‌الله دستغیب دکتری یزدی به همراهان خود گفت: «شما پی‌گیری کنید چه کسی آقای حاج شیخ محمدرضا حدائق را تهدید کرده، اگر مسئولین قانونی این مملکت دارند جلوگیری می‌کنند که این راهی دارد و اگر چند نفر از گروهک‌های معلوم‌الحال تهدید کرده‌اند، ما از جا در نمی‌رویم و مقابل‌شان می‌ایستیم، آنها نباید فکر کنند با تهدید می‌شود جلوی قانون بایستند من به هر حال آمادگی خود را اعلام می‌دارم لکن شما شیرازی‌ها با مقامات استان تماس گرفته ببینید اگر انتظامات را به عهده می‌گیرند من هم می‌روم و صحبت می‌کنم حتی اگر

مرا بکشند ولی اگر نه هیچ‌گونه دخالتی نمی‌خواهند بکنند همان‌طور که آیت‌الله دستغیب فرمودند سخنرانی واجب نیست و آنچه لازم است حفظ آرامش می‌باشد. عصر روز پنجشنبه ۶۰/۳/۱۴ با توجه به اینکه محتملاً برنامه روز شنبه ۶۰/۳/۱۶ میلاد مسعود حسین ابن علی (ع) لغو خواهد شد با ستاد برگزاری نماز جمعه مرودشت و امام جمعه آن شهر تماس حاصل و اجازه ایراد سخنرانی داده شد. موضوع به عرض آقای یزدی رسید و ایشان هم موافقت نمودند. آقای یزدی و سایرین که از شیراز ایشان را همراهی می‌کردند هیچ‌کس را در مرودشت نمی‌شناختند لذا تلفنی محلی را در آن شهر مشخص و آقای یزدی رهسپار آنجا شدند که بلافاصله یکی از مسئولین ستاد برگزاری نماز جمعه به همراه عده‌ای حدود شش نفر جهت راهنمایی ایشان به محل اقامه نماز حضور یافتند. از محل مزبور تا صف جماعت حدود سیصد و پنجاه متر فاصله بود و در این فاصله کوتاه گروه کثیری از اقشار مختلف مردم مرودشت به استقبال آمدند. به محض ورود آقای یزدی به صف نمازگزاران شعارهای الله اکبر، خمینی رهبر، درود بر خمینی سلام بر یزدی فضا را پر کرد. در ضمن سه نفر درحالی که بالا و پایین می‌پریدند فریاد می‌زدند مرگ بر لیبرال مرگ بر ضد ولایت فقیه که مسئولین برگزاری نماز جمعه از ایشان سکوت را خواستار شدند و آنها پذیرفتند. به علت خرابی بلندگو و دیرشدن وقت ایراد خطبه، امام جمعه پس از پوزش از آقای یزدی گفت: «تقاضا می‌کنم بین دو نماز ارشاد فرمایید». آقای یزدی گفت: «نه، ان شاء الله در فرصتی دیگر و با اصرار امام جمعه ایشان پذیرفتند.

بین دو نماز با شعار درود بر خمینی سلام بر یزدی، آقای دکتر یزدی از جا برخاست و به ایراد سخنرانی پرداخت، موضوع صحبت نهضت روحانیت در پانزده خرداد ۴۲ به رهبری امام خمینی بود و اینکه ۱۵ خرداد نقطه عطف تاریخ مبارزات مردم مسلمان ایران به رهبری روحانیت مبارز است. ایشان نقش تعیین‌کننده روحانیت را از جنبش تنباکو به رهبری میرزای شیرازی تا پیروزی انقلاب اسلامی را در ۲۲ بهمن ۵۷ برشمرد. هیچ‌گونه درگیری، شعار مخالف و... پیش نیامد.

جمعه شب آقای دکتر ابراهیم یزدی جهت شرکت در مجلس سوگواری حضرت ابا عبدالله الحسین که در منزل آقای ایمانیه نماینده امام خمینی مدظله در

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۹

اخذ وجوهات شرکت جست. بنا به درخواست مستمعین در مجلس و تقاضای آقای شیخ الاسلامی که روی منبر اعلام نمود آقای یزدی به مدت چهل دقیقه صحبت کرد. آیت الله شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی عضو شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نماینده امام خمینی در استان فارس نیز حضور داشتند. آقای دکتر ابراهیم یزدی اینجا نیز دسیسه‌ها و نیرنگ‌های ابرقدرت‌های جهانخوار، روس و آمریکا و انگلیس و غیره را در راه سرکوب روحانیت برشمرد.

نوار هر دو سخنرانی که در مرو دشت و شیراز انجام گرفته موجود می‌باشد. صبح روز شنبه سوم شعبان برابر با شانزدهم خرداد یکهزار و سیصد و شصت هجری شمسی آقای دکتر یزدی قصد مراجعت به تهران را داشتند لکن با نبودن پرواز و اینکه بگذارید با مسئولین استان تماس گرفته شود ایشان ماندند.

با رئیس و فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منطقه ۹ آقای دکتر مسعود خاتمی تماس حاصل گردید. ایشان اولاً پیشنهاد شرکت در جلسه‌ای با حضور آقای یزدی را پذیرفتند و قرار شد صبح روز یکشنبه قبل از عزیمت آقای یزدی به تهران جلسه دایر گردد. معاون سپاه و یکی از اعضاء شورای فرماندهی نیز که حضور داشتند این پیشنهاد را پذیرفتند و قرار شد دیگرانی را نیز که مایل به شرکت باشند خود دعوت کنند.

در رابطه با سخنرانی آقای یزدی در مسجدالنبی از آقای دکتر خاتمی سؤال شد و به ایشان گفته شد عده‌ای مصمم به اخلال هستند، ایشان گفتند: «قلبا» موافق نیستم لکن وظیفه پاسدارهاست که اگر خبری شد دخالت کنند. به آقای عبادتی معاون سپاه گفته شد ممکن است اطلاعیه‌ای بدهید و از مردم بخواهید که آرامش برقرار است و جلوی گروهک‌های منحرفی را که بخواهند نظم را به هم بزنند خواهید گرفت. ایشان گفتند: «نه ما نمی‌توانیم اطلاعیه بدهیم، چون دلیلی ندارد. کس و یا کسانی که اعلان کرده‌اند یا آقای حدائق را تهدید کرده‌اند معلوم نیست کیستند و اگر ما اطلاعیه بدهیم تازه یاد عده‌ای خواهیم آورد که بیایید و اخلال کنید لکن اگر درگیری شد مثل همه جای دیگر سپاه وارد عمل می‌شود».

به آقای خاتمی عرض شد آقای حدائق گفته‌اند سپاه مخالفت کرده و عده‌ای هم به اسم حزب به منزل ایشان مراجعه کرده‌اند و گفته‌اند درگیری و خونریزی

## ۲۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

خواهد شد. اجازه با سپاه است از ایشان وقت خواسته شد تا آقای حدائق را ملاقات کنند. آقای دکتر خاتمی گفتند این زشت است که آقای حدائق بیایند اینجا. تلفن هم نیست که با ایشان تلفنی صحبت کنیم لکن ان شاء الله امروز عصر در رژه پاسداران ایشان را ملاقات می‌کنم و خواهم گفت که هرچه از ناحیه سپاه به ایشان گفته شده دروغ است و ما کسی را بر این کار نگمارده‌ایم.

متأسفانه دیگر نشد با آقای حدائق تماس گرفته شود علت هم این بود که با آقای خاتمی قرار گذاشته شد ساعت ۲ تا ۲/۵ در پایگاه شهید مسگر در بلوار استقلال شیخ محمد رضا حدائق ملاقاتی صورت گیرد اما متأسفانه آقای حدائق که قرار بود ساعت ۱/۵ در منزل خود باشند نبودند.

با آقای محمد نبی حبیبی استاندار فارس تماس گرفته شد و ایشان در جهت تأمین انتظامات و امنیت گفتند: «الان به شهربانی دستور می‌دهم مراقب اوضاع باشند و ان شاء الله حادثه‌ای پیش نخواهد آمد.»

چند دقیقه بعد با سرهنگ قدرت رئیس پلیس شیراز تماس گرفته شد. وی گفت: «الان آقای استاندار زنگ زدند و دستور دادند، چشم قربان، مأمورین خود را اعزام می‌کنیم.»

توسط شخصی به نام محمدعلی انتظارالمهدی با عبدالرضا کامگار سر اکیپ حزب الله تماس حاصل شد. حزب الله گفت: «قول می‌دهیم کاری نکنیم لکن آقای یزدی هم قول بدهد که خلاف آقای بهشتی حرف نزنند.» به ایشان گفته شد کافی نیست، ما انتظامات را از شما می‌خواهیم زیرا ممکن است گروهی دیگر تحت عنوان حزب الله خرابکاری کنند و ایشان پذیرفتند. مطالب فوق به عرض آقای یزدی رسید، ایشان گفتند پس با این حساب چرا صحبت نشود، بله می‌رویم.

ساعت ۷/۵ سخنرانی شروع می‌شد. جهت اطمینان بیشتر چند نفر به مسجد اعزام شدند تا اوضاع را بررسی کنند. آنها ساعت ۸ اطلاع دادند اوضاع آرام است. آقای یزدی به قصد مسجد حرکت نمود. ساعت ۸/۳۰ دقیقه ماشین ایشان در نزدیکی مسجد متوقف شد و یک نفر دیگر جهت بررسی بیشتر به طرف مسجد رفت. مردم دسته دسته و گروه گروه به طرف مسجدالنبی سرازیر بودند در مسجد تعدادی از پاسداران حضور داشتند و چند مأمور شهربانی نیز در مدخل ورودی

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۱

ایستاده بودند. اوضاع به نظر آرام می‌رسید. آقای محمد علی انتظارالمهدی پرسید: مگر آقای یزدی نمی‌آیند؟ گفته شد: چرا می‌آیند. اوضاع چه جور است؟ ایشان گفتند: مردم منتظرند.

مراتب به اطلاع آقای یزدی رسید و ایشان به جانب مسجد حرکت کردند. بیست متری مسجد آقای یزدی از ماشین پیاده شد که بلافاصله از جانب گروهکی فریاد می‌زدند حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح‌الله مورد حمله و ایداء قرار گرفت. مشت و لگد نثار می‌شد. عینک وی در همین اثنا به سرقت رفت. محافظ وی نیز بی‌نصیب نمانده و شدیداً کتک خورد. سیلی و مشت از هر طرف می‌بارید و موهای دکتر را می‌کشیدند. مردمی که در مسجد و یا بیرون منتظر ایستاده بودند هر کدام فرار را بر قرار ترجیح دادند و هر کس از جانبی می‌گریخت. مغازه‌داران درب‌های خود را پایین کشیدند. دکتر را با همان وضع به درون مسجد برده و با لنگه کفش وی را شدیداً مطروب ساختند. عبدالرضا کامکار پشت میکروفن قرارگرفت و درحالی که می‌لرزید فریاد می‌زد، آقای یزدی شما آمریکایی هستید، آقای یزدی چرا به اینجا آمدید درحالی که گفته بودیم نیاید. اسلحه محافظ وی نیز به سرقت رفت. درون مسجد دیگر هیچ‌کس را جز حزب الله راه نمی‌دادند. دکتر یزدی کنار دیوار ایستاده بود و به این منظره‌های شوم می‌نگریست. با کارد موکت‌بری به جان وی حمله شد و کت وی پاره شد. دیگری میخ به پشتش فرو کرد که خون جاری گردید. سپس دکتر را روانه منبر کردند و وی را بالا برده و شروع به شعاردادن کردند. یک نفر به نام اسمعیل زاده رئیس فدائیان اسلام پشت میکروفن قرار گرفته و سؤالاتی نمود اما گفته شد نباید اینجا جواب بدهید، باید بروید در مجلس پاسخ سؤالاتمان را بدهید.

جو تنفر و انزجار آن‌چنان مستولی شده بود که آدمی را از همه چیز متعدی می‌کرد. یکنفر از پاسداران به نام اسمعیل شایق مرتب تحریک می‌کرد و می‌گفت، بگیرید، اسلحه را خودم دیدم بگیرید و... بچه‌ها نگذارید دربرود...

حدود شش نفر از مأمورین شهربانی در مسجد بودند و نظاره‌گر این فجایع. سیصد نفر یک نفر را این چنین مظلوم گیر آورده و هرگونه تهمت و... را نثارش می‌کنند و برای ..... فقط از اسلحه گرم استفاده نشد. به ایشان گفته شد چرا

مرده‌اید؟ مگر شما مأمور انتظامات نیستید؟ بروید و این مرد را نجات دهید. یکی از آنها درحالی که خنده مسخره‌ای می‌کرد گفت: تو خیلی صداقت داری و ساده هستی. این یزدی چشم امام است، نماینده نیم میلیون مردم شهر، بین چه به سرش می‌آورند، من چه‌کاره‌ام؟ یک مأمور ساده شهربانی با شش سر عائله، بروید بیرون بدتر اعصاب خودتان را هم خرد نکنید من که اینجا آمده‌ام مجبورم و.....

پس از قریب به یک ساعت بالاخره با دخالت عده‌ای از مردم که تا به حال مات و مبهوت بودند و مأمورین شهربانی از منبر پایین آورده شد تا به بیرون هدایت کنند. حزب الله همچنان که نعره می‌کشیدند و موهای آقای یزدی را گرفته بودند لباسش را پاره پاره کردند و.....

مأمورین شهربانی که محافظ ایشان را به کلانتری برده بودند بازگرداندند. دکتر و محافظش زخمی بودند و آثار سیلی بر صورت و مشت و لگد به خوبی مشاهده می‌شد.

صبح روزیکشنبه بدون اینکه آقای یزدی با سپاه جلسه‌ای بگذارد ساعت ۷/۵ صبح به تهران پرواز کرد.

آقای یزدی رفته بود و آن روز صبح تلفن‌ها و تماس‌های متعدد با دعوت کنندگان و حتی ملاقات‌کنندگان با آقای یزدی از نواحی مختلف مورد سؤال و تهدید واقع گردیدند. آقای حاج ناصر حسینیان که نتوانسته بود نظر چهار نفر دیگر نمایندگان بازار یعنی آقای مازندرانی و مشکسار و مجدالدین و موحد را جلب نموده و دعوت بازار را تکذیب رسمی کند دست به جمع‌آوری امضا در بازار زد و حدود شصت امضا جمع نمود. در متن آن طومار (به اصطلاح خودشان طومار) آمده است. .... «عاملین می‌بایست تحت تعقیب و بازجویی قرار گیرند» و تیترا آن به‌عنوان سپاه محترم پاسداران انقلاب اسلامی می‌باشد.

طبق گزارش واصله مردم منطقه خیابان قآنی تصمیم به برگزاری مراسمی در دوشنبه شب داشتند که باتوجه به صحبت‌های امام منتفی گردید. آنها معترض واقعه شنبه شب بوده و گفته بودند مردم این ناحیه اصلاً «وارد درگیری نبوده و آنهایی که تحت هر نام حزب‌الله و یا غیره دست به این عمل ضد اسلامی زده‌اند از مناطق دیگر جمع آمده بودند....»

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۳

در خاتمه از آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌خواهیم شیراز را با کوفه مقایسه نکنند، زیرا دعوت‌کنندگان از شما را هم در آن شب زدند و اگر دستشان در آن شب نرسید در روزهای بعد به طرق گوناگون تحت فشار و وحشت قرار دادند. در جمع‌بندی کل جریان به این امر واقف شدیم که متأسفانه مدعیان راه امام خمینی مدظله راه دیگری را می‌روند و اینست که فرموده وی را که امسال، سال قانون باشد را هم به سال قانون جنگلی مبدل ساختند. و من الله التوفیق و علیه التکلان - حمید عطار. شیراز- خرداد ۱۳۶۰

کپی: نامه به هاشمی، نامه به دادستان کل؛ خبر روزنامه‌ها؛ مطلب هاشمی در مجلس.

### یاد بود شریعتی - مجله سروش خرداد ۶۰

برای درک مقام و خدمت برادر مجاهد شهید دکتر شریعتی در مبارزات سیاسی و در توسعه فرهنگ اسلامی ذکر مقدمه‌ای ضروری است.

در ادبیات و جامعه‌شناسی انقلاب بحثی است تحت عنوان «انقلاب و ایدئولوژی». هیچ تحول و تغییر بنیادی و دگرگونی اساسی در جامعه قابل تصور نیست مگر در رابطه با یک فکر و اندیشه، فلسفه و جهان‌بینی یا ایدئولوژی. در فلسفه و جهان‌بینی مقولاتی از قبیل خدا، طبیعت و تاریخ تبیین می‌گردد. در فلسفه به همین حد اکتفا می‌شود. یعنی تعریف جهان و دیگر کاری به تغییر جهان و سرنوشت انسان و جوامع بشری ندارد اما از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی و اندیشه اسلامی، تنها سخن بر سر این اینست که انسان کیست و فطرت انسانی چیست و فلسفه تاریخ کدام است؟ بلکه مسأله اساسی این است که چگونه انسان باید خود را بسازد. سخن از «بودن» انسان نیست. سخن بر سر «شدن» انسان است. در جهان‌بینی توحیدی تعریف انسان، تاریخ، جامعه همه برای آن است تا بتواند براساس آن مشخصات «جامعه مقبول یا مطلوب» اسلامی را معین نمود و راه تحول جامعه و تحقق آن مطلوب را نشان داد. تا در جهت ایجاد آن جامعه مقبول یا مطلوب که «متناسب با فطرت انسان است، حرکت کرد. با معیارهای جهان‌بینی و ایدئولوژی «وضع موجود» جامعه و انسان‌ها بررسی می‌شوند و سپس برای حرکت برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب شروع می‌شود.

پس اساس کار و اولین قدم در انقلاب اسلامی از جهان‌بینی ایدئولوژی شروع می‌شود. قرآن به این مسأله، یعنی اهمیت و ضرورت تبیین و روشن شدن. فکر و اندیشه اولویت اساسی را داده است در سوره المزمّل، که از سوره‌های مکی است و در اوایل بعثت بر پیامبر نازل شده است و طرف خطابش پیامبر است (که البته خطاب همه رهروان راه انبیا نیز هست) این مسأله را به این ترتیب بیان کرده است که اولاً آغاز سوره و خطاب به «المزمّل» است. المزمّل یعنی کسی که بار سنگین (رسالت و پیامبری) را بر دوش گرفته است ثانیاً ابتدا دستور تهجد (نماز شب) را می‌دهد. مراد از تهجد، آماده‌ساختن خود شخص. آنها که بار سنگین ابلاغ رسالت الهی را به دوش می‌گیرند اول باید خود را بسازند و آماده کنند. این ساختن و ایجاد آمادگی جز از طریق برقراری ارتباط مستقیم با «قدرت لایتناهی و اتصال ابدی» که اتصال به قدرت لایزال رحمان و رحیم است، نمی‌باشد. پس تهجد در دستور کار قرار داده شده است و این مرحله اول. مرحله دوم بعد از دستور تهجد، در سوره المزمّل، دستور رتل و ترتیل است: «و رتل القرآن ترتیلاً» رتل و ترتیل قرآن به معنای تفکر و تفحص عمیق در پیام خدا به منظور شناخت هرچه بیشتر قرآن یا همان اندیشه اسلامی و پیام است. در آیه بعدی به پیامبر خبر داده شده است که این مقدمات برای آنست که ای پیامبر به زودی ما یک مأموریت سنگینی را به تو محول خواهیم نمود: «انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً».

خوب به طوری که ملاحظه می‌فرمایید در انقلاب اسلامی شناخت و تبیین و تفهیم مبانی فکری از اهم و بلکه از اساسی‌ترین مسائل انقلاب است. نقش دکتر شریعتی دقیقاً در رابطه با تفهیم و تبیین مبانی تفکر اسلامی به قول شما احیای فرهنگ اسلامی است و این است که به حق معلم انقلاب لقب گرفته است. اما چرا این کار اساسی یعنی احیای فرهنگ اسلامی ضروری بوده است؟ و چرا بدون روشن شدن این مبانی و زنده کردن ارزش‌های اصیل فرهنگ اسلامی، انقلاب ممکن نبوده است؟ برای اینکه اعتقادات اسلامی ما مسلمان‌ها در طی قرون به انواع و اقسام خرافات و تحریفات آغشته شده است. بسیاری از سنن بومی و محلی شکل مذهبی به خود گرفته است. بسیاری از ارزش‌ها قلب شده و بسیاری دیگر متروک شده. خصوصاً بعد از دوران بیست ساله اختناق رضاخان و اوج‌گیری سلطه



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۵

فرهنگی بیگانه. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ما با نسلی روبرو هستیم و سروکار داریم که بزرگ شده دوران رضاخان است و شدیداً متأثر از ارزش‌های کاذب ملی و مخدوش شده و بری و بیگانه از خود. حرکت اسلامی در این مرحله قبل از حرکتی و مهمتر از هر کار باید مبانی فکر اسلامی را روشن کند و ارائه دهد. کافی نبود که گفته می‌شد ما مسلمانیم و همین ما را بس. کدام اسلام؟ اسلام نظام‌های حاکم؟ اسلام از درون و محتوا تهی شده؟ اسلام قدرت‌های سلطه‌گر؟ اسلام سنگر استبداد سیاسی و توجیه‌کننده استثمار و استبداد و تکاثر و استکبار ظل‌الله‌ها؟! و تحمیق‌کننده توده‌ها؟ کدام اسلام؟

حرکت نوین اسلامی ما که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد آغاز گردید، ریشه‌های عمیقی در تاریخ مبارزات ملت ما دارد. حداقل قدمت آن به شورش تنباکو و انقلاب مشروطیت برمی‌گردد. اما فرق حرکت جدید با حرکت صدر مشروطه در این است. در حرکت نوین اسلامی مبارزه ایدئولوژیک، یا احیاء فرهنگ اسلامی، پاک کردن چهره نورانی اسلامی اصیل و تزکیه اعتقادات اسلامی مردم از خرافات، «اسرائیلات» کاملاً ضروری شناخته شد و پیشگامان این حرکت دست به کار شدند. در همین رابطه باید گفت که معلمان بزرگی چون مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی در تهران و استاد محمد تقی شریعتی در مشهد از جمله پیشگامان بوده‌اند.

دکتر شریعتی که خود محصول این جریان از حرکت اسلامی بود، از معلمین برجسته آن شد. بی‌تردید هیچ نویسنده و متفکر اسلامی معاصر به اندازه شریعتی در نسل جوان ما اثر نگذاشته است. شریعتی به درستی در شکل‌گیری افکار جوانان و در تحول روحی و فکری آنان سخت مؤثر بوده است. شریعتی درد نسل جوان معاصر ما را به‌خوبی درک کرده بود. سؤالات آنان را می‌فهمید. هنر سخن گفتن به زبان آنان را داشت و به زبان آنان سخن می‌گفت. شریعتی نیاز زمان ما را درک کرده بود. وقتی بیان مطلبی و یا اقدامی مورد نیاز عینی در جامعه باشد و به زبان جامعه بیان شود، به‌سرعت در عمق روح و افکار و اندیشه جامعه فرو می‌رود. در اذهان و قلب‌های مردم جا می‌افتد. این افکار و اندیشه در دل‌ها و مغزها جوانه می‌زند، رشد می‌کنند. شریعتی در سایه استعداد شگرفی که داشت، این روح زمان و نیاز جامعه را درک و به زبان نسل جدید و جوان ارائه داد.

به این ترتیب بود که فرهنگ اسلامی ما احیا گردید. بسیاری از مخالفین شریعتی ناخودآگاه تحت تأثیر اندیشه‌های او هستند. در خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود، در نوشته‌های خود، سخنان او را، البته بدون ذکر نامش می‌آورند و نقل می‌کنند. به‌عنوان نمونه به کار شریعتی در مورد «فاطمه» نگاه کنید. کمتر کسی است که تحت تأثیر کار او نباشد و ده‌ها بار «فاطمه فاطمه است» را تکرار نکرده باشند. یا به کار علی در مورد «شهادت» رجوع کنید. علی در زمانی از «شهادت» گفت که خون پاک جوانان پاکبازخته مجاهد زمین را رنگین کرده بود. احیای سنت حیاتبخش «شهادت» مرهون سخنان شریعتی و خون جوانان مسلمان صادق و مقاومی است که الگوآفرینی کردند و چه پرمعناست: «شهید قلب تاریخ است» و چه زیباست «شهادت» شریعتی.

البته نقش علی در احیای فرهنگ اصیل اسلامی و زنده نگاه داشتن ارزش‌های متعالی توحیدی تنها در نوشته‌های علی نیست. بلکه روش خود وی در زندگی روزمره‌اش در این جذابیت نسل جوان مؤثر بوده است. این که علی دوره‌های زندان را چگونه گذرانیده است. واقعاً که دژخیمان یک آخ از او نشنیدند!! تا چه رسد به استغفارنامه و توبه‌نامه و چیزهای دیگر!

من احیای فرهنگ اسلامی را در این نیم قرن اخیر مرهون چند نفر می‌دانم که شریعتی مسلماً یکی از آنهاست و شاید با بالاترین سهم، خصوصاً در میان جوانان.

### شریعتی و غرب‌زدگی

احیای ارزش‌های والای فرهنگ اسلامی لاجرم از جهاتی به نفی غرب‌زدگی در افکار و اندیشه‌ها و غرب‌زدایی (و یا شرق‌زدایی) منجر می‌شود. وقتی شما به نسل پردردی که صدها سؤال در ذهن دارید، نسلی که شدیداً تحت تأثیر فرهنگ منحط غربی است جواب‌های قانع‌کننده به سؤالاتش می‌دهد و او را از تحقیر و خودباختگی و جاذبه فرهنگ غربی و استسباعتی که به وی دست داده است نجات می‌دهید. در آن صورت در مبارزه با غرب‌زدگی موفق شده‌اید.

برای مبارزه با غرب‌زدگی باید غرب را شناخت باید با شگردهای سیاسی - روانی استعمار فرهنگی آشنا بود. بدون چنین شناختی نمی‌توان با استعمار و سلطه آن به‌طور مؤثر جنگید. شریعتی با شناخت درستی که از استعمار و سلطه و اسارت

استعمار فرهنگی داشت توانست با افشای آنها چگونگی مبارزه را هم بیاموزد. شریعتی از «بازگشت به خویش» سخن می‌گوید به سؤال «کدام خویشتن خویش» نیز پاسخ داده است. وقتی او از «انسان بی‌خود» و «ازخودبیگانگی انسان» و «جن‌زده‌ها» صحبت می‌کند راه مبارزه را نیز نشان داده است. وقتی شریعتی از «تمدن و تجدد» و «فرهنگ ایدئولوژی» صحبت می‌کند و راه کشف ذخائر انسانی و سرمایه‌های فکری را ارائه می‌دهد دقیقاً ما را در متن مبارزه با فرهنگ جاهلیت غربی هدایت می‌کند. اعتقاد این است که علی‌خیلی خوب از عهده این مهم برآمده است. موفقیت شریعتی در این زمینه از «فانون» از عمار اوزیغان، از «امه سنزر» و از اقبال لاهوری خیلی بیشتر است. رنج اسارت در فرهنگ منحط غربی تنها منحصر به ایران نیست. تمامی مردم کشورهای دنیای سوم، مردم تحت ستم استعمار از این اسارت رنج می‌برند. حتی محرومان ساکن دنیای به اصطلاح متمدن، نظیر سیاهان آمریکا از این بردگی فکری رنج می‌برند و در مقام مقابله با آن برآمده‌اند. همان چیزی که اگر مادر ایران آن را «غرب‌زدگی» می‌نامیم در دنیای اسلام در یک جا آن را «مستغرب» و در جای دیگر آن را «سندرم افندی» اصطلاح کرده‌اند. اما در ایران شریعتی به مراتب بیشتر از همکاران خودش در دنیای سوم در مبارزه با این جاهلیت قرن بیستم موفق بوده است. به همین دلیل است که آثار دکتر شریعتی هم در این زمینه‌ها، یعنی مبارزه با غرب‌زدگی هم در زمینه احیای اسلامی، در دنیای اسلام حتی در دنیای سوم و از جانب مستضعفان جهان سخت مورد استقبال قرار گرفته است.

### شریعتی و روحانیت

دکتر شریعتی روحانیت مبارز و متعهد را همیشه تأیید کرده است. برخی از مخالفان شریعتی تلاش کرده‌اند و از پاره‌ای از نوشتجات علی‌سوء استفاده کرده و روحانیت را در برابر شریعتی قرار داده‌اند. به نظر من این یک ریشه سیاسی دارد. دست‌هایی در کار است. با روحانیت به گونه‌های مختلفی برخورد شده است. یک وجهش این است که در اسلام گروه و طبقه و لباس خاصی که اسلام را و رابطه با خدا را در انحصار خودشان داشته باشند و اجرای وظایف مذهبی موقوف به تأیید آنها باشد، وجود ندارد. در اسلام برخلاف مسیحیت و کلیسا، قشری به نام کشیش

یا روحانی با صلاحیت‌ها و ویژگی‌های انحصاری وجود ندارد. آنچه را که در جامعه ما اصطلاحاً روحانی می‌نامند در واقع «عالم دین» و علمای اسلام هستند. اینکه عده‌ای در علوم اسلامی تخصص پیدا کنند و یک شهروند عادی غیرمطلع درباره مسائل اسلامی به آنها رجوع کند، غیر از موقعیت ممتاز کشیشان و کلیسا در مذهب مسیحیت است. شریعتی، نظیر دیگر متفکران و احیاگران اصیل و متعهد با آن قشری که به نام «روحانیت» می‌کوشد تا نظیر کشیشان و روحانیان مسیحیت عمل کند و به همان سبک و شیوه مذهب را در انحصار خود درآورد، مبارزه می‌کند. این یک وجه مسأله بود. اما یک وجه دیگرش عبارتست از برخورد با آن روحانیتی که به تعبیر مرحوم نایینی مسبب استبداد دینی به صورت همزاد استبداد سیاسی عمل کرده و می‌کند. با این روحانیت باید تکلیف را روشن ساخت. این همان چیزی است که امام در کتاب ولایت فقیه خودشان از آنان به نام «آخوندهای درباری» نام می‌برند و نقل می‌کنند که در مذاکراتی که با مرحوم بروجردی داشته‌اند به ایشان گفته‌اند که تا ما (یعنی مراجع) تکلیف خودمان را با این آخوندهای درباری روشن نکنیم، نمی‌توانیم دست به کارهای اساسی بزنیم. لذا لبه تیغ متوجه آن کسانی است که از اسلام و کسوت روحانیت سوء استفاده می‌نمایند. گروه سوم آن کسانی هستند که در کسوت روحانیت درصدد استعمار خلق خدایند و می‌کوشند تا دین را به صورت افیون توده‌ها درآورند. هر مسلمان متعهدی با چنین گرایشاتی در میان هر گروه و قشری مبارزه می‌کند.

اما دکتر شریعتی بزرگترین دفاع را از روحانیت اصیل و متعهد به منافع مردم و ارائه واقعی اسلام نموده است. در دفاع از همین حقانیت است که شریعتی فریاد می‌زند امضای یک روحانی در پای قراردادهای اسارت‌بار با سلطه‌گران خارجی و بیگانه وجود ندارد. حتی آن روحانیتی که محور استبداد دینی بوده است و در کنار استبداد سیاسی قرار داشته است در برابر خطر خارجی و سلطه اجنبی بر جان و مال و زندگی مردم مسلمان نتوانسته است بی‌تفاوت بماند و به جبهه مقاومت خلق پیوسته است و نمونه‌های بارزی را در تاریخ معاصر کشور خودمان می‌توان نشان داد. و این را دکتر شریعتی به‌درستی نشان می‌دهد. اگر زبان شریعتی در مورد «معمین» غیرمتعهد (به تعبیر بنده) سرخ است و آتشین و گزنده و سوزاننده، دقیقاً

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۹

برای این است که حضور این افراد در جامعه به اسلام، به روحانیت به معنویت لطمه زده و می‌زند. برای این است که به قول امام فساد چنین افرادی از ساواکی‌ها بدتر است. ریشه بسیاری از جبهه‌گیری‌های خصمانه و کینه‌توزانه علیه دکتر شریعتی در زمان استبداد محمد رضا از جانب همین افراد بوده است.

### هجرت و شهادت شریعتی

در این مورد دو مقاله در سال ۵۶ نوشته‌ام که عیناً تقدیم می‌کنم. برادران مسئول سروش هرطور که خودشان مایل هستند می‌توانند با بعضی از قسمت‌ها (که به نهضت آزادی مربوط شده است) آن را مورد استفاده قرار دهند. از نظر من چاپ آنها به همین شکل اشکالی ندارد. اما با توجه به سیاست مجله، دست شما را در حذف آن قسمت‌ها باز می‌گذارم. این کامل‌ترین گزارشی است که تا به حال منتشر شده است. اسامی برخی از افراد را که در آن شرایط ذکر نشده است، می‌توان اضافه کرد.

### فعالیت حسینیّه ارشاد

در حال حاضر حسینیّه ارشاد ظاهراً فعالیتی چشمگیر ندارد و این مایه تأسف است امیدوارم مسئولین حسینیّه ترتیبی بدهند که از امکانات این مرکز بزرگ اسلامی استفاده لازم و شایسته در جهت توسعه و تعمیق فرهنگ اسلامی به عمل آید. با تشکر. دکتر ابراهیم یزدی

### تغییر مدیریت مؤسسه کیهان - مصاحبه با میزان ۶۰/۱۲/۱۷

سؤال: آقای دکتر یزدی: عده‌ای از مردم با تلفن‌های مکرر از ما خواستند تا در جریان تحولات مربوط به تغییر مدیریت مؤسسه کیهان قرار گیرند. ممکن است در این مورد توضیحاتی بدهید؟

جواب: همان‌طوری که شما از طریق رادیو و تلویزیون مطلع شده‌اید من هم در روز چهارشنبه، روز عاشورا از حکم انتصاب آقای حجت‌الاسلام خاتمی به سمت مدیریت مؤسسه کیهان مطلع شدم. به این ترتیب از صبح پنجشنبه دیگر در مؤسسه حضور پیدا نکردم و از کم و کیف تغییرات بی‌خبر هستم. شاید مطلع هستید آقای

### ۳۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

خاتمی هم در حال حاضر در ایران نیستند و همراه هیئتی به اروپا رفته‌اند. من فقط خبردار شدم که آقای دعایی سرپرست اطلاعات به مؤسسه کیهان رفته و آقای اسماعیلی سردبیر اطلاعات را به عنوان سردبیر جدید کیهان معرفی کرده‌اند. از دیگر تحولات اطلاع بیشتری ندارم.

سؤال: شما چگونه در جریان تغییر سرپرستی کیهان قرار گرفتید؟

جواب: حکم انتصاب سرپرست جدید کیهان را من هم از رادیو و تلویزیون شنیدم. البته قبلاً از طرف دفتر امام با اینجانب صحبت شده بود که من استعفا بدهم اما با توجه به مذاکرات حدود دو هفته قبل اینجانب با حضرت امام استعفا را موکول به دیدار امام نمودم که این دیدار البته روز پنجشنبه بعد از انتشار حکم سرپرست جدید صورت گرفت. من روز پنجشنبه به مدت یک ساعت با امام صحبت کردم. در این مذاکرات خط مشی و عملکرد مطبوعات و روزنامه‌ها به طور کلی مورد بحث قرار گرفت و گزارش مختصری از عملکرد چند ماهه کیهان به ایشان عرضه گردید. همچنین مسائلی پیرامون اوضاع بحرانی و حساس کنونی مملکت و خطراتی که انقلاب ما را از داخل تهدید می‌کند مطرح گردید که شرح و بحث آنها در چنین شرایطی شاید به مصلحت نباشد.

سؤال: بفرمایید عملکرد شش ماهه خود را در کیهان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جواب: برای من مشکل است که از عملکرد شش ماهه گذشته خود در کیهان صحبت کنم، «مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید». من فقط دو معیار را در این ارزیابی به کار می‌گیرم، یکی در مقایسه با عملکرد روزنامه‌های مشابه با شرایط و امکانات مشابه و دیگر مقایسه وضعیت کیهان قبل از تصدی ما با وضع امروز که آن را ترک می‌کنیم. با هر دو معیار بررسی عملکرد ما در کیهان بیش از حد انتظار امیدوارکننده و مطلوب بود.

در زمینه فرهنگی کیهان توانست جدا از هرگونه گروه‌گرایی، سلطه‌طلبی و انحصارگری که سکه رایج روز است، خط واسط و شاهد را در حدود امکانات و شرایط خاص جامعه ملتهب کنونی اعمال نماید.

البته ادعا نمی‌کنیم که کارمان ایده‌آل و بدون نقص بوده ولی هرگز در این مدت در صفحات اول کیهان اعلامیه گروه‌های منحرف، منافق و ضدانقلاب دیده نشد.

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۱

هرگز دست‌های مشکوک و مرموز نتوانستند مطالب یا اشعار مستهجنی را در کیهان جا بزنند. درحالی که در بعضی روزنامه‌ها به کرات چنین مسائلی را دیده‌اید. بررسی اجمالی لیست مقالات و مصاحبه‌شوندگان در کیهان در شش‌ماه گذشته نشان می‌دهد که همه این افراد از گروه‌های موجه بوده‌اند و هیچ‌گونه خط‌گروهی خاصی تعقیب نشده است. علاوه بر کیهان یومیه در همین مدت کوتاه علی‌رغم تمام مشکلات موفق شدیم دو نشریه کیهان انگلیسی و کیهان عربی را منتشر نماییم. با توجه به جو تبلیغاتی شدیدی که صهیونیست‌ها و کمونیست‌ها و تمامی دشمنان انقلاب علیه ما در سراسر دنیا ایجاد کرده‌اند و با توجه به ضرورت معرفی صحیح انقلاب به جهانیان و صدور معیارها و ارزش‌های متعالی آن به دنیا و استقبالی که از انتشار این دو روزنامه به‌عمل آمد به اهمیت حیاتی آن پی می‌بریم. من امیدوارم مدیریت جدید بتواند استمرار چاپ و انتشار این دو روزنامه را در دستور کار فوری خود قرار دهند.

در زمینه امور اداری و مالی، مؤسسه‌ای که در بدو ورود ما در آستانه ورشکستگی کامل قرار داشت به لطف خدا و همکاری صمیمانه کارکنان کیهان به‌سرعت رو به بهبود رفت. مؤسسه‌ای که قبل از انقلاب به‌صورت یک تجارتخانه شخصی و هیئتی اداره می‌شد برای اولین بار سازمان‌دهی و طرح تشکیلاتی آن تنظیم شد. در یک سال بعد از انقلاب حدود دوازده میلیون تومان سوء استفاده مالی شده بود که بعد از انتصاب اینجانب کشف و عوامل آن به دادستانی انقلاب معرفی شدند. تیراژ کیهان از حدود دویست و هشتاد هزار در فروردین ماه به سیصد و شصت هزار و حتی تا مرز چهارصد هزار رسید که اگر معیار و میزان عملکرد خود را قضاوت مردم بدانیم، این سند قضاوت مردم است.

بهترین مؤید و معرف بهبود وضع مالی و اداری مؤسسه قضاوت همکاران کیهانی ماست و مرور زمان اهمیت کارهای انجام شده را مشخص‌تر خواهد ساخت اگرچه با تغییر مدیریت ممکن است پی‌گیری بخش اعظمی از این طرح‌های اصلاحی در دست انجام راکد یا بلا تکلیف بماند.

سؤال: ممکن است در مورد نقش و مسئولیت آقای مهدیان در مدت تصدی خود در کیهان توضیح دهید.

جواب: بعد از انتصاب اینجانب به سرپرستی کیهان ایشان به‌عنوان مشاور من در کیهان به ادامه همکاری مشغول بوده‌اند.

سؤال: ظاهراً روزنامه‌های جمهوری اسلامی و میزان هم در مؤسسه کیهان چاپ می‌شود. آیا فکر می‌کنید تغییر مدیریت مؤسسه کیهان در سرنوشت روزنامه میزان هم تأثیر بگذارد.

جواب: به نظر من اگر مدیریت جدید نخواهد گروه‌گرایی کند و همان‌طور که ما به‌عنوان نماینده امام در مؤسسه براساس معیارهای اسلامی‌مان روزنامه جمهوری اسلامی را بر طبق قراردادی که با مؤسسه بسته بود چاپ می‌کردیم، مدیریت جدید هم ملزم به اجرای قراردادی که بین مؤسسه کیهان و میزان منعقد شده می‌باشد. من تصور می‌کنم با شناختی که من از آقای خاتمی در مجلس در همین مدت کوتاه پیدا کرده‌ام و مقایسه‌ای که برادر عزیزمان سید احمد آقا خمینی از ایشان با مجاهد کبیر آیت‌الله طالقانی نموده‌اند، امیدوارم که ایشان هم همان سعه صدر و وسعت نظر آن مرحوم را در برخورد با افکار و عقاید گروه‌ها ولو مخالف داشته باشند.

سؤال: آیا از بنیاد مستضعفین در این مدت کمک مالی هم گرفته‌اید؟

جواب: در این مدت نه تنها دیناری از بنیاد مستضعفین دریافت نکرده‌ایم بلکه بخش اعظم دارایی‌های صاحبان فراری کیهان همچنان در اختیار بنیاد است درحالی که بازپرداخت حدود صد میلیون بدهی آنها به بانک‌ها همچنان به‌عهده کیهانیان است.

سؤال: چه پیغامی برای همکاران سابق خود در کیهان دارید؟

جواب: من از تمام کارمندان و کارگران متعهد کیهان که با تمام عشق و علاقه خود به انقلاب و مؤسسه کیهان با ما همکاری کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم. اگر چنانچه موفقیتی در کیهان کسب کرده‌ایم، قبل از هر چیز مدیون همکاری صمیمانه کارکنان کیهان هستیم. این برادران و خواهران با من به‌عنوان یک سرپرست همکاری نکردند بلکه همکاری آنان به‌خاطر قبول و اعتقاد به اصالت روش‌ها و خط مشی و معیارهایی بود که ما اعمال کردیم. پیام من برای آنها این است که، با کمال صبر و هوشیاری انقلابی، به وظایف خود در این شرایط بحرانی عمل کنند. اشخاص می‌آیند و می‌روند. آنچه اصالت دارد معیارها و ارزش‌هایی هستند که



### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۳

به خاطر آن انقلاب کرده‌ایم. انتظار من وفاداری همکاران سابقم نه به اشخاص بلکه خط مشی و معیارهایی است که در مدت تصدی این‌جانب در کیهان اعمال شده است.

این معیارها، علی‌رغم تحریکات و شایعه‌سازی‌ها و سعایت‌های گروه‌گرایان و انحصارطلبان بارها مورد تأیید اکثریت قاطع کارکنان عزیز کیهان و ملت شریف ایران قرار گرفته است.

از فرصت استفاده کرده از کلیه هموطنان عزیزی که در تهران و شهرستان‌ها با همکاری، راهنمایی و انتقادات سازنده خود ما را مدد کرده‌اند تشکر می‌کنم.

نامه به دکتر کمال خرازی، وزیر امور خارجه - ۱۳۶۰/۵/۴

برادرگرامی جناب آقای دکتر کمال خرازی ۱۳۶۰/۵/۴

بعد از سلام

از آنجا که یادنامه‌ای از برادر و یار قدیمی شهیدمان دکتر مصطفی چمران در دست تهیه دارم. در صورت امکان دستور فرمایید نوار، نوشته، مصاحبه، یا عکس‌هایی از آن شهید در دسترس است در اختیار حامل ورقه بگذارند. والسلام - دکتر یزدی

توضیح در مورد تماس با وزیر خارجه آمریکا - مطبوعات مرداد ۱۳۶۰

دکتر ابراهیم یزدی وزیر سابق امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی، طی یک یادداشتی در مورد اطلاع از سفر شاه مخلوع به آمریکا که از سوی دانشجویان پیرو خط امام انتشار داده شده است، مراتب را تکذیب کرد. متن اطلاعیه به این شرح است:

بسمه تعالی

هموطنان عزیز در اسنادی که اخیراً توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مستقر در سفارت آمریکا منتشر شده است به نقل از گزارش کاردار سفارت آمریکا به وزیر امور خارجه آمریکا، آمده است که موضوع سفر شاه مخلوع به آمریکا را با اینجانب در سوم اکتبر در موقع سفر به سازمان ملل متحد مطرح ساخته است. بدین‌وسیله به اطلاع عموم می‌رساند که وزیر امور خارجه آمریکا در مذاکرات خود با اینجانب که با حضور هیأت ایرانی اعزامی به سازمان ملل متحد انجام

#### ۳۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

گرفت چنین موضوعی را مطرح نساخت و هر گونه شایعه‌ای در این مورد به کلی بی اساس است.

همان طوری که اینجانب قبلاً هم مراتب را به اطلاع عموم رسانیده است. اولین باری که دولت آمریکا موضوع سفر شاه به آمریکا را با دولت ایران مطرح ساخت در ۳۰ مهرماه بوده است. کاردار سفارت آمریکا و مسئول میز ایران روز قبل از آن تقاضای دیدار فوق‌العاده‌ای از جانب نخست‌وزیر می‌نمایند و این دیدار با حضور اینجانب در نخست‌وزیری، صورت می‌گیرد و کاردار سفارت آمریکا نظر دولت متبوع خود را در مورد سفر شاه خائن مخلوع به آمریکا به بهانه ظاهراً بیماری به اطلاع دولت ایران می‌رساند در این دیدار دولت ایران نه تنها موافقتی به هیچ وجه با نظر و اقدام آمریکا نمی‌نمایند بلکه مراتب اعتراض شدید خود را نیز به این عمل آمریکا به اطلاع آنان می‌رساند و عواقب آن را گوشزد می‌نماید. والسلام علی من التبع الهدی - ابراهیم یزدی

#### اعتراض به خبرگزاری پارس - ۲۸ مرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

مدیریت محترم خبرگزاری پارس، در گزارش‌های ویژه مورخه ۶۰/۵/۲۰ به نقل از مجله‌المجله چاپ لندن مطلبی درمورد اینجانب ذکر شده بود که عاری از حقیقت می‌باشد و استدعا دارد شرح زیر را در اولین گزارش درج فرمایید. با تشکر

بسمه تعالی

خبرگزاری پارس از بیروت به نقل از مجله‌المجله عربی چاپ لندن گزارش داده است که بنی‌صدر معزول قبل از فرار از ایران با اینجانب جلسات محرمانه داشته است و مدعی شده است که در این جلسات اینجانب وی را نصیحت کرده‌ام تا هرچه زودتر ایران را ترک کند چون نقش وی در ایران تمام شده است.

لازم است به اطلاع ملت نجیب و قهرمان‌پرور ایران برساند که این خبر بی‌اساس و به کلی عاری از حقیقت می‌باشد. اینجانب در تمام دوران ریاست آقای بنی‌صدر و بعد از آن هیچ‌گونه ملاقاتی با ایشان نداشته‌ام و هرگز چنان توصیه‌هایی را هم به ایشان ننموده‌ام و با اختفاء و فرارشان از ایران نیز موافق نبوده‌ام. والسلام

دکتر ابراهیم یزدی، ۱۳۶۰/۵/۲۸

شکایت از روزنامه والفجر - ۱۳۶۰/۶/۵

وزارت دادگستری - دفتر وزیر

بسمه تعالی

شورای عالی قضایی

محترماً، عین نامه مورخ ۶۰/۸/۱۰ آقای ابراهیم یزدی نماینده محترم مجلس شورای اسلامی جهت صدور هرگونه دستور ارسال می‌گردد. با سپاس، سید محمد اصغری - ۱۵/۷۴۸۸ رونوشت جهت آقای ابراهیم یزدی نماینده محترم مردم در مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

ریاست محترم دادسرای شهرستان تهران

روزنامه «الفجر» مخصوصاً شماره‌های اخیر آن، که یک نسخه به پیوست تقدیم می‌شود، حاوی مطالبی است سراسر خلاف واقع و تهمت و کذب محض که با نشر اکاذیب و شایعات و افترا موجب هتک حیثیت و آبروی اجتماعی اینجانب می‌باشد.

بدین وسیله بر طبق مواد ۲۴ و ۲۵ تبصره‌های مربوطه قانون مطبوعات مصوب ۵۸/۵/۲۵ شورای انقلاب تقاضا می‌نماید مقرر فرمایید فوراً قطع نشر مطالب به دبیر مسئول روزنامه اخطار شود و سپس مشارالیه را تحت تعقیب جزایی قرار داده و روزنامه را توقیف نمایند.

با احترام و امتنان - ابراهیم یزدی - ۶۰/۶/۵

احضاریه دادسرای عمومی تهران - ۱۳۶۰/۶/۱۲

شماره: ۲۰/۱۸/۵۵۸۴

تاریخ: ۱۳۶۰/۶/۱۲

پیوست: دارد

به: ریاست محترم دفتر مجلس شورای اسلامی

دو برگ احضاریه به نام آقای ابراهیم یزدی وکیل مجلس شورای اسلامی به پیوست ارسال می‌گردد. خواهشمند است دستور فرمایید طبق مقررات به نامبرده ابلاغ و نسخه ثانی احضاریه ابلاغ شده را با قید تاریخ رویت به این دفتر اعاده نمایند. /ص

## ۳۶ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

آدرس نامبرده - مجلس شورای اسلامی  
سرپرست دفتر قسمت کارکنان دولت دادسرای عمومی تهران

نامه به بازپرس شعبه سوم ویژه مطبوعات - ۶۰/۷/۱۳

جناب آقای عابدی

بازپرس محترم شعبه سه ویژه مطبوعات

احضاریه شماره ۱۳۶/۶۰ مورخه تیرماه ۶۰ که جهت اینجانب به عنوان شاکی صادر شده بود و طی نامه ۲۰/۱۸/۵۵۸۴ در ۶۰/۶/۱۲ جهت دفتر مجلس شورای اسلامی فرستاده شده بود، بعد از پایان تعطیلات اخیر مجلس به اینجانب داده شد. بلافاصله با دفتر جناب عالی تماس گرفته شد تا وقتی برای مراجعه تعیین گردد. گویا جناب عالی در سفر بودید. لذا با ارسال این یادداشت استدعا می‌شود روز و ساعتی را جهت حضور در بازپرسی و ادای توضیحات در مورد شکایتی که تقدیم شده است معین فرمایید؛ با تشکر. والسلام. «یزدی» ۱۳۶۰/۷/۱۳

مبانی ایدئولوژیک انقلاب

سخنرانی‌های ارائه شده در کلاس‌های نهضت آزادی ایران آذر ۱۳۶۰

مقدمه اول

۱. برادران و خواهران عزیز اطلاع دارند که این برنامه در ۹ یا ۱۰ جلسه ادامه خواهد داشت. آنچه را که در این جلسه مایل هستم باشما مطرح کنم و در مورد آن با هم بحث کنیم عبارت است از شناختی از حرکت اسلامی. اگر ما بتوانیم درک درستی از حرکت اسلامی که یک حرکت انقلابی است و یک حرکت اجتماعی، داشته باشیم بسیاری از مسایل سیاسی را در این چهارچوب می‌توانیم بررسی کنیم. این موضوع را ما در سه فصل بحث خواهیم کرد: فصل اول: حرکت در اسلام یا در فلسفه و جهان‌بینی اسلامی. ما می‌دانیم که قرآن در موارد عدیده و به کرات صحبت از این می‌کند که جهان ما یک جهان در حال حرکت است. اساس فکر و اندیشه اسلامی این است که «دنیای ما» و کل هستی یک دنیا یا یک پدیده پویا و متحرک است. در قرآن آیات بسیاری این معنا را بیان کرده است.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۷

۲. وقتی از حرکت صحبت می‌کنیم تمام مقولات حرکت را باید بررسی کنیم. به عنوان نمونه هیچ حرکتی را ما نمی‌توانیم بررسی کنیم بدون در نظر گرفتن هدف. هر پدیده‌ای که حرکت می‌کند هدف دارد. حرکتش جهت دارد. جهتش تابع هدفی است که دارد. هیچ متحرکی بدون انگیزه نیست. هر متحرکی انگیزه یا انگیزه‌هایی برای حرکت دارد. علاوه بر این، حرکت مراحل دارد. انواع و اقسام دارد. پس یک مطلب را ما باید بیان کنیم در اینجا و آن عبارت است از حرکت در فلسفه و جهان‌بینی اسلامی. دوم: مقولات یا مفاهیم حرکت در جهان هستی و جوامع بشری است.

۳. قرآن همچنین به ما می‌آموزد که انسان و جوامع انسانی هم بخشی است از کل هستی و تابع همان قوانین ناظر بر کل هستی. قرآن در خطاب به انسان یادآور می‌شود، به انسان می‌آموزد و انسان هشدار و آگاهی می‌دهد که در این جهان قوانینی وجود دارد؛ قوانینی که بر تمام هستی حاکم است و انسان هم به عنوان بخشی از این جهان هستی باطل و بی‌خود و به حال خود رها نشده است. ای انسان تو هم یکی از پدیده‌های هستی، هستی. همین‌طور که می‌بینی و به جهان نگاه می‌کنی و می‌فهمی که یک سلسله قوانینی بر این جهان حاکم است، ای انسان تو هم تابع یک سلسله قوانینی هستی و باید از این قوانین، که طبیعی‌ترین قوانین برای رفتار انسان است، تبعیت کنی. قرآن چنین ارتباطی بین انسان و هستی را ترسیم می‌کند. بنابراین وقتی ما قوانین حرکت را و مقولات حرکت را در جهان هستی از دیدگاه جهان‌بینی اسلامی درک کردیم بلافاصله باید انطباق آن‌ها را بر انسان و حرکت انسان توضیح دهیم. پس این فصل دوم بحث ما خواهد بود تحت عنوان حرکت انسان و جوامع بشری و انطباق آن با قوانین جهان هستی.

هنگامی که خداوند پدیده حرکت در جهان را بیان می‌کند، گردش خورشید و فلک و ابر و ماه و باران و شب و روز. ... را برای ما شرح می‌دهد بلافاصله وارد قلمرو انسان می‌شود و آن‌ها را به جهان انسان تسری می‌دهد. حال باید دید انطباق این قوانین برای حرکت انسان چی هست؟ اگر چنانچه ما این قوانین را کشف کنیم و بر اساس این قوانین حرکت بکنیم حرکت ما طبیعی‌ترین حرکت‌ها خواهد بود.

۴. موضوع سوم بحث ما نطباق قوانین اسلامی در حرکت جوامع بشری بر جامعه خاص ما، ایران هست. وقتی ما از بررسی قوانین قرآن به این اصل رسیدیم که چه قوانینی بر حرکت جوامع بشری ناظر است و جوامع بشری از چه قوانینی پیروی می‌کنند وقتی ما می‌خوانیم که قرآن می‌گوید که هرگاه اراده کنیم قومی را از بین ببریم به مترفین آنها می‌گوییم فاسد شوند یکی از قوانین اضمحلال تمدن بیان شده است. یکی از قوانین یا علل نابودی جوامع بشری فساد قشر مترفی و راحت‌طلب جامعه هست. انطباق این در شرایط خاص ایران چه خواهد بود یا چنانکه در حرکت جهان هستی انگیزه یکی از مقولات است که هیچ پدیده‌ای بدون انگیزه حرکت نمی‌کند در جوامع انسانی انگیزه‌ها برای حرکت انسان چیست؟ و در جامعه ایرانی با مشخصات خاص تاریخی و فرهنگی و زمینه‌های مذهبی و مذهب خاصی که تشیع هست انطباق این قوانین به چه صورت خواهد بود. در واقع اگر ما بخواهیم حرکت اسلامی را در وضعیت کنونی جامعه‌مان بررسی بکنیم. تحلیل بکنیم باید به آن چه در این سه فصل اشاره شد آگاهی و اشراف پیدا بکنیم.

#### مقدمه دوم

منظور از مبانی ایدئولوژیک انقلاب چیست؟ و چنین بحثی چه ضرورتی دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید یادآور شویم که جامعه ما دوران حساس و سختی را می‌گذراند. یک انقلاب عظیم و بی‌سابقه‌ای رخ داده است. انقلابی که تمام سطوح جامعه و اقشار مردم و تمامی ابعاد زندگی مردم ما را دچار تحول و دگرگونی ساخته است.

انقلابی که اکنون بعد از گذشت حدود سه سال در برابر یک سؤال بزرگ و اساسی و بلاجواب قرار گرفته است؟ و آن اینکه: به کجا می‌رویم؟ آیا به سوی همان مقصود و سرمنزلی که به‌خاطر آن انقلاب شد؟ یا در جهت بازگشت به جاهلیت زمان شاه! ما در دورانی قرار گرفته‌ایم که در صورت هدایت و استمرار صحیح انقلاب، بزرگترین تحول تلریخی در کشورمان رخ داده است و عصر جدیدی، به معنای واقعی کلمه در تاریخ کشورمان آغاز خواهد شد. و اگر اشتباه کنیم و انقلاب ما هم به سرنوشت بسیاری از انقلابات دیگر جهان مبتلا شود و

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۹

دچار «رجعت» شویم و انقلاب منحرف و یا منهدم گردد، بدبختی‌های عظیم و بی‌سابقه‌ای را باید انتظار بکشیم.

اما چگونه ما می‌توانیم به این سؤالات جواب بدهیم. در مرحله اول جواب‌ها خیلی روشن به نظر می‌رسند! و جواب‌ها بستگی دارد که شما در کجا نشسته‌اید و از کدام مسند و جایگاه و موقعیت به کل جریان نگاه می‌کنید و در کدام خط و اردوگاه قرار دارید.

دسته‌ای که خود را طرفدار رژیم و خط امام می‌دانند و حاکم هستند، جواب قاطع به شما می‌دهند که انقلاب با سرعت رو به توسعه و استقرار و پیروزی‌های کم‌نظیر است! و این مشکلات سطحی هستند و به‌زودی مهار شده و اوضاع درست خواهد شد. برعکس آنها که مخالف گروه حاکم هستند و جامعه را از دید دیگری می‌نگرند، آینده‌ای بس تاریک می‌بینند و سخت در تب و تاب که چه خواهد شد و نگران. تکلیف و موضع دشمنان انقلاب اسلامی هم معلوم است: کوشش و تلاش دائم برای نابودی انقلاب، بحث با آنها نیست، بلکه روی سخن به خودی است و کسانی که واقعاً دوستدار انقلاب و اسلام هستند.

پس چه باید کرد؟ حق با کیست؟

پاسخی برای سؤالات نمی‌توان یافت مگر آنکه قبلاً ما به چند موضوع اساسی رسیدگی کرده و آنها را روشن سازیم.

### فصل اول: حرکت و مفاهیم و مقولات اساسی

هر دمی نو می‌شود دنیا و ما      بی‌خبر از نو شدن اندر بقاء  
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد      مستمیری می‌نماید در جسد  
«مولوی»

براساس جهان‌بینی توحیدی، کل جهان هستی در پویایی و حرکت دائم است. پدیده‌های هستی براساس قوانین حرکت می‌کند. انسان و جوامع انسانی بخشی از کل هستی می‌باشند و لاجرم برای حرکت انسان و جوامع انسانی نیز قوانینی وجود دارد که منطبق با قوانین جهان شمول حرکت در کل هستی است.

#### ۴۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

به عبارت دیگر حرکت انسان و جوامع انسانی بخشی است از کل حرکت در جهان، باید قوانین و مقولات و مفاهیم حرکت در جهان هستی را شناخت و انطباق آنها را در قلمرو انسان و جوامع بشری را درک کرد و آنها را آگاهانه به کار گرفت.

مقولات و مفاهیم و قوانین حرکت انسان و جوامع بشری از دیدگاه توحید، بر فطرت انسان بنا نهاده شده است و طبیعی‌ترین قوانین برای حرکت انسان می‌باشد که از فطرت و طبیعت انسان و جوامع انسانی نشأت می‌گیرد. بنابراین با شناخت این مفاهیم و مقولات و قوانین اساسی است که می‌توان به بررسی و تجزیه و تحلیل حرکت‌ها پرداخت.

اما این چنین درک و شناختی اگرچه ضروری و لازم است اما کافی نیست بلکه باید بتوان آن مفاهیم و مقولات را بر یک جامعه خاص بشری تطبیق داد. برای فهم و شناخت حرکت‌های اجتماعی در سرزمین معینی نظیر ایران علاوه بر شناخت مفاهیم و قوانین حرکت در جهان هستی و انطباق و کاربرد آنها در قلمرو انسان بایستی علم و هنر انطباق این قوانین جهان‌شمول را بر وضعیت خاص جامعه ایرانی پیدا کرد.

انقلاب اسلامی ایران، اگرچه براساس جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی است، لاجرم از قوانین جهان‌شمول حرکت‌های اجتماعی از دیدگاه توحید تبعیت می‌کند. اما جامعه ایرانی دارای ویژگی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خاص خود می‌باشد که در قلمرو و سرزمین معین و با ریشه‌های تاریخی مشخص می‌باشد و لاجرم بایستی بتوان آن قوانین اساسی حرکت‌های اسلامی را بر جامعه خاص یعنی ایران، و در زمان معین، عصر حاضر، تطبیق داد. اگر ما قوانین اساسی حرکت را درک نکنیم و انطباق آنها را با جامعه بشری و انسان نفهمیم و یا اگر آنها را بفهمیم اما نتوانیم بر جامعه خاص ایران، و در زمان معین تطبیق دهیم قادر به ادامه حرکت رشد‌یابنده و سازنده و خلاق نخواهیم بود. و لاجرم گرفتار بیراهه‌ها خواهیم شد.

در پاسخ به این ضرورت‌ها است که این بحث را دو بخش پی‌گیری می‌نماییم:

بخش اول: حرکت و تعریف آن

بخش دوم: مفاهیم و مقولات اساسی در حرکت



### بخش اول: حرکت و تعریف آن

وقتی صحبت از حرکت می‌شود شما چه می‌فهمید؟ منظور از حرکت چیست؟ آیا جهان ما در حرکت و تحول و دگرگونی دایم است؟ آیا ساکن و ایستاست؟ و اگر جهان در تحرک و تحول دایم است، اجزاء و مقولات حرکت کدامند؟ آیا می‌توان حرکت را تعریف کرد؟ حرکت در جهان از بدیهی‌ترین اصل محسوس و معقول و افکار آن مساوی است با همه چیز در جهان. اصل حرکت جهان هستی و پویایی تمامی پدیده‌های جهان، از جمله انسان و جامعه انسانی مورد پذیرش و قبول تمامی افکار و اندیشه‌های علمی، فلسفی و مذهبی می‌باشد.

سه منبع مهم جهان‌بینی در جهان که عبارتند از جهان‌بینی علمی - جهان‌بینی فلسفی و جهان‌بینی مذهبی و دینی. هر سه، اصل حرکت جهان هستی را پذیرفته‌اند. به عبارت دیگر حرکت جهان از مجرای علوم، که برپایه فرضیه و آزمون است، و از مجرای تفکرات فلسفی و چه از مجرای الهی عنوان و اثبات شده است و نیازی به بحث و بررسی و اثبات آن نمی‌باشد.

استاد محمدتقی جعفری دو منبع اساسی را برای پذیرش حرکت جهانی و پویایی انسان ذکر می‌کند:

۱. منبع درون ذاتی؛ ۲. منبع برون ذاتی

منبع درون ذاتی را چنین تعریف کرده است:

«احساس نوعی استمرار که همگان در حال اعتدال روانی در درون خود در می‌یابند و این احساس ممکن است هم جنبه فیزیولوژیکی داشته باشد و هم جنبه روانی محض».

این احساس درونی همه چیز را در حال حرکت می‌بیند هیچ موضوعی در ذهن منعکس نیست که در حال سکون بماند این احساس درون ذاتی به این ترتیب است که:

«حتی اگر فرض شود که همه اجزاء و روابط جهان هستی ساکن بوده باشد باز منبع درونی ما با حرکت مستمری که دارد، آن اجزا و روابط را در حال جریان تلقی خواهد کرد مانند کسی که در قطار و متحرک نشسته، درتان و تپه و ساختمان‌هایی که از جلو آنها می‌گذرد در حرکت می‌بیند».

## ۴۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

«این منبع درون ذاتی حرکت است که پاسخگوی جوشش نوگرایی مستمر حیات می‌باشد و همین منبع است که نمی‌گذارد انسان دارای اعتدال روانی در هیچ موقعیت به دست آمده توقف نماید، اگرچه آن موقعیت از نظر آرمانی در حد اعلا بوده باشد».

اما احساس حرکت و پویایی از مجرای منبع برون ذاتی، عبارتست از: «واقعیت برون از ذات ما که در همه اجزا و روابط جهان هستی با نمودهای مختلف دیده می‌شود و یا با استدلال‌های عقلی اثبات می‌گردد». و از جهت فلسفی گفته می‌شود که واقعیت خارجی، مستقل از ذهن انسان عینیت دارد. به طوری که:

«همین واقعیت خارجی نظم در حرکت، که در جهان عینی که در پهنه هستی، عمومیت دارد. ایدآلیست را مجبور به پذیرش واقعیت عینی می‌نماید».

می‌توان مثال‌های متعددی از این حرکت و نظم در آن جهان واقع ذکر کرد که ذهن قوی و متصرف انسان نمی‌تواند آن پدیده‌ها را جابه‌جا کند. مثلاً بهار را بعد از تابستان قرار دهد یا طول یک فصل را در یک سال از سال دیگر طولانی‌تر سازد. اگرچه «مفهوم حرکت» از روشن‌ترین مفاهیم مانند واقعیت و هستی است اما از جهت فلسفی هنوز تعریف روشن و جامعی از آن نشده است. استاد محمدتقی جعفری تعریف حرکت و تحول را از مسائل سه‌گانه‌ای می‌داند که همواره مورد اختلاف می‌باشد و می‌گوید:

«شاید با نظر به مشکلات لاینحلی که در مقابل دیده می‌شود در آینده بسیار طولانی نیز تکلیف این سه مسأله قاطعانه تعیین نگردد».

درباره ماهیت حرکت می‌گوید:

«ما درباره ماهیت خود حرکت نتوانسته‌ایم به تعریف و توصیفی برسیم که به عنوان یک شناخت بدیهی جزء معلومات خود تلقی کنیم».

چون بحث اصلی ما درباره حرکت در جهان و مقولات آن از دیدگاه‌های فلسفی و علمی نیست و نمی‌خواهیم وارد آن دسته از مباحثات بشویم. ضمن آنکه شما را به مطالعه آن مسایل تشویق می‌کنیم به بررسی مسله از دید جهان‌بینی توحیدی می‌پردازیم.

### حرکت در جهان از دید جهان‌بینی توحیدی

در جهان‌بینی توحیدی، حرکت در جهان چگونه بیان شده است؟

برای این بررسی به آیات قرآنی توجه می‌کنیم.

در آیات قرآن مفاهیم و مقولاتی دیده می‌شوند که دقیقاً حرکت در جهان هستی را بیان می‌کند، که ما به برخی از آنها اشاراتی می‌نماییم.

۱. مفهوم رب: کلمه رب در قرآن شاید نزدیک به هزار بار به کار برده شده است. هر کجا که خداوند خود را در رابطه با انسان قرار می‌دهد، کلمه «رب» می‌آید.

مثال‌ها:

- «اقراء به اسم ربك الذی خلق»

- «اقراء و ربك الاكرم»

- «الحمد لله رب العالمين»

- «و هو رب كل شیء» (انعام ۱۶۴)

- «قل من رب السموات والارض قل الله» (رعد ۱۶) (در بعضی از جاها رب‌اسموات

و در جاهای دیگر رب‌الارض به تنهایی آمده است)

- «و هو رب العرش العظيم» (توبه ۱۲۹)

- «و هو رب العرش الكريم» (مومنون ۱۱۶)

- «رب السموات و الارض و ما بينهما» (مومنون ۱۱۶)

- «رب آبائكم الاولين» (شعرا ۲۶)

- «رب المشرق و المغرب و ما بينهما» (شعرا ۲۸)

- «رب موسى و هرون» (شعرا ۴۸)

- «رب هذا البلد» (نحل ۹۱)

علاوه بر موارد فوق، به صورت رب هذا البيت، رب الفلق، رب الناس، رب المشرقین،

رب المغربین، رب المشارق، رب المغارب... نیز آمده است.

از همه بیشتر و مکرر به ترتیب، رب العالمین و رب العرش‌العظیم، رب العرش

الکَرِیم آمده است.

رب العالمین در واقع دربرگیرنده همه این اشکال می‌باشد.

### در معنای رب

رب در اصل به معنای تربیت کردن است (راغب) و بر فاعل (مربی) به طور استعاره گفته می‌شود.

معانی دیگری هم برای رب گفته‌اند ولی نزدیک‌ترین و صحیح‌ترین آن همان معنای تربیت است که برای خداوند (الله) به کار می‌رود.

تربیت به معنای «ایجاد شیئی و تغییر آن از وضع موجود به وضع مطلوب است». در تربیت همین مفهوم دیده می‌شود. یعنی پدیده‌ای، خواه انسان یا گیاه و حیوان در وضعی قرار دارد که مقبول نیست ولی در اثر «تربیت» به وضعی که مطلوب است تغییر پیدا می‌کند. مربی کسی است که این کار را می‌کند.

در اثر تربیت، کسی که مثلاً رانندگی بلد نیست، یاد می‌گیرد. کسی که سواد ندارد با سواد می‌شود، کسی که طبیب نیست، طبیب می‌شود، گیاهی که کم‌ثمر است، پر میوه می‌شود و نظایر این.

امر مسلم و جهانشمول این است که تمامی موجودات جهان در تغییر دائم از وضعی به وضعی هستند، و این تغییرات تماماً مشیت الهی است. ربوبیت خداوند یعنی اینکه به امر خدا تمامی هستی در این تغییر دائم از وضعی به وضعی و به سوی هستند. و خداوند هیچ پدیده‌ای را خلق نکرده است مگر برای او چنین مشیتی قرار داده باشد.

توجه و بحث بیشتر به مفهوم رب و تربیت و موارد استعمال آن در قرآن نشان می‌دهد که از نظر قرآن، جهان در یک حرکت و پویایی دائم است.

البته توجه و بحث بر روی مفهوم رب تنها «حرکت» را بیان نمی‌کند بلکه مقولات حرکت از قبیل هدفداری، جهت حرکت و نیروی محرکه را نیز بیان می‌کند که بعداً بدان اشاره می‌شود.

### مفهوم تسبیح

کلمه تسبیح در آیات زیادی از قرآن کریم به کار برده شده است.

مثال‌ها:

- «سبح الله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزيز الحكيم» (حدید ۱، حشر ۱ و صف ۱)

- «يسبح لله مافي السموات و مافي الارض الملك القدوس» (جمعه ۱)
- «يسبح لله مافي السموات و مافي الارض له الملك و له الحمد» (تغابن ۱)
- «هو الذي خلق الليل و النهار و الشمس و القمر و كل في فلک يسبحون»

#### در معنای تسبیح:

تسبیح مشتق از کلمه «سباحه» به معنای شناوری است.

سَبَّحَ، به معنای شناست، خواه در آب، خواه در هوا. به شناگر هم سابع می‌گویند.

تسبیح را تنزیه خداوند از هر بدی و نالایقی تعریف کرده‌اند:

- «اصل التسبیح، التنزیه و التقدیس، و التبرئه من النقائص».

- «التسبیح تنزیه الله تعالی».

- «التسبیح التنزیه».

سبحان الله، یعنی خدا را از هر بدی منزّه می‌دانم.

در باره معنای مفهوم تسبیح موجودات، بحث‌ها فراوان است. تمامی موجودات جهان خدا را تسبیح و عبادت می‌کنند. البته قرآن می‌گوید که ما عبادت و تسبیح آنها را نمی‌فهمیم.

در اینجا هم بحث بر سر این نیست که عبادت این پدیده‌های هستی چگونه است. بلکه غرض ما توجه دادن به یک معنای دیگری است با استفاده از معنای تسبیح و آن اینکه تمامی موجودات جهان در یک حرکت دایم هستند.

و حرکت آنها، با استفاده از معنای سباحه، هماهنگ با هم و تماماً در یک جهت مشخص و معین می‌باشد و رو به سوی هدف واحد دارند.

مرحوم طالقانی در ترجمه و بحث تسبیح آورده است که «شناوری، به معنای حرکت هماهنگ دست و پا و جوارح به سوی یک مقصد معین است».

با توجه به معنای «رب» و تسبیح می‌گوییم تمامی هستی آنچه در زمین و آسمان‌ها است در یک حرکت مشخص و هماهنگ به سوی یک هدف معین می‌باشند.<sup>۱</sup>

---

۱. برای تمرین خودتان به قرآن رجوع کنید و ببینید چه مفاهیمی در قرآن معنای حرکت را می‌رساند.

### طرح یک سؤال اساسی

آیا برای حرکت قوانینی وجود دارد و آیا می‌توان تصور کرد که پدیده‌های جهان هستی در یک پویایی دایم هستند، اما قوانینی جهان شمول بر حرکت آنها حاکم نباشد؟ آیا می‌توان برای حرکت انسان و جوامع بشری قوانینی یافت که جهان شمول باشند؟

استاد محمدتقی جعفری می‌گوید:

«بررسی و توجه به سه مسأله درباره حرکت و تحول قوانین کلی در پدیده حرکت را و لزوم ثابت‌ها را از نظر قوانین ذهنی و هم از لحاظ عینی گوشزد می‌تمایم».

سه مسأله مورد بحث جعفری چیست؟

۱. عوامل حرکت در یک رویداد مسیر حرکت و واحدهایی که در سر راه قرار خواهد گرفت، ۲. دریافته‌ها و عکس‌العمل‌های مختلف شخصیت انسان‌ها در حال تماس با رویداد متحرک.

۳. تشابه تحولات روی موضوعات خاص که منشاء انتزاع قوانین در علوم می‌گردد».

درحالی که ما به لزوم قوانین ثابت و لایتغیر حاکم بر پدیده‌ها از جمله انسان معتقدیم یک سؤال اساسی مطرح می‌گردد که آیا این چنین امری ممکن یا معقول است؟

آیا می‌توان برای حرکت انسان و جوامع بشری، قوانین اساسی با مشخصات ثابت و لایتغیر جستجو کرد و عنوان نمود؟ می‌گویند انسان در حال تغییر دایم است. وضعیت جوامع بشری در حال تغییر دایم است. آیا می‌توان برای یک پدیده دائم‌التغییر و متحول و متحرک قوانین دایم و ثابت و لایزال و جهان‌شمول وضع کرد یا پیدا کرد و عنوان نمود.

این یکی از اساسی‌ترین ایراداتی است که به ما گرفته می‌شود.

جواب ما به صراحت و روشنی مثبت است. بله هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ عینی وجود قوانین ثابت ضروری است.

عملکردهای انسان و روابط اجتماعی، بر پایه خلیقات و نفسانیات و غرایز انسان می‌باشد. انسان دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی است که او را از سایر

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۷

موجودات مشابه و یا متمایز می‌سازد. نظیر غرایز جنسی، نفسانیات از قبیل ترس، وحشت، نفرت، عشق و محبت، کینه، آزادی تفکر و اندیشه، انتخاب، داشته است و انسان امروز هم دارد.

انسان دوهزار سال بعد هم خواهد داشت. انسان مجموعه‌ای است از تمامی این ویژگی‌ها تا زمانی که انسان انسان است این ویژگی‌ها را دارد. زمانی که انسان این ویژگی‌ها را از دست بدهد، دیگر انسان نیست بلکه موجود دیگری خواهد بود. اما تظاهرات خارجی این غرایز و نفسانیات و چگونگی اوضاع آنها، امری است متغیر و تابع شرایط برونی.

مثلاً انسان دائماً زیباپسند است. جمال‌پرستی از خصوصیات و ویژگی‌های انسان است. اما مفهوم زیبایی کاملاً متغیر است. آنچه برای یک سیاه آفریقایی برای یک چینی ممکن است کاملاً بی‌معنا یا زشت باشد، یا بالعکس. اما آنچه در هر دو یعنی در انسان سیاهپوست و یا در انسان زردپوست (یا سفیدپوست و یا سرخ‌پوست) ثابت است «حس زیبایی» و «زیباپسندی» است.

کشش جنسی میان دو جنس مخالف نر و ماده، نه تنها در انسان در بسیاری از موجودات وجود دارد و فعال است. در هر زمان و در هر مکانی، هر زن و مردی، دارای ویژگی‌های خاص زنانه و مردانه و خاصیت جذب و کشش به هم هستند. اما چگونه این غریزه ارضاع شود که «طبیعی» باشد مورد بحث و اختلاف است.

«حس مذهبی» در تمامی مردم، صرف‌نظر از وضعیت طبقاتی و... وجود دارد، اما چگونگی تظاهرات خارجی «حس مذهبی» متفاوت و متغیر می‌باشد.

زیربنای تمامی اعمال انسان و روابط انسان‌ها را همین غرائز و حالات نفسانی و ویژگی‌های حیاتی تشکیل می‌دهد. این زیربنا ثابت و متغیر است.

اکنون سؤال این است که آیا می‌توان بر اساس این غرایز و حالات نفسانی ثابت و متغیر اصولی (توجه کنید اصولی) برای روابط انسانی پیدا کرد، وضع کرد، که ثابت باشند.

به عبارت دیگر ایراد می‌گیرند که «شریعت» جامد و لایتغیر متحجر است آیا می‌توان احکام شریعت را که در سال‌های گذشته، در ۱۴۰۰ سال پیش وضع شده‌اند در این عصر یا در اعصار آینده به‌کار برد؟ آیا می‌توان قوانین جهانشمول وضع کرد؟

گفتیم که چون این خصوصیات انسانی ثابت هستند و زیربنا و انگیزه‌های روابط انسانی را همین خصوصیات تشکیل می‌دهند، لذا می‌توان اصول ثابت و لایتغیری را برای روابط انسانی وضع کرد، قانونمندی‌هایی را به‌دست آورد که ثابت باشند و در تمامی شرایط و اعصار، از آن‌ها پیروی کرد. چنین اصول یا قوانینی که بر اساس خصوصیات انسانی استوار شده، طبیعی‌ترین و انسانی‌ترین قوانین و اصول در روابط انسان و جامعه انسانی می‌باشد.

قوانینی که براساس طبیعت و فطرت انسان وضع شده‌اند و روابطی که بر اساس اصولی متأثر از این طبیعت و فطرت انسان بنا نهاده شده باشد، لاجرم طبیعی‌ترین و سالم‌ترین رفتارها و روابط خواهد بود.

اگر ما مسایل بالا را بپذیریم، سؤال بعدی آن است که این اصول و قوانین را از کجا به‌دست آوریم. آیا می‌توان بدون شناخت «انسان» به کشف چنین اصولی و وضع چنین قوانینی دسترسی پیدا کنیم؟

آیا می‌توانیم میان انسان‌ها بدون شناخت آنها پل ارتباطی برقرار سازیم؟ جواب، با هر معیاری منفی است.

وقتی ما می‌خواهیم بر روی رودخانه‌ای پل بزنیم، اهل فن ابتدا به مطالعات عدیده‌ای می‌پردازند. پل را کجا باید زد؟ قدرت و مقاومت خاک در دو طرف رودخانه در محل پل چقدر است؟ وضعیت خاک و ساختمان آن در دو طرف چیست؟ آیا تاب مقاومت سنگینی پل و ایاب و ذهاب روی آن را دارد یا خیر؟ رودخانه در تابستان و زمستان چه رفتاری دارد؟ طرح آب در پرباران‌ترین فصل تا چه حد بالا می‌آید، تا ارتفاع پل را بر اساس آن حساب کنند؟ برنامه‌های آینده در دو طرف پل چیست؟ حجم رفت و آمد از روی پل چقدر خواهد بود؟ چه نوع وسایلی از روی پل رفت و آمد خواهند کرد؟ تمامی این اطلاعات که به‌دست آمد، طرح پل تهیه می‌شود و سپس اهل فن روی لوازم و مواد اولیه برای پل شروع به کار می‌کنند بدون جمع‌آوری چنین اطلاعاتی پل ارتباطی مطلوب ایجاد نخواهد شد. ممکن است پل زده شود، رفع برخی احتیاجات را بکند اما ممکن است با اولین باران سنگین و بالا آمدن سطح آب، پل را آب ببرد یا با اولین وسیله نقلیه، پل خراب شود. یا با ریزش خاک در اطراف پل پایه‌ها نشست کرده و پل خراب شود و....



درحالی که برای ساختن یک پل، چنین اطلاعاتی لازم است چگونه می‌توانیم بدون شناخت انسان و خصوصیات انسان، پل ارتباطی میان انسان‌ها برقرار سازیم، بگوییم اگر روابطی بدین‌گونه باشد خوب است یا بد؟ آیا می‌توانیم با فرضیه و آزمون، جامعه بشری را اداره کنیم و روابط انسان‌ها را تنظیم نماییم، بدون زیان و ضرر اصولی و اساسی؟

پایه وضع قوانین ناظر بر اجتماعات چیست؟ آیا می‌توان بدون شناخت انسان قوانینی وضع کرد که طبیعی و با فطرت انسان سازگار باشد.

عدم توجه به این نکته اساسی باعث شده است که جوامع بشری در سیر تحول خود دچار مشکلات عظیمی بشوند. به‌خصوص در جوامع به اصطلاح متمدن نابه‌سامانی‌های اساسی و عمیق به‌وجود بیاید.

اما ما از کجا باید به این قوانین برسیم و انسان را بشناسیم.

تنها از دو طریق امکان‌پذیر است:

اول: از طریق تلاش و کوشش‌های انسانی خودمان، از طریق همان فرضیه و آزمون. سعی و خطا... آن‌قدر ادامه بدهیم تا بالاخره به راه‌حلی برسیم.

دوم: از طریق وحی الهی و خط انبیاء

حاصل این دو خط در نهایت به هم می‌رسند.

آنچه که انسان در تلاش و کوشش پی‌گیر خود به‌دست می‌آورد و به آن می‌رسد در نهایت همان راه انبیاست. انسان با تلاش و کوشش خود، بالاخره، به همان چیزی می‌رسد که انبیا انسان را دعوت می‌کنند، منتها با زحمت زیاد و فراوان.

علم و تلاش علمی چیزی جز کشف روابط پدیده‌ها نیست واقعیت پدیده‌ها در جهان تنها یک عینیت بیشتر ندارد. این واقعیت چه از طریق انبیاء گفته شود و چه از طریق تلاش و کوشش خودمان به آن برسیم، باز یکی خواهد بود.

قرآن هم می‌گوید که ای انسان تو ... راه پروردگارت هستی و با زحمت زیاد به او می‌رسی.

حرکت انبیاء که از جانب خداوند شروع شده است بر همین استدلالی است که انسان مخلوق است، خدا خالق همه جهان هستی از جمله انسان است. خداوند به

## ۵۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

فطرت و طبیعت انسان آگاهی مطلق دارد، چرا که خالق اوست. بر اساس فطرت و طبیعت انسان، خداوند اصولی را برای روابط انسان‌ها بیان می‌کند که طبیعی‌ترین روابط می‌باشند و اگر انسان بخواهد طبیعی‌ترین روابط را داشته باشد، باید این اصول را که بر فطرت و طبیعت اوست بپذیرد و از آنها تبعیت کند.

بنابراین برای تنظیم روابط میان خود و همچنین برای رفتارها و عملکردهای خویشتن، بشر راهی ندارد جز قبول وحی و پیام الهی.

شریعت اسلام هم بر اساس فطرت انسان است و لاغیر. رفتار و عمل به شریعت طبیعی‌ترین رفتارها بر اساس فطرت و طبیعت خواهد بود.

جهان‌بینی توحیدی بر همین اساس می‌باشد.

قرآن چگونه این قوانین را به ما ارائه می‌دهد:

قرآن روش خاصی برای بیان مسایل اجتماعی دارد. قرآن هر کجا از انسان و سرنوشت انسان و قوانین حرکت انسان صحبت می‌کند، ابتدا دو محور اصلی و اساسی را ذکر می‌کند. اول از طبیعت و کل جهان هستی سخن می‌گوید و سپس آن را به انسان متصل می‌سازد و دیگری بررسی و اشاره به حوادث تاریخی گذشته امم و ملل. در رابطه با طبیعت قرآن قوانین کلی هستی را کر می‌کند و در رابطه با تاریخ قوانین حرکت جوامع بشری را که انطباق همان قوانین کل هستی بر جوامع انسانی است، و عملکرد آنها را برای ما توضیح می‌دهد. هر دو برای ... انسان و قبول و اطاعت وی از قوانین الهی است، در برخی سوره‌ها این دو برخورد با طبیعت و تاریخ باهم آمده است.

### مثال‌های قرآنی:

الف. اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد آیات ابتدایی سوره علق بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. «اقراء باسم ربك الذی خلق»

۲. «خلق الانسان من علق»

۳. «اقراء و ربك الاكرم»

۴. «الذی علم بالقلم»

۸. «علم الانسان مالم يعلم»

۶. «كلا ان الانسان ليطغى»

۷. «ان راه استغنى»

۸. «ان الى ربك الرجعى»

ملاحظه می‌شود که ابتدا به کل خلقت اشاره شده است و سپس به خلقت انسان از علق و بعد به تحولات انسان.

۲. به سوره آل عمران آیات ۱۹۰-۱۹۱ توجه کنید:

«ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لايات لاولى الالباب»  
و سپس ویژگی‌های آن اولی‌الالباب را شرح می‌دهد: «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»  
و مجدداً برمی‌گردد به خلقت کل هستی و از خصوصیات اولی‌الالباب این است که:

«و یتفکرون فى خلق السموات و الارض»

و به دنبال این سیر و تحول فکری است که خواهند گفت:

«ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار»

۳. با هم به بررسی سوره رعد بپردازیم، به شیوه قرآن در طرح و بحث مسایل توجه کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

«ألمر - تلك آیات الكتب»

تلك برمی‌گردد به کجا؟ به آیات بعدی، که آیات بعدی، نشانه‌های کتاب، یعنی پیام الهی هستند:

«والذى انزل الیک من ربک الحق»

«ولکن اکثر الناس لا یؤمنون»

بعد از بیان چنین محکماتی وارد طبیعت و جهان هستی می‌شود. آیات ۲ تا ۴ بیان ویژگی‌های رویدادها و پویایی جهان هستی را افاده می‌نماید:

آیه ۲. قسمت اول: «الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش»

قسمت دوم: «سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمى»

## ۵۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

قسمت سوم: «یدبر الامر یفصل الایات»  
و در پایان آیه هدف از بیان سه گانه بالا را ذکر می‌کند که:  
قسمت چهارم: «لعلکم بلقاء ربکم توقنون»  
چگونه می‌توان به لقاء رب و پروردگار یقین پیدا کرد؟ از طریق شناخت جهان هستی.

در آیه سوم دوباره برمی‌گردد به طبیعت:  
«و هوالذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهاراً»  
«و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین»  
«یغشی اللیل النهار»  
در اینجا ابتدا: مد الارض و سپس جعل رواسی در آن و آنگاه پیدایش رودخانه‌ها و ثمرات ناشی از این تغییرات و غشی شب بر روز را طرح و بحث می‌کند. اما هدف و انتظار چیست؟: «ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون».  
باز در آیه بعد، آیه چهارم برمی‌گردد به طبیعت:  
«و فی الارض قطع متجاوزات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسفی بما واحد».

«و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل»  
لحن و منطق همان است و نتیجه‌گیری و انتظار هم یکی است:  
«ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون»  
پس از این وارد مسأله انسان و حرکت انسان می‌شود و دست روی نکته اساسی به نام بازگشت و بعثت آخرین و مسأله حسابرسی در دنیا می‌گذارد.  
در تمام سوره این روش با بسط و بحث بیشتری تکرار می‌گردد. آیات اول سوره اشارات طبیعی بیشتر و توجهات انسانی کمتر است و به تدریج برعکس می‌شود.

۴. در سوره انعام نیز همین شیوه به کار برده شده است:  
آیه ۱ قسمت اول: «خلق السموات و الارض و جعل الظلمات والنور»  
که توجه به خلقت و تحولات طبیعی شده است.  
قسمت دوم: «ثم الذین کفروا بربهم یعدلون»

که عملکرد انسان را، دسته‌ای از انسان‌ها را، بیان می‌کند.

آیه ۲: «هو الذی خلقکم من طین»

«ثم قضی اجلا»

«و اجل. ... عدده»

«ثم انتم تموتون»

خلقت انسان و حرکت «فیزیولوژیک» و سپس عملکرد انسان را عنوان می‌کند.

آیه ۳: «و هو الله و فی السموات و الارض»

«یعدم سرکم و جهرکم و یعلم»

«ما تکسبون»

جهان هستی و قوانین حاکم بر رفتارهای انسانی را توضیح می‌دهد.

آیات بعدی توضیحات بیشتر درباره مسأله اساسی رابطه میان اعمال و نتیجه

اعمال و هدف‌گیری‌های دراز مدت (اخروی) و کوتاه‌مدت (دنیوی) می‌باشد و

سپس با یک مفهوم کلی و اساسی از واقعیت جهان پایان می‌یابد.

«فما جزاء من یفعل ذالک منکم الاخیزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمنی یردون

الی اشد العذاب».

«و ما الله بغافل عما تعلمون»

انگیزه اینگونه اعمال:

«اولئک الذین اشترو الحیوه الدنیا»

بالاخره هدف‌های زود رس اصالت و اولویت و ارجحیت بر هدف‌های اخروی

پیدا می‌کند. اما:

«فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون»

### بخش دوم: مقولات و مفاهیم و قوانین حرکت

مفاهیم و مقولات اساسی حرکت چیست؟

براساس آنچه ما از جهان‌بینی توحیدی درک می‌کنیم مقولات و مفاهیم اساسی در

حرکت عبارتند از:

الف. هدف غایی و نهایی و اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت

ب. جهت مسیر حرکت

- ج. انگیزه‌ها و نیروی محرکه - عوامل برونی و درونی
- د. انواع و اقسام حرکت
- ه. مراحل حرکت
- و. قوانین حرکت

### الف. هدفداری

در بررسی مفهوم حرکت در قرآن، چه در معنای «رب» و چه در معنای «تسبیح» و همچنین در آیات متعدد به این مسأله برخورد کردیم و نشان دادیم که تصور حرکت بدون «هدف» غیر ممکن است. دون درک و فهم «هدف» حرکت هرگز درک نخواهد شد. به عبارت دیگر حرکت جهان هدف دار است. حرکت در جهان امری است نسبی، دارای «مبدأ» و سرآغاز است و دارای مقصد و «انتها» نیز می‌باشد و مبدأ و مقصد در حرکت معیار برای درک موضع یک پدیده می‌باشد و وضعیت پدیده‌ها، در حرکت به سوی هدف یا مقصد بررسی می‌گردد.

در بررسی مسأله هدفداری در جهان، از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی سه نوع هدف قابل تشخیص و بحث می‌باشند:

۱. هدف غایی و نهایی
۲. هدف‌های درازمدت (اخروی - استراتژیک)
۳. هدف‌های کوتاه مدت (دنیوی - تاکتیکی)

### اول: هدف غایی و نهایی

هدف غایی و نهایی، آنست که متحرک هرگز به آن نخواهد رسید. اگر جهان هستی در حرکت و پویایی دائم است، لاجرم این حرکت باید به «سویی» باشد. به سوی «هدفی» باشد. اگر هستی وجود یعنی «حرکت» و «وجود» بدون حرکت معنا ندارد. بدون مبدأ سنجش هم، صحبت از حرکت معنا ندارد. به قول طالقانی، حرکت عین وجود است.

ثانیاً بدون بحث از «انتها» و یا هدف حرکت، نمی‌توان راجع به وضعیت یک متحرک صحبت کرد.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۵

لاجرم برای کل جهان هستی، می‌بایستی هدفی فرض کنیم که پدیده‌ها در حرکت به‌سوی آن باشند اما هرگز به آن نرسند، یعنی غیر قابل تحقق باشد، هدفی مطلق باشد. چرا که اگر هدف نسبی باشد و قابل و صول و تحقق، در آن صورت در حرکت وقفه حاصل خواهد شد و پدیده‌ها به هدف می‌رسند و جهان از حرکت بازمی‌ایستد، پویایی پایان یافته و جهان «ایستا» می‌گردد؟ که تصور ایستایی جهان بی‌معنا و باطل است.

جهان هستی در حرکت دائم و ابدی است و این حرکت دائم و ابدی لاجرم هدف غایی و نهایی، که هرگز بدان نرسد لازم دارد.

از دیدگاه توحیدی، خداوند، الله سبحانه و تعالی، که مطلق است، بی‌نهایت است، هدف غایی و نهایی تمام موجودات و پدیده‌ها و تمامی هستی است. تمامی هستی و کائنات در حرکت دائم به‌سوی «او» هستند. مفهوم «رب» و «تسبیح» این معنا را می‌رساند. آیات دیگری هم در قرآن هستند که همین معنا را می‌رسانند:

- «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری، ۵۳)

هشیار باشید! همه حقایق و رویدادهای (جهان هستی) در ..... خود به‌سوی او (الله) رهسپارند.

- «وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (مائده، ۱۸)

و از آن خداوند است ملک آسمان‌ها و زمین و هرآنچه در میان آن‌هاست. همه آنها (جهان هستی) در مسیر خود به‌سوی او رهسپارند.

- «وَلَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَ كَرِهُوا نَهْيَهُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُونَ» (آل عمران - ۸۳)

و به او تسلیم شده است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است (تمامی هستی) چه از روی اختیار و چه از روی اکراه و همه آنها به‌سوی او (خدا) برمی‌گردند.

- «إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» (نازعات، ۴۴)

پایان آن روز رو به خداست.

- «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّهُ خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَلَكُمُ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون، ۱۱۵)

آیا گمان کرده‌اید شما را بی‌هوده (بی‌هدف) آفریده‌ایم و به‌سوی ما نخواهید برگشت؟

و بالاخره:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

همه ما از خدا هستیم (مبداء) و همه به سوی او باز خواهیم گشت. با توجه دقیق و بیشتر به معانی عمیق آیات بالا و سایر آیات در قرآن روشن است که از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی:

۱. تمام هستی در حال حرکت دائم و هماهنگ است.
۲. جهان هستی دارای هدف غایی و نهایی است و حرکت تمامی پدیده‌ها به سوی خداست.
۳. خداوند، به‌عنوان تنها هدف غایی و نهایی جهان، علت اصلی پویایی مستمر جهان می‌باشد.

هدف غایی و نهایی واحد و یکی است. جهان نمی‌تواند دارای «هدف‌های» غایی و نهایی باشد و هر پدیده‌ای به سوی یکی از این هدف‌های غایی و نهایی حرکت کند. چراکه جهان، دارای حرکتی «هماهنگ» می‌باشد. در جهان، توحید هدف و توحید جهت وجود دارد. بدون توحید هدف در جهان هماهنگی غیر ممکن می‌باشد. تنها یک هدف غایی و نهایی، یک خدا، یک الله در جهان متصور است.

جهت حرکت به سوی خدا است. اما هرگز به خدا نمی‌رسد. و این خود هدف غایی است. لذا حرکت و پویایی مستمر است. یکی از تفاوت‌های ریشه‌ای حرکت در توحید و در دیالکتیک مارکس همین مسأله هدف غایی و نهایی در جهان است.

دیالکتیک مارکس، حرکت و پویایی جهان را می‌پذیرد و به حرکت در کل جهان اعتقاد دارد و بر اساس ضرورت شناخت و تبیین هدف حرکت پدیده‌ها، در انطباق آن به جامع بشری، منزلگاهی برای حرکت جوامع بشری معین کرده است و معتقد است حرکت جوامع بشری به سوی استقرار سوسیالیسم است و آن را اجتناب‌ناپذیر می‌شمارد.

به‌عبارت دیگر از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی حرکت جوامع بشری و طی مراحل و دوران‌های مختلف تاریخی همه در نهایت با استقرار سوسیالیسم می‌انجامد.



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۷

درواقع هدف درازمدت حرکت جوامع بشری سوسیالیزم است. صرف نظر اینکه ماتریالیسم تاریخی پیش‌بینی‌های مارکس و انگلس و استالین در این مورد درست نبوده‌اند؟ مسأله این است که دیالکتیک مارکس، تازه هدف حرکت جوامع بشری را شرح داده است، اما نگفته است که حرکت کل جهان به چه سویی است؟ هدف کلی از جهان چیست؟ و جهان به کجا و به چه سویی می‌رود؟

بدون آنکه ما وارد بحث اثبات خدا بشویم، می‌گوییم قبول هدف غایی و نهایی برای جهان اجتناب‌ناپذیر است. هدفی که غیرقابل تحقق و وصول باشد. هدفی که مطلق و بی‌نهایت باشد. در غیر این صورت، لاجرم باید قبول کرد که جهان در جایی متوقف خواهد شد. تازه اگر این را هم بپذیریم، باز باید همان «هدف» قابل وصول و تحقق را، که جهان روزی بدان خواهد رسید، و جهان به سوی آن هدف در حرکت است بشناسیم و آن را معرفی کنیم. چرا که حرکت به هر حال بدون «هدف» امکان ندارد.

### اشتباه مجاهدین اولیه در جزوه «شناخت»

جزوه شناخت، که اولین نشریه ایدئولوژیک مجاهدین اولیه است اشتباهات فاحشی دارد که تماماً ناشی از آن است که دیالکتیک مارکس الگوی اصلی بوده است. در این جزوه تمامی اصول دیالکتیک مارکس، البته به نام «رنالیسم» بحث و عنوان شده است. که به هر حال در محتوای مطالب تفاوتی ایجاد نکرده است. در سال ۱۳۵۰ که این جزوه را برای انتشار وسیع جهت ما فرستاده‌اند ما بعد از مطالعه آن از چاپ و تکثیرش خودداری کردیم. و سپس همراه با برادر شهید چمران در بیروت با نمایندگان سازمان به بحث و گفتگو نشستیم و تمامی ایرادات آن را مطرح ساختیم. استدلال ما این بود که کار شما مثل خیاطی است که پارچه بسیار زیبا و محکم و اعلائی را دارد و می‌خواهد با آن پیراهنی بدوزد و الگویی را به کار گرفته است. اما وقتی که پیراهن تمام شده است به تن مشتری نمی‌خورد (برازنده نیست) یا خیلی تنگ و یا گشاد است. از دور داد می‌زند که این پیراهن برازنده و مناسب با تن شما نیست. در جزوه شناخت درست است که از آیات قرآن و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر مثال‌ها و شواهد فراوان آورده‌اید اما تمامی آنها

را بروی یک الگوی غیر اسلامی نامناسب و غیر برازنده به نام دیالکتیک مارکس انداخته و بریده‌اید. از دور داد می‌زند که این درست نیست.

یکی از اشکالات اساسی آن جزوه درباره همین مسأله هدفداری در جهان است. چون دیالکتیک مارکس هدف کلی و نهایی جهان را مطرح نمی‌سازد در آن جزوه نیز این سؤال اساسی که هدف نهایی در حرکت جهان چیست و به طور کلی مسکوت مانده است. چه‌طور می‌توان به حرکت در طبیعت معتقد بود اما درباره هدف حرکت طبیعت سخن نگفت و نپرسید و نفهمید که آخرین پدیده‌های طبیعی به‌سوی چه هدفی در حرکتند؟

#### هدفداری و تکامل

با روشن شدن هدف در حرکت هر پدیده‌ای مسأله «تکامل» و «پیشرفت» نیز روشن می‌گردد. آیا می‌توان از پیشرفت و تکامل پدیده‌ها سخن گفت ولی «هدف» را نادیده گرفت و یا نشناخت؟ با تعیین و تبیین هدف در هر حرکتی می‌توان از پیشرفت و تکامل آن پدیده سخن گفت.

پیشرفت و تکامل یا عقبگرد انحراف هر پدیده‌ای را در رابطه با هدف و مقصد حرکت تعیین کرد.

#### تدبیر امر و حرکت

آیا وقتی پدیده‌ای حرکت خود را آغاز می‌کند مسیر و جهتی که به سوی هدف انتخاب می‌کند، تابع چه عواملی است؟ آیا این خود پدیده است که هدف حرکت خود را انتخاب می‌کند و سپس به‌سوی آن و در مسیر و جهت حرکت می‌نماید، یا آنکه قبل از آغاز حرکت پدیده هدف تعیین شده است و به همان دلیل پدیده در مسیر معینی حرکت و به سوی آن هدف تعیین شده حرکت می‌کند.

به‌عبارت دیگر، سلول اولیه، در طی میلیون‌ها سال به‌تدریج «تکامل» پیدا کرده است و به موجودات پیچیده‌تر و بالاخره به انسان رسیده است آیا این سلول در آن لحظه آغاز به حرکتش مشخص بوده است که بالاخره روزی به انسان «تکامل» پیدا خواهد کرد؟ یا آنکه خیر، حرکت سلول و تکاملش به انسان، تصادفی بوده است؟ اگر تصادفی باشد لاجرم حرکت بدون هدف بوده و اطلاق «تکامل» معنا پیدا

نمی‌کند و اگر چنانچه هدف چنین بوده است و سلول در حرکت خود لاجرم می‌بایستی به این مراحل تکاملی برسد، آیا این خود سلول اولیه بود که چنین برنامه‌ای را از قبل برای خود تنظیم و پیش‌بینی کرده بود یا آنکه حرکت سلول اولیه تابع یک مشیت دیگری بوده است؟

جهان‌بینی توحیدی معتقد است که این اراده خداوند در جهان است که «تدبیر امر» را می‌نماید. در جهان ما علاوه بر دو عنصر ماده و انرژی عنصر سوم هم هست و حاکم است که ما آن را «اراده»، «روح» و «کلمه» و ... می‌نامیم که در جای دیگری بحث شده است.

#### دوم: هدف‌های درازمدت (اخروی - استراتژیک)

هدف درازمدت هدفی است که قابل وصول و تحقق هست ولی برای وصول به آن نمی‌توان زمانی را معین نمود. لیکن پدیده در حرکت خود به‌سوی هدف نهایی در هر حال به آن هدف‌ها خواهد رسید.

در بحث هدف‌داری گفتیم که هدف نهایی برای تمامی پدیده‌ها «واحد» است و حرکت تمامی جهان به‌سوی آن هدف «واحد» نهایی می‌باشد هدف نهایی متعدد و متنوع نیست. اما هدف‌های درازمدت متعدد و متنوع هستند.

در بحث مراحل دیگری خواهیم گفت که حرکت دارای مراحل و انواع است در هر یک از انواع حرکت مراحل وجود دارد برای هر یک از این مراحل هدف‌هایی درازمدت، مطرح می‌باشد تعیین و تبیین هدف‌های درازمدت از هر حرکتی تابعی است از هدف‌های نهایی در حرکت معین و شناخته شد آنگاه در حرکت به سوی آن، مراحل و هدف‌های درازمدت مرحله‌ای تعیین می‌شوند.

همان‌طور که گفته شد این هدف‌های درازمدت متنوع هستند. اما هدف‌های درازمدت در هر حرکتی و برای هر پدیده‌ای در طول هم قرار دارند نه در عرض هم چرا که تماماً در رابطه با حرکت پدیده به‌سوی هدف نهایی مطرح می‌شوند لذا ضمن آنکه متنوع و متعدد هستند هم‌سو و هم‌جهت بوده و در رابطه با کل حرکت به‌سوی هدف واحد و مرتبط با هم می‌باشند.

در جهان‌بینی توحیدی و اندیشه اسلامی مسأله یوم‌الدین، روز جزا، بعثت، آخرت، یوم‌القیامه، یوم‌الحساب، لقاءالله همگی مفاهیمی هستند که در رابطه با

## ۶۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

حرکت به سوی الله به عنوان هدف نهایی قابل طرح و فهم هستند و ضرورت شناخت الویت با تعیین «هدف درازمدت» را بیان می‌کنند که ما آن را هدف‌های «اخروی استراتژیک» می‌نامیم طرح آخرت و روز واپسین بدین معناست که در انتخاب هدف‌ها و تنظیم برنامه‌ها الویت در تعیین و تشخیص هدف‌های درازمدت است در برنامه‌ریزی‌ها هر قدر هدف‌های درازمدت بیشتر پیش‌بینی شوند و بر اساس آنها برنامه‌ریزی‌ها انجام گیرد، عملکردها بهتر و راندمان و بازده بیشتر و ضرر و زیان کمتر خواهد بود.

یکی از ارکان جهان‌بینی توحیدی قیامت و معاد و روز حساب است که از جنبه‌های مختلف قابل بحث و بررسی می‌باشد. اما در رابطه با بحث ما، چنین به نظر می‌رسد که طرح این قضیه در قرآن اضرار آن به خاطر آنست که به ما بیاموزد که:

اولاً - زندگی انسان تنها به دوران حیات فرد منحصر و محدود نمی‌شود بلکه پس از مرگ هم ادامه دارد. منتها به نحوی که برای ما، در این شرایط قابل درک و فهم نیست. همان‌طوری که ما در مرحله جنین در حیات خود، نمی‌توانستیم درک درستی از حیات خود بعد از مرحله جنینی داشته باشیم.

ثانیاً - اثرات رویدادهای حیات و اعمال انسان در هر مرحله در سرنوشت انسان هم در آن مرحله و هم در مراحل بعدی مؤثر بوده و تعیین‌کننده است. لذا نتایج اعمال ما هم در این مرحله و دوران زندگی و حیات ما تعیین‌کننده سرنوشت است و هم در مرحله بعدی حیات ما همان‌طور که بخش عظیمی از هویت و ماهیت شخصیت انسان آن چیزی است که از بدو انعقاد نطفه همراه با ژن‌ها و کروموزوم‌ها شکل گرفته است و تا پایان این مرحله از حیات با انسان همراه است، رویدادها و دستاوردهای انسان در این مرحله از حیات نیز پس از مرگ و آغاز مرحله جدیدی از «حرکت» انسان با وی همراه بوده و تعیین‌کننده سرنوشت نهایی او خواهند بود.

### قانون فیدبک (بازخورد یا پس‌خورد)

تأثیر اعمال انسان بر سرنوشتش در کوتاه‌مدت (دنیا) یا درازمدت (آخرت) انعکاس و انطباق قوانین جهان‌شمولی است که بر کل پدیده‌های جهان حاکم است. نظم و

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۱

کنترل فعالیت‌های پدیده‌ها در سطوح مختلف در طبیعت تابع قانونی است که در بیولوژی آن را فیدبک می‌نامیم.

می‌دانیم که سلول‌های بدن انسان مثل یک کارخانه عظیم شیمیایی داریم در حال تولید مواد شیمیایی متعددی می‌باشد فعالیت تولیدی این کارخانجات عظیم و پیچیده شیمیایی چگونه کنترل می‌شود؟ چه عواملی باعث شروع تولید و ختم آن به‌طور منظم می‌گردد؟

می‌دانم که اگر انگشت دست شما بسوزد سلول‌های محل سوختگی از بین می‌روند. سلول‌های همسایه آنها، که نسوخته و سالم مانده‌اند بلافاصله شروع به تقسیم سلولی می‌نمایند. و سلول‌های جدید و تازه‌ای تولید می‌شود که جای سلول‌های سوخته شده را می‌گیرند و پر می‌کنند و سوختگی ترمیم پیدا می‌کند.

به محض اینکه سلول‌های تازه و جدید جای سلول‌های سوخته شده را پر کردند و سوختگی ترمیم گردید، تولید سلول‌های جدید متوقف می‌گردد.

چه عواملی باعث می‌شوند که سلول‌های همسایه بلافاصله شروع به تقسیم سلولی و رشد می‌کنند و یا باعث می‌شوند که بعد از ترمیم سوختگی عملیات متوقف گردد؟ چراغ راهنمای حرکت سلول‌ها، چه در مورد تولید محصولات شیمیایی در داخل سلول و چه در تقسیم سلولی کجاست؟ و به چه صورت عمل می‌کنند؟

پاسخ به این سؤالات در زیست‌شناسی و ژنتیک از اساسی‌ترین مسایل حیات سلولی است.

تئوری‌های مختلفی وجود دارد یکی از معروف‌ترین آنها که اکنون به‌صورت یک قانون قبول شده است کنترل از طریق فیدبک می‌باشد فیدبک به عبارت ساده چنین است:

اگر چنانچه مدار (سیکل) تولید ترکیبات شیمیایی را در بدن در نظر بگیریم که تولید یک ترکیب شیمیایی مراحل مختلفی را می‌گذارند گاه برای آنکه یک ماده شیمیایی در بدن تولید شود ده‌ها فعل و انفعال و ترکیب شیمیایی صورت می‌گیرد. به این شکل که ماده اولیه با ماده دومی ترکیب شده و ماده سومی را ایجاد می‌کند. ماده سومی با ماده دیگری ترکیب شده، ماده چهارمی را به وجود می‌آورد و

همین طور ادامه پیدا می‌کند تا فرضاً برسد به ماده اصلی مورد هدف، مثلاً در فعل و انفعال بیستم به وجود می‌آید. در زنجیره این فعل و انفعالات شیمیایی، در یک جا مثلاً در فعل و انفعالات پانزدهمی، ترکیب شیمیایی ۱۵ به وجود می‌آید این ترکیب شیمیایی ۱۵، به جهت فرمول شیمیایی خاصی که دارد دارای خاصیت بازدارنده روی برخی از فعل و انفعالات شیمیایی زنجیره می‌باشد. مثلاً مانع ترکیب ماده سوم با چهارم می‌شود. لذا وقتی زنجیره فعل و انفعالات ادامه می‌یابد تا ماده شماره ۱۵ سنتز می‌شود، حضور و بالارفتن سطح تولید این ماده در محیط باعث می‌شود که روی رابطه ماده سوم چهارم اثر گذاشته و مانع ترکیب آن دو با هم می‌شود. وقتی فعل و انفعال ماده سوم و چهارم صورت نگرش زنجیره متوقف می‌شود توقف زنجیره‌ای در آن مرحله باعث می‌شود که تولید ماده ۱۵ نیز دچار اختلال شده و متوقف گردد. مصرف ماده ۱۵ در فعل و انفعال‌های دیگر سلولی از یک طرف و توقف جریان سنتز آن باعث می‌شود که سطح حضور این ماده در محیط (سلول) تقلیل پیدا کند. تقلیل سطح این ماده در محیط وقتی به یک حد معینی می‌رسد اثر بازدارندگی خود بر فعل و انفعال ماده سوم و چهارم را از دست می‌دهد و لذا رفع توقیف از این فعل و انفعال می‌گردد. زنجیره فعل و انفعالات شیمیایی ادامه می‌یابد و منجر به تولید ماده ۱۵ می‌گردد. این همچنان ادامه می‌یابد و دائم یک مکانیزم درونی در سلول در رابطه با یک ترکیب شیمیایی خاص اعمال خود را کنترل می‌کند. اعمال و اثرات اعمال بر روی هم اثر گذاشته و کنترل مطلوب و مورد نیاز سیستم را تأمین می‌کند.

در مثال بالا اثرات کنترل‌کننده اعمال هر یک از این فعل و انفعالات در یک روند کوتاه و نزدیکی برمی‌گردد و بر رفتارهای مواد سوم و چهارم ظاهر می‌گردد. اما در بسیاری از فعل و انفعال‌ها اثرات اعمال خیلی دیرتر ظاهر می‌شود این مکانیزم کنترل در سطح سلول خیلی پیچیده است و بسیاری از فعل و انفعالات سلولی را کنترل می‌نمایند و به فیدبک معروف است. این مکانیزم کنترل و رابطه متقابل اعمال و اثرات، نه تنها در فعالیت کارخانه‌جات شیمیایی سلول‌های بدن انسان، حیوانات، گیاهان کارساز است، بلکه در مجموعه بدن موجودات نیز همین مکانیزم کنترل را تأمین می‌کند. مثلاً در بدن انسان و حیوانات سیستم‌های متعددی

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۳

دارد. نظیر سیستم عضلانی، استخوان‌ها، اعصاب، خون، گوارش و... و از جمله سیستم غدد هورمونی. کار غدد هورمونی دقیقاً از طریق مکانیزم فیدبک کنترل می‌شود، تولیدات شیمیایی یک غده وارد خون می‌شود. از طریق گردش خون این ترکیب شیمیایی به غده دیگری می‌رسد و با حضور خود آن غده را تحریک کرده و آن را به کار وامی‌دارد.

یعنی کار آن غدد منوط است به حضور آن ترکیب شیمیایی در خون. غده دومی بعد از آنکه به کار افتاد، به نوبه خود، ترکیبات شیمیایی خاص و ویژه‌ای را تولید می‌کند که وارد خون شده و از طریق گردش خون به تمام بدن می‌رسد. حضور این ترکیب شیمیایی غده سوم یا چهارمی را وادار به حرکت کرده و آنها نیز به نوبه خود تولیدات شیمیایی خود را وارد خون می‌کنند. اما اگر اینها بخواهند بدون کنترل و به طور دائم اثرات اعمال خود را وارد جریان گردش خون و کل بدن بکنند، مقدار آنها از حدی که بگذرد تولید اختلالات فراوان در بدن می‌کند. بنابراین مشیت الهی (تدبیر امر) چنین است که در این مجموعه؛ در یک جایی و در یک مرحله ترکیب شیمیایی محصول یکی از این غدد، وقتی به سطح یعنی در خون برسد اثرات بازدارنده اعمال غدد اولی را خواهد داشت. لذا وقتی به آن سطح رسید جلوی کار غده اولی را می‌گیرد و نتیجتاً زنجیره فعل و انفعالات به هم پیوسته در جایی متوقف و کنترل اعمال می‌گردد. در تمامی این فعل و انفعالات ما شاهد تأثیرات نتایج اعمال بر روی «عاملین» به آن هستیم. در خارج از سیستم حیوانات و گیاهان در طبیعت نیز این مکانیزم حاکم است در تغییرات جوی و ایجاد ابر و باد و باران این مکانیزم نیز حاکم است.

قانون تأثیر مثبت و منفی اعمال بر روی عاملین در درازمدت یا کوتاهمدت از قوانین جهانشمول است.

بر تمام موجودات و پدیده‌ها و از جمله بر انسان حاکم است. انسان باید بپذیرد که در رفتارها و اعمال او نیز این قانون حاکم است. یعنی انسان هر کاری که می‌کند نتایج و اثراتی به بار می‌آورد.

اثرات اعمال ما، در کوتاهمدت و درازمدت، به کلی به خود ما برمی‌گردد و بر رفتار و کردار ما یعنی بر سر نوشت ما اثر می‌گذارد.

انسان صاحب اختیار است ما در انتخاب راه آزادیم ما در انتخاب عمل اختیار داریم. اما حدود اختیار و قدرت ما تنها در محدوده همان انتخاب است. نتایجی که اعمال ما، که خود به اراده آنها را انجام می‌دهیم، ایجاد می‌نماید، تابع قانون‌مندی‌های دیگری است که در کنترل ما نیستند. ما نمی‌توانیم حتی دامنه تأثیرات اعمال خود را بدانیم و دقیقاً محاسبه و یا آنها را کنترل نماییم. ما می‌توانیم عملی را انجام دهیم یا ندهیم، سخنی را بگوییم یا نگوییم. اما وقتی سخنی را گفتیم و از دهانمان خارج شد، دیگر ما صاحب اختیار و کنترل‌کننده نیستیم.

مرحوم طالقانی در تفسیر آیه مالک یوم الدین بحث جالبی در این زمینه دارد که مطالعه آن بحث را تأکید می‌کنم.

با توجه به مکانیزم فیدبک در رابطه اعمال و اثرات اعمال و با توجه به بحث قبلی که در جهان‌بینی توحیدی حیات انسان تنها منحصر به دوران چند ساله زندگی «دنیوی» نیست می‌گوییم که اثرات اعمال انسان ممکن است در کوتاه‌مدت یعنی همین دنیا، به ما برگردد، یا خیر در درازمدت، بعد از مرگ به ما برگردد و بر سرنوشت ما اثر بگذارد.

علاوه بر اینها، اثرات اعمال انسان نیز مانند سایر پدیده‌ها در جایی به صورتی جمع شده و در کل و مجموعه اثر می‌گذارد. خصوصاً در اعمال خوب و سازنده، بر اساس تفکر اسلامی ما نه تنها نتایج و اثرات اعمال نیک خودمان را می‌بینیم و پاداش آنها را دریافت می‌کنیم، بلکه در جمع جبری اثرات نیک تمام نیکان نیز شریک هستیم، بد نیست در این مورد حدیثی را ذکر کنیم. می‌گویند که وقتی رسول الله (ص) به معراج رفت در طی طریق، جبرئیل همه جا را به او نشان می‌دهد و به اصطلاح پیامبر را توجیه می‌کرد. رسیدند به جایی که جمعی از فرشتگان مشغول کار بنایی بودند. اما خیلی کند و آرام کار می‌کردند. پیامبر سؤال کرد این‌ها کیستند و چه کار می‌کنند؟ جبرئیل جواب داد این‌ها جمعی از ملائکه هستند مشغول ساختن بهشت و هر کس که در دنیا کار نیکی می‌کند، اثرات کار او به صورت خشت یا آجری درمی‌آید که فرشتگان از آن برای ساختن بهشت استفاده می‌کنند و علت کندی کار هم این است که آنها باید منتظر رسیدن اثرات اعمال نیک باشند تا آنها را به‌عنوان مصالح ساختمانی بهشت به کار گیرند.



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۵

به عبارت دیگر بهشت حاصل کار تمامی ابرار است. و ابراری که به بهشت راه می‌یابند تنها متنعم از اثرات اعمال نیک خود نیستند بلکه از حاصل کار همه نیکان بهره می‌گیرند و شریک می‌شوند این شاید توضیحی بر این وعده خدا باشد که در برابر اعمال نیک انسان گفته است که ده برابر پاداش می‌دهد نه یک پاداش.

جهان‌بینی توحیدی و اندیشه اسلامی به هدف‌های درازمدت برای حرکت‌ها اعتقاد دارد. اعتقاد به یوم‌الدین، یوم‌المعاد و آخرت علاوه بر معانی متعدد، یک معنایش این است که انسان مؤمن به خدا و اسلام، بر اعمال و رفتارهایش، تفکر اخروی حاکم است. «آخرت‌اندیشی» یا «دوراندیشی» یعنی توجه داشتن به هدف‌های درازمدت و تنظیم برنامه‌ها بر اساس تبیین و شناخت هدف‌های درازمدت. درازمدت نه تنها به معنی قبول آخرت و معاد و حسابرسی بلکه «آخرت‌اندیشی» به این معنا که اعمال و در برنامه‌هایمان را بر اساس هدف‌های درازمدت به استراتژیک تنظیم کنیم نه هدف‌های زودرس و نزدیک.

### سوم: هدف‌های کوتاه‌مدت (دنیوی - تاکتیکی)

هدف کوتاه‌مدت آن است که برای تحقق و وصول به آن بتوان زمانی را معین و پیش‌بینی کرد. یا در یک مدت زمان معین و محدوده قابل وصول و تحقق باشد. این‌گونه هدف‌ها را ما هدف‌های دنیوی یا تاکتیکی می‌نامیم. «دنیا» به معنای نزدیک، زود، پست و پایین است. «اسماء‌الدنیا» یعنی آسمان نزدیک یا پایین، هدف‌های دنیوی یعنی آن هدف‌هایی که برای مدت زمان معین و محدودی، در دوره زندگی فرد در این دنیا مقرر و معین شده است.

این هدف‌ها را ما هدف‌های تاکتیکی می‌نامیم از آن جهت که ارزش و معنای واقعی آنها در رابطه با هدف‌های استراتژیک، زیربنایی و درازمدت مشخص می‌گردد. اگر هدف‌های دنیوی تنها هدف حرکت‌های فردی و اجتماعی باشند، به صورت هدف‌های استراتژیک درآمده و اگرچه ممکن است نتایج به‌بار آورند اما بدون شک از جهت فقدان هدف‌ها و برنامه‌های استراتژیک، درازمدت کارساز نبوده و موجب سقوط و شکست خواهد بود.

تفکر و اندیشه «دنیوی» آن بینشی است که در آنجا هدف‌ها و تنظیم برنامه‌ها صرفاً نتایج «زودرس» را مد نظر دارد و نمی‌تواند درازمدت را ببیند و برنامه‌ریزی

کند. این اندیشه درست مقابل بینش و تفکر «دوراندیش» یا «تفکر اخروی» است.

#### چهارم - ارتباط متقابل هدف‌های سه‌گانه

در برخورد افراد و اجتماعات، احزاب و گروه‌ها و حرکت‌ها با هدف‌های سه‌گانه بالا دو نوع برخورد اساسی وجود دارد.

یک برخورد آن است که ابتدا، دورترین هدف یعنی هدف غائی و نهایی مشخص و معین می‌گردد، و سپس در جهت تحقق و وصول به آن هدف نهایی، برنامه‌ریزی می‌شود و در این برنامه‌ریزی هدف‌ها و برنامه‌های درازمدت (اخروی - استراتژیک) هدف‌ها و برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت (دنیوی - تاکتیکی) مشخص و پیش‌بینی می‌شوند. در چنین تفکر و نگرشی تمامی حرکات، در هر مرحله و در هر نوع آن، از یک هماهنگی و وحدت و انسجام برخوردار خواهد بود.

یک برخورد دیگر آن است که تنها به هدف‌های زودرس (دنیوی) توجه دارد و از نیاز و ضرورت هدف‌هایی درازمدت و یا هدف غائی و نهایی، آگاه نیست و یا آن را قبول ندارد و مطرح نمی‌سازد. در چنین نگرشی حرکات در مراحل مختلف پراکنده، بدون ارتباط با هم می‌باشند و اگر در یک حرکت و در مرحله‌ای موفقیت باشد (وصول به هدف) در سایر حرکات شکست خواهد بود و تازه وصول به هدف کوتاه‌مدت ضرورتاً هیچ رابطه‌ای با مراحل بعدی و هدف‌ها و برنامه‌های بعدی ندارد.

مثال این دو. نگرش نظیر آن است که بخواهیم به سفری برویم، در نگرش اول ابتدا دورترین مکانی که مورد نظر است انتخاب می‌شود و سپس بر سر راه‌های حرکت به سوی آن مکان وسایل لازم برای سفر و وسیله نقلیه مناسب و برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده مناسب، همه پیش‌بینی شده و سپس حرکت آغاز می‌شود. اما در نگرش دوم صرفاً «سفر» و رفتن مهم است و اولین و نزدیک‌ترین مکان مناسب که راحت‌تر و زودتر برسیم. اما بعد کجا برویم. آنجا چه کار کنیم و با چه وسیله‌ای برویم... تماماً نامعلوم می‌ماند.

مثال دیگر نظیر دهقانی می‌ماند که دید «دنیوی» دارد و وقتی گندم‌ها سبز می‌شوند، به دلیل نیاز، ضرورت یا هر محرک دیگری آنها را درو می‌کند و مصرف

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۷

می‌نماید در کوتاه‌مدت و زودتر به نتیجه کشت و کار خود رسیده است اما اگر نگرش درازمدت یا اخروی داشت و چند ماهی بیشتر صبر می‌کرد تا تمام گندم‌ها برسند، و خوشه بدهند مسلماً درآمد وی از فروش گندم و مخلفات آن خیلی بیشتر می‌گردید.

سلطه اندیشه و تفکر دنیوی بر حرکت‌های فردی و اجتماعی از عوامل اصلی انحراف و ضرر و شکست است در مدیریت جدید هر قدر هدف‌هایی که انتخاب و مشخص می‌شوند برنامه‌هایی که در رابطه با آن هدف‌ها تعیین می‌شوند درازمدت و دورتر باشند به همان نسبت اقدامات و حرکات و فعالیت‌ها ثمربخش‌تر و مفیدتر خواهند بود.

در جهان‌بینی توحیدی اساس حرکت انسان و جوامع انسانی می‌بایستی ابتدا با شناخت و قبول خداوند باری تعالی به‌عنوان هدف غائی و نهایی باشد و سپس بر آن اساس حرکت‌ها بایستی در جهت تحقق اهداف درازمدت، یعنی توجه به روز واپسین، یوم‌الدین و بعثت باشد و هدف‌های دنیوی در رابطه با هدف‌های اخروی تنظیم و هماهنگ گردند در غیر این صورت انسان خسران می‌بیند و حرکت‌ها به شکست و نابودی و زیان و ضرر منجر خواهد شد.

معنای «الدنیا مزرعه‌الآخره» همین است معنای «و لا تلس نصیبک من الدنیا» نیز همین است معنای دعای ما مسلمان‌ها که خدایا به ما هم در دنیا و هم در آخرت پاداش و نیکی بده، همین است.

چنین تفکری منافع فوری و آنی و کوتاه‌مدت را برای تأمین هدف‌های درازمدت فدا می‌سازد درحالی که در تفکر و اندیشه «دنیوی» هدف‌های درازمدت فدای منافع آنی و فوری می‌شوند.

در جهان‌بینی توحیدی ریشه تجاوز و تعدی و انحراف انسان در عدم اعتقاد به «آخرت» می‌باشد. کافر و مشرک اندیشه «نزدیک‌بین دارد» به بعثت و روز حساب اعتقاد ندارد لذا تنها و صرفاً هر چه که می‌خواهد زود و با زور و تجاوز به دیگران می‌خواهد.

در تفکر اسلامی تنها ریشه انحراف وابستگی طبقاتی نیست منافع طبقاتی در انحراف مؤثر است. اما آنچه که موجب انحراف در وابستگی‌های طبقاتی

می‌شود عدم اعتقاد به بعثت انسان و حسابرسی و فقدان اندیشه اخروی و دورنگری است.

قرآن علت انحراف اشراف و طاغوت‌ها را در عدم اعتقاد به همین مسأله ذکر می‌کند.

ب. بحث «جهت و مسیر حرکت» و همچنین «قوانین حرکت» از بخش دوم (مقولات، مفاهیم و قوانین حرکت) فصل اول این درس در جزوه‌ای جداگانه (ضمیمه فصل اول) خواهد آمد.

### ج انگیزه و نیروی محرکه در حرکت

گفتیم یکی از مقولات «حرکت» انگیزه است. بدین معنا که هیچ متحرکی بدون انگیزه حرکت نمی‌کند عامل حرکت چیست؟ محرکات کدامند آیا عوامل یا عامل حرکت درونی است یعنی از درون خود پدیده است که انگیزه به وجود می‌آید و موجب حرکت می‌شود یا عوامل برونی خارج از پدیده موجب «حرکت» می‌شوند؟ یا مجموعه‌ای از تأثیرات عوامل درونی و خارجی موجب بروز حرکت می‌گردد؟ نقش عوامل و انگیزه‌های اقتصادی در حرکت چیست؟ نقش انگیزه در حرکت‌های سیاسی چیست؟

پاسخ به تمامی این سؤالات دقیقاً به جهان‌بینی شخص برمی‌گردد.

در جهان‌بینی مادی، در ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی که اصالت به «ماده» داده شده است عامل داخلی و درونی تنها عامل و اساسی‌ترین عامل ماتریالیسم دیالکتیک بر آن پایه است اصل نفی در نفی (تزو آنتی تزوستت) بیان این بینش می‌باشد. به موجب این تفکر، هر پدیده‌ای در هر مرحله ضد خود را در درون خود به وجود می‌آورد که آنتی تز یا ضد پدیده می‌باشد این آنتی تز یا تز درگیر می‌شود و تضاد این دو است که منجر به خلق پدیده یا وضعیت جدیدی می‌شود نام «ستز» که نه ماهیت تز را دارد و نه آنتی تز را بلکه پدیده جدیدی است و ستز تضاد و تنازع میان تز و آنتی تز را به وجود می‌آورد.

و این فرایند ادامه می‌یابد در این جهان‌بینی ماده و پدیده‌های مادی و انسان به‌عنوان یک متشکله مادی و جوامع انسانی تماماً تابع قانون تضاد و دیالکتیکی می‌باشند.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۹

اما اتودینامیسم و قانون نفی و تضاد دیالکتیکی در پاسخ به سؤال انگیزه و عامل حرکت توجیه ناقص و نارسائی است چراکه به وجود آمدن آنتی‌تز در درون ماده محصول «حرکت» است.

تا حرکتی نباشد چیزی به نام آنتی‌تز به وجود نمی‌آید لذا تضاد تز و آنتی‌تز عامل حرکت نمی‌باشد چگونه می‌توان تضاد دیالکتیکی را عامل حرکت دانست درحالی که هنوز در برابر تز ضدش یا آنتی‌تزش به وجود نیامده است به وجود آمدن آنتی‌تز از درون تز و تضاد آنها با هم اگر این تفکر پذیرفته شود تا از مراحل از «حرکت» را توجیه می‌کنند. نه اصل را لذا مسأله عامل و انگیزه حرکت همچنان باقی می‌ماند.

ماتریالیسم چون به اصالت ماده اعتقاد دارد و نمی‌خواهد نمی‌تواند عامل برونی در حرکت ماده را بپذیرد لاجرم به اتودینامیسم متوسل شده است.

ماتریالیسم دیالکتیک تا ابتدای قرن بیستم جهان را تک عنصری می‌دید یعنی اده را فعال می‌دانست و برای آن ماهیت فلسفی قائل بود.

با توسعه دانش بشری و دستاوردهای علمی جدید و وضع تئوری‌های جدید علمی به خصوص در باب «انرژی» و رابطه «ماده» و انرژی «تصورات ماتریالیسم» درهم ریخت تا بدان جا که وقتی ماکس پلانک نظریه کوانتوم خود را مطرح ساخت ماتریالیست با تمام قوا به مبارزه با آن برخاست.

نظریات هایزنبرگ حتی اساس و پایه‌های عملیات ماتریالیستی را نیز درهم کوبید.

این پیشرفت‌های علمی تغییراتی در جهان‌بینی علمی دنیا به وجود آورد جهان تک عنصری و حاکمیت «ماده» را به جهان «ماده و انرژی» تبدیل ساخت.

اما مسأله انگیزه و «عامل» در حرکت ماده (و یا انرژی) همچنان بلاجواب مانده است.

در جهان‌بینی عامل و انگیزه اصلی در حرکت جهان (ماده و انرژی) «اراده» است ماده، چه به معنای فلسفی و یا به معنای علمی‌اش (انرژی متکاشف) در هرحال ابدی و ازلی نیست ماده و انرژی دو عنصری هستند که خود مولد و مخلوق و متأثر از اراده حق سبحانه و تعالی هستند.

حرکت ماده و انرژی بدون تأثیر «اراده» امکان ندارد. در جهان‌بینی توحیدی از عامل یا انگیزه یا عنصر اراده در رابطه با دو عنصر ماده و انرژی یعنی جهان مادی به‌صورت اراده، وحی، امر، کلمه یاد می‌شود.

آیات قرآنی در این باره به قدری زیاد است که شاید بتوان گفت سخن اصلی و محوری قرآن است اینکه «اراده حق بر تمامی فعل و انفعالات و روابط پدیده‌های جهان حاکم است و عامل اصلی است».

الف. در کل جهان هستی، عامل اصلی حرکت «اراده» خداست. به عبارت دیگر عامل «برونی» (برونی نسبت به ماده) انگیزه و موجب و سبب حرکت است. اراده خدا در جهان هستی از طریق قوانین جهان‌شمول حاکم بر جهان تسری دارد قوانین حاکم بر جهان تجلی «اراده» خداوندی است. این قوانین قبل از حرکت «ماده» پیش‌بینی و وضع شده‌اند پیش‌بینی و وضع قوانین حاکم بر حرکت جهان را «تدبیر» در حرکت نامیده شده است.

ماده یا (انرژی) نمی‌تواند حرکت کند و تصور حرکتش غیر ممکن است مگر آنکه قبل از شروع به حرکت «تدبیر» شده باشد. یعنی معین شده باشد که به چه سویی و برای کدام هدفی و به چه ترتیبی ماده حرکت خواهد کرد هدف، جهت، مسیر، مراحل و قوانین حرکت مشخص شده باشند ماده نه در جریان حرکت خود و نه قبل از آغاز حرکت نمی‌تواند هدف و مسیر و جهت و مراحل را تعیین یا پیش‌بینی نماید. این «امر» الهی در تدبیر حرکت است که تعیین‌کننده مسائلی از قبیل هدف مسیر و جهت مراحل در حرکت می‌باشد.

اگر فرضیه تکامل موجودات زنده را بپذیریم حرکت ماده اولیه پس از طی مراحل موجب پیدایش اولین سلول زنده شده است و این سلول اولیه بعد از مراحل بالآخره به انسان رسیده است و ما آن را «تکامل» نام نهاده‌ایم خوب، حال سؤال این است که آیا ماده اولیه در حرکت خود بی‌هدف بوده و بر حسب تصادف و اتفاق به «سلول اولیه» رسید؟

یا اینکه در همان آغاز حرکت ماده «امر و مشیت بر این و چنین بوده است که این سلول بالآخره به انسان برسد» و در تمامی حرکت‌ها این وجه تعیین‌کننده بوده است؟

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۷۱

در جهان‌بینی توحیدی حاکمیت عنصر «اراده» بر ماده و انرژی است که موجب و سبب و انگیزه حرکت آنها می‌باشد قوانین حاکم بر جهان هستی که تجلی اراده خداوندی است حرکت دو عنصر ماده و انرژی را تنظیم می‌نماید و جهت آن را به‌سوی هدف مشخص و معینی کنترل می‌نماید.

عنصر «اراده» در رابطه با دو عنصر ماده و انرژی عامل برونی است.

ب. در مورد انسان: انسان را از دو زاویه و یا از دو دیدگاه بررسی می‌کنیم.

۱. انسان به‌عنوان یک متشکله مادی: چنین متشکله‌ای تابع همان قوانین کلی عمومی تمامی پدیده‌های هستی است.

یعنی سلول‌ها و بافت‌ها و ارگان‌های بدن انسان، در حرکت خود، تابع مقررات و قوانینی هستند که برای آنها وضع شده است حتی تابع خود شخص هم نیستند. یعنی در انسان اعضا و جوارح نظیر قلب، کبد، کلیه، عضلات بسیاری از غدد داخلی و غیره مرتب مشغول کارند و وظایف خود را انجام می‌دهند، کار آنها بر اساس قوانینی است که به شخص صاحب آن اعضا و جوارح مربوط نمی‌شود کبد انسان بدون دخالت شخص مرتب مشغول تولیدات شیمیایی است. این قوانین حاکم بر اعمال هر یک از سلول‌ها و بافت‌ها و ارگان‌ها را انسان وضع نکرده است بلکه برای این ارگان‌ها «وضع» شده است و آنها بدون اجازه شخص خود به‌خود تبعیت از قوانین بر حرکت‌شان می‌کنند و وظایف خود را انجام می‌دهند. در این بخش از وجود انسان نیز «اراده الهی» که تدبیرکننده «امر» است حاکم است و علت حرکت و تداوم حرکت و هدایتش به‌سوی هدف و در مسیر معین و مشخص.

### ۲. انسان به‌عنوان موجودی برخوردار از تفکر و اراده.

این انسان اگرچه خودش نبود که تفکر و اراده را اختیار کرد و انتخاب نمود بلکه به او امانت داده شده است این انسان موجودی است جبراً مختار.

«روح خدا» در این انسان دمیده شده است و از اثرات حضور آن «روح» است

که انسان برخوردار از قدرت تفکر و اراده برای انتخاب می‌باشد.

در این انسان اگرچه دمیده شدن روح خدا در وجودش ناشی از اراده خدا و

تدبیر امر است اما این فقط یک «ظرفیت» است که انسان باید خودش بر آن آگاهی

بیباید و متناسب با آن عمل کند. به عبارت دیگر حضور این «روح خدا» در انسان حساس‌ام یا عامل برونی است نه درخواست عمل و اکتساب درونی. اما توجه و آگاهی و عمل به آن توسط انسان باید یعنی عامل درونی ظرفیت و امکانات داده شده است ولی استفاده از این امکانات و ظرفیت‌ها خلاف مشیت در جهان غیر انسانی، که غیر ارادی صورت می‌گیرد تنها از طریق اراده و انتخاب خود فرد صورت خواهد گرفت. لذا عامل درونی عامل حرکت خواهد بود. اما این عامل درونی، یعنی نقش انسان در حرکت به چه صورت عمل می‌کند؟

#### عامل حرکت در انسان - نیاز و احساس نیاز

گفته می‌شود که نیاز و احتیاج عامل حرکت است. گرسنگی تشنگی، ترس و... حیوانات را به حرکت وامی‌دارد وقتی یک نیاز خاص اقناع شد، مدار حرکت برای رفع آن نیاز به انتها می‌رسد و آن حرکت خاص متوقف می‌گردد. در انسان ظاهراً تنها نیاز نیست که او را به حرکت وامی‌دارد بلکه آگاهی بر نیاز است که موجب حرکت می‌گردد.

اما واقعیت این است که حتی در حیوانات هم صرف نیاز موجب حرکت نمی‌شود بلکه آگاهی بر نیاز عامل اصلی حرکت است اما در آنها مکانیزم‌های طبیعی و خود به خودی این نیاز حیوان را به مراکز مغزی منتقل می‌سازد و به صورت نوعی از آگاهی بر نیاز تبدیل نموده و حیوان را به حرکت درمی‌آورد اما در انسان این مکانیزم بسیار پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر است. نیازهای انسان انواع و اقسام دارد.

در مورد نیازهای مادی (فیزیولوژیک) نظیر گرسنگی، تشنگی، غریزه، حالات نفسانی، چه در حیوانات و چه در انسان اگر به علت عارضه‌ای، یا به طور مصنوعی با به کار بردن تمهیدات مانع احساس نیاز و آگاهی بر نیاز بشویم، حتی اگر نیاز شدیدی هم وجود داشته باشد، موجود برای رفع آن هرگز حرکت نخواهد کرد. مثلاً با فلج ساختن اعصاب مربوطه و با به کار بردن برخی داروها و یا تحت تأثیر عوامل مختلف ممکن است فرد (یا حیوان) در عین گرسنگی یا تشنگی شدید، هرگز احساس گرسنگی نکند و بدنش که مرتب در حال سوخت و ساز است و نیاز شدید به مواد و منابع جدید انرژی دارد مرتب تحلیل برود اما فرد برای تأمین



غذا و رفع این نیاز حرکتی نکنند و حتی از ضعت و گرسنگی و تشنگی بمیرد اما چون احساس گرسنگی و تشنگی نمی‌کند برای رفع این نیازها حرکتی ننماید. بنابراین این درست است که عامل حرکت در انسان (یا حیوان) نیاز است اما صرف نیاز کافی نیست بلکه این آگاهی بر نیاز است که موجب حرکت می‌گردد در مورد نیازهای غیر فیزیولوژیک (غیر مادی) نظیر نیاز به عشق، محبت، امنیت، آزادی و تفکر و نظایر اینها هم، اگرچه انسان فطرتاً و ذاتاً نیاز به عشق و محبت و امنیت... دارد اما این نیازها موجب حرکت نمی‌گردد بلکه آگاهی بر آنهاست که انسان را به حرکت می‌آورد.

### جهل بر نیاز

برخی از نیازهای طبیعی بشر آنچنان است که خود به خود بر آنها آگاهی می‌یابد و برای اقناع آنها حرکت می‌کند. نظیر گرسنگی، تشنگی و سایر نیازهای فیزیولوژیک. ساخت بدن آنچنان است که به‌طور طبیعی و عادی این نیازها به سطح شعور و آگاهی می‌رسد و انسان را به تکاپو وامی‌دارد.

اما برخی از نیازهای طبیعی انسانی هستند که درک و آگاهی بر آن نیازها تابع روندهای پیچیده‌تری هستند و انسان به سادگی بر ضرورت آنها و احتیاج به تأمین آن نیازها پی نمی‌برد.

چنین انسان اصولاً بی‌خبر از حتی حضور آن نیازهاست. نمی‌داند که نیازمند است تا برود به دنبال راه‌های اقناع آن نیازها. این بی‌خبری و جهل بدترین نوع جهالت است.

انسانی که در خطر باشد ولی احساس خطر نکند لاجرم نابود می‌شود انسانی که نیازمند عشق است ولی آن را احساس نکند لاجرم دچار عقده می‌شود انسان فطرتاً نیاز با منیت دارد نیاز به امنیت یک امر فطری و درونی است. اما اگر کسی به این نیاز آگاهی پیدا نکند هرگز به دنبال جستجوی وسایل ایمنی نمی‌رود تا خود را از خطرات احتمالی، فرضی یا حتمی و واقعی حفظ کند. پروا داشتن یا پیدا کردن اولین مرحله آگاهی است. کسی که اساساً توی باغ نباشد، و به اصطلاح عامیانه وقتی دنیا را آب می‌برد او هنوز در خواب باشد درکی از خطر نمی‌کند و هرگز نیاز فطری خود را به «پناهگاه» و ضرورت حفاظت در برابر «خطرات» احساس نمی‌کند.

برای چنین کسی نمی‌توان از «ایمان» (به معنای پناه گرفتن و امنیت یافتن) و یا تقوا (به معنای پروا پیشگی) صحبت کرد. لذا می‌بینیم که قرآن از دو نوع ایمان و از دو نوع تقوا صحبت می‌کند. یکی ایمان و تقوا به معنای خاص که ایمان و تقوای به خدا است که طبیعی‌ترین فطری‌ترین مطمئن‌ترین و واقعی‌ترین امنیت‌ها را برای فرد به وجود می‌آورد انبیا در برخورد اولیه خود با بشر سعی و تلاش در جهت ایجاد و احساس و آگاهی بر نیاز به امنیت و پروا نموده‌اند. در سوره الشعرا در شرح دعوت انبیا آیاتی چند با مضمونی واحد که مرتب توسط انبیا الهی در دعوت قومشان به شرح زیر بیان می‌گردد:

- «اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون!»

- «انی لکم رسول امین»

- «فاتقوا الله و اطیعون»

- «و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین»

- «فاتقوا الله و اطیعون» (آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰).

عین همین مفاهیم در آیات دیگری از این سوره درباره پیامبران دیگر از قبیل هود، صالح، لوط، شعیب، و... آمده است.

این پیامبران در زمان و مکان‌های کاملاً متفاوتی به رسالت مبعوث شدند و رسالت هر یک ویژگی‌های خاص خود را در رابطه با انحرافات محوری در جامعه برخوردار بوده است. اما استراتژی برخورد با جامعه در تمامی موارد یکسان است و در مرحله اول توجه دادن به «نیاز» یعنی ایجاد احساس و آگاهی بر ضرورت دنیا نه پروا پیشگی یا تقوای اول - اولین برخورد همه پیامبران الا تقون است. فرد و جامعه‌ای که چنین احساس و نیازی را ننماید، مسلماً هرگز گوش به پیام «رسول امین» خدا نخواهند داد و هرگز به تقوای الهی نمی‌رسد و هرگز از رسول امین حق اطاعت نمی‌کند.

### پاسخ کاذب به نیاز واقعی

صرف احساس نیاز کافی نیست. احساس نیاز چه داخل یا کاذب حتماً موجب حرکت می‌شود اما همیشه و تمامی موارد پاسخ به یک احتیاج و نیاز پاسخی واقعی و دائمی نمی‌باشد حتی در همان نیازهای فیزیولوژیک، پاسخ به نیاز ممکن است

واقعی و دائمی نباشد. یعنی موجودی که گرسنه است و نیاز را احساس کرده است به جای یک غذای واقعی، غذایی را بخورد که عوامل فیزیولوژیک احساس گرسنگی نظیر ترشحات معده را جوابگو باشد. اما هرگز پاسخ و جوابگویی نیاز عمیق‌تر بدن به ترکیبات شیمیایی و خاص نباشد در نتیجه اگرچه موقتاً احساس گرسنگی از بین رفته است اما در درازمدت بدن را با اختلالات عمیقی مواجه می‌سازد یا به دلیل عدم تعادل از نوع ترکیبات، در درازمدت عوارضی ایجاد نماید. در مسأله ایمنی نیز همین امر صادق است نیاز به ایمنی از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد انسان ذاتاً به دنبال پناهگاه برای احساس «امنیت» می‌باشد. حال ممکن است این احساس امنیت با پناه‌گرفتن در سایه عوامل کاذبی نظیر قدرت، پول، زن، مقام و... به‌طور موقت ایجاد گردد که آن را امنیت کاذب و ناقص و موقت می‌شماریم و امنیت واقعی را تنها در پناه‌گرفتن در سایه خدا یعنی ایمان به خدا می‌دانیم.

#### احساس بی‌نیازی و طغیان

همان‌طور که نیاز و احساس و آگاهی از نیاز عامل حرکت می‌گردد، احساس ارضای کاذب موجب رکود و توقف و مرگ است. انسان گرسنه، وقتی احساس سیری می‌کند هرگز به دنبال غذا نمی‌رود انسانی که علی‌رغم بودن در ورطه خطر به هر دلیل «احساس امنیت» می‌کند هرگز دنبال کسب امنیت واقعی نمی‌رود چنین فردی احساس بی‌نیازی می‌کند و نتیجه چنین احساسی سقوط در خطر و مرگ است. قرآن می‌فرماید:

«ان الانسان لیطغی ان راه استغنی».

طغیان و سرکشی و در نتیجه سقوط نهایی انسان از جایی شروع می‌شود که انسان احساس استغنا و بی‌نیازی بنماید.

آیا انسان هرگز می‌تواند «بی‌نیاز» باشد؟

قرآن می‌گوید: «خیر انتم اصرفا الی الله».

بشر دائم «نیازمند» به خداست.

باید توجه داشت که احساس بی‌نیازی غیر از بی‌نیازی است.

استغنا بی‌نیازی نیست بلکه احساس کاذب بی‌نیازی است.

و هر زمان که انسان نتواند نیاز و احتیاج فطری خود را درک کند خود را بی‌نیاز حس کند این احساس بی‌نیازی موجب طغیان و سقوط می‌گردد. طغیان و سقوط موجب مرگ و نابودی انسان می‌گردد. درست نظیر همان حالات فیزیولوژیک، از قبیل، گرسنگی و تشنگی و... که احساس بی‌نیازی مانع حرکت برای رفع نیاز می‌شد و موجب مرگ می‌گردید، احساس بی‌نیازی به خدا، یعنی حالت «استغنا» موجب طغیان و سرانجام مرگ و نابودی است.

### انگیزه در حرکتهای اجتماعی - سیاسی

آیا محرکات اقتصادی تا چه حد عامل حرکت انسان در جامعه است؟ آیا استثمار عامل حرکت است؟

یا آگاهی بر استثمار و استضعاف است که موجب حرکت می‌گردد؟ در مبارزات سیاسی نقش انگیزه و ضد انگیزه چیست؟ اینها مسائلی است که بررسی آنها در بحث مبارزات و جنگهای سیاسی، شورشگری و ضد شورشگری باید بررسی شوند و ما در فرصتهای دیگری آنها را بررسی خواهیم کرد.

### د. انواع و اقسام حرکت

تنوع در حرکت از مقولات حرکت در جهان است. تعدد و تنوع در حرکت از دیدگاه هر سه جهان‌بینی، فلسفی، علمی و دینی مطرح می‌باشد و در مورد بحث قرار گرفته است.

تنوع حرکت از چند جهت مورد بحث و بررسی است. اول از جهت نوع و ماهیت پدیده‌ها در جهان ما انواع گوناگون و متنوعی از پدیده‌ها وجود دارند. لذا تنوع در حرکت را از «اصول کلی حرکت و تحول» نام می‌برند.

استاد جعفری دلیل اختلاف تنوع حرکت‌ها را علاوه بر آنکه به ماهیت پدیده‌ها مربوط می‌داند. به «اختلاف و تنوع مدار و پدیده‌هایی که در مجرای حرکت قرار گرفته‌اند» نیز مربوط می‌داند.

نگرش دیگری که حرکت‌ها را از جهت «مسیر» آنها و جهت حرکت پدیده‌ها بررسی کرده و تقسیم‌بندی می‌نماید.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۷۷

جعفری سه قسم عمده برای حرکت در قلمرو جهان طبیعت و انسان ذکر می‌کند:

«قسم یکم: حرکت رو به شکل و سازندگی»

«قسم دوم: حرکت رو به انحلال و پاشیدگی»

«قسم سوم: حرکت در مجرای موقعیت مستمر»

اما به نظر ما این تنوع در حرکت ناشی از ماهیت متنوع پدیده‌ها متحرک‌ها نیست بلکه وضعیت حرکت پدیده‌ها را از جهت «مسیری» که طی می‌کنند و اینکه آیا به سوی «هدف» و یا اهداف استراتژیک و یا تاکتیکی (درازمدت یا کوتاه‌مدت) در حرکت هستند توجه کرده است. این تنوع در حرکت ناشی از تنوع ماهیت پدیده‌ها نیست بلکه تحول در جهت‌گیری و مسیر حرکت، در رابطه با «هدف‌ها» می‌باشد.

ممکن است این تحول در جهت‌گیری و مسیر تجلی «مراحل» مختلف حرکت باشد مثلاً حرکت پدیده‌ای در مجرای موقعیت مستمر، ناشی از وضعیت خاص متحرک در مرحله‌ای از حرکت باشد.

به عبارت دیگر تنوع در حرکت ممکن است از ذات و ماهیت پدیده سرچشمه گرفته باشد و یا ممکن است ناشی از حرکت و تغییر در عرض باشد.

بر اساس آنچه گفته شده، اقسام حرکت به قرار زیرند:

حرکت مکانیکی، حرکت شیمیایی، حرکت بیولوژیک، حرکت فردی انسان، حرکت اجتماعی (تاریخی)، حرکت معنوی (روحانی)، حرکت مادی... در هریک از این حرکت‌ها تقسیم‌بندی‌های ثانوی وجود دارد. مثلاً در حرکت جوامع بشری ممکن است «حرکت فرهنگی و عقیدتی» یا «اقتصادی» یا «سیاسی» یا ... باشد. و یا در حرکت زیست‌شناسی (بیولوژیک)، حرکت ممکن است فیزیولوژیک در سطح سلول، بافت ارگان‌ها باشد یا حرکت آناتومیک، یعنی رشد اعضا جوارح در طی دوران رشد و تکامل فیزیولوژیک - آناتومیک انسان باشد. هریک از این حرکت‌ها ممکن است با هم در ارتباط باشند و بر روی یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشند.

اما به هر حال هر کدام دارای ویژگی‌هایی هستند و از قوانین خاصی تبعیت می‌کنند.

## هـ. «مراحل حرکت»

هر پدیده‌ای در تغییر و جابه‌جایی خود از حالتی به حالتی و به‌سوی هدف مورد نظر و حرکت از مراحل باید عبور کند.

گفتیم که جهان ما هدف‌دار است و سه نوع هدف‌های غایی و نهایی درازمدت و کوتاه‌مدت قابل تصور است. پدیده‌ها در مسیر به‌سوی هدف نهایی از مراحل متعدد باید بگذرد. چنین نیست که مسیر پدیده‌ها یکنواخت باشد.

از آنجا که مسیر پدیده‌ها به‌سوی هدف غایی، عبور از مراحل مختلف و متعدد است تعدد اهداف درازمدت مطرح می‌گردد.

خلقت و حرکت جهان مراحل و دوران‌های مختلفی را گذرانیده است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ما جهان را در شش «یوم» یا «دوره» خلق کردیم. یوم در اینجا به معنای «روز» ۲۴ ساعته نیست بلکه به معنای مرحله و دوران است.

هریک از این دوره‌ها مرحله‌ای از حرکت زمین است. در قلمرو نباتات حرکت دانه به گیاه و سپس میوه و بعد دوباره به دانه مراحل مختلف حرکت را نشان می‌دهد. در انسان هر یک از دوران‌های جنین، کودکی، نوجوانی، جوانی، کهنسختی، مراحل مختلف حرکت انسان را نشان می‌دهد. در حرکت جوامع بشری، ظهور و بروز هر یک از پیامبران مرحله‌ای از حرکت کلی و عمومی جامعه بشری را نشان می‌دهد.

در حرکت پدیده‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر چند مسأله اساسی وجود دارد که باید بدان توجه گردد.

۱. در تمامی مراحل هویت اصلی متحرک ثابت و لایتغیر می‌ماند. به عنوان مثال زمین در هر یک از دوران‌های زمین‌شناسی و یا ایام شش‌گانه‌ای که خداوند بیان فرموده است هویت اصلی خود را حفظ کرده است یعنی زمین با تمامی ویژگی‌های اصلی‌اش زمین بوده است انسان نیز در هر مرحله‌ای از حرکت ویژگی‌های انسانی خود را دارد. در دوران جنینی یا کودکی یا نوجوانی یا جوانی و سپس پیری در تمام این دوران‌ها انسان خصوصیات خود را حفظ می‌کند. از نوع خود به نوع دیگری از موجودات تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند.

در حرکت انبیا هم همین اصل دیده می‌شود ماهیت حرکت انبیاء الهی همه یکی بوده است و هدف دعوت آنها همه یکسان بوده است همه آنها به کلام قرآن «الیوم الناس بالقسط» مبعوث شده بودند. محتوای دعوت آنها نیز که تعیین‌کننده ماهیت دعوت آنهاست یکی بوده است و همه آنها به کلام قرآن مردم را به «اسلام» دعوت می‌کرده‌اند، سه اصل توحید، نبوت و معاد محتوای اساسی تمامی دعوت‌ها را تشکیل می‌داده است.

۲. پدیده‌ها در حرکت خود در هر مرحله ویژگی‌های خاص خود را دارند این ویژگی متأثر از شرایط خاص زمان و مکان است که پدیده در آن مرحله به‌خصوص بررسی می‌شود.

مثلاً وقتی صحبت از زمین در طی دوران‌های مختلف می‌نماییم ضمن آنکه در هر یک از این دوران‌ها زمین زمین است اما هر دوره ویژگی‌های خاص خود را دارد مثلاً شرایط جوی و از جمله درجه حرارت زمین در هر دوره‌ای ویژگی‌های خاص همان دوره را دارد.

در حرکت انسان نیز همین امر صادق است جوهر و ماهیت انسان در مرحله جنین با مرحله کودکی و یا سایر مراحل تغییری نمی‌کند. اما در هر مرحله‌ای انسان ویژگی‌های مخصوصی دارد.

در حرکت انبیاء الهی نیز همین مسأله صادق است رسالت و پیام هر رسولی ویژگی‌هایی دارد که با رسولان دیگر ضرورتاً یکی نیست ویژگی هر رسولی متأثر از زمان و مکان است به عبارت دیگر اگرچه تمامی رسولان و انبیا الهی به منظور «لیقوم الناس بالقسط» آمده‌اند و جامعه مورد نظرشان مشابه بوده است اما «وضع موجود» جامعه هر یک از آنان متفاوت بوده است.

ویژگی رسالت موسی در برابر فرعون، با مشخصات رسالت لوط پیامبر در جامعه‌ای که به سوی آنان مبعوث گردیده بود یکسان نمی‌باشد. داستان هر یک از پیامبران به سبکی که در قرآن آمده است بیانگر مراحل از حرکت تفکر و اندیشه اسلامی در بستر تاریخ است که ضمن حفظ هویت اصلی و مشترک هر کدام در مرحله خاص خود که تابع زمان و مکان بوده است از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است.

## ۳. اصل پیوستگی و استمرار حرکت در تمامی مراحل

علی‌رغم تنوع و تعددی که مراحل مختلف سیر یک پدیده دیده می‌شود و علی‌رغم تنوع ویژگی‌های حرکت در هر مرحله‌ای حرکت هر پدیده‌ای یک مجموعه مربوط به هم و متصل و به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد بررسی وضعیت هر پدیده در هر مرحله‌ای می‌بایستی همراه با بررسی تاریخی سیر پدیده صورت گیرد شناخت هر پدیده‌ای بدون شناخت تاریخ سیر و حرکت آن پدیده امکان ندارد.

در حرکت انبیاء الهی علی‌رغم تنوع و تعدد پیامبران و جوامعی که بر آنها مبعوث و مأمور بوده‌اند و علی‌رغم فواصل زمانی و مکانی این رسولان تمامی آنها به صورت حلقه‌های زنجیری به هم پیوسته در بستر تاریخ قرار دارند. قرآن بر این مسأله اصرار دارد که ما نه تنها آنچه را که بر محمد بن عبدالله وحی شده است بپذیریم بلکه سایر انبیا الهی و پیام‌هایشان را بپذیریم.

هیچ پیامبری نیامد که پیامبران قبل از خود را نفی و انکار کند. قرآن تمامی انبیا را عضو یک حزب «حزب‌الله» معرفی می‌کند.

پیوستگی و استمرار حرکت توحیدی در بستر تاریخ نه تنها در قرآن با اصرار و با وضوح تمامی عنوان شده است بلکه در زیارتنامه‌های معتبر حرکت امامان نیز در ادامه حرکت کلی انبیا قرار گرفته و بدان پیوسته می‌باشد و به این ترتیب است که مثلاً در زیارت وارث ارتباط حرکت امام حسین(ع) با تمامی انبیا از آدم تا خاتم و سپس جانشین بر حقش ارائه داده می‌شود.

این ارتباط و پیوستگی حرکت‌ها به‌خصوص حرکت‌های اجتماعی موجب آگاهی بر هویت تاریخی حرکت می‌باشد آگاهی بر هویت تاریخی حرکت ایجاد احساس وابستگی و تعلق و تاریخی و انتقال تجارب را می‌نماید.

در تمامی جوامع بشری حفظ آثار گذشتگان انعکاس نیاز به چنین ضرورتی را در جامعه نشان می‌دهد جوامع بشری و حرکت‌های اجتماعی هم نظیر انسان‌ها به شناخت و آگاهی بر اصل و نسب خویشان نیازمندند. و همان‌طور که انسان‌ها سعی و تلاش دارند تا آبا و اجداد خود را بشناسند، تا به هویت تاریخی خود پی ببرند، جوامع بشری نیز چنین هستند حرکت‌های اجتماعی نیز چنین هستند وقتی قرآن روی پیوستگی و استمرار حرکت صحبت می‌کند، به همین منظور است



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۸۱

احساس تعلق به یک جریان ریشه‌دار تاریخی بر اعتقاد و ایمان و اصالت و استقلال فرد می‌افزاید.

قرآن این پیوستگی و استمرار را تنها در حرکت توحیدی انبیا نشان نمی‌دهد بلکه خط مقابل و جریان ضد توحیدی شرک و کفر را در جهان نیز به هم پیوسته و به هم مربوط می‌داند.

تمامی دشمنان و مخالفین انبیا را اعضای «احزاب» می‌نامند.

در کشورهای استعمار زده به‌خصوص در دوران سلطه استیلا و استعمار جدید در جهان سوم، سلطه‌گران سعی و کوشش داشته و دارند که افراد جوامع زیر سلطه را از هویت تاریخی خویشتن تهی و بیگانه سازند. نمونه‌هایی از چنین تلاشی را در آفریقا، در آسیا، در ترکیه می‌بینیم. تغییر زبان در ترکیه، رابطه نسل جوان و جدید را با تمامی دستاوردهای عظیم نسل‌های گذشته ترکیه قطع کرده است.

در دوران برده‌داری، وقتی سفیدپوستان، سیاهان آفریقا را شکار می‌کردند. مذهب جدیدی را به آنها القا می‌کردند. به طوری که بعد از مدتی، فرد اسپر جز رنگ پوستش، که سیاه مانده است تمامی هویت تاریخی خود را که شخصیت واقعی اوست از دست می‌دهد.

نیاز انسان و جوامع انسانی به آگاهی بر چنین تعلق آن‌قدر قوی است که بشر بدون آن یا قادر به ادامه حیات نخواهد بود و یا آنکه به علت عوارض ناشی از خود بیگانگی به بیماری‌های اجتماعی دچار می‌گردد.

۴. **عدم بازگشت به گذشته:** هر قدر به هویت تاریخی حرکتی و مراحل گذشته آن اهمیت دارد توجه به شرایط ویژگی‌های حرکت در مراحل گذشته برای جلوگیری از خطر بازگشت به گذشته مهم است به عبارت دیگر درست است که قرآن اعتقاد به تمامی انبیا را واجب شمرده است و پیوستگی در حرکت را نشان می‌دهد اما انحراف بزرگی خواهد بود اگر کسی بخواهد به این بهانه که چون عیسی بن مریم پیامبر خدا بوده است و او را به پیامبری قبول داریم پس در زمان و مکان کاملاً متفاوتی و بعد از بعثت رسول اکرم(ص) و بروز و ظهور مرحله جدیدی از حرکت توحیدی بخواهد روش‌های عیسی بن مریم را به جای تبعیت از رسول اکرم(ص) به کار گیرد.

در حرکت انسان هم این معنا صادق است درست است که شخصیت انسان‌ها مجموعه‌ای از خاطرات بایگانی شده در ضمیر ناخودآگاه فرد از دوران کودکی است و درست است که شخصیت کنونی فرد، استمرار و ادامه دوران نوجوانی و جوانی فرد است و نمی‌توان آن مرحله و دوره را، با تمامی ویژگی‌هایش فراموش کرد یا نفی و انکار نمود اما به همان اندازه خطا و نادرست است که فردی در سن بالا در اوج رشد و بلوغ انسانی‌اش بخواهد با همان روش‌ها و ویژگی‌های سن نوجوانی یا جوانی عمل کند.

در حرکت‌های اجتماعی نیز این امر صادق است حرکت اسلامی ایران که بالاخره در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی رسید جمع‌بندی مجموعه مبارزات یکصد سال اخیر ملت ایران، از تمامی قشرها و گروه‌ها می‌باشد. این حرکت مراحل و دوران‌های را گذرانیده است.

پیروزی یا شکست در هر مرحله بر روند حرکت در مراحل بعدی اثر گذاشته است. هر مرحله‌ای ویژگی‌های خاص زمان خود را داشته است در هر تحلیلی از گذشته حرکت اسلامی باید ضرورتاً به این مسأله توجه کرد. و هر واقعه و هر رویدادی را در ظرف زمان خودش بررسی کرد. نفی دستاوردهای گذشته نهضت و خدمات افراد و شخصیت‌ها به همان اندازه غلط است که تمسک و توسل به شیوه‌ها و شعارهای مبارزات گذشته در این دوران جدید.

### مراحل دوگانه در حرکت‌های انقلابی: تخریب یا سلبی و سازندگی و ایجابی

حرکت‌های اجتماعی باید هدف تغییر بنیادی یا انقلابی نظیر هر انقلاب و دگرگونی اساسی در مرحله دوم دارد:

مرحله اول، مرحله نفی، تخریب یا مرحله سلبی است و مرحله دوم، مرحله خلاقیت و سازندگی یا مرحله ایجابی است در یک انقلاب بنیادی خصوصاً انقلاب اسلامی هدف اصلی همان سازندگی است نه تخریب. تخریب نمی‌تواند هدف انقلابی باشد. انقلابات اجتماعی بر پایه اندیشه توحیدی (و به‌طور کلی هر انقلابی که بر پایه ایدئولوژی و جهان‌بینی باشد) مولد و سازنده است. چرا که انقلاب می‌خواهد وضع مورد نظر را بر اساس معیارهای جهان‌بینی مورد اعتقاد بسازد و به‌وجود آورد.

همان‌طور که در بحث‌های قبلی در تعریف انقلاب گفته شده هدف ایجاد یک وضعیت مطلوب در فرد یا جامعه بر اساس و طبق معیارها و ضوابط جهان‌بینی توحیدی است اما برای ایجاد وضع مطلوب باید موانع و سدهای سر راه برداشته شوند.

«وضع موجود» در جامعه مانع ایجاد وضع مطلوب است و لاجرم باید از بین برود از بین بردن وضع موجود هدف اصلی نیست بلکه هدف مرحله‌ای است. مرحله تخریب و نفی یا مرحله سلبی در انقلابات اساسی اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً به‌عنوان نمونه در انقلاب ایران از بین بردن سلطه استبداد داخلی و استیلای خارجی هدف مرحله‌ای بوده است تا این مرحله انجام نشود مرحله بعدی شروع نمی‌شود زیربنای استبداد و استیلای خارجی بر اساس جهان‌بینی کفر و الحاد است. سلطه چنین نظام‌هایی در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به‌عنوان عناصر اصلی سدکننده محرک توحیدی مردم و بازگشت به فطرت‌های الهی است. و مصادیق واقعی «صدوا عن سبیل‌الله» هستند تا آن موانع از بین نرود حرکت در راه خدا به‌سوی وضع مطلوب امکان پیدا نخواهد کرد.

در اسلام اولین «کلمه» توحید یا اولین شهادت لا اله الا الله است که مرحله اول آن نفی و سلب است کلمه توحید الا الله نیست بلکه لا اله الا الله است. تا مرحله نفی و سلبی طی نشود مرحله ایجابی و قبول و سازنده به‌وجود نخواهد آمد. در کلمه لا اله معانی گوناگون نهفته است اولاً آگاهی بر الهه‌هاست. نفی اله بدون شناخت معنا ندارد چگونه می‌توان به نفی یک امر واقعی ولی نامعلوم و مجهول پرداخت؟ و تازه اگر چنین بشود چه خاصیتی دارد بنابراین اولین گام، آگاهی و شناخت الهه‌هاست.

تمامی انگیزه‌ها و نیروها و گرایش‌ها و قدرت‌های کاذبی که محور توجهات و محور اصلی در حرکت هستند باید شناخته شده و بر وجود و ماهیت و عملکرد آنها آگاهی یافت. ثانیاً باید در برابر آن موضع گرفت. تنها شناخت و آگاهی بر الهه‌ها کافی نیست، باید آنها را نفی کرد نفی الهه‌ها ابتدا از قلب و دل شروع می‌شود، اما کافی نیست. لذا، ثالثاً باید این موضع‌گیری سلبی در برابر الهه‌ها رسماً و علناً و با صراحت گفته و اعلام شود. مسلمان کسی نیست که در قلبش بگوید لا

اله الا الله باید کلمه را بر زبان جاری سازد و آن را اعلام نماید. رابعاً بعد از طی مراحل شناخت و آگاهی و اعلام نفی و سلب نیروهای بازدارنده و کسب آزادی در تمامی عوامل اسارت‌بار، تازه انسان آزاد می‌شود تا انتخاب کند.

انسان اسیر و برده که قادر به انتخاب نیست بعد از آزادی است که می‌تواند انتخاب کند لذا در مرحله بعد یعنی خامساً خدا را به‌عنوان نیروی غایی و نهایی مؤثر انتخاب کند که سازنده و خلاق است.

بنابراین در همین کلمه اول دو مرحله نفی و سلب و خلاقیت و سازندگی وجود دارد در جای دیگر قرآن ایمان به خدا همراه با کفر به طاغوت آمده است. در حرکت‌های اجتماعی نیز همین دو مرحله وجود دارد و انقلاب همان‌طور که گفته شد در اساس یک حرکت سازنده و مولد است نه مخرب و کوبنده اما تخریب و تدمیر اجتناب‌ناپذیر است.

در هر مرحله اول هر انقلاب که مرحله تخریب و تدمیر است قرآن یک لحن و زبان مشخصی دارد قرآن هر کجا از نابودی اقوام و حکومت‌ها صحبت می‌کند نابودی را تخریب را تدمیر را به صورت یک حرکت ناگهانی «صیحه واحده» معرفی می‌کند به تعبیر برخی عمل رادیکال که سریع است. زلزله می‌آید سیل می‌آید صاعقه فرود می‌آید و ناگهان هرچه هست نابود می‌گردد.

اما وقتی تخریب تمام شد و مرحله سلبی را پشت سر گذاشتیم دوران سازندگی آغاز می‌گردد یا باید آغاز گردد مرحله خلاقیت مرحله ایجابی و سازندگی برخلاف مرحله سلبی لاجرم طولانی وقت‌گیر و پرخارج می‌باشد اینجا مطلقاً مسأله «صیحه واحده» مطرح نمی‌باشد و نخواهد بود.

مرحله سازندگی بسیار بطئی است خیلی حساب‌ها و برنامه‌ریزی‌ها باید بشود و این امر هیچ ارتباطی با «قاطعیت» و یا قدرت عمل‌کننده ندارد بلکه مشیت الهی چنین است هیچ قدرتی نمی‌تواند از ماورا احکام الهی در این جهان حرکت کند. قرآن در مورد خلاقیت و سازندگی تدریجی بسیار روشن و صریح صحبت کرده است خداوند با تمام جلال و جبروت و عظمتش که خود می‌فرماید: هر زمان که اراده کند خلق شیئی را می‌فرماید: کن فیکون. باش پس هست، اما همین خداوند در مقام بیان چگونگی خلقت جهان می‌فرماید که جهان را در ۶ روز خلق کردیم

(فی سِتِه اَیَام) آیا منظور خداوند آموزش و هدایت انسان به مراحل مختلف دوران‌شناسی است؟ شاید. اما به نظر می‌رسد که هدف این نباشد بلکه غرض خداوند علاوه بر بیان چگونگی خلقت جهان و یا هر بیان و تفسیر و تعبیر دیگری آنست که به انسان بگوید و بیمارزد که مشیت الهی در خلقت حرکت تدریجی است و نه ناگهانی تمامی آیات قرآن که صحبت از «خلق»، «انشا» و «جعل» در جهان و پدیده‌های اجتماعی یا طبیعی می‌نماید تماماً مفهوم حرکت تدریجی و گام به گام را افاده می‌نماید.

ناگفته نماند که حتی در مرحله تخریب هم اگرچه حرکت ظاهراً ناگهانی و سریع و انفجاری است نظیر سیل، صاعقه، زلزله، و غیره اما در عمق و درون این اعمال ناگهانی تغییرات تدریجی و طولانی بوده است که به مرحله تغییر ناگهانی رسیده است سیل زلزله و سایر تغییرات ناگهانی که به صورت «صیحه واحده» بر سر یک فرد یا جامعه فرود می‌آید حاصل تغییرات کمی و کیفی درونی است که ناگهان در یک مرحله و در یک برهه زمانی به خواست خداوند و اراده حق به صورت یک تحول ناگهانی بروز می‌کند.

اینکه در قرآن می‌فرماید به ظالم ما مهلت می‌دهیم به آنها فرصت می‌دهیم چه معنایی دارد؟ اینکه خداوند برای آنها «اجل مسمایی» قرار داده است به چه معناست؟

یک تعبیر آنست که سقوط یک فرد یا جامعه ظالم یک دفعه و بدون مقدمات قبلی صورت نمی‌گیرد و این خداوند روی حب و بغض با این فرد یا آن جامعه نیست که آنها را نابود می‌کند. بلکه این نتایج اعمال فرد یا جامعه است که گریبانگیر خود وی می‌شود اینجور نیست که تنها با یک عمل ناروا فردی نابود شود بلکه جمع تدریجی نتایج اعمال است که در یک زمانی به مرحله انفجاری می‌رسد و موجبات نابودی را فراهم می‌سازد اما چون عموماً از رویدادهای تدریجی گذشته و پنهان خبر ندارند تنها انفجار ناگهانی سیل و صاعقه را می‌بینند آنها را ناگهانی و بدون مقدمه تصور می‌کنند. اما به هر حال مرحله تخریب و تدمیر با سرعت انجام می‌گیرد. بر عکس مرحله ایجابی که نیاز به زمان و برنامه‌ریزی و کار طولانی دارد.

### دو مرحله در حرکت‌های انقلابی: دوران مکی - دوران مدنی

حرکت‌های اجتماعی در مبارزه علیه نظام حاکم و «وضع موجود» و استقرار وضع مقبول دو مرحله متمایز را می‌گذرانند مرحله اول دوره‌ای است که حرکت برای تحقق هدف مرحله‌ای اسقاط نظام حاکم و از بین بردن موانعی که مانع حرکت جامعه به سوی خدا گونه شدن انسان‌هاست (صدوا عن سبیل الله می‌کنند) به آگاه ساختن و بسیج مردم می‌پردازد. در این مرحله شیوه مبارزه در ابعاد گوناگونش از قانونمندی‌های خاصی تبعیت می‌کند دوره بعد از زمانی شروع می‌شود که نظام حاکم سقوط کرده است و «وضع موجود» برهم خورده است و حرکت انقلابی قدرت سیاسی را به دست می‌گیرد در این دوره قانونمندی‌های جدیدی بر حرکت انقلابی حاکم است انتقال از مرحله اول دوره مکی به مرحله بعدی دوران مدنی همراه است با «استقرار» حرکت در یک «پایگاه ارضی» یا مدینه این پایگاه ارضی برای رشد و گسترش بعدی حرکت ضروری است و ما این ضرورت را در جای دیگری بحث مفصل‌تری کرده‌ایم به آنجا رجوع کنید.

### پرسش و پاسخ

۱. عنوان بحث شما آموزش سیاسی نوشته است آیا گفتار شما مقدمه‌ای بر بحث آموزش سیاسی بود یا مبحث دیگری را می‌خواهید توضیح بدهید و در هر صورت مطلب را توضیح دهید.

- آموزش سیاسی یک سیستم است. سیستم عبارت از مجموعه‌ای است که حداقل دو جزء دارد که این دو جزء روی هم اثر دارند خرابی یکی باعث خرابی یکی دیگری می‌شود. تغییر یکی باعث تغییر دیگری می‌شود این تعریف سیستم است و ما نمی‌توانیم در روی یک سیستم یک جزئش را بگیریم بدون ارتباط با بقیه اجزاء آن را قبول کنیم یا رد کنیم ما نمی‌توانیم به جزئی از این سیستم ایمان بیاوریم و به جزئی دیگر کفر بورزیم و این یک سیستم دارد این اجزاء را دارد این اجزاء رابطه متقابل دارند و روی هم اثر می‌گذارند آموزش اسلامی در اسلام این آموزش سیاسی باید در رابطه بایک مقولات اسلامی تبیین شود و روشن شود.

سؤال: این که می‌گویید سیستم همان قانون نفی در نفی نیست که جزئی حرکت می‌کند جزئی دیگر را خراب می‌کند یا درست می‌کند؟ خیر این سیستم است. تعریف سیستم‌هاست.

شما آیات قرآن را مطالعه بکنید به این مطلب پی می‌برید مثلاً سوره النازعات در مورد مصلین که در این سوره آمده ۱۳ نکته را شرح می‌دهد و ذکر می‌کند و همه این موارد را که بخوانید با یک و او عطف به هم وصل شده‌اند. یعنی آن مصلین دارای یک خصوصیت سیستمی هستند اگر ما آن‌طور که می‌گویید به عهد و پیمان خود وفا کنیم اما محافظین عفت و عصمت خود نباشیم این سیستم خراب می‌شود. به تعبیری رفتار مؤمنانه مثل یک زنجیر می‌ماند. قدرت هر زنجیر مساوی است با ضعیف‌ترین حلقه‌اش. زیرا که زنجیر کارکردی دارد. مثلاً با زنجیر می‌خواهیم ماشین را بکشیم یا به چاه برویم با این زنجیر یک کاری می‌خواهیم بکنیم قدرت این زنجیر مساوی با ضعیف‌ترین حلقه‌اش است پس وقتی ما صحبت از سیستم می‌کنیم یعنی این. آن فرق دارد با آن نفی در نفی.

در سوره والعصر ۴ «واو» عطف است. همه را به هم ربط می‌دهد ایمان به تنهایی ما را نجات نمی‌دهد و عمل هم به تنهایی کافی نیست. عمل صالح باشد، این هم باز کافی نیست. توصیه به حق باز کافی نیست توصیه به صبر هم باید باشد این‌ها همه باهم پیوند دارند. برای نجات از خسران این‌ها همه باهم رابطه دارند ما هم در رابطه با آموزش سیاسی از همین جا شروع می‌کنیم.

سؤال دوم: باتوجه به زیربنای سیاست‌های روز که براساس تغییر است آیا اسلام در برخورد با این سیاست‌ها چگونه برخورد می‌کند؟

- برای اینکه بدانیم چگونه برخورد می‌کند اول باید سیاست را تعریف بکنیم و ببینیم در چهارچوب مکتبی فکرکردن سیاست به معنی تزویر است یا نیست؟ نه به آن معنا نیست و آن را روشن هم می‌کنیم.

اینکه اگر به هدف غایی و نهایی برسیم از بین می‌رویم چیست؟ خوب ما هدفمان خداست و هیچ‌وقت به خدا نمی‌رسیم. اینکه می‌گوییم به هدف نهایی برسیم متوقف می‌شویم برای اینکه انگیزه‌ای باید داشته باشیم در حرکتمان. ما کتاب ذره بی انتهای مهندس بازرگان را بخوانیم. ما فرض کنیم یک منحنی رسم

بکنیم در حرکت خودمان فرض کنید گرسنه‌اید در نقطه‌ای نشسته‌اید غذایی را می‌خورید و سیر می‌شوید به همان نقطه اولیه برمی‌گردید به محض اینکه احساس گرسنگی کردید حرکت شما در رابطه با خوردن غذا تمام است. پس نیاز - احتیاج عامل حرکت است که در اسلام عشق هم بالاترین تجلی نیاز هست. حالا بستگی به این دارد که هدف ما چیست؟ اگر گرسنگی باشد هدفمان محدود است و حرکت ما در رابطه با همان است. یا فرض کنید یک هدف بزرگتری را انتخاب کردید رفتید آموزش خلبانی. خوب این هدف بزرگتر است رفتن و خلبانی یادگرفتن ولی باز حرکت ما در رابطه با همین خلبانی یادگرفتن است و این مدار بسته است بعد از آن ما دیگر معلم می‌شویم نه شاگرد حالا به جای اینکه ما این کار را بکنیم، بگوییم که می‌خواهیم مجتهد شویم در فقه اسلامی. مسلماً مدار ما خیلی بزرگتر خواهد شد. مجبوریم ۱۰ و ۱۵ سال درس بخوانیم باز مدار محدود است. حال اگر نیاز به الله داشته باشیم چون خدا مطلق است و بی‌نهایت است ما در مسیر خود یک مدار باز و بی‌انتهای داریم به خدا نمی‌رسیم. به همین دلیل باید هدف خدا باشد هدف جهان - هدف غایی و نهایی خداوند است. وقتی می‌گوییم هدف نهایی هدفی است که به آن نرسیم به همان معناست که مدار باز باشد.

سؤال سوم: مجاهدین خلق در کتاب تبیین جهان هدف جهان را مطرح کردند و یکی از دلایلی که برای نفی ماتریالیسم دیالکتیک آورده‌اند همان مسأله هدف است.

- مجاهدین هدفشان توحید است و توحیدشان توحید خالص است. این ایرادی که شما فرمودید اصلاً به آنها نمی‌چسبد!

جواب: اگر فکر می‌کنید که جزوه شناخت این اشکال را ندارد بیاید با هم بحث کنیم در سال ۱۳۵۰ در بیروت این‌ها وقتی جزوه شناخت را برای ما فرستادند ما چاپ نکردیم. در بیروت من و دکتر چمران با آقایان مفصلاً بحث کردیم قبول کردند که چاپ نشود و اشکال دارد. قبول کردند که ما نقدی بر این کتاب بنویسیم. ولی وقتی ما برگشتیم هفته بعد همان جزوه شناخت را با مقداری تغییرات جبهه ملی بخش خاورمیانه چاپ کرد و ما هم ضرورتی ندیدیم که مطالب را بنویسیم. بعد آنها به وسیله همین آقای رئیسی که فعلاً ارتباطش را با این‌ها قطع



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۸۹

کرده از ما خواستند که ما تقدمان را بر جزوه شناخت بنویسیم و ما هم این نقد را در ۸۰ صفحه نوشتیم و فرستادیم ولی خوب چاپ نشد. من حاضرم با شما در مورد جزوه شناخت بحث کنم.

سؤال چهارم: نیاز عامل حرکت است یا آگاهی در جوامع اسلامی؟

جواب: بستگی به نوع حرکت است حرکت انواع و اقسام دارد گاهی احساس گرسنگی می‌کنیم دنبال غذا می‌رویم این دیگر نیاز به آگاهی ندارد بلکه این احتیاج و نیاز ماست. اما در حرکات اجتماعی ما باید با آگاهی حرکت کنیم با توجه به فقر خود که فقر همان احساس نیاز به خدا منظور است ولی به این هم باید آگاهی داشته باشیم. وقتی لاله‌الاله را می‌گوییم یعنی ما الهه‌هایی را که ما را اسیر کرده‌اند شناختیم. دوم اینکه این آگاهی ما را به مرحله انتخاب رسانده و نفی می‌کنیم می‌خواهیم آزاد باشیم و نفی الهه‌ها را اعلام می‌کنیم. خود لا اله الا الله تمام این‌ها را شامل می‌شود.

سؤال: آیا حرکت همان تکامل است؟

جواب: خیر حرکتی ممکن است تکاملی باشد و حرکتی هم ممکن است ضد تکاملی باشد. اما تکامل را شما تعریف می‌کنید؟ اول باید حرکت را فهمید تا بتوانیم تشخیص دهیم چه حرکتی تکاملی است و چه حرکتی تکاملی نیست. به نظر من جهان‌بینی توحیدی با هدف قراردادن الله تکامل جهان را هم روشن کرده هرآنچه که در جهت خدا باشد تکامل است. اصولاً تکامل را وقتی می‌توانیم تعریف کنیم که هدفداری را در جهان بپذیریم هرآنچه که ما را به سوی این اهدافی که در جهان هستی برای ما هست سوق دهد آن حرکت، حرکت تکاملی است ولو آن‌که به ظاهر فکر کنند ضد تکاملی است ولی چون هدف ما معلوم است، این حرکت می‌تواند حرکت تکاملی باشد.

سؤال: توضیح دهید که چرا سیستم ما یک سیستم باز است؟ و درس را

خلاصه کنید.

جواب: در سیستم‌های بسته کهولت باعث از بین رفتن سیستم می‌شود و اگر چنانچه سیستم باز نباشد خوب از بین می‌رود خود آن کهولت باعث مرگ سیستم می‌شود درحالی که اگر سیستم باز باشد و خارج از سیستم کمک و یاری بگیرد

## ۹۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

درحالی که سیستم کهولت دارد ولی چون از خارج نیرو می‌گیرد هیچ‌گاه روبه صفر نخواهد رفت.

سؤال: حرکت آغاز و مبداء نداشته بنابراین انتها هم نخواهد داشت زیرا همه چیز درحال تغییر است اصلاً تغییر به سوی تکامل است نه به سوی مبداء.

جواب: اگر چنانچه حرکت به سوی تکامل باشد پس تکامل هدف است چون وقتی می‌گوییم هدف حرکت. شما می‌گویید حرکت به سوی تکامل است نه به سوی مبداء. آیا این جمله معنا دارد تکامل خصیصه حرکت را بیان می‌کند نه چیز دیگری را. هر حرکتی تکاملی ممکن است نباشد. یک حرکتی روبه رشد است، رو به تکامل است، رو به ضعف است. رو به تکامل باشد نه اینکه تکامل هدف است بلکه خصیصه حرکت تکامل است. اما ما نمی‌توانیم این را تبیین کنیم مگر اینکه هدف را تبیین کنیم. شرح خصیصه حرکت ما وقتی امکان دارد که ما هدف را در آن حرکت روشن بکنیم. شما می‌گویید حرکت آغاز و مبداء نداشته. شما می‌گویید این ماده که حرکت می‌کند انتها و ابتدا ندارد ماده ازلی است و ابدی است. ما این حرف را قبول نداریم. جهان حادث است. جهان پدید آمده است یکی از خصوصیات خدا: خدا بدیع آسمان و زمین است. در خلقت خدا ما به ۴ چیز اشاره می‌کنیم: ابداع، انشاء، خلق و جعل.

ابداع یعنی خلق کردن و به‌وجودآوردن چیزی از عدم، از نبود. چیزی را از نبودن به بودن آوردن.

خلق هم معنای ابداع است و هم به معنای جعل است. جعل یعنی ایجاد شیء از شیء دیگر است. خلق هم به معنای جعل است و هم به معنای ابداع. پس ماده ازلی نیست و ابدی هم نیست. اگر ازلی و ابدی بود پس خودش باید هدفش و جهتش را روشن کرده باشد و نمی‌تواند چنین چیزی باشد. اگر به شعور در داخل ماده قائل باشید به مقولات دیگری می‌رسیم.

سؤال: تضاد توحیدی چیست؟

جواب: چون ۱۰ دقیقه بیشتر وقت نداریم اجازه بدهید سؤالات آسان‌تر را جواب بدهم.

سؤال: فرق اسلام با ماتریالیزم درمورد حرکت آیا در این نیست که حرکت مادی یا سیستم مادی ظاهری است و اما در اسلام باطنی است.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۹۱

جواب: خیر ما در اسلام ظاهری و باطنی نداریم به این صورت که شما بیان می‌کنید.

سؤال: آیا حرکت انسان به سوی خدا فقط در این جهان است یا بعد از مرگ انسان هم ادامه خواهد داشت؟

جواب: مقولات در اینجا با هم فرق می‌کند. حرکت فقط در زمان و مکان معنا می‌دهد بعد از مرگ زمان برای ما دیگر معنا ندارد ما از قید زمان و مکان آزاد می‌شویم. بعد از مرگ برای انسان دیگر زمان و مکان معنا ندارد. تمام آیات قرآن در این مورد گفته‌اند که ما در آن دنیا اسیر زمان و مکان نیستیم اما یک نوعی از حرکت هست چه نوعی هست باید بحث کنیم، زیرا افرادی هستند که بعد از مرگشان نوعی حرکت برای آنها قائل می‌شوند.

سؤال: در روی واژه به خصوص روی قرآن بیشتر بحث کنید.

جواب: باشد، حتماً

سؤال: هر حرکت هدف‌دار مسلماً جهت هم دارد پس عنوان کردن هدف و جهت به صورت جداگانه برای چیست؟

جواب: برای اینکه یکی تابع دیگری است. ما ممکن است هدفمان برایمان روشن باشد ولی جهتی که می‌گیریم خطا باشد. تبیین هدف تبیین جهت نیست. ما هدفمان ممکن است کعبه باشد ولی سر از ترکستان روسیه درآوریم.

سؤال: آیا تضاد هم نوعی حرکت است؟

جواب: خیر. تضاد بیان مکانیزم حرکت است نه خود حرکت.

سؤال: در مورد اینکه در مرحله اول ماده خود و هدفش را معلوم کرده یا عاملی از خارج بوده پس مسأله آدم و حوا چگونه می‌شود؟

جواب: آن مسأله جداگانه‌ای است ولی ما می‌خواهیم بگوییم این جهانی که به اینجا رسیده تحت تأثیر چه عوامل و نیروهایی به اینجا رسیده.

سؤال: آیا در مسئله‌ای که شما مطرح کردید در رابطه با اینکه تا وجود هست خدا هست همچنان که هگل می‌گوید.

جواب: من صحبت از هگل نکردم صحبت از این کردم که این جهان هدف‌دار است و این هدف هم باید هدف نهایی داشته باشد که آن هدف غایی و نهایی هم الله است.

سؤال: در جایی که مطرح کردید حرکت انگیزه‌هایی دارد دکتر شریعتی در مورد حرکت انسان به سوی شدن می‌گوید آن تضاد خوبی و بدی در درون انسان است این را لطفاً توضیح دهید.

جواب: بله، در مورد انسان و مسأله آدم و مسأله اراده و شیطان همه این‌ها باهم ارتباط دارد که در آینده بحث خواهیم کرد که ارتباط با بحث سیاسی دارد زیرا جوهر تمام سیستم‌های شرک و کفر از نظر سیاسی همان شیطان است و جوهرش استکبار و نفی ارزش انسان است شیطان چه کار کرد؟ شیطان قبول نکرد در برابر انسان سجده کند نفی کرد ارزش انسان را. شیطان یکی از ملائکه بود ولی با حضور انسان فعال شد زیرا در انسان اراده هست، در دنیای غیر انسان شیطان وجود ندارد.

سؤال: اگر یا منظور از حرکت هر حرکتی باشد آیا صحیح است بگوییم که برخی حرکات می‌تواند بدون هدف باشند مانند حرکت دورانی؟

جواب: خیر، حرکت دورانی هم هدفی دارد بدون هدف نیست. اولاً حرکت دورانی جهت که دارد و بعد خود این دوران‌ها باید در جهت چیزی باشد باید هدفی داشته باشد.

سؤال: شما گفتید وجود با حرکت همراه است آیا خدا هم حرکت دارد؟ خیر، زیرا من یک چیز دیگر هم گفتم، گفتم حرکت در زمان و مکان معنا دارد خدا مافوق زمان و مکان است.

#### توضیحات پیرامون مطالب خلاف نشریه کرسنت اینترنشنال - آذر ۱۳۶۰

روزنامه کرسنت اینترنشنال - شماره‌های ۱۷ و ۱۸ مورخه نوامبر و دسامبر ۱۹۸۱ (آبان و آذر ۱۳۶۰)

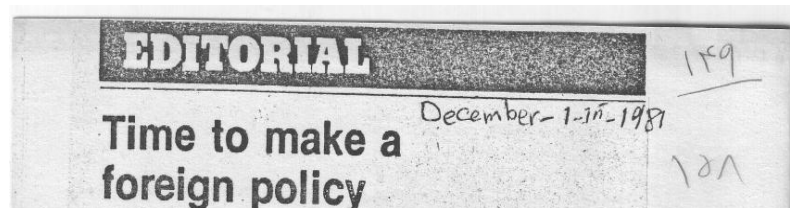
روزنامه کرسنت اینترنشنال در شماره‌های ۱۷ و ۱۸ مورخه نوامبر و دسامبر ۱۹۸۱ در تحلیل مسائل ایران ضمن حمله به جناح به اصطلاح لیبرال‌ها نامی از آقای دکتر ابراهیم یزدی و دولت موقت می‌برد و به ناحق نسبت‌هایی می‌دهد، روش‌ها و اعمال آقای بنی صدر را به آقایان یزدی و قطب‌زاده تسری می‌دهد و سپس یک قضاوت واحد می‌نماید.

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۹۳

در شماره ژانویه ۱۹۸۲ خواننده‌ای به روزنامه اعتراض و از آقای دکتر یزدی و فعالیت‌های اسلامی وی در خارج و داخل دفاع کرده است. کپی مقالات مزبور پیوست است.

روز کرسنت اینترنشنال در ابتدا به نام کرسنت به صورت یک نشریه انگلیسی در سطح بسیار محدودی توسط عده‌ای از مسلمانان پاکستانی در کانادا منتشر می‌شد. سیاست عمومی روزنامه بسیار محافظه‌کارانه و در برابر رژیم‌های ارتجاعی از قبیل عربستان سعودی گاهی به میخ و گاهی به نعل بوده است. ناشرین آن جزو آن دسته از مسلمان‌های ساکن ینگه دنیا بودند که به برادران ایرانی فعال در جنبش اسلامی آن قاره، از جمله به دکتر یزدی اعتراض می‌کردند که فعالیت اسلامی را با سیاست مخلوط کرده‌اند. از سیاست ام.اس.ای. (انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا) در مورد دریافت کمک‌های مالی از عربستان سعودی و کویت حمایت می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحت تأثیر ضربه‌ای که این پیروزی به تفکرات اسلامی ..... را به سبک جدید به نام کرسنت اینترنشنال منتشر ساختند. گروهی که با آنها ائتلاف کردند عده‌ای از مسلمانان پاکستانی - هندی مقیم لندن هستند که تحت مدیریت شخصی به نام دکتر کلیم صدیقی یک مؤسسه تحقیقات و انتشارات اسلامی تأسیس کرده بودند، تقریباً نظیر آنچه که برادران در خارج از کشور درصدد بودند به وجو بیاورند (بنیاد طاهر - بنیاد تحقیقات اسلامی در کلن و بنیاد فیلینگ)



برادران ما از خارج با این گروه‌ها در تماس بوده‌اند آقای کلیم صدیقی از سایر پاکستانی‌ها روشن‌تر بود اما کار مؤسسه آن‌ها بیشتر محدود به تحقیقات آکادمیک می‌شد. چگونه و چرا این دو با هم ائتلاف کردند روشن نیست.

از بعد از انتشار کرسنت اینترنشنال خط سیاسی آنها عمدتاً خط انقلاب اسلامی ایران و حزب حاکم می‌باشد. گفته می‌شود که روزنامه کمک‌ها مالی از ایران دریافت می‌کند و شاید به همین دلیل خط سیاسی آنها با خط حزب حاکم در ایران یکی است و از مواضع آنها دفاع می‌کند، مطالبش تقریباً کپی مطالب جاری گروه حاکم می‌باشد.

Every Revolution must follow its revolutionary instinct rather than laboriously made policies. The difference between the makers and followers of policy and the

Revolutionaries are this: the revolutionaries achieve their goals and prove their point long before the policymakers have even defined the issues and the available options. The revolutionary creates a situation and rides it, while the policymaker is the prisoner of a given situation and can only follow it.

These points can be easily illustrated from the course the Islamic State of Iran has taken during and since the Islamic Revolution. Throughout 1978 the Shah's advisers, mainly American, made policies while the Islamic revolutionaries set the pace in the streets. The revolution was creative - it was creating new facts and situations faster than the policymakers could deal with them. Eventually the policymakers could only surrender.



After the Revolution those who followed policymakers of the taghooti Foreign Ministry in Tehran ended up in Havana and were caught in compromising positions with Cyrus Vance , then US Secretary of State , and Zbigniew Brzezinski, Carter's national security adviser , in Algiers. They were Ibrahim Yazdi , Qutbzadeh , and, above all ,

Bani-sadr. But it was the revolutionary instinct of the students in the Islamic -----

that saved the day. The students, in perhaps the most daring act----- entire Revolution, saved the honour and soul of Iran by taking over the US den of spies. The Imam gave the students full support while Bani-Sadr and other of the liberal soft Centre made no secret of their displeasure at the students action.

In a situation where both the revolutionaries and the policymakers were operating simultaneously there were such contradictions as the absence of Iran from the Islamic summit in Taif because Saddam Hussian would be present, but the presence of Iran at the non- aligned junket in Delhi despite the known fact that Saddam's Foreign Minister would also be there.

In the battlefield, too, Saddam and his backers-the policymakers – had not taken into account the superior quality of the manpower on the side of the Islamic State. For purely rational men who believe to scientific socialism or the invincibility of fire power, the quality at the soldiers of Islamic going forth to court shahada is a nonquantifiable factor.

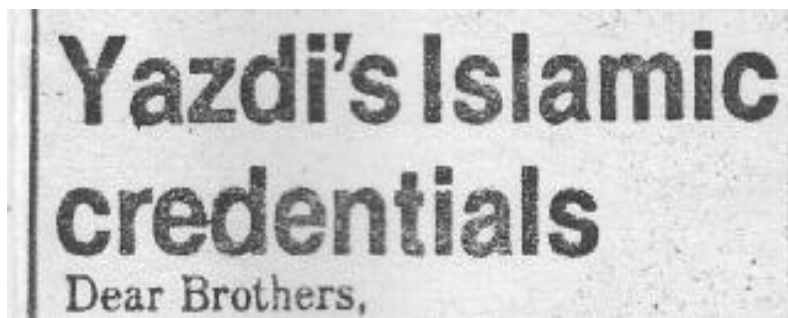
Saddam and his Arab and superpower backers have made the name mistake as was made by the Quraish of Makkan against the Prophet's Medina 1400years ago.



Then there followed the Islamic peace mission. It consisted of those who would have preferred and Iraqi victory. In Tehran the -----them a lecture on Islamic statecraft they. Will never forget (*crescent International*, April 16-30, 1981). The Imam has also spoken at length on the virtues of isolation in the present climate of international relations (*crescent International*, April 1-15, 1980).

This is response to the guest Editorial by Dr Kalim Siddique (November 16) and your editorial Of December 1-15. both failed to analyze the problem from a truly Islamic

perspective. It is unfair to put Ibrahim Yazdi in the same category as Bani-Sadr. In elaborating the differences between the ulama and the Western – educated and Westernized elites. Dr Siddiqui has failed to recognize..... In his guest editorial Dr Siddiqui wrote “ while all the ulama and all the masses were fully committed to Islam, only a part of the elite joined the Islamic movement.



Bani Sadr, Qutubzadeh, Ibrahim Yazdi.....represented this faction of the elite....”.

.Dr Yazdi started his struggle from Tehran University in fifties. His

Activities forced him into exile and he continued his efforts

against the Shah's tyranny even in the US. He was sentenced to death (in absentia) by a military court in Iran.

He was Imam Khomeini's Representative in the US and was also one of the founders of the *Nahzat-e-Azadi* (chapter out of Iran) and Muslim Students Association (PSG) in the US. Among his other activities, he participated in the war against Israel in South Lebanon. Dr Yazdi was also instrumental in preventing the widow of the martyr, Dr Ali Shariati, from returning to Iran whom the Shah wanted to use for propaganda purposes.

During the Islamic Revolution, Dr Yazdi flew to Paris and was Imam Khomeini's spokesman. If he had been among the westernized elite, Imam Khomeini would not have said in Tehran...Islam needs persons like Dr Yazdi....

The martyr Dr Chamran , whom Imam Khomeini called a great commander for Islam said of Dr Yazdi , They destroyed



the parameter whice can stand in front of the Mujahedeen and the-----them.”

In your editorial of December 1, you wrote that: ” those who followed the policymakers of the taghooti Foreign Ministry....ended up in Havana”. These included Ibrahim Yazdi. Surely if Ibrahim Yazdi was following the taghooti line, Imam Khomeini would not have appointed him as his representative to Baluchistan after the resignation of the Bazargan government. Even the confidential cables from the US embassy, disclosed by the students referred to Dr Yazdi, Qutubzadeh and Dr Chamran as secular mullahs who support Imam Khomeini. I hope these points would help in a better understanding of Dr Yazdi's role. My purpose has not been to defend him but to throw further light on the situation.

May Allah guide us all to the straight path.

Yours in Islam

Hamid R. Abdullah, Iowa, U.S.

Jan.14, 1982

#### نامه اعتراض به ماهنامه صف - دی ماه ۱۳۶۰

بسمه تعالی

سردبیر و مدیر مسئول محترم مجله ماهنامه صف

بعد از سلام، در شماره ۲۵، دیماه ۱۳۶۰ آن مجله در مقاله به قلم آقای محمد کریمی تحت عنوان «سیاست خارجی از حاکمیت لیبرالیسم تا تثبیت حاکمیت خط امام» چنین آمده است:

پس از سنجابی وزارت خارجه به طور کلی در دست لیبرالها قرار گرفت لیبرالهایی که از نظر تفکر ضد آمریکایی نبودند و میخواستند روابط حسنه خود را با غرب داشته باشند و حتی تصور می کردند که انقلاب پایان یافته است. تفکرات پوسیده لیبرالها و وابستگان به غرب باعث شد که چهره انقلاب ما در میان خلقهای جهان مخدوش گردد زیرا آنها هنوز در فکر رابطه با مصر بودند و هنوز خیال می کردند می توان به مارکوس، جنایتکار فیلیپینی نفت فروخت و هنوز در خیال خود آمریکا را دوست کشور ما می دانستند و درصدد بودند تا سوء تفاهمها را از روابط فیما بین بزایند و با وجود چنین تفکر غلطی آنها در رأس

دولتی قرار گرفتند که وارث خون شهداء بود و می‌بایست آرمان شهیدان را حفظ می‌کرد. سیاست ضد شوروی لیبرال‌ها چراغ سبزی برای آمریکا محسوب می‌شد و بر این منوال روابط ما با کشورهای شرق (که می‌توان آن را در محدوده خاصی قرار داد) بسیار نامناسب بود. از جمله کارهای آنان که باعث شد ضربه قابل توجهی به وجهه خارجی ما وارد آورد اجازه دیدار سلطان قابوس از ایران بود که عملی غیرقابل توجیه است این‌گونه حرکت‌ها همان‌طور که گفتیم از گرایش غربی لیبرال‌ها ناشی می‌شد.

مطالب و ادعاهای نویسنده بی‌اساس و مغرضانه بوده و بر طبق قانون مطبوعات درخواست می‌شود شرح زیر در پاسخ نویسنده در همان صفحه چاپ گردد.

۱. بعد از استعفای دکتر سنجابی از وزارت امور خارجه، اینجانب برحسب تصویب شورای انقلاب و تأیید و تأکید امام عهده‌دار مسئولیت وزارت امور خارجه شدم. نویسنده مدعی است که با قبول اینجانب «وزارت امور خارجه به‌طور کلی در دست لیبرال‌ها قرار گرفت».

من نمی‌دانم تعریف و درک نویسنده از لیبرالیسم چیست؟ لیبرالیسم یک واژه اسلامی نیست که بتوان معنا و مفهوم آن را از قاموس قرآن و مفردات راغب پیدا کرد و مسلماً ابداع و اختراع نویسنده هم نیست. یا ایشان به جامعه‌شناسی غربی معتقدند و از آن دید این واژه را به‌کار برده‌اند یا مارکسیست هستند و آن را از دید جامعه‌شناسی مارکسیستی به‌کار گرفته‌اند هیچ‌کدام از این دو در جامعه‌شناسی اسلامی نیستند و تطابقی با معیارهای اسلامی ندارند.

۲. می‌گویند از نظر تفکر ضد آمریکایی نبودند و «می‌خواستند روابط حسنه را با غرب داشته باشند». بهتر بود نویسنده به‌جای کلی‌گویی و اتهام، سندی از بیانات و افکار اینجانب ارائه می‌داد و سپس این نتیجه‌گیری را می‌نمود.

اگر منظور از تفکر ضد آمریکایی عدم اعتقاد به سرمایه‌داری غربی، عدم اعتقاد به فرهنگ شرک‌آلود و آداب و رسوم و ارزش‌های حاکم بر جامعه آمریکایی است بهتر است هم به سوابق مبارزاتی اینجانب و هم به ده‌ها نواری که از اینجانب در سرتاسر ایران چه قبل از انقلاب و بعد از انقلاب پخش شده است مراجعه کنند.

اما درباره روابط حسنه با غرب، رهنمودهای امام و مصوبات شورای انقلاب و دولت این بوده است که هر کشوری که به انقلاب اسلامی و استقلال ایران و تمامیت ارضی ما و مصالح و منافع ملت ایران احترام بگذارد و آن را بپذیرد و با ما سر جنگ نداشته باشد ما با آنها روابط سیاسی خواهیم داشت.

اینجانب بعد از انتصاب به وزارت امور خارجه مبنای سیاست خارجی و برنامه‌های خود را تنظیم و چه در هیأت دولت و چه در شورای انقلاب گزارش کردم که به تصویب رسید و بر همان اساس عمل کرده‌ام. اگر عملی خلاف آن مبنای انجام شده است بهتر است با ذکر سند و مدرک ارائه دهید.

۳. گفته است که «آنها هنوز در فکر رابطه با مصر بودند.» اولاً دولت ایران با دولت مصر روابط دیپلماسی در سطح سفیر داشت و بعد از انقلاب همچنان ادامه یافت. در مورد قطع روابط با مصر در گزارشی که اینجانب به مجلس شورای اسلامی داده‌ام مفصل توضیح داده‌ام که همزمان با انتصاب اینجانب به وزارت امور خارجه مسأله روابط مصر و اسرائیل مطرح شده و لازم بود جمهوری اسلامی ایران موضع بگیرد. اما شورای انقلاب پیشنهاد ما را رد کرد و تقلیل روابط به سطح کاردار را فقط تصویب کرد. اینجانب مراتب را به امام گزارش کردم و نظر خود را دائر بر قطع فوری روابط دادم و اما ضمن تأیید نظر اینجانب دستور قطع روابط را کتباً به اینجانب دادند که عیناً اعلام شد. یک نسخه از آن گزارش را به پیوست تقدیم می‌دارد.

۴. در مورد فروش نفت به مارکوس. این مسأله بی‌اساس را هم اولین با عوامل ضد انقلاب و منافق در کیهان عنوان کردند و همان موقع اینجانب به آن جواب دادم. اولاً گویا نویسنده اطلاع ندارد که فروش نفت با وزارت امور خارجه نیست و وزارت نفت مسئول فروش نفت است. ثانیاً اگر نویسنده کمترین صداقتی در گفتارش دارد سندی را نشان بدهد که به موجب آن دولت ایران، به مارکوس نفت فروخته است و اینجانب در آن دخالتی داشته‌ام ارائه دهد.

۵. نویسنده مدعی است که هنوز در خیال خود آمریکا را دوست کشور ما می‌دانستند. «و درصدد بودند تا سوء تفاهم‌ها را از روابط فیما بین بزدایند و...».

تمامی مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و اقدامات و پی‌گیری‌های ما در حفظ مصالح و منافع ملت ایران خلاف آن را نشان می‌دهد بهتر است نویسنده در تأیید این ادعای باطل خود سند و مدرک ارائه دهد.

۶. نویسنده مدعی است که: «سیاست ضد شوروی ما در وزارت امور خارجه چراغ سبزی برای آمریکا محسوب می‌شده است.»

باز هم این تنها یک ادعای بی اساس و پایه نویسنده است؟ از کجا این نویسنده فهمیده است که سیاست خارجی ما در دوران تصدی اینجانب «ضد شوروی» بوده است؟ آیا اعمال سیاست نه غربی نه شرقی به معنای «ضد شوروی» بودن است؟ آیا جنگ با ابرقدرت و امپریالیسم آمریکا باید به معنای قبول واسطه ابرقدرت شوروی باشد؟ مگر امام بارها در مورد شرق تجاوزگر هشدار نداده‌اند، مگر میلیون‌ها برادر مسلمان ما در افغانستان در اشغال ارتش متجاوز روسیه نیست؟ و آیا همین چند روز قبل به مناسبت سالگرد اشغال افغانستان مسئولین و دولتمردان و نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دولت کنونی رسماً و صریحاً تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم نکردند! آیا از نظر نویسنده «سیاست ضد شوروی» اینها هم چراغ سبزی است برای آمریکا!!

۷. نویسنده مدعی است که یکی از کارهای ما که باعث شد لطمه به وجهه خارجی انقلاب بزند، اجازه دیدار سلطان قابوس از ایران بود. ممکن است از نویسنده محترم درخواست شود و برای کمک به خوانندگان مجله و افشای بیشتر ما، سندی را که ادعا کرده‌اند ارائه دهند؟ چه کسی سلطان قابوس را دعوت کرده بود کی و چه موقع؟

آخر دروغ هم حدی دارد!

نویسنده بعد از ذکر تمامی این ادعاهای باطل و بی‌اساس و کذب محض، نتیجه می‌گیرد که «این‌گونه حرکت‌ها همان‌طور که گفتیم از گرایش غربی لیبرال‌ها ناشی می‌شود».

برادر نویسنده نه صغرا و نه کبرای مقاله و نه مقدمه و نه مؤخره هیچ‌کدام درست نیست و اساس ندارد، تماماً واهی و ساخته و پرداخته یک ذهن ساده فریب‌خورده و یا مغرض و خدای نکرده معاند است.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۰۱

این‌گونه روش‌ها و برخوردها اسلامی و انسانی نیست. در رویه و سنت رسول‌الله(ص) و سیره امام معصوم چنین برخوردهایی راحتی با دشمنان شناخته شده‌شان هم هرگز دیده نمی‌شود. تهمت، افتراء، دروغ، بهتان و سب روش‌های معاویه و اهل کفر و نفاق است. روش معتقدین به مکتب‌های الحادی و التقاطی است، نه روش مسلمانان و شیعیان واقعی اهل عصمت و طهارت. با تشکر ابراهیم یزدی - دیماه ۶۰

رونوشت: وزیر محترم دفاع

- رئیس کل ستاد مشترک ارتش

- مسئول سیاسی - ایدئولوژیک ستاد مشترک.

### پاسخ ناصر ایرانی

اطلاعات ۶۰/۱۱/۱۷

به دنبال چاپ مطلب ترجمه شده‌ای تحت عنوان: «اسرار پشت پرده سقوط شاه» در اطلاعات مورخه ۶۰/۱۱/۱۷ آقای دکتر یزدی نامه‌ای به آقای دعایی نوشتند (این نامه در نشریه ۱۰۵-۳-۱۴ آمده است). نامه آقای دکتر یزدی با حذف قسمتی از انتهای آن: «... واقعاً جای تأسف است که با یک چهره علیه غرب فریاد می‌زنند و با چهره دیگر تولیدات فرهنگ سیاسی غرب را از طریق ترجمه مدارک ناقص و غرض‌آلود همراه با غرض‌ورزی‌های سیاسی خودشان به خورد خلق‌الله می‌دهند. پناه بر خدا...» در اطاعات دوشنبه ۶۰/۱۲/۳ به چاپ رسیده است. به دنبال آن از طرف مترجم مقاله، آقای ناصر ایرانی برای پاسخ به جوابیه آقای دکتر یزدی مطالبی همراه با کلیشه‌ای از آن چه ترجمه گردیده در اطلاعات شماره ۱۶۶۶۰ مورخه ۶۰/۱۲/۵ منتشر شده که ذیلاً می‌آوریم.

### آن چه دکتر یزدی مطالبه کرده است!

به دنبال چاپ توضیح آقای ابراهیم یزدی در مورد مقاله اسرار پشت پرده سقوط شاه توضیح زیر نیز از جانب مترجم آن مطالب به دست ما رسیده که از نظرتان می‌گذرد. آن‌چه با متن انگلیسی کلیشه شده روی جلد و صفحه‌ای از کتاب است که دکتر یزدی به متن آن اعتراض دارد.

«سر دبیر محترم روزنامه اطلاعات، پس از عرض سلام - در صفحه دوم شماره ۱۶۶۵۸ روزنامه اطلاعات مورخ دوشنبه سوم اسفند ماه ۱۳۶۰ توضیحی به قلم آقای دکتر یزدی در مورد مقاله اسرار پشت پرده سقوط شاه ترجمه این جانب چاپ شده که لازم می‌دانم جهت رفع سوء تفاهم از ایشان و خوانندگانی که توضیح مزبور را مطالعه کرده‌اند نکات زیر را جهت درج در روزنامه به اطلاع برسانم:

۱. **مایکل لدین و ویلیام لوییس** در باب انقلاب اسلامی ایران مقاله‌ای در شماره دوم از دوره سوم **مجله واشنگتن کوارترلی** مورخ بهار ۱۹۸۰ تحت عنوان **کارتر و سقوط شاه** روایت دست اول نوشته‌اند و کتابی نیز در همین زمینه تحریر کرده‌اند که چون کتاب مزبور را در اختیار ندارم فعلاً نمی‌توانم مشخصات کامل آن را ذکر کنم.

آن چه من ترجمه کرده‌ام مقاله چاپ شده در **مجله واشنگتن کوارترلی** بوده و آنچه آقای دکتر یزدی می‌گویند به احتمال نزدیک به یقین مربوط به کتاب نویسندگان فوق‌الذکر می‌باشد.

۲. لازم می‌دانم نکته‌ای را که در مقدمه این پاورقی نوشته‌ام و در شماره ۱۶۶۴۱ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۰ نیز درج شده در این جا تکرار کنم: «واضح است که این سند دیدگاه آمریکایی‌ها را بیان می‌کند همان‌طور که شیوه آکادمیک آن‌ها در همه شئون زندگی است برای شناخت اشتباه‌های خودشان و درس‌گیری از آن اشتباه‌ها نوشته شده ولی گرچه نمی‌توان و نباید همه اطلاعات موجود در این مقاله را چشم‌پسته پذیرفت و بسیار ممکن است که بعضی از نکات آن عمداً یا سهواً نادرست یا آلوده به غرض باشد.

۳. ذکر این نکته نیز بی‌مورد نیست که وقتی نویسندگان مقاله می‌نویسند کارکنان سفارت آمریکا تماس‌های نسبتاً منظمی با نزدیک‌ترین مشاوران آیت‌الله خمینی برقرار ساختند: بنی صدر قطب زاده و یزدی... لزوماً این معنی استنباط نمی‌شود که نامبردگان عالم‌اً عامداً با کارکنان سفارت آمریکا تماس برقرار کرده‌اند. زیرا کارکنان سفارت می‌توانستند تحت پوشش‌های مختلف و از جمله خبرنگار مطبوعات چنین تماس‌هایی را برقرار سازند.

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۰۳

۴. و اما نکته‌ای که مورد اعتراض آقای دکتر یزدی است و خواسته‌اند عین مطلب انگلیسی با ذکر صفحه در روزنامه کلیشه شود مربوط به پاراگراف دوم از صفحه ۲۱ مجله واشنگتن کوارترلی مورخ بهار ۱۹۸۰ است که عیناً کلیشه می‌شود تا خود ایشان قضاوت کنند که در ترجمه آن آیا دقت امانت به‌کار رفته یا خیر. با تقدیم احترامات - ناصر ایرانی - دوشنبه ۳ اسفند ۱۳۶۰

### سیاست خارجی ایران از ۱۳۵۷ تاکنون؛ چرخش‌ها و چالش‌ها

مصاحبه بهمن ۱۳۶۰

انقلابیون رفته رفته سیاست دشمنی را در قبال آمریکا در پیش گرفتند و دشمنی با آمریکا به یکی از مبانی سیاست خارجی ایران تبدیل شد. انقلاب سال ۱۳۵۷ که به ایجاد حکومتی اسلامی در ایران منجر شد؛ در عرصه سیاست خارجی نیز مانند سایر عرصه‌ها، تحولی ریشه‌ای به همراه آورد. رهبر نظام جدید اساس سیاست خارجی و هویت انقلاب ایران را بر شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» استوار کرد و مقرر شد که همین شعار مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد. نه شرقی نه غربی اما این شعار برای تدوین‌کنندگان سیاست‌های نظام نوظهور چه تعریفی داشت؟ ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران که اکنون مقیم فرانسه است، در مورد اینکه شعار نه شرقی نه غربی و استقلال چگونه می‌توانست مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد می‌گوید: «یعنی اینکه شما مجالی برای قدرت خارجی ایجاد نکنید که او در سیاست داخلی عمل (دخالت) بکند».

گفتگو با رادیو بی.بی.سی. که در ایام دهه پیروزی انقلاب (۱۲ الی ۲۲ بهمن)

۱۳۸۲ از این رادیو پخش شد.

محمد امینی

انقلابیون رفته رفته سیاست دشمنی را در قبال آمریکا در پیش گرفتند و دشمنی با آمریکا به یکی از مبانی سیاست خارجی ایران تبدیل شد. انقلاب سال ۱۳۵۷ که به ایجاد حکومتی اسلامی در ایران منجر شد؛ در عرصه سیاست خارجی نیز مانند سایر عرصه‌ها، تحولی ریشه‌ای به همراه آورد. رهبر نظام جدید اساس سیاست خارجی و هویت انقلاب ایران را بر شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»

استوار کرد و مقرر شد که همین شعار مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد. نه شرقی نه غربی اما این شعار برای تدوین‌کنندگان سیاست‌های نظام نوظهور چه تعریفی داشت؟ ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران که اکنون مقیم فرانسه است، در مورد اینکه شعار نه شرقی نه غربی و استقلال چگونه می‌توانست مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد می‌گوید: «یعنی اینکه شما مجالی برای قدرت خارجی ایجاد نکنید که او در سیاست داخلی عمل (دخالت) بکند».

وی البته از برخی وقایع ابتدای انقلاب مانند گروگان‌گیری در سفارت آمریکا به عنوان اقدام‌هایی یاد می‌کند که از دید او در راستای حفظ استقلال نبوده است و می‌گوید که از دید کسانی چون وی، این گروگان‌گیری و نحوه برخورد با آن در واقع ورود آمریکا به مسایل ایران می‌دانستند و می‌گفتند که این عمل نقض استقلال ایران است، برای اینکه به قدرت خارجی نقش تعیین‌کننده در امور داخلی ایران داده است. حکومتی به واسطه همین گروگان‌گیری استعفا داد.

آیت‌الله خمینی در ابتدای انقلاب مخالف مذاکره با آمریکا نبود اما سیاست خارجی ایران در روزهای آغازین پس از تشکیل حکومت جدید چگونه طراحی شد؟ دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت که پس از پیروزی انقلاب تشکیل شد می‌گوید: «در دولت موقت ما سیاستی تدوین کردیم که دو جنبه داشت، جنبه داخلی اینکه ما از سیاست موازنه منفی که رهبران برجسته‌ای چون دکتر مصدق پایه‌گذار آن بودند، تبعیت کردیم. (هنوز جنگ سرد وجود داشت بنابراین ما در تقابل‌ها و رقابت‌ها سیاست موازنه منفی را اتخاذ کرده بودیم) و جنبه خارجی اینکه از پیمان سنتو خارج شدیم و سپس به جنبش غیر متعهدها پیوستیم.» اشغال سفارت آمریکا و تغییر مسیر سیاست خارجی، اما استراتژی مورد نظر دکتر یزدی مجال زیادی برای تحقق نیافت و موقعیت استثنایی که در فردای پیروزی انقلاب برای سیاست خارجی ایران مشاهده می‌کرد با اشغال ناگهانی سفارت آمریکا در تهران (توسط شماری از دانشجویان و به گروگان گرفته شدن دیپلمات‌های آمریکایی) از بین رفت.

از آن پس این ذهنیت انقلابی بود که بر اغلب سیاست‌ها سایه افکند. مخالفت حاکمان جدید در تهران با درخواست‌های مکرر دولت موقت برای آزادکردن



گروگان‌های آمریکایی، این برداشت را به وجود می‌آورد که جمهوری اسلامی از همان ابتدا با قصد رویارویی با آمریکا متولد شده بود. اما عمادالدین باقی که کتاب‌هایی در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی تألیف کرده معتقد است که آیت‌الله خمینی از ابتدا قصد مقابله با آمریکا به صورتی که ماجرای گروگان‌گیری بدان منتهی شد را اصلاً در دستور کار خود نداشت.

### تأثیر جریان چپ بر ضدآمریکایی شدن انقلاب اسلامی

آقای باقی می‌گوید «قبل از انقلاب رهبر (آیت‌الله خمینی رهبر پیشین انقلاب اسلامی) با آمریکایی‌ها چند مذاکره در پاریس داشت. اما در آغاز انقلاب تأثیرات جریان چپ یعنی مارکسیست‌ها بر فضای سیاسی کشور در رادیکال کردن فضای سیاست خارجی بسیار تعیین کننده بود. آنها (چپ‌ها) اقلیت بودند اما قدرت جریان سازی و تبلیغ سیاسی داشتند. آنان با تعبیر و شعارهای خود جوانان و دانشجویان را مسحور خود می‌کردند و رهبر (آیت‌الله خمینی) برای خلع سلاح آنان شعارهای تندتری سر می‌داد. ماجرای گروگان‌گیری سفارت آمریکا هم در واقع برای این بود که گوی سبقت از مارکسیست‌ها ربوده شود.»

دکتر ابراهیم یزدی نیز معتقد است که آیت‌الله خمینی ابتدا نگاهی عملگرایانه‌تر به سیاست خارجی داشت و درمورد قضیه پول‌های مسدود شده ایران در آمریکا نیز تمایل خود به مذاکره با واشنگتن را نشان داده بود.

### موافقت آیت‌الله خمینی با مذاکره با آمریکا

آقای یزدی می‌گوید: «سایروس ونس، وزیر خارجه اسبق آمریکا، از قبل تقاضای ملاقات کرده بود. این درخواست را من در جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت موقت مطرح کردم و با آقای خمینی هم مشورت کردم و ایشان هم تأیید کردند که ما برای احقاق حقوق خودمان و حل و فصل مطالبات و ادعاهایمان بایستی با آمریکایی‌ها وارد مذاکرات جدی بشویم. برخی از سلاح‌هایی که آمریکایی‌ها به ما داده بودند، آن قطعات حساس سیستم‌ها را قبل از پیروزی انقلاب با خود برده بودند؛ نظیر جعبه‌های کامپیوتری هواپیماهای اف-۱۴. هنگامی که در همین سفر

آقای سایروس ونس من مسأله را مطرح کردم، وزارت دفاع آمریکا تماس گرفت و گفت به این شرط ما حاضریم که این جعبه‌ها را برمی‌گردانیم که شما قرارداد امنیتی بین ایران و آمریکا را تأیید نکنید. واضح است که این قرارداد مفادش طوری بود که ما نمی‌توانستیم آن را بپذیریم.»

### نیروهای چپ نقش مؤثری در ضد آمریکایی کردن انقلاب داشتند

با این وجود با گذشت زمان و جا افتادن حکومت انقلابی، عامل ایدئولوژی و نیز میراث تحولات گذشته چنان بر حوزه سیاست خارجی ایران حکمفرما شد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به گفته عمادالدین باقی، شکل و ماهیتی تهاجمی به خود گرفت.

آقای باقی می‌گوید: «سیاست خارجی انقلاب واکنشی بود نسبت به سه مسأله (که عبارت بودند از): کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق، حمایت آمریکا از شاه در جریان قیام سال‌های ۴۱ تا ۴۳ و حمایت آمریکا از شاه در برابر انقلاب در سال پنجاه و هفت. مجموعه این عوامل باعث شد که سیاست خارجی دوران انقلاب جنبه تهاجمی نسبت به آمریکا پیدا کند.» البته تهاجمی شدن سیاست‌های ایران در مقابل آمریکا پیامدهای خاص خود را هم داشت که آثار خود را با گذر زمان نشان داد.

### صدور انقلاب

انقلابیون در ایران، پس از تشکیل جمهوری اسلامی و کنار زدن ملی‌گراها از حاکمیت، رفته رفته سیاست تازه‌ای را در پیش گرفتند که از آن به عنوان «صدور انقلاب» به سایر کشور یاد می‌شود.

بر مبنای این سیاست، نزدیک شدن به جنبش‌های اسلامی و حمایت از حرکت‌های انقلابی در کشورهای مسلمان و سپس حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش (ولو غیر اسلامی) در دستور کار قرار گرفت.

در واقع واقعیت این بود که با تهاجمی شدن سیاست خارجی جمهوری اسلامی، اصل صدور انقلاب به اولویتی مهم تبدیل شد. اما سود و زیان سیاست صدور انقلاب اسلامی چه بود و تا چه زمان ادامه یافت؟

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۰۷

گری سیک که عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا در دوره ریاست جمهوری پرزیدنت جرالده فورد، جیمی کارتر و رونالد ریگان بود و کتاب «همه سقوط می‌کنند: رویارویی تراژیک آمریکا و ایران» را نیز در سال ۱۹۸۵ نوشت؛ در این‌باره معتقد است که سیاست صدور انقلاب توسط ایران پس از جنگ عراق و ایران از دستور کار استراتژیک حاکمان تهران خارج شد. به نظر گری سیک هزینه‌های فراوان صادرات انقلاب، علت اصلی این چرخشی بود.

### شکست تئوری صدور انقلاب

آقای سیک می‌گوید: «من فکر می‌کنم ایده صدور انقلاب هم از منظر عملی بودن اولیه و هم نتیجه عملی‌ای که به دست داد، یک شکست کامل بود و هم از این منظر که برای ایران شهرت بسیار بدی به وجود آورد و آن را خطرناک و غیر قابل اعتماد جلوه داد. هیچ کشوری در هیچ زمینه‌ای حاضر به همکاری با جمهوری اسلامی نبود. ده تا پانزده سال طول کشید که جمهوری اسلامی درنگاهش به ایده صدور انقلاب تجدید نظر کند.»

بخش دوم این مقاله، به بررسی سیاست خارجی ایران پس از درگذشت آیت‌الله خمینی خواهد پرداخت.

### سیاست خارجی ایران از ۱۳۵۷ تاکنون؛ چرخش‌ها و چالش‌ها - بخش دوم

محمد امینی

پس از مرگ آیت‌الله خمینی سیاست خارجی جمهوری اسلامی به سمت عمل‌گرایی حرکت کرد. انقلاب سال ۱۳۵۷ که به ایجاد حکومتی اسلامی در ایران منجر شد؛ در عرصه سیاست خارجی نیز مانند سایر عرصه‌ها، تحولی ریشه‌ای به همراه آورد. اساس سیاست خارجی و هویت انقلاب ایران بر شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» استوار شد و مقرر شد که همین شعار مبنای تعریف سیاست خارجی قرار گیرد اگرچه تحولاتی که بعدها رخ داد، از دید برخی ناظران راه را برای تأثیرگذاری قدرت‌های خارجی در ایران باز کرد.

در بخش نخست این مقاله، به بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در زمان حیات آیت‌الله خمینی، پرداختیم و در این بخش نگاهی خواهیم داشت به سیاست خارجی ایران پس از مرگ آیت‌الله خمینی.

بر اساس تقسیم‌بندی استراتژیک دومحوری، مبتنی بر آرمان‌گرایی و عملگرایی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و پایان جنگ وارد مرحله‌ای شد که سعی داشت از روند دشمن‌تراشی‌های قبلی فاصله بگیرد. پروفیسور انوشیروان احتشامی، استاد علوم سیاسی در دانشگاه دارام در بریتانیا، معتقد است که علت این تحول، در گذار از یک روند طلبکارانه به روند واقع‌بینانه‌تر مربوط بود.

آقای احتشامی می‌گوید: «سال‌ها خواسته‌های جمهوری اسلامی خیلی ماکسیمالیست (حداکثرطلب) بود. شعار نه شرقی، نه غربی؛ این معنی را در خود داشت که ایران یک قطب جدید باشد برای آرایش نیروهای جهان سوم، یا جهان اسلام. این حالت البته هزینه زیادی داشت. برای همین در طول زمان و کم‌کم، روند ماکسیمالیسم کوتاه شد؛ ولی جوری کوتاه شد که ایران هربار صدمه خورد. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۸۲، نه تنها عراق تمام شرایط ایران برای صلح را قبول کرده بود، بلکه کویت و عربستان سعودی حتی حاضر شده بودند که ضامن صلح باشند و خرج بازسازی ایران را بدهند. (ایران این پیشنهاد را نپذیرفت) جنگ و فاجعه شش سال بعد ادامه یافت.»

با وجودی که پس از جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی روند عملگرایی و واقع‌بینی تا اندازه زیادی به نسبت دوران قبل در دستور کار قرار گرفته بود؛ اما هنوز هم طرز تفکر آیت‌الله خمینی از سوی بخش محافظه‌کار سیستم در سطوح مختلف حفظ می‌شد و سیاست خارجی نیز از این روند مستثنی نبود.

عمادالدین باقی می‌گوید این روند به گونه‌ای افراطی قابل مشاهده بود که هر آنچه رهبر جمهوری اسلامی حتی به صورت کلی مطرح می‌کرد توسط لایه‌های دیگر به قانون تبدیل می‌شد.

آقای باقی می‌گوید: «در واقع ایشان (آیت‌الله خمینی) به لحاظ فیزیکی حضور نداشت، اما اندیشه و روحش بر دستگاه حکومتی و سیاست خارجی حاکم بود. لذا بعضی از مواضعی که وی مطرح کرد مثل مخالفت با رابطه با آمریکا همچنان به قوت خود باقی ماند. اما از آن طرف اتفاقات دیگری هم افتاد که خیلی مهم است. به‌عنوان مثال فرض کنید که امام در زمان جنگ می‌گوید که ما اگر از صدام بگذریم

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۰۹

از فهد (پادشاه عربستان سعودی) نمی‌گذریم، ولی بعد از ایشان دولت جمهوری اسلامی با عربستان سعودی روابط حسنه برقرار می‌کند و پیمان امنیتی منعقد می‌کند. یا اینکه یک روز گفتند رژیم صهیونیستی مصر و رژیم صهیونیستی مبارک، عامل کمپ دیوید. اما امروز شما می‌بینید که با دولت مصر روابط دوستانه برقرار می‌شود و حتی نام خیابان خالد اسلامبولی هم توسط شورای شهر مرتبط با جناح محافظه کار تغییر می‌کند.

### فتوایی که بایگانی شد

با وجودی که تحولاتی مانند بایگانی شدن فتوای مرگ سلمان رشدی (نویسنده انگلیسی رمان «آیات شیطانی»)، صادره توسط آیت‌الله خمینی پیش از دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی اتفاق افتاد؛ اما دولت او نیز از جهات مختلفی همان تنگناها و محدودیت‌های سابق در سیاست خارجی را احساس می‌کرد. به عنوان مثال هرگاه در جهت بهبود روابط با آمریکا گام‌هایی برداشته می‌شد، لایه‌های محافظه‌کار، تندرو و انقلابی در مقابل سیاست‌های وی سد می‌شدند.

به نظر دکتر ابراهیم متقی، استاد دانشگاه و عضو محقق در مرکز اسناد انقلاب اسلامی یک علت مهم ناکارآمدی استراتژی‌های مبتنی بر عملگرایی آن بود که اصل «سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است»، در جمهوری اسلامی مورد «بی‌مهری» قرار داشته است.

وی می‌گوید: «روند سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که در فضاهای مختلف تلاش لازم را برای هماهنگ‌سازی سیاست‌ها با یک سری ضرورت‌های داخلی و همچنین هنجارهای بین‌المللی را به انجام رسانده است، اما این روند به گونه‌ای ناقص شکل گرفته است. وقتی به عرصه سیاست خارجی نگاه می‌کنیم شاهد این هستیم که سیاست خارجی در مقایسه با سیاست داخلی از انعطاف‌پذیری محدودتری برخوردار بوده است. درحالی که در فضای بین‌المللی تغییرات گسترده‌ای انجام شده است. در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه اهداف سیاست خارجی ایران گسترش پیدا می‌کند، اما ابزارهای سیاست خارجی ایران (به‌جای گسترش) کاهش پیدا می‌کنند».

## تنش‌زدایی در روابط خارجی

در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی پس از روی کار آمدن وی در سال ۱۳۷۶، سیاست خارجی دولت وی ابتدا با تحولاتی انفجاری آغاز شد. مصاحبه آقای خاتمی با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان. آمریکا و سخنرانی وی در سازمان ملل که بیل کلینتون رئیس‌جمهوری دموکرات ایالات متحده در صف نخست شنوندگان حضور داشت و نیز سفرهای آقای خاتمی به اروپا و اعمال سیاست تنش‌زدایی جدی با اعراب، همگی از جمله چنین تحولاتی بودند. اما ابتکارات محمد خاتمی در ارائه پیشنهاد «گفتگوی تمدن‌ها» و نیز سیاست تنش‌زدایی خارجی وی، به سرعت با دو مانع درونی و بیرونی برخورد کرد.

روحیه انقلابی‌گری در سیاست خارجی رفته رفته جای خود را به واقعیت‌گرایی داده است اگرچه همواره موانعی در راه وجود داشته و دارد فشارهای شدید محافظه‌کاران بر سیاست‌های داخلی محمد خاتمی و اصلاح‌طلبان همواره تأثیرات منفی خود بر سیاست خارجی دو دولت وی را نیز به خوبی نشان داده است و باعث شده که آقای خاتمی هرگز نتواند از این سیاست (تنش‌زدایی) برای ایجاد تحولات بنیادین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی استفاده کند. بهبود روابط با آمریکا به همان وضعیت قبل بازگردانده و محدود شد و روابط با اتحادیه اروپا نیز همواره در معرض چالش‌های ناشی از اوضاع داخلی ایران و سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی در قضیه فلسطین و اسرائیل و برنامه اتمی ایران قرار داشته است. عوامل اخیر میزان تأثیرگذاری فشارهای بیرونی بر سیاست خارجی دولت محمد خاتمی را به شدت افزایش داده است، تا آنجا که دولتمردان جمهوری اسلامی در قضیه امضای پروتکل الحاقی پیمان منع تولید و گسترش سلاح‌های اتمی تا مرز بحران جدی پیش رفتند.

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه نظام جمهوری اسلامی در دولت موقت پس از انقلاب معتقد است که این اوضاع ناشی از فقر شناخت در نگاه استراتژیک حاکمان جمهوری اسلامی بوده و هست.

وی می‌گوید: «به نظر من تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در ایران به برخی از نکات کلیدی و تغییرات و تحولاتی که در بیست سال گذشته در مناسبات

جهانی رخ داده یا بی‌اطلاع یا بی‌توجهند. پایان جنگ سرد به این معناست که حداقل برای کشوری مثل ایران، موقعیت استراتژیک آن پس از شاید بیش از یکصد و پنجاه سال تغییر پیدا کرده است. به نظر می‌رسد که برخی از تصمیم‌گیرندگان ایران هنوز بر این تصورند که ما در دوران جنگ سرد زندگی می‌کنیم و بنابراین (آنان) می‌توانند با نزدیک شدن مثلاً به روسیه دل آمریکایی‌ها را خالی کنند یا بتوانند با نزدیک شدن به این قدرت از قدرت دیگری امتیاز بگیرند.»

دکتر یزدی معتقد است که عامل استراتژیک دیگر آسیب‌زننده به سیاست‌گذاری در حوزه سیاست خارجی در ۲۵ سال گذشته، اختلال عملکرد دستگاه‌های متعدد تأثیرگذار در میدان سیاست خارجی هم باید مد نظر قرار داده شوند.

وی می‌افزاید: «در همه کشورهای جهان، به‌خصوص در کشورهایی که حتی دموکراتیک هم هستند، نهادهای مختلف در تنظیم سیاست‌ها دخالت می‌کنند و نمی‌شود وجود آنها را نادیده گرفت. اما جهان کنونی بر اثر تجربه، نهادهایی را به‌وجود می‌آورد که در آن نهادها اندیشه‌ها و نظریات متفاوت عرضه شده و آن نهاد تصمیم‌گیری می‌کند. مشکل ایران این است که ما هنوز یک چنین نهادهایی نداریم.»

آقای یزدی می‌گوید: «مشکل این است که ایران نتوانسته است سقف انتظارات و مطالبات خودش از جهان بیرون را، از جمله در مورد آمریکا، تعریف کند.» با تمام این تفصیلات، کمتر کارشناس و تحلیل‌گری را می‌توان یافت که حرکت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته را یک حرکت ارتجاعی و رو به عقب تصویر کند. گری سیک معتقد است سیاست خارجی جمهوری اسلامی با سال‌های گذشته بسیار متفاوت است. وی می‌گوید: «سیر حرکتی سیاست خارجی ایران پس از انقلاب، روند کاملاً پیوسته و پویایی بوده است. شروعی با تندروی افراطی در دهه ۱۹۸۰ میلادی و به تدریج حرکت به سمت اعتدال‌گرایی با مشاهده بی‌فایده‌گی سیاست‌های قبلی از طریق همکاری مثبت با همسایگان و دیگر کشورها و حضور مؤثر در سازمان ملل متحد. پس از انقلاب، جمهوری اسلامی اعلام کرد که با سازمان ملل کاری ندارد؛ چون این سازمان را تحت نفوذ و سلطه غرب می‌دانست. اما آنها می‌دانستند که این سیاست بر علیه

خود ایران است. لذا جمهوری اسلامی اکنون در سازمان ملل متحد بسیار فعال است.»

### اولویت‌های سیاست خارجی ایران چیست؟

جستجو در بطن تحولات در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بار دیگر به این پرسش ختم می‌شود که جمع‌بندی اساسی در نگاه حاکمان جمهوری اسلامی از اولویت‌بندی‌های سیاست خارجی چگونه بوده است؟ دکتر هوشنگ امیراحمدی از کارشناسان برجسته در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، اولویت‌بندی مورد بحث را چنین خلاصه می‌کند: «جمهوری اسلامی در اوائل زندگی‌اش یک اولویت‌بندی برای سیاست خارجی خود تدوین نمود. در این فرایند اولویت اول را کشورهای اسلامی داده شد، یعنی هم کشورهای اسلامی و هم حرکت‌های اسلامی. اولویت دوم به کشورهای همسایه داده شد، یعنی کشورهایی که هم مرز با ایران هستند. اولویت سوم کشورهای منطقه، کشورهایی که ورای همسایگی هستند. منطقه در اینجا وسیع‌تر از مثلاً خلیج فارس است و کل خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز را دربرمی‌گیرد و حتی بخشی از اروپا و آفریقا را دربرمی‌گیرد. اولویت چهارم را هم دادند به کشورهای ورای منطقه، که منظور اروپای غربی است و به‌ویژه آمریکا. به همین دلیل اولویت رابطه با آمریکا و حل مشکلات ایران با ایالات متحده در اولویت آخر بود.»

**مشکل این است که ایران نتوانسته است سقف انتظارات و مطالبات خودش**

**از جهان بیرون را، از جمله در مورد آمریکا، تعریف کند. ابراهیم یزدی**

اما به اعتقاد دکتر امیراحمدی این اولویت‌بندی در طول ۲۵ سال گذشته مشمول یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شده است.

وی می‌گوید: «اولویت‌ها دارند تصادفاً عکس اولویت‌بندی اولیه حرکت می‌کنند، یعنی اولویت رابطه با آمریکا دارد به اولویت اول جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود، رابطه با اروپا دارد عمده‌تر می‌شود، سپس همسایگان و در آخر اسلامی‌ها در اولویت قرار می‌گیرند. این یک نوع اولویت‌بندی است که از دور به نزدیک می‌آید. شاه (محمد رضا پهلوی) هم از آمریکا و اروپا سیاست خارجی‌اش را آغاز می‌کرد و سپس به کشورهای اسلامی می‌رسید.»



اما در این میان موج عظیمی که حمله تروریستی یازدهم سپتامبر به خاک آمریکا ایجاد کرد، بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز فشار زیادی وارد آورده است. زنجیره تغییر رژیم‌ها در افغانستان و عراق، قرار گرفتن جمهوری اسلامی در فهرست محور شرارت در کنار کره شمالی و عراق و افزایش کم سابقه فشار بر حاکمان تهران از پیامدهای فوری این حادثه بوده است. این فشارها سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بیشتر واکنشی و کمتر ابتکاری کرده است. ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری سابق ایران می‌گوید که اکنون عامل ترس بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی سایه بزرگتری افکنده است.

آقای بنی صدر می‌گوید: «سیاست خارجی ایران نه تنها واکنشی است، بلکه از حمله سپتامبر (حملاتی که به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون صورت گرفت) به بعد مقداری ترس و تهدید هم بدان اضافه شده است. ولی در طول این مدت (۲۵ سال)، محرک سیاست‌ها نیاز است و بابت این نوع نیاز به خارج است که نوع رابطه را معین می‌کنند مثلاً با روسیه، اروپا و یا با خود آمریکا، با انگلستان و دنیای عرب».

#### همسایه جدید ایران

اما سقوط طالبان و صدام در افغانستان و عراق و از بین رفتن میدان مانور سازمان مجاهدین خلق مستقر در عراق، البته جوانب مثبتی را هم برای امنیت استراتژیک جمهوری اسلامی ایجاد کرده است. در این میان تحولی اساسی که در سایه چنین تغییرات مهمی ایجاد شده آن است که به قول گری سیک به همسایه شدن ایران و ایالات متحده آمریکا و پیامدهای آن مربوط می‌شود.

آقای گری سیک می‌گوید: «البته ایران مجبور شده تا با این حقیقت کنار بیاید که آمریکا به دو کشور همسایه ایران حمله کرد و در این فرایند دو نظام، یکی طالبان و یکی صدام را که دشمنان انقلاب اسلامی بودند از بین برد. بنابراین از این زاویه، آمریکا خدمات بزرگی در حق ایران انجام داد و البته جمهوری اسلامی از این بابت ممنون آمریکا نیست؛ چون آمریکا این کارها را برای نفع جمهوری اسلامی انجام نداد و نفع خودش را در نظر داشت. اما ایران جنبه مثبت قضایا را

درک کرد و درک خود را از طریق همکاری سازنده با آمریکا نشان داد. نخست در افغانستان از طریق کمک به ایجاد حکومت جدید به ریاست حامد کرزای و سپس در عراق، از طریق اتخاذ سیاست مناسب در قبال شیعیان بروش مسالمت‌جویانه که طی آن از تحریک شیعیان عراق برای دردرس درست کردن در سر راه نیروهای اشغال‌کننده عراق اجتناب کرد».

وی می‌گوید: «ایران به روشی عملگرایانه و عاقلانه با تحولات جدید در منطقه برخورد کرده است. از طرفی این را هم باید در نظر داشت که دولتمردان جمهوری اسلامی نمی‌توانند در مقابل این واقعیت بایستند که آنها اکنون توسط آمریکا محاصره شده‌اند و آمریکا برای مدتی طولانی همسایه ایران شده است. در واکنش به این حقیقت، دولتمردان جمهوری اسلامی درجه مخاصمه‌طلبی نسبت به آمریکا در گذشته را به حداقل کاهش داده و از در همکاری وارد میدان شده‌اند. با این فکر و امید که این سیاست به منافع بلندمدت ایران خدمت خواهد کرد».

در جمع‌بندی نهایی از ارزیابی عملکرد ۲۵ ساله سیاست خارجی در دوران حیات جمهوری اسلامی می‌توان گفت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سال‌های اولیه و به‌ویژه پس از قضیه گروگان‌گیری در سفارت آمریکا، صورتی تهاجمی و ایدئولوژیک بخود گرفت که پس از جنگ با عراق به سمت عملگرایی تغییر مسیر جدی داد.

#### آیت‌الله خزعلی در باره مهندس بازرگان - اطلاعات ۶۰/۱۲/۴

آیت‌الله خزعلی عضو شورای نگهبان مصاحبه‌ای با اطلاعات داشتند که در شماره ۱۶۶۵۹ مورخه ۶۰/۱۲/۴ آن روزنامه به چاپ رسیده است. در این مصاحبه آیت‌الله خزعلی در پاسخ به مخبر اطلاعات که پرسیده بود:

مهندس بازرگان در ابتدای حکومت جمهوری اسلامی ایران اعلام حکومت دمکراتیک کرده بود، وضع آن‌ها در مجلس شورای اسلامی چگونه است و ضمناً آیا حزب توده در جامعه اسلامی نقشی دارد؟  
چنین جواب داده‌اند:

- (حزب توده) از خط اصلی اسلام انحراف دارد، ولی آقای مهندس بازرگان مسلمان و متدین است اما از خط انقلاب برکنار است و آن شتابی که در روند

انقلاب وجود دارد آقای بازرگان و یارانش (نهضت آزادی) در این روند قرار ندارند. حتی در یکی از نامه‌هایی که آقای بازرگان برای دوستانش از جمله بنده فرستاده بود اشاره کرده بود که خط ما با خط امام متفاوت است. امام و همراهانشان می‌گویند ایران برای اسلام یعنی اسلام را معظم‌تر می‌شمارند ولی من می‌گویم اسلام برای ایران؛ که همین یک جمله که ایشان گفته خط را کاملاً روشن کرده است. باید بگویم که نه تنها مسلمانان ایران بلکه مسلمانان همه دنیا اسلام را برتر از هر چیز می‌دانند چه رسد به آب و خاک. اما اگر ما می‌خواستیم این دو خط متفاوت را استنباط کنیم امکان داشت که مورد اعتراض واقع شویم که چرا از پیش خودمان اجتهاد می‌کنیم و چیزی را به مردم نسبت می‌دهیم که شاید خودشان نخواستند باشند. اما آقای بازرگان کاغذ برداشته و با نوشتن این عبارت به طور صریح آن را برای دوستان فرستاده است، پس قطعاً موقعیت ایشان در مجلس روشن است و در انزوای مجلس به سر می‌برند. دیگر مسلمانان، که با ایتار خون و جان خود برای اسلام عزیز وقتی با این جمله روبرو می‌شوند پی می‌برند که این دو خط ۱۸۰ درجه باهم متفاوتند.

#### تغییر مدیریت کیهان - مصاحبه با میزان ۱۳۶۰

سؤال: آقای دکتر یزدی: عده‌ای از مردم با تلفن‌های مکرر از ما خواستند تا در جریان تحولات مربوط به تغییر مدیریت مؤسسه کیهان قرار گیرند. ممکن است در این مورد توضیحاتی بدهید؟

جواب: همان‌طور که شما از طریق رادیو و تلویزیون مطلع شده‌اید من هم در روز چهارشنبه، روز عاشورا از حکم انتصاب آقای حجت‌الاسلام خاتمی به سمت مدیریت مؤسسه کیهان مطلع شدم. به این ترتیب از صبح پنجشنبه دیگر در مؤسسه حضور پیدا نکردم و از کم و کیف تغییرات بی‌خبر هستم. شاید مطلع هستید آقای خاتمی هم در حال حاضر در ایران نیستند و همراه هیئتی به اروپا رفته‌اند. من فقط خبردار شدم که آقای دعایی سرپرست اطلاعات به مؤسسه کیهان رفته و آقای اسماعیلی سردبیر اطلاعات را به عنوان سردبیر جدید کیهان معرفی کرده‌اند. از دیگر تحولات اطلاع بیشتری ندارم.

سؤال: شما چگونه در جریان تغییر سرپرستی کیهان قرار گرفتید؟

جواب: حکم انتصاب سرپرست جدید کیهان را من هم از رادیو و تلویزیون شنیدم. البته قبلاً از طرف دفتر امام با اینجانب صحبت شده بود که من استعفا بدهم اما با توجه به مذاکرات حدود دو هفته قبل اینجانب با حضرت امام استعفا را موکول به دیدار امام نمودم که این دیدار البته روز پنجشنبه بعد از انتشار حکم سرپرست جدید صورت گرفت. من روز پنجشنبه به مدت یک ساعت با امام صحبت کردم. در این مذاکرات خط مشی و عملکرد مطبوعات و روزنامه‌ها به طور کلی مورد بحث قرار گرفت و گزارش مختصری از عملکرد چند ماهه کیهان به ایشان عرضه گردید. همچنین مسائلی پیرامون اوضاع بحرانی و حساس کنونی مملکت و خطراتی که انقلاب ما را از داخل تهدید می‌کند مطرح گردید که شرح و بحث آنها در چنین شرایطی شاید به مصلحت نباشد.

سؤال: بفرمایید عملکرد شش ماهه خود را در کیهان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جواب: برای من مشکل است که از عملکرد شش ماهه گذشته خود در کیهان صحبت کنم، «مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید». من فقط دو معیار را در این ارزیابی به کار می‌گیرم، یکی درمقایسه با عملکرد روزنامه‌های مشابه با شرایط و امکانات مشابه و دیگر مقایسه وضعیت کیهان قبل از تصدی ما با وضع امروز که آن را ترک می‌کنیم. با هر دو معیار بررسی عملکرد ما در کیهان بیش از حد انتظار امیدوارکننده و مطلوب بود.

در زمینه فرهنگی کیهان توانست جدا از هرگونه گروه‌گرایی، سلطه‌طلبی و انحصارگری که سکه رایج روز است، خط واسط و شاهد را در حدود امکانات و شرایط خاص جامعه ملتهب کنونی را اعمال نماید.

البته ادعا نمی‌کنیم که کارمان ایده‌آل و بدون نقص بوده ولی هرگز در این مدت در صفحات اول کیهان اعلامیه گروه‌های منحرف، منافق و ضد انقلاب دیده نشد. هرگز دست‌های مشکوک و مرموز نتوانستند مطالب یا اشعار مستهجنی را در کیهان جا بزنند. درحالی که در بعضی روزنامه‌ها به کرات چنین مسائلی را دیده‌اید.

بررسی اجمالی لیست مقالات و مصاحبه‌شوندگان در کیهان در شش ماه گذشته نشان می‌دهد که همه این افراد از گروه‌های موجه بوده‌اند و هیچ‌گونه خط

گروهی خاصی تعقیب نشده است. علاوه بر کیهان یومیه در همین مدت کوتاه علی‌رغم تمام مشکلات موفق شدیم دو نشریه کیهان انگلیسی و کیهان عربی را منتشر نماییم. با توجه به جو تبلیغاتی شدیدی که صهیونیست‌ها و کمونیست‌ها و تمامی دشمنان انقلاب علیه ما در سراسر دنیا ایجاد کرده‌اند و با توجه به ضرورت معرفی صحیح انقلاب به جهانیان و صدور معیارها و ارزش‌های متعالی آن به دنیا و استقبالی که از انتشار این دو روزنامه به‌عمل آمد به اهمیت حیاتی آن پی می‌بریم. من امیدوارم مدیریت جدید بتواند استمرار چاپ و انتشار این دو روزنامه را در دستور کار فوری خود قرار دهند.

در زمینه امور اداری و مالی، مؤسسه‌ای که در بدو ورود ما در آستانه ورشکستگی کامل قرار داشت به لطف خدا و همکاری صمیمانه کارکنان کیهان به‌سرعت رو به بهبود رفت. مؤسسه‌ای که قبل از انقلاب به‌صورت یک تجارتخانه شخصی و هیئتی اداره می‌شد برای اولین بار سازمان دهی و طرح تشکیلاتی آن تنظیم شد. در یک سال بعد از انقلاب حدود دوازده میلیون تومان سوء استفاده مالی شده بود که بعد از انتصاب اینجانب کشف و عوامل آن به دادستانی انقلاب معرفی شدند. تیراژ کیهان از حدود دویست و هشتاد هزار در فروردین ماه به سیصد و شصت هزار و حتی تا مرز چهارصد هزار رسید که اگر معیار و میزان عملکرد خود را قضاوت مردم بدانیم، این سند قضاوت مردم است.

بهترین مؤید و معرف بهبود وضع مالی و اداری مؤسسه قضاوت همکاران کیهانی ماست و مرور زمان اهمیت کارهای انجام شده را مشخص‌تر خواهد ساخت اگرچه با تغییر مدیریت ممکن است پی‌گیری بخش اعظمی از این طرح‌های اصلاحی در دست انجام راکد یا بلا تکلیف بماند.

سؤال: ممکن است در مورد نقش و مسئولیت آقای مهدیان در مدت تصدی خود در کیهان توضیح دهید.

جواب: بعد از انتصاب اینجانب به سرپرستی کیهان ایشان به‌عنوان مشاور من در کیهان به ادامه همکاری مشغول بوده‌اند.

سؤال: ظاهراً روزنامه‌های جمهوری اسلامی و میزان هم در مؤسسه کیهان چاپ می‌شود. آیا فکر می‌کنید تغییر مدیریت مؤسسه کیهان در سرنوشت روزنامه میزان هم تأثیر بگذارد.

جواب: به نظر من اگر مدیریت جدید نخواهد گروه‌گرایی کند و همان‌طور که ما به‌عنوان نماینده امام در مؤسسه براساس معیارهای اسلامی‌مان روزنامه جمهوری اسلامی را بر طبق قراردادی که با مؤسسه بسته بود چاپ می‌کردیم، مدیریت جدید هم ملزم به اجرای قراردادی که بین مؤسسه کیهان و میزان منعقد شده می‌باشد. من تصور می‌کنم با شناختی که من از آقای خاتمی در مجلس در همین مدت کوتاه پیدا کرده‌ام و مقایسه‌ای که برادر عزیزمان سید احمد آقا خمینی از ایشان با مجاهد کبیر آیت‌الله طالقانی نموده‌اند، امیدوارم که ایشان هم همان سعه صدر و وسعت نظر آن مرحوم را در برخورد با افکار و عقاید گروه‌ها ولو مخالف داشته باشند.

سؤال: آیا از بنیاد مستضعفین در این مدت کمک مالی هم گرفته‌اید؟

جواب: در این مدت نه تنها دیناری از بنیاد مستضعفین دریافت نکرده‌ایم بلکه بخش اعظم دارایی‌های صاحبان فراری کیهان همچنان در اختیار بنیاد است در حالی که بازپرداخت حدود صد میلیون بدهی آنها به بانک‌ها همچنان به‌عهده کیهانیان است.

سؤال: چه پیغامی برای همکاران سابق خود در کیهان دارید؟

جواب: من از تمام کارمندان و کارگران متعهد کیهان که با تمام عشق و علاقه خود به انقلاب و مؤسسه کیهان با ما همکاری کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم. اگر چنانچه موفقیتی در کیهان کسب کرده‌ایم، قبل از هر چیز مدیون همکاری صمیمانه کارکنان کیهان هستیم. این برادران و خواهران با من به‌عنوان یک سرپرست همکاری نکردند بلکه همکاری آنان به‌خاطر قبول و اعتقاد به اصالت روش‌ها و خط مشی و معیارهایی بود که ما اعمال کردیم. پیام من برای آنها این است که، با کمال صبر و هوشیاری انقلابی، به وظایف خود در این شرایط بحرانی عمل کنند. اشخاص می‌آیند و می‌روند. آنچه اصالت دارد معیارها و ارزش‌هایی هستند که به‌خاطر آن انقلاب کرده‌ایم. انتظار من وفاداری همکاران سابقم نه به اشخاص بلکه خط مشی و معیارهایی است که در مدت تصدی این جانب در کیهان اعمال شده است.

این معیارها، علی‌رغم تحریکات و شایعه‌سازی‌ها و سعایت‌های گروه‌گرایان و انحصارطلبان بارها مورد تأیید اکثریت قاطع کارکنان عزیز کیهان و ملت شریف ایران قرار گرفته است.

از فرصت استفاده کرده از کلیه هموطنان عزیزی که در تهران و شهرستان‌ها با همکاری، راهنمایی و انتقادات سازنده خود ما را مدد کرده‌اند تشکر می‌کنم.

### سرنوشت گروگان‌ها، محاکمه عملکرد آمریکا و ترکیب مجلس

#### گفتگو با کیهان ۱۳۶۰

مصاحبه‌ای که ذیلاً می‌خوانید پیش از انتخاب دکتر یزدی در مجلس شورای ملی و قبل از ورود ایشان به کیهان انجام گرفته است. در این مصاحبه نظرگاه‌های دکتر یزدی وکیل تهران در مجلس شورای ملی، درباره گروگان‌ها، ترکیب مجلس، محاکمه آمریکا، مسائل اقتصادی و قراردادهای ایران و آمریکا عنوان شده است. به شرح زیر است:

#### - معنا و مفهوم هماهنگی مجلس با قوه مجریه چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم. همان‌طور که می‌دانید جمهوری اسلامی به دنبال یک انقلاب اسلامی مستقر شده است و این انقلاب بر پایه و محور طرز تفکر اسلامی و جهان‌بینی توحید قرار دارد. به همین دلیل جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن منعکس‌کننده آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌باشد و یا باید باشد، آرمان‌هایی که در جهت استقرار حکومت ارزش‌های والای اسلامی بر کلیه شئون اجتماعی می‌باشند. اما باید دانست که جمهوری اسلامی هنوز در ایران در تمامی ابعادش مستقر نشده است. برای تحقق تمامی آرمان‌های انقلاب و استقرار همه‌جانبه نظام جمهوری اسلامی ضرورت دارد که تمامی نهادهای جامعه، اعم از دولتی و رسمی و یا غیردولتی، تمامی قوای مملکتی، اعم از مجریه و مقننه و قضاییه نه تنها هم‌سو و هم‌جهت باشند و با هم هماهنگی نمایند، بلکه باید با شتابی هماهنگ حرکت کنند. و به طریق اولی قوای مجریه و مقننه نیز باید با هم هماهنگی نمایند. وقتی صحبت از هماهنگی مجلس با قوه مجریه می‌شود، بدان معناست که این دو قوه اولاً باید از اسلام و طرز تفکر اسلامی و جهان‌بینی اسلامی و اصول و موازین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی اسلامی درک مشترک و به هم نزدیکی داشته باشد. ثانیاً از انقلاب ایران و آرمان‌های این انقلاب و انطباق اصول و موازین اسلامی با شرایط خاص زمانی و مکانی، و معنا و مفهوم تداوم انقلاب برداشت مشخص و به

هم نزدیکی داشته باشند. به عبارت دیگر هماهنگی استراتژیک در زیربنای فکری و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی باید باشد نه اشتراک در سلیقه‌ها و گرایش‌های سیاسی خاص. این چنین درکی از مفهوم هماهنگی مجلس با قوه مجریه مسأله را از چهارچوب اشخاص و موارد خاص خارج می‌کند و ضرورت هماهنگی را اولاً متقابل و دوطرفه می‌سازد: یعنی هم هماهنگی مجلس با قوه مجریه و هم قوه مجریه با مجلس، ثانیاً، و مهم‌تر از اولی، این هماهنگی تنها در سایه هماهنگی اساسی هر دو قوه با مبانی اساسی اسلام امکان‌پذیر و مقبول و منطقی خواهد بود.

#### - کیفیت اداره مجلس (نظام اداره) به نظر شما چگونه باید باشد؟

نخستین دوره مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی بدون شک با مسائل بسیاری روبرو خواهد شد. چگونگی اداره مجلس در پیش‌برد کار مجلس و یا برعکس، نقش عمده و اساسی خواهد داشت. سه نوع رابطه اداری در مجلس و برای نمایندگان مجلس قابل پیش‌بینی است.

۱. اداره مجلس به صورت یک نهاد اجتماعی سیاسی.

۲. رابطه نمایندگان با هم

۳. رابطه نمایندگان با موکلین خودشان.

#### کیفیت اداره مجلس

دوم: رابطه نمایندگان با یکدیگر. تنظیم یک رابطه منطقی بین فعالیت‌های نمایندگان مجلس در جهت حسن انجام وظایف و ایفای رسالت سنگین بسیار مهم است. بافت سیاسی - اجتماعی جامعه ما آن چنان است که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس وابسته به هیچ حزب و گروهی نخواهند بود. بنابراین همکاری آنان با یکدیگر بر اساس روابط حزبی و گروهی نخواهد بود. در مجلس آینده گروه اکثریت و اقلیت به مفهومی که در مجالس غربی وجود دارند، وجود نخواهد داشت. نمایندگان عموماً و اکثراً منفردین هستند و مستقل عمل خواهند کرد. به همین دلیل تشکیل کمیسیون‌های مجلس و عملکرد این کمیسیون‌ها اهمیت زیادی پیدا می‌کند. به دلیل کثرت مسائل نمی‌توان تمامی مسائل را در جلسات همگانی و عمومی مجلس عنوان نموده و بحث کرده و به نتیجه نهایی (رد یا قبول) رسانید.



بلکه بر اساس موضوعات اصلی و کلیدی. کمیسیون‌های متعددی در مجلس به وجود خواهد آمد. و نمایندگان مجلس هریک بر حسب سلیقه و علاقه و تخصص و مطالعات خود در یک یا چند کمیسیون عضو خواهند شد. طرح‌ها و برنامه‌های اساسی در این کمیسیون‌ها تدوین و تنظیم و بعد از بررسی و تصویب به مجلس برای اظهارنظر نهایی ارجاع خواهد شد. از آنجایی که نمایندگان مجلس، شاید برای اولین بار در تاریخ کشورمان می‌بایستی خودشان مستقل از گروه‌های فشار سیاسی و یا دولتی خارج از مجلس، به بررسی مسائل پرداخته و اظهارنظر و اتخاذ تصمیم نمایند، خواه و ناخواه باید اسباب کار را فراهم آورند. بدین معنا که نمایندگان نمی‌توانند بدون اطلاعات اولیه لازم و کافی و بدون مراجعه به مدارک و اسناد و منابع موثق در مورد مسائل اساسی و طرح‌ها و برنامه‌ها اظهارنظر کرده و تصمیمی اتخاذ نمایند. لذا فراهم ساختن این وسایل و ابزار یعنی تهیه مرکز و آرشیوی از اطلاعات سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، بهداشتی و... برای استفاده نمایندگان مجلس ضروری است. همچنین به وجود آوردن امکاناتی که نمایندگان بتوانند از افکار و نظرات صاحب‌نظران و متخصصین غیر عضو مجلس استفاده کنند. ضروری خواهد بود. لذا هر کمیسیونی بالاجبار باید به تهیه اسباب و لوازم اولیه کار خود پردازد.

#### رابطه نمایندگان با موکلین

سوم - تنظیم رابطه نمایندگان مجلس با موکلین خودشان - هر یک از وکلا، بدون شک مراجعات فراوانی خواهند داشت - خصوصاً در این دوره از مجلس تعداد و تنوع این مراجعات بسیار زیاد خواهد بود. بعد از پیروزی انقلاب، جامعه ما هنوز استقرار و ثبات پیدا نکرده است. بسیاری از روابط گذشته به کلی در هم ریخته و از هم گسسته شده‌اند. اما هنوز روابط و ضوابط جدیدی وضع نشده‌اند و یا کاملاً به مرحله اجرا درنیامده‌اند. صدها و بلکه هزاران مسأله و مشکل وجود دارد. و مردم برای حل آنها و راه‌یابی و نجات به مراجع مختلف مملکتی، و به نهادهای مختلف رجوع می‌کنند. این مراجعات خود یکی از ریشه‌های به وجود آمدن مراکز متعدد قدرت و عمل می‌باشد. با شکل گرفتن نهادهای قانونی این مراجعات کانالیزه خواهند شد، و تدریجاً مردم برای طرح مشکلات و یا شکایات خود به نهادهای

قانونی مراجعه خواهند نمود و مراکز متعدد قدرت تدریجاً از بین خواهند رفت. یکی از مراکزی که مردم مراجعه خواهند نمود. به حق به وکلای خودشان یعنی نمایندگان مجلس خواهد بود. مردم سؤالات، مشکلات، و یا شکایات خود را به نمایندگان حوزه انتخابیه خودشان تسلیم خواهند نمود. نمایندگان باید آمادگی برای پاسخ‌گویی به این سؤالات و رسیدگی به مشکلات را داشته باشند. در دوران‌های قبل وکلای مجلس رابطه‌ای با مردم و جامعه نداشته و محلی از اعراب نبودند و در نتیجه مراجعات چندانی هم نداشتند. اما وکلای مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی به درستی و به حق محل مراجعات مردم ناحیه و حوزه خود می‌باشند و خواهند بود، لذا وکلای مجلس باید امکاناتی جهت رسیدگی به این مسائل و مشکلات و شکایات داشته باشند. علاوه بر اینها، هر نماینده‌ای به درستی مسئول وضع سیاسی، اقتصادی، کشاورزی، بهداشتی و... حوزه انتخابیه خود خواهد بود. هر نماینده‌ای باید از وضعیت حوزه خود کاملاً مطلع باشد. نیازهای حوزه خود را بداند. از طرح‌های عمرانی و برنامه‌های اجرایی مطلع باشد و به نیابت و به وکالت از جانب مردمی که وکیل آنهاست بر حسن اجرای این طرح‌ها نظارت نماید. مجلس باید امکاناتی در اختیار هر وکیل، به تناسب وسعت حوزه انتخابیه‌اش بگذارد تا بتواند به بهترین وجهی وظایف خود را انجام بدهد.

اینها مسائل سه‌گانه‌ای است که در اداره مجلس آینده و کار آن مطرح بوده و انشاءالله عمل خواهد شد.

به نظر شما مجلس و شورای نگهبان چه رابطه‌ای را با هم باید داشته باشند؟ این رابطه را قانون اساسی تعیین کرده است و باید همان ضوابط قانونی را پی‌گیری کرد.

- تنها بعد از استقرار نظم سیاسی جدید به شکل پیش‌بینی شده در قانون اساسی جدید است که از بین رفتن تمامی روابط گذشته و استقرار نظم جدید فرهنگی - نظامی، اقتصادی و اجتماعی میسر خواهد بود.
- باید بدانیم که هر قدر شائق و شیفته وضع مطلوب باشیم، هر قدر از وضع موجود نامطلوب رنجور و متنفر باشیم، تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب نیازمند عبور از یک مداری است که محتاج به زمان است.

• ایران باید آمریکا را محاکمه کند، چه شاه مخلوع در مصر باشد یا جای دیگر، حتی اگر محمدرضا را هم، فرضاً به ایران تحویل بدهند، باز محاکمه آمریکا همراه با محاکمه شاه ضروری است.

چه طرح‌هایی از اولویت برخوردار خواهند شد؟

سه دسته از طرح‌های اساسی اولویت خواهند داشت: طرح‌های اقتصادی - طرح‌های فرهنگی تروریست طرح‌های اجتماعی. همان‌طور که گفته شد. مجلس، خصوصاً این نخسین روز مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی، ویژگی خاصی دارد و از یک موقعیت حساس تاریخی برخوردار است.

بزرگ‌ترین رسالت مجلس تعیین ضوابط قانونی، به معنای تهیه طرح‌هایی است که محتوا و جهت تداوم انقلاب اسلامی ایران را تعیین کرده و بدان جهت بدهد.

انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۵۷ در بعد سیاسی بر دشمن پیروز شد. سلطه سیاسی استبداد و استعمار در میهن ما از بین رفت. اما استبداد و استیلا خارجی، که هر دو وجوه مشترک از یک نظام واحد، نظام شرک و کفر، هستند، به عنوان یک «نظام» و یا سیستم، دارای یک جزء نمی‌باشند بلکه دارای ابعاد، وجوه و اجزاء مختلفی می‌باشند. نظام استبدادی و استعماری دارای وجوه و ابعاد سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی خاص خود می‌باشد. در ۲۲ بهمن انقلاب توانست سلطه سیاسی نظام حاکم را در هم بکوبد و از بین ببرد و در جهت استقرار نظام سیاسی جدید، حرکت کند.

اما - سایر وجوه سیستم و نظام حاکم (وجوه و روابط اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی) اگرچه برهم خورده است اما هنوز حاکم است و از بین نرفته است و انقلاب باید بتواند روابط جدید اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی خاص خود را که منبعث از تفکر اسلامی و ایدئولوژی آن باشد تنظیم نموده و جانشین روابط قبلی بنماید. اما از بین بردن روابط گذشته و استقرار نظم نوین در وجوه یاد شده بدون استقرار نظم سیاسی جدید، در تمامی شاخه‌هایش نه ممکن و نه به صلاح بوده است. سقوط رژیم گذشته در ۲۲ بهمن ۵۷ منجر به روی کار آمدن دولت موقت و شورای انقلاب شد. دولت موقت و شورای انقلاب دو وظیفه اساسی داشته‌اند که توسط رهبر انقلاب معین و مشخص شده است: ۱- اداره امور مملکت تا استقرار

نظم سیاسی جدید. ۲- فراهم ساختن شرایط، برای به وجود آمدن نظم سیاسی جدید. یا استقرار جمهوری اسلامی از طریق: مرحله اول - فراندوم تغییر نظام سیاسی مملکت از سلطنت به جمهوری، مرحله دوم تدوین و تصویب قانون اساسی جدید شامل انتخابات مجلس خبرگان - همه‌پرسی قانون اساسی، و مرحله سوم. تأمین نظم سیاسی جدید شامل انتخاب رئیس‌جمهور - انتخابات مجلس شورای ملی - تعیین دولت دائم.

تنها بعد از استقرار نظام سیاسی جدید به شکل پیش‌بینی شده در قانون اساسی جدید است که از بین رفتن تمامی روابط گذشته و استقرار نظم جدید فرهنگی - نظامی، اقتصادی - اجتماعی، میسر خواهد بود. در این راه رئیس‌جمهور انتخاب شده است. مجلس به زودی کارش را شروع خواهد کرد و دولت دائم به وجود خواهد آمد که تمام این‌ها یعنی استقرار نظم سیاسی در جمهوری اسلامی بعد از آن است که مدیریت جدید کشور باید درباره مسائل اساسی بعد از آن است که مدیریت جدید کشور باید درباره مسائل اساسی دست به کار شود و کار ساختمان جامعه نوین و جامعه مطلوب اسلامی آغاز خواهد شد. در چنین مجلسی است که باید طرح‌های اصلی بررسی شده و تصویب شوند. مثلاً دسته اول طرح‌های اقتصادی است.

#### برنامه‌ریزی اقتصادی

در رژیم گذشته، روابط اقتصادی حاکم از جامعه ما، عموماً و اکثراً یا غیراسلامی و یا ضداسلامی بوده‌اند. این روابط باید به کلی دگرگون شوند. در این دگرگونی ما باید سه کار عمده را انجام بدهیم و پیش‌بینی نماییم. برنامه تنظیم کنیم. اول: ضوابط و روابط اقتصادی مطلوب آن را، بر اساس اسلام و قانون اساسی، روشن نموده و طرح‌های لازم را تهیه نماییم. دوم: وضعیت موجود اقتصادی مملکت را - بررسی نماییم که بدانیم در کجا هستیم و چه داریم. سوم: بررسی کنیم چگونگی تغییر وضع موجود و تبدیل آن را به وضعیت مطلوب. و مراحلی که باید در این جریان طی کرد - و این‌ها همه یعنی برنامه داشتن. باید بدانیم که هر قدر شائق و شیفته وضع مطلوب باشیم. هر قدر از وضع موجود نامطلوب رنجور و متنفر باشیم تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب نیازمند عبور از مدارای است که

محتاج به زمان است. و دفعتهً واحد و به طور ناگهانی هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود. در طرح و برنامه‌ریزی باید مراحل پیش‌بینی شوند و یک برنامه حساب‌شده‌ای تهیه گردد تا بتوانیم حرکت خود و جامعه را معنادار و جهت‌دار، در جهت به وجود آمدن وضع مطلوب، بنماییم. آنچه مردم ما را رنج می‌دهد این نیست که چرا وضع مطلوب به وجود نیامده است. بلکه آن است که در حرکت جامعه جهتی را که به سوی استقرار وضع مطلوب باشد نمی‌بینند. حس نمی‌کنند و لمس نمی‌کنند. باید با برنامه‌ریزی حساب شده و تبیین و توجیه آن برای مردم، آنها را قانع ساخت که جهت حرکت جامعه، در تمامی ابعادش، به سوی ایجاد وضعیت‌های مطلوب می‌باشد. مردم این را می‌خواهند و این امر به جهت‌گیری متحد حرکت تمامی مردم ما و احساس آرامش و در نتیجه اشتغال مردم به کار سازندگی جهت دار منجر خواهد شد.

#### مجلس چه راه‌حلی برای مسأله گروگان‌ها در پیش خواهد گرفت؟

دقیقاً روشن نیست مجلس چه راه‌حلی را انتخاب خواهد کرد. آنچه که قطعی و روشن است و موضع‌گیری‌ها و اظهارات نمایندگان انتخاب شده روشن نموده است این است که عموماً نمایندگان با محاکمه گروگان‌ها موافق هستند. اما اینکه محاکمه گروگان‌ها به چه صورتی باشد؟ بر چه اساس و ضوابطی باشد؟ چه تعدادی محاکمه خواهند شد؟ و از محاکمه به چه اهدافی (سیاسی - اقتصادی) می‌خواهیم برسیم - و چه مجازات‌هایی برای آنها که محکوم می‌شوند پیش‌بینی می‌نماییم. این‌ها مسائلی هستند که هنوز روشن نیستند. اینکه تنها گفته شود که باید گروگان‌ها محاکمه شوند کافی نیست. باید مسائل یادشده را نیز روشن سازیم.

#### مجلس و گروگان‌ها

اعتقاد خود من این است که محاکمه باید هرچه زودتر شروع شود. و این سخن جدیدی نیست همان زمان که شاه مخلوع هنوز در آمریکا بود، و وی را به پاناما فرستاده بودند، ضمن یک تحلیلی سیاسی از حرکت‌های احتمالی آمریکا، نشان داده‌ام که آمریکایی‌ها نمی‌توانسته‌اند شاه را به ایران تحویل دهند و دیر یا زود وی

را از آمریکا خارج خواهند ساخت. و این تنها حرکت احتمالی است که آمریکا انجام خواهد داد. در همان موقع پیشنهاد خود را در مورد چگونگی محاکمه بیان کردم. به موجب این طرح ایران باید آمریکا را محاکمه کند، چه شاه مخلوع در مصر باشد یا جای دیگر حتی اگر محمدرضا را هم، فرضاً به ایران و تحویل بدهند. باز محاکمه آمریکا، به دلایلی که خواهم گفت همراه با محاکمه شاه ضروری است. اما محاکمه آمریکا نمی‌تواند و نباید به معنای محاکمه همین چند نفر آمریکایی گروگان باشد بلکه محاکمه این گروگان‌ها در واقع مقدمه و بهانه‌ای برای عملکرد ۲۶ ساله دولت آمریکا در ایران به این معنا که در ایران حکومت ملی و قانونی - به نام دکتر محمد مصدق وجود داشته است - و از طرف دیگر بر اثر مبارزات مردم ایران در سال ۱۳۳۲ - محمد رضا پهلوی از ایران فرار می‌کند. بعداً دولت آمریکا از طریق یک کودتای نظامی حکومت ملی و قانونی مصدق را سرنگون ساخت و شاه فراری را به ایران برگردانید و سرلشکر بازنشسته - زاهدی را بر ملت تحمیل نمود. و یک رژیم خفقان و ترور، رژیم ضدملی و ضدمردمی را برای مدت ۲۵ سال، یعنی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بر ملت ایران تحمیل نمود و لذا آمریکا مسئول تمامی جنایات و خیانت‌های رژیم شاه می‌باشد. دخالت آمریکا و شرکت آن دولت در این کودتا و مسئولی وی در جنایات شاه ایران تنها یک ادعا و یک اتهام از جانب ملت ایران نیست. اسناد شرکت و دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، اسنادی نیستند که منابع ایرانی به دست آید. تمامی این اسناد از منابع خود آمریکایی‌هاست. گزارش رسمی رییس‌جمهور وقت آمریکا (آیزنهاور) به کنگره آمریکا و اعترافات و اقراریه و گزارشات و سعی وزیر امور خارجه وقت و رئیس سیاسی وقت آمریکا (برادران دالس) و سایر مقامات رسمی آمریکایی، تماماً جزئیات طرح و نقشه و عملکرد آمریکا در ایران را بیان می‌کند. علاوه بر گزارشات رسمی آمریکایی، تماماً جزئیات طرح و نقشه و عملکرد آمریکا در ایران را بیان می‌کند. علاوه بر گزارشات رسمی مقامات آمریکایی، که جزئیات آن در شرح مذاکرات سنای آمریکا در کتابخانه کنگره آمریکا موجود است. کتاب‌های زیادی درباره این اسناد منتشر شده‌اند که معروف‌ترین آنها عبارتند از داستان اندرون سیا - فصل پادشاه‌سازی در ایران - کتاب «حکومت نامرئی» و اخیراً

هم کتابی تحت عنوان «ضد کودتا - مبارزه برای کسب سیطره در ایران به قلم کرمیت روزولت» منتشر شده است.

ترجمه فارسی که کتاب اول - توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور همراه با اسناد دیگری در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد، منتشر گردید. نویسنده کتاب سوم، کرمیت روزولت، خود عضو برجسته سیا و یک دیپلمات آمریکایی در ایران بوده است و امور اجرای طرح کودتا در تهران بوده است و خود وی جزئیات عملیات را شرح می‌دهد.

بر اساس اسناد، اعترافات و اقراریه مقامات رسمی دولت آمریکا. شرکت آمریکا در کودتا و مسئولیت دولت آمریکا در مورد جنایات ۲۵ ساله رژیم شاه انکارناپذیر است. براساس این اعترافات و اسناد دولت آمریکا مسئول و شریک تمام این جنایات است. اکنون که انقلاب اسلامی ایران پیروز شده است و گروگان‌های آمریکایی در اختیارند، ملت ایران باید با محاکمه عملکرد دولت آمریکا بابت خسارات جانی و مالی که در طی مدت ۲۵ سال و چند ماه به ملت ایران وارد شده است درخواست غرامت از آمریکا بنماید. این غرامت را آمریکا باید به ایران بپردازد. خواه شاه زنده باشد یا بمیرد؛ به ایران مسترد بشود یا نشود.

صرف اینکه آمریکا به گناهان و اشتباهات خود اعتراف کند و تعهد بدهد که دیگر دخالت ننماید کافی نیست و هیچ‌گونه ضمانت اجرایی ندارد.

### غرامت سلب آزادی!

در همین چند روز گذشته در مطبوعات خواندیم که چند نفر از گروگان‌ها، برخی که توسط دانشجویان آزاد شده بودند و برخی که توسط سفارت کانادا فرار کرده‌اند به دادگاه‌های آمریکا از دولت ایران شکایت کرده‌اند و جمعاً مبلغ ۲۲۰ میلیون دلار ادعای خسارت نموده‌اند. خساراتی که به علت نقض حقوق اولیه آنها، از جمله آزادی عقیده و بیان، بر آنها وارد شده است. خوب دقت کنید! ۵ یا ۶ نفر آمریکایی مدعی هستند که چند روزی حق آزادی عقیده و بیان آنها از طرف دولت ایران از بین رفته بوده است. و لذا مبلغی برابر ۲۲۰ میلیون دلار از ایران غرامت مطالبه می‌کنند.

بسیار خوب فرض کنید که این امر - مطالبه غرامت به این مبلغ - ارزش آزادی عقیده و بیان را در بین مردم آمریکا نشان می‌دهد. ما هم بر اساس همین معیارها و ارزش‌ها، و نه بر اساس قوانین ایران، علیه آمریکا اعلام جرم کرده و مطالبه غرامت می‌نماییم اگر خسارت محدودیت آزادی چند نفر برای چند روز حدود ۲۲۰ میلیون دلار باشد حساب کنید که خسارت محدودکردن همین آزادی‌ها برای مدت ۲۵ سال و برای ۳۰ میلیون ایرانی چقدر خواهد بود. (حدود ۵×۱۰ بتوان ۱۷ دلار). و این تازه غرامت خسارت‌های ناشی از محدودیت آزادی‌های اولیه در ایران است. به این رقم خسارت‌های زیر را اضافه کنید:

۱. خسارات ناشی از زندانی شدن و شکنجه دیدن هزاران زندانی در طی ۲۵ سال.

۲. خون‌بهای جان هزاران ایرانی که در طی این مدت، از روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها و در زندان‌ها و یا به طرق مختلف تا روز ۲۲ بهمن ۵۷ کشته شده‌اند.

۳. خسارات ناشی از نقص عضو هزاران ایرانی در طی ۲۵ سال معلول شده‌اند. پیدا کردن معیاری برای برآورد خسارات بالا چندان مشکل نیست. کافی است مثلاً به آمار شرکت‌های بیمه در خود آمریکا رجوع کرد که مثلاً برای نقص عضو - فرضاً یک انگشت دست، ناشی از عمل جراحی اشتباه یک طیب، یا نقص عضو ناشی از کار و نظایر اینها، دادگاه‌های آمریکایی چه میزان خساراتی را تصویب نموده و شرکت‌های بیمه پرداخت نموده‌اند و همان‌ها را مبنای احتساب خسارات قرار داد.

همه این‌ها که برمی‌گردیم تازه خسارات جانی است که به علت عمل آمریکا و کودتای ۲۸ مرداد به ملت ایران وارد شده است. اما ملت ایران غیر از خسارات جانی، خسارات مالی فراوانی نیز دیده است. این‌ها را نیز باید بررسی و تعیین و مطالبه نمود.

بنابراین محاکمه گروگان‌ها، باید محاکمه عملکرد سیاست خارجی آمریکا در ایران بر اساس فوق باشد و چنین ادعایی و چنان محاکمه‌ای نه تنها برخلاف موازین بین‌المللی نیست، بلکه دقیقاً سخن گفتن به لسان و زبان بین‌المللی



خصوصاً زبان خود مردم آمریکاست. پیامبر اکرم فرمود: به هر ملتی که وارد می‌شوید به زبان خود آنها سخن گوید. با مردم آمریکا باید به زبان خودشان سخن گفت:

این محاکمه، محاکمه‌ای است به زبان مردم آمریکا و لذا برای آنها و برای مردم غرب قابل فهم و درک است. ما باید بدانیم که اگر ملت ایران انقلاب کرده است، دنیا انقلاب نکرده است. مردم آمریکا انقلاب نکرده‌اند. ما نمی‌توانیم برای دنیا به زبان انقلاب خودمان سخن بگوییم. بلکه باید نظرات، مواضع، ارزش‌ها و معیارهایمان را به زبان دنیا، بیان کنیم تا برای آنها قابل فهم باشد.

چنان محاکمه‌ای اگر تشکیل شود، محاکمه‌ای دنیاپسند و به زبان دنیا خواهد بود: محاکمه جرایم آمریکا در ایران مطالبه خسارات وارده بر ملت ایران.

چنین امری در دنیا بی‌سابقه هم نیست. سابقه دارد. همه ساله دولت آلمان غربی به دولت اسرائیل غرامت می‌پردازد. غرامت بابت خساراتی که حدود ۴۰ سال پیش دولت هیتلر بر یهودیان آلمان وارد ساخت و جنایاتی که در حق آنان مرتکب شد. نه دولت آلمان غربی ربطی به دولت هیتلر دارد و نه دولت اسرائیل ربطی به یهودیان کشته‌شده و یا شکنجه‌دیده در زمان هیتلر در آلمان. اما مع‌ذکب به موجب آراء دادگاه این غرامت‌ها پرداخت می‌شود. حالا آقای کارتر ممکن است بگوید که وی دخالتی در اشتباهات و گناهان و جرایم اسلاف خود در ایران نداشته است. اما به هر حال دولت آمریکا مسئول است و باید خساراتی را که بر ما وارد شده است جبران نماید.

این آن طرحی است که برای محاکمه باید در نظر داشت ممکن است محاکمه اصلی با محاکمه گروگان‌ها شروع شود و یا گروگان‌ها به عنوان شهود در محاکمه حاضر شوند. اما به هر حال باید محاکمه صورت پذیرد هرگونه اشتباهی در این مورد یک اشتباه و یک خیانت بزرگ تاریخی خواهد بود. آزادی گروگان‌ها بدون محاکمه آمریکا یک اشتباه است. محاکمه گروگان‌ها که صرفاً محاکمه خود آنها - اشخاص باشد - اشتباه است.

آزادی گروگان‌ها، به شرط محاکمه شاه در یک دادگاه بین‌المللی نیز اشتباه است. مگر آنکه محاکمه، شاه در یک دادگاه بین‌المللی همراه با محاکمه دولت

آمریکا در ایران به شرحی کارآمد باشد و راهی برای تضمین اجرای آراء صادره از چنین دادگاهی پیدا کنیم.

علاوه بر مطالبه خسارات وارده به شرح بالا در این محاکمه ما باید مطالبات ایران را از دولت آمریکا مطرح و درخواست پرداخت آنها را بنماییم. مطالبات ایران از آمریکا هنوز مشخص نشده است و باید آنها را بررسی و مشخص کرد. این مطالبات شامل اولاً حساب‌های ایران است که در بانک‌های آمریکایی بلوکه شده‌اند و ثانیاً مطالبات ایران از دولت آمریکا و کمپانی‌های آمریکایی است که مربوط می‌شود به قراردادهایی که در زمان شاه سابق با آمریکا بسته شده بوده‌اند. برای روشن شدن ذهن خوانندگان به ذکر و شرح نمونه‌هایی می‌پردازم.

#### موجودی حساب تنخواه‌گردان

پرونده حساب تنخواه‌گردان ایران در وزارت دفاع آمریکا: در زمان شاه سابق خرید سلاح‌های نظامی از آمریکا به دو صورت عمده انجام می‌گرفته است. یکی از طریق وزارت دفاع آمریکا و دیگری از طریق مستقیم با کمپانی‌های آمریکایی. از آنجا که طبق قوانین دولت آمریکا سفارشات خرید کالا به دولت آمریکا باید نقداً پرداخت شود، طرز عمل با وزارت دفاع آمریکا به این ترتیب بوده است که هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، با هر مرجع دیگر نیازمندی‌های نظامی ایران را تشخیص می‌داده است و آنها را این هیأت به وزارت دفاع سفارش می‌داده است. وزارت دفاع یک برآورد احتمالی می‌نموده است و سپس ایران موظف بوده است که قرارداد خرید را امضاء کند و به محض امضاء کل سفارش را نقداً بپردازد. برای این پرداخت‌ها حسابی به نام «حساب تنخواه‌گردان ایران» «IRAN FUN» وزارت دفاع آمریکا به اسم خود باز کرده بود که فقط خود آنها حق برداشت داشته‌اند. و ایران گاه‌به‌گاه، هر وقت بنا به گزارش وزارت دفاع آمریکا، موجودی حساب نزدیک به پایان بوده است مبالغی حدود چند میلیارد دلار به حساب مزبور می‌ریخته است. مقامات آمریکایی از این حساب بهای سفارشات ایران را می‌پرداخته‌اند. و ظاهراً و بر طبق مقررات خرید، موظف بوده‌اند که بعد از تحویل سفارشات به ایران صورت حساب نهایی تحویل دهند این حساب حدود سال ۱۹۶۸ باز شده است و جمعاً تا زمان فرار شاه از ایران، حدود ۲۱ میلیارد دلار،

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۳۱

ایران به این حساب ریخته است. این مبلغ ظاهراً بابت سفارشات است که طی ۹۴۵ قرارداد خرید امضاء کرده‌اند. دولت آمریکا هرگز یک صورت حساب و بیلان منظمی و مشخصی از اینکه این مبلغ ۲۱ میلیارد دلار چگونه خرج شده است به دولت ایران نداده است. و سرنوشت این مبلغ هنگامی که به دولت ایران تعلق دارد به درستی هنوز معلوم نشده است. و این امر یکی از موضوعاتی بوده است که در مذاکرات ایران با آمریکا بعد از پیروزی انقلاب دائم پی‌گیری شده است با استعفای دولت بازرگان این مسأله نیز معوق مانده است که باید روشن شود.

بدون شک طرح‌های دیگری هم دولت ایران در زمان شاه مخلوع با آمریکایی‌ها، چه دولت و چه کمپانی‌ها داشته است که باید بررسی شده و حجم مالی آنها دقیقاً مشخص شوند و سرنوشت این سرمایه‌های عظیم روشن گردد. مثلاً طرحی در حال اجرا بوده است در زمان شاه که به نام طرح «آیبکس» معروف است.

برای انجام این طرح ایران با حدود ۱۸ کمپانی آمریکا قرارداد بسته بود. که حجم آنها بالغ بر میلیاردها دلار است. اما اسناد و مدارک این طرح در دسترس وزارت امور خارجه قرار نگرفت و پی‌گیری ما در آن موقع به نتیجه نرسید و جز یک مقدار اطلاعات کلی و عمومی به دست نیامد. سرنوشت این طرح‌ها و مبالغ هنگامی که احتمالاً پرداخت شده است چیست؟ باید آنها را پی‌گیری و مطالبه نمود.

### مسأله قراردادهایی که بعضی خواستار لغو بلادرنگ آنها هستند

وزارت‌خانه‌های مختلف طرح‌های دیگری نیز با آمریکایی‌ها داشته‌اند، نظیر «جی. تی. ای.» که با وزارت پست و تلگراف و تلفن داشته است و میلیون‌ها دلار این کمپانی‌ها به دولت ایران بدهکارند و باید مطالبه شوند. ماهیت قراردادهای مزبور عمده‌اً طوری بوده‌اند که به‌طور یک‌جانبه و صد در صد به نفع طرف‌های خارجی قرارداد (آمریکایی - روسی - انگلیسی - آلمانی - فرانسوی...) بوده است. در اکثر این طرح‌ها در حالی که تا ۹۰٪ مخارج پیش‌بینی شده در قرارداد پرداخت شده است. عموماً قسمت بسیار کمی از طرح ساخته و تحویل شده است و هرگز به اندازه وجوه دریافتی کار انجام نشده است و بعد از انقلاب این کمپانی‌ها اکثراً کار

را رها کرده و رفته‌اند و پول ملت ما را به جیب زده‌اند. باید به این حساب‌ها رسیدگی شده و خسارات و وجوه متعلق به ایران مطالبه شوند.

برخی از عناصر جاهل و یا مغرض با شعارهای ظاهر فریب می‌گفته‌اند که باید این قراردادهای یک سره و بلادرنگ لغو گردند!! و گویی چیزی در دست ملت ایران بوده است یا می‌باشد که اگر قرارداد لغو شد نفعی برای ایران داشته باشد.

در بررسی این مسائل دولت بازرگان به این نتیجه رسیده بود که طرف‌های خارجی این قراردادها باید ببینند یا وجوه دریافتی را پس بدهند و یا آنکه به اندازه وجوه دریافتی کالا و یا خدمات به ایران تحویل دهند و تسویه حساب بکنند بعد بروند.

به هر حال سرنوشت میلیاردها دلار سرمایه ملت ایران در آمریکا باید روشن شود. کمپانی‌های آمریکایی تازه به آن حد هم قناعت نکرده و با کمال وقاحت و پروییی اکثراً علیه ایران شکایت کرده‌اند و محاکم آمریکایی به طور یک‌طرفه و با جانب‌داری از آنها علیه ایران حکم صادر کرده‌اند و به دنبال آن سپرده‌های ایران را در بانک‌های آمریکایی توقیف و یا مصادره نموده‌اند.

در محاکمه عملکرد دولت آمریکا باید این سرمایه‌ها مطالبه شوند و این‌ها همه البته مزید بر مسأله استرداد شاه و اموال وی و خاندان پهلوی و ایادی رژیم سابق می‌باشد.

وزارت دارایی که صاحب جمع اموال ملت ایران است موظف است لیستی از این اموال و مطالبات تهیه نماید تا در محکمه ارائه و مطالبه گردد.

مجلس با قوانینی که از گذشته به ارث برده است چه برخوردی خواهد

داشت؟

از آنجا که حجم قوانینی که باید بررسی و تجدیدنظر و اصلاح شوند و یا قوانین جدیدی که باید وضع شوند بسیار وسیع و زیاد و متنوع خواهد بود. چنین به نظر می‌رسد که باید یک کمیسیون خاص حقوقی با مشارکت نه تنها نمایندگان ذی‌صلاحیت از خارج از مجلس تشکیل گردد و این کمیسیون بر اساس اصول مندرج در قانون اساسی و نیازهای مبرم کشور در این مرحله از انقلاب قوانین جدید لازم را وضع نمایند و یا قوانین فعلی را بررسی نموده و اصلاحات لازم را

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۳۳

وضع نمایند و یا قوانین فعلی را بررسی نموده و اصلاحات لازم را در آنها به عمل آورند و این یکی از مهم‌ترین اقدامات مجلس برای تطبیق قوانین مملکت با ارزش‌های ناشی از انقلاب اسلامی می‌باشد.

**اخیراً ایران مورد تجاوز نظامی آمریکا قرار گرفت. تأثیر احتمالی این اقدام بر مجلس (نسبت به مسأله گروگان‌ها) چیست؟**

بدون شک این عمل آمریکا یک تجاوز نظامی عریان و علنی بوده است که درجه اعتقاد واقعی دولت آمریکا را در مورد حرمت قوانین بین‌المللی نشان می‌دهد. به نظر من این عمل آمریکا به مردم جهان نشان داد که ابرقدرت‌ها هر کجا که منافعشان اقتضا کند - به هر حال عمل می‌کنند. عمل آمریکا یک جنگ واقعی علیه ایران تلقی می‌شود و احتمالاً حل مسأله گروگان‌ها را در مجلس سخت‌تر خواهد کرد.

### نقش شریعتی در احیای فرهنگ اسلامی - مجله سروش خرداد ۶۰

برای درک مقام و خدمت برادر مجاهد شهید دکتر شریعتی در احیای فرهنگ اسلامی ذکر یک مقدمه‌ای ضروری است.

در ادبیات و جامعه‌شناسی انقلاب بحثی است تحت عنوان «انقلاب و ایدئولوژی». هیچ تحول و تغییر بنیادی و دگرگونی اساسی قابل تصور نیست مگر در رابطه با یک فکر و اندیشه، فلسفه، جهان‌بینی یا ایدئولوژی. در فلسفه و جهان‌بینی مقولاتی از قبیل خدا، طبیعت و تاریخ تبیین می‌گردد. در فلسفه به همین حد اکتفا می‌شود. یعنی تبیین جهان و دیگر کاری به تغییر جهان و سرنوشت انسان و جوامع بشری ندارد اما از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی و اندیشه اسلامی، تنها سخن بر سر این نیست که انسان کیست و فطرت انسانی چیست؟ فلسفه تاریخ کدام است، بلکه مسأله اساسی این است که چگونه انسان باید خود را بسازد. سخن درباره «بودن» انسان نیست. سخن بر سر «شدن» انسان است. در جهان‌بینی توحیدی تعریف انسان، تاریخ، جامعه همه برای آن است تا بتواند اساس مشخصات «جامعه مقبول یا مطلوب» اسلامی را معین نمود و راه تحول جامعه و تحقق آن مطلوب را نشان داد تا زمینه‌های لازم برای تحول مردم در جهت ایجاد آن جامعه مقبول یا مطلوب که «متناسب با فطرت انسان است» به وجود آید. با

معیارهای جهان‌بینی و ایدئولوژی «وضع موجود» جامعه و انسان‌ها بررسی می‌شوند و سپس برای حرکت برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب شروع می‌شود.

پس اساس کار و اولین قدم در انقلاب اسلامی از جهان‌بینی و ایدئولوژی شروع می‌شود. قرآن به این مسأله، یعنی اهمیت و ضرورت تبیین و تفهیم فکر و اندیشه اولویت اساسی را داده است در سوره المزمّل، که از سوره‌های مکی است، اوایل بعثت بر پیامبر نازل شده است و طرف خطابش پیامبر است (که البته خطاب همه رهروان راه انبیا نیز هست) این مسأله را به این ترتیب بیان کرده است که اولاً آغاز سوره و خطاب به «المزمّل» است. یعنی کسی که بار سنگین (رسالت و پیامبری) را بر دوش گرفته است. ثانیاً ابتدا به دستور تهجد (نماز شب) را می‌دهد. مراد از تهجد، آماده ساختن کسانی است که بار سنگین ابلاغ رسالت الهی را به دوش می‌گیرند اول باید خود را بسازند و آماده کنند. این ساختن و ایجاد آمادگی جز از طریق برقراری ارتباط مستقیم با «منبع لایتناهی و اتصال ابدی - که اتصال به قدرت لایزال رحمان و رحیم است، فراهم نمی‌شود. پس تهجد در دستور کار قرار داده شده است و این مرحله اول است. مرحله دوم بعد از دستور تهجد، در سوره المزمّل، دستور رتل و ترتیل پیام است: «و رتل القرآن ترتیلاً». رتل و ترتیل قرآن به معنای خواندن و تفحص عمیق در معانی کلام خدا، به منظور شناخت هرچه بیشتر آیات قرآن، یا همان پیام الهی است. در آیه بعدی به پیامبر خبر داده شده است که این مقدمات برای آنست که ای پیامبر به زودی ما یک مأموریت سنگینی را به تو محول خواهیم کرد: «انا سنلقى علیک قولاً تقیلاً».

خوب، به طوری که ملاحظه می‌فرمایید در انقلاب اسلامی شناخت و تبیین و تفهیم مبانی فکری از اهم و بلکه از اساسی‌ترین مسائل انقلاب است. نقش دکتر شریعتی دقیقاً در رابطه با تفهیم و تبیین مبانی تفکر اسلام به قول شما احیای فرهنگ اسلامی است و این نقش اساسی دکتر شریعتی است که به حق معلم انقلاب لقب گرفته است. اما چرا این کار اساسی یعنی احیای فرهنگ اسلامی ضروری بوده است؟ و چرا بدون روشن شدن این مبانی و زنده کردن ارزش‌های اصیل فرهنگ اسلامی، انقلاب ممکن نبوده است؟ برای اینکه اعتقادات اسلامی ما

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۳۵

مسلمان‌ها در طی قرون با انواع و اقسام خرابات و تحریفات آلوده شده است. بسیاری از سنن بومی و محلی شکل مذهبی به خود گرفته است. بسیاری از ارزش‌ها قلب و بسیاری دیگر متروک شده‌اند. خصوصاً بعد از دوران بیست ساله اختناق رضاخان و اوج‌گیری سلطه فرهنگی غیر و ضد مذهبی. در نتیجه در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ما با نسلی روبرو هستیم و سروکار داریم که بزرگ شده دوران رضاخان است و شدیداً متأثر از ارزش‌های الغاء شده آن دوران و بری و بیگانگی از هویت دو بعدی ملی و اسلامی ما. حرکت اسلامی در این مرحله قبل از هر چیز و مهمتر از هر کار باید مبانی فکر اسلامی را روشن کند. ارائه دهد و حرکت اسلامی در بعد عقیدتی آغاز نماید. کافی نبود که گفته می‌شد ما مسلمانیم و همین ما را بس. اما کدام اسلام؟ اسلام نظام‌های حاکم؟

اسلامی که از درون و محتوا تهی شده است؟ اسلام خادم سلطه‌گر؟ اسلام سنگر استبداد سیاسی و توجیه‌کننده استثمار و استبداد و تکاثر و استکبار ظل‌الله‌ها؟! و تحمیق‌کننده توده‌ها؟ کدام اسلام؟

حرکت نوین اسلامی ما که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد آغاز گردید، ریشه‌های عمیقی در تاریخ مبارزات ملت ما دارد. حداقل قدمت آن به شورش تنباکو و انقلاب مشروطیت برمی‌گردد. اما فرق حرکت جدید با حرکت صدر مشروطه در این است. در حرکت نوین اسلامی مبارزه ایدئولوژیک، یا احیاء فرهنگ اسلامی، نشان دادن چهره نورانی اسلامی اصیل و تزکیه اعتقادات اسلامی مردم از خرافات، تحریفات و «اسرائیلات» کاملاً ضروری شناخته شد و پیشگامان این حرکت دست به‌کار شدند. در همین رابطه باید گفت که معلمان بزرگی چون مهندس بازرگان مرحوم طالقانی در تهران و استاد محمدتقی شریعتی در مشهد از جمله پیشگامان بوده‌اند.

دکتر شریعتی که خود محصول این جریان از حرکت اسلامی بود، از معلمین برجسته آن شد. بی‌تردید هیچ نویسنده و متفکر اسلامی معاصر به اندازه شریعتی بر فکر و ذهن نسل جوان ما اثر نگذاشته است. شریعتی به‌درستی در شکل‌گیری افکار جوانان و در تحول روحی و فکری آنان سخت مؤثر بوده است. شریعتی درد نسل جوان معاصر ما را به‌خوبی درک کرده بود. سؤالات آنان را می‌فهمید. هنر سخن

گفتن به زبان آنان را داشت و به زبان آنان سخن می‌گفت. شریعتی نیاز زمان ما را درک کرده بود. وقتی بیان مطلبی و یا اقدامی در راستای پاسخ به نیاز عینی در جامعه باشد و به زبان جامعه بیان شود، به سرعت در عمق روح و افکار و اندیشه جامعه فرومی‌رود. در اذهان و قلب‌های مردم جا می‌افتد. این افکار و اندیشه در دل‌ها و مغزها جوانه می‌زند، رشد می‌کنند. شریعتی در سایه استعداد شگرفی که داشت این روح زمان و نیاز جامعه را درک و به زبان آورد.

به این ترتیب بود که فرهنگ اسلامی ما احیا گردید. بسیاری از مخالفان شریعتی ناخودآگاه تحت تأثیر اندیشه‌های او هستند. در سخنرانی‌ها و نوشتجات خود، سخنان او را، البته بدون ذکر نامش، به کار می‌برند. به‌عنوان نمونه به کار شریعتی در مورد «فاطمه» نگاه کنید. کمتر کسی است که تحت تأثیر کار او نباشد و ده‌ها بار «فاطمه فاطمه است» را تکرار نکرده باشد. یا به کار علی در مورد «شهادت» رجوع کنید. علی در زمانی از «شهادت» سخن گفت که خون پاک جوانان پاکبخته مجاهد زمین را رنگین کرده بود. احیای سنت حیات‌بخش «شهادت» مرهون سخنان شریعتی و خون جوانان مسلمان صادق و پاکبخته چه پرمعناست. «شهید قلب تاریخ است!» و چه زیباست «شهادت» شریعتی؟

البته نقش علی در احیای فرهنگ اصیل اسلامی و زنده نگاه داشتن ارزش‌های متعالی توحیدی تنها در آثار قلمی علی نیست. بلکه روش خود وی در زندگی روزمره‌اش در این جذابیت نسل جوان مؤثر بوده است، که علی دوره‌های زندان را چگونه می‌گذرانیده است. واقعاً که دژخیمان یک آخ از او نشنیدند!! تا چه رسد به استغفارنامه و توبه‌نامه و چیزهای دیگر!

من احیای فرهنگ اسلامی را در این نیم قرن اخیر مرهون چند نفر می‌دانم که شریعتی مسلماً یکی از آنهاست و شاید با بالاترین سهم، خصوصاً در میان نسل جدید و جوان.

### شریعتی و غرب زدگی

احیای ارزش‌های والای فرهنگ اسلامی لاجرم از جهاتی به نفی غرب‌زدگی در افکار و اندیشه‌ها و غرب‌زدایی (و یا شرق‌زدایی) می‌انجامد. وقتی شما به نسل پردردی که صدها سؤال در ذهن دارد، نسلی که شدیداً تحت تأثیر فرهنگ منحنط



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۳۷

غربی است جواب‌های قانع‌کننده می‌دهد و او را از تحیر و جاذبه فرهنگ غربی و از استسبایی که بوی دست داده است، نجات می‌دهید در واقع شما در مبارزه با غرب‌زدگی موفق شده‌اید.

برای مبارزه با غرب‌زدگی باید غرب را شناخت باید با شگردهای، خصوصاً استعمار فرهنگی آشنا بود. بدون چنین شناختی نمی‌توان با استعمار و سلطه آن به‌طور مؤثر جنگید. شریعتی با شناخت درستی که از استعمار و سلطه و اسارت استعمار فرهنگی داشت توانست با افشای آنها چگونگی مبارزه را هم آموزش دهد. شریعتی از «بازگشت به خویش» سخن می‌گوید به سؤال «کدام خویشتن خویش» نیز پاسخ داده است.

وقتی او از «از خود بیگانگی انسان» و از «انسان بی‌خود» و «جن‌زده‌ها» صحبت می‌کند راه مبارزه را نیز نشان داده است. وقتی شریعتی از «تمدن و تجدد» و «فرهنگ ایدئولوژی» صحبت می‌کند و راه کشف ذخائر فرهنگی را ارائه می‌دهد، دقیقاً ما را در متن مبارزه با فرهنگ جاهلیت غربی هدایت می‌کند. اعتقاد بر این است که علی‌خیلی خوب از عهده این مهم برآمده است. موفقیت شریعتی در این زمینه از «فانون»، از «عمار اوزیغان»، از «امه سنرر» و از «اقبال لاهوری» خیلی بیشتر است. رنج اسارت در فرهنگ منحط غربی تنها مربوط و منحصر به ایران نیست.

تمامی مردم کشورهای دنیای سوم، مردم تحت ستم استبداد بومی و استعمار خارجی از این اسارت رنج می‌برند. حتی محرومان ساکن دنیای به‌اصطلاح متمدن، نظیر سیاهان آمریکا از این بردگی فکری رنج می‌برند و در مقام مقابله با آن برآمده‌اند. همان چیزی که اگر مادر ایران آن را «غرب‌زدگی» می‌نامیم در دنیای اسلام در یک جا آن را «مستغرب» و در جای دیگر آن را «سندرم افندی» ... اصطلاح کرده‌اند. اما در ایران شریعتی به مراتب بیشتر از همکاران خودش در دنیای سوم در مبارزه با این جاهلیت قرن بیستم موفق بوده است. به همین دلیل است که آثار دکتر شریعتی هم در این زمینه‌ها، یعنی مبارزه با غرب‌زدگی و هم در زمینه احیای اسلامی، در دنیای اسلام حتی در دنیای سوم و از جانب مستضعفان جهان سخت مورد استقبال قرار گرفته است.

## شریعتی و روحانیت

دکتر شریعتی روحانیت مبارز و متعهد را همیشه تأیید کرده است. برخی از عناصر کج‌اندیش از پاره‌ای از نوشتجات علی‌سوءاستفاده کرده و روحانیت را در برابر شریعتی قرار داده‌اند. به نظر من این یک ریشه سیاسی دارد. دست‌هایی در کار است. با روحانیت به گونه‌های مختلفی برخورد شده است. یک وجهش این است که در اسلام گروه و طبقه و لباس خاصی که اسلام را و رابطه با خدا را در انحصار خودشان داشته باشد و اجرای وظایف مذهبی موقوف به تأیید آنها باشد وجود ندارد. در اسلام برخلاف مسیحیت و کلیسا، قشری به نام کشیش یا روحانی با صلاحیت‌ها و ویژگی‌های انحصاری، وجود ندارد. آنچه را که در جامعه ما اصطلاحاً روحانی می‌نامند در واقع «عالم دین» و علمای اسلام هستند. اینکه عده‌ای در علوم اسلامی تخصص پیدا کنند تا افراد عادی غیر مطلع درباره مسائل اسلامی به آنها رجوع کنند، غیر از موقعیت ممتاز و تقدس کشیشان و کلیسا در مذهب مسیحیت است. شریعتی، نظیر دیگر متفکران اسلامی اصیل و متعهد، با آن قشری که به نام «روحانیت» می‌کوشد تا نظیر کشیشان و رهبانان مسیحیت و یهودیت عمل کنند و به همان سبک و شیوه مذهب را در انحصار خود درآورد، مبارزه کرده‌اند. این یک وجه مسأله بود. اما یک وجه دیگرش عبارتست از برخورد با آن روحانیتی که به تعبیر مرحوم نایینی مسبب استبداد دینی به صورت همزاد استبداد سیاسی شده است. با این روحانیت باید تکلیف را روشن ساخت. این همان چیزی است که امام در یکی از کتاب‌های خودشان از آنان به نام «آخوندهای درباری» نام می‌برند و نقل می‌کنند که زمانی مذاکراتی که با مرحوم بروجردی داشته‌اند به ایشان گفته‌اند که تا ما (یعنی مراجع) تکلیف خودمان را با این آخوندهای درباری روشن نکنیم نمی‌توانیم دست به کارهای اساسی بزنیم. لذا لبه تیغ متوجه آن کسانی است که از اسلام و کسوت روحانیت سوءاستفاده می‌نمایند.

گروه سوم آن بلعم باعورهایی هستند که در کسوت روحانیت در صدر استحمار خلق خدا هستند و می‌کوشند تا دین را به صورت افیون توده‌ها درآورند. هر مسلمان متعهدی با چنین گرایشاتی در میان هر گروه و قشری مبارزه کرده و می‌کند.

اما دکتر شریعتی بزرگترین دفاع را از روحانیت اصیل و متعهد و از علمای واقعی اسلام نموده است. در دفاع از همین حقانیت است که شریعتی فریاد می‌زند امضای یک روحانی در پای قراردادهای اسارت‌بار با سلطه‌گران خارجی وجود ندارد. حتی آن روحانیتی که محور استبداد دینی بوده است و در کنار استبداد سیاسی قرار داشته است در برابر خطر خارجی و سلطه اجنبی بر جان و مال و ناموس مردم مسلمان نتوانسته است بی‌تفاوت بماند و به جبهه مقاومت خلق پیوسته است و نمونه‌های بارزی را در تاریخ معاصر کشور خودمان می‌توان نشان داد و این را دکتر شریعتی به‌درستی نشان می‌دهد.

اگر زبان شریعتی در مورد «معممین» غیر شایسته (به تعبیر بنده) سرخ و آتشین و گزنده و سوزاننده، دقیقاً برای این است که حضور این افراد در جامعه به اسلام، به روحانیت به معنویت لطمه زده و می‌زند. برای این است که به قول امام فساد چنین افرادی از ساواکی‌ها بیشتر و آزاردهنده‌تر است. ریشه بسیاری از جبهه‌گیری‌های خصمانه و کینه‌توزانه علیه دکتر شریعتی در زمان استبداد محمد رضا از جانب همین افراد بوده است.

### هجرت و شهادت شریعتی

در این مورد دو مقاله در سال ۵۶ نوشته‌ام که عیناً تقدیم می‌کنم. برادران مسئول سروش هرطور که خودشان مایل هستند می‌توانند با حذف بعضی از قسمت‌ها (که به نهضت آزادی مربوط شده است) آن را مورد استفاده قرار دهند.

از نظر من چاپ آنها به همین شکل اشکالی ندارد. اما با توجه خط مشی و سیاست مجله، دست شما را در حذف آن قسمت‌ها باز می‌گذارم. این کامل‌ترین گزارشی است که تا به حال منتشر شده است. اسامی برخی از افراد را که در آن شرایط ذکر نشده است می‌توان اضافه کرد.

در حال حاضر حسینیه ارشاد ظاهراً فعالیت چشم‌گیری ندارد و این مایه تأسف است امیدوارم مسئولین حسینیه ترتیبی بدهند که از امکانات این مرکز بزرگ اسلامی استفاده لازم و شایسته در جهت توسعه و تعمیق فرهنگ اسلامی به‌عمل آید. با تشکر - دکتر یزدی

کیش کفر - بهمن ۱۳۶۰

این مقاله را نوشته بودم تا به صورت یادداشتی در روزنامه کیهان منتشر شود. با تغییر ناگهانی مدیریت مؤسسه کیهان در بهمن ۱۳۶۰ چاپ آن میسر نشد. لابد همه این مثل معروف را شنیده‌اید که می‌گوید: کافر همه را به کیش خود پندارد. این مثل عامیانه مردم ما حاوی معانی بسیار ظریفی است و به اندازه چند کتاب معنا و مطلب همراه خود دارد. در این مثل دو نکته پرمعنا نهفته است. نکته اول آن است که کفر مترادف با بی‌دینی نیست کفر خودیک کیش و یک دین است.

در دنیای افکار و اندیشه‌ها، بی‌دینی معنی ندارد و کافر هم بی‌دین نیست آیه «لکم دینکم ولی الدین» در سوره الکافرون همین معنا را بیان می‌کند. کافران دین‌دار هستند و دین‌شان کفر است. در دنیا دو نوع دین یا کیش و یا جهان‌بینی اساسی بیشتر وجود ندارد. تمامی افکار و اندیشه‌ها و مکاتب فلسفی و جهان‌بینی‌ها و احزاب وابسته به آن‌ها در تحلیل نهایی به دو گروه اساسی و اصلی تقسیم می‌شوند. این دو طرز تفکر یا دو دین عبارتند از جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی و دیگری جهان‌بینی کفر و شرک و دین الحاد. تمام اندیشه‌های بینابینی در تحلیل نهایی ریشه به سوی یکی از این دو جهان‌بینی دارند. این نکته اول از این مثل عامیانه مردمان بود.

اما نکته دوم در این مثل آنست که کافر خود را محور عالم واقع دانسته و در بررسی افکار و اندیشه‌ها و رفتارهای مردم خود را معیار و ملاک قرار می‌دهد. و دچار پندارگرایی غیر واقع بینانه می‌شود. و همه را با همان ذهنیات کفرآلود خود می‌سنجد و قضاوتش در انگیزه‌ها و مبانی رفتارها و کردارها را بر همان اساس است.

یک مثال می‌زنیم. در دین توحیدی انسان بالاترین مقام را دارد؛ انسان خلیفه خدا در زمین است. خداوند تمامی اسماء و علوم را به آدم آموخته است. تمامی ملائکه بر انسان سجده کرده‌اند (جز ابلیس) زمین و آسمان‌ها همه برای انسان مسخر شده‌اند. انسان سازنده سرنوشت خود و محور اصلی چرخ تاریخ است سرنوشت اقوام و ملل تغییر نمی‌کند مگر آن‌که نفس‌های مردم تغییر کند.

انقلاب اسلامی انقلابی است در هویت انسان و یا به تعبیر رایج روز انقلاب فرهنگی.

بنابراین تمامی تلاش‌ها در انقلاب اسلامی برمی‌گردد به رهایی انسان از اسارت انواع و اقسام رنگارنگ الهه‌ها.

اساس نظام‌های شرک‌آلود و کفرزده، برعکس نظام توحیدی، نفی ارزش انسان است ابلیس به دلیل خودمحموربینی‌اش ارزش آدم را نفی کرد و حاضر نشد ارزش والای انسان را بپذیرد و به فرمان حق گردن نهد و بر وی سجده کند. پایه تمام نظام‌های کفرآلود و نظام‌های استکباری بر همین نگرش ابلیسی نهاده شده است. بنابراین در نظام‌های غیر توحیدی و در تفکرات الحادی، انسان برده است، اسیر است و دچار ازخودبیگانگی. ازخودبیگانگی انسان در نظام‌های شرک و کفر تا به آن‌جا عمق پیدا می‌کند که انسان‌ها ارزش خود را نمی‌بینند، درک نمی‌کند و بر آن آگاهی ندارند. به عبارت دیگر جوامع تحت ستم و اسیر و برده نظام‌های تکاثری و انسان‌های شرک‌زده و کفرآلوده، به عقده خودکم‌بینی مبتلا هستند. همیشه خود را وابسته می‌بینند و از وابستگی نمی‌توانند چیزی را ببینند و بفهمند. فلسفه سیاسی نظام‌های غیر توحیدی عدم استقلال و وابستگی به غیر است.

قران به ما می‌آموزد که پیامبران، که از میان توده‌های مردم امی مبعوث شده‌اند، وقتی وظیفه ابلاغ پیام آزادی‌بخش خود را آغاز می‌کنند، اولین عکس‌العمل مردم اعجاب است و به زبان قرآن: «و عجبوا ان جاءهم مندر منهم» یعنی همین امیین که اسیر و برده نظام‌های طاغوتی و متکاثر هستند و متأثر از فرهنگ غیر توحیدی، آن‌چنان دچار عقده خودکم‌بینی شده‌اند که تعجب می‌کنند که چگونه پیامبری از میان خود آن‌ها برانگیخته شده است.

در همین دوران اخیراً در کشورمان ناظر بوده‌ایم که بعد از دوره بیست ساله رضا خان که فرهنگ استبدادی و استعماری حاکم مطلق بر افکار و عقول مردم ما شده بود، وقتی مردم ما از یک سری آزادی‌های نسبی به دلیل ضرورت‌های حاصل زمان برخوردار شدند، فلسفه سیاسی حاکم بر جامعه و بر احزاب و دستجات و گروه‌ها از چپ و راست این بود که دنیا به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شده است برای ادامه حیات راهی جز وابسته بودن به یکی از این دو بلوک و یا قطب وجود

ندارد. فلسفه سیاسی حاکم تبلیغ می‌کرد که استقلال و عدم وابستگی غیر ممکن است. بودن را در «وابستگی» می‌دانست و تبلیغ می‌کرد. چنین تفکری ناشی از حاکمیت فکر و اندیشه شرک و کفر است نه توحید، که اعتقاد به استقلال و آزادی انسان دارد.

خوب، اکنون می‌بینیم که هم آن احزاب و دستجاتی که معتقد به اندیشه‌های غیر اسلامی و یا ضد اسلامی هستند، متکی به جهان‌بینی الحادی می‌باشند، دنیا را تنها از دریچه بلوک‌بندی‌ها می‌بینند و راهی برای ملت ما جز وابستگی نمی‌دانند. آن‌ها چون خود وابسته هستند همه را وابسته می‌پندارند. برای آن‌ها تصور و قبول این‌که انسان می‌تواند مستقل به رأی باشد و برپای حرف بایستد و با تکیه بر الله با تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها بجنگد یا خیلی مشکل و یا ممتنع است. احزاب و حامیان افکار و اندیشه‌های الحادی از نوع مارکسیستی یا غیر مارکسیستی‌اش، به مصداق کافر همه را به کیش خود پندارد چون خود وابسته هستند و وابستگی به سوسیال امپریالیسم را تنها راه می‌دانند و با آن خو گرفته‌اند و با خون و جانشان عجین شده است نمی‌توانند استقلال دیگران را بپذیرند، به همین دلیل می‌بینیم که دائم در کتاب‌ها و نشریات و مقالاتشان دیگران را به وابستگی متهم می‌کنند هر کس را که در خط آن‌ها نیست و نمی‌خواهد باشد می‌گویند او را وابسته به آمریکا معرفی می‌کنند.

#### ریگان و بربریت: بربر کیست؟ - یادداشت روز ۱۳۶۰

اخیراً آقای ریگان رئیس جمهور جدید آمریکا با صراحت و قیحانه‌ای مردم ایران را وحشی و بربر خوانده است! البته این امر برای کسانی که با روش و شیوه‌های عملی و طرز تفکر سردمداران آمریکا آشنا هستند چندان تعجب‌آور نیست.

فرهنگ غربی اصولاً بر پایه فرهنگ یونان قدیم استوار است و فرهنگ یونان قدیم دارای عناصر نژادپرستی و برتری نژادی بوده است. یونانیان خود را محور عالم تصور کرده جهانیان را به دو گروه: یونانیان و بربرها تقسیم کرده بودند. یونانیان غیر از خودشان سایر مردم جهان را بربر و وحشی می‌خوانستند، ولو آن‌که سایر ملل جهان نیز به همان اندازه یونانیان در علوم و فنون و دانش پیشرفته بوده باشند. فرهنگ غرب امروز متأثر از همان اندیشه‌های پندارگونه یونانیان قدیم است.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۴۳

غربیان جز خودشان بقیه ملل جهان را غیر متمدن می‌دانند و می‌خوانند. حتی متفکرین مترقی و پیشرو و به ظاهر انقلابی!! نیز همین تصورات را درباره سایر ملل داشته‌اند. به عنوان نمونه عملکرد و رفتار و قضاوت‌های فرانسویان در مورد مردمان شمال آفریقا و الجزایر را بررسی کنید. همچنین به قضاوت‌ها و برداشت‌های مارکس و انگلس درباره الجزایریان مرجوع کنید که چگونه عملیات فرانسویان را در کشتار مردم الجزایر توجیه کرده‌اند!!

ریگان این سخن را ظاهراً در پاسخ به یادداشت دولت ایران در مورد گروگان‌ها ابراز کرده است و تقاضاهای دولت ایران را باج‌خواهی و به دور از تمدن خوانده است.

ما فعلاً کاری نداریم که آیا پاسخ ایران چه بوده است و چرا؟ آیا این پاسخ متضمن منافعی برای ایران هست یا خیر؟ بررسی در این مسأله را می‌گذاریم برای وقت دیگری. اما آنچه در این بحث مورد نظر است این است که ببینیم بربرها چه کسانی هستند؟

آیا مردم ایران بربر و وحشی هستند یا آن کسانی که با وجود همه قوانین، مقررات و تعهدات بین‌المللی در امور اخلی ایران مداخله کردند و یک عنصر دیوانه و جلاد را بر ملت ما برای مدت ۲۷ سال مسلط ساختند! آیا مردم مستضعف ایران غارتگر و باج‌گیرند یا آن‌ها که کفتاروار بر پهنه منابع طبیعی ملتی نشستند و به مصداق کدخدا را ببین و ده را به غارت بگیر، تا توانستند کشتند و سوختند و بردند!!

آیا مردم ایران بربر هستند یا آن‌ها که بمب‌های آتش‌زا می‌خرند تا بر مردم بی‌پناه از زن و مردم و بچه در جنوب لبنان فرو بریزند!! آیا بربر ایرانیان هستند یا آن‌ها که میلیاردها دلار درآمدهای نفتی مردم عربستان را غارت می‌کنند و آن‌گاه که کارگران نفت در عراق برای ۲۵ سنت اضافه حقوق اعتصاب می‌کنند دست و پای آن‌ها را قطع می‌کنند و بر در ورودی می‌آویزند تا عبرت سایرین گردد؟ آیا ایرانیان وحشی هستند!! یا آنان که در آفریقا، در آنگولا، در موزامبیک، در کنگو در آفریقای جنوبی و در ژئیر... آن‌چنان جنایاتی کرده‌اند که تاریخ به یاد ندارد!!

وقتی آمریکا این جنایات را در حق سایر ملل جهان مرتکب می‌شود ممکن است آن را با امیال و اهداف توسعه‌طلبانه نظام سرمایه‌داری که تظاهر و نمود تکاثر جهانی است توجیه نمود. اما رفتار سفیدپوستان مهاجر به آمریکا با سرخ‌پوستان بومی و یا با سیاهان آمریکا چگونه قابل توجیه است؟

آیا رفتاری که در آمریکا با سرخ‌پوستان که مردم بومی آن سرزمین بوده‌اند، و رفتار یانکی‌ها با زندانیان خودشان، نمونه‌های عالی و برجسته‌ای از تمدن و بشردوستی است؟! آیا آمریکا جنایات خود را در حق سرخ‌پوستان فراموش کرده است؟ آیا رفتار کنونی آمریکاییان با سرخ‌پوستان رفتاری مستمندانه!! و بر اساس موازین حقوق بشر است؟ وقتی ریگان با تمام تزویر و سالوس از تمدن سخن می‌گوید و ایرانیان را متهم می‌کند که وحشی و بربر هستند، انسان به یاد رفتاری می‌افتد که در آمریکا با سرخ‌پوستان مردم بومی آن سرزمین داشته است. به ناچار به هر سالوس و تزویری لعنت می‌فرستد.

ناتمام. با تغییر ناگهانی در مدیریت کیهان، چاپ این یادداشت میسر نشد.

#### بخش دوم: اعتراض به استاندار زنجان - خرداد ۱۳۶۱

بسمه تعالی

جناب آقای ... استاندار محترم زنجان

در رو دوشنبه ۱۱ خرداد ماه به مناسبت عید سعید مبعث مراسمی در مسجد سید زنجان برگزار بود. در این مراسم، اینجانب بنا به دعوت مردم قهرمان زنجان سخنانی ایراد نمودم. اینجانب در سخنان خود به مناسبت بعثت پیامبر گرامی اسلام و با توجه به جو سیاسی روز، و به منظور پرهیز از هرگونه برخورد، روی ضرورت آگاهی و بصیرت اسلامی و تزکیه مردم (انقلاب فرهنگی) در رابطه با حفظ و تداوم انقلاب اسلامی تکیه نمودم. اما قبل از شروع سخنان اینجانب عده‌ای در حدود ۴۰ نفر در قسمتی از صحن مسجد در جلوی محل سخنرانی جمع شده و با در دست داشتن عکس‌هایی از برخی از دولتمردان با دادن شعارها و سوت‌زدن و جیغ و فریاد کشیدن و پرتاب سنگ و کلوخ و تخم مرغ در تمامی مدت سخنرانی سعی داشتند ایجاد تشنج و حادثه‌آفرینی نموده و مانع برگزاری مراسم عید سعید مبعث گردند.



جمعیت عظیمی تمامی صحن مسجد و کوچه‌های اطراف را پوشانده بود و با متانت و آرامش در مراسم بزرگداشت عید سعید مبعث، حضور پیدا کرده بودند. حضور این عده بسیار قلیل و تلاش و سماجت آنان در برهم زدن نظم و آرامش گردهمایی مسجد به هیچ‌وجه قابل تحمل نبود. مردم صبور و مقاوم زنجان که از مشاهده این وضع عصبانی شده بودند چندین بار برای مقابله با اوپاش و اخراج آنان از مسجد و گوشمالی دادن به آنان هجوم آوردند و اگر کوشش و دعوت و درخواست‌های اینجانب از مردم مبنی بر حفظ خونسردی و آرامش و متانت نبود به احتمال زیاد درگیری شدیدی بروز می‌کرد که مسلماً در شرایط حساس کنونی به هیچ‌وجه به مصلحت جمهوری اسلامی نمی‌بود.

مردم زنجان و هزاران نفری که در مراسم عید مبعث در مسجد حضور داشتند و شاهد اعمال موهن این عده قلیل بودند از خود و مسئولین امور سؤال می‌کنند که آیا قانون اساسی خون‌به‌های هزاران شهید قهرمان این ملت نیست؟ مگر این قانون آزادی‌های اساسی مشروع را برای مردم تضمین نکرده است؟ آیا اجتماع در مسجد، خانه خدا، و برگزاری مراسم عید سعید مبعث و استماع سخنرانی نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی از مشروع‌ترین حقوق این مردم نیست پس به چه دلیل و با کدام مجوز عده‌ای که ماهیت و هویت آنان بر مردم زنجان روشن است به خود اجازه می‌دهند در حضور مأمورین انتظامی دست به چنین اعمال ننگینی بزنند؟ این افراد به کجا وابسته هستند و پشت‌گرمی آنها به حمایت کدام مقام است که اینچنین گستاخانه عمل می‌کنند؟ مسئولیت حفظ نظم و امنیت مردم با چه مقامی و نهادی است؟ مگر قرار نبود به فرمان امام، امسال سال حاکمیت قانون باشد؟ پس اجرای قانون چه شد؟

جناب آقای استاندار با تذکر مراتب فوق و از آنجا که این اولین بار نبود که عده معدودی دست به چنین کارهایی زده‌اند، از مقامات مسئول استانداری و مقامات قضایی و قوای انتظامی درخواست می‌شود اقدامات قانونی در دستگیری و مجازات افراد مخل به نظم اجتماعات و مبانی اسلام را مبذول دارند. مسلماً مردم قهرمان زنجان که در مراسم عید مبعث در مسجد حضور داشتند و ناظر بر اعمال این عده قلیل بودند با مقامات ذریبط در معرفی این افراد و پی‌گیری این امر همکاری خواهند نمود. والسلام. یزدی

## یادنامه سفر حج - شهریور و مهر ۱۳۶۱

## مقدمه

در سال ۱۳۵۵ همسر، که با درگذشت پدر و دریافت سهم خود از ارث پدر، به جهت مالی «مستطیع» شده بود، تصمیم به انجام فریضه حج واجب خود گرفت. ابتدا قرار بود با هم برویم. یکی از آرزوهای همسر و من سفر زیارتی (حج و عتبات) به اتفاق هم بود. متأسفانه در سالیانی که در بیروت بودیم و من سفرهای متعدد به نجف و کربلا و شام داشتم، تحقق این آرزو میسر نشد. اما برای سفر به حج به اتفاق همسر من با مشکل امنیتی روبرو بودم. دوستان مشترک سیاسی در ایران و خارج از کشور با سفر من به حج به طور جدی مخالفت کردند. علت آن بود که دولت‌های ایران، عربستان و پاکستان قرارداد استرداد مجرمین و یا متهمین را امضاء کرده بودند. به قرار اطلاع دوستان از ایران، دادگاه نظامی به طور غیابی در حال بررسی پرونده فعالیت‌های سیاسی من علیه شاه و رژیم استبداد سلطنتی بود و این احتمال داده می‌شد در صورت سفر به حج، توسط دولت عربستان بازداشت و به ایران تحویل داده شوم. این نگرانی تا حدی واقعی و جدی بود. زیرا در همان زمان یکی از طلبه‌های یزدی (آقای ناصری) از نجف، هنگام مراسم حج توسط نیروهای امنیتی عربستان بازداشت شده بود. اما بازداشت او به خاطر آن نبود که در ایران سابقه و پرونده داشته باشد، بلکه به خاطر پخش اعلامیه‌های آقای خمینی در مراسم حج بود. در واقع علت بازداشت او مسائل امنیتی خود سعودی‌ها بود. بنابراین او را به ایران تحویل ندادند و با کمی فعالیت و فشار پشت پرده او آزاد شد و به نجف برگشت. اما در مورد من وضعیت کاملاً متفاوت و جدی بود.<sup>۱</sup>

به این ترتیب همسر من مجبور شد به تنهایی به سفر حج برود و من از فیض همراهی با همسر در سفر حج محروم ماندم.

بعد از پیروزی انقلاب، دنبال فرصتی بودم که این فریضه واجب را انجام دهم. در سال ۱۳۶۱ جمعی از نمایندگان برای سفر حج ثبت نام کردند. من هم به آنها

۱. بعد از پیروزی انقلاب، اسناد و مدارک حاکی از آن بود که غیباً محاکمه و به ده سال زندان محکوم شده بودم و ساواک طی بخشنامه‌ای مشخصات و عکس مرا به تمام مرزهای زمینی و هوایی و دریایی ایران فرستاده و دستور بازداشت مرا داده بود.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۴۷

ملحق شدم. در حالی که گذرنامه ویژه حج کلیه نمایندگان ثبت نام کرده صادر و به آنها تحویل داده شده بود، از صدور گذرنامه من خبری نبود. توسط برخی از نمایندگان مجلس، که عضو فراکسیون حزب جمهوری اسلامی در مجلس بودند، خبردار شدم که در جلسه خصوصی این فراکسیون به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی، برخی از نمایندگان تندرو و ساده اندیش مجلس به این بهانه که ممکن است من هم بروم و پناهنده شوم، با صدور گذرنامه و مجوز سفرم به حج به شدت مخالفت کرده بودند و علت تأخیر صدور گذرنامه به من همین ملاحظات بوده است. اما آقای هاشمی به آنها جواب داده بود که اگر بروم و نیاید، چه بهتر، این که نگرانی ندارد، مگر سایرین که رفته اند، چه کار تندی توانسته اند علیه جمهوری اسلامی انجام بدهند او هم بروم، برای ما فرقی نمی کند، بلکه بهتر هم می شود. به عبارتی، «از شرش خلاص می شویم». ظاهراً همین استدلال باعث شد یک یا دو روز قبل از پرواز گذرنامه حج من صادر و تحویل داده شود. به همین علت من نتوانستم، با کاروانی که مورد نظرم بود، به حج بروم.

به این ترتیب با دریافت گذرنامه سفر به حج، با خداحافظی و طلب حلالیت از پدر و مادر و بستگان و یاران به راه افتادم. یادداشت های زیر، در همان زمان، نوشته شده اند.

### روز اول چهارشنبه ۱۳۶۱/۶/۱۷

حرکت از منزل ۳/۳۰، فرودگاه تهران ۴/۳۰ بعد از ظهر در ترمینالی مخصوص حجاج و نه از پاولیون دولتی، بلکه از پاولیون مردمی، همراه با سایر مسافران و حدود ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس، آقایان هادی خامنه ای، صفاتی دزفولی، و... آقای آذری قمی هم، همسفر ما بود. رفتارشان در این بسیار مؤدبانه و مهربانانه بود.

ابتدا پاسپورت سفر را در فرودگاه از دفتر گذرنامه تحویل گرفتیم و سپس ساک بزرگ تر را به قسمت بار مسافران تحویل دادیم. یکی از پیش آهنگان، مسافران را راهنمایی می کرد. رفتار این راهنمایان نیز، بسیار دوستانه و مؤدبانه بود. پس از تحویل بار، به سالن عمومی، برای عبور از گمرگ برگشتیم. برای ورود به سالن ترانزیت و سوار شدن به هواپیما، بازرسی ساک دستی، به رغم تذکرات و

درخواست‌های مکرر من، خارج از نوبت انجام شد. بازرسی بدنی مسافران توسط افراد سپاه و به صورت نه چندان دوستانه و بلکه زننده انجام شد. در سالن انتظار برای سوار شدن، یکی از روحانیان، به نام غفاری‌نژاد، از مدرسین حوزه علمیه قم درباره مناسک و مسائل فقهی حج برای مسافران صحبت کرد، در میان مسافران، روحانی و غیرروحانی، افرادی می‌شناختند و ابراز محبت و صمیمیت می‌کردند. ساعت ۶/۲۰ بعدازظهر مسافران سوار شدند. در هواپیما به اصرار مهماندار مرا به طبقه دوم، که به نمایندگان مجلس اختصاص داده شده بود هدایت کردند.

در این قسمت آقای سمیعی که ظاهراً نماینده وزارت ارشاد بود و جهت انجام تبلیغات به مکه می‌رفت و نیز فردی که نماینده وزارت ارشاد برای تبلیغات به زبان عربی بود، و نامش از یاد رفته است، هر کدام با من درباره چگونگی تبلیغات مؤثر صحبت و نظرخواهی کردند.

پرواز با هواپیمایی هما به جده حدود نه ساعت طول کشید، هواپیما در ساعت ۹/۳۰ (به وقت محلی و ۸/۳۰ به وقت تهران) در فرودگاه جده به زمین نشست. مهماندار درمورد نصب و چسباندن عکس‌های امام بر پنجره‌های هواپیما و واکنش منفی و بعضاً خصمانه مأمورین سعودی پرسش داشت که من جواب دادم مسئولیتی ندارم و ایشان را به آقای هادی خامنه‌ای ارجاع دادم و ایشان هم به مهماندار توضیحاتی داد.

بعد از پیاده شدن به درسالن مسافران، منتظر انجام تشریفات گمرگی شدیم. بعد از نماز و استراحت، حدود دو ساعت بعد مسافران به داخل سالن گمرگ هدایت شدند.

مأموران سعودی ابتدا پاسپورت‌ها را چک کردند. ازدحام زیاد بود. زیادی ازدحام علاوه بر تعداد جمعیت، به خاطر بی‌نظمی هم بود. علاوه بر این، کارت‌های ورودی گمرگ را که مسافران می‌بایستی از قبل پرواز آماده می‌کردند، حاضر نکرده بودند، یا به آنها گفته نشده بود که باید آماده می‌کردند و یا از روی سهل‌انگاری خودشان آنها را آماده نکرده بودند. مأمورین گمرگ مجبور بودند، با پرسش از مسافران اوراق را خودشان پر کنند. در نتیجه بخش عمده‌ای از ازدحام به علت کندی کار عبور از گمرگ بود.

معماری سالن و سازماندهی آن کاملاً آمریکایی یا غربی بود. اما مأموران و مجریان عرب بودند که بعضاً با نظم و ترتیب و سرعت کار آشنا نبودند. شاید هم تعمدی در رفتار با ایرانیان داشتند. ظاهراً مقامات بالاتر سرپرست فرودگاه و گمرگ آمریکایی یا بهرحال خارجی بودند زیرا گاهی صدای مکالمات آنها در تکی - واکي‌ها شنیده می‌شد. در فرودگاه حتی زحمت تغییر تابلوهای «ورود و خروج» از انگلیسی به عربی را نیز به خود راه نداده بودند.

بعد از زدن مهر ورود بر پاسپورت‌ها به طرف گمرگ و تحویل بارها حرکت کردیم بر سر ایستادن منظم در صف، مسافران ایرانی با هم جنجالی و بعضاً دعوایی کردند. مسافران این هواپیما که اکثراً اصفهانی بودند، با یکدیگر به لهجه شیرین و غلیظ اصفهانی حرف می‌زدند و با هم بر سر نوبت در صف دعوا می‌کردند. رفتار آنها هم خنده‌آور و هم تأسف بار بود.

مأموران و مسئولان فرودگاه نیز با مسافران ایرانی با بی‌ادبی برخورد می‌کردند. بعد از ورود به قسمت گمرگ، مسافرها ابتدا برای بازرسی برخی به داخل یک اتاق هدایت می‌شدند و سپس برای بازبینی ساک‌ها و کیف‌ها می‌رفتند. من در میان بارها، ابتدا ساک بزرگ خودم را پیدا کردم و برداشتم و به مأمور مربوطه مراجعه کردم. ساک بزرگ را گشت و چیزی نبود. در ساک دستی‌ام چند کتاب داشتم، آنها را زیر و رو و برانداز کرد. قرآن (جیبی) و چند کتاب و جزوه درباره حج (از شریعتی) را برداشت و برد به مسئولان بالاتر خود نشان داد که می‌توانم با خود داشته باشم یا نه؟ عربستان حساسیت زیادی نسبت به کتاب‌ها و پوست‌های نوشته شده همراه مسافران ایرانی از خود نشان می‌داد.

در حالی که منتظر برگشت مأمور بازرسی بودم، مأمور دیگری به بازرسی مجدد داخل کیف دستی‌ام پرداخت و این بار چندین صفحه از مفاتیح درباره مناسک حج را، که زیراکس کرده بودم، برد که به مسئول بالاتر نشان بدهد. مأمور اولی با کتاب‌ها برگشت. اما دومی بدون اوراق زیرا کسی برگشت. اعتراض کردم، بعد از کمی سر و صدا و اعتراض، بالاخره به من گفتند که آنها اوراق «ممنوعه» هستند. با اعتراض از آنها خواستم به من توضیح بدهند که چه چیزی در آن اوراق هست که ممنوعه می‌باشند؟ جوابی ندادند یا نداشتند که بدهند، جز تکرار اینکه

## ۱۵۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

«ممنوعه» است. بحث با آنها را بی‌فایده و وقت تلف کردن دیدم، رها کردم و گذشتم. بعد از خروج از سالن به محوطه عمومی فرودگاه وارد شدیم. معماری فرودگاه جده، به سبک چادرهای بدویان عرب ساخته شده بود. سقف آن نظیر چادرهای بلندی بود که به تعداد زیادی در همه جا دیده می‌شد. روی هم رفته سالن بزرگی بود. دو ساختمان متعدد برای «گمرگ» و دفاتر مختلف و متعدد، نظیر هر فرودگاه بین‌المللی دیگری، باجه‌های بانک‌ها، نمایندگی‌های شرکت‌های هواپیمایی، رستوران‌ها و فروشگاه‌ها قرار داشتند. ساختمان‌ها شماره داشتند از ۱ تا ۲۰ و جمعاً سالن سه بخش داشت.

فصل حج بود و مسافران از کشورهای مختلف جهان، با لباس‌های گوناگون، در سرتاسر سالن عظیم و پهناور فرودگاه روی زمین ولو بودند. به خصوص مسافران آفریقایی، با لباس‌های محلی رنگین خود، یک منظره بسیار زیبایی را به وجود آورده بودند. دفتر ستاد حج ایرانیان، دفتر هلال احمر ایران و بانک ملی ایران در ساختمان شماره ۵ واقع بودند.

در هواپیمایی که ما سفر کردیم، ۱۰ یا ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس هم بودند. که بعضی از آنها، نظیر آقای هادی خامنه‌ای و صفاقی دزفولی و نیز آقای آذری قمی نیامده بودند و همراهان احساس و ابراز نگرانی می‌کردند. حق هم داشتند جو حاکم بر فرودگاه و رفتار مأموران سعودی با ایرانیان خیلی خشن و غیردوستانه و غیرمؤدبانانه بود. برخی از نمایندگان همراه، به من مراجعه کردند که برویم تحقیقی بکنیم. البته من موجبی برای نگرانی ندیدم. اما ناراحتی آنها را درک می‌کردم. به آنها توصیه کردم کمی صبر کنند، اگر نیامدند، اقدام کنیم. بعد از کمی تأخیر آنها آمدند و رفع نگرانی شد.

سری به دفتر ستاد حجاج ایرانی زدم تا وضعیت را ببینم. سرشان خیلی شلوغ بود، و افراد برای حتی یک سؤال ساده، باید مدتی معطل می‌شدند.

ما مدینه اول بودیم، برای رفتن به مدینه باید اقدام می‌کردیم.

تمام هواپیماهای مدینه آن شب رفته بودند. بنابراین پرواز به مدینه در آن شب بلاموضوع بود. گفتند اتوبوس و سواری و مینی‌بوس هست اما باید همراه و همسفر پیدا کنیم که هزینه سرانه قابل پرداخت باشد. مدتی تلاش کردیم، اما موفق

نشدیم. چندان هم البته جدی نگرفتیم، چون از وضعیت جاده‌ها خیلی خوب تعریف نمی‌کردند. رانندگی عرب‌ها، آن هم در شب خطرناک‌تر از جاده بود. علاوه بر این می‌گفتند راننده‌های عرب، در شب با مسافران بدرفتاری می‌کنند. سفر از جده به مدینه با اتوبوس و سواری حدود ده ساعت طول می‌کشد. به هرحال چون گفته شد که صبح روز فردا اولین هواپیما ساعت ۶ به مدینه پرواز می‌کند. اما معلوم نبود جا دارد یا خیر، آن شب به هر حال نتوانستیم به مدینه برویم و در همان فرودگاه ماندیم. چند گروه از مسافران ایرانی هم در فرودگاه مانده بودند. روحانی یکی از آن گروه‌ها، مرا شناخت، آمد و مرا دعوت کرد که به گروه آنها بپیوندم. هوا بسیار گرم و مرطوب بود. لباس‌های زیر را عوض کردم و برای استراحت به گروه آنها پیوستم. ساعتی را به بحث و صحبت گذشت. تا حدود ۲ بعد از نیمه شب بود که خوابمان برد.

#### روز دوم پنجشنبه ۱۳۶۱/۶/۱۸

حدود ساعت ۴/۳۰ صبح برای نماز بیدار شدیم، بعد از وضو و نماز، و کمی قدم زدن صبحگاهی در محوطه سالن فرودگاه، به دنبال برنامه‌های پرواز به مدینه رفتیم. پرواز اولین هواپیما که جا داشت ساعت ۹ شب بود. تمام پروازها پر بود. خیلی دلخور و دمق و سرگردان بودیم. گرمی و رطوبت هوا هم مزید بر علت بود. از طرف ستاد آمدند که نمایندگان مجلس را ببرند به محل ستاد در جده. حدود ۲۰ نفر از نمایندگان مجلس رفتند به ستاد در جده و در محل مسکونی ستاد ماندند و چند روزی هم برای خرید به شهر می‌رفته‌اند. به رغم اصراری که می‌کردند، من با آنها نرفتم و ترجیح دادم که پیش مردم و با مردم باشم. مجدداً برای پرواز به مدینه اقدام کردم. یک جا برای ۶/۳۰ بعد از ظهر به صورت لیست انتظار یا استندبای (Stand by) جا دادند. ساعت ۶ دوباره مراجعه کردم. گفتند اشتباه است بعد از کمی اعتراض و ایراد بالاخره ساعت ۸ بعد از ظهر به طور قطع رزرو کردند. نرفتن به ستاد و ماندن در فرودگاه برای من بسیار مغتنم بود که در سالن فرودگاه و موجب شد دوستان خوبی را ببینم. با برادری از نیجریه به نام **عبدالعزیز** آشنا شدم که او مرا اسماً می‌شناخت. بعد از آشنایی، از هر دری با هم گفتگو کردیم. او از اهالی جنوب نیجریه و تازه

مسلمان و بسیار علاقمند بود. آدرس دفتر پخش کتاب در آمریکا را گرفت که با آنها تماس بگیرد و کتاب درخواست کند.

بر حسب تصادف انور ابراهیم را دیدم. او اهل مالزی و از اعضای فعال در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بود که بعد از اتمام تحصیل به مالزی برگشت و یک گروه اسلامی به نام «سازمان جوانان مسلمان» درست کرد و به مبارزات خود ادامه داد. بعد از برگشت به مالزی ارتباط خود را با من حفظ کرده بود و با هم مکاتبه داشتیم. گاهی هم از طریق آقای بانکی، تماس داشتیم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمد و چند روزی مهمان ما در نخست‌وزیری بود. هنگامی که من با عبدالعزیز مشغول صحبت بودم، او مرا شناخت و ابتدا با شک و تردید و ناپاوری جلو آمد. اما بعد وقتی مطمئن شد که خودم هستم، بسیار گرم و صمیمی یکدیگر را در آغوش گرفتیم و دیده‌بوسی کردیم. او از حوادث ایران و درگیری‌ها خبر داشت ولی بی‌خبر از ما نگران بود. تعجب می‌کرد که چه‌طور به من اجازه خروج داده‌اند. او نگران مهندس بازرگان و نیز فعالیت نهضت بود.

نماز ظهر را با عبدالعزیز، برادر نیجریه‌ای و انور ابراهیم خواندیم و سپس نماز عصر را. بعد از نماز نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم که آقای «محمودی» تا مرا دید آمد و گرم و صمیمی با هم مرا در آغوش کشید. محمودی از طلبه‌های جوان قم بود که به خارج از کشور گریخته و در سوریه ساکن شده بود و از آنجا با هم در ارتباط بودیم. او کتاب منیرشفیق، نویسنده و متفکر فلسطینی را به فارسی برگرداند و ما در آمریکا - توسط دفتر پخش کتاب، چاپ کردیم. علاوه بر این، مجله «البلاغ» لبنان مقالات و تحلیل نسبتاً جالبی درباره کشورهای غربی چاپ می‌کرد و آقای محمودی آنها را ترجمه و برای چاپ به آدرس پیام مجاهد می‌فرستاد. انقلاب پیروز شد. همه ایرانیان فعال ولی آواره از وطن به کشور برگشتند، به زودی صف‌ها از هم جدا شد، و «دوستان فراموش کردند عشق». به‌رغم این جدایی‌ها، صفای برخی از دوستی‌ها باقی ماندند از جمله صمیمیت و گرمی دوست قدیمی - محمودی بود. از هر دری با هم سخن می‌گفتیم که دوست مشترک دیگری، که نامش به یادمانده است به ما ملحق شد. بحث‌های داغ و



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۵۳

جدی با هم داشتیم. آقای دکتر کمال‌الدین نیک‌روش نیز آمد و برای مدت کوتاهی به ما پیوست. آقای نیک‌روش از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در ایالت میسوری بود. بسیار با صفا و خوش فکر و فعال. قبل از پیروزی انقلاب، به محض پایان تحصیلات دکترای خود به ایران برگشت و در دانشگاه امیرکبیر به تدریس پرداخت. گاه‌به‌گاه برای شرکت در همایش‌های علمی به آمریکا می‌آمد و تماس می‌گرفت. بعد از انقلاب مدتی هم شهردار تهران شد. فضا و جو سیاسی به وجود آمده بعد از انقلاب، جدایی‌ها به وجود آورد. اما فضای عرفانی سفر حج، فرصتی بود تا مجدداً قلب‌ها به هم نزدیک شوند. یکی از دوستان، که بعد از انقلاب به اطریش رفته و ساکن شده بود و تجارت می‌کرد، آمد و دیدارها تازه کردیم.

سپس آقای دکتر منافی از هلال احمر آمد و مرا به دیدار از مرکز هلال احمر دعوت کرد. که رفتیم. در آنجا آقای دکتر عراقی گزارش داد که روزانه ۱۳۰ تا ۱۴۰ بیمار را سربایی معاینه و رسیدگی می‌کند. دکتر منافی ضمناً در ستاد مرکزی جهاد سازندگی هم بود. به طور خصوصی درباره جهاد هم صحبت کردیم.

مسئول ستاد هلال احمر گفت که اگر پرواز ساعت ۶ بعدازظهر را دارید باید زودتر بروید. در فرودگاه تمام دوستان مجلسی بودند و همه را زیارت کردم. مهندسی سبحانی، فؤاد کریمی، فرض پور، محمد مجتهد شبستری، فردوسی پور، فدایی، اما برای پرواز به مدینه، آنها در یک هواپیما و من در هواپیمای دیگری سوار شدیم. بعضی از آنها با بی‌توجهی و به اشتباه، پاسپورت‌های خود را قبل از پرواز در ساک گذاشته و تحویل قسمت بار داده بودند. آنها مجبور شدند بیایند و با زحمت ساک خود را پیدا کنند و پاسپورت را بردارند. در حالی که منتظر سوار شدن بودیم، خانمی روی نوار نقاله، مخصوص حمل بارها نشسته بود که نوار به راه افتاد و لباس خانم لای یکی از قطعات نوار نقاله گیر کرد و موجب خنده و شیطنت مأمورین گمرگ سعودی شد که خیلی شایسته نبود.

بعد از عبور از گمرگ، در حالی که منتظر پرواز بودیم نماز مغرب و عشاء را در همان‌جا خواندیم و سپس حرکت کردیم.

در هواپیمای سعودی، وضع لباس دو نفر از مهمانداران زن و برخورد آنها با مسافران، آن هم به خصوص در فصل حج، بسیار زشت و زننده بود. پرواز از جدّه به مدینه حدود یک ساعت طول کشید و چون خیلی خسته بودم، بخشی را خوابیدم. پرواز به جز در اواخر که جداً خیلی متلاطم شد، راحت و آرام بود.

در فرودگاه جدّه با کاروان یک گروه از اصفهانی‌ها و روحانی آن، آقای حاج آقا فتحی - یا فخرالدین - کلباسی آشنا شدم. در فرودگاه مدینه مجدداً با این گروه برخورد کردم. آنها برای رفتن به شهر یک اتوبوس در دست آماده کرده بودند، از من هم دعوت کردند که با آنها بروم من هم پذیرفتم و با آنها به شهر حرکت کردیم.

راننده سعودی این اتوبوس به‌طور وحشتناکی بد رانندگی می‌کرد، واقعاً ترسناک بود.

بالاخره به محلی که این کاروان - به نام آقای عباس انگوری‌زاده به شماره ۱۴۶۲ - تهیه کرده بود رسیدیم. بر خلاف کاروان اصفهانی‌های فرودگاه جدّه، این گروه را خیلی مرتب یافتیم. در اطاق یکی از کاروانیان به نام **دکتر متین‌فر** و پدرخانمش، که مهندس آرشیتکت بود. هم خودش و هم پدرزنش به شدت از اوضاع ناراحت و ناراضی بودند. به دعوت آنها کمی استراحت کردم و سپس به دفتر ستاد حج در مدینه رفتم تا کاروان خود را به نام **حسین راستی‌فرد**، پیدا کنم و به آنها ملحق شدم. مسئول ستاد بعد از کمی بررسی و پرس‌وجو گفت که آن گروه دو روز را بیشتر نمی‌ماند، چون زودتر آمده بودند، و به سمت مکه حرکت می‌کنند. این به آن علت بود که صدور گذرنامه من توسط مجلس مدتی به تأخیر افتاد و در آخرین روزها بودند بالاخره از خر شیطان پایین آمدند و گذرنامه مرا دادند. از مسئول ستاد خواستم کاروانی را که ده روز در مدینه می‌ماند برای من پیدا کند. از آنجا به دفتر نمایندگی یا بعثه امام رفتم. در یک هتل بسیار مجهز و با امکانات فراوان. امکانات این دفتر در مقایسه با وضعیت سایر حج‌اج، چه ایرانی و چه غیرایرانی واقعاً اشرافی و کاخ‌نشینی بود. به هیچ‌وجه در شأن «بعثه امام» نبود. در این دفتر آقایان **خاتمی و شاهچراغی**، هر دو از نمایندگان مجلس را دیدم. آنها هر

دو در آنجا فعال و تقریباً همه‌کاره بودند. آنها مرا به اطاقی برای استراحت آن شب راهنمایی کردند. وضع اطاق، با حمام و کولر و یخچال خوب و راحت بود. علاوه بر من آقایان شبستری، فردوسی‌پور و چند نفر دیگر را هم به همان اطاق آوردند. شام را هم به اطاق آوردند. چلومرغ بود و خیلی زیاد و واقعاً اسراف و تبذیر، ناراحت شدم. برای خواب هم چند تشک آوردند و روی زمین انداختیم و خوابیدیم، خواب خوبی بود.

#### روز سوم - جمعه ۱۳۶۱/۶/۱۹

برای نماز صبح برخاستیم، بعد از خوردن صبحانه، شامل نان و کره و پنیر و مربا و تخم مرغ به ستاد نمایندگی رفتم تا ترتیب پیوستن به کاروان را بدهند. ستاد نمایندگی در خیابان ابوذر، در طبقه همکف هتل قرار داشت. مراجعه‌کنندگان زیاد و سرشان شلوغ بود.

با توجه به نظم و ترتیبی که در گروه انگوری‌زاده دیده بودم، و اینکه آنها هم به هر حال ده روز در مدینه خواهند ماند، و قبلاً هم دعوت کرده و اصرار کرده بودند با موافقت ستاد، به آنها ملحق شدم.

بعد از کمی استراحت در محل این کاروان، معلوم شد که حجاج ایرانی قرار است در میدان ابوذر گرد هم آیند و راهپیمایی کنند. حدود ۲۰-۳۰ هزار نفر آمده بودند. شعارها خیلی زیاد و تند بودند. پلیس ضدشورش سعودی نیز، با کلاهخودها بر سر و سپر و باطوم همه جا به شدت مراقب بودند.

آقای... شعار می‌داد. آقای موسوی خوئینی‌ها یک سخنرانی کوتاه کرد که فرد دیگری ترجمه عربی آن را خواند و چند شعار و سپس حرکت جمعی به سوی مسجدالنبی. تمام خیابان را جمعیت پوشانده بود. در طول مسیر حادثه خاصی اتفاق نیفتاد. نمی‌دانم به چه علت در اواخر راهپیمایی سر یک نفر را شکستند، که خون تمام بدنش را گرفته بود و به درمانگاه بردند. ظاهراً پلیس تلاش می‌کرد پوسترها را جمع‌آوری کند، مسئولان راهپیمایی از مردم خواسته بودند پوسترها را تحویل بدهند، اما بعضی از راهپیمایان مقاومت کرده و با پلیس درگیر شده بودند.

به هر حال به مسجدالنبی وارد شدیم. در محل مصلی جمعیت بسیار زیاد بود و به زحمت جا پیدا می‌شد. آفتاب سوزان، نبودن جا و خستگی راهپیمایی مرا به کلی

کلافه کرده بود. من هم فراموش کرده بودم سجاده‌ام را بیاورم و مجبور شدم روی زمین داغ و تفتیده نماز بخوانم.

جمعه بعد از ظهر بعد از صرف نهار و استراحت، به اتفاق کاروان به زیارت بقیع رفتیم. در ورودی قبرستان تاریخی بقیع به روی مردم بسته بود. اما اطراف آن نرده‌های فلزی نصب شده بود. درحالی که از پشت نرده‌ها داخل قبرستان را می‌دیدم، ناگهان خود را در حضور آن بزرگواران خفته در خاک دیدم، حالت عجیبی به من دست داد، منقلب شدم و بی‌اختیار گریستم. آنچه را که نمی‌توانستم در حضور دیگران، از جور زمانه، از ناجوانمردی فرزندان زمانه و یاران جفاکار به زبان بیاورم می‌گفتم، شکایت می‌کردم، کمک می‌خواستم. من سرنوشت بسیاری از انقلاب‌های جهان را خوانده بودم و انتظار خیلی از رویدادها را داشتم، اما تحمل آنچه اتفاق افتاده بود، برای من سخت و دشوار بود. دلم پر بود و در محضر دوست، فرصتی بود برای بیرون ریختن دردها و رنج‌ها و تهی کردن خود از فشار آنها.

بعد از زیارت اهل قبور، به مسجدالنبی، برای نماز و زیارت رفتم. بعد از نماز مغرب به ساختمان کاروان برگشتم. در زیارت و نیایش‌هایم به کرات به یاد پدر و مادرم، پدر و مادر همسرم، دکتر چمران، فرزندانم، دوستان نهضت، برای همه دعا کردم.

بر سر راه برگشت به محل کاروان، سری به بعثه زدم. جو حاکم در بعثه و برخورد اکثر حاضرین همان بود که در مجلس است. از روحیه و اخلاق یک مسافر حج و در رفتار و اخلاق محمدی در شهر پیامبر اثری در آنها ندیدم. برای آنها و برای کشور بسیار تأسف خوردم.

در کاروان ما چند روحانی بودند، حاج آقا کلباسی که سالیان دراز است عهده‌دار هدایت مسافران در مناسک حج است. او مورد احترام مردم اصفهان است، پدرش از علمای مورد احترامی بود که در جنبش ملی شدن نفت از دکتر مصدق حمایت کرد.

**حاج آقا فتحی** با پدر **مهدی نوربخش**، داماد ما در اصفهان آشنا و دوست بود و نسبت مهدی با ما را می‌دانست. مردی سلیم‌النفس و دور از سیاست‌های روز بود و علاقه‌ای هم نداشت که وارد شود. بعضاً هم موافق با این سیاست‌ها نبود.

روحانی دیگر، حجت‌الاسلام اشراقی، روحانی جوانی از اهل میانه بود. اولین بار بود که با او آشنا می‌شدم. از صحبت‌هایش پی بردم که اهل مطالعه و مردی روشن و آگاه از مسائل زمانه است.

روحانی سوم، که نامش را به یاد ندارم، ظاهراً وابسته به سپاه بود. صحبت‌هایش سطحی و نشان از بی‌اطلاعی و کم‌سوادی‌اش داشت. می‌گفت به مناسبت دهه فجر سال گذشته، به اروپا رفته بود از بسیاری از کشورهای اروپایی دیدن کرده بود. در آلمان در چندین جلسه برای مردم، که آلمانی‌ها هم بودند، سخنرانی کرده است، که مورد استقبال مردم قرار گرفته بود. پرسیدم به چه زبانی برای آلمانی‌ها صحبت می‌کردی؟ گفت، به فارسی. گفتم چگونه فهمیدی که آلمانی‌ها از صحبت‌های شما درباره اسلام خوششان آمده و استقبال کرده‌اند؟ گفت از وجنات و قیافه‌های آنها فهمیدم!! دیگر چیزی نگفتم. قیافه‌ها نشانه تعجب از رفتار این روحانی بود یا از نفهمیدن سخنان او؟

در ضمن پرسیدم آیا به همه کشورهای اروپایی سفر کرده است؟ گفت همه جا را دیدم اما اندونزی را پیدا نکردم. خیلی دوست داشتم اندونزی را هم ببینم!! به او چیزی نگفتم اما در دل به غربت اسلام و به سرنوشت کشورم اشک ریختم!!

**حاج آقا فخر** به اصرار مرا با خودش هم اطاق کرد. شب‌ها در اطاق او، دو روحانی دیگر هم می‌آمدند و معمولاً درباره مسایل جاری چه سیاسی و چه عقیدتی بحث می‌کردیم. آقای اشراقی برخی از کتاب‌های شریعتی را خوانده بود و در بحث‌ها روی برخی از آرای شریعتی نقدهای خود را مطرح می‌ساخت. دغدغه این اعتراض و انتقاد آنها، به خصوص حاج آقا فخر، زبان و گفتار شریعتی درباره روحانیت و اسلام منهای آخوند بود. حاج آقا می‌گفت من همه کتاب‌های مرحوم شریعتی را نخوانده‌ام و اظهار نظر نمی‌کنم، و نمی‌دانم چه گفته است، اما می‌دانم جوان‌ها که کتاب‌های او را می‌خوانند ضدآخوند می‌شوند!!

در بعضی از شب‌ها هم بحث پیرامون دولت موقت و مهندس بازرگان و نهضت آزادی بود. ایرادها و اعتراضات آنها سطحی و حاکی از بی‌خبری آنها از رویدادها بود. در این بحث‌ها، من خیلی جلو نمی‌رفتم، می‌دانستم کار به جدل و درگیری و احتمالاً دلخوری کشیده می‌شود و من هیچ علاقه‌ای به این نوع بحث‌ها آن هم در سفر حج نداشتم.

روز چهارم - شنبه ۱۳۶۱/۶/۱۰

صبح زود برای ادای نماز فجر به مسجد پیامبر رفتیم. به طور عجیبی شلوغ بود. همه جا جمعیت از هر رنگ و نژاد و فرقه‌ای موج می‌زد، اقیانوسی موج از جمعیت. بعد از نماز صبح، به خواندن قرآن، مکاشفه درباره معانی آیات، نمازهای نافله برای پدر و مادر و گذشتگان نزدیک، تفکر درباره پیامبر رحمت... و سیر در دنیای درون گذراندم. حدود ۸ به منزل برای صرف صبحانه برگشتم و به استراحت پرداختم. نماز ظهر را در منزل تنها خواندم. سر شب آقای اوتادی و حاج اکبر، شوهر عمه مهدی نوربخش برای دیدنم آمدند. بعد از رفتن آنها، آقای اشراقی خصوصی مدتی با هم بحث کرد. او از درون سپاه اطلاعاتی داشت و از وضع این نیرو نگران بود.

روز پنجم - یک شنبه ۱۳۶۱/۶/۲۱

ساعت ۳/۳۰ صبح به مسجد رفتیم. بعد از نماز و مکاشفه درون و نیایش به درگاه حق و طلب استمداد از پیامبر رحمت، به منزل برگشتم و بعد از صبحانه، به گردش در اطراف بقیع و کوچه و پس‌کوچه‌های باقیمانده از شهر قدیمی مدینه پرداختم. متأسفانه، مسئولان و مدیران سعودی، گویی تعمدی دارند که ساختار تاریخی شهر پیامبر را از بین ببرند. برحسب تمام شواهد تاریخی، مدینه‌النبی، شهری کوچک با شعاع حداکثر یک کیلومتر بود. یکی از کتابچه‌های خوبی که مهندس عبدالعلی بازرگان تهیه و شرکت انتشار چاپ کرده است و با خود برده بودم، نقشه حدود و ثغور شهر قدیمی مدینه و جایگاه مساجد و مراکز تاریخی آن بود. مسجد قبا، اولین مسجد در اسلام، که اکنون در تقریباً وسط شهر قرار گرفته است، در زمان پیامبر، بیرون از مدینه بوده است. برای حفظ ساختار تاریخی مدینه بهترین راه این بود که تمام محوطه را یک مکان «محفوظ» اعلام می‌شد. و هر نوع ساخت‌وساز و خانه و هتل، در بیرون از این محدوده را اجازه می‌دادند. اما متأسفانه چنین نشده است. قبرستان بقیع، در کنار مدینه، اما متصل به آن بوده است. با تخریب بخشی از قبرستان، خیابان وسیعی قبرستان را از محدوده شهر قدیمی جدا ساخته است. نخلستان‌های اطراف مدینه، که زنده‌کننده خاطره‌های بسیاری از زمان

پیامبر بود، همه از بین رفته بودند. با پرداخت پول‌های گزاف به نخاوله ساکنان این نخلستان‌ها، که عموماً شیعه بودند، آنها را وادار به ترک مسکن و نخلستان‌ها و تبدیل آنها به ساختمان‌ها و هتل‌های بزرگ کرده بودند. در حالی که به راحتی می‌توانستند، آنها را به پارک عمومی، تبدیل کنند. در این سفر، شاهد آن بودم که مسافران بسیاری از مردم کشورهای فقیر، به خصوص آفریقا، در کنار خیابان‌ها می‌خوابیدند. تبدیل نخلستان‌ها به پارک، جای مناسبی برای این‌گونه مسافران می‌شد، که به جای خوابیدن در کنار خیابان، در پارک‌ها بخوابند.

در شهر قدیمی، که هنوز قسمت‌هایی باقیمانده بود، از محله معروف به «بنی‌هاشم» دیدن کردم. اما همه جا را در حال خراب کردن و از بین بردن دیدم. تب «مدرن‌سازی» همه‌جا مشهور بود. با پول نفت و مدیریت مهندسی غیر مسلمان، که از مرکز و دفاتر خود در لندن، توسعه شهری را در دست اجرا داشتند. از مسجدالنبی زمان پیامبر، تنها کلبه یا خانه محقر پیامبر در داخل رواق مسجد و چند ستون باقیمانده بود. همه چیز «مدرن» شده بود. در مسجدالنبی، برای راحتی زیارت‌کنندگان دستگاه‌های عظیم تهویه و خنک‌کننده نصب شده است. اما رادیاتور خنک‌کننده مسجد به‌طور بسیار ناجوری در داخل محراب مسجد نصب شده است. برای نصب ساعت‌های دیواری بر دیواره‌های مسجد از میخ معمولی استفاده شده بود! اما ساختمان‌ها بسیار زیبا، محوطه‌سازی‌ها خوب بود.

به منزل برگشتم و استراحت کردم. ظهر آقایان مهندس سحابی و فرض‌پور آمدند. مدتی به بحث و گفتگو گذشت. بعد از نهار، کمی استراحت، سپس به مسجد رفتم تا نماز مغرب بودم.

شب آقای اوتادی، و روحانی کاروان آنها، آقای دیباجی آمدند. دیباجی را از قبل می‌شناختم. با هم در مورد مسایل جاری بحث و گفتگوها داشته‌ام. او با سیاست‌های جاری موافق نبود. یکی از همراهان آنها، آقای دیزجی از مسئولان و بزرگان کاروان و برادرزاده سرهنگ دیزجی، بود. سرهنگ دیزجی، معاون سیاسی دکتر چمران در وزارت دفاع بود. مرد بسیار وارد به امور و سالم و پرکار بود. من از دکتر چمران خواسته بودم که چون مرکز و ستاد هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران بعد از انقلاب در دست وزارت دفاع بود، به کمک کارشناسان، اطلاعات

موجود در حافظه کامپیوتر را بیرون بکشند. دکتر چمران ضمن استقبال از این پیشنهاد من، انجام آن را به عهده سرهنگ دیزجی واگذار کرده بود. من به دکتر چمران و سرهنگ دیزجی، توضیح داده بودم که سازمان «سیا» زیر نظر شورای امنیت ملی آمریکا فعالیت می‌کند، نه وزارت امور خارجه و در ایران در اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا منتشر شده توسط دانشجویان مطالب و اسناد سری جدی و مهمی به دست نیامده است. احتمال می‌دادم که گزارش فعالیت‌های سیا در ایران، نه در سفارت آمریکا که در محل هیأت مستشاران نظامی آمریکا، معروف به «خلیج» در خیابان پاسداران (سلطنت‌آباد سابق) بایگانی شده باشند. سرهنگ دیزجی با علاقه و پشتکار دنبال مطلب را گرفت و یک روز به دیدنم آمد و یک بسته حدود ۸۰۰ صفحه که از بایگانی کامپیوتر بیرون کشیده و کپی گرفته بود به من نشان داد. به موجب یکی از همین اسناد، سه برنامه احتمالی در برخورد و مقابله با جنبش مردم ایران به رهبری آقای خمینی پیش‌بینی شده بود، برنامه اول ترور اشخاص، در صدر فهرست آقای خمینی، بعد از ایشان نام من بود. دکتر چمران به سرهنگ دیزجی دستور داده بود که آنها را به من نشان بدهد. اما متأسفانه من کپی نگرفتم و نفهمیدم بر سر آن اسناد چه آمد.

برادر سرهنگ دیزجی، مدیر کل اوقاف سیستان و بلوچستان بود، در جریان حوادث خونین زاهدان و درگیری مسلحانه میان بلوچ‌های سنی با سیستم‌های شیعه، که منجر به کشته شدن ۸۰ نفر شد، من به عنوان نماینده آقای خمینی رفتم و غائله را ختم و جمع و جور کردم. با آقای دیزجی آشنا شدم. او را مرد وارسته و خوش فکر یافتم. دیزجی‌ها اهل زنجان هستند.

در آن شب علاوه بر حاج آقا دیزجی روحانی کاروان و آقای اوتادی، افراد دیگری هم از حمله عموی مهدی نوربخش آمده بودند. بحث‌ها و گفتگوها فراوان شد. آنها حدود ۱۲/۳۰ شب بود که رفتند.

#### روز ششم - دوشنبه ۱۳۶۱/۶/۲۲

امروز موفق نشدم برای نماز صبح به حرم بروم. بعد از صبحانه، برای گردش در شهر و زیارت مساجد اطراف شهر رفتم، از مسجدعلی (ع) مسجد غمامه، مسجد ابی‌بکر، مسجد سقیفه، دیدن کردم. در هر مسجد توفعی کردم و نمازی خواندم.



مسجد غمامه، مسجد بسیار زیبا و باصفا بود. اما بزرگ راه‌های ساخته شده در کنار این مساجد، زیبایی تاریخی آنها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. در مسجد غمامه، کمی بیشتر درنگ کردم و نگران حال مسلمانان و آینده شهر پیامبر بودم که از قرآن استمداد کردم. آیات ۱۰۰-۱۰۲ سوره توبه آمد، که چنین است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

- «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ»  
- «وَأَخْرَوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»

- «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی پیروی‌شان کردند، خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند و برای ایشان باغ‌هایی آماده کرد که از پای درختان نهرها جاری است و همیشه در آبد. این است کامیابی بزرگ.  
- «و گروهی از بادیه‌نشینان که اطراف شمایند منافقند و از ساکنان مدینه نیز عده‌ای سخت بر نفاق خو کرده‌اند، تو آنها را نمی‌شناسی، ما آنها را می‌شناسیم و به زودی دوباره عذابشان خواهیم کرد. سپس به عذابی بزرگ برگردانده می‌شوند.»  
- «و دیگری هستند که به گناهان خود معترفند، آنان کار شایسته و ناشایسته را به هم آمیختند. امید است خدا توبه آنها را پند بدهد که بی‌تردید خدا بخشنده مهربان است.»

در مسجد موقع خواندن قرآن چند مرد الجزایری، که نمی‌دانم کی بودند، مرا شناختند، جلو آمدند و با هم کمی صحبت کردیم. بعد از نماز ظهر و زیارت مسجد غمامه، به یک کتاب‌فروشی سری زدم و چند جلد کتاب خریدم.  
بعد از ظهر، حدود ساعت ۵، آقایان مهندس سحابی، فرض‌پور، یوسفی اشکوری و حسینی، از نمایندگان مجلس آمدند، و با هم به گردش و دیدار از مساجد اطراف حرم پیامبر و دیدار منطقه احد رفتیم. نقشه‌ای از احد زمان پیامبر همراه داشتم که در دیدار از احد یا از من دزدیدند یا گم کردم.

بر سر مزار حمزه عموی پیامبر، حالی پیدا کردم. در احد علاوه بر حمزه، سه نفر دیگر از اصحاب پیامبر، مصعب بن عمیر، عبدالله بن جحش و شماس بن عثمان مدفون هستند. علاوه بر آنچه در تاریخ درباره جنگ احد و حضرت حمزه خوانده بودم، فیلم «رسول الله» به یادم آمد. برای تهیه آن فیلم با امام موسی صدر مشورت کرده بودند. به پیشنهاد او بود که علاوه بر پیامبر، صورت علی (ع) نیز نشان داده نمی‌شود. در این فیلم، آنتونی کوین نقش حمزه را چه زیبا بازی کرده است. از او یاد و برایش از خداوند طلب آمرزش کردم. مسجد شهداء احد بر طبق سنگ‌نوشته روی دیوار در سال ۱۳۸۴ هـ.ق. بنا شده است.

اما فاجعه‌ای را که در احد دیدم و مرا سخت آزرده ساخت، خانه‌سازی درست در محل وقوع «جنگ احد» بود. این همه زمین خالی اطراف آن جایگاه و میدان وجود دارد، اما خانه‌ها در همان محل جنگ ساخته شده‌اند، تا اثری از آنها برای نسل‌های بعد نماند.

چرا؟ این چه بلایی است که بر سر آثار با ارزش تاریخی ما مسلمانان می‌آورند؟

در آنجا بود که در عالم تفکرات، توسن خیال جولان داد و به شهر موریستون در ایالت نیوجرسی رفت. شهری که حدود ۲۵ هزار جمعیت داشت و ما در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ در آن شهر ساکن بودیم. در جنگ‌های استقلال علیه انگلیس جورج واشنگتن نگهداری می‌شود. در جلوی این ساختمان مجسمه جورج واشنگتن سوار بر اسب نصب شده است. اطراف این شهر پوشیده از جنگل است. در داخل جنگل، جاده باریکی تماشاگران را به جایگاه‌های تاریخی می‌برد. در روی درختی یک صفحه فلزی نصب شده است که می‌گوید جورج واشنگتن در زیر این درخت برای سربازان خود صحبت کرد. یک کلبه چوبی در وسط جنگل را که محل استراحت واشنگتن، برای چند شب بوده است، حفظ کرده‌اند. در وسط جنگل، یک فضای باز، به اندازه یک زمین فوتبال، علامت‌گذاری شده است: اینجا جورج واشنگتن سربازان خود را سان دید و برای حمله به بالتیمور آماده کرد. هر سال هزاران نفره دیدن دفتر و منزل واشنگتن و جنگل کنار شهر می‌آیند. معلمان هزاران دانش‌آموز را با اتوبوس برای بازدید می‌آورند. چرا؟ برای

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۶۳

اینکه به نسل‌های امروز و فردا بگویند که پدرانشان برای به وجود آمدن آمریکای کنونی چه کار کرده‌اند، تا آنها ارزش آن را درک کنند. اما چرا ما مسلمان‌ها به حفظ آثار با ارزش تاریخی اسلامی و یا ملی خود اهمیت نمی‌دهیم. بخشی از هویت هر پدیده، چه انسانی، چه طبیعی، تاریخ آن پدیده است. حفظ آثار تاریخی و انتقال آن به نسل‌های بعدی، گامی بسیار مهم در راستای تثبیت هویت این نسل‌ها است. هویت ما مسلمان‌ها تنها با قرآن تعریف نمی‌شود، تاریخ اسلام، مدینه و مکه و آنچه در این دو شهر تاریخی وجود داشته و دارد، از اجزاء اصلی تعریف و تعیین‌کننده هویت دینی است. چرا باید آنها را از بین ببریم.

علاوه بر مسجدالنبی، مساجد مدینه و اطراف آن عبارتند از: مسجد ابوبکر، مسجد عمر، مسجد علی، مسجد الغمامه، مسجد بلال، مسجد قبا، مسجد جمعه (معروف به مساجد سبعة)، مسجد قبلتین و مسجد فتح. مسجد «سید ناعلی ابن ابطالب اسس عام ۸۱ هـ.ق.» مسجد: «سیدنا ابی بکر اسس عام ۱۲۵۴ هـ.ق.» بر دیوارهای این مسجد نوشته‌ها به این شرح‌اند: العلم یرفع بیوت لا عماد لها. الجهل بهل؟ بیوت العز و شرف؛ هذل من فضل ربی. کن مع الله و لا تبال..؟!؛ ماشاءالله، تبارک‌الله؛ سبحان‌الله و بحمده؛ الله - محمد؛ بسم الله الرحمن الرحیم - سبحان‌الله العظیم؛ فلا تدعوا مع الله واحدا؛ ان؟ اجل الله. منبر این مسجد ده پله دارد، روی سر در ورودی پله‌های ممبر آیه سوره نمل: «انه من سلیمان و انه بسم‌الله الرحمن الرحیم» نوشته شده است (آیه ۳۰ سوره نمل). در این مسجد بعد از نماز آیات ۱۰۱۰ و ۱۰۲ از سوره توبه را خواندم و سر در گریبان تفکر فرو بردم.

مسجدالنبی در واقع مسجد اصلی مدینه است که از زمان پیامبر دائر بوده است و به تدریج بر مساحت آن افزوده شده است. در زمان سفر ما این مسجد درهای متعدد داشت (ابواب مسجدالنبی) شامل از مشرق باب جبریل، باب النساء و باب العزیزیه. از شمال: باب عثمان ابن عفان، باب عبدالمجید، باب عمر ابن الخطاب. از غرب: باب السعود، باب الرحمه، باب الصدیق، باب والسلام. این مسجد چهار مناره دارد: مناره الریسه، مناره باب‌السلام، مناره عثمان ابن عفان، مناره عمر ابن خطاب. در این مسجد علاوه بر پیامبر، ابوبکر و عمر نیز مدفون هستند. در داخل محراب مسجد پیامبر یک واحد بزرگ فن کوییل به شکلی نصب شده است که

هیچ تناسبی با محراب ندارد. بر بالای محراب کتیبه‌ای به شرح زیر دیده می‌شود: «انشاء هذا المحراب المبارك الملك المظفر السلطان سليمان شاه ابن سلطان سليمان بن سلطان بايزيد خان اعز الله انصاره بمحمد و آله و سلم تاريخ شهر جماد الاول سنه ثمان و تسعمائه من الهجرة النبويه».

بر دیوارهای مسجد برای نصب ساعت‌های دیواری با میخ‌های بلندی استفاده شده است که به استحکام دیوارهای قدیمی آسیب می‌زند.

قدیمی‌ترین قبرستان مسلمانان معروف به بقیع در مدینه است. شخصیت‌های معروفی از زمان پیامبر و پس از آن در این قبرستان تاریخی مدفون هستند. اسامی برخی از آنها: عثمان، ابو السعید خدری، سعد ابن معاز، عثمان ابن معاز، ابراهیم پسر رسول الله (ص)، عبد الرحمن العوف، سعد ابن ابی وقاص، عبد الله بن مسعود، سعد ابن زراره، فاطمه بنت اسد، عبد الله بن عمر، مالک بن انس (امام مذهب مالکی)، عقیل بن ابی طالب (برادر علی (ع))، ابو سفیان، عبد الله بن جعفر طیار.

امام علی بن حسین زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع)، عباس عموی رسول خدا، عمه رسول خدا، اسماعیل، پسر امام جعفر صادق، مؤسس فرقه اسماعیلیه.

زنان پیامبر مدفون در بقیع: سوده، عایشه، ام سلمه، ام حبیبه، صفیه، زینب بنت جحش، زینب بنت خزیمه.

دختران پیامبر: ام کلثوم، زینب و فاطمه.

حدود ۵۰ سال پیش، روبروی قبرستان بقیع تپه‌ای بود که مشرف بر قبرستان بود و از بالای تپه قبرستان دیده می‌شد. برای نوسازی مدینه و کشیدن خیابان جدید، تپه را برداشتند و قسمتی از قبرستان را نیز خراب کردند و دیوار سیمانی و نرده‌های کنونی را نصب کردند. در وسط خیابان کنونی مزار و قبه اسماعیل رهبر فرقه اسماعیلیه بود، که پیروانش آن را درست کرده بودند و سعودی‌ها آن را هم خراب کردند. در بازار قدیمی، که آن را هم خراب کردند، قبر عبدالله پدر حضرت رسول بود، که با تابلویی محل قبر مشخص شده بود، که آن را نیز خراب کردند.

نماز عصر را در مسجد احد خواندیم و بعد از دیدار از احد، در مسجد قبلتین و مساجد سبعة دیدار کردیم. همزمان، آقای موسوی خوئینی‌ها هم از این مساجد دیدن می‌کرد. اما با چه «کبکبه و دبدبه‌ای»، گویی او فاتح جنگ خندق است.

نماز مغرب را در مسجد ابی بکر و نماز عشاء را در مسجد قبا خواندیم. دهکده قبا به همه چیز شباهت پیدا کرده است به جز قبای زمان پیامبر. در بازگشت در این گردش و دیدارها، به منزل مهندس سحابی رفتیم و شام را با هم خوردیم. در منزل مهندس سحابی هم با سایر نمایندگان بحث‌های زیادی پیرامون رویدادهای کشورمان و آنچه بعد از انقلاب رخ داده و می‌دهد، شد.

#### روز هفتم - سه‌شنبه ۱۳۶۱/۶/۲۳

بعد از نماز و صبحانه، برای بچه‌ها در آمریکا، مهدی، خلیل، سارا، یوسف نامه نوشتیم و پست کردم و سپس به گردش مجدد در محله قدیمی «بنی‌هاشم» پرداختیم. نماز ظهر را در مسجد و نماز عصر را در منزل خواندم. برای نماز مغرب به مسجد رفتیم، تا وقت نماز عشاء در مسجد ماندم بعد از نماز به منزل برگشتم. مشکل من در این سفر این بود که هر کجا می‌رفتم، وقتی می‌شناختند، با کنجکاوی نظرم را در مورد رویدادها می‌پرسیدند. این مرا آزار می‌داد. زیرا مانع از تمرکز و توجه به آن چیزی می‌شود که برایش به این سفر آمده بودم. به خصوص در منزل، به هنگام استراحت و به جای آن بحث‌های تمام‌نشدنی سیاسی.

مثلاً آقای اشراقی، یکی از روحانی‌های گروه، ابتدا برای بیان تدین و متشرع بودن مهندس بازرگان از حسین مکی نقل کرد که او در جلسه‌ای در منزل رضا صدر در قم (برادر امام موسی صدر) گفته است (اوایل انقلاب)، که بازرگان در سفر به آبادان برای خلع ید از شرکت نفت، دستور داده بود که مستراح‌های فرنگی نصب شده در ساختمان شرکت نفت را تعویض کنند. این «آخوندبازی» بازرگان، مخالفت خیلی را بر علیه او برانگیخت. او سپس مطرح کرد و ایراد گرفت که بازرگان به خط شریعتمداری نزدیک‌تر است تا امام خمینی، او می‌گفت: «چرا بازرگان ملی‌گراها را وارد کابینه خود کرده است؟» یا چرا مقدم مراغه‌ای، یونسی و احمدزاده را استانداران آذربایجان، کردستان و خراسان کرده است؟

اینها ایرادات بی‌جایی بود که هیچ مبنا و مأخذ درستی نداشت. برای او و سایرین اجمالاً توضیح دادم که اولاً، شخص آقای خمینی اصرار داشت از همه نیروها در کابینه باشند. حرف درستی هم بود. حفظ انسجام نیروها ایجاب می‌کرد

همه باشند. به علاوه معرفی وزرا با نخست‌وزیر بود. اما شورای انقلاب آنها را تصویب می‌کرد و آقای خمینی حکم آنها را می‌نوشت و می‌داد. اگر ایرادی بود، شورای انقلاب نمی‌باید تصویب می‌کرد یا آقای خمینی نباید حکم می‌داد. کماینکه بعضی از پیشنهادهای مهندس بازرگان را شورای انقلاب تصویب نکرد (نظیر پیشنهاد دکتر سید علی اصغر صدر حاج سید جوادی برای وزارت هنر). در مورد استاندارها هم توضیح دادم که برخلاف همه شایعات و به‌رغم سابقه عضویت یونسی در حزب توده او هرگز خیانت نکرد و کاری که مضر و زیان‌بخش باشد انجام نداد.

مهندس مقدم مراغه‌ای، از فعالان دوران انقلاب و از جهاتی با آیت‌الله شریعتمداری نزدیک بود. انتصاب او به سمت استانداری آذربایجان، آن هم برای یک مدت کوتاه، حسن تدبیر سیاسی مهندس بازرگان بود نه ایراد به او. خصوصاً که مهندس مقدم مراغه‌ای در دوران بسیار کوتاه استانداری خود هیچ اقدامی علیه جمهوری اسلامی و دولت انجام نداد. طاهر احمدزاده، از پیشگامان جنبش اسلامی در خراسان و از نزدیکان است و محمد تقی شریعتی و از مؤسسين کانون نشر حقایق اسلامی مشهد بود. چه ایرادی به کار او دارند که مرتب به بازرگان برای استانداری احمدزاده در خراسان حمله می‌کنند. بسیار ناجوانمردانه و دور از اخلاق اسلامی است. همه روحانیانی که در مشهد بودند و در چنین اسنایی حضور داشته‌اند می‌دانند که آقای احمدزاده مرد مسلمان و متشرعی است، اگرچه نحله فکری او به روشنفکران دینی نزدیک است نه به روحانیان.

خبر انفجار بیروت و قتل بشیر جمایل مطرح شد و افراد حاضر در این بحث آن را استقبال کردند. اما تحلیل من این بود که ترور او کار اسرائیل و برای تشدید تنش‌جات لبنان و بهانه‌ای برای حضور در لبنان.

#### روز هشتم - چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۶۱

نمازها را در مسجد خواندم. بعد از نماز مغرب، مدتی را در کنار کلبه پیامبر، به مکاشفه درون پرداختم. تجسم رفت و آمد پیامبر از منزل، که در آن زمان بیرون از مسجد بود، به مسجد برایم بهت‌آور بود. تجسم آن سه مردی که از سر ندامت،

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۶۷

خود را به ستون مسجد بستند تا خدا توبه آنان را پذیرفت و بیماری پیامبر و بستری بودن در منزل!

شب یکی از روحانیان جوان، که او را نمی‌شناختم، به دیدن ما آمد. او دانشجوی مدرسه عالی قضایی بود. حملات خود را به دولت موقت مطرح می‌کرد!! از او پرسش‌هایی کردم و خواستم که بگوید اطلاعات نادرست خود را از کجا به دست آورده و از کجا خوانده است. او گفت که شخصی به نام حسین ابوترایان در این مدرسه معلم آموزش و تحلیل سیاسی آنهاست. در پاسخ به او این شعر را خواندم:

هر که گریزد ز خراجات شهر بارکش غول بیابان شود  
اگر مردمی و ملتی نتواند فرق علی و معاویه را درک کند، مثل خوارج،  
علی را می‌کشند و گرفتار معاویه می‌شوند. او خیلی یکه خورد.  
بعد از رفتن او به آقای اشراقی درباره سوابق آقای ابوترابی توضیحاتی دادم.

### روز نهم - پنجشنبه ۱۳۶۱/۶/۲۵

از طرف ستاد نمایندگی اتوبوس گرفته بودند و حجاج را برای گردش به شهر می‌بردند. من هم به آنها پیوستم. در اتوبوس، جوانی اصفهانی، که مسئول نظم و مدیریت اتوبوس بود و او را از قبل می‌شناختم، با لحنی بسیار موهن و چندان آور **خبر اعدام صادق قطب‌زاده** را اعلام کرد و مردم هم تکبیر گفتند!! خیلی ناراحت شدم. آیا کشتن او ضروری و به نفع جمهوری اسلامی و موجب تقویت قدرت آقای خمینی می‌شد؟ روزنامه‌های سعودی ضمن چاپ عکس صادق و خبر اعدام او نوشتند که: «**خمینی یارانش را می‌کشد**». این سخن در واقع به یک صورت بیان سخنی است از پیامبر رحمت در نزاع میان یکی از انصار با یکی از مهاجرین. بعد از غزوه‌ای وقتی به او خبر دادند که عبدالله ابن ابی، سردسته منافقین مدینه، به حمایت از انصار گفته بود، وقتی به مدینه برگردیم، من تکلیف خودمان را با این اوباش مهاجر روشن می‌کنم. پیامبر هیچ‌گونه واکنشی نشان نداد تا آیات سوره منافقون نازل شد. پیامبر وقتی این آیات را قرائت کردند و صحت خبر در مورد سخنان عبدالله ابن ابی، تأیید شده برخی از مسلمانان تندرو خواستند که پیامبر به

آن‌ها اجازه بدهد که عبدالله را بکشند. پسر عبدالله، از پیامبر اجازه خواست که خودش پدر را بکشد. اما پیامبر نظر همه آن‌ها را رد کرد و فرمود: اگر من دستور بدهم عبدالله ابن ابی منافق را بکشید، همه خواهند گفت که «پیامبر یاران خود را می‌کشد» از نظر جامعه بیرون از خیمه اسلام، عبدالله از گروه مسلمانان بود. او در جنگ احد و بدر حضور داشته است. نظر پیامبر قطعاً نشانه تدبیر آن بزرگوار بود.

#### روز دهم - جمعه ۱۳۶۱/۶/۲۶

امروز هوای مدینه به شدت گرم شد. به طوری که کسانی که سال‌ها در مدینه بوده‌اند و یا به کرات به مدینه سفر کرده‌اند می‌گفتند این گرما بی‌سابقه است. جمعیت هم بی‌سابقه بوده است. بعد از ظهر، هنگام استراحت، آقای اشراقی گفت که رادیوهای خارجی همه خبر اعدام صادق قطب‌زاده را با شرحی از فعالیت‌های گذشته او دادند. شب در مسجد، بعد از نماز، آقای سعید صدیقی را دیدم. خیلی گرم و صمیمی او از مسلمانان پاکستانی مهاجر به آمریکا و از اعضای اولیه جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون (Islamic Society of Greater Houston) بود. من از مؤسسين اصلی و اولیه این جامعه و اولین بانی مسجد در تگزاس و سال‌ها رئیس این جامعه بودم. نگرش و رفتار ما در جامعه اسلامی، همگرایی میان همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه بود. به همین علت توانسته بودیم، بخش اعظم مسلمانان سنی مذهبی را نیز به فعالیت در جامعه جذب کنیم. صدیقی مرا به شام در منزلش دعوت کرد. با خوشحالی پذیرفتم. بعد از شام او ابتدا درباره شفاعت از من پرسش کرد. علت پرسش او آن بود که سعودی‌ها در نشریه‌ای که میان حجاج مدینه توزیع کرده بودند، مدعی شده بودند که امر موجب شرکت و کفر است، از جمله متوسل شدن به رسول یا امام جهت شفاعت و واسطه قرار دادن آنها با خدا. من این نظر را رد کردم و توضیح دادم که قرآن این برداشت را قبول ندارد. متفکرین برجسته اهل سنت نیز آن را قبول ندارند. اصل شفاعت در قرآن آمده است و اینکه کسانی می‌توانند، به اذن خدا، شفاعت‌کننده مردم باشند. اهل سنت هم قبول دارند که پیامبران، شهداء، حتی علما می‌توانند جزو شافعین باشند. درباره واژه «توسل» در قرآن نیز توضیح دادم.



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۶۹

او سپس درباره ایران، اعدام‌ها، جنگ ایران و عراق، و غلو درباره خمینی پرسید که درباره هر یک از آنها در حد مقدور توضیحاتی دادم.

### روز یازدهم - شنبه ۱۳۶۱/۶/۲۷

خبر تازه و خاصی نبود. برنامه نماز در مسجد، صبحانه، گردش در محله قبا، نماز ظهر در مسجد فاطمه و سپس نماز عصر در مسجد پیامبر. برگشت به منزل، استراحت و سپس نماز مغرب و عشاء در حرم پیامبر و در خود فرورفتن و مکاشفه درون و راز و نیاز با خدای بزرگ و مهربان. بعد از شام، باز هم بحث‌های تمام‌نشدنی دوستان. یکی از بحث‌ها پیرامون بعثه امام و نماینده‌اش، موسوی خویننی‌ها بود. ظاهراً بسیاری از حجاج ایرانی به بعثه دعوت شده بودند و خیلی رفته بودند. بعد از ظهر امروز، چند نفری از حجاج ایرانی، که به آن جلسه رفته بودند، بی‌مقدمه از وضع به بعثه و تبعیض‌ها شروع می‌کنند به انتقاد کردن. آنها گفتند که در خود بعثه هم اعتراض‌ها و سؤال‌های خود را مطرح کرده‌اند. اما به آنها گفته شده بود که چرا این قدر ناراحت هستید؛ بروید وضعیت حجاج سایر کشورها را ببینید که در کنار خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌خوابند، ببینید و خدا را سپاسگزار باشید. اما این سخنان حجاج را قانع نکرده بود. آنها ایراد داشتند که در چنان وضعیتی، چرا بعثه امام در چنان ساختمان و با چنان تجملی است که امکانات درونی و تشریفات آن در مدینه حکم قصر یک پادشاه را دارد.

اما هر سه روحانی کاروان، آقایان فخر کلباسی، اشراقی و شمس، به این حجاج معترض اعتراض و حتی به آنها پرخاش کرده بودند. یکی از حجاج به نام تهرانی، می‌گفت زنش بیمار است و برای بردن او به خارج جهت درمانش، چقدر زجر کشیده و دوندگی کرده بود.

امروز عصر، روزنامه‌های مدینه مجدداً خبر اعدام صادق قطب‌زاده را نوشته بودند که بعد از تأیید یا تنفیذ حکم توسط خمینی به اجرا گذاشته شده است. آنها هم عکس صادق را با امام خمینی در پاریس چاپ کرده بودند و زیر آن نوشته بودند: «خمینی یارانش را می‌کشد».

امشب آقای اشراقی با رادیوی خود صدای آمریکا را گرفته بود که اعدام صادق را تفسیر می‌کرد. زندگی صادق را مفصل، از زمانی که به آمریکا رفته بود،

شرح داد. همچنین پیرامون سه نفر، صادق، بنی‌صدر و یزدی، که به خمینی در مبارزه علیه شاه کمک کرده بودند صحبت‌هایی کرد و سرنوشت قطب‌زاده و بنی‌صدر را شرح داد. ضمناً صدای آمریکا خیر و متن مصاحبه با آقای منصور فرهنگ و جودی پاول را منتشر کرد. منصور فرهنگ در این مصاحبه گفت که خمینی به عنوان محبوب‌ترین چهره تاریخ ایران وارد تهران شد. سپس به کشتارهای ایران پرداخت درباره رفتار سیاسی او بعد از انقلاب خیلی تند صحبت کرد به خصوص از جودی پاول در مورد عضویت او در «سیا» سؤال کرده شد. او ضمن تکذیب آن گفت که برعکس است، تصور آنها این بوده است که صادق با ک.گ.ب شوروی رابطه و همکاری دارد. بعد از این مصاحبه، اعلامیه‌های گروه‌های مختلف سیاسی خارج از کشور را در محکوم کردن اعدام صادق قطب‌زاده خواندند.

**دکتر امینی** گفت که با خط سیاسی و روش صادق موافق نبوده است اما اعدام او را محکوم می‌کند. در میان حجاج، با برخی که صحبت کردم، عکس‌العمل‌ها متفاوت بود. تعدادی که شعاری و احساسی بودند، اظهار خوشحالی می‌کردند اما برخی متحیر بودند. با ناباوری به‌طور جدی اما خصوصی می‌پرسیدند که آیا این خبرها درست است و صادق واقعاً خواسته است این کارها را که این‌ها می‌گویند و به او نسبت می‌دهند، انجام بدهد. بعضی‌ها هم می‌پرسیدند آیا نمی‌شد او را عضو و یا زندانی کرد؟

شنیدم صدای آمریکا خبر داده بود که حاج احمد خمینی روز یا شب قبل از اعدام صادق به زندان اوین رفته و با او دیدار داشته و به او پیشنهاد کرده است که نامه‌ای به امام بنویسد و درخواست عفو کند اما صادق نه پذیرفته است.

از اعدام صادق بسیار ناراحت شدم، باورکردنش برایم مشکل بود. چرا انقلاب به چنین سرنوشتی دچار شده است. چرا قدرت‌طلبی و مقام‌پرستی‌ها آن‌چنان باشد که صادق‌ها را به این مراحل بکشاند. او سی و چند سال تمام زندگی خود را برای مبارزه با استبداد سلطنتی گذاشت، شب و روز نداشت، خورد و خواب نداشت. به یاد آوردم که وقتی گروهی از روحانیان جوان نجف، از گروه محمد منتظری برای اعتصاب غذا و حمایت از زندانیان، از جمله و به خصوص سید مهدی هاشمی،

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۷۱

به پاریس رفته بودند همه در منزل صادق به سر می‌بردند. علاوه بر منزل از تلفن او استفاده کردند، به هر کجای دنیا می‌خواستند تلفن زده بودند، حتی به آمریکا، با خود من محمد منتظری بیش از یک ساعت و نیم تلفنی صحبت کرد تا من قانع بشوم که در اعتصاب غذای نیویورک نام و عکس مهدی هاشمی هم باشد، که من زیر بار نرفتم. تعداد این افراد آنقدر بود که بعضی از آنها در وان حمام هم خوابیده بودند و شب وقتی صادق به منزل می‌آید جایی برای خوابیدنش نبود به منزل دوست فرانسوی‌اش، که همسایه او پیرمردی فلج بود، می‌رود. اما آیا صادق واقعاً در حد دست زدن به چنان کار جنون‌آمیزی بوده است یا خیر؟ من نمی‌دانستم و نمی‌دانم. اما از اعدام او و از این‌که چنین عاقبتی پیدا کرد، سخت ناراحت بودم حق او این نبود. اما از دستم چه برمی‌آمد؟ هیچ. همان شب، بعد از دریافت خبر، وقتی به حرم پیامبر رفتم، دو رکعت نماز برای او خواندم، او را دعا کردم و از خدا خواستم از سر تقصیراتش بگذرد.<sup>۱</sup>

### روز دوازدهم - یک شنبه ۱۳۶۱/۶/۲۸

خبر خاصی جز نماز و عبادت و نیایش نبود.

### روز سیزدهم - دوشنبه ۱۳۶۱/۶/۲۶

حرکت به مکه. صبح برای نماز به مسجد رفتم. با پیامبر خدا خداحافظی کردم. تلاش کردم به تهران تلفنی بزنم اما موفق نشدم. ظهر حمام و غسل و آماده برای حرکت.

دو اتوبوس آماده شده بودند. یکی سرباز برای آقایان و دیگری معمولی برای خانم‌ها. به اضافه یک سواری برای خانم‌ها. قرار بود ساعت ۲ بعدازظهر حرکت

---

۱. سال‌ها بعد، دکتر صادق طباطبایی، داستان اعدام او را برایم نوشت که با آنچه صدای آمریکا مدعی شده است متفاوت است. درباره اعدام او بحث و حدیث زیاد است. از او پرسیدم که آیا با آقای خمینی صحبت نکرد که صادق را نکشند؟ گفت صحبت کردم و از او درخواست کردم صادق را ببخشد. بعد از چند بار تکرار گفت بخشیدم. گفتم هم در این دنیا و هم در آخرت. گفت هم در این دنیا و هم در آخرت او را بخشیدم. سپس از او خواستم دستور دهد صادق را آزاد کنند. ایشان حاج احمد آقا را صدا کرد و گفت: احمد بگو صادق را آزاد کنند. اما فردا صبح او را اعدام کردند!؟

کنیم. اما ساعت ۳/۳۰ به راه افتادیم. یک ساعت و نیم انتظار زیر آفتاب سوزان و مستقیم. راننده اتوبوس، مصری و نابلد بود. نه فقط راه را نمی دانست بلکه رانندگی او هم بسیار بد و ناشیانه بود. با شکایات فراوان، بالاخره به مسجد شجره رسیدیم. و محرم شدیم.

حدود ساعت ۴/۳۰-۵ بعدازظهر به طرف مکه حرکت کردیم. درحالی که فارغ از گرما و خستگی، همه با هم می خواندیم: «لیک! اللهم لیک. لیک لا شریک لک لیک. اِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ: لا شریک لک لیک».

می خواندیم و تکرار می کردیم. شور و هیجان خاصی به همه دست داده بود. به خصوص برای آنها که مثل من سفر اولشان بود.

علاوه بر مشکل نابلدی راننده و ناشی بودنش، ماشین هم خیلی روبه راه نبود و چندین بار خراب شد. راننده اولین سفرش از مدینه به مکه بود و چندین بار راه را گم کرد. در سربالایی ها ماشین نمی کشید و موتورش خاموش می شد. راننده ناشی درست نمی توانست دنده عوض کند. یک بار هم در ۲۰ کیلومتری مکه ماشین خراب شد و از حرکت ایستاد. این بار پلیس راه، که خیلی هم مجهز بود، آمد. یاد پلیس های راه آمریکا افتادم. اما برخورد آنها با این ها خیلی فرق داشت. پلیس سعودی را همان اعراب خشن و بی ادب یافتیم؛ کمکی هم نکردند. باز ماشین به راه افتاد.

سر راه در محل بدر، حدود ۳۰ فرسنگی مدینه، برای نماز مغرب و عشاء توقف کردیم. بالاخره حدود ساعت ۵ صبح به مکه رسیدیم. باز هم، لیک، اللهم لیک، لیک، لا شریک لک لیک اِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ: لا شریک لک لیک.

وارد مکه شدیم، بدون آنکه بدانیم و بلد باشیم که کجا باید برویم. در شهر مکه آدرس محل کاروان را پرسیدیم. و ماشین مجدداً در یک سربالایی خاموش شد. و دیگر روشن نشد که نشد. خسته و درمانده، در یک سفر خسته کننده، در ماشینی با صندلی های کوچک و ناراحت، بادهای گرم و سوزان و باز بودن سقف ماشین همه را حسابی کلافه کرده بود.

به ناچار خسته و درمانده پای پیاده در آن موقع شب (یا روز) به سوی مقصد، آدرسی که داشتیم به راه افتادیم. بالاخره رسیدیم و هر کدام به گوشه ای افتادیم.

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۷۳

در این سفر در طول راه یکی از مسافرها، زیارت‌نامه عاشورا را می‌خواند، حاج آقا فخر استاد عرفانی، که صدایش هم خیلی زیبا بودند و هم بسیار گرم و خوب می‌خواند.

شعار واحد فراملی، فرامذهبی، «لیبیک» همه را در وجد و هیجان نگه می‌داشت و چه زیبا بود.

#### روز چهاردهم - سه‌شنبه ۱۳۶۱/۶/۳۰

هنوز خستگی بر من غالب بود که قرار شد برای طواف حرکت کنیم. به سرعت همه آماده شدیم و به خانه خدا رفتیم نماز صبح خواندیم. مناسک را یکی پس از دیگری انجام دادیم. طواف، نماز طواف، سعی در صفا و مروه، انجام مناسک و برگشت به منزل در ساعت ۱۰/۲۰.

در صفا و مروه، به کلی از خود بی‌خود شده بودم. ازدحام جمعیت آن‌قدر بود که حرکت بسیار کند و آرام بود. اما من همچنان با سرعت، می‌دویدم، گویی می‌خواستم پا به پای هاجر از این سو به آن سو بروم. چه حجی، چه عمره‌ای، چه طوافی، چه حالی! ای خدا بپذیر و بازهم نصیبم کن.

#### روز پانزدهم - چهارشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۶۱

نماز مغرب و عشاء را در حرم خدا خواندم و نیت اعتکاف کردم. اما متأسفانه به حال خودم رها نکردند. ابتدا آقای انصاری، از دوستان مهدی نوربخش آمد. خیلی صمیمی و بامحبت برخورد کرد. می‌گفت در وزارت ارشاد مشغول به کار است. او از اعضای انجمن اسلامی و دانشجویان، گروه فارسی در آمریکا، در تولید و شیکاگو بوده است. او همچنین گفت که غاده، خانم لبنانی دکتر چمران در گروه آنهاست.

بعد از انصاری، چند تن از اعراب لبنانی، که مرا شناخته بودند، آمدند و اطرافم نشستند. درباره ایران، نهضت آزادی، حوادث لبنان، سرنوشت امام موسی صدر گفتگو کردیم. بعد از آنها، کسی که خود را از اهالی بازار معرفی می‌کرد، آمد جلو و بعد از سلام و علیک از مواضع مهندسی بازرگان و نهضت آزادی پرسش‌هایی را

## ۱۷۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

مطرح کرد. من کمی جواب دادم. اما متوجه شدم که قصد آگاه شدن از آنچه که نمی‌داند را ندارد بلکه دنبال «جدال» است. گفتم که در خانه خدا جای جدال نیست. در تهران بیا دفتر نهضت در آنجا با هم صحبت خواهیم کرد.

### روز شانزدهم - پنجشنبه ۱۳۶۱/۷/۱

امروز بالاخره توانستم به مهدی و سارا تلفن بزنم. آنها خبر دادند که دکتر طلیعه (برادر خانم) و پسرم خلیل شش روز قبل به مقصد مکه حرکت کرده‌اند. من قبل از آغاز سفرم، با خلیل که هنوز دانشجو بود، تلفنی صحبت کردم و او را دعوت کردم که با هزینه ما به سفر حج بیاید. بر این باور بودم که انجام مراسم حج در سنین جوانی، اثرات مثبت و مفید درازمدت در روحیات و رفتارهای ما خواهد داشت.

علاوه بر این واقعاً به طور عجیبی دلم برای او تنگ شده بود. بعد از تلفن به حرم رفتم و نماز ظهر را در آنجا خواندم. برای برگشت به منزل کاروان، باید با اتوبوس می‌رفتم. سازمان حج چندین اتوبوس کرایه کرده بود که حجاج ایرانی را از مسیرهای معینی به حرم ببرد و برگرداند. ایرانی‌ها برای سوار شدن اتوبوس صف می‌بستند. اما تخلف و شلوغی نیز فراوان است. گرما و ایستادن طولانی در صف برای سوار شدن و تابش مستقیم آفتاب سوزاننده، مردم را کلافه می‌کرد و موجب بروز رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شد. خانم‌ها اکثراً بسته‌های بزرگی کالاهایی را که خریده‌اند همراه داشتند و با هم درباره قیمت کالاها و آدرس مغازه‌ها صحبت می‌کردند. چند تن از خانم‌هایی که پشت سر من در صف ایستاده بودند. با لهجه کرمانشاهی با هم صحبت و پچ‌پچ می‌کردند و مرا نشان می‌دادند. بالاخره یکی از آنها طاقت نیاورد و با لحنی بسیار مؤدبانه و محترمانه گفت شما در تلویزیون خیلی کوچک‌تر و ضعیف‌تر از خودتان دیده می‌شوید. بعد از یک ساعت انتظار در صف بالاخره نوبت به ما رسید و سوار شدیم.

**حاج اکبر آقا**، شوهر عمه آقا مهدی نوربخش، داماد ما آمده بود به کاروان ما به دیدنم و می‌گفت که آقای محمد مطلبی - شوهر خواهر داماد ما - نیز در کاروان آنهاست. سر شب برای دیدن از همراهان سفر، به اطاق مجاور رفتم. طیف وسیعی از گروه‌های اجتماعی بودند، بعضاً سقط فروش، کارمند بانک، مالک و راننده

کامیون، بزاز، روحانی (به نام شمس و کارمند داسرا) همه علاقمند به بحث‌های سیاسی بودند. درباره دولت موقت، بازرگان، ظلم به او، بنی‌صدر، سیاست دولت؛ مسأله غالی و تالی، موضوعاتی بودند که مطرح شد و من هم در حدی که مناسب آن جمع بود توضیحاتی دادم.

آقای شمس، پرسید که آیا به نظر من مهندس بازرگان در کارهایش مرتکب اشتباه شده است یا خیر؟ گفتم، احتمالاً اشتباه داشته است. مگر به او وحی می‌شد یا معصوم بود؟ خیر او هم مرتکب اشتباهاتی شده است. بعد پرسید، امام چه‌طور؟ آیا به نظر شما ایشان هم اشتباه کرده است. جواب دادم. حتماً. ایشان هم نه معصوم بودند نه به او وحی می‌شد. خود ایشان هم در سخنان خود در چندین جا به اشتباهات خود اشاره کرده‌اند. پرسید مثل کجا؟ در پاسخم لبنان را مثال زدم که آقای خمینی گفتند: «توطئه آمریکا بود و ما بازی خوردیم!» که بالاتر از اشتباه است. وقتی مسأله معصومیت را مطرح و از او پرسیدم که آیا به نظر او آقای خمینی معصوم است، گفت خیر ایشان معصوم نیستند. در ادامه بحث، من مسأله غالی بودن را مطرح کردم و از امام معصوم نقل کردم که فرموده‌اند، فرزندان خود را از غلات حفظ کنید که از مشرک و کفر بدترند. بسیاری از حاضرین، حتی آن راننده کامیون هم با بحث من موافق بود. در مجموع میزان آگاهی جمع را بالا دیدم. وضع اقتصاد مطرح شد، حاضرین عموماً می‌گفتند خیلی بد شده است. اگر چه مردم به خاطر جنگ تحمل می‌کنند، ضمن احترام و علاقه به امام، اما از اوضاع سخت ناراضی هستند.

برای نماز مغرب و عشاء به حرم رفتم. تمام حرم مملو از جمعیت بود. همه جا شلوغ بود.

از خلیل خیری نبود همه‌جا چشمم به دنبال او بود. گفتم ای خدا پس چرا همه کار من باید با تشویش و اضطراب و انتظار همراه باشد.

حرم زیبا بود. آن‌قدر زیبا که مفهوم «جمال» خدایی را دیدم. در برابر این زیبایی خیره‌کننده به سجده افتادم. تماشای جمعیت از طبقه دوم خیلی زیباست. با گردیدن به پیرامون حرم از طبقه دوم، می‌توان جمعیت را از زوایای مختلف تماشا کرد.

تا اذان صبح در حرم ماندم. دقایقی مانده به طلوع فجر، آسمان کعبه مسحورکننده است. گویی فرشتگان خدا بر آسمان بالای حرم پرواز می‌کنند و عطر گل می‌پاشند.

بعد از یکی از نمازهایم، چند نفری، که هیچ‌کدام را نمی‌شناختم، جلو آمدند و با احترام پرسیدند که آیا فلانی هستیم. گفتند چرا بی‌محافظ آمده‌اید؟ گفتند مدتی شما را در حرم دنبال می‌کنیم. دیدیم تنها هستید سایر آقایان هر کدام چند محافظ همراه دارند، ضمن تشکر از آنها گفتم من خود را به خدا سپرده‌ام.

**آقای جنتی** را دیدم. خیلی برخورد گرم و صمیمی داشت. دو محافظ یکی در سمت چپ و یکی در سمت راست با او بودند. سایر آقایان را که می‌شناختم و با آنها برخورد کردم همین محافظین را داشتند.

برای برگشتن به منزل باز هم ازدحام ایرانیان برای سوار شدن به اتوبوس‌ها و بی‌نظمی.

#### روز هفدهم - جمعه دوم مهرماه ۱۳۶۱

امروز از طرف بعثه راهپیمایی اعلام شده بود. به اتفاق سایر اعضای کاروان شرکت کردم. جمعیت شرکت‌کننده زیاد بود و سرتاسر خیابان را پوشانیده بود. پلیس ضدشورش سعودی با تجهیزات کامل و به تعداد زیاد همه‌جا را زیر نظر و جمعیت را تحت محاصره داشتند. پرچم‌ها و پلاکاردهای زیادی در دست مردم بود. در میان جمعیت با آشنایان زیادی برخورد کردم. مردم اکثراً وقتی مرا می‌دیدند و می‌شناختند، صمیمانه و مهربانانه برخورد می‌کردند. تعداد روحانیان شرکت‌کننده در راهپیمایی قابل توجه بود. بسیاری از آنها ادای احترام و ابراز صمیمیت می‌کردند. از آن جمله **آیت‌الله مصباحی شیراز** بود که وقتی مرا دید با گرمی در آغوش کشید. حاج آقا مصباحی از روحانیان هوادار **دکتر مصدق** در فارس (شیراز) بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همچنان وفادار به مصدق باقی ماند و با کمیته نهضت مقاومت ملی استان فارس، همکاری می‌کرد و در سفرهایی که در آن زمان به شیراز داشتم، اکثراً ایشان را می‌دیدم. مصباحی از وضع موجود به شدت ابراز ناراحتی می‌کرد. **آیت‌الله علم‌الهدی** از نمایندگان مجلس، نیز با محبت برخورد کرد.



تظاهرات خیلی نامنظم بود. بلندگوها خوب کار نمی‌کردند و صداها مفهوم نبودند. مراسم با دعای وحدت تمام شد.

در جریان مراسم، دو زن جوان از مردم عکس می‌گرفتند و بیانیه‌ها و پوسترها را نیز می‌گرفتند. شاید خبرنگار و شاید هم مأمور امنیتی بودند.

برخی از زنان عرب بومی، موقع عبور تظاهرکنندگان، از آنها با گرمی استقبال می‌کردند و تکبیرگویان از خمینی تجلیل می‌کردند.

شنیدم که تعدادی از تظاهرکنندگان بازداشت شده‌اند، اما چند نفر؟ و چه شد؟ مطلع نشدم.

بعد از پایان تظاهرات به حرم رفتم. موقع نماز بود. اما جا به سختی پیدا می‌شد. بالاخره جایی را در طبقه دوم محل سعی صفا و مروه پیدا کردم، آماده شدم. اما نماز هم شروع نشده بود، جمعی حجاج ایرانی در خیابان، جایی که برای نماز ایستاده بودند، مرتب شعار می‌دادند و تکبیر می‌گفتند. **الموت لاسرائیل، یا ایها المسلمون اتحدوا، اتحدوا، الله واحد خمینی قائد**، صدای آنها به گوش ما در طبقه دوم در جایی که بودیم می‌رسید. به اطرافم نگاه می‌کردم. واکنش مردم عموماً بی‌تفاوتی بود. حاجیانی که در اطرافم برای نماز ایستاده بودند، وقتی می‌پرسیدند و فهمیدند که ایرانی هستم، با بی‌اعتنایی برخورد می‌کردند. تنها یک نفر که خود را مراکشی معرفی کرد، با حرارت از ایران و آقای خمینی سؤال کرد.

بعد از پایان نماز، مجدداً **حاج آقا مصباحی** را دیدم. با هم از حرم بیرون آمدیم. اما از وسایل نقلیه و اتوبوس خبر نبود. به جای هر چیز جمعیت در خیابان‌ها موج می‌زد. چاره‌ای نداشتم، پیاده به طرف منزل راه افتادیم. آفتاب بسیار داغ و سوزانی بود. حدود نیم ساعت طول کشید تا به مقصد رسیدیم با وجودی که جمعه و هوا هم بسیار گرم و سوزان بود، ایرانی‌ها دست از خرید نکشیده بودند. همه‌جا سخت مشغول بودند.

بعد از استراحت در منزل، نماز مغرب را در مسجد محل خواندیم. مسجد کوچکی در یک محله نسبتاً فقیرنشین.

هنوز از دکتر طلیعه و پسر خلیل خبری نشده بود.

امروز اعلام شد که فردا، روز هشتم ذی‌الحجه است و عازم عرفات خواهیم

شد.

از رادیوی یکی از اعضای کاروان، اخبار تظاهرات امروز مکه را از رادیو ایران شنیدم؛ اما تا چه حد درست بود، نمی‌دانم.

#### روز هجدهم - شنبه ۱۳۶۱/۷/۳

امروز قرار است به عرفات برویم. صبح قبل از فجر غسل کردم و پیاده به حرم رفتم تا نماز صبح را در حرم بخوانم. جایی برای ایستادن و نماز خواندن پیدا نکردم. لاجرم در گوشه‌ای به تماشای نماز جماعت پرداختم. بعد رفتم به زیرزمین محل شیرهای آب زمزم. بعد از نماز صبح، قرآن و در خود فرورفتن و به خود پرداختن. زیبایی حرم وصف‌ناپذیر است. زیبایی که نماد جلال خداست. مقداری اطراف حرم را گشتم به این امید که خلیل را پیدا کنم، که نشد. برای برگشتن به منزل ماشین نبود پیاده برگشتم. گرما بسیار کلافه می‌کرد.

بعد از استراحت منتظر حرکت کاروان شدیم. نماز مغرب و عشاء را به جماعت در تراس ساختمان، که هوای خنک و مطبوعی داشت خواندیم. محرم شدیم، نیت کردیم، و سپس سوار اتوبوس‌های رویاز، به سمت عرفات حرکت کردیم. در عرفات چادرها مشخص بود. از مسجد جدیدی که به نام **نامره Namerah** ساخته شده بود دیدن کردم.

#### روز نوزدهم - یکشنبه - چهارم مهرماه ۱۳۶۱

برابر با نهم ذی‌الحجه، که وقت شرعی و واجب مناسک از ظهر شروع می‌شود. بعد از صبحانه، به گردش و قدم‌زدن در اطراف چادرها پرداختم. در برابر یکی از چادرها، دوستی که او را نمی‌شناختم، جلو آمد و بعد از سلام و احوال‌پرسی، خبر خوبی داد و گفت پسران دنبال شما می‌گردند!! در همین موقع، دوست دیگری، از اعضای فعال خانه اسلام واشنگتن، به نام «حاجی» مرا دید و خبر داد که خلیل پیش آنهاست، در چادری، روبروی چادر ستاد حج. آقای **بهرام ناهیدیان**، بازرگان فرش در واشنگتن و از مسلمانان فعال شهر، **دکتر محمد طلیعه**، برادرخانم و آقای **منوچهر شفیعی** (باجناق دکتر رضا صدر) هم آنجا بودند. درحالی که با این‌ها صحبت می‌کردم، **نوه‌های امام، دختر مرحوم آیت‌الله اشراقی و دختر آقای بروجردی** جلو آمدند و سلام و احوال‌پرسی کردند، ابتدا نشناختم. خود را معرفی

کردند و گله کردند که چرا خانم من حال آنها را نمی پرسد و قطع رابطه کرده است. می گفتند در منزل ما مرتب ذکر خیر شما و خانم هست و آقا (منظور آقای خمینی است)، مرتب از شما، از صدق و صفا و دیانت شما صحبت می کنند. قول گرفتند که در تهران تماس بگیرم.

از «حاجی» سراغ خلیل را گرفتم. گفت رفته است گردش اطراف و پیدا کردن شما، همان جا ماندم تا آمد. گویی دنیا را به من داده باشند. در حالی که آنها صبحانه می خوردند، خلیل برایم داستان حرکتش را از مکه به مقصد عرفات تعریف کرد. او گفت از جده از دکتر طلیعه برای یافتن و پیوستن به من جدا شده است. به تنهایی از جده به مکه آمده است. ولی نتوانسته مرا پیدا کند و نتوانسته بود دکتر طلیعه را هم پیدا کند. لذا شبها را در حرم می خوابیده است.

برای آمدن به عرفات از مکه پیاده راه افتاده است. آن هم نه از راه معمولی شناخته شده، بلکه میانبر از راه کوههای اطراف مکه. به قول خودش، می خواست از همان راهی به عرفات بیاید که پیامبر می آمده است. اما راه را گم کرده بود. و اگر در میانه راه در کوهستان به یک چوپان عرب بر نمی خورد که به او کمک کند و راه را نشان بدهد در گرمای شدید، به احتمال زیاد از بین می رفت. تمام پاهای او زخم شده بودند. او دوره های سخت پیشاهنگی را گذرانده بود و این به او کمک کرده بود که تحمل کند. او از مکه ساعت ۱۰ صبح روز شنبه حرکت کرده بود. بعد از ورود به عرفات به هر چادری سر کشیده بود، ما را پیدا نکرده بود. شب را در مسجد نماره خوابیده بود. تعجب کردم چه طور او را ندیده بودم، در حالی که شب اول من مسجد سر زدم و مدتی در آنجا گردش می کردم.

شرح و بیان احساس و حالت من و خلیل برایم بسیار سخت است. این همان خلیل کوچولوی عزیز من بود، که اکنون غرق در رویاهای خود، در وادی حق و حرم امن خدا وارده شده است! چه ورودی! به اتفاق خلیل و دکتر طلیعه به چادر کاروان خودم برگشتم. همه همسفران از دیدار خلیل و دکتر طلیعه خوشحال شدند. بعد از مدتی آقای شفیع نیز به ما پیوست و سه نفری پیاده به سوی مسجد نماره رفتیم. آقای شفعی در طول راه توضیحاتی درباره وضعیت بنیاد علوی و سوء استفاده هایی که می شود، و رفتارهای فرصت طلبانه نماینده وقت ایران در سازمان ملل را داد.

قبل از ظهر به عرفات و به چادر خود برگشتیم و با اذان ظهر نیت وقوف کردیم.

بعد از نماز مغرب و عشاء آماده حرکت به «مشعر» شدیم. حدود ساعت ۷ بعد از ظهر سوار کامیون‌های سرباز شدیم. اما ازدحام جمعیت و کثرت وسایل نقلیه به قدری زیاد بود که حدود سه ساعت و نیم طول کشید تا از محل پارکینگ خارج و به جاده اصلی رسیدیم. در حالی که جاده شلوغ و حرکت ماشین‌ها بسیار کند بود. اما کسی به گرما و نه به شلوغی اهمیت می‌داد. همه مشغول سرود خواندن و محو عوالم روحانی خود بودند: لبیک.

در طول راه، همه‌جا معنا و مفهوم مناسک حج را برای خلیل شرح می‌دادم. حدود ساعت ۱۲ شب به اواخر مشعر الحرام رسیدیم و در کنار خیابان، زیر یکی از نورافکن‌ها، نظیر هزاران حاجی، بیتوته کردیم.

بعد از پیاده شدن از ماشین و استقرار در محل، با استفاده از شیرهای فشاری آب خود را شستشو دادیم و سپس به اتفاق خلیل به بالای کوه «سرخ» رفتیم. در اوایل مسیر، به دلیل قضای حاجت خلاق‌الله، بوی تند تعفن مشام را می‌آورد. اما بالاتر که هوا لطیف و لطیف‌تر شد. در بالای کوه «سرخ» منظره «مشعر» بسیار زیبا بود. یک ساعتی پدر و پسر در آن بالا، در آن فضای روحانی، با هم راز و نیاز کردیم. مدت‌ها بود که با خلیل نه سفر کرده بودم و نه تنها با هم حرف زده بودیم. برای او شرح دادم که چرا این سفر برای او ضروری بود و چرا اصرار به آمدن او به این سفر داشتم. او درسش را تمام کرده بود و مشغول نوشتن تزش بود و وقت آزاد داشت؛ رویا و بچه‌ها را به ایران فرستاده بود و خودش در آمریکا تنها بود و آپارتمان‌های محل سکونتش را هم تحویل داده بود. سوم و مهم‌تر از همه، در ابتدای جوانی، این سفر بیش از هر سنی بر زندگی انسان اثرگذار است.

برای او از علت و فلسفه برخی سخت‌گیری‌های گذشته، به خصوص وقتی در شهر آستین درس می‌خواند صحبت کردم. و از او خواستم که اگر در رفتارم با او خشن بوده‌ام مرا ببخشد. از وضعیت و فشارهای سیاسی و نیز آینده مبهم توضیحاتی دادم و از نقش او به عنوان فرزند ارشد، که باید هم برادر و هم رفیق خوبی برای سایر بچه‌ها، یوسف و سارا، که در آنجا مشغول درس خواندن بودند،

باشد. از او خواستم برای ایمان و مریم به ایران نامه بنویسد و با آنها ارتباط داشته باشد. چه مدت در بالای کوه «سرخ» بودیم، نمی‌دانم، پایین آمدیم و خسته، بر کف سنگی و آسفالته خیابان دراز کشیدیم. گویی بر نرم‌ترین بسترها خوابیده‌ایم. خوابی سنگین و لذت‌بخش، هر دوی ما را در ربود.

#### روز بیستم - دوشنبه پنجم مهرماه ۱۳۶۱

امروز دهم ذی‌الحجه و روز عید قربان است. قبل از نماز صبح سوار شدیم. فریضه را به جا آوردیم. دعاها خواندیم، حالی پیدا کرده بودیم.

برای حرکت به منی همه آماده می‌شدند، ناگهان مشعر، یکپارچه جنبش و جوش شد. گویی که فرمانده واحدی فرمان حرکت صادر کرده است. همه پیاده حرکت می‌کردند. هر گروه با افراد خودش پرچمی و علامتی در جلو. همه سرود خوانان: **لیک**

به‌رغم کثرت جمعیت، آهنگ حرکت طوری بود که درست موقع طلوع آفتاب وارد منی شدیم. ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود. متأسفانه صدای بوق به جا یا نابه‌جای ماشین‌های پلیس و آمبولانس‌ها، گوش خراش و آزاردهنده بودند. شادی و سرور روز عید، چه بسیار هیجان‌انگیز و دلربا بود. بازتاب این سرور فضای منی را پر کرده بود. با طلوع آفتاب، روز عید قربان آغاز شد.

خلیل ذوق‌زده و هیجانی بود. هر دو به یاد آوردیم اولین عید قربانی که در منزل ما با حدود ۲۰ نفر از مسلمانان شهر هیوستون برگزار کردیم، و تأسیس جامعه اسلامی کلان شهر هیوستون، و اولین مسجد در تگزاس و اعیاد فطر و قربان‌های بعدی.

به یاد آوردیم آنچه را مالکوم ایکس رهبر برجسته مسلمانان رنگین‌پوست آمریکا از مکه، در سفر حج‌اش، خطاب به همسر و یارانش نوشته بود: «**علاج** سرطان نژادپرستی آمریکا اسلام است، من در حج، سیاه‌ترین سیاهان را در کنار سفیدترین سفیدها دیدم که با هم از یک کاسه غذا می‌خوردند بدون اینکه حتی احساس نژادی داشته باشند».

بعد از ورود به منی، و کمی استراحت درچادرمان و صرف صبحانه، برای رمی جمرات عقبه حرکت کردیم.

در ابتدای راه، برای خلیل، داستان ابراهیم پیامبر و پسرش اسماعیل را شرح دادم. ابراهیم در عرفه خواب دید، که باید به دستور خداوند، اسماعیل را قربانی کند. بعد به طرف مشعر حرکت کرد و صبح چنین روزی وارد منی شد و به طرف محل خاص برای قربانی اسماعیل عزیزش به راه افتاد. اسماعیل برای ابراهیم خیلی عزیز بود، عزیزترین عزیزها، بر سر راهش شیطان بر او ظاهر شد و وسوسه‌اش کرد؛ خواست او را منصرف سازد. ابراهیم شیطان وسوسه‌کننده را با سنگ زد و از خود دور کرد. وسوسه‌های طبیعی بودند. این صحنه‌ها سه بار تکرار شد.

به خلیل گفتم که برای ابراهیم، فرزندش اسماعیل عزیزترین عزیزان بود، که در راه خدا او را بدهد. حال برای هرکس که به حج می‌آید، و در پایان مناسک به رمی جمرات می‌پردازد، باید پیش خود بداند و روشن کرده باشد که اولاً عزیزترین عزیزها نزد او چیست؟ ثانیاً «عزیزترین» یک چیز است و ممکن است با دیگری متفاوت باشد. اما در هر حال همه باید آمادگی پیدا کرده باشند که عزیزترین‌ها را قربانی کنند، در این راه بی‌شک وسوسه‌ها فراوان است.

در حالی که این حرف‌ها را برای خلیل می‌زدم در درون خودم در تکاپوی آن بودم که کدام عزیز را برای قربانی کردن آماده ساختم. بی‌خبر از حال خلیل شدم، که ناگهان شیون خلیل مرا به خود آورد. خلیل به شدت منقلب شده بود و نتوانسته بود خویشتن‌داری کند. حال او مرا دگرگون کرد. حیرت‌زده به حال او رشک بردم، به خود مشغول شدم. همچنان دوش به دوش هم می‌رفتیم و او حق شیون و زاری می‌کرد. همراهان کاروان ما - بی‌خبر از شور و آشوب درون ما، نگران شدند پرسیدند خلیل را چه شده است؟ و من حیران که چه بگویم - **حاج آقا فخر** به‌طور جدی پرسید. گفتم می‌دانید که هر سخن را به هرکس نمی‌توان گفت. من با او سخنی گفته‌ام و او این چنین آشفته شده است. و مرا بر او رشک و حقد واداشته است - که او عارف بود، متوجه گفتار من شد و پدر و پسر را به حال خود گذاشت. بعضی از همراهان تصور می‌کردند که خلیل، در آمریکا بزرگ شده و عادت به سختی ندارد و این مناسک او را خسته و گریان ساخته است!!

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۱۸۳

با فشار زیاد خود را به پای شیطان بزرگ رسانیدیم و سنگ‌ها را پرتاب کردیم. نیم‌نگاهی هم به خلیل داشتیم. او در حالی که سیل آسا اشک می‌ریخت با خشم و کینه و با فشار سنگ‌ها را به سوی «شیطان» پرتاب می‌کرد. گویی همان لحظه، شیطان در برابر او ظاهر شده است. او با تمام وجودش او را می‌راند. هیچ‌چیز به او نگفتم فقط با سکوت او را می‌پاییدم.

بعد از پایان مراسم «رمی جمرات» به چادر برگشتیم. خود را شستشو دادیم و کمی استراحت کردیم. نهار ساده‌ای - آب دوغ و خیار و نان و پنیر خوردیم، و چه صفا داشت.

بعد از رمی جمرات به «حاج عباس» مدیر کاروان وکالت دادیم که برای ما قربانی کند. او بعد از انجام کار، بعدازظهر برگشت و گزارش انجام آن را داد. سپس «حلق تقصیر» آغاز شد. موهای سر را از بیخ تراشیدیم. خلیل ابتدا کمی مردد بود. اما او هم تراشید. از احرام بیرون آمدیم. و عید را به هم تبریک گفتیم. بعدازظهر کمی در اطراف چادرها به گردش پرداختیم، واقعاً که محشر بود. متأسفانه کثافت و بوی تعفن هم آزاردهنده بود.

### روز بیست و یک - سه شنبه ۱۳۶۱/۷/۶

بعد از نماز فجر و قبل از طلوع آفتاب برای رمی جمرات رفتیم و برگشتیم. بعد از رمی جمرات، با یک جوان شیعه پاکستانی آشنا شدیم. او در عربستان کار می‌کرد و می‌گفت پول خوبی می‌دهند. با حرارت و هیجان از ایران و خمینی صحبت می‌کرد. او می‌گفت در عربستان کسی دین ندارد!! دختران و پسران جوان در داخل مسجدالحرام با هم راندو می‌گذارند و در حال ظاهراً طواف با هم نرد عشق می‌بازند. «بلندکردن» زنان توسط ماشین‌ها، امری رایج و عادی است، فساد مالی و اخلاقی زیاد است، می‌گفت سعودی‌ها از شما ایرانی‌ها می‌ترسند. درحالی که با او صحبت می‌کردیم، تنی چند از جوانان لبنانی که مرا می‌شناختند، آمدند و سلام و علیکی کردیم. بعضی از آنها می‌گفتند در عربستان کار می‌کنند و خیلی هم تحت فشار هستند.

بعد از رمی جمرات، قرار بود با حاج آقا فخر و آقای اشراقی به شهر برویم و گردش داشته باشیم. اما به ملاحظه پاهای زخمی خلیل و برخی از مسایل دیگر

نرفتم. اما سر راه برگشت به چادرمان، سری به آقای اوتادی زدیم و صبحانه را آنجا خوردیم. شوهر عموی آقای مهدی نوربخش، و خواهر بزرگ او نیز آمد و از خلیل سراغ آقامهدی را می‌گرفت. حاج آقا دیباجی از اوضاع داخلی خیلی ناراحت بود. او را آخوندی، مثل سایرین ندیدم. خودش هم می‌گفت بابا من آخوند نیستم.

حدود ظهر به چادرمان برگشتیم. معلوم شد بهتر شد که به شهر نرفتم. افراد کاروان که رفته بودند، عموماً ناراضی بودند.

اول شب ناگهان صدای اعتراض زن‌ها بلند شد که باید جای آنها با مردها عوض شود. در ظرف چند دقیقه جابه‌جایی صورت گرفت و معلوم شد که حق به جانب آنها بوده است.

یک طرف چادر ما در کنار خیابان، محل عبور و مرور حجاج بود. برای ایجاد کوران و جلوگیری از دم کردن هوا، طرف دیگر چادر کمی بالا زده شده بود. حاجیان، از سیاه و سفید، عرب و آفریقایی، برای قضای حاجت دامن بالا می‌زدند و کنار خیابان، پشت به خیابان رو به چادر مشغول اجابت فرمان طبیعت می‌شدند. تصورش بسیار زشت بود. طبع بدله‌گوی اصفهانی با دیدن نمایشگاه تنوع «سکس» گل کرده بود. یک بار هم کار به پرتاب سنگ هم کشیده شد.

ساکنان چادر همسایه چادر ما، اکثراً کرد سندجی بودند. برخی از آنها که مرا شناخته بودند، آمدند و با هم بحث و گفتگوهایی داشتیم.

عصر آن روز، خلیل رفت دنبال دکتر طلوعه و با هم به چادر ما آمدند و مدتی به گپ زدن پرداختیم.

آن شب زکام بدی شدم. در گرمای شدید و خفه‌کننده و محیط متعفن، زکام شدنم بی‌دلیل نبود. بالاخره خداوند رحمان و رحیم است. چنان زکامی ضروری بود.

روز بیست و دوم - چهارشنبه ۷ مهرماه و روز بیست و سوم پنجشنبه ۸ مهرماه

۱۳۶۱

خبر خاصی نبود. گردش و دیدار دوستان و زیارت بود.



**روز بیست و چهارم - جمعه ۹ مهرماه ۱۳۶۱**

حدود ساعت ۱۱ حاج اکبر آقا شوهر عمه آقا مهدی آمد تا ظهر با ما بود. توسط خلیل مقداری پسته برای آقا مهدی فرستاد.

بعدازظهر، آقای اشراقی درباره شریعتی با من به گفتگو نشست و بیان دلخوری از او که چرا گفته است: «اسلام منهای آخوند». ظاهراً تمام درد و ناراحتی از همین فکر و اندیشه است. نمی‌خواستم با او بحث کنم و از خود دلخور شدم که چرا با او به بحث پرداختم. بعد از کمی استراحت هنگام غروب نماز مغرب را به اتفاق خلیل در مسجد محله خواندیم و سپس به حرم رفتیم بعد از نماز عشاء مدتی را به نیایش و ترمیم درون پرداختیم. دیروقت به منزل برگشتیم.

**روز بیست و پنجم - شنبه ۱۳۶۱/۷/۱۰**

بعد از صرف صبحانه، با خلیل به حرم رفتیم. انجام مناسک، طواف، زیارت، نماز طواف، سعی صفا و مروه، طواف نساء، نماز طواف و نماز ظهر به جماعت با سایر مسلمانان.

**روز بیست و ششم - یکشنبه ۱۳۶۱/۷/۱۱**

در کاروان صحبت شد که رادیوهای خارجی، بی.بی.سی. و سایرین گفته‌اند که من به سفارتخانه‌های خارجی رفته و پناهنده شده‌ام. رادیو ایران هم، از روی خطا و سهو یا متعمداً، خبر را چند بار تکرار کرده است. با شنیدن این اخبار تصمیم گرفتم برگشتم به ایران را جلو بیاورم. مراسم حج تمام شده بود. برگشت من به ایران برای اواخر مهرماه تعیین شده بود.

به دفتر ایران ایر مراجعه کردم. مسئولان آنجا با محبت و صمیمیت درخواست مرا اجابت کردند و برای روز پنجشنبه ۱۵ مهرماه برای برگشتن تعیین وقت کردند. با خلیل، دکتر طلوعه و سایر دوستان، با همسفران کاروان، خداحافظی کردم. از حاج آقا فخر به خاطر محبت‌هایش تشکر و از سایر همسفران درخواست عفو و بخشش کردم. روز پنجشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۶۱ ساعت ۲ بعد از ظهر با پرواز ۱۱۷۰ به تهران برگشتم.

در هواپیما ما را به طبقه دوم، که به نمایندگان مجلس اختصاص داده شده بود، راهنمایی کردند. در آنجا غیر از نمایندگان مجلس و محافظین آنان، آقای جنتی،

عضو شورای نگهبان و محافظین ایشان هم بودند. نمایندگان و پاسداران هر کدام لوازمی را خریده و همراه خود داشتند. بعضاً هم سیگار آمریکایی (وینستون و پال مال) دود می‌کردند. خانم مهماندار به کنایه گفت: شما که شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهید. چرا کالاهای آمریکایی مصرف می‌کنید؟ بعضی از پاسدارها جواب دادند و بحث بالا گرفت. یکی از پاسدارها گفت آمریکا بد است اما کالاهایشان خوب و مرغوب است!!

روز جمعه ۱۶ مهرماه خطیب نماز جمعه (آقای کروی) بدون آن‌که از بازگشت من باخبر شده باشد، در سخنان خود به فرار من و پناهنده شدنم به کشورهای خارجی داد سخن سرداد.

روز یکشنبه ۱۸ مهرماه به علت دید و بازدیدهای بعد از برگشت از سفر حج، به مجلس نرفتم. ظاهراً مجلسیان از برگشتن من باخبر نشده بودند. بنابراین بعضی از نمایندگان در سخنرانی‌های قبل از دستور خود، مطالبی نادرست و غرض‌آلود علیه من ایراد کرده بودند.

روز سه‌شنبه ۲۰ مهرماه هنگامی که اول وقت مثل همیشه در جلسه عمومی مجلس حاضر شدم، بسیاری غافلگیر و بهت‌زده و برخی هم که سخنان بی‌ربط گفته بودند، شرمگین شدند. اما رادیوهای خارجی، همچنان در اخبار و تحلیل خود، مسأله فرار من، پناهندگی‌ام را مطرح می‌کردند.

نه رادیو ایران و نه صدا و سیما، و نه رئیس مجلس، حاضر نشدند، سخنی در تکذیب اخبار دروغ بگویند و منتشر کنند. صدا و سیما، حتی حاضر نشد در پخش فیلم جلسه مجلس، تصویر مرا نشان بدهد. رفتارشان چنان بود که گویی از برگشتن من ناراضی هستند و ترجیح می‌دادند که واقعاً پناهنده می‌شدم و بر نمی‌گشتم.

نامه به بازپرس دادسرای عمومی

جناب آقای مستوفی

بازپرس شعبه ۶ دادسرای عمومی تهران

تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۵

شماره ۲۱/۴/۲۵۰

بعد از سلام برگ احضاریه و بازپرسی شماره ۳۱۴/۶/۶۱ مورخه ۶۱/۶/۲۷ آن شعبه را پس از مراجعت از سفر حج در یافت کردم. در این برگ آمده است که به عنوان

شاکي جهت ادای توضیحات و اقامه دلیل علیه آقای کیاوش در آن شعبه حاضر شوم.

این جانب در شکواییه خود توضیحات لازم را داده‌ام. آقای کیاوش در جلسه رسمی و علنی مجلس شورای اسلامی طی سخنرانی قبل از دستور مطالبی را به دروغ به این جانب نسبت داده است. این سخنرانی همزمان از رادیو پخش و هزاران نفر آن را شنیده‌اند و مسلماً نوار آن در آرشیو مجلس موجود است. با درخواست و دستور آن بازپرس مطمئناً در اختیار آن شعبه قرار خواهد گرفت. به علاوه مطبوعات یومیه و همچنین مجله رسمی در مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی آن را چاپ و پخش نموده‌اند. آیا این اسناد برای اقامه دلیل کافی نیست؟

اشاعه اکاذیب و تهمت و افتراء از نظر مقررات اسلامی جرم و گناه است. بر همین اساس اصل سی و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی هتک حرمت و حیثیت اشخاص را جرم و گناه قابل تعقیب و مجازات شناخته است. حال چگونه است که در کشور اسلامی، در جمهوری اسلامی و در مجلس شورای اسلامی که عصاره فضیلت ملت و مظهر عدل علی خوانده شده است، زشت‌ترین تهمت‌ها دروغ‌ها عنوان می‌شود و نه در مجلس فرصت اعتراض پاسخ گویی و رد اتهامات داده می‌شود و نه دستگاه‌های قضایی مملکت که مطابق اصول مصرحه در قانون اساسی موظف به رسیدگی به تظلمات هستند، اقدام جدی مبذول می‌نمایند؟

اگر چنانچه بازپرس محترم مطالب عنوان شده از طرف آقای کیاوش را در مطبوعات نخوانده‌اند می‌توانند دستور دهند نوار سخنان ایشان را در آن روز و مشروح مذاکرات مجلس و بریده جرائد را که در شکایت خود به آن‌ها اشاره کرده‌ام بیاورند و شخصا ملاحظه نمایند.

جناب آقای بازپرس تهمت افتراء و نسبت دروغ به حدی شایع شده است که قبح آن به کلی از بین رفته است. آنچه این جانب اصرار تأکید بر آن دارم این است که در این مملکت اسلامی باید مقامی باشد که یک بار و برای همیشه به این ادعاها و تخلفات رسیدگی نماید و به این جو مسموم پایان دهد. آقایانی که این اتهامات را وارد می‌سازند اگر دلیل و بینه‌ای بر ادعاهای خود دارند به مقامات

ذی‌صلاح قضایی مراجعه کنند و مدارک خود را در اختیار آنان قرار بدهند تا به موجب قانون رسیدگی شود اما متأسفانه آن‌ها چنین نکرده‌اند.

آقای کیاوش و دوستانش اگر در آنچه می‌گویند صادق و مطمئن هستند و دلیل و بینه دارند چرا به مقامات قضایی رجوع نمی‌کنند و آن‌ها را در اختیار مقامات ذی‌صلاح نمی‌گذارند و در خواست رسیدگی نمی‌نمایند، تا بعد از رسیدگی سیه‌روی شود هر که در او غش باشد متأسفانه آن‌ها چنین نکرده‌اند حال که آن‌ها به جای مراجعه به مقامات قضایی به جنجال سیاسی و اشاعه اکاذیب و ایراد تهمت پرداخته‌اند. اینجانب با طرح ادعای خود علیه مدعی اصرار و تأکید دارم تا مقامات ذی‌صلاح قضایی مسأله را پی‌گیری نمایند و از مدعیان بخواهند تا هرگونه مدارک و اسنادی دارند به مقامات قضایی ارائه دهند تا رسیدگی شود اگر مقامات محترم قضایی آن دلایل و مدارک را کافی و قانع‌کننده یافتند بر طبق موازین شرعی و قانونی به وظایف خود عمل کنند و اگر چنانچه مدعی نتوانست در اثبات ادعای خود و تهمتی که به این‌جانب زده است سندی و مدرک و بینه‌ای ارائه دهد و صرفاً تهمت زده و هتک حرمت و حیثیت نموده است و اشاعه اکاذیب نموده است، بر طبق موازین شرعی و قانونی مجازات شود.

این‌جانب امیدوار است با طرح این شکایت و رسیدگی جدی که از طرف آن مقام محترم مبذول خواهد شد قوه قضایی جمهوری اسلامی بتواند به این جو تهمت و افترا و هتاک و تخلفات آشکار خاتمه دهد و این وظیفه دادگستری در جمهوری اسلامی است.

جناب آقای مستوفی، من با طرح این شکایت وظیفه خود را انجام داده‌ام. حال این وظیفه شماست. و قانون شما را بر آن موظف ساخته است و وجدان انسانی و ایمان اسلامی و آگاهی قضایی شما حکم می‌کند که به آن رسیدگی کنید و هر کس را که متخلف یافتید به دور از هرگونه گرایش سیاسی و یا تمکین به فشارهای سیاسی احتمالی بر طبق قانون‌باوی رفتار کنید. والسلام. العاقبه للمتقین.

ابراهیم یزدی

رونوشت:

- دفتر امام

- دفتر حضرت ایه .. . منتظری - قم  
- ریاست مجلس شورای اسلامی  
- اعضای محترم شورای عالی قضایی

نامه به دادسرای عمومی تهران - ۱۳۶۱/۷/۲۸

بسمه تعالی

شماره ۲۱/۴/۲۵۲ تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۸

بازپرس محترم شعبه ۶ دادسرای عمومی تهران جناب آقای مستوفی

بعد از سلام پیرو نامه ۲۱/۴/۲۵۰ مورخه ۶۱/۷/۲۵ به پیوست رونوشت روزنامه‌های یومیه و همچنین مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، که سخنان آقای کیاوش را منعکس ساخته‌اند ارسال می‌دارد اصل نوار سخنان ایشان در بایگانی تندنویسی مجلس موجود است که ارسال آن منوط به درخواست جناب عالی است. با ارسال این مطالب اینجانب دلایل خود را علیه ایشان معروض داشته‌ام. لذا به علت قلت وقت و اشتغالات زیاد خواهشمند است بنده را از حضور در محضر بازپرس محترم عفو فرمایید.

با تشکر. والسلام. ابراهیم یزدی ۶۱/۷/۲۸

نامه بازرگان و یزدی به دادستانی ۱۳۶۱/۱۲/۲

جناب آقای کیوان شماره: ۱۷۸۰- تاریخ ۶۱/۱۲/۲

بازپرس محترم شعبه ۱۵ دادسرای عمومی تهران

بعد از سلام پیرو برگ احضاریه و بازرسی ۷۵۵/۱۵/۶۱ مورخه ۶۱/۱۱/۱۳ که به موجب آن اینجانبان را جهت ادای توضیحات درباره اعلام جرمی که در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۶ از نویسندگان و مسئولان مجله پیام انقلاب (ارگان سپاه پاسداران به عمل آورده‌ایم) احضار فرموده‌اید و پیرو مذاکره شفاهی اشعار می‌دارد که اینجانبان کماکان بر اعتراض و اعلام جرم خود باقی هستیم. ضمناً مدرک و مأخذ و نوع جرم در متن اعلام جرم ارسالی آمده است و همچنین فتوکپی صفحه‌ای که مجله پیام انقلاب در آن مطلب مورد اعتراض ما را درج کرده است ضمیمه نموده

بودیم. اگرچه این اولین باری نبود که نویسندگان مجله پیام انقلاب و تحلیل‌های سیاسی سپاه چنین تخلفاتی را مرتکب شده‌اند. جناب آقای بازپرس اصرار و تأکید اینجانبان بر آن است که در این مملکت اسلامی می‌بایستی مقامی باشد که یک بار و برای همیشه به این اتهامات و برچسب زدن‌ها و تخلفات از قانون رسیدگی نموده و به این جوسازی‌های مسموم‌کننده پایان بدهد. ما امیدواریم با طرح این شکایت و رسیدگی جدی از طرف آن مقام محترم قوه قضایی جمهوری اسلامی نشان دهد که می‌تواند به وظایف خود عمل کند و متخلفین را در هر مقام و منصب و در هر لباس که باشد مجازات نماید. ما با طرح این شکایت وظیفه خود را انجام داده‌ایم حال وظیفه شماست که آنچه را قانون شما را بر آن موظف ساخته و وجدان انسانی و ایمان اسلامی و آگاهی قضایی شما حکم می‌کند به آن رسیدگی کرده و با متخلفین به دور از هرگونه گرایش سیاسی و یا تمکین به فشارهای سیاسی احتمالی بر طبق قانون رفتار کنید. والسلام. والعافیه للمتقین.

مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی

### تحلیل انقلاب و مسائل و مشکلات آن - ۱۳۶۱

توضیح: متن زیر تحلیلی است از جامعه ایران بعد از انقلاب و نیز تحلیلی از انقلاب و مسائل و مشکلات آن، که در سال ۱۳۶۱ برای بحث در درون نهضت آزادی نوشته شده بود اما هرگز تکثیر و توزیع نشد و احتمالاً ناقص است. ا.ی.

#### مقدمه

جامعه ما دوران حساس و سختی را می‌گذراند. یک انقلاب عظیم و بی‌سابقه‌ای رخ داده است. انقلابی که تمام اقشار و تمامی ابعاد زندگی مردم و روابط جامعه را در تمامی ابعادش دچار دگرگونی و تغییرات عمیق کرده است؛ انقلابی که اکنون بعد از گذشت نزدیک به سه سال در برابر یک سؤال اساسی و بلاجواب قرار گرفته است و آن این است که انقلاب به کجا می‌رود؟ آیا به سوی همان سرمنزل و مقصدی که به خاطر آن انقلاب شد یا در جهت بازگشت به جاهلیت گذشته؟

ما در دورانی قرار گرفته‌ایم که در صورت هدایت و استمرار و تداوم صحیح انقلاب بزرگ‌ترین تحول تاریخی در کشورمان رخ داده است و عصر جدیدی به

معنای واقعی کلمه در تاریخ کشورمان آغاز خواهد شد و اما اگر اشتباه کنیم و انقلاب ما هم به سرنوشت بسیاری از انقلابات دیگر جهان مبتلی شود و خدای ناکرده منحرف یا منهدم گردد و یا دچار عقبگرد شویم بدبختی عظیم و بی سابقه‌ای را باید انتظار داشته باشیم.

**مشکلات انقلاب کدامند؟ و چگونه باید آن‌ها را حل کرد؟** روند حرکت انقلاب به چه سویی است؟ نیروهای انقلاب و ضد انقلاب را چگونه بشناسیم؟ استراتژی دشمنان انقلاب اسلامی چیست؟ تا به حال چگونه عمل کرده‌اند و چگونه می‌توان با آن‌ها مقابله کرد؟

چگونه می‌توانیم به این سؤالات جواب بدهیم؟ برای بعضی‌ها جواب‌ها خیلی روشن به نظر می‌رسند و برای عده دیگری جوابی وجود ندارد.

پاسخ به این سؤالات بستگی دارد به این که شما در کجا نشسته‌اید و از کدام مسند و جایگاه و موقعیت به کل جریان نگاه می‌کنید و در کدام خط و اردوگاه قرار دارید و با کدام ایدئولوژی و با چه معیارهایی قضایا را بررسی و ارزش‌یابی می‌کنید. دسته‌ای که خود حاکم‌اند و قدرت را در دست دارند، جواب قاطع می‌دهند که همه چیز در بهترین وضعیت است و هیچ‌وقت به این خوبی نبوده است. می‌گویند انقلاب به سرعت رو به استقرار و توسعه و صدور و کسب پیروزی‌های کم‌نظیر پیش می‌رود. این مشکلات سطحی هستند و به‌زودی مهار و اوضاع درست خواهد شد. برعکس گروه حاکم، عده دیگری که مخالف آن‌ها ولی علاقمند به پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی هستند و جامعه را از دید دیگری می‌نگرند، جامعه را در یک تب و تاب بی‌سابقه و آینده را بسی تاریک می‌بینند. آن‌ها که دوست واقعی انقلاب اسلامی و جمهوری نوپای ایران هستند سخت نگرانند. تکلیف دشمنان انقلاب اسلامی هم معلوم است. از آن‌ها چه انتظاری می‌توان داشت جز آن‌که با تمام نیرو در جهت تخریب و نابودی این انقلاب و جمهوری کوشش و تلاش کنند.

اما واقعاً باید چه کار کرد؟ آیا می‌توان بی‌تفاوت نشست؟ چه راه‌حلی برای برخورد با این مسائل می‌توان ارائه داد؟

ما معتقدیم تا یک تحلیل اسلوسی و همه‌جانبه از خود انقلاب، یعنی از سرشت و ماهیت انقلاب اسلامی ایران نشود و مشکلات و پیچیدگی‌های درونی آن بررسی

نشود، و تا ما نتوانیم استراتژی اساسی دشمنان انقلاب را درک کنیم و پی ببریم، نمی‌توانیم به این سؤالات جواب بدهیم و به طرق اولی نخواهیم توانست راه حل‌هایی راه هم برای این مشکلات ارائه دهیم. تحلیل حاضر کوششی است در این جهت.

در این تحلیل ابتدا ما اساسی‌ترین مفاهیم و مقولات انقلاب را تعریف می‌کنیم و از خود انقلاب شروع می‌کنیم و سپس به بررسی مشکلات در زوایای مختلف و ابعاد گوناگون و همچنین به موضع دشمنان انقلاب در رابطه با این مشکلات می‌پردازیم و سپس موضع خود و راه حل‌های احتمالی را ارائه می‌دهیم.

### تعریف انقلاب

کلمه انقلاب به معنای تغییر از حالتی به حالتی و دگرگون شدن است و معمولاً آن را یک تغییر و دگرگونی بنیادی در طبیعت و در وضعیت یک پدیده، فرد یا جامعه تعریف می‌کنند. این تغییرات ممکن است در شکل و یا در محتوا باشد. در هر دو حال آن را به معنای انقلاب گرفته‌اند.

این تعریف اگرچه نادرست نمی‌باشد ولی ناقص است و تنها بخشی از حقیقت را بیان می‌کند.

در این‌جا منظور از تغییرات بنیادی چیست؟ چه نوع تغییر و جابه‌جایی در وضعیت یک پدیده تغییر بنیادی محسوب می‌گردد؟ آیا تغییرات در یک انسان از بی‌سوادی به باسوادی، از یک انسان گرسنه و بی‌قرار به یک انسان سیر و آرام تغییرات بنیادی و در نتیجه انقلاب محسوب می‌شوند! در یک جامعه مورد نظر، به‌عنوان مثال در کشور پاکستان با از بین رفتن سلطه استعمار مرئی و مستقیم انگلیس و ایجاد یک جامعه جدید به نام پاکستان و به‌وجود آمدن وضعیت کنونی و داشتن تاریخ چهل ساله استقلال تغییرات و دگرگونی‌ها اساسی رخ داده است؟ اما آیا انقلاب شده است؟

به نظر می‌رسد که برای تعریف تغییرات بنیادی باید معیار داشت. براساس ضوابط و معیارهای اساسی مورد نظر تغییرات را بررسی کرد و ارزشیابی نمود. به عبارت دیگر بررسی تغییرات و تعریف انقلاب بدون معیار ایدئولوژیک و عقیدتی



غیر ممکن است. تنها با معیارهای ایدئولوژیک است که می‌توان ماهیت تغییرات را بررسی کرد و سپس آن‌ها را انقلابی یا غیر انقلابی توصیف نمود. میان انقلاب و ایدئولوژی رابطه‌ای اساسی وجود دارد. نه تنها انقلاب ایران بلکه هیچ انقلابی در جهان نمی‌تواند بدون زیربنای ایدئولوژیک باشد. وقتی گفته می‌شود که منظور از انقلاب ایجاد تغییر بنیادی در تمامی شئون فرد و جامعه است؛ وقتی به بررسی وضع موجود در یک جامعه و یا در فرد خاصی، می‌پردازیم و می‌خواهیم آن را بررسی کنیم و سپس با سنجش وضع موجود آن پدیده در برابر آن موضع بگیریم باید معیار داشت. نه تنها برای موضع‌گیری در برابر وضع موجود یک فرد یا جامعه و مبارزه و تلاش برای تغییر آن، بلکه برای ترسیم مشخصات وضع ایده‌ال و مقبول و مطلوب مورد نظر نیز باید معیار داشت. این معیار چیزی نیست جز جهان‌بینی و ایدئولوژی. مثلاً می‌دانیم که شناخت جهان و سرشت انسان و مسئولیت و تعهد و رسالت وی در تغییر خود و سرنوشت جامعه و ساخت تاریخ، یکی از مسائل اساسی و زیربنایی جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی است. وقتی در جامعه‌ای وضع موجود در روابط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حاکم در جامعه همراه با استثمار، استبداد استعمار و استعمار باشد، ما براساس شناختی که جهان‌بینی توحیدی از مقام و کرامت انسان به ما داده است وضع موجود را خلاف و نامطلوب و ظلم تشخیص می‌دهیم و در برابر آن موضع می‌گیریم و براساس همین جهان‌بینی و شناخت از انسان می‌گوییم جامعه مقبول و مطلوب آن است که در آن تمامی موانع و سدهای «شدن» انسان از بین رفته باشد. استثمار نباشد، ظلم نابود شده باشد، تا با از بین رفتن همه این سدها و موانع انسان به فطرت و طبیعت خداگونه خود برگردد و قدرت‌های خلاقه تفکر و اراده خود را به کار اندازد و احکام الهی که براساس فطرت انسان هستند اجرا شوند، دوران شکوفایی استعدادهای انسانی آغاز گردد و انسان کرامت خویش را به دست آورد.

بنابراین، ایدئولوژی معیار سنجش درستی و یا نادرستی راه انقلاب است. بدون ایدئولوژی انقلاب معنا ندارد. تغییرات ولو به نام ایدئولوژی خاصی هم شروع شده باشد به بیراهه خواهد رفت. رگ حساس هر حرکتی هم در همین جاست. برای

جلوگیری از رشد انقلاب و یا ایجاد انحراف و انهدام در هر حرکت و یا انقلابی، اساسی‌ترین و مؤثرترین حربه خالی کردن آن حرکت و یا انقلاب از محتوای عقیدتی آن می‌باشد.

با توجه به رابطه ایدئولوژی و انقلاب ما انقلاب را چنین تعریف می‌کنیم:

**«وقتی که میان مشخصات وضع موجود با وضع مطلوب تضاد آشتی‌ناپذیری وجود داشته باشد تغییر و جابه‌جایی در وضع موجود یک پدیده و تبدیل آن به وضع مقبول یا مطلوب، انقلاب محسوب می‌شود».**

مثال: انسانی که کافر و مشرک است هر نوع تغییری در او از مثلاً بی‌سوادی به باسوادی، از گرسنگی به سیری، از بی‌خانمانی به صاحب مسکن شدن و... تغییر انقلابی نیست. اما اگر این انسان کافر و ملحد، موحد و مسلمان شود. در او تغییراتی بنیادی و اساسی و در نتیجه انقلابی رخ می‌دهد. چرا که زیربنای وضعیت گذشته پدیده (فرد یا جامعه و نظام‌های حاکم بر جامعه) کفر و الحاد بوده است و وضعیت کنونی‌اش توحید و اسلام شده است. میان کفر و الحاد و توحید و اسلام هیچ رابطه دوستی و آشتی و سازش وجود ندارد. تغییرات این‌چنینی در فرد یا جامعه تغییرات بنیادی و انقلابی در محتوا و در شکل است.

هر یک از نظام‌های حاکم بر جوامع بشری دارای زیربنای جهان‌بینی خاص و ایدئولوژی مشخص می‌باشند و براساس آن‌هاست که روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تنظیم شده‌اند. حال براساس جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی مورد قبول و اعتقاد ما وضعی که مورد نظر و ایده‌آل است و درصدد به‌وجود آوردن آن هستیم با وضع موجود و معیار و ارزش‌های زیربنایی حاکم بر جامعه اختلاف بنیادی و تضاد آشتی‌ناپذیر داشته باشد حرکت ما و تغییرات ناشی از آن حرکتی و تغییراتی انقلابی و بنیادی خواهد بود.

در جامعه مقبول و مطلوب مورد نظر ما روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جدید و نوینی براساس معیارها و ارزش‌های جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی به وجود می‌آیند.

با چنین تعریف و درکی از حرکت انقلابی، ما عملاً به یک مسأله دیگری هم پاسخ گفته‌ایم و آن این‌که: بیان‌کننده ماهیت انقلابی یک حرکت، شکل ظاهری

حرکت، وشتاب و مقدار تغییرات و ناگهانی بودن یا تدریجی بودن آن‌ها نیست، بلکه آنچه اساسی و تعیین‌کننده است ماهیت زیربنای فکری و هویت ایدئولوژیکی حرکت، در نتیجه مشخصات وضع مطلوب به عنوان هدف استراتژیک حرکت و جهت کلی حرکت (به عنوان امتداد حرکت) می‌باشد. تا زمانی که تغییرات در جهت ایجاد آن وضع مقبول و مطلوب است، در صراط مستقیم قرار داشته و انقلابی محسوب می‌شود، صرف نظر از آن که تغییرات بطئی و کند و یا سریع و ناگهانی باشند.

برعکس در یک حرکتی هر قدر هم تغییرات سریع و ناگهانی و رادیکال باشند. تا زمانی که در مسیر تغییرات بنیادی قرار نداشته باشند انقلابی محسوب نمی‌شوند. به عبارت دیگر ماهیت انقلابی یک حرکت را شتاب تغییرات، رادیکال بودن یا تدریجی بودن و گام به گام بودن نیست که تعیین می‌کند، بلکه مهم‌تر و اساسی‌تر از آن جهت و مسیر تغییرات است که عامل تعیین‌کننده است.

نکته مهم و اساسی دیگری که باید توجه داشت آن است که برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب تنها یک راه (سبیل) وجود ندارد، بلکه راه‌های متعدد (سبیل) وجود دارند.

چه راهی را باید انتخاب کرد و در چه راهی هستیم فرع بر آن است که آیا حرکت در مسیر کلی خود در صراط مستقیم قرار دارد یا خیر؟ تا زمانی که در صراط مستقیم یعنی حرکت به سوی وضع مقبول و مطلوب قرار داریم راه‌های انتخابی (سبیل) حق هستند اگرچه این راه‌ها با هم تفاوت‌هایی هم داشته باشند. همچنین با چنین شناختی از حرکت انقلابی و براساس دانش اسلامی خود می‌گوییم حرکت‌ها دارای مراحل هستند و تغییر و تحول از وضع موجود به وضع مطلوب لاجرم باید مراحل مختلف و متفاوتی را پشت سر بگذارد. شرایط خاص هر جامعه و ویژگی تغییرات در هر مرحله‌ای از عوامل تعیین‌کننده در انتخاب راه (سبیل) می‌باشد.

در صراط مستقیم حرکت به سوی تحقق وضع مقبول یا مطلوب در هر مرحله‌ای چه بسا راه‌های متفاوت انتخاب گردد. انتخاب یک راه در یک مرحله به معنای آن نیست که الزاماً و اجباراً در تمامی مراحل می‌بایستی همان «راه» را ادامه

داد. بلکه متناسب با وضعیت خاص جامعه و نتایج به دست آمده از حرکت، در هر مرحله‌ای می‌توان بهترین راه ممکن را انتخاب کرد و ادامه داد. به هر حال مهم‌ترین و اصلی‌ترین مسأله آن است که از صراط مستقیم حرکت به سوی تحقق وضع مقبول یا مطلوب خارج نشویم و تمامی نیروها و استعدادها و امکانات و تغییرات مرحله‌ای در جهت تحقق آن وضع مقبول و یا مطلوب بسیج شده باشند. نمودار پیوست مسائل یادشده در بالا را توضیح می‌دهد.

### ارکان و ابعاد حرکت انقلابی

با تعریف و توضیحاتی که درباره انقلاب داده شد، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مقبول یا مطلوب از کجا باید شروع کرد و چگونه باید عمل کرد؟

بحث زیر کوششی است در جهت پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی.

انقلاب ما انقلابی است اسلامی. دین اسلام راه و روش زندگی براساس توحید است. در مکتب اسلام برپایه جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی وظایفی برای ما تعیین شده‌اند و برای این وظایف حدود و ثغوری، مقدمات و مؤخراتی تعیین شده است. مثلاً در عبادات، نظیر نماز روزه حج و غیره این حدود و ثغور و شرایط و مقدمات معین شده را ما به نام «ارکان» آن عبادت می‌شناسیم. به‌عنوان نمونه نماز یومیه دارای ارکانی است که به ارکان صلوات معروفند. نمازگزار باید این ارکان نماز را بشناسند و در موقع انجام نماز، این ارکان را دقیقاً اجرا کند. اگر نمازگزاری یکی از ارکان نماز را دانسته حذف کند نمازش باطل می‌شود و باید به‌نحوی آن را جبران و اصلاح کند.

مسلم این است که وقتی شما ارکان نماز را دانستید می‌توانید نماز را درست انجام بدهید و اگر شخصی را در حال نماز ملاحظه کنید و ببینید که او اشتباهی مرتکب شده است، مثلاً قبله‌اش به جای رو به کعبه به سوی دیگری است یا به جای دو سجده سه سجده به‌جا آورده است قضاوت می‌کنید که او در نمازش دچار اشتباه و اشکال است. به او تذکر می‌دهید و اصلاحش می‌کنید.

به هر حال آنچه مهم است ارکان نماز است. در سایر عبادات نیز همین مسأله مطرح است. آیا اهمیت حرکت اسلامی در تمامی ابعادش کم‌تر از نماز و کم‌تر از سایر عبادات است؟

سؤال مهم این است که وقتی در اسلام مبارزه و تلاش و کوشش (جد و جهاد - جهاد) برای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب (یا مقبول) جدا از سایر وظایف و تکالیف نیست و به همان اندازه مهم و جدی است، مکانیزم این تغییرات چیست؟ اجزاء این تغییرات کدامند. به عبارت دیگر ارکان حرکت انقلابی در یک فرد و در یک جامعه از دیدگاه اسلامی چیست؟ تازمانی که ما چنین الگویی نداشته باشیم، تا زمانی که ارکان حرکت اسلامی این صلوات بزرگ عشق و ایمان تنظیم و تفهیم نشده باشد، ما نمی‌توانیم به بررسی و تحلیل انقلاب خودمان و یا هر انقلاب دیگری پردازیم. فرضاً شما می‌خواهید بدانید که چرا انقلاب مشروطه شکست خورد و بالاخره به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ منجر شد. چرا میرزا کوچک خان جنگلی بعد از ۱۴ سال مبارزه مسلحانه در شمال و پیشرفت‌های عظیم شکست خورد؟ چرا شیخ محمد خیابانی موفق نشد؟ چرا نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت سرانجام به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مبتلا شد؟

ما نمی‌توانیم به این سؤالات پاسخ دهیم مگر آن که ابتدا یک مجموعه‌ای از مبانی و اصول و قوانین حرکت‌های سیاسی - اجتماعی را از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی و اسلامی در دست داشته و قبول کرده باشیم و براساس آن‌ها و با آن معیارها موضوعات مورد نظر را بررسی کنیم.

یک معتقد به مارکسیسم - لنینیسم، به راحتی انقلاب مشروطه، قیام جنگل، جنبش خیابانی، کودتای رضاخان، جنبش ملی شدن نفت و مصدق، حرکت روحانیت، و قیام ۱۵ خرداد انقلاب اسلامی و پیروزی ۲۲ بهمن را، با معیارهای ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک و اندیشه مارکسیسم - لنینیسم بررسی می‌کند، علل انحرافات و شکست‌ها را بیان می‌کند. از دید یک مارکسیست، اقتصاد و روابط اقتصادی زیربنا و تعیین‌کننده هستند. تاریخ جنگ طبقات است. تضاد دیالکتیکی اساس حرکت است. البته به نظر ما تفکر و بینش مارکسیستی اساساً نادرست است و به همین دلیل جواب‌هایی که در تحلیل‌هایشان از قیام جنگل و یا کودتای رضاخان و یا مصدق و یا قیام ۱۵ خرداد... کرده‌اند، هیچ‌کدام درست نبوده است و خودشان هم بعدها مجبور شده‌اند به اشتباهات خود اعتراف کنند و اشتباهات را ناشی از وضعیت خاص زمان و تاکتیکی بدانند. درحالی که ما آن

اشتباهات را نه تاکتیکی بلکه ناشی از نا هنجاری درونی خود مارکسیسم می‌دانیم که باعث شده است جریان مارکسیستی با رهبری‌های متفاوت، در مقاطع زمانی کاملاً جدا و از هم دور، مرتکب اشتباهات اساسی در شناخت رویدادهای سیاسی - اجتماعی بشوند و موضع‌گیری‌های انحرافی و خیانت‌بار اتخاذ کنند.

اما فعلاً بحث ما بر سر این موضوع نیست. بلکه بحث ما بر سر ضرورت داشتن معیار برای سنجش و ارزیابی است که ما آن را به نام **ضرورت تدوین یا تفهیم «ارکان حرکت انقلابی»** از دید اسلام مطرح می‌سازیم.

ما مسلمان‌ها تا به حال نتوانسته‌ایم تحلیل اساسی از انقلاب مشروطه و سایر رویدادهای گذشته میهن خودمان و یا در سایر نواحی جهان بدهیم. آثار عمده مسلمان‌ها شرح تاریخ بوده است. تاریخ‌نویسی خوبست. اما تحلیل حوادث تاریخی ضرورت اجتناب‌ناپذیر دیگری است که باید براساس معیارهای ایدئولوژیک باشد. بدون چنین ابزاری، نه تنها نمی‌توانیم حوادث و انقلابات گذشته را بررسی کنیم بلکه انقلاب اسلامی کنونی را هم نمی‌توانیم بررسی کنیم و موضع‌گیری‌های درست مکتبی اتخاذ نماییم. ضرورت تعیین و تدوین چنین موضوعی تنها برای بررسی و تحلیل تاریخی از حوادث و رویدادها و انقلاب‌های اجتماعی نیست بلکه برای شروع و آغاز یک حرکت نیز ضروری است.

اسلام یک تفکر جهانی است. برای یک کشور نیامده است. انسان موحد به هر کجا که برود، وظیفه تغییر وضع و ایجاد وضع مقبول متناسب با جهان‌بینی توحیدی را بر عهده دارد. فرض کنید شما به کشور دیگری می‌روید و به عنوان یک مسلمان و موحد متعهد و آگاه می‌خواهید و وظایف خود را آغاز کنید. آیا وظایف شما فقط با انجام عبادات خلاصه می‌شود. یا علاوه بر آنها وظیفه ابلاغ پیام‌های الهی و ایجاد یک حرکت برپایه اندیشه اسلامی را هم بر عهده دارید.

اگر بخواهید این رسالت را انجام بدهید از کجا باید شروع کنید؟ و چگونه؟ و در چه ابعادی؟ ارتباط با مردم، ابلاغ پیام الهی، آگاه‌ساختن آنان و به حرکت درآوردن جامعه برای بازگشت به اسلام چگونه باید صورت بگیرد. چه مراحل دارد؟ و در هر مرحله چه وظایفی مطرح است؟ مثلاً اگر در ایران حرکت اسلامی، مراحل پیشرفته‌ای نائل شده است، می‌توان برای حرکت اسلامی در یک کشور

دیگر، نظیر مثلاً چین یا آمریکا یا آفریقا همین وظایف و همین شکل کار را انتظار داشت؟

با تنظیم «ارکان حرکت اسلامی» ما می‌توانیم به این سؤالات پاسخ‌های مناسب بدهیم.

### ابعاد سه‌گانه حرکت انقلابی

در رابطه با همین سؤال، یعنی ارکان حرکت اسلامی، ابعاد حرکت مطرح می‌شود. یک حرکت اجتماعی که به دنبال تغییر و دگرگونی بنیادی در جامعه می‌باشد حداقل دارای ابعاد سه‌گانه‌ای به شرح زیر است.

### الف: بعد مبارزات ایدئولوژیک

در بررسی تعریف انقلاب رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی و انقلاب توضیح داده شد و نشان دادیم که بدون مکتب، جهان‌بینی و ایدئولوژی انقلاب معنا و مفهومی ندارد.

حرکت انقلابی، شروع نمی‌شود جز با شناخت اساسی و عمیق از ایدئولوژی. نقطه آغاز حرکت اسلامی با فهم و درک پیام الهی است. حتی پیامبر خدا هم از این امر مستثنی نیست.

در **سوره المزمّل** - که دومین سوره نازل شده بر پیامبر خداست، بعد از بیان دستور **تهجد** که ایجاد آمادگی روحی در **المزمّل** (خطاب خاص به پیامبر) است، دستور الهی **ترتیل قرآن** است: «و رتل القرآن ترتیلاً». رتل به معنای قرائت آرام و با طمأنینه قرآن به قصد درک و فهم معانی آن است. قرآن یک بار تماماً و یک جا در شب قدر بر پیامبر نازل شده است و سپس در طی ۲۳ سال آیات به تدریج به مناسبت‌ها وحی شده‌اند. در زمان نزول این سوره مجموعه قرآن هنوز نازل نشده بود. پس منظور از رتل قرآن در این آیه چیست؟ چنین به نظر می‌رسد که مقصود در این‌جا توجه و درک اساسی و اصولی از مجموعه پیام و رسالت است. واضح است که این دستور خاص پیامبر نبوده است. ارتباط پیامبر با منبع وحی چنین نیازی را برطرف می‌کند. خطاب سوره اگرچه به «المزمّل» یعنی خود رسول‌الله (ص) است ولی در واقع خطاب به همهٔ مسلمان‌های معتقد و متعهد است

## ۲۰۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

و این یک دستورالعمل و از گام‌های نخستین برای حرکت اسلامی و مقدمه است بر آیه بعدی که می‌فرماید: «انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً». زیرا ما، خداوند، به‌زودی رسالت سنگینی برای تو و بر دوش تو ای پیامبر و ای همه کسانی که دست‌اندرکار رسالت پیامبرگونه‌ای هستید، خواهیم گذاشت. انجام چنین رسالتی، جز از طریق فهم مبانی پیام، یعنی جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی میسر نیست و نخواهد بود. کوشش و تلاش در این بعد، یعنی فهم اسلام راستین و تبلیغ آن را ما بعد مبارزه ایدئولوژیک می‌نامیم.

اما در جهان‌بینی توحیدی پیام الهی این نیست که تنها به معرفی شناخت جهان و انسان و سرشت و فطرت انسان اکتفا بشود، بلکه معرفی و شناخت جهان و انسان و فلسفه تاریخ در توحید، برای حرکت و احساس مسئولیت در برابر سرنوشت خویش و جامعه است.

به عبارت دیگر در جهان‌بینی‌های فلسفی و یا علمی، صرفاً به تبیین جهان و روابط پدیده‌ها اکتفا می‌شود، به تبیین بودن و آنچه هست بسنده می‌شود. اما در جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی، هدف تنها شناخت جهان، به خاطر شناخت مطرح نیست. بلکه شناخت جهان به منظور انجام رسالت انسانی و مسأله خداگونه شدن انسان مطرح است.

از این جهت است که در حرکت اسلامی ما ابعاد حرکت را مطرح می‌کنیم و از بعد مبارزه ایدئولوژیک صحبت می‌کنیم و در این جا واژه بعد با مفهوم هندسی آن به‌کاربرده می‌شود. یعنی دقیقاً در ارتباط با تغییر و تحول فرد و جامعه از وضع موجود به وضع مقبول و مطلوب است، نه یک مفهوم انتزاعی بدون ارتباط با سایر مفاهیم. کلمه «بُعد» دقیقاً رابطه متقابل و از هم ناگسستنی مفاهیم مختلف حرکت را افاده می‌نماید.

### ب: بعد مبارزات سیاسی

از آن جا که پیام الهی برای انسان متفکر و مختار آمده است، هدف این است که انسان تغییر کند و با بازگشت به فطرت الهی خویش سرنوشت خویش را خود براساس قوانین فطری - الهی، رقم بزند. در حرکت اسلامی به ناچار باید به سراغ مردم رفت.



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۰۱

منظور از «مردم» در این جا، نه یک قشر، طبقه، گروه خاص است. بلکه منظور همان کلمه «ناس» است که قرآن به کار می برد. قرآن به کرات «ناس» را مورد خطاب قرار داده است. منظور از ناس، بشریت، همه انسان‌ها، صرف نظر از ویژگی‌های قبایلی، قومی، ملی و طبقاتی و مذهبی است.

چرا باید به سراغ مردم رفت؟

تغییر در وضع موجود و ایجاد جامعه مقبول و مطلوب (در مورد جامعه مقبول یا مطلوب و تفاوت‌های این دو، در جای دیگری بحث شده است)، جز با شرکت مردم میسر نیست - تا مردم نخواهند و نپذیرند و تغییر نکنند، هیچ تغییر بنیادی صورت نخواهد گرفت. پیامبران خدا هم از این قاعده مستثنی نیستند و مأمور و موظف بوده‌اند که به سراغ مردم بروند. کلام خدا بسیار صریح و روشن و قاطع است: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم».

برای تغییر وضع و ایجاد جامعه متناسب با جهان‌بینی توحیدی باید براساس همان جهان‌بینی توحیدی به سراغ مردم رفت، آیات خدا را برآنان خواند، آنها را آگاه ساخت و به حرکت درآورد. با تزکیه آنها و تغییرات مورد نظر، مردم را بسیج کرد.

و از همین جا، بعد دیگری از ابعاد حرکت اسلامی، یعنی بعد مبارزات سیاسی آغاز می‌شود.

مبارزه سیاسی به معنای بسیج مردم است. درگیری انقلاب با ضد انقلاب، شورشگر با ضد شورشگر، موحدین با طاغوتیان، همه بر سر «ناس» یا مردم است. اگر پیامبران کاری به آگاهی مردم نداشتند و نظیر علما و فلاسفه صرفاً به بیان یک سلسله مطالب اکتفا می‌کردند و درصدد ایجاد تغییر و تحول نبودند، دشمنان کاری به آنها نمی‌داشتند. همه دعوایا بر سر لحاف ملانصرالدین، یا به تعبیر دیگری، فتح سرزمین توده‌ها است.

بعد از مرحله یا بُعد اول به محض این که مسأله در بُعد دوم مطرح می‌شود درگیری و جدال آغاز می‌گردد. بررسی درگیری انبیا با طاغوتیان و احزاب مخالف و همچنین بررسی عمل کرد رژیم گذشته در زمان شاه نشان می‌دهد که تمام تلاش‌ها برای آن بوده است که پیام انقلاب به مردم نرسد. حرکت انقلابی را با

## ۲۰۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

جداساختن آن از مردم منزوی ساخته و بمیرانند. برای جدا و محروم ساختن مردم از دریافت پیام انقلاب، دشمنان انقلاب دست به هر کاری می‌زنند و در تمامی اعمال و افعال آنان محور اصلی و اساسی جداکردن مردم است.

در تبلیغات سوء برای مخدوش ساختن پیام (مبارزه ایدئولوژی) و چهره انقلاب تا جداکردن فیزیکی انقلابیون از مردم (نظیر حبس، تبعید تا قتل و نابودی آنان) همه برای یک منظور است. اجرای برنامه‌های انحرافی و سرگرم‌کننده برای جوانان و مردم به همین منظور بوده است.

بنابراین مسأله اساسی آگاهی و حرکت دادن مردم است. یعنی بعد مبارزه سیاسی.

اما شرکت مردم از جهت دیگر نیز ضروری است. حرکت‌های اجتماعی نظیر سایر انواع حرکت در جهان به نیرو احتیاج دارند. براندازی نظام‌های باطل حاکم به نیرو احتیاج دارد.

این نظام‌ها از امکانات و نیروهای عظیمی برخوردار هستند. امکانات و نیروهای نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... همه را در خدمت خود گرفته‌اند. تغییر این نظام‌ها کار آسانی نیست به نیروی عظیمی احتیاج دارد که بتواند با آن مقابله کند و نه تنها کل این نیروها را خنثی سازد بلکه آن‌ها را متلاشی نماید.

برای حرکت انقلابی تنها نیروی قابل استفاده و ممکن‌الوصول برای هدف‌های مورد نظر مردم و استفاده از نیروی مردم است. حرکت اسلامی برای درهم شکستن سلطه نظام حاکم بر وضع موجود به ناچار باید برود سراغ مردم آنها را آگاه ساخته و بسیج نماید(۲).

اما چگونه می‌توان مردم را بسیج کرد؟ این خود علم و بحث جداگانه‌ای است. دعوت مردم به حق و آگاهی آنان و بسیج آنان دارای قواعدی است. حرکت مردم بدون قانونمندی‌های خاص خود نیست. آیا قرآن در این مورد ساکت است؟ خیر. قرآن این قانونمندی‌ها را به ما نشان می‌دهد. رسیدگی به آن‌ها و بررسی آن‌ها نیاز به فصل جداگانه‌ای دارد.

۱. اسلام قوانین جهان‌شمول را بیان می‌کند لذا حتی در حرکت‌های غیر اسلامی هم جز این راهی وجود ندارد.

۲. به «بحث آزاد» موسی با فرعون در حضور مردم در قرآن رجوع کنید. چرا موسی این بحث را پذیرفت. عکس‌العمل مردم چه بود خطاب فرعون به مردم را بررسی کنید.

**جواب: بعد جهاد مسلحانه (قتال)**

آیا تنها با بسیج مردم، متولیان نظام‌های حاکم بر وضع موجود عقب‌نشینی کرده و به صرف این‌که مردم نمی‌خواهند، کنار خواهند رفت؟ آیا با پند و موعظه و نصیحت می‌توان حاکمیت باطل را از بین برد. آیا متولیان چنین معابدی حاضرند به‌سادگی و آسانی حق را بپذیرند و تسلیم شوند؟ قرآن می‌گوید خیر؟ اگر هم گاهی تسلیم بشوند و تغییراتی را بپذیرند، عموماً این تغییرات سطحی و روبنایی خواهد بود نه در جهت یک تغییر اساسی و بنیادی. بنابراین در روند رو به رشد حرکت انقلابی درگیری نهایی با دشمن وارد مرحله جدیدی می‌شود، که ما آن را بعد جهاد مسلحانه یا قتال می‌نامیم. به عبارت دیگر برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب یا مقبول در یک مرحله از رشد و تکامل حرکت ممکن است درگیری شدید و با زور و سلاح اجتناب‌ناپذیر باشد. متولیان نظام‌های باطل تنها زبانی که می‌فهمند زبان زور است. حرکت انقلاب اسلامی مردم را براساس اندیشه اسلامی بسیج می‌کند اما در مواردی آخرین مرحله لاجرم باید با قتال کار را تمام کرد. بعد قتال در حرکت اسلامی که در بعضی از موارد در آخرین مراحل رشد و تکامل جنبش به وجود می‌آید حتی بعد از پیروزی مرحله‌ای، همچنان ادامه خواهد داشت کما این‌که مبارزه در سایر ابعاد نیز نمی‌تواند و نباید متوقف گردد. فقط شکل و نوع آن تغییر می‌کند. همان‌طور که گفته شد حرکت اجتماعی وقتی منجر به تغییرات اساسی می‌شود که در هر سه بُعد و متناسب با هم رشد نماید. رشد حرکت در یک بعد و بدون رشد متناسب در ابعاد دیگر باعث رشد خطی حرکت در یک بخش می‌شود که در آن صورت نه تنها موجب تغییرات بنیادی نمی‌شود بلکه لاجرم شکست خواهد خورد. رشد حرکت در بُعد ایدئولوژیک بدون ورود به مرحله مبارزات سیاسی یعنی تبلیغ عقیده صرفاً به‌خاطر عقیده موجب حرکت و تغییر اجتماعی نمی‌شود، بلکه تدریجاً به‌صورت یک جریان

فکری - فلسفی تبدیل خواهد شد نه یک حرکت اجتماعی. همچنین اگر حرکت در بُعد مبارزات سیاسی، بدون تکیه‌گاه ایدئولوژیک و رشد متناسب و هماهنگ با بُعد مبارزات ایدئولوژیک جلو برود حرکت یک بعدی یا خطی شده و هر قدر هم گسترش پیدا کند و موفقیت‌هایی را کسب نماید لاجرم در یک مرحله‌ای شکست خواهد خورد.<sup>۱</sup> همچنین جهاد مسلحانه، در مواردی که ایجاب نماید، اگر بر اساس اندیشه و جهان‌بینی نباشد نه قادر است مردم را بسیج کند و نه تغییر و تحول بنیادی ایجاد نماید. به تدریج شکست خواهد خورد<sup>۲</sup> بنابراین حرکت اسلامی با خصیصه اجتماعی - انقلابی وقتی به ثمر می‌رسد که در تمامی ابعاد سه‌گانه متناسب و هماهنگ با هم رشد پیدا کند.

چرا رژیم شاه در دوران قبل از پیروزی انقلاب منکر اصالت ایدئولوژیک حرکت اسلامی بود و مجاهدین اولیه را «تروریست» می‌خواند؟ چرا اصطلاح مارکسیست اسلامی یا «ارتجاع سیاه» و یا... ابداع گردید؟ وقتی حرکت انقلابی در تمامی ابعاد سه‌گانه متناسب با هم رشد و گسترش یافت نظام حاکم درهم می‌ریزد و یک تحول کیفی مرحله‌ای رخ می‌دهد و به تعبیری حرکت از دوران مکی وارد دوران مدنی می‌شود. حرکت اسلامی پایگاه ارضی و قدرت سیاسی و نظامی اقتصادی پیدا می‌کند و مدینه تشکیل می‌شود. شکل و مکانیزم این تغییر از دوران مکی و ورود به دوران مدنی متناسب با وضعیت خاص هر جامعه‌ای فرق می‌کند. حرکت در دوران مکی و در دوران مدنی دارای ویژگی‌های خاصی است. در دوران مدنی همان مسائل و مقولاتی که در دوران مکی مطرح بودند، مطرح هستند، اما مسائلی در این دوره برای حرکت اسلامی مطرح می‌شود که در دوران مکی موضوعیت نداشته‌اند. این مسائل جدید تنها بعد از تکامل و ورود حرکت به دوران مدنی، یعنی تأسیس مدینه است که مطرح و عنوان می‌شود و تا قبل از تأسیس مدینه موردی برای طرح آن‌ها نبوده است.

۱. جنبش ملی شدن نفت و ناسیونالیسم عرب به رهبری ناصر چرا شکست خوردند؟ رشد این حرکت‌ها در چه بُعدی بوده است؟ آیا متناسب با رشد در بعد سیاسی حرکت در بعد ایدئولوژیک هم رشد پیدا کرده بود یا خیر؟

۲. چرا مقاومت فلسطینی که در سال ۱۳۶۵ بر اساس استراتژی جنگ مسلحانه را شروع کرد تا یک مرحله‌ای رشد سریع پیدا کرده بود امروز دچار بحران‌های درونی است؟

### تأسیس مدینه

در بحث قبلی گفتیم که حرکت اسلامی برای تغییر وضع موجود و تبدیل آن به وضع مقبول یا مطلوب باید از مراحل عبور کند. بدون عبور از این مراحل تحقق و احراز هدف ممکن نیست. حرکت مراحل و منازل دارد. یکی از مراحل اجتناب‌ناپذیر، به دست آوردن پایگاه ارضی برای تأسیس مدینه است.

این پایگاه ارضی را ممکن است با مهاجرت در مکان و انتقال از جایی به جایی به دست آورد یا آن‌که بدون چنین مهاجرتی با سقوط نظام حاکم در یک سرزمین معین حاصل شود. در هر حال در اصل قضیه تفاوت چندانی نخواهد داشت و در مناسبات ضروری دوران مدنی تغییری ایجاد نخواهد کرد و تأسیس مدینه مرحله‌ای است از مجموعه مراحل اساسی حرکت انقلابی در جهت به وجود آوردن نظام مقبول یا مطلوب. در فرایند انقلاب اسلامی پایگاه ارضی و تأسیس مدینه به دو دلیل ضرورتی است:

اول - ایجاد جامعه نمونه والگو.

دوم - ایجاد پایگاه پرش برای توسعه و گسترش بعدی و تداوم انقلاب.

**اول - ضرورت ارائه نمونه و الگو:** هر طرز تفکر و هر حرکتی هر حزبی و گروهی ادعاهای فراوان می‌تواند داشته باشد و وعده‌های بسیار زیبا به مردم بدهد. اما آنچه که تاریخ‌ساز است ادعاهای این یا آن حزب و گروه و مکتب نیست و آنچه مردم را جلب و جذب می‌کند این وعده‌ها نیستند بلکه نمونه‌هایی است که ارائه داده می‌شود. ارائه نمونه از جانب یک حرکت می‌تواند در سطح فردی باشد. یعنی مکتب بتواند نمونه‌هایی از افراد معتقد و مؤمن و فداکار و برجسته و زنده تفکر را ارائه دهد، که نمونه‌ها را در نظر خود مجسم کنند و این بهترین راه تبلیغ یک اندیشه می‌باشد. ما مدعی هستیم که مذاهب الهی، از جمله اسلام، تنها اندیشه و تفکر و مکتبی هستند که نمونه‌های زنده و عینی و واقعی از پیام خود را ارائه داده‌اند. پیامبران الهی نمونه‌های زنده از پیامی هستند که بشریت را به سوی آن می‌خوانده‌اند. کم‌ترین تعارضی میان اعمال پیامبران با پیامشان برای بشریت وجود ندارد و دیده نمی‌شود و نمی‌توانسته وجود داشته باشد. قرآن تعارض و تناقض میان گفتار (تئوری) و کردار (عمل) را یک گناه زشت در نزد خدا معرفی می‌کند: «لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون».

تعارض میان گفتار و کردار در یک حرکت انقلابی تنها به شخص گوینده و مدعی لطمه نمی‌زند، بلکه تمامی حیثیت و اعتبار یک مکتب و اندیشه را مخدوش می‌سازد. بی‌جهت نیست که قرآن با چنین نفرتی از آن یاد می‌کند.

اهمیت ارائه نمونه‌های انسانی از مکتب تا آن‌جاست که در نماز یومیه دائم می‌خوانیم و به خود تلقین می‌کنیم که هدایت به صراط مستقیم را کسانی یافته‌اند که خداوند به آن‌ها نعمت داده است و آن‌ها نمونه و الگو هستند و ما می‌خواهیم که خداوند ما را هم به راه آن‌ها هدایت کند<sup>۱</sup> رسول اکرم(ص) خود به موجب قرآن نمونه و اسوه حسنه بود و ائمه اطهار نیز نمونه و الگو هستند.

جذابیت حرکت اسلامی چه در گذشته و چه دوران معاصر و کنونی ما نتیجه همین نمونه‌ها و الگو بوده است. نه تنها نمونه‌ها و الگوهای تاریخی نظیر پیامبران و ائمه اطهار و اولیاء، بلکه نمونه‌هایی که در طی دوران همین انقلاب بروز و ظهور پیدا کردند و با فداکاری‌ها و مقاومت‌ها و خلوص و شهادت خود حماسه‌ها آفریدند و نمونه‌ها ارائه دادند. اما برای ادامه حرکت و استمرار انقلاب ارائه نمونه در سطح فردی و یا گروهی به تنهایی کافی نیست. حرکت اسلامی نیاز دارد جامعه نمونه و الگو را هم ارائه بدهد. نه تنها ارائه مسلمانانی که شاهد و واسط باشند ضروری است بلکه ارائه جامعه واسط و شاهد نیز لازم است.

مدینه النبی نظیر نبی اکرم(ص) نمونه و الگو و اسوه حسنه است.

مهم نیست که مدینه چند سال ماند یا بماند. همان‌طوری که در مورد نمونه‌های فردی نیز دوران و زمان اهمیتی ندارد. مگر مدتی که «حربین ریاحی» به عنوان یک شخصیت حر زنده بود چه قدر بوده است؟ آیا از چند روز بیشتر شد؟ اما تحرک و دینامیسم نمونه‌ای ارائه داده شده آن‌چنان است که قرن‌ها منشأ و اثر و نمونه و الگو بوده و خواهد بود. مسأله اساسی در ارائه نمونه و الگو این است که بشریت عملاً به امکان چنین دستاوردی قانع بشود.

---

۱. هدایت به صراط مستقیم، صراط کسانی که خداوند به آن‌ها نعمت داده است، برابر است با راه انبیاء - صدیقین - شهدا و صالحین. توجه کنید صحبت از نمونه و مصادیق است نه مفاهیم تجریدی. صحبت از صداقت و شهادت و اصلاح نمی‌کند بلکه برای فهم و درک این مفاهیم باید نمونه‌ها و الگوها، یعنی صدیقین شهدا و صالحین را شناخت.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۰۷

در مورد مدینه هم مهم نیست چقدر و چند سال ماند یا بماند. مهم این است که بشریت مطمئن شود که تأسیس چنین جامعه‌ای در همین کره خاکی، با همین مردم و انسان‌ها امکان‌پذیر است.

همان‌طور که گفته شد حرکت در دوران مکی ویژگی‌هایی دارد. اصحاب و مؤمنان به حرکت، در دوران مکی آزمایش‌ها می‌دهند، شکنجه می‌بینند، تبعیدشان می‌کنند، دچار محرومیت می‌شوند مهاجرت می‌کنند، محاصره می‌شوند و انواع و اقسام محرومیت‌ها و محدودیت‌ها را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند. تطمیع می‌شوند با پول، با مقام، با عناوین و... همه مقاومت می‌کنند. بسیاری از آن‌ها قبول می‌شوند از ابتلاها سربلند بیرون می‌آیند.

حرکت در دوران مدینه مسائل جدیدی می‌آفریند. مهاجران و انصار و بعدها منافقان به وجود می‌آیند. روابط جدید اجتماعی به وجود می‌آید. رهبری در معرض امتحان قرار می‌گیرد؟ چه بسیارند از انقلاباتی که رهبری حرکت قبل از پیروزی انقلاب وعده‌های بسیار شیرین می‌داده است. رهبران و فعالان مقاومت‌ها کرده‌اند، دلیری‌ها نموده‌اند اما بعد از پیروزی و به دست آوردن قدرت و امکانات همه آن‌ها را فراموش کردند و همان کارهایی را کردند که نظام حاکم پیشین کردند.

اما در حرکت انبیاء در مدینه‌النبی این چنین نشد. کم‌ترین تغییری در روحيات و خلیقات و رفتارها و کردارهای پیامبر گرامی در مدینه با آنچه در مکه بود رخ نداد. این رفتار پیامبر نمونه و الگوست. حرکت اسلامی با تأسیس مدینه باید بسیاری از تئوری‌های خود را در مورد روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و غیره در یک نمونه کوچک پیاده کند و نشان بدهد که قابل اجرا و عملی است، باید ادعاها را پیاده کند و برای تئوری‌ها نمونه‌های عملی ایجاد کند.

با تأسیس مدینه‌الگو و نمونه و ایجاد روابط جدید و ارائه آن به دنیا مردم تشنه هدایت از همه جا به سوی آن جذب می‌شوند. در دنیایی که همه جا را کفر و شرک و ظلم گرفته است تأسیس مدینه نمونه خود انقلابی است که قادر است توده‌های مردم را از اقصی نقاط جهان به سوی خود جذب کند و این اولین قدم در راه گسترش و توسعه انقلاب یا به تعبیر امروزی صدور انقلاب است.<sup>۱</sup>

۱. سفر رؤسای قبایل مسیحی شمال حجاز به مدینه برای دیدار «مدینه».

### دوم - تأسیس مدینه، جایگاه پرش و گسترش انقلاب

به دست آوردن پایگاه ارضی تأسیس مدینه نمونه، مقدمه‌ای است ضروری برای گسترش انقلاب. حرکت انقلابی در فرایند رو به رشد و گسترش خود نیاز به قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی دارد و برای به‌وجود آوردن این قدرت نیاز به پایگاه دارد.

به همین دلیل در بسیاری از انقلابات جهان ایجاد یک منطقه آزاد شده در مرحله‌ای از رشد و گسترش انقلاب ضروری بوده است. در این منطقه آزاد شده و در مدینه نمونه حرکت انقلابی می‌تواند از خود و از موجودیت خود دفاع کند و با ایجاد نظم سیاسی جدید، و به دنبال آن نظم اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جدید، قدرت متمرکز برای ساخت و ساز درونی خود به وجود آورد<sup>۱</sup> و سپس از این نقطه و پایگاه به عنوان کانون انقلاب به همه جا رخنه نماید و به تدریج سایر قبایل و اقوام و ملت‌ها را جذب نماید. تا بالاخره به آن حد از قدرت سیاسی نظامی اقتصادی برسد که بتواند به مرکز و قلب بت‌پرستی و شرک و الحاد یعنی مکه حمله کند و آن را نابود سازد. به عبارت دیگر بدون تأسیس مدینه نمی‌توان مکه را فتح کرد. بدون فتح مکه و قبل از آن گسترش و بسط انقلاب به ایران و روم، دوا بر قدرت شرقی و غربی آن زمان امکان‌پذیر نخواهد بود.

### اولویت حفظ مدینه

بعد از تأسیس مدینه به عنوان نمونه و الگو و پایگاه پرش و گسترش انقلاب درحالی که از یک طرف در امور داخلی مسأله اساسی پیاده کردن تمامی طرح‌های انقلابی در زمینه روابط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی است، در امور خارجی محور اصلی و استراتژی عمده و اساسی حفظ مدینه است. بررسی سیاست خارجی پیامبر خدا، رسول اکرم(ص) در مدینه‌النبی نشان می‌دهد که چگونه حفظ مدینه در روابط خارجی و داخلی و اساسی‌ترین محور را تشکیل می‌داده است و از بالاترین درجه اولویت برخوردار بوده است.

---

۱. یکی از اولین قانون اساسی‌های جهان بعد از استقرار پیامبر در مدینه نوشته شد که به قانون اساسی مدینه معروف است.



برای درک و فهم این مسأله ضروری است که به قراردادهای رسول خدا با مشرکین خارج از مدینه و با دشمنان بالقوه داخل مدینه (یهودیان) توجه کرد. بررسی صلح حدیبیه در این مورد بسیار آموزنده خواهد بود.<sup>۱</sup>

البته حفظ مدینه به خاطر خود مدینه نبوده است. بلکه حفظ مدینه برای ارائه ارزش‌ها بوده است و باید باشد. به عبارت دیگر حرکت اسلامی رنگ و جنبه ملی و قومی ندارد. حرکتی است جهان‌وطنی. دفاع و حفظ مدینه به معنای محدود کردن حرکت اسلامی در محدوده یک سرزمین و ملت نمی‌باشد و مفهوم «شوونیستی» ندارد، بلکه دقیقاً در خط استمرار و تداوم انقلاب و توسعه آن‌ها به سایر سرزمین‌ها است.

در رابطه با حرکت اسلامی و فرایند تکامل آن در مراحل مختلف، مسائل دیگری نیز باید بررسی شوند. اما از آن‌جا که قصد و غرض از طرح این مباحث بررسی انقلاب اسلامی ایران و مشکلات اساسی آن و ارائه راه‌های مورد نظر می‌باشد این بحث را تا همین‌جا برای این مقصود کافی دانسته و آن را در همین‌جا ختم می‌کنیم و به بررسی مسائل اساسی و زیربنایی نیز اشاراتی خواهیم کرد.

### بررسی وضعیت کنونی انقلاب و مشکلات آن

انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نوپای ایران با مشکلات عظیم و متعدد و متنوعی روبه‌روست.

این مشکلات را می‌توان در دو سطح بررسی کرد. اول در سطح مشکلات و دوم در سطح ریشه‌ها و علل و اسباب و عوامل مؤثر در ایجاد و بروز این مشکلات. به نظر می‌رسد که بتوان تمامی مشکلات فعلی انقلاب جمهوری اسلامی را در روابط و ابعاد بحران‌های پنج‌گانه اساسی طبقه‌بندی کرد:

---

۱. پیامبر به همراه جمعی از مؤمنان و سایر قبایل ساکن مدینه برای زیارت خانه خدا حرکت کردند. در محلی به نام حدیبیه مشرکان راه را بر آنان بستند. پیامبر تصمیم گرفت با آنان بجنگد. این تصمیم را به رأی مردم گذاشت و برای جنگ با دشمنان از آنان بیعت گرفت، که بیعت جهاد و بیعت شجره معروف است. پیامبر به استناد مقام پیامبری‌اش از مردم نخواست نظر او را برای جنگ بپذیرند. بلکه نظرش را، به زبان سیاسی جدید، به فراندم یا همه‌پرسی گذاشت. این بیعت با بیعت نمایندگان مردم مدینه در عقبه اول و عقبه دوم، در دعوت پیامبر برای مهاجرت به مدینه، که بیعت برای تأسیس دولت جدید بود، متفاوت است.

الف. بحران در بعد سیاسی؛ ب. بحران در بعد اقتصادی؛ ج. بحران در بعد اجتماعی؛ د. بحران در بعد فرهنگی و ه. بحران در بعد ارزش‌ها و هویت ملی  
براساس آنچه در فصل اول و در نمودار صفحه ۱۱ آمده است هریک از این ابعاد پنج‌گانه اجزاء یک سیستم و نظام هستند که به هم مربوط و پیوسته بوده و بر روی یکدیگر تأثیرات متقابل دارند و در نتیجه مشکلات در یک بعد باید با بررسی ارتباط آن با ابعاد دیگر نظام همراه باشد و تأثیرات متقابل چه از جهات بروز مشکلات و چه از جهت ریشه‌یابی و یا جستجوی راه‌های اساسی مورد توجه قرار گیرند.

هر یک از مشکلات انقلاب و جمهوری اسلامی در ابعاد پنج‌گانه ریشه‌هایی دارند که ویژه‌ی خاص همان بعد هستند و هم دارای ریشه‌ها و علل و اسبابی که در تمامی ابعاد مشترک هستند. این مشکلات در هر یک از ابعاد و یا به تمامی در ابعاد پنج‌گانه، یعنی در کل نظام جمهوری، متأثر از عوامل ریشه‌ای زیر می‌باشند:

**الف:** مشکلاتی که ریشه در دوران رژیم استبداد سلطنتی و قبل از انقلاب دارند و بعد از انقلاب همچنان باقیمانده و به ما رسیده‌اند.

**ب:** مشکلاتی که از نفس تغییرات انقلابی و همچنین سرشت انقلاب سرچشمه می‌گیرند.

**جواب:** مشکلاتی که حاصل عملکردهای مسئولان و دولتمردان و دست‌اندرکاران انقلاب بعد از پیروزی می‌باشند.

**د:** مشکلاتی که حاصل توطئه‌ها و عملکردهای دشمنان انقلاب اسلامی در داخل و خارج هستند.

به این ترتیب ما معتقد نیستیم که تمامی مشکلات منحصرأ ناشی از یک سلسله عوامل معین و مشخص هستند و لاغیر. بعضی‌ها علاقه و اصرار دارند تمامی کاسه و کوزه‌های مشکلات را بر سر انقلاب و جمهوری بشکنند. این نگرش اگر صادقانه هم عنوان شود خواه ناخواه به بی‌توجهی و کم‌بها دادن به توطئه‌های دشمنان منجر می‌شود، که خطرناک و مضراست. کسانی که دشمن انقلاب اسلامی هستند برای بی‌آبرو کردن و تخطئه انقلاب این‌چنین نگرشی را تبلیغ می‌کنند. عده دیگری برعکس نمی‌خواهند عوامل داخلی و ندانم‌کاری‌ها و انحرافات و اشکالات

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۱۱

خودمانی را ببینند، با فرافکنی همه مشکلات را در هر بعدی انحصاراً به عوامل خارجی و بیگانگان نسبت می‌دهند این نوع نگرش هم خطرناک و مضر است. زیرا موجب می‌شود که در برخورد با مشکلات ساده‌اندیشی کرده و نتوانیم متناسباً راه‌حلهایی برای دردهای درونی خودمان بیابیم و بر ضعف‌ها و کمبودهای درونی انقلاب غلبه کنیم.

هر دو نگرش خلاف تفکر توحیدی و فلسفه سیاسی اسلامی است که در روی داده‌های انسانی عوامل درون‌ذاتی و برون‌ذاتی را، به نسبت‌های مختلف مؤثر می‌داند.

حال پردازیم به بررسی هریک از این علل و اسباب ببینیم چگونه این عوامل در ایجاد مشکلات جامعه کنونی ما سهم خود را ادا کرده‌اند و چگونه می‌توانیم و باید با هر یک از عوامل مبارزه کنیم.

### الف: مشکلاتی ناشی از دوران رژیم شاه و قبل از انقلاب

نظام حاکم بر ایران تا قبل از پیروزی دو وجه اساسی داشته است: اول آن‌که نظامی استبدادی بوده است و دوم آن که تحت سلطه استیلای خارجی و وابسته به آن بوده است.

**استبداد داخلی** دارای یک سابقه عمیق ۲۵۰۰ ساله و یک دوره ۶۰ ساله از اختناق سلطنت مطلقه پهلوی با تمامی مشخصات روابط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متناسب با استبداد است.

حاکمیت سلطه استبداد بر کشور ما در طی قرون بدون شک اثرات عمیقی در روحیات و خلیات و روابط اجتماعی و اقتصادی باقی گذاشته است. علاوه بر این ما استبداد را نظامی تنها در مناسبات سیاسی محدود نمی‌دانیم، بلکه استبداد هماهنگ با روابط سیاسی، مناسبات فرهنگی، اقتصادی خاص خود را دارد.

**سلطه و استیلای خارجی** بر ایران نیز امر جدیدی نیست. تاریخ ملت ما نمونه‌های فراوانی از این سلطه خارجی را نشان می‌دهد. اما استیلای خارجی در قرون گذشته پس از مرحله اول حمله و یورش و تهاجم و سرکوب و احراز قدرت، به تدریج رنگ و شکل و جنبه بومی و محلی به خود می‌گرفته است و

عموماً چون مهاجمان از فرهنگ نازل تری نسبت به فرهنگ بومی ایران برخوردار بوده‌اند، تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار می‌گرفتند و حتی در مواردی مسلمان می‌شدند. مهاجمان عموماً در نقاط مساعد و مناسب طبیعی اطراق می‌کردند و در کمتر از یک نسل با مردم بومی مخلوط شده و خصوصیات یک نیروی مهاجم سلطه‌گر را از دست می‌دادند (به اصطلاح اسیمیله Assimilate می‌شدند). نظیر این جریان در سایر کشورها نظیر هند نیز دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

برای این مهاجمان هیچ‌گاه سرزمین اصلی یا متروپل مطرح نبود و هدف مهاجمان آن نبود که تمامی ذخائر ارضی و منابع طبیعی و ثروت ملت مغلوب و زیر سلطه را غارت کنند و به مصرف آبادانی متروپل برسانند. استیلای خارجی جدید که عمدتاً و عموماً از مغرب زمین و اروپا آغاز گردید وضع کاملاً متفاوتی پیدا کرد. مهاجمان جدید تمامی منابع و ذخائر و ثروت ملت مغلوب را برای آبادانی متروپل منتقل ساختند. سلطه‌گران جدید نژادپرست بودند و هرگز با مردم بومی درنیامیختند و اصولاً مردم بومی زیر سلطه را آدم‌های پست‌تر و پایین‌تری نسبت به خود می‌دانستند.<sup>۲</sup>

سلطه جدید نوع تازه‌ای از استعمار، استثمار و استحمار را همراه داشت. نوع جدیدی از روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را بر ملت‌های تحت سلطه تحمیل می‌کرد. سلطه جدید ضمن آن‌که با استقرار نیروی نظامی در سرزمین‌های زیر سلطه به چپاول و غارت‌گری خود ادامه می‌داد برای حفظ منافع و مصالح خود، ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی خود را نیز تحمیل می‌کرد.

سلطه‌گران جدید برخلاف مهاجمان سلطه‌طلب قدیمی از فرهنگ بالاتری برخوردار بودند و چون با اسلحه دستاوردهای علمی آمده بودند، جذابیت فرهنگ آنان در برخورد با فرهنگ‌های بومی موجب غرب‌زدگی ملت‌های مغلوب می‌شد و سلطه‌گران نیز به این امر دامن می‌زدند. بنابراین سلطه جدید مشکلات سیاسی اقتصادی فرهنگی عمیقی را به همراه داشته است.

۱. حمله مغولان به ایران و هند را در این رابطه مطالعه و بررسی کنید.

۲. فرهنگ اروپایی فرهنگ یونانی است. یونانیان مردم جهان را به یونانیان و بربرها تقسیم می‌کردند.

### استعمار مرئی و نامرئی

استیلای جدید در سرتاسر جهان سوم به‌طور مرئی حاکم بوده است. نیروی نظامی استعمار به‌طور علنی سرزمین مورد نظر را اشغال و با حضور فیزیکی خود برنامه‌هایش را پیاده می‌کرده است. تا اوایل قرن بیستم در تمامی دنیای سوم در آسیا و آفریقا استعمار مرئی حاکم بوده است.

تنها در ایران بود که استعمار استثنائاً به‌طور نامرئی و غیر مستقیم وارد شد. از جنگ جهانی اول به بعد نیز به تدریج در سایر کشورها استعمارگران تغییر تاکتیک دادند و سلطه استعمار به‌طور نامرئی حاکم شد. بعد از جنگ جهانی دوم این روند تقریباً در تمام دنیا پیاده شد. به طوری که امروز در کمتر سرزمینی استعمار مرئی وجود دارد.

علاوه بر این در استیلای قدیم و تا مدت‌ها در استیلای جدید، رقبای خارجی بر سر تصاحب سرزمین‌ها باهم می‌جنگیدند. اما از جنگ جهانی دوم به بعد تغییراتی در روابط بین‌المللی به وجود آمد و به جای جنگ و درگیری بر سر منابع حیاتی کشورهای دنیای سوم، میان ابرقدرت‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز و تشریک مساعی و تقسیم جهان به مناطق نفوذ جایگزین آن شد.

ایران یک نمونه بارز از سلطه پدیده نوظهور استعمار نامرئی در اوایل قرن بیستم می‌باشد.<sup>۱</sup> سلطه استعمار نامرئی در ایران علاوه بر همه اثرات و عوارض استیلای جدید و استعمار مرئی، در سایر کشورها و در سال‌های گذشته، عوارض و اثرات بسیار شدید نامطلوب زودرس و دوررس داشته است که به مراتب خطرناک‌تر و مضرتر از استیلای قدیم و جدید و استعمار مرئی بوده است.<sup>۲</sup> حاکمیت جهان‌بینی کفر و الحاد و تمامی مظاهر برجسته آن، از قبیل استبداد، استعمار، استثمار، استحمار، استکبار تکاثر و استضعاف... بر کلیه روابط سیاسی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران به شدیدترین وجه ممکن تحقق یافت.

---

۱. چرا در ایران استعمار نامرئی حاکم شد. دلایل برونی، بافت سیاسی - اجتماعی، چه بوده است؟ و دلایل خارجی تجربه استعمار در سایر کشورها و تحولات جهان بعد از جنگ جهانی اول چه اثراتی در سلطه استعمار نامرئی در ایران داشته است؟

۲. وضعیت هند و مصر و الجزایر و... را که استعمار مستقیم و مرئی حاکم بوده است با وضعیت ایران که استعمار نامرئی حاکم بوده است مقایسه کنید چه تفاوت‌هایی را می‌بینید؟

در بعد اقتصادی ما با یک بحران عظیمی روبه‌رو هستیم سهم عمده‌ای از مشکلات و بحران اقتصادی ناشی از روابط اقتصادی نظام پیشین است که مشخصه عمده آن وابستگی است.

استعمار نامرئی و استبداد داخلی خدمت گزارش، روابط اقتصادی سنتی را برهم زد. در جامعه سنتی ایران قبل از سلطه استعمار نامرئی و استبداد نوین مالکین بزرگ، فئودال‌ها، زمین‌داران بزرگ، سرمایه‌داران بودند و استثمار هم بود اما هنوز شکل و رنگ و جنبه بومی و محلی داشت. اریستوکراسی قدیم نظیر استبداد و استیلای قدیم در درون جامعه حرکت می‌کردند از درون به خارج. تمرکز و تکاثر ثروت بود اما به هر حال درست «اغنيا منکم» جامعه خودمان بود (کی لا یكون ذولاً بین الأغنیاء منکم - حشر ۷) گردش سرمایه ولو ظالمانه در درون جامعه بود و مسیر سرمایه از ایران به خارج نبود. استثمار و ظلم اقتصادی با تمام زشتی‌هایش بود. اما وابستگی اقتصادی به سلطه‌گران خارجی نبود.

استیلای جدید این روابط را برهم زد و به جای آن در تمامی روابط اقتصادی و به‌خصوص در سه بخش عمده روابط تجارتي روابط مالی و روابط صنعتی وابستگی وحشتناکی را به استعمار خارجی به وجود آورد. اقتصاد تک‌محصولی حاکم شد. روابط اقتصادی تابعی از درآمد نفت شد. نفت به میزان مورد نیاز کشورهای مصرف‌کننده تولید و صادر می‌شد و درآمد آن در جهت اجرای برنامه‌های سرمایه‌داران خارجی یا به صورت خرید کالاهای مصرفی و یا خدمات و یا تجهیزات نظامی، انتظامی و امنیتی که از کشورهای خارجی سلطه‌گر تهیه می‌شدند، مصرف می‌شد.

برای آن‌که بتوانند به هدف‌های خود برسند کشاورزی را نابود کردند و ساختار روستاها را برهم زدند. صنایع مونتاژ برای تهیه کالاهای مصرفی با رشد قارچی به وجود آمدند. روستاییان بیکار به صورت کارگران ارزان به این کارخانجات مونتاژ جذب شدند و... و ایران با تبعیت از سیاست موازنه مثبت در روابط بین‌المللی مأموریت و نقش کشور سوم را برعهده‌اش گذاشتند.

در رابطه با همین مسأله و مسائل امنیتی منطقه، همچنین ضرورت ادامه کار صنایع نظامی آمریکا که با ختم جنگ ویتنام در معرض خطر رکود قرار گرفته بود

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۱۵

میلیتاریزم آمریکا بالاترین رقم سلاح و تجهیزات نظامی خود را به ایران فروخت. به طوری که بیش از ۵۰ میلیارد دلار سلاح‌ها و تجهیزات نظامی ساخت آمریکا به ایران فروخته شده بود.

با سیاست نادرست اقتصادی نظام پیشین، ماه‌های قبل از سقوط شاه، ایران خود دچار بحران عظیم اقتصادی شده بود. بحرانی که هر دو ویژگی تورم و رکود را داشت. اعتصابات ماه‌های قبل از انقلاب این بحران را تشدید نمود.

با پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ معجزه‌ای در وضعیت اقتصادی مملکت رخ نداد. بحران اقتصادی تورم و رکود همچنان ادامه یافت.

بنابراین قسمت اعظم مشکلات کنونی مملکت در زمینه‌های مختلف کشاورزی صنایع بانک‌ها بازرگانی خارجی و ... از نظام گذشته به ما رسیده است و هیچ راه حلی فوری و سریع وجود ندارد. اما انقلاب نمی‌تواند به دلیل این‌که این مشکلات از نظام گذشته به ما رسیده است از ارائه راه حل‌های مناسب سر باز زند و اگر انقلاب نتواند آن‌ها را حل کند و یا حداقل برنامه‌ای ارائه دهد که دیر یا زود این مشکلات حل خواهند شد، انقلاب شکست خواهد خورد. یکی از دلایل انقلاب این بوده است که این روابط را برهم بزند و روابط جدید مطلوبی را جایگزین سازد.

اما بعد از پیروزی انقلاب و تغییرات اجتناب‌ناپذیر شتاب‌زده در بسیاری از نهادهای اقتصادی و سرشت و ماهیت برخی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران و بحران سیاسی و مدیریت کشور و تحریکات و کارشکنی‌ها و توطئه‌های دشمنان باعث شده‌اند که این مشکلات گسترده‌تر و پیچیده‌تر شوند.

در زمینه روابط فرهنگی ما وارث شوم‌ترین ارثیه‌های نظام گذشته می‌باشیم. فرهنگ و ارزش‌ها و معیارهای استبدادی و استعماری در عمق اندیشه و جان ما رخنه کرده و ریشه دوانیده است. آثار شوم سلطه فرهنگ استبدادی و استیلائی خارجی در روابط فردی و اجتماعی ما دیده می‌شود. از اسامی اشخاص کوچک‌ها، خیابان‌ها، بزرگراه‌ها، مغازه‌ها، کالاها و شهرها گرفته تا نوع گردش‌ها و غذاها و مهمانی‌ها و تفریح‌ها و ... رفتارها و کردارها و خصلت‌ها در همه‌جا این فرهنگ و ارزش‌های وابسته به آن دیده می‌شود و حضور دارد.

بعد از انقلاب تغییر اسامی کوچه‌ها و خیابان‌ها و شهرها و میدان‌ها و بزرگراه‌ها را به‌سادگی و به‌سرعت انجام دادیم - اما رفتارها و خصلت‌های انسانی به‌سادگی تغییرپذیر نیستند و به این زودی‌ها از بین نمی‌روند.

استعمار نامرئی با استفاده از جدیدترین شیوه‌های عمل و با استفاده از رسانه‌های گروهی نه تنها در ایران بلکه در جهان سوم، دنیای اسلام و حتی خود در کشورهای اروپایی و آمریکایی بدترین نوع اسارت و بردگی فکری را در انسان‌ها به‌وجود آورده است.

این آلودگی و اسارت فکری انسان قرن جدید آن چنان عمیق است که افراد زیر سلطه ظاهراً خودشان فکر می‌کنند و خودشان انتخاب می‌کنند اما در واقع آن چنان فکر می‌کنند و آن چنان انتخاب می‌کنند که سلطه‌گر می‌خواهد و می‌طلبد.

در حرکت اسلامی مرحله اول انقلاب با تلاوت آیات حق و بیدارشدن و آگاه شدن مردم (ناس) بر فطرت‌هایشان آغاز می‌گردد. مرحله دوم بلافاصله با تزکیه شروع می‌شود. تزکیه به معنای پاکسازی و رشد و نمو است نه تصفیه جسدی. چه چیزی از چه عواملی باید تزکیه شود؟

فطرت انسان تحت سلطه نظام‌های شرک و کفر زیر پوشش انواع و اقسام آلودگی‌ها پنهان شده است. آگاهی انسان بر فطرت خداگونه‌اش به تنهایی خلاق و کارساز نیست بلکه این آگاهی تنها می‌تواند منبع و منشاء حرکت انسان برای تفسیر خودش و بازگشت به خویشتن وی بشود.

و این تنها از راه تزکیه یا شناخت عناصر نامطلوب در نظام ارزشی حاکم، یعنی در روابط فرهنگی و سپس گندزدایی فرهنگی در درون نفس‌ها می‌باشد و این همان مفهوم واقعی انقلاب فرهنگی است.

و انقلاب اسلامی در نهایت و در زیربنای خود چیزی جز همین تزکیه یعنی انقلاب فرهنگی نیست. اگر ملتی خودشان تغییر کردند نفس‌هایشان عوض شد رسوبات ارزشی دوران جاهلیت استبداد و استیلای خارجی را به دور ریختند و به فطرت پاک الهی خودشان برگشتند انقلاب در وسیع‌ترین و عمیق‌ترین معنایش پیروز شده است. چنین مردمی، بقیه مسائل و مشکلات، از قبیل اقتصاد، مسکن، بهداشت و غیره را خود حل می‌کنند. شاید به همین دلیل است که هیچ‌یک از



پیامبران و از جمله رسول خدا(ص) در دوران مکه و دعوت مردم به قبول پیام الهی هرگز وعده ندادند که هر کس به ما بگردد کار مسکن بهداشت آموزش، آب و برق و اتوبوس را مجانی را برای همه تضمین می‌کنیم. در تمام دوران انقلاب اسلامی هم هرگز مردم به دور شعار کار - مسکن - بهداشت برای همه جمع نشدند. نیروی محرکه و موتور اصلی انسان در انقلاب اجتماعی نیاز به برگشت بر فطرت خویش و احراز کرامت و شرافت انسانی یعنی همان آزادی و استقلال است. آلودگی و اسارت فرهنگی نوع جدید خصوصاً در دوران معاصر بدترین نوع بردگی‌ها را در وسیع‌ترین ابعادش به وجود آورده است.

جامعه ما به دنبال ۲۵۰۰ سال سلطنت شاهنشاهی و ۶۰ سال استبداد مطلقه پهلوی و سالیان دراز سلطه استعمار نامرئی و به بدترین نوع ارزش‌های انحرافی مبتلی است. استعمار نامرئی برای حفظ و ادامه سلطه خود این ارزش‌های کاذب را بر ما تحمیل کرده است.

پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن باعث سقوط رژیم استبداد شاهنشاهی و پایان سلطه سیاسی استعمار گردید. اما این پیروزی به معنای نابودی فرهنگ استبدادی آن نظام نیست. شاه رفت اما فرهنگ شاهنشاهی هنوز بر روابط فردی و اجتماعی ما حاکم است در درون هریک از ما یک شاه کوچولو نشسته است و در یک وضعیت مساعد و مناسب به یک شاه بزرگ‌تر تبدیل می‌شود.

رگ حساس و نقطه بحرانی انقلاب ما در همین جاست. حضور فعال عناصری از فرهنگ منحط گذشته در تمامی اقشار دیده می‌شود. چنین فرهنگی خوره انقلاب و بازدارنده تداوم آن و موجب انحراف و انهدام انقلاب می‌شود. عامل عقب‌گردی در انقلابات سلطه همین عناصر فرهنگ جاهلیت بر رفتارها و کردارها ست. بعد از پیروزی انقلاب، نظم سیاسی گذشته به سرعت برهم خورد و نظم سیاسی جدید در ظرف کمتر از یک سال به وجود آمد و روابط اقتصادی نظام پیشین شدیداً برهم خورد، اگرچه از بین نرفته است. اما مشکلات اقتصادی را ولو پیچیده و گسترده باشند در ظرف مدت کوتاهی ۵ سال، ۱۰ سال، ۲۰ سال می‌توان کنترل کرد و از مرحله بحرانی کنونی به در آورد. اما روابط فرهنگی و رسوبات استبدادی را به سادگی نمی‌توان ریشه‌کن کرد. سال‌ها و نسل‌ها وقت و فرصت

می‌خواهد و جز با تمرین و ممارست دائم و یک برنامه درازمدت براساس رهنمودهای قرآنی امکان ندارد که آن را حل کنیم. حضور ریشه‌دار این فرهنگ است که بخش عظیمی از مشکلات کنونی را در روابط مختلف اجتماعی اقتصادی سیاسی موجب شده است.

دشمنان انقلاب اسلامی نیز از همین زمینه‌ها بهره‌برداری می‌کنند و استراتژی خود را تا به حال توانسته است اجرا نمایند.

#### ب. مشکلات ناشی از سرشت و ماهیت انقلاب

بدون شک قسمت اعظم مشکلات کنونی انقلاب به‌خصوص بحران سیاسی و همچنین مدیریت آن از سرشت انقلاب اسلامی سرچشمه می‌گیرد. بدون شناخت ماهیت و سرشت انقلاب و عقده‌ها و پیچیدگی‌های درونی مربوط به آن نمی‌توان درباره مشکلات صحبت کرد، راه‌حلهایی را جستجو کرد و به چاره‌جویی پرداخت.

در این بخش ما به بررسی مسائل زیر می‌پردازیم:

یک. مشکلات ناشی از تغییر و تحول انقلابی

دو. بحران در مناسبات درونی جریان‌های وابسته به حرکت اسلامی

سه. بحران در مدیریت ناشی از سازماندهی انقلاب

چهار. بحران ایدئولوژیک

#### مشکلات ناشی از تغییر و تحول انقلابی

در بخش قبلی گفتیم که بخشی از مشکلات کنونی خصوصاً در مورد روابط اقتصادی و فرهنگی از دوران گذشته یعنی از نظام پیشین به ما رسیده است. به دنبال پیروزی انقلاب و درهم ریختن و متلاشی شدن سلطه سیاسی وضعیت اقتصادی دچار بحران عظیمی شد. در بسیاری از نهادهای اقتصادی مدیران و صاحبان قبلی فرار کردند و یا پنهان شدند. بخش قابل توجهی از دارایی‌های بخش خصوصی مصادره یا ملی شد. علاوه بر تغییرات در مدیریت و مالکیت این نهادها و تأسیسات اقتصادی و کشاورزی، تغییر بنیادی در ماهیت روابط ایران با

کشورهای خارجی، خصوصاً قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها، به این نهادها و تأسیسات لطمه شدیدی وارد شد.

ماهیت روابط استبداد و استیلای خارجی در همهٔ زمینه‌ها آن چنان بود که با سقوط نظام و پیروزی انقلاب و تغییرات اساسی در ماهیت روابط خارجی تشدید بحران اقتصادی را اجتناب‌ناپذیر کرده است. به عبارت دیگر نمی‌توان با امپریالیسم و سلطه خارجی جنگید بدون آن‌که بهایی برای آن پردازیم.

بررسی عمیق‌تر این بخش را به فرصت دیگری موکول می‌نمایم و صرفاً متذکر می‌شویم که تنظیم یک برنامه حساب شده درازمدت برای قطع تمامی وابستگی‌ها ضروری است. بدون چنین برنامه‌ای نمی‌توانیم به قطع وابستگی‌ها امیدوار باشیم. اما تا زمانی که بحران سیاسی فعلی ادامه دارد امکان طرح مسأله و تلاش برای تنظیم چنین برنامه‌ای میسر نیست.

#### بحران در روابط جریان‌های سیاسی

برای شناخت سرشت انقلاب اسلامی و بحران کنونی باید کمی به عقب برگردیم و حرکت اسلامی را در روند تاریخی‌اش مورد بررسی قرار بدهیم. براساس فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن حرکت‌های اجتماعی دارای ریشه‌های به هم پیوسته تاریخی هستند و بررسی آن‌ها نمی‌تواند جدای از یک بررسی تاریخی صورت گیرد.

انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی عظیم و بی‌سابقه‌ای در تاریخ میهنمان نائل آمد در واقع ادامه و گسترش و رشد کمی و کیفی آن حرکتی است که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در جامعه ایرانی پدیدار شده است. اگرچه ریشه‌های تاریخی آن به سال‌های قبل از ۱۳۲۰ حتی به زمان شورش تنباکو و انقلاب مشروطیت برمی‌گردد اما شک نیست که شهریور ۱۳۲۰ سرآغاز دوران جدیدی در تاریخ میهن ما و نقطه عطفی است.

جنگ جهانی دوم تغییرات زیادی در جغرافیای سیاسی جهان از جمله در ایران به وجود آورد. با حمله نیروهای نظامی متفقین و اشغال نظامی ایران و فرار رضا خان از ایران آزادی‌های نسبی نصیب ملت ایران گردید. اقشار مختلف ملت حرکت کردند و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی پدید آمدند. برخی از این حرکت‌ها در اوایل فاقد جهت‌گیری‌های مشخص بودند و تکیه‌گاه‌های ایدئولوژیک مشخص

## ۲۲۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

نداشتند و بیشتر احساسی و سطحی بودند و ریشه و پایه‌ای پیدا نکردند. اما در مجموعه حرکت‌های سیاسی در این دوره، که به تدریج رشد کردند و ریشه دواندند و باقی ماندند و دارای جهت‌گیری‌ها سیاسی مشخص و یا هویت ایدئولوژیک متمایز از همدیگر بودند و در سرنوشت میهن ما اثراتی (هم به جهات مثبت و هم به جهات منفی) باقی گذاشتند، سه حرکت قابل شناسایی است. سه حرکتی که هر یک دارای ویژگی‌های خاص خود بوده و از سوابق تاریخی مشخص و معینی برخوردار بوده‌اند و هر یک سیر تحول مشخصی را گذرانیده‌اند. این سه حرکت متمایز عبارتند از:

۱. حرکت مارکسیستی؛ ۲. حرکت ملی و ۳. حرکت اسلامی.

بنا به ملاحظات و علل متعددی حرکت مارکسیستی زودتر از سایر حرکت‌ها متشکل و بروز و ظهور پیدا کرد. بعد از آن حرکت ملی و سپس حرکت اسلامی بود.

هر یک از این سه حرکت طی سالیان دراز مراحل را گذرانیده و دچار زیر و بم و تغییرات فراوان شده‌اند. سازمان‌ها و تشکل‌های متعددی که هر کدام معرف جناح خاص و روند و گرایش‌های خاصی در هر یک از این حرکت‌ها بود به وجود آمدند، رشد کردند و یا از بین رفتند.

در این جا بحث بررسی هر یک از این سه حرکت و سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی و فکری وابسته به آن‌ها و عملکردشان مورد نظر ما نیست بلکه موضوع مورد نظر بررسی حرکت اسلامی و جریان‌های وابسته به آن و مشخصات هر یک از آن جریان‌ها خصوصاً در رابطه با مشکلات کنونی انقلاب می‌باشد.

### حرکت نوین اسلامی

حرکت اسلامی ایران که سرآغاز فصل جدید آن از شهریور ۱۳۲۰ است، ریشه‌های عمیق و سنتبری در تاریخ گذشته ملت ایران، خصوصاً در یک قرن گذشته دارد. این طور نیست که صرفاً از شهریور ۲۰ شروع شده باشد. اما شهریور ۲۰ نقطه آغاز جدیدی از این حرکت است. از شهریور ۱۳۲۰ به بعد در این حرکت که می‌توان آن را حرکت نوین اسلامی نامید دو جریان عمده و اساسی مشخص دیده می‌شود که از همان سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ در جامعه ایرانی اسلامی ظاهر شدند.

جریان اول حرکتی است که در میان دانشجویان و دانشگاهیان تحصیلکردهٔ مسلمان با ویژگی‌های خاص خود و با انگیزه‌ها و دستاوردها و پایگاه اجتماعی معین. این جریان به علت خصوصیات خود اجباراً برای پاسخ‌گویی به سؤالات جوانان تشنه علم و دانش در مورد مسائل و آموزه‌های اسلامی به استدلال علمی و منطق تکیه می‌کرده و از دستاوردهای علمی دنیای روز مدد می‌گرفته است، بدون آن که تباینی با نگرش قرآن و جهان‌بینی توحیدی داشته باشد. این جریان اسلامی به همین علت به‌طور نسبی موفق به تولیدات فرهنگی اسلامی جدیدی که جوابگوی نیازمندی‌های نسل جوان تحصیلکرده است شد.

در دورهٔ ۲۰ ساله حکومت رضاخان و سلطه استعمار غربی نظام فرهنگی جدید نسل جوان و تحصیلکرده را نسبت به مذهب بیگانه‌یابی دین و مخالف مذهب و بی‌بند و بار ساخته بود. لذا اولین قدم در راه مبارزه با استعمار نو معرفی اسلام واقعی و اصیل به جوانان و آشناساختن تحصیل کرده‌ها با اسلام بی‌پیرایه است. این جریان دین را به دانشگاه برد و نسلی متعهد و مسلمان و متخصص تربیت کرد که هم ملی و هم دینی بود.

بروز و ظهور سازمان‌یافته این جریان اسلامی، به صورت پراکنده عبارت است از انجمن‌های اسلامی دانشجویان و بعدها انجمن‌های اسلامی مهندسی و پزشکان و معلمین و غیره، نهضت خدایپرستان سوسیالیست، کانون اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی و کانون نشر حقایق اسلامی در مشهد... و نشریاتی از قبیل فروغ علم، حکمت، گنج شایگان، مهد علم و هفته‌نامه دانشجویان و دانش‌آموزان فارس.

رشد این جریان اگرچه بطئی بود اما به تدریج در تمام نهادها و به‌خصوص دریافت درونی حرکت سیاسی - اجتماعی نهضت ملی ایران رخنه و نفوذ نمود و عناصر اسلامی نهضت ملی را بین روشنفکران تقویت و تعمیق نمود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تأسیس نهضت مقاومت ملی این جریان به سرعت گسترش یافت. مبارزات ملت که تا آن زمان یا در بعد مبارزات سیاسی و یا در بعد مبارزات ایدئولوژیک صورت می‌گرفت، در هم ادغام شدند و حرکت مردم دوبعدی شد. یعنی مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک، یعنی مبارزه براساس انگیزه‌های مذهبی و با شناخت ایدئولوژیک. بعدها نهضت آزادی، مجاهدین اولیه، حسینیه

## ۲۲۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

ارشاد، دکتر شریعتی، انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج از کشور تشکل‌های اسلامی - سیاسی این جریان اسلامی شدند.

جریان دوم که در حرکت نوین اسلامی بعد از شهریور ۲۰ به وجود آمد یا بهتر بگوییم موجودیت خود را ظاهر ساخت، حرکتی بود که از حوزه‌های علمیه در میان برخی از مدرسین و طلبه‌های جوان ظاهر شد و پایگاهش در میان گروه‌هایی از طبقات پایین شهری و کسبه و بازاریان بود. پیروان این جریان اسلامی به مقولات مذهبی از موضع ایمان خاص اعتقاد داشتند و هیچ‌گاه نیازی به توجیه منطقی و عقلانی مقولات و مفاهیم مذهبی احساس نمی‌کردند و در این زمینه هم کاری انجام ندادند. این جریان به دلیل برخورداری از احساس یا عاطفه شدید مذهبی تحرک فوق‌العاده زیادی داشت. خیلی بیشتر از تحرک جریان اول. نمونه و سمبل سازمان‌یافته این جریان در حرکت اسلامی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بودند.

جریان اول در دوران جنبش ملی شدن نفت اگرچه حضور داشت اما نقش چندان فعال و مؤثر و وسیعی نداشت. افرادی از انجمن‌های اسلامی آن هم بیشتر به صفت فردی در مبارزات ملی شدن نفت شرکت داشتند. محور اصلی فعالیت‌های این جریان فعالیت ایدئولوژیک به معنای تبیین (روشن کردن) موازین اسلامی و تربیت کادرهای معتقد و مؤمن بوده است. اما جریان دوم به همان دلایلی که ذکر شد در دوران ملی شدن صنایع نفت و قبل از آن با تحرک شدید در متن مبارزات سیاسی قرار گرفت و محور اصلی فعالیت این جریان مبارزه سیاسی و بعضاً مسلحانه (ترورها) بوده است.

هر دو جریان در مجموع حرکتی مستقل بدون وابستگی به اجانب و هر دو با انگیزه‌های مذهبی و در پی انجام تکلیف و وظیفه الهی و شرعی به عبارت دیگر محرک اولیه و اساسی هر دو جریان در فعالیت‌های اسلامی «انگیزه مذهبی بوده است نه انگیزه سیاسی».

هر دو جریان به میزان زیادی حاصل واکنش مسائل روز بوده است. جریان اول واکنش دانشجویان و جوانان مسلمان و متعهد نسبت به فعالیت شدید توده‌ای‌ها و بهایی‌ها در محیط‌های دانشگاهی و دبیرستانی بود. به علاوه و شاید مهم‌تر مقاومت

نسل جوان تحصیلکرده در برابر سلطه فرهنگی استعمار و استبداد و تلاش برای حفظ هویت خویشتن بوده است و این که دانشجویان مسلمان نمی‌توانستند هویت فرهنگی یعنی اسلامیت خود را در برابر تهاجمات گسترده دو فرهنگ بیگانه یعنی فرهنگ منحن غربی نظام حاکم و فرهنگ مهاجم مارکسیستی به صورت انفرادی حفظ کنند. باید برای حفظ خویشتن خود هویت گروهی و جمعی ایجاد کنند. بنابراین دست به تشکیل انجمن‌های اسلامی و یا نهضت خدایپرستان سوسیالیست که سازمانی مخفی بود، زدند.

به دلیل نوع درگیری‌هایی که در محیط‌های دانشگاهی با این دو فرهنگ بیگانه از اسلام و جود داشت و همچنین اصول شیوه‌های مبارزه ایدئولوژیک (با دو فرهنگ بیگانه) این جریان اسلامی توانست فرهنگ و ادبیات اسلامی خاصی را به وجود آورد که جوابگوی نیازهای خاص قشر وابسته به آن باشد. این جریان کلیه دستاوردهای علمی بشر را در خدمت مبارزه ایدئولوژیک خود و برای اثبات و تفهیم مقولات و مفاهیم اسلامی اعتقادی‌اش مورد بهره‌برداری قرار داد. اگرچه بعضی‌ها این روزها حتی چنین روشی را ایراد می‌گیرند. اما استفاده از رهاوردهای علمی برای اثبات حقانیت مفاهیم اسلامی امری است که در تاریخ اسلام سوابق بسیار طولانی دارد.

**جریان دوم** نیز واکنشی در برابر نوع دیگری از تهاجم فرهنگ غیر اسلامی و انحرافی بود. همان‌طور که می‌دانید در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ انواع و اقسام گرایش‌های جدید و بعضاً انحرافی در جامعه به وجود آمده بود و سیاست‌های خارجی هم از این گرایش‌ها برای به جان هم انداختن مسلمان‌ها استفاده می‌کردند. در مواردی سیاست‌های خارجی خود موجد این گرایش‌های انحرافی بودند. حرکت فدائیان اسلام احساس نگرانی و واکنش آن‌ها در برابر اندیشه‌های کسروی بود.

هر یک از این دو جریان اسلامی در ابتدای فعالیت خود با مشکلات و موانع فراوانی نه تنها از جانب مخالفان و دشمنان بلکه از جانب خود مسلمان‌ها هم روبه‌رو و دست به گریبان بودند. دانشجویان و جوانان و متفکرین اسلامی در جریان اول همان اندازه در محیط‌های دانشگاهی تحت فشار بودند که فدائیان

## ۲۲۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

اسلام از طرف مراجع و روحانیان قم، نماز خواندن در دانشگاه همان اندازه موجب فشار علیه دانشجویان می‌شد که بحث و گفتگوی سیاسی در مساجد هستند کسانی که کتک خوردن فدائیان اسلام در مدرسه فیضیه را به خاطر مخالفت و اعتراض به طواف جنازه رضاخان به یاد دارند.

هریک از این دو جریان در روند رو به رشد و توسعه و تکامل خود چه در بعد سیاسی و چه در بعد تشکیلاتی، دچار نوسانات فراوان شدند. انشعاب‌ها و انحرافات در هر کدام به وجود آمد. ضرباتی از داخل و خارج بر آنها وارد شد. گرفتاری‌ها و محدودیت‌ها و حبس‌ها دیدند و شهدایی دادند.

### کودتای ۲۸ مرداد و حرکت اسلامی

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران است. نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت در سراسر کشور به سلطه استعمار خشن و سیاه انگلیس در میهن ما خاتمه داد و موفق شد موجی از مبارزات ضد استعماری را در ایران و خاورمیانه و دنیای اسلام به وجود آورد. امپریالیسم تازه‌نفس آمریکا، که در بسیاری از نقاط جهان به تدریج جای استعمار شکست خورده انگلیس (یا فرانسه و آلمان...) را پر می‌کرد، کوشش بسیاری نمود تا بتواند جای انگلیس در ایران را نیز بگیرد و کمپانی‌های نفتی آمریکایی وارد صحنه شوند. مقاومت دکتر مصدق و تسلیم‌ناپذیری وی در برابر فشار ابرقدرت‌ها بالاخره کار را به جایی رسانید که ابرقدرت‌های شرقی و غربی برای از بین بردن مصدق و خاموش کردن نهضت ضد استعماری مردم ما متحد و همگام شدند.

بعد از آن‌که کودتاها و توطئه‌های متعدد شکست خورد بالاخره در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای نظامی مشترک آمریکا و انگلیس با سکوت رضایتمندانه روس‌ها به نتیجه رسید و حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق ساقط و شاه که از ایران فرار کرده بود توسط سیای آمریکا به ایران برگشت و دوران جدیدی از اختناق و فشار آغاز شد.

بعد از استقرار حکومت کودتا آزادی‌خواهان و احزاب و گروه‌های مخالف رژیم سرکوب شد.



در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حوادث و رویدادهای بعد از آن جریان‌های اسلامی هر یک مسیر خاصی را طی کردند. جریان اول اسلامی (دانشگاه) بعد از کودتای ۲۸ مرداد نهضت مقاومت ملی را تشکیل داد. در شهریور ۱۳۳۲ یعنی درست چند هفته بعد از استقرار کودتا، جمعی از شخصیت‌های متدین و علاقمند به وطن و مخالف استبداد و سلطه استعمار، به دور هم جمع شدند و برای حفظ دستاوردهای نهضت و بسیج مردم جهت مقابله و مقاومت در برابر نظام کودتایی دست به تشکیل سازمانی به نام **نهضت مقاومت ملی ایران** زدند. به این ترتیب رهبری مبارزات سیاسی به دست مبارزان مسلمان و متعهد و اصیلی که با انگیزه مذهبی وارد عمل شده بودند افتاد و دو حرکت اسلامی و ملی، به میزان قابل توجهی در هم ادغام شدند. محور اصلی رهبری نهضت مقاومت ملی و بدنه اصلی مبارزان را در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ و ۴۰ کسانی تشکیل می‌دادند که با انگیزه دینی و انجام تکلیف و وظیفه الهی قدم به میدان مبارزه گذاشته بودند و ضمن آن‌که مبارزه با استبداد و استعمار را با انگیزه‌های ملی و میهنی و سیاسی مغایر با اسلام ندانسته و با کسانی که با این انگیزه‌ها در مبارزه شرکت داشتند روابط دوستانه و همکاری نزدیک داشته‌اند. از سال ۱۳۳۲ تا ۴۰ پرچم مبارزه و مقاومت را برافراشته نگه داشتند. اگرچه گاهی اوقات فعالیت‌ها فروکش کرده و تا حد فعالیت‌های محفلی محدود می‌شد. همین مقاومت‌ها نتایج پرباری را به همراه داشت. صدها بیانیه و نشریات مختلف نهضت مقاومت ملی در مدت هشت سال معرف موضع‌گیری‌های نهضت در این دوره است.

کودتای ۲۸ مرداد دو دسته **هدف‌های کوتاه‌مدت و هدف‌های درازمدت** داشت. کودتا در هدف‌های کوتاه‌مدت خود، که از بین بردن حکومت ملی و مردمی دکتر مصدق، استقرار مجدد سلطه شاه، بازگشت استعمار و امپریالیسم و دستیابی به منابع نفتی ایران و سرکوب حرکت مردم بود، موفق شد. اما در هدف‌ها و برنامه‌های درازمدت ناموفق بود. یکی از علل عدم موفقیت کودتاگران در برنامه‌های درازمدت، مقاومت مردم در برابر تهاجم استبداد و استعمار بود و همین مقاومت‌ها بود که منجر به حوادث وقایع سال‌های ۳۹ و ۴۰ گردید. جریان اول

اسلامی بعد از ۸ سال مبارزه در شرایط اختناق سیاه در سال ۴۰ شیوه مبارزات علنی را انتخاب کرد و نهضت آزادی را به وجود آورد. تشکل‌های اسلامی از قبیل حزب مردم ایران و جاما نیز از جریان اسلامی دانشگاهی نشأت گرفته‌اند. مجاهدین خلق نیز مولود همین جریان اسلامی هستند. اولین گروه از مؤسسين مجاهدین خلق، مجاهدین شهید و بزرگی چون حنیف‌نژادها و سعید محسن‌ها و ناصر صادق‌ها و رضایی‌ها اعضای فعال نهضت آزادی ایران بودند. جریان دوم حرکت اسلامی بعد از ۲۸ مرداد، دچار بحران داخلی شد. فدائیان اسلام سرکوب شدند. با دستگیری و شهادت نواب صفوی و یارانش ظاهراً کل جریان آرام گرفت و ساکت شد.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آیت‌الله بروجردی رئیس و رهبر و مرجع مسلمین بود. تمامی مراجع دیگر نیز شخصیت و مرجعیت ایشان را قبول داشتند. مرحوم بروجردی در آن زمان (سال ۱۳۳۲) به حمایت از دربار و شاه و کودتا پرداخت. اما بعداً با فعالیت‌هایی که توسط افرادی از نهضت مقاومت و همچنین روحانیت صورت می‌گرفت به تدریج تغییر موضع دادند، به طوری که از اواخر سال ۳۶ به بعد تقریباً حالت قهر و بی‌اعتنایی به شاه را در پیش گرفته بودند. اما به هر حال با موضع‌گیری مرحوم بروجردی از یک طرف و کشتار رهبران فدائیان اسلام و قفهای در حرکت این جریان اسلامی به وجود آمد.

با درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۳۹ تغییراتی در بافت درونی حوزه به نفع جریان اسلامی مورد بحث صورت گرفت. با ورود آقای خمینی به صحنه، جهش و تحرک جدیدی در فعالیت‌های این جریان به وجود آمد. بقایای کادرها و فعالان فدائیان اسلامی و طرفدارانشان که به دور آقای خمینی جمع شده بودند کار تازه خود را تحت نام‌های دیگری، از جمله هیئت‌های مؤتلفه آغاز کردند. هیئت‌های مؤتلفه در واقع ادامه همان جریان اسلامی است که با مرحوم کاشانی و فدائیان آغاز شده بود.

با ورود آقای خمینی به صحنه مبارزات و قرارگرفتن در صف اول و مقدم جبهه مبارزه با استبداد و استعمار جریان دوم حرکت اسلامی که مدت‌ها آرام و ساکت بود، رسماً و علناً و با شتاب و تحرک خیلی بیشتری وارد صحنه شد. قیام

۱۵ خرداد و رویدادهای پس از آن از قبیل ترور منصور به طور عمده حاصل کار و تلاش این جریان بوده است. حزب ملل اسلام نیز از تشکل‌های سیاسی وابسته به همین جریان اسلامی و با همان ویژگی‌ها است.

ورود امام خمینی به صحنه به دلیل مقام و مرجعیتی که داشتند باعث شد که بخش قابل ملاحظه‌ای از روحانیان نیز به حرکت درآید. ورود روحانیان به صحنه سیاسی مسائل جدیدی را مطرح ساخت و توانست حرکت را در بخش عظیمی از جامعه گسترش دهد. پایگاه اصلی و عمده روحانیت در میان قشر خاصی از مردم که اکثریت را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. اگرچه از میان روحانیان کسانی نظیر طالقانی بودند که سال‌ها با استبداد مبارزه کرده و به آخوند سیاسی معروف شده بودند، اما سیاسی شدن تعداد قابل ملاحظه‌ای از روحانیان به دنبال حرکت آقای خمینی باعث شد که تدریجاً توده‌های مردم از انزوای سیاسی بیرون بیایند. شعارهای سیاسی در قالب عواطف و احساسات مذهبی باعث شد که گسترش بی‌سابقه در حرکت اسلامی به وجود آید.

با دستگیری و محاکمه سران و فعالان نهضت آزادی از یک طرف و سرکوب قیام ۱۵ خرداد و دستگیری و تبعید آقای خمینی به ترکیه، هر دو جریان موقتاً و ظاهراً آرام شدند. اما با ترور منصور و سپس کشف حزب ملل اسلام و با ورود مجاهدین اولیه به صحنه که عموماً و اکثراً از اعضای جوان نهضت آزادی و به هر حال پرورش‌یافتگان جریان اول اسلامی بودند و همچنین گسترش فعالیت‌های دکتر شریعتی و فعال شدن بیش از پیش بخشی از روحانیت مجدداً شتاب و تحرک تازه در حرکت اسلامی پیدا شد.

از حرکت ملی تقریباً دیگر کمترین آثار حیات دیده نمی‌شد. حرکت مارکسیستی هم، که از سال‌های ۱۳۳۴ به بعد به دنبال دستگیری و اعدام و حبس افسران عضو سازمان نظامی حزب و خیانت رهبری حزب توده و فرار آنان (به جز خسرو روزه) به روسیه شوروی متلاشی شده بود و کمترین حرکت مشهودی نداشت، با ظهور چریک‌های فدایی خلق تحرک تازه‌ای یافت. با وجود این جو غالب در دست مسلمان‌ها بود. تحرک شدید مجاهدین، جاذبه افکار شریعتی، قاطعیت و انعطاف‌ناپذیری آقای خمینی و ضرورت مبارزه بی‌امان با شاه و استیلا

خارجی دو جریان اسلامی (جریان دانشگاه و جریان فیضیه) را چنان در هم ادغام کرد که تا آن زمان سابقه نداشت.

نکته جالب توجه این است که در مجموعه حرکت نوین اسلامی رشد و توسعه این دو جریان عمده و اساسی و هماهنگی و همکاری این دو با هم بالاخره سبب پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ شد. این که این دو جریان باید با هم رابطه داشته باشند، با هم همکاری و همگامی کنند از همان سال‌های اولیه کاملاً احساس می‌شد و این یک احساس مشترک و دوجانبه بوده است. به طوری که دو طرف کوشش و تلاش و رغبت و تمایل نشان می‌دادند و عملاً در برهه‌هایی چه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و چه بعد از آن تماس‌ها ملاقات‌ها و همکاری‌های مشترک ولو بسیار محدود بین این دو جریان وجود داشته است. میان رهبران و اعضای فدائیان اسلام از جمله نواب صفوی با رهبران و فعالان جریان اول نظیر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و مهندس سحابی و نگارنده تماس‌ها و ملاقات‌ها صورت می‌گرفته است. مرحوم طالقانی از عناصر اصلی ایجاد این پیوند و ارتباط بوده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ روابط منظم و هدفمندتری میان نهضت مقاومت ملی با مراجعی در حوزه علمیه قم که مرکز و منشأ اصلی و واقعی جریان دوم است، به وجود آمد و زمینه همکاری‌های وسیع‌تری فراهم شد. انتقال مرحوم شهید مطهری به تهران و همکاری وی با جریان اول مؤثر و مفید بوده است. در سال‌های ۳۹ و ۴۰ این روابط گسترش یافت وحدت عملی و واقعی میان فیضیه و دانشگاه به وجود آمد. نهضت آزادی و سایر تشکل‌های سیاسی - اسلامی وابسته به جریان اول از مبارزات روحانیت به رهبری خمینی قاطعانه پشتیبانی کردند و روحانیت به رهبری امام هم از مبارزات نهضت آزادی حمایت و پشتیبانی نمود.

رژیم شاه نسبت به همکاری و وحدت دوجریان عمده اسلامی فیضیه و دانشگاه، که همیشه همراه با تحرک بیشتر و رشد و گسترش حرکت اسلامی بوده است، حساسیت بسیاری داشت. برهم زدن روابط این دو جریان از محورهای اصلی و کلیدی سیاست شاه بود. به انواع و اقسام حیل‌ها و توطئه‌ها دست می‌زدند تا به نحوی روابط این دو جریان را برهم بزنند و مانع تفاهم و ادامه وحدت و هماهنگی آن‌ها بشوند. نمونه‌های بسیاری از این نوع تلاش‌ها، حتی در سال‌های

قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را می‌توان ذکر کرد. در سال‌های ۱۳۵۰ به بعد، توطئه علیه شریعتی و سیل اتهامات ناروا علیه وی تحریک و اغوای برخی از روحانیان به مخالفت با شریعتی، بخشی از یک تلاش وسیع‌تر برای برهم‌زدن تفاهم و نزدیکی و وحدت و همکاری این دو جریان اصیل اسلامی بود. در سال ۱۳۵۴ رویدادهای درونی سازمان مجاهدین باعث شد که بحرانی در مجموعه حرکت اسلامی به وجود آید و مجاهدین موقعیت قبلی خود را در مجموعه حرکت اسلامی از دست بدهند. اما مناسبات میان دو جریان اسلامی در سطح مبارزات سیاسی همچنان پابرجا ماند. به‌خصوص با فعال شدن مجدد عناصر نهضتی در داخل کشور، روابط و مناسبات نزدیک میان دو جریان اسلامی در داخل و خارج کشور برقرار و بعضاً تقویت شد و تا زمان پیروزی انقلاب همچنان ادامه یافت. پس از پیروزی انقلاب تدریجاً مسائل و حوادثی این مناسبات را تیره و بحرانی و آن را دچار تغییرات کمی و کیفی کرد، به حدی که امروز یکی از ریشه‌های کلیدی و اصلی بحران سیاسی کنونی را تشکیل می‌دهد.

بحران در مناسبات این دو جریان اسلامی دو بخش اساسی دارد. قسمتی نتیجه تأثیراتی است که حوادث و رویدادهای تاریخی بر تفکرات سیاسی جریان‌های اسلامی باقی گذاشته است و قسمتی از بحران از تعارض و درگیری و برخورد میان ویژگی‌ها و خصوصیات هر یک از این دو جریان اسلامی ناشی شده است. رویدادهای تاریخی که بر این مناسبات اثر گذاشته‌اند عبارتند از:

**اول - تجربه دوران مشروطه:** در شورش تنباکو و انقلاب مشروطه روحانیت تشیع و مراجع بزرگ نقش اساسی و تعیین‌کننده داشتند. یکی از عوامل اساسی و اصلی که استعمار و سلطه خارجی نتوانست برنامه‌های خود را در ایران، نظیر هند، پیاده کند نقش روحانیت در مبارزات مردمی و رهبری آن بود. شورش تنباکو وجود یک نیروی بالقوه را در جامعه ایرانی به سه دسته نشان داد اول اجانب و در رأس آن‌ها انگلیس‌ها، دوم دربار ناصرالدین شاه و سوم علمای اسلام و مراجع. و اما آن نیروی بالقوه نفوذ عمیق علمای اسلام و روحانیان در میان توده‌های مردم بود. خود علما هم از این نیروی خود خبر نداشتند. شورش تنباکو قدرت این نیرو را به همه نشان داد. از آن پس هر سه قدرت نسبت به این نیروی عظیم حساسیت

پیدا کردند. انقلاب مشروطه به وجود آمد و پیروز شد. اما بعد از پیروزی علما و روحانیان کنار نشستند و کار به دست روشنفکران افتاد. روشنفکرانی که عموماً بریده از فرهنگ بومی جامعه خویش بودند و کعبه آمال و نمونه‌ها و الگوهای ذهنی آنان برای ترقی و پیشرفت و حریت و مساوات و عدالت کشورهای غربی و اروپایی بود.

این روشنفکران کار را به دست گرفتند. روحانیت را از صحنه خارج ساختند. روحانیت هم در مجموع آمادگی قبول وضعیت و روابط جدید را نداشت و.. بالاخره کار به کودتای ۱۲۹۹ و قضایای ۲۰ ساله و بعد از آن رسید. در این حوادث دست استعمار خارجی نیز به خوبی دیده می‌شود.

این تجربه در ذهن اکثر روحانیان و رهبری جریان اسلامی فیضیه همیشه زنده مانده بود. طبیعی است که روحانیت مارگزیده از هر ریسمان سیاه و سفیدی بترسد. این نگرانی تنها از جانب حوزه علمیه قم و مراجع نبود. بلکه مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان هم در برخی از نوشته‌های خود به این تجربه اشاره کرده‌اند و این که نباید دیگر بگذاریم آن تجربه تکرار شود و یک داغ دل بس است قبيله را. این تجربه اگرچه با روشنفکران غرب‌زده صدر مشروطیت بود نه با روشنفکران مسلمان و متعهد، اما زمینه‌های تاریخی و سایر ویژگی‌های این دو جریان اسلامی باعث شد که متأسفانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر روابط و مناسبات دو جریان اسلامی اثر گذاشت و آن را دچار تلاطم و بحران کرد.

**دوم - تجربه جنبش ضد استعماری ملی شدن نفت: مبارزات ضد استعماری ملی شدن نفت به رهبری دو شخصیت سیاسی - مذهبی یعنی مصدق و کاشانی بود. رویدادهای آن زمان روابط آن دو را سخت تیره و تار ساخت. جریان اسلامی دانشگاه در آن دوران ضمن آن‌که با جریان اسلامی فیضیه رابطه داشت و مواضع ضد استعماری مصدق را تأیید می‌کرد، از بروز اختلافات سخت متأثر و اطرافیان هر دو را مقصر در بروز این اختلافات می‌دانست. در مقاله‌ای تحت عنوان «ضرر اختلافات شما بیشتر است یا نفع ملی شدن نفت»<sup>۱</sup> این موضع‌گیری را نشان داده**

۱. مجله گنج شایگان، ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، تیر ماه ۱۳۳۲

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۳۱

است. کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ توسط سیای آمریکا و ام.آ.ی. انگلیس، حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق را ساقط و موجب بازگشت و استقرار شاه فراری از ملت شد. رهبران و فعالان جریان اسلامی فیضیه و وابستگان آنان از شاه و زاهدی و کودتای نظامی حمایت کردند. درحالی که فعالان جریان اول اسلامی (دانشگاه) نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند و به مخالفت با شاه و کودتا و حمایت از مواضع سیاسی ملت در آن زمان یعنی راه مصدق پرداختند و آن را به حق و منافع ملی نزدیکتر دانستند. نهضت مقاومت ملی در تمامی سالهای سیاه خفقان و اختناق بعد از ۲۸ مرداد تا سالهای ۳۱ و ۴۰ و سپس نهضت آزادی، از راه مصدق و تز مصدق در مبارزات ضد استعماری علیه امپریالیسم شرق و غرب و تز موازنه منفی او (که همان موازنه عدمی مدرس بود) حمایت کرد.

جریان اسلامی فیضیه خیلی زود موضع خود را نسبت به کودتای ۲۸ مرداد و شاه اصلاح کرد. اما موضع ضد مصدقی خود را همچنان حفظ کرد و تا به امروز هم ادامه داده است. بعد از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ عده‌ای جغرافیای حرف را فراموش کردند و آنچه را که در سالهای قبل از ۲۸ مرداد میان مصدق و کاشانی اتفاق افتاده بود زنده کردند. آن هم نه برای آن که از آن حوادث تاریخی درس عبرت بگیرند، بلکه برای ایجاد نفاق و شقاق میان صفوف ملت. این جنجال‌ها به ناچار بر روابط و مناسبات میان دو جریان اسلامی اثر گذاشت.

برخلاف رویداد اول یعنی تجربه دوران مشروطیت، که توجه بدان حق و لازم بود، زنده کردن اختلافات میان کاشانی و مصدق قابل توجیه نبود و تنها به ضرر انقلاب و به نفع دشمنان تمام شد. در همان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بخش عمده‌ای از اختلاف میان کاشانی و مصدق را ما به تحریک وابستگان به اجانب می‌دانستیم که از وحدت رهبران ملت ضربه خورده بودند و اختلافات را به نفع خود تشدید می‌کردند. در همین جا باید تذکر بدهیم که ما مصدق را مرد بزرگی می‌دانیم که در زمان خودش و در چهارچوب وضعیت خاص همان زمان که متناسب با رشد مبارزات مردم در آن مرحله بود توانست خدمات برجسته‌ای بنماید. اما او را در اختلاف با کاشانی و یا در سایر مسائل بدون خطا و اشتباه نمی‌دانیم. جنبش ملی شدن نفت و مبارزه ملت ایران علیه استعمار انگلیس را

بخشی از مبارزات مستمر مردم کشورمان می‌دانیم و رشد و آگاهی سیاسی و سایر دستاوردها و تجارب ملت در آن مرحله را مفید و مؤثر در پیروزی انقلاب در مراحل بعدی می‌دانیم. مبارزات ملی شدن نفت و شکست استعمار انگلیس الهام‌بخش میلیون‌ها مردم استعمارزده دنیای سوم در آن زمان، و خدمتی در جهت آگاهی و بیداری مستضعفان بود. قبول این مسأله به معنای آن نیست که بعد از گذشت ۲۷ سال به آن زمان برگردیم و بخواهیم شیوه‌های مصدق را در مبارزه و در برخوردهای سیاسی در این زمان، به‌کار ببریم، بلکه ارزش خدمات و روش‌های او را در همان مرحله و در چهارچوب وضعیت خاص زمان خودش می‌دانیم. زنده کردن اختلافات گذشته نه تنها مفید نیستند، بلکه زیان‌بخش هستند. طرح آن‌ها را از جانب خطوط سیاسی خاصی که وابسته هستند می‌بینیم.

#### سوم - رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق و حوادث زندان

یکی دیگر از رویدادهایی که در روابط درونی و مناسبات دو جریان اسلامی و گروه‌های وابسته به آن‌ها اثرات عمیقی گذاشته است و هنوز هم ادامه دارد و بخشی از بحران سیاسی کنونی را تشکیل می‌دهد، رویدادهای درون سازمان مجاهدین در شهریور ۱۳۵۴ و برخوردهای مجاهدین با روحانیان و سایر مسلمان‌های زندانی در درون زندان‌ها است.

بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک از طرف مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در شهریور ۵۴ منتشر شد. اما جریان انحراف سازمان به مارکسیسم از آن زمان شروع نشده بود. ریشه‌های عمیق‌تری دارد که ما آن را در جای دیگری بحث کرده‌ایم<sup>۱</sup> و همچنین موضع خودمان را نسبت به سازمان مجاهدین خلق جای دیگر در همین مجموعه روشن ساخته‌ایم. مسأله مورد نظر بحث حوادث درون زندان‌ها بعد از شهریور ۵۴ و پیامدهای آن است. پس از اعلام مارکسیست شدن بخشی از مجاهدین، بحرانی در حرکت اسلامی به وجود آمد. گروه‌های سیاسی واکنش‌های متفاوتی بروز دادند. یک قسمت از واکنش‌ها در درون سازمان مجاهدین میان

۱. سرمقاله «خیانت و انحراف» پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، مهرماه ۱۳۵۴.



اعضای مارکسیست شده مرتد و اعضای مسلمان و متعهد و درگیری‌های شدید بود، که منجر به تصفیه بیش از ۵۰ درصد اعضای سازمان و شهید شدن تعداد قابل ملاحظه‌ای از کادرهای اسلامی توسط عناصر مرتد سازمان گردید. جناح مارکسیست شده سازمان که حاکمیت را در دست داشت ظاهراً و بر اساس برخی اعترافات، حتی از لودادن افراد مسلمان در سر قرارها خودداری نمی‌کرد. این درگیری‌ها و تصفیه‌ها و قتل‌های درون سازمانی نشان می‌دهد که مسأله مارکسیست شدن سازمان چه ضربه بزرگی بوده است. در خارج از سازمان در سطح جامعه این رویدادها باعث تغییرات و تحولاتی در مناسبات سیاسی - ایدئولوژیک حرکت اسلامی شد. در زندان‌ها تأثیرات و عواقب این رویداد بسیار عمیق و تند و شدید و از جهت تأثیرات سوء به مراتب عمیق‌تر از رویدادهای درون سازمان بود.

در سطح جامعه تحولات درونی سازمان مجاهدین، بعد از یک مرحله کوتاه، همراه با ناباوری و بهت و حیرت بود. واکنش به صورت برخورد شدید با جریانات مارکسیستی و التقاطی بروز کرد. موضع‌گیری مارکسیست‌ها در برابر این انحراف در واکنش‌های منفی نسبت به آنان مؤثر بوده است. چریک‌های فدایی خلق در مرحله اول ظاهراً اعمال گروه مارکسیست شده رهبری سازمان را محکوم کردند. اما بعدها اسناد و مدارکی از جانب رهبری مارکسیست شده مجاهدین منتشر شد که روابط نزدیک آن‌ها را با رهبری چریک‌های فدایی خلق، از جمله حمید اشرف نشان می‌داد، که در این تماس‌ها و مذاکرات حتی مسأله تصفیه‌ها و قتل‌های درون گروهی، از قبیل شهادت شریف افقی و صمدیه لباف نیز مورد بحث بوده است. در دوران شکوفایی مبارزات مسلحانه از سال ۵۰ به بعد، همه گروه‌های اسلامی از مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه حمایت کردند. با وجودی که مسأله التقاطی بودن برخی از اندیشه‌های سازمان از همان زمان مطرح شده بود.<sup>۱</sup> (۲) با وجود این صداقت بنیان‌گزاران و استراتژی سازمان آن‌چنان بود که همه گروه‌ها و نیروها از سازمان حمایت کردند. تأیید یکپارچه از استراتژی سازمان و مبارزه مسلحانه به آن حد بود که به حمایت و تأیید ضمنی از چریک‌های فدایی خلق و سایر گروه‌های مارکسیستی نیز تسری پیدا کرده بود. به طوری که برخی از روحانیان حتی پرداخت

۱. نقدی بر نشریه «شناخت»، که در همان سال ۱۳۵۴ نوشته و التقاطی بودن آن نشان داده شده بود.

کمک به چریک‌ها از محل وجوهات شرعی را بلاشکال دانستند. حوادث درون سازمان در سال ۵۴ به این نوع موضع‌گیری‌های مساعد در برابر مارکسیست‌ها پایان داد و درگیری‌های خصمانه گذشته میان حرکت اسلامی و ملی و مارکسیست‌ها زنده و تشدید شد. برخوردها و درگیری‌ها در زندان‌ها به مراتب شدیدتر از خارج زندان بود.

در زندان‌ها اعضای سازمان مجاهدین و طرفدارانشان به سه دسته تقسیم شدند. دسته‌ای تغییر ایدئولوژیک سازمان را پذیرفتند و مارکسیست شدند. دسته‌ای دیگر این تغییر را نپذیرفتند و همچنان به اندیشه اسلامی سازمان وفادار باقی ماندند. دسته دیگری که به مذهبی‌های زندان معروف شدند نه تنها با مارکسیست‌ها، بلکه با اندیشه سازمان مجاهدین نیز برخورد پیدا کردند و خط خود را جدا کردند. مارکسیست‌های زندان نیز به دو دسته عمده تقسیم شدند. گروهی که به مشی مبارزه مسلحانه معتقد بودند از قبیل چریک‌های فدایی و هوادارانشان و گروهی مخالف مشی مبارزه مسلحانه از قبیل حزب توده. مارکسیست‌های معتقد به مشی مبارزه مسلحانه تحولات درونی سازمان مجاهدین و تصفیه‌ها را تأیید کردند. تا آن زمان جو سیاسی زندان تحت تأثیر محیط خارج قرار داشت و زندانیان سیاسی از همه گروه‌های مارکسیستی و مسلمان به هم نزدیک بودند و حتی کمون‌های مشترک هم داشتند. حوادث درون سازمان مجاهدین و تأثیراتی که بر جبهه‌بندی گروه‌های سیاسی در زندان داشت، این روابط را شدیداً برهم زد.

مذهبی‌ها و روحانیان زندانی موضع سختی در برابر مارکسیست‌ها اتخاذ کردند. مسأله نجس و پاکی مطرح شد. این موضع‌گیری نه تنها شامل مارکسیست‌ها شد بلکه اعضای وفادار به اندیشه سازمان مجاهدین به رهبری رجوی خیابانی را نیز در بر گرفت. این گروه اخیر نیز دچار چپ روی از نوع دیگری شدند. آن‌ها تحولات درونی سازمان را ناشی از چپ‌روی و واکنش مذهبی‌ها و روحانیان زندانی را راستگرایی دانستند و با آن به مخالفت برخاستند. در نتیجه شدیدترین درگیری‌ها و برخوردها میان این دو گروه به وجود آمد. در این جبهه‌بندی میان این دو گروه تمامی مارکسیست‌ها از هر نوع و دسته‌ای با مجاهدین در یک جبهه قرار گرفتند. به این ترتیب مبارزان مذهبی بریده از مجاهدین و روحانیان زندانی مورد حملات و

فشارهای سختی از همه طرف قرار گرفتند. مارکسیست‌های معتقد به مشی مبارزه مسلحانه، مجاهدین مارکسیست شده و مجاهدین وفادار به اندیشه سازمان همه با هم علیه مذهبی‌های بریده از سازمان و روحانیان زندانی متحد شدند. مجاهدین وفادار به اندیشه سازمان سخت‌ترین و تندترین حملات را به آن‌ها می‌کردند. این مجاهدین در تحلیل‌های خود این گروه را واپس‌گرا و مرتجع دانسته و آن‌ها را به واکنش‌های راست‌گرایانه متهم ساختند و توجیه می‌کردند که سازمان مجاهدین در اثر چپ‌گرایی بخشی از آن، ضربه خورده است و این بار بر اثر واکنش در برابر انحراف از جانب راست و راست‌گرایان ضربه خواهد خورد و باید مقاومت کرد و بنابراین بعد از رویداد درونی سازمان خطر عمده را از جانب راست‌گرایان دانستند و با آن به مبارزه برخاستند. اما این برخورد مجاهدین با روحانیان و مبارزان مذهبی زندانی به هیچ‌وجه قابل توجیه نبود بلکه دقیقاً ابتلاء به نوع دیگری از چپ‌گرایی بود. علاوه بر این، مجاهدین وفادار به اندیشه سازمان در برخورد با روحانیان و مذهبی‌ها از شیوه‌های غیر اسلامی، که متأثر از اندیشه مارکسیستی و استالینی بود استفاده کردند. این روش مجاهدین به هیچ‌وجه با معیارهای اسلامی تطبیق نمی‌کرد. به علاوه بامشی واسط و شاهد جریان اسلامی دانشگاه که خود از آن سرچشمه گرفته بودند، تضاد داشت. جریان اسلامی دانشگاه با توجه به اصالت جریان اسلامی فیضیه و نقش روحانیان و با توجه به ویژگی‌های آنان همیشه با این جریان برخوردی سازنده و همراه با تسامح و ارشاد داشته است، نه برخورد و درگیری رو در رو. از جانب دیگر مجاهدین ضمن آن‌که این چنین موضع‌گیری‌های سخت و تند در برابر روحانیان و مبارزان مذهبی داشتند و آن‌ها ارتجاعی و واپس‌گرا می‌خواندند، در برابر مارکسیست‌ها روش تسامح و همکاری را در پیش گرفتند و مجاهدین مارکسیست‌شده معتقد به مشی مبارزه مسلحانه را به خود نزدیک‌تر یافتند و حساب خود را از مبارزان مذهبی و روحانیان زندانی جدا کرده و در برابر آنها با مارکسیست‌ها وحدت کردند. از جانب دیگر مبارزان مذهبی و برخی از روحانیان زندانی نیز دچار راست‌گرایی شدند و تا به آن‌جا پیش رفتند که متأسفانه در دام ساواک افتادند. ساواک که وسیع‌ترین اطلاعات را از رویدادهای درون سازمان مجاهدین (و سایر گروه‌ها) داشت توانست با زیرکی و دقت از این

حادثه بهره‌گیری کند و ضربه و شکاف اساسی در جریان‌های اسلامی به وجود آورد. ساواک با دقت و روی برنامه مبارزان مذهبی و روحانیان زندانی را در زندان‌ها جابه‌جا می‌کرد تا آن چه را که اتفاق افتاده بود در همه زندان‌ها و در میان زندانیان سیاسی گسترش دهد. البته بودند برخی از روحانیان زندانی که هنوز از مجاهدین حمایت می‌کردند (نظیر شاهرودی و طبسی). مرحوم طالقانی موضع واسط و شاهد را داشت و مرتب به رجوی و خیابانی اعتراض می‌کرد و در عین حال مخالف برخی از راستگرایی‌های مبارزان مذهبی و روحانیان زندانی بود. درگیری میان مبارزان مذهبی و روحانیان زندانی با مجاهدین وفادار به اندیشه سازمان تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب ادامه داشت. در آخرین اعتصاب غذای گروه‌های سیاسی در زندان در سال ۵۷ مجاهدین همچنان با مارکسیست‌های معتقد به مشی مسلحانه یک جبهه تشکیل داده بودند. از اواخر سال ۵۵ و ۵۶ تعداد قابل توجهی از مبارزان مذهبی و روحانیان زندانی با نوشتن نامه‌های مورد قبول ساواک، از زندان خارج شدند. بعد از پیروزی انقلاب درگیری‌های درون زندان در دوران قبل از انقلاب به‌طور وسیعی در سطح جامعه گسترش پیدا کرد و یکی از ریشه‌های اصلی و اساسی بحران سیاسی در انقلاب اسلامی شد. هر دو طرف دعوا جمع‌بندی‌ها و مواضع خود را تعمیم دادند. مجاهدین تمامی روحانیت را ارتجاعی و واپس‌گرا خواندند و به دلیل حوادث داخل زندان لبه تیز حمله را متوجه روحانیانی کردند که سابقه مبارزاتی هم داشتند. از جانب دیگر روحانیان و مبارزان مذهبی وابسته به جریان اسلامی فیضیه جمع‌بندی و مواضع خود را به تمامی جریان اسلامی دانشگاه تعمیم دادند و در نتیجه مناسبات این دو جریان کلاً دچار بحران گردید. این بحران در مناسبات دو جریان اسلامی هنوز ادامه دارد و به‌صورت یک بحران سیاسی اساسی در انقلاب ما درآمده است.

ناگفته نماند که عوامل و ایادی نفوذی دشمنان انقلاب اسلامی از هر دسته و گروهی از چپ و راست به این بحران دامن می‌زنند.

گسترش و توسعه حرکت اسلامی در طی سال‌های گذشته و حتی تا مرحله پیروزی انقلاب با همکاری و همیاری و وحدت استراتژیک این دو جریان عمده اسلامی به دست آمده است و استقرار جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب به معنای

برقراری روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و حرکت در جهت استقرار هر چه بیشتر نظام مقبول جز از طریق وحدت و همکاری میان این دو جریان امکان ندارد. و طبیعی است که دشمنان انقلاب اسلامی ایران دائم تحریک کنند و جبهه متحد اسلامی را برهم زنند.

#### چهارم - ویژگی‌های دو جریان اسلامی و مناسبات متقابل

علاوه بر رویدادهای سه‌گانه یاد شده در بالا عوامل دیگری هم در ایجاد بحران میان این دو جریان مؤثر است و نباید به‌طور سطحی از آن عبور کرد. بنابراین یک تحلیل از ویژگی‌های این دو جریان نقاط مشترک و نقاط تناقض و تعارض کلیدی میان آن‌ها ضروری است، تا نقاط مشترک را تقویت نمود و برای مسائل مورد اختلاف که موجب تعارض شده است راه حل‌های مورد قبول پیدا کنیم.

#### ۱. ارتباط با اقشار مردم

جریان اسلامی فیضیه (روحانیت) به زبان توده مردم سخن می‌گوید بر عاطفه و احساس مذهبی مردم تکیه می‌کند و به راستی می‌تواند مردم را به حرکت درآورد. احساس موتور حرکت است. احساس مذهبی از درون انسان سرچشمه می‌گیرد. این احساس در توده‌های مردم قوی و عمیق است. اما جریان اسلامی دانشگاه عمدتاً با روشنفکران سروکار دارد و در این ارتباط زبان عقل و منطق را به کار می‌برد و تکیه اساسی‌اش بر دانش و بینش اسلامی است. بینش جهت‌دهنده حرکت است. روشنفکران و از جمله روشنفکران دینی، نمی‌توانند به زبان مردم عادی صحبت کنند و فقط قشر معین و محدودی را جذب می‌کنند و دامنه نفوذشان از آن حد بیرون نمی‌رود.

#### ۲. انسجام سیاسی - ایدئولوژیک

جریان اسلامی فیضیه از انسجام فرهنگی - ایدئولوژیک برخوردار است. کادرهای آموزش یافته آن بایک منطق و زبان صحبت می‌کنند. برداشت‌ها از مبانی اصول فقهی و کم و بیش یکسان است. در مبارزه سیاسی با نظام استبدادی و وابسته، وحدت و انسجام ایدئولوژیک - فرهنگی شرط ضروری و اساسی است. روحانیت و جریان اسلامی فیضیه از این وحدت و انسجام برخوردار است.

جریان اول اسلامی (دانشگاه) به عدم انسجام فرهنگی مبتلا است. اشخاص و گروه‌های وابسته به این جریان هرکدام برداشت‌های مختلف و گاه متضادی از مبانی اصولی و اساسی اسلامی دارند. عدم انسجام فرهنگی و سیاسی - ایدئولوژیک این جریان یکی از علل عدم موفقیت آن‌ها در مبارزه با رژیم سلطنتی و استعماری بوده است.

### ۳. آشنایی به علم و ضرورت‌های زمان

جریان اسلامی فیضیه هويت خود را در انزوای کامل و در خود فرورفتن سال‌های متمادی حفظ کرده است. حوزه‌های علمیه توانسته‌اند با وجود تمامی رویدادهای فرهنگی و سیاسی در قرن گذشته، هويت خود را حفظ کند. این امر ممکن نبود جز از طریق در خود فرورفتن و انزوا که اگرچه به نوبه خود موفقیت‌آمیز بوده است اما در عین حال این جریان را بی‌خبر و جدا از مناسبات پیشرفته جهان و مسائل اساسی دنیای کنونی نموده است. به طوری که در بسیاری از موارد حتی در درک مسائل کنونی جهان و جامعه امروزی دچار اشکال است و مشخصاً در مدیریت جامعه دچار اشکالات اساسی می‌شود. برعکس جریان اسلامی دانشگاه از پیشرفت‌های علمی و فنون جدید باخبر است. با انواع تخصص‌ها آشناست و به دلیل آن‌که مرکز و مقر فعالیتش در طی ۳۰ - ۴۰ سال گذشته در محیط‌های دانشگاهی و با تحصیل‌کرده‌ها، در داخل و خارج کشور بوده است، بالاترین رقم متخصص مسلمان و متعهد به این جریان وابسته است. اداره هر کشور و جامعه‌ای در وضعیت کنونی جهان امری پیچیده است که نه می‌توان آن را به دست متخصص بی‌ایمان و بی‌تعهد سپرد و نه می‌توان به دست مکتبی بدون اطلاع و تخصص. شرط حل مشکلات ایران داشتن مسلمان متخصص و متخصص مسلمان است. چنین اشخاصی را نمی‌توان یکساله و دو ساله بعد از انقلاب آموزش داد. جریان اسلامی دانشگاه سال‌های دراز است که در این زمینه کار کرده است. بالاترین رقم مسلمان متخصص را آماده کرده است. یکی از محورهای اصلی تلاش ما در میان دانشجویان ایرانی فعال در انجمن‌های اسلامی دانشجویان خارج از کشور این بوده است که باید به درس خواندن اولویت بدهند. می‌گفتیم که یک روزی بالاخره مملکت به دست مسلمان‌ها خواهد افتاد و برای اداره آن باید

آمادگی داشته باشند. با جهل و شعار نمی‌توان مملکت را اداره کرد. باید ضمن حفظ اعتقاد و تعهد اسلامی کوشش کرد تا حداکثر بهره‌برداری علمی را از دنیای غرب نمود.

#### ۴. شکل و ارتباط جمعی

جریان اسلامی فیضیه با شبکه گسترده‌ای در سرتاسر کشور ارتباط دارد. شاه توانسته بود تمام نهادهای اجتماعی مردمی را تعطیل کند، اما نهادهای اجتماعی مذهبی را نتوانسته بود. نهادهای مختلف مذهبی از قبیل مسجد، حسینیه و تکیه در سراسر ایران، در حتی دورافتاده‌ترین روستا وجود دارد و فعال است و در هریک از این نهادها یک روحانی حضور دارد. علاوه بر آن روحانیان با در دست داشتن مشاغلی که مراسم مذهبی را انجام می‌دهند در ارتباط دائم با توده‌های مردم هستند و خود نیز به صورت یک ارتش وسیع سیاسی - ایدئولوژیک کار می‌کنند. تعداد روحانیان ایران را اعم از امام مسجد، واعظ، مداح، مسأله‌گو و خطیب به ۱۶۰ هزار تخمین می‌زنند. این روحانیان به صورت‌های مختلف با هم در ارتباط هستند و از طریق ارتباط با مراکز کلیدی با حوزه علمیه قم رابطه دارند. همین شبکه در طی ماه‌های آخر انقلاب توانسته بود با هماهنگی نسبتاً خوبی نوارها و بیانیه‌های امام را در سرتاسر ایران توزیع نماید.

برعکس، جریان اسلامی دانشگاه هرگز نتوانسته است یک شبکه ارتباطی منظم و وسیعی به وجود آورد. فعالیت‌ها و تشکل‌های سیاسی این جریان، جز در یک دوره کوتاهی عمدتاً به صورت محفلی و گروهی فعالیت می‌کرده و دامنه فعالیتش بسیار محدود بوده است.

#### ۵. برخورد با علوم جدید

علوم جدید از غرب به کشورهای اسلامی آمده‌اند. اما این علوم «غربی» نیستند. علم حاصل و میراث بشری است که هر عصری در میان برخی ملت‌ها و گروه‌های بشری رشد می‌کند و بعد از مدتی مرکزیتش به جای دیگری منتقل می‌شود. زمانی مرکزیت علوم در میان مسلمانان بود و مسلمانان بسیاری از علوم بنیادی را پایه‌گذاری کردند. طی چند قرن گذشته این مرکزیت به کشورهای غربی منتقل

شده است. روحانیت و جریان اسلامی فیضیه در برخورد با علوم جدید، از ابتدا آن را نفی و با آن مقابله کرد؛ علوم غربی مترادف با کفر و بی‌دینی شناخته شد. درحالی که جریان اسلامی دانشگاه عملاً نشان داد که تحصیل علوم جدید چه در ایران و چه در اروپا یا آمریکا هرگز مترادف با بی‌دینی نمی‌باشد. این جریان ارزش علوم جدید را پذیرفته است و استفاده از آن را برای توسعه جامعه نوین ایران ضروری می‌داند.

#### ۶. ارتباط با جهان خارج

جریان اسلامی دانشگاه در اثر رفت و آمد با خارج غرب آن را شناخته است. نقاط ضعف و قوت آن را می‌داند و قادر است با آن برخورد کند بدون آن که در این برخورد تسلیم غرب یا شرق شود. ما می‌توانیم در این دنیا زندگی کنیم؛ با دنیا تماس و ارتباط داشته باشیم و استقلال خود را حفظ کنیم. برعکس جریان اسلامی فیضیه به علت عدم شناخت درست از دنیای خارج از مرادده با آن ترس دارد این ترس طبیعی و قابل فهم است.

#### ۷. ارزش‌های غیر اسلامی

جریان اسلامی فیضیه تمامی ارزش‌های غیر اسلامی را نفی می‌کند. جریان اسلامی دانشگاه عناصری از فرهنگ غیر اسلامی را که مغایر با اصول اساسی اسلامی نمی‌بیند، می‌پذیرد و برای آن ارزش قائل است.

#### ۸. استقلال اقتصادی در فعالیت‌ها

در طی دوران طولانی مبارزه علیه استبداد، افرادی که در جریان اسلامی دانشگاه حضور داشتند در فعالیت‌های اقتصادی خود مستقل نبوده‌اند. عناصری از این جریان در دانشگاه یا در ادارات یا در سایر مراکز شاغل و حقوق‌بگیر بوده‌اند. دولت می‌توانسته است از طرق مختلف آن‌ها را تحت فشار اقتصادی قرار بدهد. اما جریان اسلامی فیضیه به دلیل نهادهای شرعی و سنن مذهبی از قبیل خمس و زکات و سایر وجوهات، از استقلال اقتصادی در برابر دولت حاکم برخوردار بوده است. مرحوم مطهری این مسأله را با بررسی‌های خود به تفصیل بیان داشته است.



## ۹. عوام‌زدگی

جریان اسلامی فیضیه دلیل رابطه اقتصادی و سایر خصصت‌ها به نوعی از عوام‌زدگی مبتلا است مرحوم مطهری این ویژگی را به خوبی شرح داده است. او می‌نویسد: «آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا درآورده است «عوام‌زدگی» است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی، مار و عقرب‌زدگی بالاتر است. حکومت عوام منشاء رواج فراوان ریا، مجامله، تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بلندبالا در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است»<sup>۱</sup>. این درحالی است که برای توده مردم و به مصلحت آنان کارکردن همیشه مترادف با خوشایند مردم نیست و چه‌بسا انجام کارهایی لازم باشد و به نفع مردم است، اما خود مردم حاضر به قبول آن نیستند. عوام‌زدگی روحانیان آنان را در مواردی به دنباله‌روی از مردم و ادار ساخته است. این عوام‌زدگی در قلمرو سیاست کلان یک جامعه به عوام‌فریبی و فاجعه ملی منجر می‌شود. جریان اسلامی دانشگاه در موقعیتی نیست که چنین خصصتی پیدا کند.

## ۱۰. انعطاف‌پذیری

در رابطه با سنن رایج در جامعه، که ضرورتاً ریشه در اسلام ندارند، جریان اسلامی دانشگاه در مجموع انعطاف‌پذیر است. درحالی که جریان اسلامی فیضیه انعطاف‌پذیر نیست. بر قالب‌ها تکیه فراوان دارد و حاضر نیست به سادگی شکستن قالب‌ها و سنن را بپذیرد.

## ۱۱. استخراج منابع اسلامی

جریان اسلامی فیضیه استخراج منابع اسلامی را در انحصار خود می‌داند و برای شناخت اسلام تنها خود را صالح می‌شناسد و با دستاوردهای اسلامی که از خارج از حوزه و فیضیه به دست آمده باشد، با نظر بدبینی و عدم اعتقاد می‌نگرد و آن را یارد می‌کند یا حداقل نسبت به آن بی‌تفاوت است. درحالی که جریان اسلامی دانشگاه در استخراج فهم و دانش و معارف اسلامی احساس استقلال می‌کند. بدون

---

۱. مرتضی مطهری: «مشکل اساسی در سازمان روحانیت». در: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، شرکت انتشار ۱۳۴۱ (همچنین در مجموعه ده گفتار از شهید مطهری).

## ۲۴۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

آن‌که مقام علمی علما را نقی کند و یا در استفاده از دانش اسلامی آنان تردید تزلزل و یا حساسیتی داشته باشد.

### ۱۲. اسلام فقاهتی

جریان اسلامی فیضیه اسلام به سطح فقاهت کاهش داده است. اسلام فقاهتی یعنی حاکمیت فقیه و تبعیت از روحانیان در تمامی مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. جریان اسلامی دانشگاه قلمرو فقاهت را تنها در مسائل محدود و خاص می‌دیده است و در برابر سلطه گروهی روحانیان خود را مستقل می‌داند و می‌بیند.

### ۱۳. برخورد متقابل در جریان اسلامی

جریان اسلامی دانشگاه همیشه در ارتباط با جریان اسلامی فیضیه پیشگام بوده است، و به سراغ آن‌ها رفته است. جریان اسلامی دانشگاه وجود روحانیت و نقش اساسی آن‌ها را صرف نظر از آن‌که آیا در اسلام ما طبقه خاصی به نام روحانی داریم یا خیر، درک کرده و به آن احترام گذاشته است و در تمامی سال‌های دراز گذشته ارتباط با روحانیت و آگاه‌ساختن آنان از رویدادهای سیاسی و سیاسی کردن آنان را محور اصلی استراتژی خود قرار داده است. در طی سال‌های گذشته همیشه این جریان بوده است که در این ارتباط اصرار داشته است و همکاری این دو جریان را برای حرکت اسلامی و تداوم انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانسته است. برعکس، جریان اسلامی فیضیه جریان اسلامی دانشگاه را، که به محدود کردن اسلام به فقاعت اعتقاد ندارد، همواره با سوء ظن و بدبینی نگاه کرده است و با احتیاط به آن نزدیک می‌شده است و یا از حرکت آن‌ها به سوی خودشان استقبال می‌کرده است. در برخی موارد علیه آن‌ها موضع‌گیری کرده است و حتی ابایی نداشته است که این جریان اسلامی دانشگاه را از کمونسیت‌ها و توده‌ای‌ها هم خطرناک‌تر تلقی کند.

### ۱۴. نوآوری در برداشت‌های ایدئولوژیک

حرکت اسلامی فیضیه به سختی از چهارچوب‌های گذشته پا فراتر می‌نهد و در برخورد آراء و عقاید و یا حتی در مسائل فقهی نوآوری می‌کند. به عبارت دیگر سخت محافظه‌کار است. درحالی که حرکت اسلامی دانشگاه در دستاوردهای

ایدئولوژیک خود نوآوری‌های بسیاری نموده است، بدون آن‌که از مبانی و اصول و چهارچوب‌های شناخته شده قرآنی تخلف مشهودی داشته باشد.

### ۱۵. اختلاف در برداشت‌های ایدئولوژیک

میان این دو جریان اسلامی بر سر مسائل ایدئولوژیک اختلاف در برداشت و دید وجود دارد. از جمله مسأله ولایت فقیه، که قبل از انقلاب به‌طور جدی مطرح نبود، اما بعدها مطرح گردید و آن‌که آیا برای فقیه غیر معصوم ولایت در اموال و انفس هم وجود دارد یا خیر؟ در زمینه مسائل اساسی دیگر از قبیل حاکمیت و قدرت سیاسی اختلافاتی وجود دارد. در چگونگی حل بحران‌های سیاسی - اجتماعی به‌خصوص در زمینه رفتارهای اجتماعی اختلاف نیز وجود دارد.

\* \* \*

به هرحال این دو جریان اسلامی، هرکدام با ویژگی‌های خاص خود از شهریور ۱۳۲۰ به تدریج ظاهر شدند و طی سالیان دراز هر یک به سهم خود در رشد و گسترش حرکت نوین اسلامی و بیداری و آگاهی توده‌های مردم قدم برداشتند و خدمت کردند.

### مشکلات ناشی از سرشت و ماهیت انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگی‌های خاص خود، متفاوت از سایر انقلاب‌ها است. اول ویژگی ایدئولوژیک آن است. اولین انقلابی است در دوران معاصر به نام اسلام و به‌خاطر اسلام و بر اساس جهان‌بینی توحیدی حرکت کرده و پیروز شده است. اما ایدئولوژیک بودن انقلاب اسلامی، ویژگی منحصر به فرد آن نیست. همه انقلاب‌های جهان ویژگی ایدئولوژیک داشته‌اند. ویژگی انقلاب اسلامی ایران در **ساختار سامان‌یافتگی** آن است. این انقلاب از جمله انقلاب‌های نادری است که با حضور میلیون‌ها مردم، یعنی «ناس» پیروز شد. یک طبقه خاص، یک گروه خاص، یک قشر و یک حزب نبود که انقلاب را به پیروزی رساند. دقیقاً ویژگی یک حرکت اسلامی را که بسیج‌کننده «ناس» می‌باشد دارا بوده و تمامی مردم در آن فعالانه شرکت کردند و آن را به پیروزی رسانید.

آیا میان مشکلات کنونی انقلاب و شرکت فعال مردم در انقلاب رابطه‌ای وجود دارد؟ به نظر ما در اساس خیر. اما برخی در مسائل و نکات هست که می‌بایستی بدان توجه کرد و عدم توجه بدان موجبات بروز مشکلات شده است.

به دلیل همین ویژگی انقلاب که خود بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب است جامعه کنونی ایران شدیداً سیاسی شده است زن و مرد پیر و جوان کوچک و بزرگ علاقه شدید به مسائل سیاسی و سرنوشت مملکت پیدا کرده‌اند. هر گروه و سازمان و یا جریان اسلامی که به سرنوشت انقلاب و جمهوری علاقه داشته باشد باید این دستاورد را حفظ و آن را تعمیق کند.

اما جامعه کنونی ما بعد از انقلاب شدیداً هیجان‌زده است. هیجان‌زدگی ریشه در عشق و احساس و عاطفه دارد. اما با عشق فرق دارد - هیجان‌زدگی آسیب‌پذیر است. درحالی که عشق همراه با آرامش است فرد یا جامعه هیجان‌زده شدیداً در برابر شایعات حساس است. یک شایعه نادرست یک خبر دروغ و ناگوار می‌تواند آرامش جامعه را برهم زند و موجبات بروز حوادث ناگوار شود، و یا برعکس یک خبر درست و سازنده جامعه را به سوی آرامش سوق دهد. استراتژی جنگ روانی دشمن دقیقاً از وضع هیجان‌زده جامعه استفاده می‌کند. جامعه هیجان‌زده هر آن می‌تواند ثبات خود را از دست بدهد و دائم در تلاطم است. هیجانانگیز سطحی هستند. اما عشق عمیق و پایدار است. باید سعی کرد عشق پایدار جای هیجانانگیز را بگیرد.

سومین ویژگی انقلاب اسلامی ایران سازماندهی در طی دوران انقلاب است. شاید یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های انقلاب که بالاترین سهم را در بروز مشکلات کنونی مملکت داشته است همین ویژگی باشد. این مسأله موضوع را در مقاله تحلیلی جداگانه‌ای شرح و بسط داده‌ام.<sup>۱</sup>

### پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷

پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ فقط یک پیروزی مرحله‌ای بود، نه پیروزی نهایی. این پیروزی تنها نقطه عطفی است در حرکت انقلابی و در انتقال حرکت از مرحله‌ای به مرحله‌ای جدید.

۱. «فاتح نان و قاتل جان» - کیهان ۱۳۵۹/۲/۲۲ و «سازماندهی متمرکز و پراکنده»، کیهان ۱۳۵۹/۲/۲۴.

در بحث‌های قبلی گفته‌ایم که هدف انقلاب اسلامی از بین بردن نظام موجود و تغییر و تبدیل آن به نظام مقبول بوده است. در این تغییر تبدیل لاجرم دو مرحله کاملاً مشخص و جدای از هم وجود دارد: مرحله اول تخریب و مرحله دوم سازندگی است.

هر انقلابی دارای دو مرحله تخریب و مرحله سازندگی است در مرحله تخریب فرهنگ حاکم بر انقلاب سلبی و تخریب است کلمه «لا اله الا الله» که رمز انقلاب فرد و جامعه است دو مرحله دارد. مرحله اول نفی اله‌ها است و مرحله دوم ایجاب و قبول الله. تا مرحله اول طی نشود تا اله‌ها شناخته نشوند، آگاهی نسبت به آن‌ها به وجود نیاید و تا نفی نشوند و از میان برداشته نشوند، راه برای مرحله دوم یعنی شناخت الله و قبول و تمکین و اطاعت از الله باز نخواهد شد. بسط چنین نگرشی در تحولات اجتماعی نیز همین دو مرحله‌ای بودن را نشان می‌دهد. تا نظام‌های طاغوتی که سد کنندگان طی طریق خدا هستند، (صدوا عن سبیل الله) از میان برداشته نشوند، راه برای سیر و سلوک مردم در راه حق و استقرار نظام مقبول باز نخواهد شد.

حرکت در هریک از این دو مرحله ویژگی‌هایی دارد. در مرحله سلبی همراه با شدت عمل سرعت و تندی است. قرآن هر کجا از نابودی باطل صحبت می‌کند ناگهانی، صبحه واحده، زلزله و طوفان و بلاهای مشابه نازل می‌شود؛ شب که می‌خوابند و صبح برمی‌خیزند همه چیز را نابود شده می‌یابند. البته همین تغییرات ناگهانی در واقع نتیجه تغییرات تدریجی ممتد و طولانی است که بر ما ظاهر نبوده‌اند اما اتفاق افتاده‌اند و سپس در یک نقطه‌ای که اجل مسمای آنان و قرار الهی است، تغییرات ناگهانی ظاهر می‌شوند.

اما در مرحله بعدی یعنی مرحله سازندگی و خلاقیت، تنها راه ظاهر و باطن سازندگی تدریجی است و فرهنگ حاکم باید ایجابی باشد. خداوند هم صراحتاً بیان کرده است خلقت تدریجی است نه ناگهانی؛ جهان هستی که ما به آن تعلق داریم در شش دوره یا ۶ مرحله خلق شده است. اگرچه خداوند قادر متعال است و خود به صراحت می‌گوید که هر زمانی خلق شیئی را اراده کند می‌گوید: باش، پس هست. (کن فیکون) با وجود این خداوند برای تفهیم قانون‌مندی اساسی‌تری در

جهان هستی شرح می‌دهد که قانون اساسی خلقت سازندگی تدریجی است. پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ نقطه عطفی است در انتقال جامعه از یک مرحله سلبی و تخریبی به مرحله جدیدی که ویژگی اصلی‌اش باید ایجابی، سازندگی و خلاقیت باشد در مرحله اول هدف نابود ساختن نظام سیاسی حاکم بود. و در مرحله دوم هدف ساختن جامعه و حرکت به سوی ایجاد جامعه مقبول باید باشد. ناگفته نماند که در گذر جامعه از وضع موجود به وضع مقبول و یا مطلوب هرگز نمی‌توان تمامی ابعاد نظام نا مقبول یا نامطلوب را به‌طور ناگهانی درهم کوبید و به‌جای آن روابط جدیدی در هر یک از ابعاد، به وجود آورد و مستقر ساخت. در جریان رشد و توسعه حرکت انقلابی ابتدا نظم سیاسی و سلطه سیاسی برهم می‌خورد و متولیان نظام قدرت خود را برای کنترل و اداره مملکت از دست می‌دهند و نیروهای جدیدی از درون انقلاب قدرت سیاسی را در دست می‌گیرند، دولت جدیدی روی کار می‌آورند تا نظم سیاسی جدید را مستقر سازد. تأسیس دولت جدید اولین قدم است. تأسیس دولت جدید حتی به معنای استقرار نظم سیاسی جدید نیست، بلکه تنها به معنای به‌دست گرفتن قدرت سیاسی است. بعد از به دست گرفتن قدرت سیاسی، برای آن که نظم سیاسی جدید به وجود آید باید ابتدا نظم سیاسی مقبول را براساس آرمان‌های انقلاب تعریف و مشخصات آن را معین کرد. و این همان تدوین و تنظیم **قانون اساسی** در یک کشور و در یک انقلاب است.

**قانون اساسی** روابط درونی نظام را در ابعاد چهارگانه‌اش مشخص می‌سازد که از جمله تعریف نظم سیاسی مقبول است.

بعد از آن‌که قدرت سیاسی جدید روی کار آمد و قانون اساسی مشخص شد و روابط از جمله روابط سیاسی یا نظم سیاسی جدید معین شد قدرت سیاسی براساس قانون اساسی نظم سیاسی جدید را مستقر می‌سازد. وقتی تمامی نهادهای جدید سیاسی به موجب تعریف قانون اساسی مستقر شدند و نظم سیاسی مقبول بر جامعه حاکم شد حرکت به سوی تغییرات در سایر ابعاد نظام آغاز می‌شود. ابتدا مشخصات روابط اقتصادی فرهنگی و اجتماعی مورد قبول، متناسب با جهان‌بینی، و ایدئولوژی و آرمان‌های انقلاب تنظیم می‌شود و یا اگر از قبل تنظیم و توافق شده

باشد هدف‌ها و برنامه‌های درازمدت، کوتاه‌مدت و میان‌دوره‌ای تهیه و سپس مرحله به مرحله به اجرا گذاشته می‌شود.

این فرایند در همه انقلابات جهان دیده می‌شود. در تأسیس مدینه‌النبی نیز همین روند طی شده است.

در انتقال از مرحله وضع موجود به وضع مقبول یک دوره انتقالی ضروری است و انتقال هم ضرورتاً تدریجی و گام به گام است. اگرچه تغییرات نسبت به مواردی و مسائلی ممکن است سریع و تند و خشن و ناگهانی و در برخی دیگر بسیار کند و تدریجی صورت گیرد. در مدینه‌النبی نمونه‌های فراوان از این تغییرات دیده می‌شود. در انقلابات نیز دیگر نیز همین رویه دیده شده است و این خود از قانونمندی‌های عام حرکت‌های انقلابی است. عدول از این قانونمندی‌ها باعث خسارات فراوانی شده است که نمونه‌های آن را می‌توان در برخی از انقلابات از جمله انقلاب اکتبر روسیه و یا چین مشاهده کرد.

انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده و قانون نمی‌توانست مستثنی باشد و باید از آن تبعیت کرد.

اما انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگی‌هایی بوده است که دوره انتقال و جابه‌جایی قدرت و تغییر وضع موجود و تبدیل به وضع مقبول را می‌بایستی متناسب با آن ویژگی طی کند.

ما در بحث قبلی گفتیم که در تمامی انقلابات جهان یک سازمان واحد رهبری کننده در تمامی دوران مبارزات در مرحله سلبی و تخریبی وجود داشته است. وجود این سازمان واحد به این معناست که انقلاب حداقل در سطح رهبری جمعی‌اش از انسجام درونی برخوردار است.

یعنی در طی دوران انقلاب و قبل از ورود به مرحله جدید اعضای سازمان رهبری‌کننده بر سر مسائل اساسی: از قبیل تعریف و نوع نظم سیاسی جدید، مشخصات روابط اقتصادی و... همه توافق کلی و اصولی دارند و به محض به‌دست گرفتن قدرت سیاسی و تأسیس دولت جدید مرحله انتقالی در کوتاه‌ترین فرصت طی می‌شود. در تأسیس نظام مقبول در مدینه‌النبی هم دوره انتقالی بسیار کوتاه بود.

اما در انقلاب اسلامی ایران به دلیل شیوه سازماندهی پراکنده گذر از دوره انتقالی نه تنها اجتناب‌ناپذیر بود بلکه این دوره به ناچار طولانی‌تر از سایر انقلابات است.

این ویژگی انقلاب اسلامی ایران اگرچه دوره انتقالی را طولانی‌تر از سایر انقلابات ساخته است امامی توانست به‌عنوان یکی از پر خیر و برکت‌ترین ویژگی‌های انقلاب باشد. و آن این‌که در سایر انقلابات به دلیل رهبری سازمان واحد، بعد از انقلاب دیکتاتوری حزب یا سازمان واحد مستقر می‌شود. سازمان یا حزب واحد که به دلیل رهبری انقلاب و کسب مقبولیت توانسته است مشروعیت به‌دست آورد به همان دلیل قدرت سیاسی حاکمیت مطلق خود را مشروع دانسته و نوع جدیدی از استبداد را بر ملت تحمیل می‌کند و جامعه بسته‌ای را به وجود می‌آورد که خود موجب بروز اشکالات فراوان از جمله بدترین نوع جنگ قدرت سیاسی می‌شود. جامعه مقبول اسلامی یک جامعه باز است. مدینه‌النبی جامعه‌ای بازی بود. افکار و اندیشه‌ها فرصت طرح و بحث را داشتند نظرات گوناگون حتی نظرات متفاوت با نظر پیامبر مطرح می‌شد و برای تحقق رشد و تکامل جامعه در مواردی نظر اکثریت که مخالف نظر پیامبر بود به اجرا گذارده می‌شد. اگرچه عوارض منفی و زیان‌بار هم برای جامعه داشت. در جنگ احد، رأی شورا مغایر نظر پیامبر بود و طبق همان رأی هم عمل شد و مسلمانان شکست خوردند و تلفاتی هم دادند. اما پیامبر آن را بهانه نکرد تا دیگر در امور مردم شورایی عمل نکند. در داستان حدیبیه پیامبر درباره جنگ با مشرکین از مردم بیعت گرفت. این بیعت در واقع رفراندم یا یک همه‌پرسی برای یک مسأله ملی یعنی همگانی بود. جامعه در گذر از وضع موجود به وضع مقبول و رشد و تکامل فرهنگی و کسب استقلال واقعی باید چنین بهایی را بپردازد.

در انقلاب اسلامی ایران هم اگرچه سازمان واحدی رهبری‌کننده نبود و اشکالاتی به وجود آورد اما نفس همان اشکالات باعث شده که انقلاب پیروزی‌های بزرگی را از جهت تدوین قانون اساسی و... به‌دست آورد.

سازماندهی پراکنده در انقلاب اسلامی ایران در مرحله تخریبی و سلبی حداکثر کارایی خود را نشان داد. همین نوع سازماندهی بود که قدرت جهانی



ساواک را به زانو درآورد. اما در مرحله بعدی یعنی مرحله ایجابی و سازندگی حتی برای دوره انتقالی، آن وضعیت دیگر نه تنها کارایی نداشت بلکه زیان‌آور هم بود. ضرورت ایجاد یک سازمان واحد رهبری‌کننده از ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب احساس شد. در دوره هجرت امام به پاریس و از زمانی که سقوط نظام شاهنشاهی قطعی به نظر رسید مسأله برنامه سیاسی برای دوره انتقالی و بعد از آن مطرح شد. براساس این برنامه سیاسی و متناسب با سرشت انقلاب اسلامی ۵ مرحله یا دوره انتقالی پیش‌بینی شده بود.

۱. تأسیس شورای انقلاب؛ ۲. تأسیس دولت موقت و اداره امور مملکت؛ ۳. تعریف نظم سیاسی یا تدوین قانون اساسی جدید؛ ۴. انتخابات نهادهای جدید به موجب قانون اساسی و ۵. انتقال و تحویل قدرت از دولت موقت به دولت جمهوری اسلامی.

شتاب حرکت اسلامی در ماه‌های آخر قبل از پیروزی مرحله‌ای انقلاب آن‌چنان بود که انقلاب در موقعیتی پیروز شد که هنوز اعضای شورای انقلاب تکمیل نشده بودند. شورای انقلاب که باید مدیریت مملکت را در مرحله جدید انقلاب به عهده بگیرد فرصت نیافت تا اساسی‌ترین مسائل مملکتی را در درون خود بحث کرده و به حداقل توافق برسند. تنها بر روی یک مسأله توافق کامل وجود داشت و آن برنامه سیاسی بود که در پاریس تدوین شده بود. در حالی که مسائل اساسی متعددی در برابر انقلاب قرار داشت که جهت حفظ سلامت انقلاب لازم بود که در شورای انقلاب بحث می‌شد و به توافق می‌رسیدند.

در چنین وضعیتی دولت موقت روی کار آمد. نه در شورای انقلاب و نه در دولت موقت انسجام در مورد اولویت‌ها و سیاست‌ها وجود نداشت. دولت موقت تنها و تنها یک برنامه داشت و جز آن هم نمی‌توانست داشته باشد و آن اجرای برنامه سیاسی رهبری که در ابلاغ حکم نخست‌وزیر مهندس بازرگان آمده بود و سرشت انقلاب ما آن‌چنان بود که جز این هم نمی‌توانسته عمل شود.

اما و اما که: «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها».

دولت موقت در پاره‌ای از مأموریت خود موفق شد اما بایک ایراد و اشکال اساسی روبرو شد که هنوز هم ادامه دارد و مشکل اساسی انقلاب شده است: تعدد مراکز قدرت.

### مشکلات ناشی از تعدد مراکز قدرت

یکی از مشکلات انقلاب که از بدو تأسیس دولت موقت انقلاب و پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ در سرتاسر مملکت دیده شد و هنوز هم ادامه دارد، تعدد مراکز قدرت و عدم تمرکز و هماهنگی در مدیریت مملکت است. این مشکلی است که بارها مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت از آن به‌عنوان «یک شهر و چهل کلانتر» یاد کرد و شکایت و شکوه نمود، و همچنان پابرجا باقی مانده است تا آن‌جا که آقای مهدوی کنی نخست‌وزیر کابینه ۱۷ شهریور نیز یکی از دلایل کندی پیشرفت امور و نابه‌سامانی‌ها را عدم هماهنگی میان نهادهای مختلف به خصوص نهادهای انقلابی ذکر کرد.

این مشکل چگونه به وجود آمده است؟

به نظر می‌رسد سه علت اصلی وجود دارد: اول: ماهیت و سرشت خود انقلاب و کیفیت سازماندهی انقلاب قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷؛ دوم: حضور فعال عناصری از فرهنگ شاهنشاهی، که هنوز بر رفتارها و خصلت‌های ما حاکم است و سوم: رخنه عناصر ضد انقلاب و دشمنان انقلاب اسلامی در نهادهای مختلف مملکت که نمی‌خواهند این انقلاب سروسامانی گرفته و مستقر شود.

### اول: در رابطه با سرشت انقلاب

گفتیم که یکی از خصوصیات انقلاب اسلامی ایران سازماندهی پراکنده در مرحله اول انقلاب بوده است. انقلاب نتوانست تا آخرین مراحل پیروزی سازمان واحد رهبری کننده را به وجود آورد در چنین شرایطی بود که انقلاب پیروز شد و دولت موقت روی کار آمد. اولین درگیری و اولین نقطه اختلاف میان دولت موقت و شورای انقلاب بود. شورای انقلاب که به موجب اساسنامه مصوبش باید تنها به‌صورت مجلس قانون‌گذاری موقت عمل کند و رابطه‌اش با دولت موقت به‌عنوان قوه مجریه موقت به صورت رابطه دو قوه مجریه و مقننه باشد از همان آغاز کار راه دیگری را در پیش گرفت. شورای انقلاب مدعی شد که تمامی مسائل انقلاب مربوط به شورای انقلاب است و باید دخالت داشته باشد. از همان ابتدا دوگانگی قدرت در بالاترین رده مدیریت مملکت به وجود آمد.

ترکیب شورای انقلاب قبل از تأسیس دولت موقت از انسجام بیشتری برخوردار بود. و به‌طور واضح ائتلافی بود از عناصر اصلی دو جریان در حرکت اسلامی: جریان دانشگاه و جریان فیضیه. ضمن آن‌که گروه‌ها و تشکل‌های دیگر اسلامی که در هر حال به یکی از این دو جریان اسلامی وابسته بودند در شورای انقلاب حضور نداشتند و خود را موظف به تبعیت از آن نمی‌دانستند و اگر هم اعتراضی نمی‌کردند صرفاً به خاطر تبعیت از امام به عنوان رهبر انقلاب بود.

بعد از تأسیس دولت موقت این ترکیب برهم خورد. عناصر اولیه و اصلی شورای انقلاب به دولت رفتند و عناصر جدید وارد شدند و شورای انقلاب از اختیارات خود تخطی کرد و رسیدگی به همه مسائل انقلاب را از وظایف خود دانست. اعضای شورای انقلاب در این مرحله دو دسته بودند دسته‌ای که اعضای اصلی رهبری حزب جمهوری بودند و دسته دیگر منفردین.

رهبران حزب جمهوری به **تز حکومت حزب واحد و دیکتاتوری صلحا** بعد از انقلاب اعتقاد داشتند. و براساس مطالعاتی که از سایر انقلابات جهان نموده بودند معتقد بودند که شورای انقلاب مملکت را برای چند سالی اداره کند، اجرای قانون اساسی و انتخابات چند سالی به تعویق بیفتد و دوره انتقالی حداقل چند سالی طول بکشد تا نظام جدید کاملاً جایفتد. این افراد به جامعه باز اعتقاد نداشتند و الگوی ذهنی آن‌ها تجربه سایر انقلابات بود. می‌گفتند که تز دیکتاتوری پرولتاریا که مارکسیست‌ها برای دوران انتقال جامعه بعد از پیروزی انقلاب عنوان می‌کنند تز درستی است. اما ما چون مسلمان هستیم برای ما دیکتاتوری پرولتاریا معنا ندارد، چیزی شبیه به دیکتاتوری صلحا را لازم می‌دانستند. برخی از روشنفکران دینی نیز به نظریه را قبول داشتند. هنگامی که در فروردین ۱۳۶۰ مهندس بازرگان در مقاله‌ای در میزان نوشت: «**اختناق شاخ و دم ندارد**»، روزنامه امت جواب داد که دیکتاتوری لازم اسم است و باید باشد.

فلسفه سیاسی حزب جمهوری بر این اساس شکل گرفته بود و در جهت تحقق آن برنامه‌ریزی درازمدت کرده بود. در حالی که دولت موقت سرگرم مبارزه با مشکلات عظیم روزمره بود این گروه به اجرای برنامه‌های درازمدت خود مشغول بود. واضح است که اجرای آن طرح و برنامه به ناچار همراه با سیاست

کاری بوده است. چون اعضای شورای انقلاب مخفی بودند و چون دولت مسئول امور اجرایی بود و مردم رابطه دولت موقت و شورای انقلاب را به طور دقیق نمی دانستند اعضای شورا هیچ کدام مسئولیت اجرایی علنی نداشتند فرصت برای سوارشدن بر موج و تسلیم شدن به جو سیاسی ایجاد شده همیشه وجود داشت. به جای طرح مشکلات با مردم و دادن آگاهی به مردم در جو سیاسی هیجانزده بر موج سوار می شدند. آن ویژگی عوام زدگی، که شهید مطهری آن را به درستی توضیح داده است، بروز کرد و عوارضی را به وجود آورد. برخی از اعضای شورای انقلاب هم که عضو حزب نبودند به دلیل انگیزه های قدرت طلبی برای مراحل بعدی، از جمله انتخابات ریاست جمهوری برنامه هایی داشتند، موضع گیری آن ها در برابر رویدادها تماماً تابعی بود از این انگیزه. در برابر این مسأله و درست نقطه مقابل آن دولت موقت ضمن آن که انسجام درونی کافی نداشت هرگز هویت سیاسی به خود نگرفت. دولت موقتی که بعد از آن تحول و پیروزی عظیم بر سر کار آمده است، نمی توانست تنها یک «دولت مدیر» باشد و هویت اداری به خود بگیرد و بماند. جامعه ما شدیداً سیاسی شده بود و این خود از دستاوردهای بزرگ انقلاب بود و علاوه بر آن شدیداً هیجانزده بود. در چنین وضعیتی دولت حاکم قبل از هر چیز یک پدیده سیاسی است نه یک پدیده اداری. دولت موقت به وضعیت سیاسی جامعه توجه کافی نکرده و در مقابل جناح ها و اعضای شورای انقلاب که شدیداً سیاسی عمل می کردند، روز به روز ضعیف تر شد و بالاخره هم شکست خورد.

دولت موقت در برخورد با این مسائل قاطعیت از خود نشان نمی داد. دولتی که تمامی شب و روز را به حل مشکلات عظیمی که بعد از انقلاب بروز کرده بودند مشغول بود، نه روزنامه داشت و نه رادیو و تلویزیون در اختیارش بود. تمامی روزنامه ها و حتی رادیو تلویزیون علیه دولت موقت، موضع داشتند و تبلیغ می کردند. دولت در مورد برکناری مدیرعامل صدا و سیما، که خود او را نصب کرده بود نتوانست تصمیم قاطعی بگیرد.

دولت موقت که از عدم انسجام درونی رنجور بود و در برابر تعدد مراکز قدرت فلج شده بود، در برابر این مسائل واکنش و در برابر امام حساسیت نشان می داد و معارضا می کرد و این خود ناشی از عدم هویت سیاسی دولت بود. در

جامعه سیاسی شده و هیجان‌زده بعد از انقلاب معارضه با امام و رهبری انقلاب نه به نفع دولت و نه به نفع انقلاب بود.

بحران در مدیریت کشور، درگیری بین شورای انقلاب و دولت موقت و تعدد مراکز قدرت در تمامی سطوح جامعه به شدیدترین وجهی بروز کرد. این تعدد مراکز قدرت نیز ناشی از سرشت انقلاب و بروز آن طبیعی بود. همان‌طور که گفته شد در طی دو سال قبل از انقلاب گروه‌های متعدد بدون ارتباط افقی و موازی با هم، تشکیل شده بودند و فعالیت می‌کردند. فعالیت موازی این گروه‌ها و بی‌اطلاعی آن‌ها از یک دیگر باعث شده بود که هر گروهی فقط کار خود را بداند ببیند. ضرورت حفظ امنیت و قوانین مبارزات مخفی چنین وضعی را اقتضا می‌کرد. بعد از انقلاب همان سازمان‌های پراکنده متعدد در هر جا که بودند به صورت گروه‌های کوچک فعال درآمدند و هرکدام خود را فعال‌ترین گروه انقلابی در دوران رژیم سابق تصور کردند. همین گروه‌های کوچک بودند که بعد از انقلاب در هر کجا که بودند به تشکیل کمیته‌های انقلاب و یا انجمن‌ها و سازمان‌ها یا کانون‌ها و شوراهای دست زدند در واقع این‌ها خود محصول انقلاب بودند. این گروه‌ها و کمیته‌ها و عناصر و اشخاص ضمن آن که خدمات بزرگی به انقلاب کردند اما به دلیل همین دخالت‌ها و ناهماهنگی‌ها به صورت گروه‌های فشار در هر کجا عمل کردند و باعث نابه‌سامانی و اختلال در مدیریت مملکت شدند. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چرا رهبر انقلاب نتوانسته است میان این نیروها وحدت و هماهنگی به‌وجود آورد و از دخالت آن‌ها در امور دولت جلوگیری کند. در بحث دیگری این موضوع را تحت عنوان مرحله تخریب و مرحله سازندگی انقلاب مورد بحث قرار داده‌ایم به آن بحث رجوع شود.

بنابراین آنچه امروز باعث تشتت در امر مدیریت مملکت شده است در واقع از ماهیت و سرشت انقلاب به‌خصوص دو شیوه سازماندهی آن که، خود از عوامل پیروزی انقلاب بوده است، سرچشمه می‌گیرد. تا زمانی که ما نتوانیم برای این مشکل راه حلی بیابیم تعدد مراکز قدرت همچنان ادامه خواهد داشت و ادامه آن روز به روز موجب تقویت تأثیرات دو عامل دیگر که در ابتدای بحث آورده‌ایم می‌شود.

## دوم: حضور مؤثر عناصر فرهنگ گذشته

رژیم گذشته ایران ماهیتی استبدادی و وابسته به استعمار (غربی) داشت. فرهنگ استبدادی قرن‌ها بر جامعه ایرانی حاکم بوده است. فرهنگ غربی نیز حداقل در طی مدت صد سال گشته به یک نیروی تعیین‌کننده تبدیل شده است. فرهنگ استبدادی دارای عناصر و ویژگی‌هایی است. مثلاً خودمحوربینی، تملق، تفتین، عقده حقارت، عقده خودبزرگ‌بینی، سلطه‌پذیری و یا سلطه‌طلبی، عدم تحمل عقاید مخالف و انحصارطلبی از عناصر اصلی فرهنگ استبدادی است. عقده حقارت و سلطه‌پذیری در فرهنگ بومی باعث قبول سلطه خارجی و خود باختگی در برابر تهاجم فرهنگی غرب شده است.

در ۲۲ بهمن ۵۷ انقلاب از جهت سیاسی و در بعد سیاسی پیروز شد. استبداد سلطنتی منقرض شد. اما فرهنگ استبدادی خیلی ریشه‌دارتر از آن است که با رفتن شاه و پیروزی سیاسی انقلاب از بین برود. شاه رفته است اما فرهنگ شاهنشاهی و بسیاری از عناصر آن فرهنگ هنوز در تمامی وجود ما و در عمیق‌ترین زوایای ضمیر ما حضور دارد و در رفتارها و کردارها و خصلت‌های ما بروز می‌کند. این رسوبات فرهنگی دوران گذشته به سادگی پاک نمی‌شوند. سال‌ها وقت لازم دارد. حضور این عناصر از فرهنگ استبدادی همراه با عامل اولی که ذکر شده (سازماندهی پراکنده) باعث شده است که هر کس در هر کجا که هست تنها خود را ببیند و تنها خود را منحصراً حق بداند و حق را تنها در انحصار خود بداند. هر کس و هر حزبی در هر کجا که هست خود را محور عالم تصور کند و به خود حق بدهد در همه کارها دخالت کند و بر اعمال نظرات خود پافشاری کند و زیر بار سایرین نرود.

سال‌های دراز استبداد خشن مانع از آن بوده است که مردم ما با هم حرف بزنند. ترس و وحشت از نظام ترور نمی‌گذاشته است که افراد با هم صحبت کنند. حرف دلشان را به هم بزنند و مهم‌تر این‌که یاد بگیرند که چه‌طور با هم حرف بزنند و چگونه در عین حال که با هم اختلاف رأی و سلیقه دارند با هم به توافق برسند و باهم کار کنند. بعد از پیروزی انقلاب و کسب آزادی هنوز نتوانسته‌ایم این رسوبات را از ضمیر خود پاک کنیم و بر این مشکلات فائق آییم.

### سوم: تأثیر عناصر نفوذی

دشمنان انقلاب اسلامی فراوانند. در بحث دیگری ما این دشمنان را از چپ و راست بررسی کرده‌ایم که طیفی را از سلطنت‌طلبان، ساواکی‌ها، فراماسونرها و صیهونیست‌ها و عوامل نفوذی آمریکا و روسیه و انگلیس تا حزب توده ایران و چریک‌ها و... تشکیل می‌دهند.

این عناصر در بسیاری از نهادها رخنه کرده‌اند. مرتب تحریک می‌کنند، جوسازی می‌نمایند. اطلاعات و اسناد و مدارک و شواهد فراوانی وجود دارد که همگی از نفوذ این عناصر در نهادهای مهم مملکتی حکایت می‌نمایند. حضور این عناصر وابسته به دشمن انقلاب از عوامل اصلی و مهم در این تشتت‌ها و دامن زدن به اختلافات و جوسازی‌ها و عدم استقرار ثبات و تثبیت جمهوری اسلامی است. مشکل تعدد مراکز قدرت و عدم تمرکز مدیریت به مقدار وسیعی ناشی از تحریکات این گروه‌ها است.

### بررسی عملکرد دشمنان انقلاب اسلامی ایران از بدو پیروزی تاکنون

شک نیست که انقلاب اسلامی ایران دشمنان فراوان دارد. دشمنانی که هر یک فعالانه در تلاش و کوشش دائم برای انحراف و انهدام آن هستند. هیچ پدیده زنده‌ای از جمله انقلاب اسلامی ایران نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد مگر آن که دشمنان خود را بشناسد و به استراتژی و تاکتیک‌های آنان پی ببرد و متناسباً برای مقابله و دفع آنها دست به کار شود.<sup>۱</sup>

دشمنان خارجی انقلاب اسلامی ایران عبارتند از اول ابرقدرت‌ها و قدرت‌های خارجی که در دوران شاه به صور مختلف از آن رژیم بهره‌مند می‌شده‌اند و با پیروزی انقلاب اسلامی به تمامی غارت‌گری‌های آنان خاتمه داده شده است. ما در بحث‌های گذشته نشان داده‌ایم که سلطه خارجی بر ایران از نوع استیلای جدید (غربی و اروپایی) و استعمار نامرئی بوده است و اصولاً استبداد داخلی و رژیم شاه

---

۱. در اولین قسمت از سوره بقره، به طبقه‌بندی مردم بر اساس اعتقادات و موضع‌گیری‌هایشان در برابر حق پرداخته شده است. اصل تولی و تبری شناخت دوست و دشمن و موضع‌گیری در برابر آنان است.

بر اثر دخالت و بر طبق برنامه استیلای خارجی و استعمار نامرئی به وجود آمد و بر طبق اصول همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌المللی براساس سیاست موازنه مثبت تشکیل می‌داد. همه ابرقدرت‌ها و قدرت‌های خارجی از نظام شاه بهره‌مند بودند. سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب قطع همه این منافع شده است و بنابراین تقابل آنان نیز قابل پیش‌بینی بوده است. دومین گروه از دشمنان خارجی انقلاب قدرت‌های ارتجاعی منطقه می‌باشند. رشد و گسترش و پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم شاهنشاهی موجبات تزلزل این رژیم‌ها را فراهم ساخته است. انقلاب ایران انفجاری بود نه تنها در ایران بلکه در منطقه و کشورهای اسلامی. به‌طور قطع در دنیای سوم در میان ملیون‌ها مردم تحت ستم و کفرزده دنیای سوم اثرات عمیقی بر جا گذاشته است. این تأثیرات باعث شده است که در نظام‌ها و حکام ارتجاعی و وابسته منطقه تزلزل به‌وجود آید، که به نوبه خود منافع ابرقدرت‌ها را مورد تهدید جدی قرار داده است. بنابراین دشمنی از قدرت‌های غربی و شرقی و حکومت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و وابسته در کشورهای منطقه و دنیای اسلام و دنیای سوم انقلاب اسلامی ایران امری است قابل درک و قابل پیش‌بینی. همچنین طبیعی و قابل انتظار است که این دولت‌ها و این قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها با تمام نیرو و تلاش و توان برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران برخیزند.

اما استراتژی و تاکتیک‌های این دشمنان چه بوده است و چه می‌باشد و ماهیت عملکرد آن‌ها چیست؟ چه نیروهایی در داخل ایران با این دشمنان همکاری می‌کنند؟ و نیروهای ضد انقلاب در داخل ایران کدامند؟ ما اگر بخواهیم به این سؤال مهم که مربوط به نیروهای داخل ضد انقلاب است جواب بدهیم ما مجبوریم سؤال اول را پاسخ بدهیم. تا سؤال اول را پاسخ ندهیم نمی‌توانیم به این دو سؤال جواب بدهیم برای تشخیص گروه‌های ضدانقلاب برخی از روش‌های معمول کنونی این است.

مطابق گفته معروف که هر کس با من نیست پس بر من است عمل می‌شود. ما این روش را درست نمی‌دانیم بلکه معتقدیم اگر بتوانیم استراتژی دشمنان انقلاب اسلامی را روشن کنیم و به آن پی ببریم سپس می‌توانیم عملکرد گروه‌ها و احزاب



و دستجات را بررسی کنیم. بدیهی است هر گروه و دسته‌ای که دانسته و یا ندانسته در خط استراتژی دشمن عمل کرده است آگاهانه یا ناخودآگاه آب به آسیاب دشمن ریخته است. برای سهولت در شناخت استراتژی دشمن چگونگی عملکرد دشمن در دو مرحله باید بررسی شود:

**مرحله اول:** بررسی سیاست‌ها و عملکردهای دشمنان انقلاب اسلامی تا زمان پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷

**مرحله دوم:** بررسی سیاست‌ها و عملکرد دشمنان بعد از پیروزی مرحله‌ای انقلاب.

در مرحله اول فعالیت دشمن در برابر انقلاب ملت ایران متناسب با رشد و گسترش و قدرت انقلاب از طیف وسیعی برخوردار بوده است. که از سرکوبی و اختناق و مقابله با آن شروع می‌شود و سپس به مرحله تلاش برای رقابت با انقلاب و خلع سلاح و پل زدن از بالای سرانقلاب و رخنه و نفوذ و کنترل... ادامه داشته است. اما تمامی این ترفندها به شکست انجامید و انقلاب پیروز شد.

در مرحله دوم، یعنی بعد از پیروزی انقلاب، سیاست‌های خارجی دشمن انقلاب روش‌های کاملاً متفاوتی در پیش گرفتند. برخلاف ادعاها و تفسیرهایی که شده است مبنی بر این که سیاست‌های خارجی ذی‌ربط و ذی‌نفع خصوصاً آمریکا سعی داشته است از طریق اشخاص و یا عناصر متمایل به غرب ضمن حفظ نظام جدید مسیر آن را منحرف سازد محور اصلی سیاست‌های بیگانه در جهت شکست انقلاب و سقوط جمهوری اسلامی و عدم استقرار و ثبات در جمهوری است.

در این استراتژی دو فاز عمده دیده می‌شود:

**فاز یا مرحله اول:** به بن‌بست کشانیدن انقلاب و جمهوری اسلامی که ما آن را اصطلاحاً به «آچمز» رسانیدن انقلاب می‌نامیم.

**فاز یا مرحله دوم:** روی کار آوردن و جانشین ساختن نظام مورد نظر خودشان. در مرحله یا فاز اول تمامی دشمنان انقلاب اسلامی اعم از دشمنان سیاسی و یا ایدئولوژیک شرقی یا غربی همه شریک و همسو و هم جهت هستند. به عبارت دیگر همه عناصر و گروه‌هایی که با انقلاب اسلامی ماهیتاً چه به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک انقلاب مخالفند نظیر مارکسیست‌ها و چه به لحاظ سیاسی دشمن

هستند و نمی‌خواهند و نمی‌توانند با جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران موافق باشند در یک طیف قرار می‌گیرند. هیچ‌یک از گروه‌های وابسته به شرق و یا وابسته به غرب و ابرقدرت‌های شرقی و غربی واقعاً نمی‌خواهند انقلاب اسلامی ایران به پیروزی برسد. اما این نیروها قادر نخواهند بود به مرحله دوم یعنی جانشین ساختن نظام مورد نظر خودشان برسند مگر آن که مرحله اول با موفقیت به انجام برسد و جمهوری اسلامی ایران به بن بست یا به مرحله آچمز برسد.<sup>۱</sup> دشمنان انقلاب اسلامی برنامه‌های خود را از همان بهمن واسفند ۱۳۵۷ آغاز کردند و از آن روز تا به حال در ۴ بخش عمل کرده‌اند.

#### بخش اول: کارشکنی‌های عملی - جنگ داخلی

پس از پیروزی انقلاب و روی کار آمدن دولت موقت هنوز مرکب حکم امام خشک نشده بود، هنوز همه اعضای دولت موقت معرفی نشده بودند که جنگ و درگیری‌های داخلی در کردستان و خوزستان و گنبد کاووس و بلوچستان و... آغاز شد.

در این مناطق اکثریت مردم محلی سنی هستند. فرهنگ انقلاب اسلامی ایران فرهنگ تشیع است. این فرهنگ در طی دوران انقلاب و مبارزه با رژیم شاه نتوانست نفوذ مؤثری در نواحی سنی‌نشین ایران داشته باشد. انقلاب در این مناطق صادر شد. بر طبق باور غالب اهل تسنن شاه «اولی الامر» و اطاعت از وی واجب بود. عوامل رژیم شاه در این مناطق توانسته بودند که از روحانیان و فئودال‌ها وحدت مؤثری به وجود بیاورند و مردم بومی و محلی را به حمایت از رژیم وادار سازند و یا حداقل آن‌ها را از پیوستن به انقلاب بازدارند و مانع نفوذ انقلاب در آن مناطق بشوند. بعد از پیروزی انقلاب در صورت آرامش در این مناطق، انقلاب می‌توانست به سرعت حمایت توده‌های مردم آن‌جا را جلب کند. اما چنین نشد. ضد انقلاب، امرای سابق ارتش، ساواکی‌ها و در کنار آن‌ها چپی‌ها و مارکسیست‌ها و گروه‌های انحرافی دیگر آتش‌افروزی کردند و جنگ را در کردستان بر ما و مردم

۱. محور اصلی سیاست برژینسکی این بود که به هر قیمت نباید گذاشت دولت انقلاب بعد از پیروزی بهمن مستقر شود و ثبات پیدا کند.

کردستان تحمیل کردند. درگیری‌های کردستان از همان بهمن و اسفند آغاز شد و دو هدف را تعقیب می‌کرد هدف اول برهم زدن آرامش منطقه و جلوگیری از ورود انقلاب به منطقه. هدف دوم درگیر کردن ارتش به منظور مخدوش ساختن چهره انقلاب که همان هدف اول است و مهم‌تر از آن، درگیر کردن ارتش به منظور انسجام هر چه سریع‌تر ارتش بود.

باید دانست که ارتش ایران مستحکم‌ترین پایگاه استیلای خارجی در دوران استبداد شاه بوده است. استیلای خارجی، آمریکاییان از زمانی که احساس کردند دیگر قادر نیستند شاه را حفظ کنند و سرکوب نظامی هم نمی‌تواند جلوی رشد انقلاب را سد کند و از زمانی که حس کردند ادامه حمایت از شاه ارتش را در معرض متلاشی شدن از داخل قرار داده است تغییر تاکتیک دادند و حاضر شدند در برابر انقلاب عقب‌نشینی کنند تا ارتش را حفظ کنند. حفظ بافت سنتی ارتش به آمریکا و متحدین غربی‌اش امکان می‌داد که حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اولین وضعیت مساعدی که به وجود بیاید از ارتش برای به دست آوردن مجدد قدرت سیاسی استفاده کنند. آمریکایی‌ها حتی هویزر را به ایران فرستادند تا مانع کودتای نظامی ارتش شود، تا این برنامه درازمدت آن‌ها قابل اجرا باشد. اما چنین نشد. در اثر انقلاب و رویدادهای مرحله انتقالی، ارتش شکست خورد و امرای ارتش اکثراً فرار کردند و از هم گسیختگی دریافت ارتش بروز کرد. برای جلوگیری از رشد این فرایند و ایجاد زمینه‌های ذهنی و عینی در جهت حفظ بافت سنتی ارتش جنگ کردستان بهترین بهانه و وسیله بود. علاوه بر این، جنگ کردستان و درگیری‌های مرتب در خوزستان در گنبد کاووس در بلوچستان و... مانع استقرار نظام جمهوری اسلامی نوپای ایران می‌شد و این یک بخش از برنامه‌های آنان بود.<sup>۱</sup>

### بخش دوم: جنگ سیاسی - روانی

در تحلیل‌های گذشته نشان دادیم که جامعه ایران بعد از انقلاب شدیداً سیاسی و ضمناً هیجان‌زده شد. فرد و جامعه در جو هیجان‌زده شدیداً آسیب‌پذیر است. یکی

---

۱. برژینسکی در نامه‌ای به وزیر خارجه آمریکا می‌نویسد برنامه ایجاد درگیری‌های مسلحانه توسط عناصر چپ و سازمان‌های چپ را خاطر نشان می‌سازد.

از ضعف‌های فرد یا جامعه هیجان‌زده ایجاد محیط و زمینه‌های مناسب برای جنگ سیاسی - روانی فرسایشی است. هدف درجنگ سیاسی روانی نیروهای درون انقلاب است و ایجاد بحران از درون و جامعه هیجان‌زده بهترین و مناسب‌ترین زمینه‌ها برای آن است.

بعد از پیروزی انقلاب درحالی که هنوز دولت موقت مستقر نشده بود و کابینه هنوز تکمیل نگردیده است و هنوز هیچ یک از نیروهای معتقد به انقلاب نشریه‌ای در دست ندارند انواع و اقسام نشریات و روزنامه و مجلات منتشر می‌کردند. انتشار برخی از این نشریات از زمان شریف امامی آغاز شده بود و بعد از انقلاب همچنان ادامه یافت بررسی این نشریات در دو جهت ضروری است.

یکی از جهت تشخیص منبع وابستگی آن‌ها و دیگری از جهت بررسی مطالبی که عنوان می‌کرده‌اند. در طی دوران شاه نیروهای ضد مردمی و وابسته به خارجی‌ها هر کدام پایگاه مخصوص به خود را به وجود آورده بودند. نفوذ و پایگاه اصلی میلیتاریست‌های آمریکایی در ارتش بود. انگلیس‌ها و اسرائیلی‌ها که جبهه واحدی تشکیل داده بودند، در بین غیر نظامیان، در میان نویسندگان، شعرا، روزنامه‌نگاران، در مطبوعات و رادیو و تلویزیون نفوذ داشتند. پس از پیروزی انقلاب مطبوعات داخلی فعال‌ترین و مضرت‌ترین نقش را علیه جمهوری و دولت موقت ایفا کردند. این مطبوعات به دو دسته تقسیم می‌شدند. دسته‌ای که ظاهراً وابستگی گروهی نداشتند. نظیر کیهان و اطلاعات و... و دسته‌ای که از جانب احزاب سیاسی منتشر می‌شدند نظیر مردم، کار، پیکار... این مطبوعات همه در یک ارکستر هماهنگ علیه دولت موقت و استقرار جمهوری کار می‌کردند. در همه انقلاب‌ها وقتی ضد انقلاب شکست می‌خورد و تسلیم می‌شود، از بین نمی‌رود و انقلاب را نمی‌پذیرد بعد از پیروزی انقلاب تغییر روش می‌دهد و زیر پوشش چپ‌ترین شعارها و برنامه‌ها پنهان می‌شود. در ایران نیز چنین بود و شد.

محور اصلی نشریات دامن زدن به جنگ فرساینده سیاسی - روانی بود. جعل اخبار دروغ، تهمت، افتراء، شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی، بزرگ‌کردن مشکلات تحریک و اغوای عوام‌الناس از اساسی‌ترین کارها بود که هنوز هم ادامه دارد. مطبوعات خارجی و رادیوهای بیگانه در هماهنگی با مطبوعات داخلی حرکت

می‌کردند. مثلاً یک خبر دروغ ابتدا در رادیوها یا خبرگزاری‌های خارجی و سپس در مطبوعات داخلی به نقل از آن‌ها با آ ب و تاب نقل می‌شد. در ابتدای امر، یعنی در ماه‌های اول بعد از پیروزی، شایعات و تهمت‌ها صرفاً از طریق مطبوعات چاپ و یا وابسته منتشر می‌شد. اما به تدریج غوغاسالاری به همه جا سرایت کرده و همه جا را گرفت و مسلمان‌ها را هم به این بیماری مبتلا ساخت. انتشار روزنامه‌های وابسته به گروه‌های اسلامی از قبیل جمهوری اسلامی و یا انقلاب اسلامی و امت نه تنها کمکی نشد بلکه با تسلیم شدن به آن جو و شرکت در جنگ سیاسی - روانی به شایعات و تهمت‌ها مشروعیت دادند. چراکه این بار انتشار تهمت‌ها از زبان مطبوعاتی نظیر پیغام امروز، آیندگان، امید ایران، تهران مصور، آهنگر، فانوس، مردم و پیکار و کار و مجاهد نبود بلکه از طریق مطبوعات وابسته به انقلاب بود.

متأسفانه جناح‌هایی از نیروهای درون انقلاب اسلامی که قدرت سیاسی را با مفهوم غربی‌اش می‌شناختند در روش‌های خود دچار التقاط سیاسی شدند و به شیوه‌های حذف استالینی متوسل شدند و از این جنگ سیاسی - روانی برای بیرون راندن رقبای سیاسی و احراز حکومت حزب واحد و یا کسب قدرت سیاسی استفاده کردند خود نیز به آن دامن زدند.

در بعضی موارد جنگ سیاسی - روانی نتایج فرسایشی خود را نشان داد و گروه‌های تروریستی با گرایش‌های انحرافی به وجود آمدند و براساس این شایعات و تهمت‌ها ترور شخص‌ها و شخصیت‌ها شروع شد (در این رابطه عملکرد گروه فرقان باید بررسی شود).

### بخش سوم: جنگ اقتصادی علیه جمهوری

جمهوری نوپای ماوارث بدترین وابستگی‌های اقتصادی بوده و هنوز هم هست. برای جلوگیری از استقرار نظام جدید و محدودیت‌های اقتصادی از همان آغاز کار دولت موقت همزمان با تشدید درگیری‌ها در کردستان، خوزستان، گنبد قابوس و بلوچستان... خراب‌کاری و خرمن‌سوزی در مزارع آغاز شد. در کارخانه‌ها اعتصابات و کم‌کاری‌ها شروع شد و به انواع و اقسام بهانه‌ها مانع شروع و یا ادامه تولید

می‌شدند. محاصره اقتصادی با محدودکردن اعتبارات سخت‌گیری در فروش کالاهای خارجی از جانب کشورهای طرف معامله آغاز شد.

#### بخش چهارم: جنگ سیاسی - تحریکات و تشنجات

در بحث گذشته به برنامه سیاسی امام و دولت موقت اشاره شد. براساس این برنامه نظم سیاسی جدید مورد نظر در ۵ مرحله می‌بایستی تعریف و سپس اجرا می‌شد. **گام اول** انجام رفراندوم ۱۳ فروردین ۵۸ تعیین تکلیف نظام بود، که صورت گرفت. **گام دوم** انتخابات مجلس خبرگان به منظور بررسی و تصویب پیش‌نویس قانون اساسی، **گام سوم** همه‌پرسی قانون اساسی - **گام چهارم** انتخاب رئیس جمهوری و **گام پنجم** انتخابات نمایندگان مجلس شورای اسلامی.

در هر یک از مراحل جنجال و تشنجات راهپیمایی‌ها و... از هر طرف برپا شد. با شروع هر مرحله‌ای این تشنجات اوج می‌گرفت، جنجال بر پا می‌شد تا بلکه به طریقی و به شکلی مانع شوند که آن گام برداشته شود. اما بعد از انجام آن سر و صداها فروکش می‌کرده است و مجدداً با نزدیک شدن مرحله بعدی دوباره این تحریکات و تشنجات آغاز می‌شد. و در هنگام اجرای آن گام به حداکثر می‌رسیده است و سپس بعد از اتمام کار آرامش نسبی به وجود می‌آمده است این تحریکات به صورت متناوبی تا پایان مرحله انتقالی ادامه داشت. به طوری که اگر فرصت و امکان باشد که تحریکات و تشنجات اجتماعی را اندازه‌گیری نماییم، می‌توان منحنی آن را از بدو پیروزی انقلاب رسم کرد.

#### بخش پنجم - دامن زدن به اختلافات درونی و درگیری‌های خانگی

در بررسی‌های گذشته نشان دادیم که سه حرکت عمده و اصلی در ایران از شهریور ۱۳۲۰ به بعد حضور پیدا کردند و هر یک از این جریان‌ها دارای زمینه‌های تاریخی - فرهنگی خاصی بوده‌اند و براساس آن زمینه‌ها و تجارب تاریخی به وجود آمدند. این سه حرکت عمده عبارتند از حرکت کمونیستی، حرکت ملی و حرکت اسلامی.

در پیروزی مرحله‌ای انقلاب اسلامی یعنی در سقوط نظام شاهنشاهی و محو استبداد سایر نیروها نیز حضور و نقش داشته‌اند. اما شک نیست که حرکت اسلامی

جو غالب را داشت و توانست مبارزات ملت را به پیروزی برساند. در این پیروزی هر دو جریان حرکت اسلامی نقش اساسی داشته‌اند.

ما در بحث قبلی مناسبات درونی میان دو جریان اسلامی در حرکت اسلامی را نشان دادیم، نقاط مشترک آن‌ها را بیان کردیم و نقاط ضعف اختلاف را نیز روشن ساختیم.

پس از پیروزی انقلاب دشمنان انقلاب اسلامی ایران از این نقاط ضعف و اختلافات استفاده کردند و این دو جریان اسلامی را در برابر هم قرار دادند و جنگ حیدر نعمتی جدیدی تحت عنوان ارتجاع و لیبرالیسم به وجود آوردند.

#### لیبرالیسم و ارتجاع و جریان خزنده توده - نفتی

در هر دو جریان حرکت اسلامی و جناح‌های گوناگون طیفی از سلیقه و برداشت‌ها و بینش‌های متفاوت و مختلف اسلامی وجود دارند. در این طیف کسانی و گروه‌هایی هستند که مثلاً در مورد مالکیت حد و مرزی و محدودیتی قائل نیستند و برعکس هستند آن‌ها که تا مرز الغاء مالکیت خصوصی پیش می‌روند. یا هستند کسانی که قادر به انطباق مبانی اساسی و اصولی شریعت اسلام با زمان و مکان نیستند و به فقه که باید سیال و متجدد باشد، همان انعطاف‌ناپذیری شریعت را می‌دهند.

اما در اسلام ما برای ارزیابی اشخاص و گروه‌ها چه از میان دشمنان و موضع‌گیری با آن‌ها ضوابط اسلامی مشخص داریم و اگر قرار است که حرکت و انقلاب ما اسلامی باشد به ناچار باید از این ضوابط تبعیت کرد و آن‌ها را به کار برد و از حدود تعیین شده تعدی نکرد. خصوصاً در این برخوردها استفاده از مفاهیم سیاسی غیراسلامی و مارکسیستی بسیار خطرناک است و بیان‌گر نوعی از التقاط در اندیشه سیاسی است.

ما در تحلیل رویدادهای درون زندان به این مسأله اشاره کردیم. متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب جوی که دشمنان انقلاب اسلامی ما از چپ و راست ساخته بودند به تدریج همه‌گیر شد و مسلمان‌ها در برخورد با هم از حدود تقوی تخطی کردند و به جان هم افتادند.

یکی از این جنگ‌های سیاسی طرح حیدر نعمتی لیبرالیسم و اتجاع است و آغاز کنند آن هم مسلمان‌ها نبودند بلکه مارکسیست‌ها و چپی‌ها بودند و ریشه آن هم به جلوتر از زمان پیروزی انقلاب برمی‌گردد.

دشمنان و مخالفین حرکت اسلامی همیشه با اسلام حرکت اسلامی مخالف بوده‌اند و هیچ‌گاه و در تحت هیچ شرایطی به اسلام و مبارزات مسلمان‌ها اعتقاد اصولی نداشته‌اند. در طی ۷۰-۸۰ سال گذشته از زمانی که عقاید مارکسیستی به ایران وارد شد براساس همان اندیشه مارکسیستی که مذهب را تریاک توده می‌داند به مقابله با مذهب و نهادهای اسلامی پرداختند. البته این مانع از آن نبود که هرکجا هم از نظر تاکتیکی مفید و لازم دانستند تظاهر به آداب و رسوم مذهبی نیز بنمایند. مارکسیست‌ها براساس جهان‌بینی و ایدئولوژی خودشان انقلاب را تعریف کرده‌اند و تنها آن حرکتی را انقلابی می‌دانند که به حاکمیت طبقه کارگر، یعنی حزب طبقه کارگر به معنای اندیشه طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم منجر گردد. در غیر این صورت آن را غیر انقلابی می‌دانند و حرکت‌های اجتماعی را برحسب آن که به سیر تحول جامعه به سوی وضعیت مطلوب خودشان کمک می‌کند یا مانع می‌شود، آن را ارتجاعی، مترقی و... می‌خوانند.

در سال‌های اخیر که حرکت اسلامی رشد و شکوفایی بی‌سابقه‌ای یافته بود مارکسیست عموماً و گروه چپی دیگر نیز به تبعیت از اندیشه مارکسیستی، حرکت اسلامی را بررسی نموده و ضمن تشخیص دو جریان اصلی آن هرکدام را به صفتی موصوف ساختند. جریان اسلامی فیضیه و روحانیان را ارتجاعی خواندند. در جریان درگیری رضاخان با مدرس کمونیست‌های ایران طرف رضاخان را گرفتند و مدرس را مرتجع خواندند. در قیام ۱۲ محرم ۱۵ خرداد سال ۴۲ به تبعیت از تحلیل‌های رادیو مسکو حرکت روحانیان را ارتجاعی و واپس‌گرا نامیدند. حتی در برخی از تحلیل‌های خودشان از این‌که شاه روحانیان را بکوبد و جارو کند و قدرت آن‌ها را درهم بریزد اظهار خوشحالی کردند و گفتند که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی به هر حال ما با این روحانیان مرتجع روبرو و درگیر خواهیم شد. چه بهتر است که شاه آن‌ها را سرکوب کند و جاده را برای ما هموار سازد.



در اوج مبارزات مسلمان‌ها بارژیم شاه قسمت اعظم تحلیل مارکسیست‌ها، حتی آن‌ها که به مشی مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند این بود که نیروهای مبارزه مسلمان حداکثر مترقی هستند و نه انقلابی. هرگز حاضر نشدند خمینی را به عنوان یک رهبر انقلابی بشناسند.

مسأله تقسیم‌بندی روحانیان و روشنفکران مسلمان به ارتجاعی و لیبرال در تمامی نوشتجات آنان دیده می‌شد. به کار بردن این واژه‌ها در ادبیات مارکسیستی قبل و بعد از انقلاب مطلب تازه‌ای نبوده است. بعد از انقلاب علاوه بر چپی‌ها و مارکسیست‌ها جناح‌های دیگری هم به آن‌ها ملحق شدند. ضد انقلاب و طرفداران شاه و بختیار و آمریکا و انگلیس و ساواکی‌ها و صهیونیست‌ها و فراماسونری‌ها نمی‌توانستند با شعار جاوید شاه یا طرفداری از بختیار به جنگ انقلاب بیایند. آن‌ها زیر پوشش طرفدارای از خلق‌ها حمایت از خلق‌گرد، خلق بلوچ، خلق ترکمن، خلق عرب، زحمتکشان و رنجبران و... و با افراطی‌ترین شعارها به میدان آمدند. تحلیل دقیق شعارهای چپ‌گرایانه بعد از انقلاب این مسأله را به خوبی نشان می‌دهد. این جریان‌ات وابسته نیز با مارکسیست‌ها و چپی‌ها هم صدا شدند و از جمله جنگ لیبرالیسم و ارتجاع آغاز کردند و آن را دامن زدند. یک دسته از مسلمان‌ها را لیبرال و دسته دیگری را مرتجع خواندند و هر دو را مضر به انقلاب و لازم‌القتل و مبارزه با آن‌ها را اهم وظایف تجویز کردند. اما میان آنان اختلاف در افتاد. اختلاف این بود که آیا الویت در مبارزه با روحانیان است یا با روشنفکران مسلمان (یا به تعبیر خودشان مبارزه با ارتجاع اولویت دارد یا با لیبرالیسم!). دسته‌ای، از جمله مجاهدین، استدلال می‌کردند که لیبرال‌ها پایگاه مردمی ندارند و نیرویی نیستند. اما روحانیان یعنی مرتجعین پایگاه توده‌ای دارند. خطر عمده برای انقلاب این‌ها هستند و اولویت در مبارزه با روحانیت است. اگر آنها شکست بخورند و منزوی شوند، روشنفکران مسلمان (به‌زعم آن‌ها لیبرال‌ها) نیرویی نیستند و به‌راحتی آن‌ها را جارو خواهیم کرد. بنابراین لبه تیز حمله را متوجه روحانیان کردند.

دسته دیگری اولویت را در کوبیدن روشنفکران مسلمان و معتقد (به‌زعم خودشان، لیبرال‌ها) دانستند و استدلال می‌کردند که این‌ها عالم به علم زمان هستند، صورت مسأله را می‌فهمند و قادرند مشکلات جمهوری اسلامی را مهار کنند.

قدرت و نیروی مدیریت این‌ها همراه با نفوذ مردمی روحانیت بهترین عامل در پیروزی انقلاب و تداوم آن و استقرار جمهوری خواهد بود. اما اگر آن‌ها را از روحانیان جدا کنند و بکوبند و ترور شخصیت کنند روحانیان و جریان اسلامی فیضیه قادر به اداره مملکت نیستند و مملکت را به بن‌بست می‌برند و بهترین و ساده‌ترین وضعیت را برای تحول و تغییر مورد نظر به وجود خواهند آورد.

حزب توده علمدار این نظریه و برخورد بوده است روش حزب دقیقاً این را نشان می‌دهد و رفتارهای آنان را توجیه می‌کند. حزب توده به مارکسیسم - لنینیسم اعتقاد دارد. لنین انقلاب را یک خیزش می‌دانست و می‌گفت حزب طبقه کارگر انقلاب نمی‌کند. شرایطی به وجود می‌آید که دولت مردان قادر به حکومت و اداره نیستند و مردم دیگر تبعیت نمی‌کنند و شرایط عینی برای یک تحول کیفی در قدرت سیاسی به وجود می‌آید. حزب طبقه کارگر با نفوذ در شوراها و در نیروهای نظامی و انتظامی با کمال دقت و رعایت اصول مخفی‌کاری خود را آماده می‌سازد تا با بروز وضعیت فوق‌الذکر با یک جهش و خیزش قدرت سیاسی را در دست بگیرد، قبل از آن‌که بورژوازی قدرت را تصاحب کند و انقلاب را به بیراهه بکشانند. با چنین جهشی حزب کمونیست قدرت را درست می‌گیرد و هژمونی حزب طبقه کارگر را به نفع زحمتکشان تحقق می‌بخشد!!

حزب توده براساس چنین تحلیلی به حمایت از روحانیت و مخالفت با جریان اسلامی دانشگاه می‌پردازد و معتقد است جریان اسلامی فیضیه قادر نیست عمق مسائل و مشکلات را بفهمد و عملاً مملکت را به بن‌بست می‌رساند و وضعیت را برای اقدام ما مهیا می‌سازد. بدین ترتیب جنگ حیدر نعمتی لیبرالیسم و ارتجاع آغاز شد.

متأسفانه جریان اسلامی فیضیه و روحانیان دست‌اندرکار برای آن که برچسب ارتجاعی به آنان نچسبد با چپ‌روی و شعارهای چپ‌گرایانه در دام چنین برنامه‌ای افتادند و برخلاف موازین شرعی و مصالح انقلاب اسیر عوام‌زدگی و متأثر از جو غوغاسالار شدند و هم‌زمان دیرین خود و روشنفکران مسلمان و متعهد در جریان اسلامی دانشگاه را به لیبرالیسم متهم کردند. درحالی که نه با تعریفی که جامعه‌شناسی غربی از لیبرالیسم می‌نماید و نه با تعریفی که مارکسیست‌ها از

بورژوازی لیبرال و بورژوازی ملی می‌نمایند جریان اسلامی دانشگاه و تشکل سیاسی آن و عناصر وابسته به آن لیبرال نبودند و نیستند. در این جریان همان‌طور که گفته شد هر دو جناح چپ و راست یعنی هم مارکسیست‌ها و چپی‌ها و هم ضد انقلاب راست‌گرا، طرفداران سلطنت و... قرار گرفتند که ما آن را به عنوان یک جریان خزنده توده نفتی عنوان می‌کنیم. خزنده هم می‌گوییم به این مناسبت که مودیان در بسیاری از نهادهای مهم مملکتی رخنه کرده‌اند و به انجام برنامه‌ها و مأموریت‌ها و اجرای طرح‌ها مشغولند.<sup>۱</sup> برخی دیگر هنوز زمان انفجار بمب‌هایشان نرسیده یا برنامه‌های آن‌ها چیز دیگری است و سخت مشغول به کارند.

ما این جریان خزنده توده - نفتی را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین ستون‌ها دشمنان انقلاب اسلامی ایران در حال حاضر می‌دانیم و شناسایی و مقابله با آن را ضروری می‌دانیم.

به هر حال تمامی جناح‌های ضد انقلاب دشمنان انقلاب اسلامی ایران در یک استراتژی کلی و اساسی یا فاز اول باهم متحد هستند و آن به بن‌بست کشاندن یا رسانیدن جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران است. هم مارکسیست‌ها و چپی‌ها و هم راست‌گرایان و عوامل وابسته به ابرقدرت‌های غربین در این خط سهیم و شریکند.

#### جامعه باز - جامعه بسته و ضد انقلاب

ویژگی جامعه اسلامی مقبول و هدف انقلاب اسلامی ایجاد یک جامعه باز است نه یک جامعه بسته. انقلاب اسلامی برای تغییر انسان‌ها آمده است. ایجاد و استقرار روابط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مطلوب همه و همه برای آنست که محیط و وضعیت مناسبی برای رشد و تکامل انسان به وجود آید. اما این تغییر انسان با زور و اکراه نمی‌شود. باید بامیل رغبت و اختیار و اراده باشد. در انقلاب‌های مارکسیستی و غیر اسلامی که هدف نهایی انقلاب تغییر اساسی در زیربناها یا

---

۱. مقالات نشریه نگهبان، ارگان کمیته مرکزی انقلاب و نامه مرحوم رجایی به بازرگان و جوابیه ایشان و... رجوع کنید. همچنین تهاجم علیه جریان انجمن ضد بهائیت را ریشه‌یابی کنید. آیا ارتباطی میان این تهاجم و موضع انجمن علیه توده‌ای‌ها دیده می‌شود؟

روابط تولید و توزیع است و مذهب ایدئولوژی فرهنگ و هنر را روبنای ساختارهاست، اعمال زور و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه بسته قابل توجیه است. اما چنین تفکری و فلسفه‌ای تضاد بنیادی با جهان‌بینی توحیدی و هدف انقلاب اسلامی دارد.

مشخصات یک جامعه باز و یا جامعه بسته چیست؟ و از نظر اسلامی جامعه باز تا چه اندازه باز است و آزادی تا چه حد در آن حکمفرما است یا باید باشد؟ آیا نمونه مورد نظر ما از یک جامعه باز کشورهای غربی و دموکراسی غربی است؟ مسلماً خیر. اعتقاد ما بر جامعه باز در چهارچوب حاکمیت اندیشه توحیدی و ضوابط و معیارهای اسلامی است نه خارج از آن و در تعارض با آن.

در رابطه با خصوصیات چنین جامعه‌ای میان دو جریان اسلامی دانشگاه و فیضیه اختلاف بروز کرده است و موجب سوء تعبیرها شده است که بحث آن را به وقت دیگری موکول می‌کنیم اما آن چه درباره مسأله جامعه باز و بسته باید گفته و توجه شود رابطه آن با استراتژی ضد انقلاب و ابرقدرت‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا است.

آیا امپریالیسم آمریکا به عنوان دشمن شماره یک این انقلاب در استراتژی کلی خود استقرار و ثبات جمهوری اسلامی و یک جامعه باز را ترجیح می‌دهد یا برعکس بسته شدن جامعه و استقرار نوع جدیدی از استبداد را مناسب‌تر می‌داند؟ و عوامل خط خزننده دشمن کدام را تشویق و ترغیب می‌کنند و کدام را بر ما تحمیل کرده‌اند؟

تجربه بر خورد آمریکا با انقلابات کشورهای دنیای سوم نشان می‌دهد که آمریکا جامعه بسته را بر جامعه باز در این کشورها ترجیح می‌دهد.

### چرا؟

در جامعه باز نیروهای مردم که در انقلاب بسیج شده‌اند به تدریج حضور خود را از طریق نهادهای سیاسی بعد از انقلاب نظیر مطبوعات، رسانه‌های گروهی، اجتماعات، احزاب و سایر نهادهای مدنی... حفظ می‌کنند، برخورد آراء و عقاید به وجود می‌آید. در جامعه بسته استبدادی مردم حق ندارند که خود فکر کنند و عادت به فکر کردن و انتخاب کردن پیدا کنند، مردم به تبلی فکری و توسعه و

گسترش فرهنگ شفاهی عادت پیدا می‌کنند. در طی دوران انقلاب شرکت مردم در انقلاب بیشتر عاطفی و غریزی و براساس احساس مذهبی یا احساس سیاسی بوده است. بصیرت سیاسی کم‌تر بوده است. برای شناخت رویدادهای سیاسی و اجتماعی و در نتیجه اتخاذ موضع درست مردم باید بینش و بصیرت پیدا کنند. در احساس مذهبی و یا احساس سیاسی ضمن آن‌که بسیار زیاد است خطر فریب خوردن نیز بسیار زیاد است. تنها راه جلوگیری از موفقیت برنامه‌های فریبده دشمن، مقابله با شایعات و صحنه‌سازی‌ها ایجاد بینش و بصیرت در مردم است. و این جز از طریق ایجاد جو مساعد در جامعه برای تحمل افکار و اندیشه‌ها و سلیقه‌ها و بحث‌های آزاد و تبادل نظرات و در نتیجه بالابردن سطح دانش و بینش سیاسی اسلامی افراد میسر نیست. در چنین جامعه‌ای بخش وسیعی از مردم خود قادر به تحلیل اوضاع و موضع‌گیری مناسب خواهند بود. در چنین جامعه‌ای مردم در همه صحنه‌ها حاضر و شرکت دارند. سرنوشت جامعه در دست یک فرد، یک گروه خاص یا یک نهاد به تنهایی نیست. بلکه همه حضور دارند. در چنین جامعه‌ای آمریکا نمی‌تواند کاری بکند. چرا که آمریکا برای استقرار سلطه خود تنها می‌تواند از طریق کنترل یا جانشین‌سازی برای یک یا دو نهاد عمده و اساسی عمل کند. در جامعه‌ای باز که همه نهادهای مردمی و مردم حاضر هستند و بینش‌ها و بصیرت‌ها بالاست آمریکا امکان ندارد کودتا یا اعمالی از آن قبیل کند. اما در جامعه بسته که یک فرد یا یک گروه یا یک نهاد نظیر شورای عالی انقلاب و... قدرت را در دست دارد و تنها یک سلیقه یک فکر حاکم است و جایی برای بحث و انتقاد و بررسی و اعتراض وجود ندارد، به تدریج مردم دلزده و بی‌تفاوت شده و از صحنه خارج می‌شوند.

در چنین نظامی رخنه در آن، کنترل آن و جانشین‌سازی برای آن تحمیلی مردم آسان است.

به همین دلیل است که در کشورهای دنیای سوم آمریکا همیشه یک حکومت توتالیتر و یک جامعه بسته ولو کمونیست را، به یک جامعه باز ولو ضد کمونیست، ترجیح می‌دهد. چراکه در اولی همیشه امکان نفوذ را دارد. در دومی امکان ندارد. برخورد شدید آمریکا با دولت‌هایی از قبیل مصدق و آئنده از چنین نگرشی برمی‌خیزد.

نکته مهم‌تر دیگر در دنیای سوم این است که نظام‌های بسته و استبدادی ولو انقلابی بدون وابستگی به ابرقدرت‌های خارجی شرقی یا غربی قادر به ادامه حیات خود نیستند و سقوط می‌کنند یا به دامن قدرت‌های شرقی یا غربی می‌افتند. بنابراین فلسفه سیاسی هر دو امپریالیسم شرقی و غربی سوق دادن جامعه از طریق جریان‌های نفوذی خزنده (در ایران توده - نفتی‌ها) به سوی بسته شدن و استقرار استبداد جدید است. جمهوری اسلامی نوپای ایران از این قاعده مستثنی نیست به همین دلیل ما بایسته شدن جامعه مخالفیم.

جهان‌بینی توحیدی و اندیشه اسلامی که ایدئولوژی انقلاب اسلامی است و قانون اساسی جمهوری که خون‌بهای شهدای انقلاب است آزادی عقیده و بیان و اجتماعات و گردهمایی‌ها را تضمین کرده است. فعالیت سالم و مشروع احزاب و نهادهای مدنی و صنفی را به رسمیت شناخته است. تمامی ویژگی‌های یک جامعه باز را شرح داده است. اگر بخواهیم جمهوری بماند و حفظ شود و استقرار پیدا کند و جمهوری اسلامی ما مدینه و الگوی نمونه بشود، باید اصول قانون اساسی اجرا شوند.

### نیروهای ضد انقلاب

با روشن شدن خط اصلی و اساسی دشمنان انقلاب اسلامی ایران می‌توان گفت که چه کسی یا چه گروهی در خط دشمنان انقلاب قرار داشته و در این خط عمل می‌کند. ما مایل نیستیم که با برچسب زدن به این یا آن گروه آن‌ها را متهم سازیم. این کار ما نبوده و نیست ما اصول و اساس را مطرح ساختیم تشخیص موضوع را برعهده خواننده می‌گذاریم.

### جنگ و توطئه‌های دشمنان

در ادامه مشی دشمنان انقلاب اسلامی ایران در جهت براندازی نظام نوپای جمهوری اسلامی در سال گذشته نیروهای عراقی به ایران حمله کردند. عراقی‌ها انتظار داشتند به سرعت و در مدت کوتاهی مراکز اصلی در جنوب و غرب را اشغال کنند. اما چنین نشد و جنگ یک سال است ادامه دارد. ما این جنگ را که بر ملت ایران توسط اجانب تحمیل شده است محکوم می‌کنیم.

تجربه تأسیس مدینه و همچنین مطالعه سایر تحولات در کشورهای دیگر نشان می‌دهد که بعد از تأسیس مدینه و دولت انقلابی، به مدینه حمله نظامی شده است. حمله عراق به ایران هم از این نظر قابل پیش‌بینی بوده است و هم براساس اطلاعاتی که به دولت موقت رسیده بود نشان می‌داد زمینه‌چینی‌هایی برای حمله می‌شود. ولی ما معتقدیم این حمله قابل پیش‌گیری هم بود. یک سیاست خارجی معقول و حساب شده می‌توانست جلوی این حمله را بگیرد و یا حداقل در صورت حمله عراق را در انزوای بیشتری در منطقه قرار دهد. اما اکنون که جنگ شروع و برما تحمیل شده است تنها در صورتی موافق صلح هستیم که تمامی سربازان دشمن خاک میهن ما را ترک کنند و سپس مذاکرات برای تعیین متجاوز و حدود خسارات و راه جبران آن‌ها شروع گردد. قرارداد ۱۹۷۵ میان دولتین بر طبق موازین حقوق و عهدنامه‌های بین‌المللی محترم شمرده می‌شود و باید اساس مذاکرات برای رسید به صلح و توافق قرار گیرد.

#### سرنوشت جنگ - بحران‌های اقتصادی و سیاسی

سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره ششم نهضت آزادی ایران، ۱۷ اسفند ۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین و همه نعمت‌یافتگان و هدایت‌شدگان به صراط مستقیم و شما خواهران و برادران سخن خود را آغاز می‌کنیم.

در جلسه افتتاحیه کنگره پنجم نهضت آزادی ایران در سال گذشته ما در گزارش سیاسی خود مسائل عمده جهان، منطقه، ایران و نهضت آزادی را بحث کرده و بررسی نمودیم. در صحنه سیاست جهانی، سیرتحولات را در سه دهه گذشته، به‌خصوص قبل و بعد از جنگ ویتنام و اثر آن را مورد توجه قرار دادیم. در منطقه خاورمیانه مسأله جنگ لبنان و سرنوشت مبارزات مردم فلسطین و رشد قدرت ارتجاع منطقه و تجاوزات اسرائیل و جنگ عراق علیه ایران و... را بحث کردیم. در رابطه با اوضاع ایران، پیروزی انقلاب اسلامی و اثرات آن را در دنیا و منطقه و ایران و حوادثی که بعد از پیروزی انقلاب در کشورمان رخ داده‌اند و دامنه

اثرات آنها مورد بررسی قرار گرفتند. درمورد نهضت آزادی سیر تحول آن را از قبل از انقلاب و دوران دولت موقت و بعد از آن شرح دادیم و روشن ساختیم که چرا نهضت آزادی به نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن وفادار است و خط مشی براندازی را محکوم می‌نماید و بالاخره توضیح دادیم که تنها راه حل خروج از بن‌بست‌های سیاسی - اقتصادی کنونی چیست؟

امسال در ادامه آن بحث‌ها ابتدا مسائل جهانی را به اجمال مرور خواهیم کرد سپس مختصری هم درباره منطقه خاورمیانه، آن‌گاه به تفصیل به شرح عمده‌ترین مسائل ایران یعنی سرنوشت جنگ، وضعیت بحرانی اقتصاد و بحران سیاسی کشور، انتخابات دوره دوم مجلس و بیان دیدگاه‌های کلی و عمومی نهضت درباره این مسائل خواهیم پرداخت. البته در میان سه مسأله عمده‌ای که ذکر کردیم اگر وقت و فرصت اجازه نداد تنها به سه مسأله جنگ و بحران سیاسی و انتخابات خواهیم پرداخت.

### اول: مروری بر وضعیت جهانی

در سالی که گذشت:

- \* در روابط شرق و غرب تغییر عمده‌ای رخ نداد.
- \* روابط اقتصادی - تجاری همچنان ادامه دارد.
- \* روابط اروپای غربی با بلوک شرق، خصوصاً روسیه گسترش نسبی پیدا کرده. درمورد لوله گاز طبیعی سیبری به اروپای غربی، علی‌رغم مخالفت آمریکا، پیشرفت‌هایی حاصل شد و بهره‌برداری از خط گاز آغاز گردید.
- \* مذاکرات سالت ۲، به همان وضعیت قبلی باقیمانده و پیشرفتی حاصل نگردیده است. آمریکا علی‌رغم مخالفت‌ها و اعتراضات شوروی و کشورهای اروپای شرقی و طرفدارانشان در غرب، موشک‌های قاره‌پیمایی مجهز به کلاهک‌های اتمی خود را در برخی از کشورهای اروپای غربی مستقر ساخت.
- \* در آسیای دور، روابط چین با آمریکا توسعه بیشتری پیدا کرد.
- \* در روابط چین با شوروی تغییری بروز ننمود.
- \* اوضاع لهستان به نفع روس‌ها تثبیت گردید.
- \* در افغانستان جنگ مردمی علیه اشغالگران روسی همچنان ادامه دارد.



### دوم: روابط دو نیمکره شمالی و جنوبی

تمامی کشورهای عقب نگه‌داشته شده، اعم از مسلمان یا غیرمسلمان در نیمکره جنوبی و تمام کشورهای صنعتی پیشرفته جهان، اعم از شرق و غرب، در نیمکره شمالی قرار دارند. در سال گذشته تغییر محسوس و قابل ذکری در روابط میان این دو نیمکره دیده نشد. کشورهای نیمکره جنوبی همچنان تولیدکننده مواد اولیه مورد نیاز نیمکره شمالی و مصرف‌کننده عمده محصولات نیمکره شمالی باقی مانده‌اند و وضعیت کشاورزی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، پولی (مالی) این کشورها، همچنان تحت سلطه چپاولگرانه نیمکره شمالی قرار دارند.

### سوم: در منطقه خاورمیانه

خاورمیانه همچنان مرکز جنگ و درگیری و انفجارات و کشتارها بوده است.

\* **فلسطین** - در طی سال گذشته، به دنبال حوادث لبنان، ساف بیش از پیش از استقلال خود را به عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی فلسطینی از دست داد و جنگ‌های داخلی میان گروه‌های فلسطینی و کشتارهای بی‌رحمانه از طرف دیگر، ظرفیت ساف و در مجموع حرکت فلسطین را به سطحی که از سال ۱۹۶۷ بی‌سابقه بوده است تنزل داد. همچنین فلسطینی‌ها پایگاه‌های خود را در لبنان به مقیاس وسیعی از دست دادند.

\* **لبنان - شیعیان** (حرکت محرومین و امل) به‌طور خاص و مسلمانان لبنان به‌طور عام در سال گذشته تحرک خیلی بیشتری از خود نشان دادند. حرکتی را که امام موسی صدر و شهید چمران و دوستانشان در لبنان، طی سال‌های گذشته آغاز کرده بودند، در سال گذشته ابعاد تازه و گسترده‌ای پیدا کرد و مسلمانان لبنان، به‌خصوص شیعیان ظرفیت و عظمت نیروی خود را نشان دادند.

\* **مسیحیان و کتائب** لبنان بیش از پیش و به‌صورت رسمی و علنی وابستگی و ارتباط خود را با غرب، به‌خصوص آمریکا، فرانسه، انگلیس و اسرائیل نشان دادند. و آن را علنی ساختند. اما در زمینه سیاسی و نظامی ضربات محکمی خورده‌اند.

\* **اسرائیل:** اسرائیل به یکی از هدف‌های درازمدت خود، اشغال جنوب لبنان و دسترسی به رودخانه لیطانی نائل گردیده است و به سرعت تهاجم و اشغال جنوب را به‌صورت یک واقعیت یا وضعیت دائم تبدیل می‌سازد.

\* سوریه موقعیت خود را در لبنان تثبیت نموده است و نشان داده که نه تنها هیچ راه حلی در لبنان بدون موافقت سوریه عملی نیست بلکه هر گروه دسته‌ای هم که بخواهد در لبنان عرض وجود نماید و در برابر اسرائیل و کتائب بایستد لاجرم باید سلطه سوریه را بپذیرد. دول غربی (در رأس آنها آمریکا) و اسرائیل، ظاهراً اهمیت و نقش سوریه را در لبنان قبول کرده‌اند. ضمن آنکه باید گفت که اشغال لبنان توسط نیروهای اسرائیل از یک طرف و حضور نیروهای سوریه در آن کشور، در درازمدت نه به نفع اعراب بلکه به نفع اسرائیل در زمینه اشغال جنوب لبنان تمام خواهد شد.

مهمترین حادثه لبنان در سال گذشته، حضور نیروهای کشورهای غربی، آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، در لبنان می‌باشد. که با عکس‌العمل شدید مسلمانان لبنان روبه‌رو گردید و ضربات سختی بر آنان وارد آمد. در مورد این مسأله باید گفت که: - اولاً: ورود نیروهای نظامی آمریکا، لبنان با حداقل عکس‌العمل از جانب روس‌ها روبرو شد».

- ثانیاً: بزرگترین عکس‌العمل علیه نیروهای فرانسوی و آمریکایی بود. کمترین عکس‌العمل در برابر سیاست انگلیس و نیروهای انگلیسی صورت گرفت».

- ثالثاً: ورود این نیروها من حیث‌المجموع توجهات جهان منطقه را از جنوب لبنان و اجرای برنامه‌های درازمدت اسرائیل به شمال و بیروت معطوف ساخت. \* استقرار و مشارکت نیروهای ایران در حوادث لبنان، کشور ما را نیز به یکی از عوامل مؤثر در (البته از طریق سوریه) وقایع لبنان تبدیل نمود.

\* در سال گذشته، ارتجاع منطقه بیش از پیش سلطه و حاکمیت خود را در خاورمیانه و کشورهای عربی تثبیت نمود. دعوت کنفرانس اسلامی و سایر مجامع عربی از مصر از علائم بارز این گسترش نفوذ می‌باشد. نزدیکی بیشتر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس به عربستان نیز از جمله علائم سلطه و نفوذ ارتجاع می‌باشد. نزدیکی لیبی به مراکش و عربستان سعودی و مصر علی‌رغم شعارها.

\* وضعیت در کشورهای اسلامی غیر عربی، منطقه، از جمله ترکیه و پاکستان نیز بر همین منوال است. یعنی تثبیت حکومت نظامیان و البته به اسرائیل، به‌خصوص از جهت اقتصادی به ضرر ایران.

\* در سال گذشته در مجموع نفوذ و سلطه امپریالیسم آمریکا در منطقه در ابعادی بی سابقه گسترش پیدا کرد و این خود یکی از علل سلطه وسیع و بی سابقه ارتجاع می باشد. حرکت های مترقی و انقلابی، مارکسیستی و ملی (ناسیونالیسم عرب) در وضعیت بسیار اسفناکی قرار گرفته اند. حرکت اسلامی هنوز به سیر صعودی و رشد پاینده خود ادامه می دهد.

\* اثرات پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر حرکت های اسلامی در دنیای سوم در سال گذشته با اوج گیری مبارزات مسلمانان در مراکش، تونس، سودان، بنگلادش و سایر نقاط جهان بروز و ظهور نمود.

#### چهارم: در ایران

اما در ایران: روند حرکت ها در هر زمینه ای در جهت تشدید و تثبیت آنها بوده است. در مسائل اساسی و محوری جامعه کنونی ایران، بعد از انقلاب، در ابعاد سیاسی - اقتصادی، جنگ، تغییرات در جهت تشدید هر یک از این وضعیت ها بوده است.

**الف: بحران اقتصادی - اقتصاد کشورمان دچار بحران عظیم و گسترده ای می باشد.** در حال گذشته این بحران تشدید شده است. سه عامل عمده در این بحران نقش اساسی داشته و دارند:

۱. آنچه از زمان استبداد سلطنتی به ما رسیده است و ما نقشی در آن نداشته ایم.
۲. آنچه محصول انقلاب یا طبیعت هر تغییر و تحول و دگرگونی در مدیریت کشور یا هر مؤسسه ای می باشد و اجتناب ناپذیر است.
۳. آنچه بعد از انقلاب به دست خودی انجام شده است و موجب تشدید بحران اقتصادی شده است در حالی که قابل اجتناب بوده است.

در دوره قبل از پیروزی انقلاب استبداد سلطنتی پایگاهی برای منافع اقتصادی - سیاسی، نظامی، فرهنگی اجانب، اعم از شرق و غرب بوده است. به طوری که محور اصلی و معیار همه جانبه برای فعالیت های اقتصادی در مرحله اول تأمین منافع استراتژیک آنان بوده است و به همین دلیل، اقتصاد کشورمان به صورتی ناهنجار و بیمارگونه توسعه پیدا کرد. تا آنجا که اقتصاد کشورمان در تمام زمینه ها به کشورهای خارجی وابستگی اسارت باری را پیدا کرد.

ناهنجاری رشد و توسعه اقتصادی به بحران عمیقی منجر گردید که خود یکی از علل سقوط آن نظام شد. در نتیجه پیروزی سیاسی انقلاب در بهمن ۵۷، نظام سیاسی کشور تغییر کرد. تغییر مدیریت مملکت خواه ناخواه اثرات منفی بر روندهای اقتصادی کشور گذاشته است که اجتناب‌ناپذیر بود.

**اما مهمتر از همه عملکردهای مسئولان کشور بعد از انقلاب است**

انقلاب می‌توانست و می‌بایستی با جمع‌بندی آنچه داریم و آنچه باید بشود و انجام گیرد به سرعت به کار تدوین برنامه درازمدت و آغاز سازندگی به دور از شعارهای پرزرق و برق ولی بی‌محتوا و بعضاً از جهت اقتصادی مضر پردازد، اما چنین نشد. شعار بر شعور حاکمیت پیدا کرد.

در بعد فعالیت سیاسی شعار خیلی کارآیی دارد. می‌تواند با تحریک احساسات و عواطف مردم، آنها را بسیج کند. اما در بعد فعالیت‌های اقتصادی شعارها، اگر حساب شده و براساس یک برنامه درازمدت نباشد قطعاً مضر بوده و لطمه خواهند زد. حل مشکلات اقتصادی به فهم ماهیت مشکلات، علم به ظرفیت و توانایی بالقوه مملکت، آگاهی از پیشرفت‌ها و امکانات علمی جهان و سپس برنامه‌ریزی واقع‌بینانه درازمدت برای تحقق هدف‌ها نیاز دارد و این‌ها هیچ‌یک با شعارهای بی‌محتوا حاصل نمی‌گردد.

در میان شما چه کسی است که آرزوی قطع تمامی وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی را به دنیای غرب یا شرق نداشته باشد؟ اما آیا بدون ایجاد زمینه‌های مناسب امکان‌پذیر هست؟

اگر شما در معبد بریده از واقعیت‌ها معتکف شوید و تسییحی هزار دانه به‌دست گیرید و در هر دانه هزار بار ذکر «مرگ بر آمریکا» بگویید، اما گندم‌تان، برنج‌تان و ... از آمریکا یا پاکستان (عربستان) بیاید و روز به‌روز هم محتاج‌تر شوید و اگر سال ۵۸ قریب ۹۰۰ هزار تن گندم وارد کشور کرده‌اید و سال ۶۳ مقدارش به ۴/۳ میلیون تن پیش‌بینی شده است این ذکر شما، فایده‌ای ندارد. دنیا به شما می‌خندد.

هیچ مردمی، هیچ ملتی، هیچ انسانی نتوانسته است با ابلیس یا هرشیطان دیگری کوچک یا بزرگ با اسلحه شعار جهالت بجنگد و پیروز گردد. جنگ با ابلیس

محتاج علم و عمل است نه حرف و شعار و این فریب بزرگی بود که به ما دادند. در نتیجه معالاسف، ناهنجاری‌های اقتصادی گسترده‌تر شده‌اند. واردات بیشتر شده‌اند، البته از نامرغوب‌ترین انواع کالاهای مصرفی و صادرات کمتر شده است. واردات کالاهای مصرفی بی‌سابقه آن هم از انواع نامرغوبش. و در کنار همه این‌ها جنگ.

نتیجه: در سال گذشته بحران اقتصادی همچنان با ابعادی گسترده‌تر رو به توسعه بوده است که اگر فکر عاجلی نشود، خدای ناکرده موجب انفجاری خواهد شد.

بعد از انقلاب نه تنها نتوانستیم مشکلات اقتصادی را چاره‌جویی کنیم و بحران را تخفیف بدهیم بلکه جنگ آن را تشدید کرد.

#### پیش‌بینی حمله به ایران

بسیاری از انقلابات جهان، بعد از پیروزی با حمله نظامی از خارج مرزها روبرو شده‌اند. دلایلی برای این امر وجود دارد که ما فعلاً فرصت پرداختن به آن را نداریم. اما چون این امر قابل پیش‌بینی بود، بررسی‌های اولیه نشان داد که در میان همسایگان ایران تنها عراق است که دارای ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی است که می‌تواند کاندیدای این حمله باشد. دسترسی به ذخائر ارزی دنیای عرب (کویت - عربستان...) ارتش مجهز، دولت تثبیت شده بعث عراق همراه با ترس و نگرانی دولت عراق از تأثیرات انقلاب ایران در شیعیان عراق (۶۰٪ جمعیت) و گرفتاری در شمال (کردها)، از جمله عواملی بود که احتمال حمله نظامی دولت عراق را به شدت بالا برده بود. دیپلماسی کارش همین بررسی‌ها و پیش‌بینی‌ها است.

#### حمله عراق به ایران

اما مسأله جنگ، که نه تنها موجب تشدید بحران اقتصادی گردیده است، بلکه نسل جوان ما را که باید برای سازندگی به‌کار گرفته شوند از بین برده است و می‌برد. هنوز افقی روشن در برابر ما قرار ندارد.

در مسأله حمله عراق به ایران باید گفت که در بسیاری از انقلاب‌های جهانی بعد از پیروزی با یک حمله خارجی روبرو شده‌اند. انگیزه‌های این حمله متعدد

است. دولت‌های همسایه دور یا نزدیک از سرایت افکار انقلابی به مردم کشورشان می‌ترسند. لذا برای جلوگیری از استقرار نظام جدید ممکن است دست به حمله بزنند. علاوه بر این، نظام جدید، که از درون یک انقلاب برخاسته است، در ابتدا با مشکلات عدیده‌ای روبروست. حمله از خارج، نظام جدید را آن‌چنان سرگرم می‌سازد که مانع سازندگی داخلی می‌گردد. جنگ نظام جدید را فرسوده می‌سازد. عدم سازندگی بحران اقتصادی ناشی از جنگ، به نارضایتی‌های سیاسی مردم منجر می‌گردد و این خود مقدمه تشدید وابستگی اقتصادی خواهد شد. کشورهای دنیای سوم عمدتاً از جهت اقتصادی به کشورهای نیمکره شمالی وابسته هستند. بعد از پیروزی انقلاب در صورت فرصت، امکان آن هست که این کشورها بتوانند سروسامانی به اقتصاد ملی خود بدهند اما جنگ این فرصت را از آنان خواهد گرفت. جنگ در این کشورها، نظیر جنگ ایران و عراق، عموماً باعث رشد تولیدات کشورهای سازنده صنایع نظامی می‌گردد و لذا به نفع آنان است. از طرف دیگر همان‌طور که گفته شد جنگ مانع سازندگی ماست. یعنی نه تنها روزه‌های اقتصادی وابسته به غرب همچنان باز می‌ماند، بلکه به دلیل جنگ و صرف بخش عظیمی از نیروی انسانی و مادی، مملکت برای جنگ، کار سازندگی متوقف و در نتیجه اجباراً واردات بالا می‌رود.

پس از جنگ نیز بازسازی خرابی‌ها خود عامل دیگری برای وابستگی است. رشد نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ و نارضایتی‌های سیاسی موجب می‌شود که دولتمردان کوتاه‌ترین راه را برای تخفیف نارضایتی مردم، حجم واردات کالاهای مصرفی را بالا ببرند تا از نارضایتی مردم کمی کاسته گردد. پس جنگ به نفع دشمنان و مخالفان انقلاب است.

پس از پیروزی انقلاب، مطالعات و اطلاعات اولیه، در دولت موقت نشان داد که چنین خوابی برای ما دیده شده است و عراق محتمل‌ترین و مناسب‌ترین کاندیدای این برنامه است، اما چرا عراق.

از میان کشورهای همسایه ما، دولت روسیه شوروی قطعاً چنین برنامه‌ای نمی‌توانست داشته باشد و ندارد. حزب توده برنامه‌های درازمدت عاقلانه‌تری را اجرا می‌کرد. افغانستان، درگیر جنگ داخلی بود و چنین امکانی برایش نبود.

پاکستان، از نظر اقتصادی نمی‌توانست جنگ را تحمل کند. جنگ هند و پاکستان لطمت جدی به اقتصاد بیمار پاکستان زده است. نظام ضیاءالحق بسیار متزلزل و غیرقابل اطمینان است. انقلاب ایران تأثیرات عمیقی بر مسلمانان پاکستان گذاشته است. در یک حمله احتمالی پاکستان به ایران، ضیاءالحق سقوط می‌کند. لذا او کاندیدای اجرای این برنامه نمی‌توانست باشد. شیخ‌نشینان جنوب خلیج فارس قدرتی نیستند که بتوانند چنین نقشی را ایفا نمایند. ترکیه، در زمان انقلاب ایران دچار بحران‌های شدید سیاسی - اقتصادی بود. عدم دسترسی ترکیه به منابع ضروری برای جنگ مانع بزرگی محسوب می‌شد. تنها یک کشور بود که تمام شرایط مناسب را برای حمله داشت و آن عراق بود.

عراق از کشورهای صادرکننده است و به ارز فراوان خارجی دسترسی دارد. عراق به دلیل عربیت، می‌تواند روی کمک‌های سایر اعراب، علی‌الخصوص عربستان سعودی و موضع خصمانه و هابیان علیه شیعیان، حساب کند.

برای رژیم عراق زمینه‌های سیاسی - روانی لازم وجود داشت. آنها در شمال در حال جنگ با کردها بودند و همزمان از توسعه انقلاب در مناطق شیعه‌نشین ترس داشتند. عراق در تحریک اعراب خوزستان سابقه درازمدتی داشت و تصور می‌کرد می‌تواند روی همکاری آنها با عراق به هنگام جنگ حساب کند. ارتش عراق در مجموع از مجهزترین ارتش‌های عربی این منطقه محسوب می‌گردید.

### پیش‌بینی و پیش‌گیری

با این مقدمه، حال این سؤال مطرح می‌گردد که آیا این جنگ قابل اجتناب بود یا خیر؟

جواب خلاصه ما این است که، بله هم قابل پیش‌بینی و هم پیش‌گیری بود. یکی از وظایف دیپلماسی در هر کشور، از جمله در میهن ما، بعد از انقلاب این است که حرکات و تحولات را در همسایگان دور و نزدیک برای حفظ امنیت کشور رصد و بررسی کند کدام کشور احتمالاً ممکن است دست به حرکات خصمانه‌ای بزند و متناسب با آن در داخل و خارج دست به اقدامات پیش‌گیری کننده بزند.

ما به تحریکات عراق در خوزستان به‌خوبی واقف بودیم و می‌دانستیم که عراق نیروهای نظامی خود را در مرزهای ایران متمرکز می‌سازد و اقدامات گسترده وسیعی را در محور فعالیت برای پیش‌گیری انجام داده بودیم.

در اینجا لازم به تذکر است که بعد از پیروزی انقلاب، در رابطه با جهان خارج و منطقه سه نوع تفکر وجود داشت. یک تفکر بر این باور است که ابتدا باید تمامی امکانات را به سازندگی داخلی متمرکز سازیم و ایران انقلابی اسلامی را به یک نمونه موفق در دنیای سوم مبدل سازیم. مدینه نمونه‌ای بسازیم. از جهات اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی. تأسیس چنین نمونه‌ای در جهان پرآشوب کنونی، خود بهترین عامل صدور انقلاب خواهد شد. اما دسته دیگری معتقد بودند که اگر انقلاب ایران قدرت تهاجمی خود را در منطقه به‌کار نیاندازد دشمن به ما فرصت نمی‌دهد و ما را منکوب خواهد ساخت. بنابراین برای نابودی آمریکا باید به منافع آمریکا در هر کجا که امکان دارد حمله بر دو ضربه زد. این عده می‌گویند، برای حفظ انقلاب ایران باید تمام منطقه را به آشوب کشاند. چنین تفکری نادرست است و قطعاً به‌نفع انقلاب ایران نمی‌توانست باشد. اما به‌هرحال دارای قدرت و نفوذ در میان سطوح گسترده‌ای بود و بسیاری از رهبران و مسئولان انقلاب بر این باور بودند. لذا، در همان حال که دیپلماسی بعد از انقلاب در تلاش آن بود که موجبات انزوای عراق را به عنوان مهاجم بالقوه فراهم ساخته و مانع تهاجم بالفعل عراق گردد، عده‌ای با تبلیغات و تحریکات علیه تمامی کشورهای منطقه، از جمله عراق بهترین زمینه را برای تهاجم بالفعل عراق فراهم ساختند. به این ترتیب حمله آغاز شد و سرزمین‌های زیادی به اشغال دشمن درآمد. اما، سیاست عراق و یارانش درست از آب درنیامد. جنگ مردمی آغاز شد و اثرات آن رشد و بروز ایثارگری‌ها و فداکاری‌ها بود. عراق در جنگ شکست خورد و با هزیمت ارتش عراق از جنوب، خرمشهر آزاد گردید.

#### روند جنگ بعد از خرمشهر

فتح خرمشهر می‌توانست موجبات پایان موفقیت‌آمیز جنگ را به نفع ایران فراهم سازد، به شرطی که دولتمردان ما می‌توانستند «پیروزی» و «حل» را تعریف درست



و جامعی بنمایند و سپس در محور دیپلماسی از این پیروزی حاصله استفاده می‌شد تا هدف‌ها تحقق یابند.

اثرات سیاسی - روانی فتح خرمشهر در منطقه آنچنان بود که کشورهای عربی پیشنهاد صلح و پرداخت غرامت را دادند و ایران هم می‌توانست با استفاده از اثرات این پیروزی، مسأله را به‌نفع ایران خاتمه دهد. اما دولتمردان ما این را نپذیرفتند و حتی حاضر به مذاکره درباره آن هم نشدند. به زودی عراق توانست اثرات شکست خود را جبران کند و در مرحله بعد حتی حاضر نشد همان شرایط پیشنهادی قبلی اعراب را مجدداً عنوان نماید. ایران در بن‌بست قرار گرفت. ناچاراً برای اعمال فشار بر عراق و تحمیل شرایط خود دست به تدارک حمله به سرزمین‌های عراق و احتمالاً تسخیر بصره به‌عنوان اهرم فشار علیه عراق زد. اما این حملات بی‌نتیجه ماند که هیچ، اثرات پیروزی خرمشهر به‌زودی و به کلی از بین رفت. برای درک اهمیت مسأله و اثرات آن در جنگ باید به چند نکته توجه کرد.

عراق با یک ارتش مجهز و به شیوه جنگ کلاسیک به ما حمله کرد. برای مقابله با حملات عراق، ما دست به یک جنگ مردمی زدیم.

اهمیت جنگ مردمی با جنگ کلاسیک متفاوت است. در جنگ کلاسیک دو ارتش عادی با جنگ افزارهای جنگی متعادل در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند و براساس استراتژی و تاکتیک‌های کلاسیک جنگ می‌کنند. جنگ کلاسیک بسیار پرخرج می‌باشد. به وسایل و افزارهای جنگی پیچیده و گران‌قیمت نیاز دارد و به‌کار می‌رود. توسعه پیچیدگی افزارهای جنگی نه تنها تهیه آنها را گران کرده است بلکه چون تهیه و تولید این صنایع انحصاراً در دست دولت‌های غربی و یا شرقی است و فروش آن به کشورهای دنیای سوم مقید و مشروط است، در جنگ کلاسیک تلفات زیاد است. اما زمان عملیات کوتاه است. لذا عراق درحمله خود به‌سرعت پیش رفت و منطقه وسیعی را اشغال کرد.

اما جنگ مردمی، درازمدت و فرسایشی است. اثراتش آنی و زود نخواهد بود. بعد از مدتی ظاهر می‌شود. تلفاتش و هزینه‌اش کمتر است. زمان می‌برد. وسایل و افزارهای جنگی پیچیده نیاز ندارد لذا تهیه وسایل آن آسان‌تر است. در ارتش مردمی، رزمندگان عموماً داوطلبانه در جنگ شرکت می‌کنند و از روحیه سطح

بالایی برخوردارند. اما در ارتش کلاسیک، رزمندگان، به علت خدمت نظام وظیفه فراخوانده شده‌اند، علاقه‌ای به جنگ ندارند و روحیه آن‌ها ضعیف است.

پس از حمله عراق به ایران، به ابتکار مرحوم شهید دکتر چمران و به دلیل تأثیرات خاص انقلاب در بدنه داخلی ارتش ما، شیوه‌های جنگ علیه عراق مخلوطی بود از جنگ‌های عادی و مردمی.

علاوه بر این‌ها، سربازان عراقی توجیه کافی برای جنگ در سرزمین غیر نداشتند و نظیر سایر وضعیت‌های مشابه، از روحیه پایینی برخوردار بودند و لذا نمی‌توانستند در برابر ضربات رزمندگان ما مقاومت چندانی بنمایند. معذالک ماه‌ها طول کشید تا توانستیم ارتش مهاجم را بیرون ریخته و خرمشهر را آزاد سازیم.

اما پس از فتح خرمشهر، ماهیت جنگ نمی‌توانست به همان صورت بماند. اگرچه سربازان عراقی به هنگام جنگ در قلمرو ایران روحیه ضعیفی داشتند، اما در سرزمین خودشان و در دفاع از کشورشان بهتر و قوی‌تر است. از طرفی هر قدر روحیه رزمندگان ایرانی در دفاع از خاک میهن قوی باشد، در آن طرف مرز ضعیف‌تر است.

از نظر شیوه‌های جنگی، نیز ادامه شیوه جنگ‌های نامنظم توسط رزمندگان ایران در درون خاک عراق کارسازی لازم را نخواهد داشت. جنگ در آن سوی مرزهای ایران در داخل خاک عراق لاجرم به یک جنگ کلاسیک بین دو ارتش تبدیل می‌گردد و در آن صورت تهیه افزارهای جنگی برای ایران به مراتب مشکل‌تر از عراق بود و پرخرج‌تر و با تلفات بیشتر. سیر حوادث و سرنوشت عملیات ایران از بعد از فتح خرمشهر تماماً گواه بر این امر می‌باشد.

اکنون ببینیم تحقق هدف‌های ایران به چه شکلی ممکن و میسر است؟ می‌گویند هدف این است که صدام سقوط کند و جمهوری اسلامی، از نوع ایران در عراق مستقر گردد، (لابد به ریاست جمهوری آقای حکیم) تا جنگ پایان پذیرد.

اما صدام چگونه ممکن است از تخت قدرت سقوط کند:

۱. خودکشی کند، ۲. بمیرد، ۳. با قیام ملی و مردمی به سبک ایران، ۴. فتح بغداد توسط رزمندگان ایران و ۵. کودتا در ارتش عراق و سرنگونی صدام.

از ۵ احتمال بالا، در مورد خودکشی فعلاً صدام چنین خیالی را ندارد و خداوند هم مرگ او را مصلحت نمی‌داند و قیام ملی و مردمی هم چیزی نیست که امکان آن در عراق باشد چراکه شرایط سیاسی - تاریخی ایران با عراق به کلی متفاوت است و انقلاب کالا نیست که صادر شود. اما فتح بغداد توسط ایران ممکن است روزی به تحقق بپیوندد و صدام سقوط کند اما چه نتایجی آتی و آتی خواهد داشت؟

۱. بلافاصله به دلیل فقدان دولت مرکزی در عراق، کردستان مستقل در شمال عراق اعلام می‌گردد.

۲. به دلیل درگیری و سرگرمی ایران به جنگ در عراق، و ضعف نیروهای ما در غرب، کردهای ایران نیز به کردهای عراق ملحق شده و به دنبال آن کردهای ترکیه نیز احتمالاً دست به کار خواهند شد تا یک کشور کردنشین با جمعیتی حدود ۱۵ میلیون تشکیل دهند. برخی از دولت‌های عربی موافقت‌های اصولی خود را با تشکیل چنین دولتی اعلام کرده‌اند. اما چنین مسأله‌ای به نفع ملت‌های منطقه و حتی کردها نخواهد بود. اسرائیل در مرحله اول و کمونیست‌ها در مرحله دوم برنده خواهند بود.

۳. با فتح بغداد و سقوط صدام هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که ایران بتواند شورای انقلاب اسلامی عراق و حکیم را به‌عنوان دولت در عراق مستقر سازد. ارتش عراق از هم گسیخته، اقتصاد فلج، درآمد نفت قطع و هرج و مرج حاکم می‌گردد. تنها دوست ایران در منطقه یعنی سوریه هم با تشکیل یک جمهوری اسلامی در عراق موافق نیست.

۴. سقوط صدام یک پیروزی سیاسی بزرگی برای ایران در منطقه و دنیای عرب و اسلام خواهد بود.

۵. در چنان شرایطی، مخارج بازسازی مناطق جنگی و ترمیم خسارات وارده، چه در عراق و چه در ایران مستقیماً به‌عهده ایران و جمهوری دست‌نشانده عراق خواهد بود.

اما احتمال دیگر این است که حامیان رژیم عراق، که علاقه خاصی و شخصی نسبت به صدام ندارند و تغییرات فوق را به‌نفع خود نمی‌دانند منتظر بروز چنان

حوادثی نخواهند نشست و در اولین فرصت که علائم سقوط بغداد را درک کنند دست به کار شده و با یک کودتای نظامی صدام را ساقط ساخته و یک گروه جدیدی را در رأس قدرت قرار خواهند داد. احتمال وقوع چنین حالتی بسیار زیاد است. اما ببینیم پیامدهای احتمالی آن چه خواهد بود.

۱. گروه جدید، بلافاصله با لعن و نفرین بر «صدام جنایتکار» که موجب جنگ بوده است اعلام آتش‌بس و پیشنهاد مذاکرات برای صلح را خواهند داد و ایران، از جهات سیاسی نمی‌تواند آن را نپذیرد.

۲. گروه جدید احتمالاً شکل و قیافه مذهبی به خود می‌گیرد و حتی ممکن است از افراد مذهبی و یا ملی نیز در دولت استفاده کنند و نظیر پاکستان و سودان دادگاه‌های شرع تشکیل بدهند و احکام اسلامی را جاری سازند. دست دزد را ببرند و حدود و تعزیرات و قصاص را اجرا کنند.

۳. کشورهای عربی منطقه که ظاهراً در «امور داخل عراق» دخالت نمی‌کنند، فوراً از آتش‌بس و صلح استقبال می‌کنند و از طریق کنفرانس اسلامی و شورای امنیت خلیج فارس، اعلام آمادگی می‌کنند برای کمک به دولت مسلمان و جنگ‌زده برای ترمیم خسارت جنگی و بازسازی مناطق خراب شده که حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

۴. ایران بهره‌برداری سیاسی‌اش را می‌تواند بنماید، چراکه صدام رفته است.

۵. وعده اجرای مفاد توافقنامه میان رهبران کردستان و دولت مرکزی در امر «خودمختاری» داخلی از خطر آنی انفصال جلوگیری می‌کنند.

اما وقوع این احتمال با یک مانع عمده روبروست و اگر تا به حال انجام شده بود و علائم متعدد قانع‌کننده‌ای دیده شده است که اگر مانع برطرف شود مقتضی موجود است و ظاهراً منافع همه گروه‌ها در نجات درگیر قضیه نیز در همین است. اما چرا پس اجرا نمی‌شود و این مانع چیست؟

اما مانع هر نیرویی در حکومت مرکزی عراق، که همراه با حذف صدام از صحنه باشد، بدون شک موجبات تزلزل بیشتر ارتش عراق را که در جبهه‌ها و مرزها متمرکز است ولو به‌طور موقت فراهم خواهد ساخت. این تزلزل موقتی روحیه ارتش عراق در مرزها، خصوصاً اگر همراه با اقدامات شدید گروه جدید

علیه صدام باشد، که با احتمال زیاد خواهد بود، موجب کاهش قدرت رزمی و مقاومت آنان خواهد شد. بروز چنین وضعی در ارتش عراق از یک طرف و تشدید هیجانات رزمندگان ایران در مرزها از طرف دیگر، آنچنان شرایطی را به وجود خواهد آورد که رزمندگان ایران به راحتی تا بغداد و کربلا و نجف پیش خواهند رفت و وضعیت و نتایج وقوع احتمال شماره ۴، یعنی سقوط بغداد به وجود خواهد آمد و مانع کار و گره پیچیده و بن بست در همین منطقه است.

این مانع را به دو صورت می توان مرتفع ساخت.

**اول** اینکه از طریق مذاکرات سیاسی پشت پرده با ایران و گرفتن تعهد و تضمین که در آن صورت نیروهای ایران در خاک عراق پیشروی نکنند. چنین تعهدی از جانب دولتمردان ایران، ولو با حسن نیت انجام شود، ضمانت اجرایی ندارد. هیچ کس در ایران نمی تواند تضمین کند که اگر در عراق کودتا شد و صدام سقوط کرد، احساسات و هیجانات رزمندگان ایرانی کنترل شده و از محل های خود جلو نخواهند رفت. عشق و شور و هیجانات این جوانان برای رسیدن به کربلا و نجف آنچنان است که انتشار خبر سقوط صدام، ولو از طریق کودتا، آنان را بی اختیار به حرکت درخواهد آورد. منتظر فرمان از بالا و مرکز هم نخواهند ماند.

**راه دوم** آن است که طی عملیات متعدد و پی در پی، ایرانیان آن قدر ضعیف و فرسوده و ناتوان بشوند که در صورت تغییرات در بغداد، قادر به پیشروی نباشند و با همان ارتش عراق ولو با روحیه ای ضعیف تر بتوان جلوی آنان را گرفت. روال کنونی جنگ بر این محور است.

#### ادامه جنگ به نفع کیست؟

۱. به نفع کارخانجات تولیدکننده وسایل جنگی اعم از شرقی و یا غربی. هیچ یک از دو کشور متخاصم تولیدکننده عمده نیازهای جنگی خود نیستند. لذا برای تأمین نیازهای جنگ بالاجبار باید بروند سراغ کشورهای غربی یا شرقی، تا مستقیم یا غیرمستقیم آنچه را نیاز جنگ است تأمین کنند. در سال گذشته دولت اسپانیا با خرید ۳/۳ میلیارد دلار اسلحه از آمریکا بالاترین خریدار اسلحه از آن کشور بوده است. حتی بالاتر از اسرائیل. دولت اسپانیا خود نیازی به چنین مقادیری از اسلحه

ندارد. بودجه و درآمد اسپانیا قادر به تأمین چنین مخارجی نمی‌باشد. اسپانیا در جنگی شرکت ندارد که نیاز به این میزان اسلحه و مهارت داشته باشد. قسمت عمده و یا شاید تمامی آن خریدها مع‌الواسطه برای فروش به ایران بوده است. آمریکا از چنین معامله‌ای ضرری نمی‌برد. ادامه این جنگ تحمیلی به نفع آمریکاست. در زمان شاه، نفت به میزانی که آمریکاییان لازم می‌دانستند استخراج و صادر می‌شد و بخش عمده‌ای از آن صرف خرید اسلحه از آمریکا (یا متحدان غربی‌اش) می‌گردید. امروز هم به‌علت جنگ تحمیلی مقادیر عظیمی از درآمد نفتی کشورمان به‌جای آنکه صرف ساختن مدرسه، بهداشتی، راه و مسکن، خرید تراکتور، خودکفایی کشاورزی بشود، صرف جنگ می‌گردد و این به نفع آمریکاست. با این تفاوت که در زمان آن ملعون پول نفت صرف خرید سلاح‌های پیچیده استراتژیک می‌گردید و امروز صرف مهماتی که در جنگ مصرف می‌شوند.

۲. هر زمان که جنگ پایان پذیرد، خرابی‌های جنگ در دو کشور بازاری به ابعاد ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار به‌وجود آورده است. هر دو کشور برای ترمیم این خرابی‌ها لاجرم به سراغ کمپانی‌های غربی (و بعضاً شرقی) خواهند رفت. و اگر خوش‌بین باشیم و امیدوار که احتمال پنجم به‌وقوع به پیوند به‌طوری که کشورهای عربی صادرکننده نفت مخارج بازسازی را به‌عهده بگیرند، یعنی پرداخت ذخائر عظیم پترو دلار اعراب که به حدود ۳۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شده است به کمپانی‌های خارجی. به‌عبارت دیگر مسأله بغرنج ذخائر ارزی اعراب در سیستم بانک‌های غربی حل خواهد شد بدون آنکه چنین حجم عظیمی از ارز از کیسه سرمایه‌داران غربی خارجی بشود که اگر بشود سیستم بانکی و تجارت و نظام مالی غرب سقوط خواهد کرد.

### حجم صادرات نفت و اثر آن در قیمت نفت جهانی

۳. انقلاب ایران به‌علت درگیری در جنگ منابع عظیم مالی و انسانی خود را که باید صرف سازندگی داخلی بنماید و آرمان‌های انقلاب را جامه عمل بپوشاند، از دست داده و بیش از پیش به کشورهای خارجی وابسته خواهد ماند و این خود به‌صورت یک نمونه منفی در انظار مردم جهان سوم ارائه داده خواهد شد.

۴. جنگ به عنوان پوشش و بهانه‌ای برای عدم اجرای اصول مصرحه در قانون اساسی به کار گرفته شده و ادامه آن مانع حل بحران سیاسی کشور که در قسمت بعدی بدان اشاره خواهیم کرد، می‌گردد.

۵. جنگ بحران اقتصادی کشورمان را تشدید نموده است.

در کشورهای تولیدکننده صنعتی، جنگ در هر کجا که صورت گیرد، موجب رشد اقتصادی آنان می‌گردد. جنگ جهانی دوم بحران سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۴۰ آمریکا را حل کرد. جنگ کره، جنگ ویتنام موجب تقلیل یا رفع بحران‌های اقتصادی آمریکا و شکوفایی تولید ملی گردید. اما در دنیای سوم، هر نوع جنگی به تشدید وابستگی آنان منجر می‌گردد. همان‌طور که در کشورمان اتفاق افتاده است.

۶. اگرچه ادامه جنگ سرپوشی بر نارضایتی‌ها گذاشته است. اما این به معنای تقلیل نارضایتی‌ها نمی‌باشد. منحنی نارضایتی مردم رو به رشد است و قطعاً این علامت خوش‌خیمی نمی‌باشد.

ادامه جنگ مشکلات بعد از جنگ را پیچیده‌تر می‌سازد. صرف نظر از اینکه جنگ چگونه ختم شود بعد از جنگ مسأله بازسازی مناطق جنگی، مشکل و فشار اقتصادی بزرگی را ایجاد خواهد نمود.

علاوه بر بازسازی - خانواده شهدای جنگ و رسیدگی به وضع اقتصادی اجتماعی آنان از مشکلات عمده خواهد بود.

اما بزرگترین مشکل آینده مملکت معلولین یا جانبازان جنگ هستند و هم‌اکنون علائم ناراحتی و نارضایتی در میان آنان مشهود بوده و گاه بگناه بروز می‌نماید.

۸. بالاخره یک نگرانی عمده و اساسی در ادامه جنگ این است که اگر ما جنگ را در شرایطی که به نفع ما بوده است خاتمه ندهیم، احتمال آن می‌رود که نظیر گروگان‌گیری در شرایطی بسیار نامساعد، یعنی در بدترین شرایط، که به هیچ وجه به نفع ملت ایران نمی‌باشد ختم شود. این نگرانی واقعی است و باید مورد توجه قرار گیرد.

مسأله جنگ علی‌رغم اینکه از مهمترین مسائل کشورمان می‌باشد و در رأس همه مسائل قرار دارد، متأسفانه کمتر به‌طور جدی و واقع‌بینانه مورد بحث قرار گرفته است. عموم وکلای مجلس به کلی از مسائل بی‌خبرند. تنی چند در سطح

مملکت درباره تمامی مسائل جنگی تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. به هر تقدیر ما اصرار داریم غائله جنگ هرچه زودتر به نفع مسلمانان پایان پذیرد.

### ج. بحران سیاسی

در بررسی مسائل ایران، به نکاتی درباره بحران اقتصادی و مسأله جنگ پرداختیم. اکنون به یکی دیگر از مهمترین مسائلی که کشورمان با آن روبروست یعنی بحران سیاسی می‌پردازیم. همین‌جا بگوییم که تا بحران سیاسی مملکت حل نشود و راهی برای خروج از آن پیدا نشود، نه برای بحران اقتصادی راه حل خواهیم داشت و نه راهی برای پایان شرافتمندانه جنگ به نفع مسلمانان و دو ملت ایران و عراق.

در دوران استبداد سلطنتی، و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، عموم گروه‌ها و دستجات سیاسی از هر قشری و طبقه‌ای با نظام سلطنتی در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی آن مخالف بودند و استبداد سلطنتی در تمام این ابعاد در راستایی خلاف مصالح ملت ایران حرکت می‌کرد. اما همه این گروه‌ها و دستجات و طبقات و قشرها می‌دانستند که تا سلطه سیاسی نظام درهم نریزد و تا نظام سلطنتی در بعد سیاسی سقوط نکند نمی‌توان و نباید به سایر ابعاد نظام پرداخت که نه تنها دردی را دوا نمی‌کرد بلکه انحرافی تلقی می‌شد. اولین پیروزی انقلاب هم، پیروزی در بعد سیاسی است. یعنی سرنگونی حاکمیت نامشروع نظام سلطنتی و استقرار حاکمیت ملت یعنی سلطه سیاسی انقلاب.

اما پس از پیروزی انقلاب، به دلایلی که بحث و بررسی آن از حوصله امروز ما خارج است، انقلاب ایران دچار یک بحران سیاسی گردیده، بحرانی که تا حل نشود قادر به پرداختن به سایر ابعاد مشکل نخواهد بود.

در سالی که گذشت بحران سیاسی کشورمان نه تنها تخفیف پیدا نکرد بلکه برخلاف استنباط ظاهری، شدت هم پیدا کرده است. شناخت این بحران سیاسی و رابطه آن با مسأله پراهمیت و سرنوشت‌ساز انتخابات آینده از اهم مسائل کنونی است. لذا در این بخش از صحبت ابتدا ما به تعریف بحران سیاسی پرداخته و سپس ریشه‌های مسأله و مشکل را بررسی کرده و رابطه آن را با کل مسائل جامعه و انقلاب اسلامی توضیح می‌دهیم و بعد نقش انتخابات آینده را در تقلیل و یا تشدید و تثبیت این بحران مورد بررسی قرار می‌دهیم.



### تعریف بحران سیاسی

به نظر ما بحرانی که بعد از پیروزی انقلاب دچار آن شده‌ایم حاصل تضاد میان ارزش‌های اسلامی و آرمان‌های انقلاب ملت ایران و مصالح درازمدت کشور با عملکرد حاکمیت و وضعیت کنونی حاکم بر کشور می‌باشد.

از دیدگاه اسلامی تغییر و رشد جوامع انسانی درنهایت وقتی میسر است که انسان خود تغییر پیدا کند. اگر انسان‌ها تغییر نمایند اجتماع آنان نیز تغییر پیدا خواهد نمود که: «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم».

اما راه تغییر انسان‌ها با زور و جبر نیست بلکه از راه ارائه هدایت و قانع شدن انسان و قبول اطاعت و بندگی خدا و آزادی از اسارت هرچه غیر اوست، می‌باشد. راه تغییر و رشد انسان با دو بال تفکر و اراده و انتخاب خود انسان است. رسالت اصلی و عمده پیامبران هدایت بشر و آگاه ساختن او به راه رشد و تغییر سرنوشت خود می‌باشد. اگر انسان‌ها به آگاهی مورد نظر دست یابند و تغییر اساسی و بنیادی در آن‌ها به وجود آید، تغییرات بعدی در تمام ابعاد جامعه رخ خواهد داد.

به همین دلیل هیچ‌یک از پیامبران در دعوت خود به مردم وعده مسکن، بهداشت، درمان، مدرسه، آب و نان و... غیره ندادند بلکه او را به بازگشت به خویشتن خویش و فطرت الهی‌اش دعوت کرده‌اند. چراکه اگر انسان این تغییر و تحول را بپذیرد، انقلاب و تحول اساسی رخ داده است و انسان این تغییر و تحول را با زور و جبر نمی‌پذیرد و اگر پذیرفت ارزش ندارد بلکه باید با عقل و فکر خویشتن و با انتخاب خودش باشد و این راه انبیاست برای رشد و تغییر سرنوشت انسان‌ها در دنیای کنونی - در جوامع دنیای سوم مردم سال‌های دراز یا گرفتار استبداد داخلی در انواع گوناگون آن یا اسیر سلطه استیلای خارجی بوده و می‌باشند. این اسارت عامل اصلی و ریشه‌ای عدم رشد این جوامع است. در این جوامع استبداد داخلی، خود را متولی، وکیل و قائم مقام و دلسوز مردم معرفی می‌کنند و به جای آنان فکر می‌کنند و به جای آنان تشخیص مصلحت می‌دهند و به جای آنان تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. در جوامع استبدادی مردم محلی از اعراب ندارند. جایی برای بروز افکار و عقاید و رشد و تعالی انسان وجود ندارد. لذا نه آزادی وجود دارد و نه استقلال. نه استقلال اقتصادی و نه استقلال فرهنگی.

در چنین جوامعی رسالت یک حرکت ملی و مردمی، بر اساس هر اندیشه‌ای که باشد، قبل از هر چیز آزادساختن مردم از این اسارت‌ها و بندها و ایجاد شرایط مساعد و مناسب برای حاکمیت مردم به سرنوشتشان و تغییر خودشان می‌باشد. در چنین جوامعی، گروه‌های ملی علاقمند به ملت و مملکت، علی‌رغم تمامی علائقی که به بهبود زندگی مردم دارند، معذالک از روی حسن نیت می‌کوشند تا خود به جای ملت و دلسوز ملت عمل کنند. تغییرات اقتصادی، فرهنگی، بدهند و به قول خودشان ملت را از عقب‌ماندگی نجات بدهند. اما چنین اعمالی و روش‌هایی، ولو با حسن نیت نقض غرض است و در درازمدت اثرات چندانی در سرنوشت این ملت‌ها نخواهد داشت (نظیر مصر و رهبری ناصر). پیامبران خدا هم موظف نبوده‌اند و حق نداشته‌اند که خود را وکیل و حفیظ و مسیطر بر مردم بدانند و با تمام ادعاهایی که داشته‌اند و وعده‌هایی که داده‌اند، به جای مردم فکر کنند و به جای مردم تصمیم بگیرند و صرفاً از مردم اطاعت کورکورانه و تبعیت بی‌چون و چرا را بخواهند.

#### جوامع باز و جوامع بسته

بر این اساس است که ما جوامع بشری را، از حیث میزان حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان به دو دسته اساسی تقسیم می‌کنیم. جوامع باز و جوامع بسته. در کشورهایایی که موفق به رشد، ولو رشد صنعتی، اقتصادی، کشاورزی... شده‌اند، مردم ابتدا خود را از تمامی انواع استبدادها و اسارت‌های گروهی رها ساخته‌اند و توانسته‌اند نوعی از جوامع باز را که در آن انسان‌ها خود آزادانه می‌اندیشند و فکر می‌کنند و انتخاب می‌کنند و برخورد آراء و عقاید و رشد استعدادها امکان‌پذیر بوده است، به وجود آورند.

مشکل کشورهای دنیای سوم، سلطه استبداد مطلقه، یا بسته بودن جامعه است. استبداد داخلی برای حفظ سلطه خود به هر قیمت نمی‌گذارد و نگذاشته است تا ملت‌ها به خود بیایند، رشد کنند و اختیار سرنوشت خود را به دست گیرند. استیلای خارجی و استعمار غربی هم وقتی پا به صحنه این کشورها گذاشت از سلطه استبداد داخلی بهره گرفت و آن را تقویت و مجهز نمود.

منافع و مصالح درازمدت کشورهای استیلاگر خارجی همچنان است که در هر حال آنها یک جامعه بسته، یعنی استبداد داخلی و بومی و محلی را، ولو مخالف غرب یا شرق باشد، به یک جامعه باز ولو غرب‌گرا یا شرق‌گرا ترجیح می‌دهند. در کشورهای دنیای سوم جوامع بسته، نظام‌های استبدادی، توتالیتر، به هر اسم و شکلی برای امپریالیسم مطلوب است، حتی اگر سیاست آن دولت‌ها حذف غرب و یا آمریکا باشد و برعکس. جوامع باز، یعنی آنجا که حضور و دخالت و شرکت مردم در سرنوشتشان به صورت بنیادی و نهادی و ریشه‌دار درآمده باشد. به هیچ‌وجه مطلوب آنان نیست ولو اینکه این کشورها در سیاست خارجی متمایل به غرب هم باشند.

علت عمده و اساسی چنین سیاستی این است که در کشورهای دنیای سوم مردم عموماً بی‌سواد و محروم نگه داشته شده‌اند. به علت گستردگی بی‌سوادی و سلطه فرهنگ استبدادی فرهنگ مردم، فرهنگی شفاهی است و نه کتبی. لذا کتابخوانی و مطالعه روزنامه بسیار اندک و ناچیز است. رشد تکنولوژی و وسایل ارتباط جمعی رادیو و تلویزیون فرهنگ شفاهی را تقویت نموده و به صورت قوی‌ترین ابزار تثبیت سلطه استبداد و تحمیق و استحمار مردم درآمده است. لذا سطح آگاهی مردم نسبت به مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی عموماً ناچیز بوده و آنچه را که به خورد آنان داده می‌شود همانست که حاکمیت مجاز دانسته است. کنترل‌کنندگان و وسایل ارتباط جمعی شکل‌دهندگان «افکار عمومی» هستند. در چنین جوامعی امپریالیسم با یک ملت بیدار و هشیار و حاضر در صحنه روبرو نیست بلکه با گروهی از زیدگان طرف است که به سادگی می‌تواند و اکثراً توانسته است آنها را در خط منافع خود بکشاند یا اجیر کنند و در مواردی هم که سیاست گروه اقلیت حاکم فرضاً علیه منافع غرب است از آنجا که حاکمیت با مردم سروکار و پایگاه ندارد دولتشان مستعجل خواهد بود و دیر یا زود در مسائل داخلی و یا تحت فشارهای خارجی از پای درمی‌آیند. اما اگر چنانچه این جوامع پس از رهایی از بند اسارت و تسلط اجانب و استبداد (داخلی) راه تغییر و رشد انسان‌ها را انتخاب کنند و حاکمیت مردم بر سرنوشتشان تأمین گردد، به تدریج جامعه به سوی یک تعادل پایدار، سالم و عمیق و ریشه‌دار هدایت می‌گردد. محو

امکانات بازگشت استبداد فردی و گروهی در این جوامع، امکانات بازگشت استیلای خارجی را نیز از بین می‌برد و این است که امپریالیسم به سادگی تن به قبول چنین موفقیتی برای ملت‌های تحت سلطه نمی‌دهد و در انقلابات که در این جوامع به‌وقوع می‌پیوندد استیلای خارجی با مددگرفتن از زمینه‌های مساعد فرهنگ استبدادی پیشین جامعه را به تدریج به‌سوی یک جامعه بسته هدایت می‌کند و راه رشد و شکوفایی واقعی را به کلی مسدود می‌سازد و از این طریق استبداد جدیدی بر ملت تحمیل می‌گردد.

و چون در کشورهای دنیای سوم، استبداد محلی و بومی هرگز نمی‌تواند مستقل از وابستگی به ابرقدرت‌ها باقی بماند، انحراف انقلاب به‌سوی استبداد جدید، خواه ناخواه، به وابستگی استیلاگران خارجی منجر خواهد شد و این است آنچه در کشورمان مقدمات و شرایط آن فراهم شده است و این یک خطر و نگرانی واقعی است.

### مشکل هرج و مرج

تمام مستبدان جهان، در برابر درخواست آزادی و تحقق حاکمیت مردم چنین استدلال می‌کنند که اگر «آزادی» بدهند هرج و مرج می‌شود، عصیان و طغیان (علیه آنان) بروز می‌کند و سپس آن را مخالف لمصالح ملت» و «مملکت» تلقی می‌نمایند و لذا به‌عنوان کسانی که متولی و صاحب اختیار و حفیظ مردم هستند و گویی بهتر از مردم منافع و مصالح آنان را تشخیص می‌دهند، مانع حاکمیت مردم بر سرنوشتشان می‌گردند. استدلال بی‌اساس اینان یادآور ایراد ملائکه به خداوند در زمان اعلام خلقت آدم می‌باشد:

«و اذ قال ربك للملئكة اني جاعل في الارض خليفه قالو اتجعل فيها من يفسدو فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدرس لك. قال اني اعلم ما لاتعلمون»  
تمام نظام‌های استبدادی، اعم از سلطنتی یا غیر آن سیاسی یا مذهبی، از هر نوعی که باشد، خواه استبداد پهلوی یا دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری صلحا، اساسش بر نفی اصالت تفکر و تعقل انسان برای انتخاب است. عدم شناخت یا قبول اصالت و ارزش انسان است. فرشتگان خدا، که درکی از ارزش انسان نداشتند، از روی حسن نیت خلقت انسانی را که قادر به تفکر است و حق انتخاب دارد مترادف با

خونریزی و فساد در روی زمین دانستند و ابلیس، علی‌رغم شناخت ماهیت انسان، ارزش آن را انکار کرد و حاضر نشد به آدم سجده کند.

این استدلال که اگر آزادی بدهیم هرج و مرج می‌شود از این تفکر نشأت گرفته است که مستبدین خود را وکیل و وصی و حفیظ و مسیطر و جبار مردم تصور می‌کنند. تصویری که در تفکر اسلامی جایی ندارد. آرمان‌های انقلاب ملت ایران علیه استبداد سلطنتی در جهت نفی و طرد این تفکر می‌باشد.

واقع مطلب این است که انسان‌ها و جوامع انسانی در روند رشد و تکامل خود، دچار عصیان می‌شوند و عصیان لازمه رشد و تکامل انسانی است. آدم ابوالبشر، در بهشت اولیه، که نه طبقات اقتصادی بودند و نه امپریالیسم و سلطه اجانب و آمریکا و روسیه و انگلیس و ماهواره و تهاجم فرهنگی، بلکه آزادی و اختیار و هدایت و وفور نعمت، عصیان کرد. افراد انسانی نیز در آستانه بلوغ و ورود به مرحله جدیدی از رشد و تکامل انسانی، عاصی می‌شوند. همه نوجوانان دوره‌ای از عصیان خفیف و شدید را می‌گذرانند. جوامع انسانی نیز که سال‌ها تحت سلطه استبداد بوده‌اند و استبداد مانع تفکر آزاد و مستقل آنان گشته است، استبداد مانع تبادلات آزاد فکر و اندیشه و برخورد سالم آراء و عقاید بوده است وقتی آزاد می‌شوند، همه می‌خواهند حرف بزنند، آنچه در سینه دارند اظهار کنند و هر فردی هم، تفکرات و برداشت‌های خود را در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مطلق بداند.

در فرهنگ استبدادی روح تساهل، همکاری جمعی و احترام به افکار و نظرات غیرموافق و یا مخالف وجود ندارد. پس از سقوط استبداد و رهایی از بندهای اسارت گذشته، بالاجبار دورانی از سردرگمی، برخوردهای شدید فکری و سیاسی و غیره و یا به عبارتی هرج و مرج بروز خواهد کرد و این البته می‌تواند سم کشنده‌ای برای انقلاب و مملکت باشد. اما راه جلوگیری از خطرات چنین وضعیتی برگشت به روش‌های استبدادی نیست، چراکه برگشت و توسل به همان شیوه‌های استبداد، در واقع تعبیر دیگری است از محو و نابودی انقلاب. برای جلوگیری از خطرات هرج و مرج و شکست انقلاب، نمی‌توان انقلاب را منحرف ساخت و حق حاکمیت ملت را نفی کرد.

چنین برخوردی با مسائل سرنوشت کشور را دچار یک حلق بسته مخرب می‌سازد. به این معنا که مردم مبارزه می‌کنند، فداکاری می‌کنند، نظام استبدادی را سرنگون می‌سازند، اما بعد به دلیل هرج و مرج طبیعی بعد از انقلاب، جمع به بهانه حفظ انقلاب، استبداد را به نوعی دیگر بر مردم تحمیل می‌کنند و به این ترتیب هرگز ملت فرصت و امکان برای آگاهی و رشد و تکامل و تعادل پیدا نخواهد کرد. راه برخورد منطقی با پدیده طبیعی هرج و مرج بعد از انقلاب نظیر برخورد با عصیان نوجوانان، سرکوب نیست، بلکه برخورد عاقلانه، هوشیارانه و هدایت و دلسوزی است. رهبران باید به این واقعیت تسلیم بشوند و سعی کنند جامعه این دوران را با حداقل ضرر و حداکثر سرعت طی کند و به مرحله تعادل برسد. اگر تنها راه حل جوامع دنیای سوم ایجاد جامعه باز باشد برای تحقق آن باید بهایی را پرداخت کنیم. تحمل عوارض قابل قبول، دوران هرج و مرج بهایی است که باید پرداخت. اگر نپردازیم و اگر تحمل نکنیم، هیچ راهی جز بازگشت استبداد در شکل نوین در پیش نخواهیم داشت.

و این همانست که در جامعه ما اتفاق افتاده است. به بهانه و برای حفظ آرامش و ثبات و جلوگیری از هرج و مرج، شیوه‌های گذشته زنده شده‌اند. پس از پیروزی انقلاب، براساس ارزش‌های اسلامی و آرمان‌های انقلاب و مصالح درازمدت کشور، برنامه سیاسی رهبری، استقرار حاکمیت ملی و ایجاد یک جامعه باز بوده است.

رفراندوم تغییر نظام سیاسی، تدوین قانون اساسی، تشکیل مجلس خبرگان و تصویب قانون اساسی، اجرای قانون اساسی و پایان دوره انتقال و انتخاب رئیس جمهوری، انتخاب مجلس، تعیین دولت جدید که تماماً براساس اصول مصرحه در قانون اساسی است، حکایت از قبول حاکمیت ملی و انتخاب در جهت ایجاد جامعه باز بوده است، اما چنین نشد.

### دوتفکر در رهبری انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب، در نحوه مدیریت مملکت دو تفکر وجود داشت. یک تفکر، براساس ارزش‌های اسلامی و آرمان‌های ملت و ماهیت انقلاب و مصالح

مملکت، اجرای همه‌جانبه آنچه را که در برنامه سیاسی پیش‌بینی شده بود در شکل قانون اساسی تصویب شده بود، درخواست می‌کرد و تلاش می‌نمود.

تفکر دیگر، اعتقادی به قانون اساسی و به طریق اولی علاقه‌ای به اجرای آن نداشت و معتقد بود که بعد از پیروزی انقلاب یک گروه، مثلاً شورای انقلاب، مملکت را چند سالی به همان صورت اداره نماید. اینان به تجربه سایر کشورها استناد می‌کردند و این هم استناد درستی بود اما قیاس مع‌الافارق بود.

در سایر انقلابات جهان، یک حزب یا جبهه‌های مرکب از احزاب، که در طی دوران انقلاب، طی ۲۰ سال، ۳۰ سال، کمتر یا بیشتر توانسته بودند، حرکت‌های مردمی را رهبری و به آخرین مراحل پیروزی برسانند، بعد از انقلاب نیز اداره مملکت را به‌عهده گرفته‌اند. اما این جبهه یا گروه برگزیدگان، اولاً در طی دوران انقلاب و از درون انقلاب و به سبب فعالیت‌های مشترک به هم پیوسته و مؤتلف و متحد شده‌اند و آزمایشات خود را در کوره حوادث داده‌اند و ثانیاً به علت مبارزه و رهبری مردم تا مرحله پیروزی، مشروعیت خود را به‌دست آورده‌اند.

اما در انقلاب ایران چنین نبوده است. حزب یا گروه یا جبهه خاصی مبارزات مردم را در تمامی مراحل رهبری نموده و شورای انقلاب از درون انقلاب به‌وجود نیامد. اعضا و کادرهای رهبری (شورای انقلاب و هیأت دولت موقت) در طی دوران انقلاب به هم نپیوسته و آزمایش لازم را نداده بودند. چنین مجموعه‌ای عملاً فاقد مشروعیت و مقبولیت برای اداره مملکت در درازمدت بود.

انقلاب ایران یک حرکت وسیع و گسترده ملی و مردمی با یک رهبری کاریزماتیک بود و شکل مدیریت کشور بعد از پیروزی انقلاب لاجرم بایستی از ماهیت انقلاب بگیرد. لذا آن تفکری که به اصرار داشت کشور را یک گروه اداره کند به این ویژگی‌ها توجه نمی‌نمود و با صراحت می‌گفتند که سخن مارکسیست درباره «دیکتاتوری پرولتاریا» بعد از پیروزی انقلاب، به منظور ریشه‌کن ساختن تمامی بقایا و رسوبات دوران قبل از انقلاب درست است اما ما چون مارکسیست نیستیم، به‌جای دیکتاتوری پرولتاریا، باید دیکتاتوری صلحا را حاکم نماییم. چنین تفکری از اساس با معیارها ارزش‌های اسلامی، با ماهیت انقلاب ایران و با آرمان‌های ملت و آنچه به‌عنوان میثاق ملی در قانون اساسی آمده است تباین

داشت. این تفکر بالاخره حاکم گشت. قدرت مطلقه سیاسی را به دست گرفته است اما اصل مسأله حل نشده است بحران سیاسی که ناشی از برخورد این دو تفکر سیاسی بوده و می باشد همچنان ادامه دارد و اگرچه یک تفکر حاکمیت پیدا کرده است.

البته در موفقیت این تفکر سیاسی، عملکردهای نسنجیده و ذهنی گرایانه گروه های مختلف سیاسی و چپ روی های ناآگاهانه برخی و آگاهانه گروه های غیرمسلمان و تحریکات دشمن خارجی و ایادی داخلی اش نقش تعیین کننده ای داشته است و این چنین بود که وضعیت کنونی، یعنی بسته بودن جامعه به وجود آمده است و بحران همچنان ادامه دارد.

#### انتخابات سرنوشت ساز

بحران سیاسی نه تنها ادامه دارد، بلکه علی رغم ظاهر آرامش و ثبات، روزبه روز شدیدتر می گردد. هر روز فاصله حاکمیت از این ارزش ها بیشتر می گردد و علائم عدم موفقیت تفکر حاکم بیشتر بروز می نماید، ترس و نگرانی آنان بیشتر می گردد و به همان نسبت اعمال فشار برای جلوگیری از ابراز هرگونه عقیده غیرموافقی بیشتر می شود و این روند همچنان رو به رشد است و اگر فکر عاجلی نشود خدای ناکرده احتمالاً به یک انفجار منتهی خواهد شد.

ممکن است کسانی باشند که احتجاج نمایند که حاکمیت یک گروه یا حزب واحد در کشورهایی که انقلاب کرده اند، نظیر روسیه، کوبا، الجزایر، ویتنام، به هر حال با موفقیت ادامه داشته است و این حکومت ها توانسته اند، قدم های جدی و مهمی در پیشرفت این کشورها بردارند و این تاحدی درست است. اما مقایسه آن با ایران قیاس مع الفارق است.

حاکمیت در آن کشورها عالم به شرایط خاص زمان خودشان بوده اند. بریده و جدا از واقعیت های زمان خود نبوده اند، رهبری این حرکات عموماً به دست روشنفکرانی بوده است که مطالعات وسیع و گسترده ای در افکار و عقاید و مسائل خاص زمان خود داشته اند. اما در ایران حاکمیت گروهی به دست کسانی افتاده است که عموماً بریده از جهان و منزوی بوده اند و در بسیاری از موارد از درک عمق مسائل و مشکلات، از حمله مسائل اقتصادی غافل و بی خبرند.



### راه علاج چیست؟

تمکین به قانون اساسی و اجرای اصول مصرحه در آن و سایر قوانین مربوطه و پس دادن امانت الهی مردم به خودشان. یعنی قبول حقوق ملت، هر آنچه در فصل سوم از قانون اساسی آمده است.

تنها با اجرای این اصول است که می‌توان امیدوار بود که راه برای ایجاد تعادل مطلوب در جامعه باز بشود و جامعه به تدریج از وضعیت کنونی به وضعی متعادل برگردد. اگرچه دیر شده است. انتخابات بهترین فرصت برای تأمین این مقصد می‌باشد.

ادامه بحران سیاسی کنونی باعث شده است که روزه‌روز مردم نسبت به مسائل سیاسی مملکت بی‌تفاوت‌تر بشوند. غیرسیاسی شدن جامعه خطرات بسیاری را با خود به همراه دراد.

### انتخابات فرصت خوبی است. اما بشرطها و شروطها.

همه دست‌اندرکاران و رهبران بر سر آزادی انتخابات، انتخابات پرشور و شیرین و آزاد داد سخن داده و می‌دهند. اما بخش قابل توجهی از مردم هنوز بی‌تفاوتند. بسیاری حالت تحیر دارند. عده‌ای آنچنان بی‌تفاوت شده‌اند که مطالب دولتمردان و حتی بیانیه‌های نهضت را با بی‌اعتنایی برخورد می‌کنند.

اینها علائم رشد بیماری است و علائم خوبی نیستند. شاید توجه و درک همین معنا باشد که مطالب جدید و جالبی از ناحیه رهبران اعلام می‌شود و هدف این است که شاید مردم را قانع کنند که سرنوشت انتخابات در دست خود آنان است.

### اما چرا اثر نمی‌کنند؟

برای آنکه مردم هیچ تغییری در رفتار و سیاست‌های حاکمیت که امیدوارکننده باشد و مبین یک تغییر واقعی باشد، نمی‌بینند. در فقه می‌گویند که مقدمه هر کار واجبی واجب است. اگر انتخابات بایستی آزاد باشد. مقدمه انتخابات آزاد، تأمین آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی است.

انتخابات آزاد معنایش آن نیست که در همان چند روز انتخابات کاندیداها آزاد باشند و مردم آزاد که رأی بدهند.

انتخابات قابل قبول معنایش این نیست که تنها در همان چند روز انتخابات کسی هتک حرمت و حیثیت از کاندیداها نکنند و به کسی تهمت زده نشود. در جامعه اسلامی باید قبل از انتخابات این آزادی‌ها تأمین شود و بر طبق اصول مصرح در قانون اساسی هتک حرمت و حیثیت نشود. انتخابات هنگامی مشروعیت خواهد داشت که مردم امنیت سیاسی - اجتماعی داشته باشند. آزادی بدون امنیت، معنا ندارد.

اگر بگویند شما آزادی از هر کس که می‌خواهید تقلید کنید و یا به هر کس می‌خواهید رأی بدهید و یا برای هر کس که می‌خواهید تبلیغ مثبت کنید. اما به دلیل تقلید از این یا آن مجتهد شما را از کار برکنار می‌سازند، یا اجازه ورود به دانشگاه را ندهند. یا به دلیل دفاع و تبلیغ از کاندیداها معینی که موافق حاکمیت نیستند شما را تحت فشار قرار بدهند، به طوری که افراد احساس امنیت نکنند این آزادی‌ها چه معنا و چه ارزشی دارد. پس انتخابات وقتی می‌تواند مشروع و قابل قبول باشد که در شرایط مشروع و قانونی انجام گیرد.

انتخابات وقتی سرنوشت‌ساز خواهد بود که مبدأ حرکت جدیدی در جامعه بشود. آغاز حرکت جدیدی برای حل بحران سیاسی موجود در کشور. حرکتی به سوی تعادل منطقی و سازنده در جامعه. یعنی بازشدن راه رشد و تعالی دانش جامعه، یعنی حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان، یعنی اجرای قانون اساسی، یعنی تحقق آرمان‌های انقلاب ملت. یعنی بازشدن راه برای پیدا کردن راه حل مشکلات اقتصادی، راه حل برای جنگ و... بالاخره یعنی حرکت به سوی محور همه‌جانبه استبداد و فرهنگ استبدادی و یعنی تضمین استقلال مملکت و عدم بازگشت سلطه خارجی.

انتخابات این دوره می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد. به این معنا که از فرصت استفاده کرده و به بهانه انتخابات، حقوق ملت را به ملت بازگردانند، هدف این است و این باید باشد.

وقتی مسأله انتخابات را مطرح می‌سازیم، صرفاً این نیست که چند نفری بتوانند به مجلس راه بیابند. بلکه هدف از تلاش‌ها این است که راه برای حل بحران سیاسی کشور باز شود. در غیر این صورت انجام انتخابات در شرایط کنونی

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۲۹۹

حاکمیت را بیش از پیش از ارزش‌های اسلامی، از آرمان‌های انقلاب ملت، از مصالح درازمدت مملکت دور می‌سازد و بحران سیاسی نه تنها تخفیف نمی‌یابد بلکه تشدید هم خواهد شد.

امیدواریم که خداوند این ملت و مردم صبور و زحمتکش ما را از شر همه دشمنان حفظ فرماید. خداوند به همه ما توفیق خدمت او را، و در راه او و بانی قرب به او عطا و عنایت بفرماید. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته. ۶۲/۱۲/۱۷

### بخش سوم سال ۱۳۶۲

نامه به آقای قرائتی - ۱۳۶۲/۸/۲۲

بسمه تعالی

جناب آقای قرائتی

بعد از سلام برادر مسلمان مبلغ ایمان به خدا و صداقت و تقوی، شما از کجا به «نیت و قصد» ما به راهپیمایی در روز جمعه ۶ آبان‌ماه پی بردید و مطلع شدید که آن را با آن قاطعیت در پیش خطبه نماز جمعه عنوان کردید و موجب تحریک افراد بی‌اطلاع شدید که به آن حادثه انجامید. درحالی که مطلب کاملاً بی‌اساس بود و چنین قصدی در کار نبود و برنامه سمینار هم لغو گردیده بود.

آیا این است معنی و مفهوم عمل به آیه شریفه:

«ولا تقف ما لیس لک به علم ان‌السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا»؟

با تشکر و دعای توفیق خدمت به اسلام و ایران - ابراهیم یزدی ۱۳۶۲/۸/۲۲

نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد

اعتراض به سکوت در برابر تجاوزات دولت عراق - ۱۳۶۲/۹/۱۴

بسمه تعالی

جناب آقای خاویر پرز دکوئیار

دبیر کل سازمان ملل متحد

ما امضاءکنندگان ذیل، نمایندگان مردم ایران در مجلس شورای اسلامی ایران به نام خدا و حقوق بین‌الملل و حقوق بشر و با اعتراض شدید نسبت به سکوت و عدم

عمل آن سازمان درباره تجاوزات اخیر دولت عراق لازم می‌دانیم مراتب زیر را متذکر شده و اقدام عاجل مقتضی درباره آن را درخواست نماییم.

به طوری که مسبوق هستید، دولت عراق به کرات، و اخیراً با شدت بیشتری، شهرهای بی‌دفاع و دور از صحنه اصلی جنگ را مورد حملات سبعانه خود قرار داده و صدها خانه و ساختمان و مدرسه و بیمارستان و مراکز غیرنظامی دیگر را با بمباران‌های هوایی و یا پرتاب موشک‌های کوه‌پیکر منهدم و هزاران تن از مردم بی‌گناه و بی‌دفاع را مقتول و مجروح نموده است.

سومین کنوانسیون بین‌المللی صلیب سرخ، در سال ۱۹۴۹ در مبحث، «قربانیان جنگ» طرفین مخاصمه را از هرگونه اقدامی علیه مردم شهرها و مراکز غیرنظامی دور از صحنه جنگ ممنوع ساخته است. اقدام دولت عراق، نقض صریح و آشکار مفاد این کنوانسیون و مشابه آن می‌باشد.

ما بدون آنکه در اینجا وارد بحث ریشه‌ها و ماهیت تجاوزات و جنایات دولت عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران بشویم و یا دفاع از حقوق و تمامیت ارضی کشورمان را مطرح سازیم به نقض آشکار مفاد کنوانسیون‌های بین‌المللی و حقوق بشر توسط دولت عراق اعتراض نموده و انتظار داریم سازمان ملل متحد ضمن تقبیح تجاوزات آشکار دولت عراق، مراتب را به کمیته بین‌المللی صلیب سرخ اعلام دارند و اقدام عاجلی در جهت تمکین دولت عراق از تعهدات بین‌المللی و متوقف کردن حملات علیه شهرهای بی‌دفاع و مردم بی‌گناه بنمایند. ما تنها دولت عراق را مسئول و مقصر این جنایات و نقض تعهدات بین‌المللی ندانسته دولت‌های بلوک شرق و غرب را که موشک و هواپیما در اختیار دولت عراق گذارده و مانع از آن نمی‌شوند که در کشتار اهالی بی‌گناه شهرهای بی‌دفاع به کار برده شود شریک جرم می‌شناسیم. ۱۳۶۲/۹/۱۴

یدالله سبحانی، هاشم صباغیان، مهدی بازرگان، دکتر یزدی

بخش چهارم سال ۱۳۶۳

پیرامون وضعیت سیاسی

مصاحبه با خبرنگار نشریه عربی‌المجله ۱۰ مهر ماه ۱۳۶۳

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۰۱

سؤال: در حال حاضر شما چه می‌کنید؟ به کار تخصصی و علمی خودتان برگشته‌اید یا به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهید؟

جواب: با وضع سیاسی کنونی ایران و جو غالب بر دانشگاه‌ها تدریس و تحقیق علمی در رشته‌ای که قبلاً بدان مشغول بوده‌ام برای من امکان‌پذیر نمی‌باشد. لذا در حال حاضر با شرکت در برنامه‌های نهضت آزادی، به کار تألیف و تدوین مسائل و موضوعات سیاسی و همچنین مباحث علمی (ژنتیک مولکولی) مشغول هستم.

سؤال: در رابطه با رژیم در تهران، موضع شما چیست؟ یک مخالف وابسته به رژیم یا بی‌طرف؟

جواب: نهضت آزادی به جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور وفادار است و تلاش ما برای تحقق همه‌جانبه آرمان‌های انقلاب ملت ایران، که عبارت بودند از استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی می‌باشد. حاکمیت کنونی ایران برخی از اصول مصرحه در قانون اساسی در باب حقوق ملت را نادیده گرفته است، و برخلاف آرمان‌های انقلاب و مصالح حال و آینده مملکت عمل می‌کند. لذا ما نمی‌توانیم آنها را تأیید نماییم بلکه از هر فرصتی برای توضیح علل مخالفتمان برای مردم کشورمان استفاده می‌نماییم.

سؤال: شنیده می‌شود که شما به‌عنوان یک سیاستمدار معتدل به زندگی سیاسی و دیپلماسی برمی‌گردید و از برخی از رهبران میانه‌رو، نظیر مدنی و افسران ایرانی در خارج کشور خواسته شده است که به ایران برگردند. آیا این حقیقت دارد؟

جواب: این مطلب را من از شما می‌شنوم. برای کسانی که بخواهند در جهت حفظ مصالح ملت مسلمان ایران و سایر اقوام مسلمان قدم بردارند عناوینی از قبیل میانه‌رو، معتدل، انقلابی، مکتبی یا اتهاماتی از نوع ضدانقلابی، ضد مکتبی و غیره چندان مهم نمی‌باشد. مهم خدمت در راه خدا به مردم و مملکت است.

سؤال: این روزها در ایران چه می‌گذرد. چرا مردم کوچه و خیابان این قدر غم‌زده و افسرده به نظر می‌رسند؟

جواب: جنگ ایران و عراق، فقدان برنامه‌ریزی معقول و منطقی، تعدد مراکز قدرت، تشدید بحران اقتصادی، تورم و گرانی، رکود و بیکاری، بروز علائم فساد در بخش‌هایی از حاکمیت، ادامه مشکل مسکن، کمبود درآمد، ناامنی سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و به‌طور کلی ناامیدی و نگرانی شدید مردم را ناراحت کرده است. مردم ما این اوضاع را می‌بینند، حس می‌کنند و می‌فهمند و لاجرم احساس ناراحتی به آنها دست می‌دهد. همه اقشار مردم دست به‌دست هم دادند و فداکاری‌های زیادی کردند تا انقلاب به پیروزی رسید. اما حالا احساس می‌کنند که انقلاب از مسیر خود خارج و منحرف شده است. مردم انقلاب و جمهوری اسلامی را دوست دارند اما احساس می‌کنند که فریب خورده‌اند. البته همه مردم این چنین نیستند عده‌ای هنوز وفادار به حاکمیت بوده و اوضاع را رضایت بخش ترسیم می‌کنند. عده‌ای هم اگرچه ناراضی هستند اما به‌خاطر حفظ آبروی انقلاب و جمهوری انتقاد نمی‌کنند. عده‌ای که تعدادشان روزبه‌روز بیشتر می‌شود انتقادات خود را به شرطی که مزاحم حیات و کار و کسب آنان نشود علناً ابراز می‌دارند.

سؤال: چه کسی، بعد از آقای خمینی، رهبر خواهد شد؟ و اگر امام خمینی به‌طور ناگهانی بدرود حیات گویند چه اتفاقی در ایران رخ خواهد داد؟

جواب: تصور نمی‌رود که بعد از ایشان، رهبری با شکل و محتوای کنونی ادامه پیدا کند، بعد از ایشان، رهبر خواه یک فرد باشد یا یک گروه، احتمالاً نفوذ عمیق و ریشه‌ای امام خمینی را در میان مردم نخواهد داشت و نمی‌تواند بدون شرکت دادن سایر مراکز قدرت و دستخوش رقابت‌ها شدن در تصمیم‌گیری اعمال نظر نماید. اما رحلت ناگهانی امام موجب چه حادثه‌ای در ایران خواهد شد، امری است غیرقابل پیش‌بینی. تصور نمی‌کنم با توجه به پیش‌بینی‌هایی که در قانون اساسی شده است در اوضاع کلی و عمومی مملکت تغییر عمده و اساسی بروز نماید. اگرچه ممکن است برخی نابسامانی‌ها بروز کند.

سؤال: قدرت در دست چه نیرویی است؟ یا به‌عبارت دیگر، چه نیرویی از حاکمیت حمایت می‌کند، سپاه پاسداران یا ارتش؟

جواب: مجموعه چند نیرو که عبارتند از سپاه، کمیته‌ها، بسیج و دادگاه‌های انقلاب، ستون‌های قدرت را تشکیل می‌دهند. ارتش در این مسأله نقش چندانی ندارد.

سؤال: آیا شما تصور می‌کنید که ۵ سال بعد از انقلاب مردم آنچه را که از انقلاب انتظار داشتند دریافت کرده‌اند؟ و آیا آنچه آنها دریافت کرده‌اند همانست که می‌خواستند؟ اگر نیست چرا؟

### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۰۳

جواب: آنچه را که مردم برای آن انقلاب کردند هنوز تحقق پیدا نکرده است. البته نظام سلطنتی ساقط شده است. از تظاهر به فساد اخلاقی، شرابخواری و زن‌بارگی جلوگیری شده است. از فیلم‌های کثیف اخلاقی، حضور مستشاران نظامی - سیاسی خارجی اثری نیست. این‌ها جنبه‌های مثبتی است که مطرح می‌کنند. اما به همه وعده‌هایی که به مردم داده شده بود، عمل نشده است. حقوق اساسی ملت، به شرحی که در قانون اساسی آمده است، نظیر آزادی اجتماعات، مطبوعات، نطق و بیان، نادیده انگاشته می‌گردد، به‌علاوه وضع فلاکت‌بار اقتصادی و بیشتر شدن وابستگی خارجی، بدتر از آن جنگ و خرابی و ناامنی و مصیبت‌بارتر از هر چیز برگشت مردم از اسلام و بدنامی آن در داخل و خارج.

سؤال: در طی انقلاب گروه‌ها و احزاب متعددی بودند که در انقلاب سهم داشتند نظیر حزب توده، مجاهدین، جبهه ملی، نهضت آزادی و غیره... اما از ۱۹۸۰ تاکنون، ۴۰ هزار نفر از اعضای احزاب و گروه‌های گوناگون اعدام شده‌اند، و تعدادی از رهبران سیاسی، نظیر خود شما، مهندس بازرگان و تعداد بسیار دیگری از حاکمیت خارج شدند و حکومت به روحانیون واگذاشته شده است. چه فرقی است میان رژیم شاه و حکومت روحانیون؟

جواب: در حدود هشتاد سال قبل یکی از مجتهدین به نام ایران معروف به میرزای نایینی در کتاب خود در دفاع از مشروطه، استبداد را به دو بخش تقسیم کرده است: استبداد دینی و استبداد سیاسی. وی استبداد نوع اول، یعنی استبداد دینی را به مراتب خطرناکتر از استبداد سیاسی معرفی می‌کند. امام خمینی نیز اخیراً در یکی از سخنان خود خطر اتهام استبداد دینی را به روحانیون گوشزد کرده و هشدار داده‌اند. مروری بر وضع موجود، بیش عمیق نایینی را، که خود از رهبران برجسته دینی و علمای اعلام بوده است نشان می‌دهد. کنارزدن گروه‌های سیاسی و انحصارگری نیز واقعیت غیرقابل انکار است.

سؤال: معنای آزادی در ایران کنونی چیست؟

جواب: همه نوع آزادی برای موافقین حکومت. رهبران و دولتمردان کنونی ایران مدعی هستند که در ایران همه نوع آزادی، به‌جز آزادی در خیانت به جمهوری و تخلف از احکام اسلامی، وجود دارد. و این ادعای درستی است. اما

#### ۳۰۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

سخن غیرموافقین حاکمیت این است که معیار بودن آزادی در هر کشوری برخوردار از مخالفین از آزادی‌های اساسی است. در بدترین نظام‌های توتالیتر از نوع محمد رضا پهلوی، استالین، هیتلر و غیره، موافقین حاکمیت انواع آزادی‌ها را داشته‌اند. آزادی نطق و بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات، مطبوعات و غیره، وجود این قبیل آزادی‌ها معیاری برای وجود آزادی واقعی نیست. بلکه باید دید و بررسی کرد که مخالفین و توده مردم که به‌هرحال وجود آنان اجتناب‌ناپذیر است، تا چه حد از این آزادی‌ها برخوردار می‌باشند. در ایران کنونی مخالفین حاکمیت نه روزنامه و نشریه دارند و نه حق و یا امکان تشکیل اجتماعات و انتشار نظریات.

سؤال: معنای سیاستمدار، برای کسی که ملا نیست چیست؟

جواب: این تصور که فقط روحانیون در ایران حق حیات سیاسی دارند نادرست است. اکثریت اعضای کابینه و قریب به نیمی از اعضای مجلس شورای اسلامی را غیرروحانیون تشکیل می‌دهند. البته این‌ها کسانی هستند که استقلال فکری و سیاسی خود را ازدست داده و کاملاً خود را در اختیار روحانیون ذی‌نفوذ قرار داده‌اند. اینان تبعیت از روحانیون ذی‌نفوذ را به‌منزله تعبد از الله تلقی کرده‌اند. تا آنجا که حتی بررسی کارشناسانه نظرات سیاسی - اقتصادی، علمی، فرهنگی روحانیون ذی‌نفوذ را خارج از صلاحیت خود می‌دانند.

سؤال: آیا شما یک فکر و یا برنامه ارزشمندی برای توقف جنگ ایران و عراق

دارید؟

جواب: به‌طور قطع برای پایان دادن جنگ به‌نفع ۲ ملت مسلمان ایران و عراق راه‌ها و برنامه‌هایی در ۳ محور نظامی، دیپلماسی، تبلیغاتی قابل پیش‌بینی هستند.

سؤال: شعار انقلاب ایران هنوز «نه شرقی نه غربی» است اما معذک هتل‌های ایران مملو است از خارجیان. و دولت ایران با بیش از ۱۵ کشور شرقی و غربی تجارت دارد و از آنها اسلحه، کامپیوتر، کالا و غیره خریداری می‌کند. این تضاد در سیاست خارجی دولت ایران برای چیست؟

جواب: ارتباط سیاسی - اقتصادی با سایر کشورهای جهان و خرید کالاهای اساسی مورد نیاز فی‌نفسه، وابستگی به خارجی تلقی نمی‌گردد و تناقضی هم با شعار نه غربی نه شرقی ندارد بلکه آنچه عدول و تخلف از سیاست موازنه منفی یا



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۰۵

شعار نه شرقی - نه غربی می‌باشد شکل و محتوای روابط و نوع کالاها و خدماتی است که خریداری می‌شود و مابه‌ازایی است که پرداخت می‌گردد.

طی چهار سال گذشته، ورود کالاهای سرمایه‌ای به شدت تنزل پیدا کرده است و معنایش این است که سرمایه‌گذاری اساسی برای تأسیس کارخانجات جدید جهت رفع نیازمندی‌های اساسی در داخل کشور، صورت نگرفته است. واردات کالاهای واسطه‌ای تنزل چشم‌گیری داشت است. به همین دلیل غالب صنایع کنونی کشور به دلیل عدم دسترسی به مواد اولیه مورد نیاز در ظرفیت کامل خود کار نمی‌کنند و از طرف دیگر واردات کالاهای مصرفی به میزان بی‌سابقه‌ای بالا رفته است.

از جهات دیپلماسی و عملکرد در صحنه جهانی، سیاست خارجی دولت ضعیف و فاقد انسجام منطقی است.

سؤال: آیا هیچ نیروی مخالف، مخالف قانونی، در کشور وجود دارد، که درصد نجات انقلاب باشد و اگر هست کجا؟ و آیا شما، فکر می‌کنید که انقلاب، که برایش کار کردید، در معرض خطر می‌باشد؟

جواب: بله در ایران گروه‌هایی هستند که ضمن قبول انقلاب و جمهوری اسلامی و قانون اساسی مخالف حاکمیت می‌باشند اما به آنها اجازه فعالیت داده نمی‌شود. نهضت آزادی ایران چنین رسالتی برای خود قائل می‌باشد و در این جهت تلاش می‌کند. اما دست و پای نهضت را بسته‌اند و انواع محدودیت‌ها را برای آن به وجود می‌آورند. بیش از ۳ سال است که مطبوعات تحت کنترل دولت، تنها مطالب موافقین را چاپ می‌کنند و مخالفین نمی‌توانند مطالب خود را در سطح گسترده‌ای به اطلاع همه مردم برسانند.

واضح است که انقلاب در معرض خطرات جدی قرار می‌گیرد. اما امید آن می‌رود که تلاش‌های خیرخواهان منجر به اصلاح و ترمیم وضع گردد، قبل از آنکه دیر بشود.

سؤال: آیا هیچ راهی و برنامه‌ای برای برخورد دوستانه با کشورهای عربی در منطقه و خلیج فارس وجود دارد؟

جواب: تصور می‌کنم بتوان راهی پیدا کرد. در مرحله اول باید توجه نمود که مشکل دولت ایران با کشورهای عرب همسایه از سیاست‌های هر دو طرف نشأت

می‌گیرد. از ناحیه دولت‌های عرب همسایه عدم قبول واقعیت انقلاب ایران و پذیرش روابط دوستانه براساس احترام متقابل و تسلیم شدن آنان به مشی توطئه و تحریک علیه ایران می‌باشد. این سیاست از همان آغاز پیروزی انقلاب توسط برخی از دولت‌های عربی، از طریق عراق به‌شدت تعقیب می‌شد. دولت موقت سعی کرد تا حد ممکن روابط خود را با دول همسایه محترمانه و دوستانه نماید. اقداماتی هم صورت گرفت که تا حدی موفقیت‌آمیز بود. اما تحریکات و توطئه‌ها علیه ایران ادامه یافت. پس از پیروزی انقلاب دولت بعث عراق، که از تأثیرات طبیعی پیروزی انقلاب ایران بر شیعیان عراق نگران بود، خواست پیش‌دستی نماید و دست به تحریکات و اقدامات تروریستی در خوزستان و کردستان ایران زد. دولت ایران مدارک و اسنادی به‌دست آورد که نشان می‌داد دولت عراق، برخلاف مفاد قرارداد ۱۹۷۵، عده‌ای تروریست تربیت کرده و با تجهیزات به خوزستان فرستاده است و آنها به نام اعراب خوزستان عملیات تخریبی، از قبیل انفجار لوله‌های نفت، حمله به پاسگاه‌ها و مراکز انتظامی و نظامی و ترور اشخاص را انجام می‌دادند. هواپیماهای عراقی دهات مرزی ایران را در کردستان بمباران کردند. برخی از کردها را علیه دولت ایران تحریک و حمایت می‌کردند و دولت ایران نمی‌توانست در برابر این تحریکات و توطئه‌ها که اساس استقلال و تمامیت ارضی کشور را در معرض خطر قرار می‌داد بی‌تفاوت باشد.

در سفر به کوبا، که به منظور شرکت در ششمین جلسه سران کشورهای جنبش عدم تعهد صورت گرفت و همچنین در خلال اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد با رهبران کشورهای عرب، از جمله الجزایر، مذاکرات فراوانی در این زمینه صورت گرفت تا بلکه دولت عراق وادار بشود از آن سیاست دست بردارد اما نشد. صدام حسین در کوبا برای من توضیح داد که چرا در خوزستان و خلیج فارس علیه ایران دخالت می‌کند. او گفت که حزب بعث هر مسأله عربی را مسأله خود می‌داند و این مرام حزب بعث است. من به او گفتم که این منطق درستی نیست. اگر این منطق پذیرفته شود و اگر حزب بعث با تنها چهل سال سابقه چنین حقی را برای خود قائل باشد، اسلام ۱۴۰۰ سال و حوزه علمیه نجف قریب به هزار سال سابقه دارد و انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن آقای خمینی به طریق اولی حق دارند هر مسأله اسلامی و هر مسأله شیعی را مسأله خودشان بدانند و دخالت کنند.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۰۷

قطعاً نه دولت‌های عربی خلیج فارس دولت عراق را سخنگوی خود انتخاب کرده‌اند و نه دولت ایران چنین منطقی را می‌پذیرد و به کسی اجازه دخالت نمی‌دهد. اما صدام حسین حاضر نشد دست از تحریکات و توطئه علیه جمهوری نوپای اسلامی ما بردارد. و درمورد قرارداد ۱۹۷۵ گاهی آن را نفی و زمانی به آن استناد می‌نمود.

از طرف دیگر ما می‌پذیریم که اظهارات و اقدامات مسئولان مملکت ما در رابطه با کشورهای عربی خلیج فارس و سایر همسایگان منسجم نبوده و دچار نوسانات دائم بوده است و این امر متأسفانه موجب تردید شیخ‌نشین‌ها نسبت به حسن نیت جمهوری اسلامی و موفقیت سیاسی عراق شده است.

علی‌الاصول دولت‌های منطقه دارای آنچنان منافع مشترکی با ایران هستند که نزدیکی با ایران براساس دوستی و احترام متقابل ممکن و میسر می‌باشد.

دولت‌های عرب همسایه باید بپذیرند که جمهوری اسلامی ایران قصد سویی درباره آنها ندارد و در رابطه با تشنج در منطقه آنها نیز باید خود را ملامت کنند.

سؤال: آیا شما فکر می‌کنید که مذاکره صلح بین ایران و عراق موفق خواهد شد و اگر نه چرا؟

جواب: ما براساس مبانی اسلامی و روش پیامبر گرامی مذاکره با دشمن را در هر مرحله‌ای مفید می‌دانیم و آتش‌بس و یا مذاکره را به معنای قبول شرایط دشمن برای صلح و یا خیانت به ایران و اسلام نمی‌دانیم. دولت بعث عراق را به‌طور قطع متجاوز به ایران و آغازگر جنگ می‌دانیم اما برای اظهارنظر درباره مذاکرات صلحی که به آن اشاره کردید باید دید محتوای پیشنهادات و تضمین‌ها چیست؟

اعراب باید توجه داشته باشند که تا زمانی که عراق به‌عنوان متجاوز و آغازگر جنگی که خرابی‌ها و خسارات فراوان به‌بار آورده است رسماً و علناً محکوم نشود، و خسارات جبران‌ناگردد، امکان ندارد مذاکرات صلح به نتیجه مطلوب برسد.

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وقتی هواپیماهای عراق دهات مرزی ایران را در منطقه کردستان بمباران کردند، دولت موقت، علی‌رغم فشارهای شدید برای مقابله به مثل و اعزام ارتش به منطقه، باب گفتگو را باز کرد و با سفیر عراق در ایران مسأله به‌طور جدی مطرح گردید. به‌طوری که بالاخره ما موفق شدیم از

یک جنگ گسترده‌ای که تدارک دیده شده بود جلوگیری کنیم. دولت عراق با تقدیم یک یادداشت رسمی به دولت ایران ضمن قبول مسئولیت بمباران دهات مرزی و پوزش از خطایی که رخ داده بود جبران خسارات و خرابی‌ها را تعهد نمود. دولت ایران آن را پذیرفت و متعاقب آن دو هیأت ایرانی و عراقی به بازرسی دهات مرزی پرداختند تا خسارات وارده را برآورده نمایند. در آن زمان دولت عراق بمباران دهات مرزی را ناشی از خطای هواپیماهای عراقی اعلام کرد. و عذرخواهی نمود و تعهد جبران خسارات را نمود. دولت ایران هم آن را پذیرفت و به این ترتیب در آن زمان از بروز یک جنگ گسترده میان دو کشور جلوگیری شد. اما این امر ممکن نبود بدون اعلام رسمی چنین امری از جانب دولت عراق، تحقق پیدا کند.

اما دولت عراق نمی‌تواند حمله وسیع ارتش خود به خوزستان و بمباران شهرهای دوردست را نتیجه خطا و اشتباه غیرعمدی نظامیان قلمداد نماید. دنیا می‌داند و اعراب بهتر از هر کس، که حمله عراق به ایران بر طبق یک برنامه حساب شده‌ای بوده است. اگرچه براساس محاسباتی غلط و نادرست. بنابراین دولت عراق باید عوارض و عواقب محاسبات غلط خود را که منجر به خسارات فراوان به دو ملت مسلمان ایران و عراق شده است بپردازد. اگر اعراب به چنین واقع‌بینی برسند و آن را بپذیرند، قطعاً به موفقیت مذاکرات صلح می‌توان امیدوار بود.

### گروگان‌گیری

سخنرانی در دفتر نهضت آزادی ایران، آبان ۱۳۶۳

مقدمه

امروز مصادف است با رویداد بزرگ گروگان‌گیری در ایران، به همین مناسبت بحث را به بررسی این مسأله اختصاص دادیم. گروگان‌گیری به لحاظ پیامدهایی که در کشور ما داشته و دارد یک مسأله تمام شده و مرده نیست. این طور نیست که در روزی واقعه‌ای اتفاق افتاده بود و بعد از ۴۴۴ روز با امضای بیانیه الجزایر و پس از هدایت گروگان‌ها به هواپیما و بدرقه آنها توسط کفیل وزارت خارجه ایران تمام شده باشد. نه چنین چیزی نیست. توضیح خواهم داد که گروگان‌گیری و بیانیه‌های

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۰۹

الجزایر چه عوارض و پیامدهای برای ما داشته و چگونه تا سال‌های سال این قضیه با ما خواهد بود.

در مذاکراتی که میان نمایندگان دولت ایران و آمریکا، با میانجی‌گری دولت الجزایر انجام شد و توافقی‌هایی که صورت گرفت نهایتاً دو بیانیه و ۶ قرارداد به امضاء رسید. این بیانیه‌ها و قراردادها، از بزرگترین قراردادهای بین‌المللی در زمینه حل و فصل مسائل و اختلافات مالی میان دو کشور در تاریخ است. ما در هیچ دورانی از تاریخ چنین قراردادهایی، چه از لحاظ حجم پولی مورد بحث و اختلاف و نیز از نظر تعداد دعاوی که طرفین علیه همدیگر داشته‌اند بین هیچ دو کشوری نداشته‌ایم. علاوه بر این دو بیانیه الجزایر و ۶ قرارداد پیوست آن‌ها هم از نظر محتوا و لغاتی که در این قرارداد به کار رفته، در تاریخ اختلافات قضایی دنیا بی‌سابقه است.

در اختلافات میان کشورهای مختلف جهان بر سر مسائل فی‌مابین و دعاوی که داشته‌اند، قراردادهایی امضاء شده است، اما نه در این حد و گستردگی. به‌عنوان نمونه، بعد از شکست مکزیک از آمریکایی‌ها در جنگ میان دو کشور، قراردادی بین آن دو امضاء شد. از نظر حجم اختلافات و توافقات به پای این قراردادهای الجزیره نمی‌رسد. علاوه بر این واژه‌ها و اصطلاحاتی که در این قرارداد علیه ایران به کار رفته، به هیچ‌وجه با قراردادهایی که آمریکا با مکزیک داشت، آن هم بعد از یک جنگ طولانی، که با شکست مکزیک تمام شد، قابل مقایسه نیست.

بنابراین خیلی طبیعی است که ما این را به بحث مطرح کنیم و بیانیه‌ها و قراردادهای الجزیره را به نقد بکشیم و ببینیم که چه بر سر کشورمان آمده است. اگر بخواهیم به‌طور دقیق و گسترده بحث کنیم، نه یک ساعت بلکه صدها ساعت نیاز است. این را با آن روح گزافه‌گویی شاعرانه ایرانی نمی‌گوییم، بلکه بحث و بررسی این مسأله واقعاً به صدها ساعت نیاز داری تا قضیه را از جمیع جهات بشکافیم و بررسی کنیم. در وقت کمی که داریم لاجرم بعضی از مسائل به اجمال بررسی می‌شوند و در باره بعضی دیگر از مسائل به دلیل اهمیتی که دارند بیشتر توضیح داده خواهد شد. بر شماست که با سؤالات خود باعث بشوید بیشتر توضیح داده شود. به این جلسه و نیز به حرف‌های من هم اکتفا نکنید. خودتان هم باید مطالعه و تحقیق کنید. این مقدمه اول من بود.

اما مقدمه دوم درباره روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب و سفر شاه به آمریکا است. بعد از خروج شاه از ایران مذاکراتی بین مقامات آمریکایی و مقامات ایرانی درباره اینکه شاه به آمریکا برود یا در جاهای دیگر هم صورت گرفت. دولت آمریکا ابتدا برای سکونت شاه محلی را در کالیفرنیا پیش‌بینی کرده بودند. اما بعد از خروج شاه از ایران هم دولت آمریکا نظرش را عوض کرد و هم شاه. شاه پس از خروج از ایران، یا در همان روزهای آخر، قبل از خروج از ایران تصمیمش را عوض می‌کند و به دعوت سادات به مصر می‌رود. علت تغییر تصمیم هم در مذاکرات و اخبار مختلف منعکس شده است. شاه فکر کرده بود که اگر جایی نزدیک ایران باشد احتمال اینکه برگردد وجود دارد. خوب، می‌دانید که در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ چنین چیزی اتفاق افتاد. پس از اینکه کودتای ۲۵ مرداد ۳۲ شکست خورد و نافرجام ماند، شاه با هواپیمای اختصاصی خود، به همراه ثریا، از کلاردشت به بغداد فرار کرد و از آنجا به رم رفت. هنگامی که کودتا شد، او در رم بود و بلافاصله به ایران برگشت. این بار هم امید داشت که برگردد. در یک چنین حال و هوا و خیالاتی بود که شاه از رفتن به آمریکا منصرف شد و به مصر رفت. اما شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» می‌گوید از اینکه آمریکایی‌ها با او چنین رفتاری کردند، حاضر نشد به آمریکا برود.

اما چرا آمریکا و انگلیس موافقت کردند که شاه از ایران برود؟ در کتاب‌ها و خاطرات و تحلیل‌هایی که درباره رویدادهای قبل از انقلاب توسط مقامات، ناظرین و تحلیل‌گران خارجی نوشته شده است نکات ظریف و دقیقی و آموزنده‌ای وجود دارد.

در این کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» نشان داده‌ام که آمریکا و انگلیس به این جمع‌بندی رسیدند که شاه دیگر یار شاطر نیست بلکه بار خاطر است. پس برای این که امکاناتی را که هنوز برایشان باقی مانده بود حفظ بکنند، از جمله ارتش را، توافق کردند که شاه برود. ناراحتی شاه از این بود. او به آمریکایی‌ها می‌گوید که مگر من چه کار کردم که شما با من اینجور رفتار می‌کنید. واقعیت هم همین بود. آمریکایی‌ها چه چیزی از شاه خواسته بودند که او برایشان انجام نداده بود.

در جون سال ۱۹۶۴ یعنی یک سال بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاه به آمریکا سفر می‌کند و در یک کنفرانس مطبوعاتی در باشگاه بین‌المللی خبرنگاران در واشنگتن دی سی گفت، نقل به مضمون، که شما آمریکایی‌ها از بابت پول نفتی که به ما می‌دهید نگران نباشید من هر یک پنی پول نفت را به شما بر می‌گردانم. و این وعده‌ای بود که او واقعاً انجام داد. بنابراین شاه از برخوردی که آمریکایی‌ها با او داشتند ناراحت شده بود. شاید به این علت و نیز به دلیلی که قبلاً عرض کردم به مصر رفت. بعد هم از مصر به مراکش رفت. در مراکش هم نتوانست بماند. به علت تأثیری که انقلاب ایران در دنیای اسلام و در مراکش بر جای گذاشته بود و ترس و نگرانی که شاه و دولت مراکش از وضع پیدا کرده بودند از شاه خواستند که هرچه زودتر از مراکش برود. بعد از این ماجراها بود که شاه به آمریکا رفت. مسأله رفتن شاه به آمریکا از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب هم مطرح بود. در مذاکراتی که دیپلمات‌های آمریکایی در تهران، کاردار سفارت با وزارت خارجه جمهوری اسلامی داشتند این مسأله مطرح بود و ما مخالفت خود را با سفر شاه به آمریکا به آن‌ها گفته بودیم. رفتن شاه به آمریکا نماد و سمبل سیاست آمریکا در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی محسوب می‌شد. درست است که اگر شاه به آمریکا برود یا نرود در هر حال آمریکایی‌ها نمی‌توانستند کاری علیه ایران بکنند. برای اینکه آن موقع که در ایران بودند و همه قدرت را داشتند نتوانستند کاری بکنند. حالا هم اگر شاه به آمریکا برود، چه کار می‌توانند بکنند. اما این نماد یک حرکت سیاسی از طرف مقامات حاکمه در آمریکا و یک حرکت خصمانه علیه ایران تلقی می‌شد. و ما از همان ابتدا این را به آمریکایی‌ها اخطار کرده بودیم. در همین اسنادی هم که توسط دانشجویان خط امام منتشر شده است، این مطلب ما منعکس است. بین مقامات آمریکایی هم مطرح بوده که آیا شاه را به آمریکا ببرند یا نبرند. نکته جالبی که در بررسی این مسأله دیده می‌شود این است که جناح‌هایی از هیأت حاکمه و از میان مقامات مسئول در هیأت حاکمه آمریکا، از جمله سفیرشان در ایران (سالیوان)، با سفر شاه به آمریکا مخالف بودند. سولیوان در گزارشات خود صریحاً منعکس می‌کند که اگر شاه به آمریکا برود در ایران سفارت اشغال خواهد شد. در یک سلسله مقالاتی، در روزنامه میزان، به سردبیری آقای

دکتر رضا صدر، که خداوند به او طول عمر داده و از این زندان و توقیف نجات بدهد، در ۲۳ شماره تحت عنوان «آزادی گروگان‌ها» تحلیل سیاسی و تاریخی این نکات را ذکر کرده و مستند نشان داده‌ام که مسئولان سفارت آمریکا در ایران به مقامات وزارت امور خارجه خودشان هشدار داده بودند که اگر به شاه اجازه ورود به آمریکا داده شود سفارت آمریکا در ایران اشغال خواهد شد. حالا سؤال این است که اگر آمریکایی‌ها این را می‌دانستند پس چرا بردند؟ آیا به پیش‌بینی نمایندگان خودشان، به سفیر و کاردارشان در ایران و به این گزارشات اعتماد نداشتند و فکر می‌کردند وقتی سفیرشان می‌گوید اگر شما شاه را به آمریکا ببرید در ایران گروگان‌گیری میشه، حرف غلط و بی‌ربطی است یا این که یک جریانی در آمریکا بوده که می‌خواسته است این کار بشود.

من در همین جا یک پرائتز باز بکنم این سخن به هیچ‌وجه من‌الوجه به این معنا نیست که کسانی که رفتند سفارت آمریکا را اشغال کردند با آن جریان رابطه داشتند، نه این به هیچ‌وجه به آن معنا نیست اما در روابط بین‌المللی در فعالیت‌های سیاسی یک اصل یا شیوه‌ای وجود دارد که به آن می‌گویند تحریک کردن، Provoction یا شانتاژ. یعنی نهادی یا دولتی می‌خواهد کاری انجام بدهد و به دشمن یا حریفش حمله کند، اما به‌طور عادی نمی‌تواند و دنبال بهانه می‌گردد، می‌آید طرف مربوطه را تحریک می‌کند تا او دست به کاری بزند که بهانه‌ای باشد برای آغاز تهاجم. یک نمونه آن را ما در زمان دکتر مصدق شاهد بودیم. توده‌ای‌ها می‌خواستند دانشگاه تهران را شلوغ کنند، اما همینجوری نمی‌توانستند. دنبال بهانه می‌گشتند.

بعضی از گروه‌های ملی، نظیر پان ایرانیست‌ها نسبت به توده‌ای‌ها خیلی حساس بودند و همیشه هم آماده برای دعوا بودند. شیوه کار توده‌ای‌ها این بود که می‌آمدند یواشکی یک چیز تحریک‌کننده یا موهن علیه دکتر مصدق در گوش یکی از آنها می‌گفتند. این حرف او را آتش می‌زد. اما به‌جای اینکه یواشکی در گوشش دو تا فحش محکم‌تر بدهد برمی‌گشت محکم می‌زد توی گوش طرف. او هم داد می‌زد که آقا چرا می‌زنی؟ آقا ببینید این پان ایرانیست‌ها چه آدم‌های بدی هستند، آدم را کتک می‌زنند. با این شیوه زد و خورد آغاز و دانشگاه شلوغ می‌شد.



در مسائل سیاسی، به خصوص در سطح بین‌المللی از این شیوه، در اشکال گوناگون، فراوان استفاده می‌شود. باید این را در زبان سیاست بین‌المللی فهمید. اگر نفهمیم سرمان کلاه می‌رود. کاری را انجام می‌دهیم که ظاهرش ضد آمریکا است اما عمیقاً به نفع آمریکاست. از پیغمبر خدا نقل شده است که اگر می‌خواهید از شر قومی در امان باشید زبان آنها را یاد بگیرید. در اینجا زبان به معنای ذهنیت و تفکراتشان، شیوه‌های زندگی‌شان است. اگر این را در نیابید گول می‌خورید. در زبان روابط بین‌المللی این شیوه تحریک بسیار رایج است. باز هم مثال می‌زنم. شما می‌بینید که یک ژنرال آمریکایی در خاطرات خودش در روزنامه واشنگتن پست می‌نویسد که تاکتیک‌ها و شیوه‌هایی که ایرانی‌ها در جنگ با عراق به کار بردند در تاریخ بی‌سابقه و بی‌نظیر است، اگر ایرانی‌ها یک حمله دیگر بکنند، صدام ساقط شده، تمام منافع ما در خاورمیانه برهم خواهد خورد. اگر این ژنرال آمریکایی واقعاً این جور فکر می‌کند، چرا نمی‌رود در ستاد ارتششان یا در شورای امنیت ملی خودشان آن را بحث کند؟ چرا می‌آید در روزنامه مطرح می‌کند؟ او آن را در روزنامه بحث می‌کند تا در ایران منعکس شود و تصمیم‌گیرندگان جنگ در ایران بگویند خوب ببینید آمریکا هم متزلزل شده است، ارزش و اثر تاکتیک‌های جنگی ما را دریافته است. اگر ما یک حمله دیگر بکنیم، صدام کارش تمام است. پس باید جنگ را ادامه بدهیم. چرا در مورد جنگ‌های دیگر آمریکایی‌ها این‌گونه سخاوت مندانه به تجلیل نیروهای متخاصم نمی‌پرداختند؟ این یکی از همان انواع شانناژ و تحریک است.

مثال دیگری می‌زنم. در زمان مرحوم رجایی در مجلس می‌گفتند که ریگان گفته ما باید در ایران یک دولت میانه‌رو روی کار بیاوریم. بعد شروع می‌کردند به ما فحش دادن، که شما مورد توجه آمریکا هستید. اما فراموش می‌کردند که اگر قرار باشد در ایران یک دولت میانه بر سر کار بیاید، باید از طریق مجلس بیاید. یعنی آمریکا چشم امیدش به مجلس است. ما که در مجلس اکثریتی نداریم. مخاطب این سخن اکثریت نمایندگان افراطی و تند مجلس هستند. آمریکا با بیان این سخن می‌خواهد عناصر مشخصی را تحریک کند که در خط افراطی خود بمانند. زیرا این به نفع آنهاست.

وقتی می‌گوییم دانشجویان تحریک شده‌اند به این معنا است، نه اینکه بگوییم آن‌ها که این کار را کردند با آمریکا رابطه داشته‌اند. نه ما چنین ادعایی را نمی‌کنیم. اما یک گروه فشاری در آمریکا می‌خواسته این کار صورت بگیرد.

### نقش گروه فشار در آمریکا

خوب، حالا کتاب‌های متعددی در آمریکا منتشر شده است که حاوی مدارک زیادی می‌باشند. البته بدون اینکه تمام این نوشته‌ها تأیید نماییم، معتقدیم خواندن و مطالعه آنها در روشن شدن ذهن و درک مسائل خیلی مفید و مؤثرند.

این اسناد نشان می‌دهد که گروه راکفلر، کیسینجر و نیکسون، کارتر را برای دادن ویزا به شاه ایران تحت فشار قرار دادند. اما چرا؟ در زمان شاه گروهی از بانک‌ها در آمریکا، به محوریت بانک چیس منهن، ۴ میلیارد دلار وام به ایران داده بود. با پیروزی انقلاب وصول این وام در معرض خطر قرار گرفت. راکفلر رئیس و صاحب بانک چیس منهن یک سندیکای بانکی، با شرکت چند بانک دیگر، درست کرده بود، که مشترکاً وامی را به مبلغ ۴ میلیارد دلار به ایران پرداختند. البته در زمانی که این وام را دادند فکر نمی‌کردند در ایران انقلاب می‌شود و ممکن است این ۴ میلیارد از بین برود. بلکه فکر می‌کردند یک سفره مرتضی علی پهن است. آن‌ها هم از آن بهرمنند شوند و برای اینکه با هم دعوایشان نشود و با هم رقابت نکنند، سندیکایی درست کردند از همه بانک‌ها، که نسبت به میزان سرمایه و قدرت و امکاناتشان از این سفره گسترده بهره‌ای بگیرند.

بعد از مدتی در ایران انقلاب شد. شوخی نیست که ۴ میلیارد یکدفعه از بین برود. کل اعتبار خانواده راکفلر به عنوان یکی از ۵ گروه بزرگ سرمایه‌دار بانکی آمریکا در معرض خطر بود. بانک آمریکا، برادران سلیمان و مورگان‌ها از جمله همین ۵ گروه هستند. باید کاری بکنند که این پول زنده شود. چه خطری این پول را تهدید می‌کرد و چرا؟ چرا فکر می‌کردند که ممکن است از بین برود؟

دولت جدید ایران می‌توانست از بازپرداخت این وام سر باز زند، حتی اگر این وام به دولت ایران داده شده بود و دولت زمان شاه مسئولیت پرداخت آن را پذیرفته بود. دولت ایران می‌توانست به استناد قاعده فُرس ماژور از بازپرداخت آن

سر باز زند. در عرف روابط بین‌المللی اعم از تجاری یا غیر تجاری، یک قاعده‌ای وجود دارد به اسم قانون فرس ماژر. این قانون می‌گوید اگر تاجری با یک شرکتی قرارداد خرید مثلاً ۵ تن گندم را ببندد. و فروشنده تعهد و امضاء کند که کالای خریداری شده را مثلاً در تاریخ اول آذر در بندر خرمشهر تحویل بدهد. فروشنده روی روال عادی فاصله مبدأ و مقصد را حساب می‌کند و کالا را در زمانی بار کشتی می‌کند و می‌فرستد که در تاریخی که تعهد کرده به مقصد برسد. اما دریا طوفانی می‌شود و کشتی غرق می‌شود، زلزله می‌آید، آتش‌سوزی می‌شود؛ به‌طور ناگهانی بین دو کشور جنگ می‌شود و می‌زنند این کشتی را غرق می‌کنند؛ کارگران کارخانه اعتصاب می‌کنند و تولید متوقف می‌شود و در نتیجه فروشنده نمی‌تواند به تعهد خود در زمان معین عمل کند. آیا او باز هم مسئول است و باید خسارت بدهد؟ می‌گویند نه، این فرس ماژرو غیر قابل پیش‌بینی بوده است. فروشنده در حدود امکانات انسانی برای انجام تعهد خود عمل کرده است اما او دیگر نمی‌توانسته زلزله یا طوفان یا جنگ را پیش‌بینی کند و یا کنترل کند. بنابراین خریدار به هر دادگاهی که برود نمی‌تواند از بابت نقض تعهد از فروشنده غرامت بگیرد. این را می‌گویند قاعده فرس ماژر. در ۲-۳ دهه گذشته یکی از موارد فرس ماژر که در روابط بین‌المللی مورد قبول واقع شد مسأله انقلاب است. ملت ایران علیه شاه انقلاب کرد و آن نظام را سرنگون کرد. تعهدات شاه برای دولت جدید الزام آور نیست. بنابراین سندیکای بانک‌های آمریکا دستشان به هیچ کجا بند نبود و نمی‌توانستند این ۴ میلیارد را پس بگیرند. در سایر کشورهایی هم که انقلاب صورت گرفته است سرمایه‌گزاران خارجی با مشکل عدم بازیافت سرمایه‌های خود روبه‌رو بوده‌اند. سرمایه‌گزاران آمریکا در چین، ۴۰ سال بعد از انقلاب چین، زمانی که نیکسون به چین رفت و روابط عادی برقرار شد، توانستند از هر یک دلاری که در چین داشتند تنها ۲۰ یا ۲۵ سنت پس بگیرند. در کوبا هنوز هم نتوانسته‌اند دیناری بازپس بگیرند. بانک‌های آمریکایی می‌دانستند که به هر دادگاهی بروند نمی‌توانند ایران را به پرداخت آن وام محکوم و مجبورکنند. چون از طریق روال عادی و دادگاه‌ها نمی‌توانستند، باید از طریق دیگری عمل کنند. یکی از آن کارها همین بود که شد. تمام تحلیل‌ها حتی سفارت آمریکا در ایران حاکی از این بوده

که اگر شاه را به آمریکا ببرند، به سفارت حمله می‌شود. بانک‌داران می‌گفتند چه بهتر. و این فرصت خوبی برای آنها خواهد بود. بعضی‌ها ممکن است بگویند که احساسات و پرستیژ آمریکا در دنیا به خطر می‌افتد. شما می‌دانی که سرمایه‌دار نه دین دارد و نه وطن. ما سرمایه‌دار آمریکایی نداریم. شما می‌دانید که کمپانی‌های چندملیتی برای اینکه به دولت‌هایشان مالیات ندهند، در جاهای دیگر، در سوئیس ثبت شده‌اند. برای آنها مسأله مهم و عمده گردش سرمایه و پولشان و سودشان است و برای زنده کردن سرمایه‌های خود دست به هر کاری می‌زنند.

ما هم می‌دانستیم که اگر شاه را به آمریکا راه بدهند در ایران واکنش‌ها شدید خواهد بود. وقتی در آذر ۱۳۵۸، کاردار سفارت به همراه مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا، که به تهران آمده بود، در دیدارشان با آقای مهندس بازرگان، نخست‌وزیر و من (وزیر خارجه) اطلاع داد که شاه مریض است و ممکن است که به او اجازه ورود به آمریکا داده شود، به آن‌ها گفتیم که شما عمق تنفر مردم ایران نسبت به خودتان را درست ارزیابی نمی‌کنید و دارید با آتش‌بازی می‌کنید. بعد هم یک یادداشت رسمی به نام وزارت امور خارجه ایران به سفارت آمریکا در تهران هشدار و اولتیماتوم دادیم. پس از ۲۴ ساعت همین افراد خبر ورود شاه و فرح را به آمریکا به ما اطلاع دادند. بار دیگر، به عنوان وزیر امور خارجه طی یادداشتی به دولت آمریکا رسماً اعتراض کردیم و آن را یک عمل خصمانه آشکار علیه ملت ایران و انقلاب ایران تلقی کردیم. در طی همین یادداشت استرداد شاه را درخواست کردیم.

در سفر به سازمان ملل متحد برای شرکت در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی، وزیر امور خارجه آمریکا، سایروس ونس، در رأس هیأتی به دیدن ما آمد. در طی مذاکرات ونس تأکید کرد که دولت آمریکا انقلاب و دولت جدید را به رسمیت شناخته است. در همین مذاکرات از آن‌ها خواستیم دولت آمریکا کسانی را که در ایران مرتکب جنایت شده و تحت تعقیب هستند و به آمریکا فرار کرده‌اند به ایران تحویل دهد. بعضی‌ها را هم، که در آتش‌زدن سینمای رکس آبادان نقش داشتند نام بردیم. البته قراردادی بین ایران و آمریکا برای استرداد مجرمین وجود نداشت. مدارک این شخص در اداره محرمانه گذرنامه وجود داشت و معلوم بود

در چه تاریخی و با چه نام و گذرنامه‌ای از ایران محرمانه خارج شده و در کجای کالیفرنیا زندگی می‌کند.

آنها اصل مطلب را رد نکردند ولی گفتند باید با مقامات قضایی خودشان مذاکره کنند. پیرو مذاکرات نیویورک، در تهران از نمایندگان دولت آمریکا خواستیم شاه و اموال خاندان سلطنتی را به ایران برگردانند. یادداشت رسمی هم دادیم. در این گونه موارد از روش‌های دیپلماتیک استفاده می‌شود و روش‌های دیپلماتیک هم همین‌هاست. ابتدا یادداشت می‌دهی و اعتراض می‌کنی بعد وارد مراحل دیگر می‌شوی. حالا معاون سیاسی وزارت امور خارجه این دولت در همین مصاحبه‌ای که هفته گذشته با تلویزیون آمریکا کرده گفته است که، بله وزیر خارجه دولت موقت این اخطارها را به شما داد. همین یادداشت‌های ما را به رخ آنها کشید. از یک طرف به ما فحش می‌دهند، از طرف دیگر یادداشت‌های ما را به رخ آمریکایی‌ها می‌کشند.

به هر حال در پس این واقعه چنین جریانی، افرادی و گروه‌های فشاری در آمریکا قرار داشتند و دنبال آن بودند. خوب هم برنامه‌ریزی کرده بودند و به هدف خودشان هم رسیدند و آن وام را به‌طور کامل بازپس گرفتند.

#### اثرات سیاسی - اجتماعی گروگان‌گیری در آمریکا

در دوران جنگ ویتنام و نقش آمریکا در این جنگ موجب تغییراتی در زمینه‌های اجتماعی در بین روشنفکران آمریکا و پیدایش جنبش ضد جنگ و اعتراض شدید مردم به دخالت آمریکا در جنگ ویتنام و در سایر کشورها شد. در تاریخ آمریکا شاید سابقه نداشت که مردم، در یک راهپیمایی و گردهمایی بزرگ ۵۰۰ هزار نفری در شهر واشنگتن جمع بشوند و علیه جنگ ویتنام تظاهرات کنند. سابقه نداشت که دانشجویان آمریکایی آن‌قدر در این مبارزه سیاسی درگیر شوند که دولت، یعنی پلیس دولت مجبور شود وارد دانشگاه کنت بشود و دانشجویان کنت را به گلوله ببندد و شش هفت نفر را بکشد.

سابقه نداشت که جوانان آمریکایی به عنوان اعتراض به جنگ ویتنام، کارت آماده به خدمت سربازی خود را به‌طور علنی و گروهی در مجامع عمومی آتش بزنند. مجموعه این‌ها یک آگاهی جدید سیاسی را در مردم آمریکا به‌وجود آورد،

که از نظر تغییر در مناسبات قدرت حائز اهمیت بسیار بود. این یعنی جامعه آمریکایی تجربه جدیدی از دخالت آمریکا در کشورهای دیگر پیدا می‌کند، یعنی جنبش علیه سیاست‌ها و عملکردهای دولت آمریکا وارد سرزمین خود آمریکا شده است. اگر مردم آمریکا از آنچه دولت‌شان در دنیا انجام می‌دهد آگاهی پیدا بکنند علیه کارهای خلاف دولت‌شان می‌ایستند. یکی از پیامدهای جنگ ویتنام و شکست مفتضحانه آمریکا در این جنگ بروز پدیده اجتماعی - روانی معروف به سندرم ویتنام است. مردم آمریکا به داشتن غرور شناخته شده‌اند. شکست آمریکا در این جنگ به غرور جمعی مردم آمریکا آسیب وارد آورد.

جنبش ضد جنگ و سندرم ویتنام، در صورت ادامه می‌توانسته‌اند زمینه‌ساز تغییرات بسیار گسترده‌ای در سیاست خارجی دولت آمریکا بشوند. در دهه اول و دوم قرن بیستم سیاست خارجی آمریکا بر پایه انزواطلبی یا Isolationism بود، سیاستی که می‌گفت به ما چه مربوط است که در دنیا چه می‌گذرد. جنگ جهانی دوم پایان عصر این سیاست بود.

جنگ ویتنام و پیامدهای آن موجب فشارها و بحث‌های جدیدی شد مبنی بر اینکه سیاست خارجی آمریکا باید برگردد به انزواطلبی. اگر مردم ویتنام می‌خواهند یک دولت کمونیستی داشته باشند به ما چه مربوط است؟ مردم ایران می‌خواهند یک حکومت اسلامی داشته باشند و دست دزد را از چهار انگشت یا از آرنج بزنند به ما چه مربوط است. ما چرا دخالت می‌کنیم؟ ما نباید دخالت کنیم. طرح این بحث‌ها و نظرها و اعمال فشار بر دولت آمریکا و محدود کردن دخالت‌هایش در کشورهای دیگر برای کشورهای دنیای سوم، که از دخالت‌های دولت آمریکا رنج می‌بردند یک حرکت مفید و امیدوارکننده‌ای بود.

گروگان‌گیری و ادامه آن تا ۴۴۴ روز این وضعیت را به کلی بر هم زد. آن دستاوردها را از بین برد و موجب روی کار آمدن دست راستی‌ترین دولت‌ها در آمریکا، همین گروهی که الان بر سر کار هست، شد.

در مجلس (اول)، یکی از نمایندگان (آقای محمد منتظری)، هنگام طرح مسأله گروگان‌ها گفت گروگان‌ها را قبل از برگزاری انتخابات آمریکا آزاد کنید و بگذارید کارتر انتخاب بشود. او گفت ما قبول نداریم که سیاست خارجی آمریکا را این

رئیس‌جمهور یا آن رئیس‌جمهور تعیین نمی‌کند، ولی این را قبول داریم که تحولات سیاسی داخل آمریکا و افکار عمومی مردم آمریکا و در نتیجه رأی که می‌دهند و گرایشاتی که به‌وجود می‌آیند، در صحنه بین‌المللی و برخورد دولت آمریکا با سایر مردم جهان مؤثر است. اینکه حالا رئیس‌جمهور ایران در نماز جمعه می‌گوید که مردم آمریکا از ما ناراحت هستند، حق دارند به غرورشان برخورد کرده است؛ اما منظورها این نبوده است. این حرف‌ها بعد از چهار سال یعنی چی؟ یعنی این‌که مسئولان ایران در شیوه‌های کار خودشان نتوانستند بین مخالفت با دولت آمریکا و مخالفت با مردم آمریکا یک خطی بکشند، کارهایی کردند که مردم آمریکا به غرورشان برخورد. پیامدهای مثبت جنبش ضد جنگ از بین رفت و گروه‌های دست راستی افراطی بهره‌برداری کردند. مردم به آن گروه خشن فاشیستی که در آمریکا اصلاً مخالف همه این مسائل است رأی دادند و آنها روی کار آمدند. آمریکا یک جامعه باز است.

جامعه ما جامعه‌ای بسته است. هیچ کجا منعکس نیست که معاون سیاسی وزیر امور خارجه کشورمان، که یکی از افراد مؤثر دانشجویان خط امام بود، در هفته گذشته، در سالروز گروگان‌گیری، در تلویزیون سراسری آمریکا چه گفت. شما نمی‌دانید این خبرنگاران آمریکا چقدر زرنگ و نکته‌سنج هستند. اگر زبان آنها، یعنی ذهنیت آنها را نفهمید سرتان کلاه می‌رود و اگر بفهمید نه تنها سرتان کلاه نمی‌رود بلکه شما استفاده می‌کنید. آمریکا در آستانه انتخابات است؛ روز سه‌شنبه آینده انتخابات سراسری ریاست جمهوری برگزار می‌شود. یک گروه گزارشگر تلویزیونی روز جمعه به ایران می‌آید و برنامه‌ای می‌گذارد و این معاون سیاسی وزارت امور خارجه ایران را می‌آورد پشت تلویزیون. همزمان با بنی صدر در پاریس و بعضی از گروگان‌ها در آمریکا، با نماینده ایران در سازمان ملل یک برنامه ۷۰ دقیقه‌ای تهیه می‌کند که مستقیم از طریق ماهواره در آمریکا پخش شد. چرا؟ چون می‌خواهند آن گروه ویژه مورد نظر برنده بشود. توضیح بدهم گه البته اینجور نیست که سیاست خارجی آمریکا را یک آدم می‌تواند تغییر بدهد، که مثلاً اگر ریگان بشود یا کارتر، خیلی تغییر می‌کند. اما اشخاص می‌توانند اثر بگذارند. اگر این تبلیغات اثر نمی‌داشت این همه برای آن هزینه نمی‌کردند. نتیجه این کارها و

آن مصاحبه‌ها پیروزی افراطی‌ترین گروه دست راستی در انتخابات ریاست جمهوری شد.

گروگان‌گیرها به هنگام گروگان‌گیری دو هدف را اعلام کردند: استرداد شاه به ایران و پس دادن اموال شاه.

بعدها گفتند که ما یک هدف دیگر هم داشتیم می‌خواستیم دولت موقت هم سقوط بکند. خوب، برای سقوط دولت موقت احتیاج به این کارها نداشتید. رئیس دولت موقت دو هفته قبل از آن رفته بود به شورای انقلاب و طرح ادغام دولت و شورای انقلاب را داده بود. در هیأت دولت هم قبلاً بحث کرده بودیم. در آن جلسه شورای انقلاب من هم بودم. با آقای مهندس بازرگان با هم رفتیم. مهندس گفت آیا شما می‌دانید وضع مملکت چیست؟ اگر می‌دانید ما پیشنهاد خودمان را بدهیم و دیگر مقدمه را نگوئیم، اما اگر نمی‌دانید پیشنهادمان را مطرح کنیم و بعد تصمیم بگیریم. همه آقایان گفتند می‌دانیم وضع مملکت را، شما نظرتان را بدهید. ما گفتیم این دوگانگی قدرت باید از بین برود یا شورای انقلاب یا دولت. دولت تا به حال چند دفعه گفته است که استعفا می‌خواهد بدهد حالا استعفا می‌دهد تا شورای انقلاب مسئولیت اداره همه چیز را در دست بگیرد. این کی بود؟ دو یا سه هفته قبل از جریان گروگان‌گیری. شورای انقلاب پیشنهاد را تصویب کرد. رفتیم پیش آقا و آقا هم قبول کردند و گفتند که همین کار را بکنید. بعد این بحث مطرح شد که اعضای شورای انقلاب تا کی باشند و بمانند و کی بروند در دولت، که این قضایا پیش آمد.

پس احتیاج نبود که این کارها را بشود تا دولت موقت استعفا بدهد و برود. اگر اشکالی در کار دولت موقت بود، وقتی استعفا داد و رفت چرا دوباره همه وزرا دعوت به کار کردند.

اما مطلب دیگر. خوب سفارت را اشغال و کارمندان را گروگان گرفتند، اما چرا آن‌ها را ۴۴۴ روز نگهداشتند. دانشجویان در خاطرات خود گفته‌اند ما می‌خواستیم یک قدرت‌نمایی کنیم و فکر می‌کردیم سفارت و گروگان‌ها را بیشتر از دویا سه روز نگه نمی‌داریم و رهایشان می‌کنیم. اما وقتی استقبال شد ما نگه‌شان داشتیم. من در اینجا در مقامی نیستم والان وقت آن را نداریم که حوادثی را که در طی این



۴۴۴ روز در این رابطه اتفاق افتاده یک به یک و قدم به قدم بررسی کنم. اما وقتی حادثه اتفاق افتاد و نگهداری گروگان‌ها به طول انجامید، تحلیل ما این بود که یک خط دیگری در این امر ذی‌نفع بوده و نقش داشته است. آن‌ها شاه را به آمریکا بردند درحالی که می‌دانستند اگر شاه را ببرند در ایران واکنش چه خواهد بود. خوب ایران واکنش نشان داد. حالا او باید عکس‌العمل نشان بدهد. خوب با شاه چه کار کند؟ این یک بازی مثل شطرنج است. او یک حرکت کرد، ما هم یک حرکت کردیم. خیلی خوب، حالا او چکار می‌کند؟ یا باید شاه را در آمریکا بکشد و بگوید که مریض بود و زیر عمل جراحی مرد. یا باید از آمریکا ببرد. خوب کجا ببرد؟ یا با ید به ایران تحویل دهد، که نمی‌تواند؛ در چهارچوب روابط بین‌الملل کنونی جهان اصلاً امکان نداشت آمریکا چنین کاری را بکند، غیر ممکن بود. ولی باید یک حرکتی انجام می‌داد.

اگر خاطر خانم‌ها و آقایان باشد من در یک ملاقات مفصل با امام پیشنهادی دادم، که در روزنامه‌ها هم منعکس شد، ضمن شرح همه مسائل پیشنهاد کردم که ما باید سیاست خارجی آمریکا را به بهانه این گروگان‌ها به محاکمه بکشیم نه این گروگان‌ها را.

ما از آمریکا چه چیزهایی را باید بخواهیم و بطلبیم؟ آمریکا مسئول کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. این را هم ما ادعا نمی‌کنیم. در اسناد و مدارک معتبر ثبت شده است. رئیس جمهور آمریکا رفته به کنگره و گزارش داده و گفته ما در ایران این کار را کردیم. وزیر امور خارجه‌شان گزارش داده و در خاطراتش هم نوشته است که علیه دکتر مصدق در ایران کودتا کردند. جان فوستر دالاس رئیس CIA وقت در خاطراتش این را نوشته است. در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا، سنای آمریکا و مجلس نمایندگان آمریکا این اسناد موجود است. تمام این اسناد حکایت از این می‌کند که دولت آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران دخالت کرده و شاه را که به دلیل ترس از ملت ایران فرار کرده بود، دوباره به ایران برگرداندند و یک حکومت سرکوبگر را بر ما تحمیل کردند. از مرداد سال ۱۳۳۲ تا بهمن سال ۱۳۵۷ هر جنایتی، هر آدم‌کشی، هر قتل و غارتی که در ایران صورت گرفته است آمریکایی‌ها مستقیم یا غیر مستقیم مسئول هستند. در گزارشات رسمی هست که مأمورین CIA

و موساد ساواک را و آکادمی بین‌المللی پلیس در واشنگتن پلیس ما را آموزش داده‌اند. همزمان با این پیشنهاد ما، همسر یک گروگان آمریکایی به دادگاه آمریکا رفته و شکایت کرده که بچه من به دلیل اینکه پدرش را در ایران گروگان گرفته‌اند ترسیده و ناراحت است و حالت وحشت به او دست داده است. از این بابت ایران باید ۱۰ میلیون دلار بابت این ترس و نگرانی بچه من به ما خسارت بدهد. باز هم می‌گوییم ببینید ما بر اساس معیارهای خودمان چیزی نمی‌خواهیم. معیارهای خود آنها کافی است. ما علیه دولت آمریکا، که به دلیل کودتا و روی کار آوردن شاه و تعلیماتی که به مسئولان پلیس سیاسی ایران داده است دادخواهی می‌کنیم.

در یک جدل احسن می‌گوییم با همین معیارها برای ۲۵ سال از سال ۳۲ تا ۵۷، ده‌ها هزاران خانواده ایرانی زندانی داشته است. پدر، پسر، دختر، زن و مرد به زندان افتادند، شکنجه شدند؛ هزاران کودک به دلیل دوری از مادر یا پدر ناراحتی پیدا کرد. اگر بچه یک گروگان آمریکایی برای خاطر ۲ ماه دوری از پدرش ۱۰ میلیون دلار خسارت روانی دیده است، خوب حالا باید دید خسارت چند سال ناراحتی روانی و غیرروانی یک ایرانی در ظرف ۲۵ سال استبداد سلطنتی چقدر می‌شود؟

در آن پیشنهاد تمام جزئیات را آورده‌ام. مثلاً فرض بفرمایید در یک تصادف رانندگی در آمریکا فردی یک دستش از بین می‌رود؛ راننده مقصر در این تصادف رانندگی، مثلاً فرض در یک شب‌نشینی و مهمانی بوده و سری به خمره زده و کله‌اش کمی گرم شده، هنگام رانندگی چراغ قرمز را ندیده و خیال کرده سبز است، آمده زده ماشین شما را له کرده و دست شما را هم شکسته است. دادگاه بابت این دست شکسته شما چقدر غرامت تعیین می‌کند؟ شرکت‌های بیمه در آمریکا برای این نوع خسارت‌ها جدول دارند، یک دست، یک چشم و... تمام این ضایعات و جراحات‌ها هر کدام چقدر قیمت دارد. بسیار خوب ما همین را ملاک قرار می‌دهیم. اینهایی که در زندان‌های ایران دستشان را، چشمشان را از دست داده‌اند و فلج شده‌اند، هر کدام چقدر غرامت یا به تعبیر ما دیه دارد؟ همان حساب کتاب‌های آنها را هم قبول داریم. به خانم خانه‌دار آمریکایی که شوهرش را اینجا گروگان گرفته‌اند و ناراحت هست می‌گوییم ببین خانم دولت شما طی ۲۵ سال

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۲۳

این کارها را در کشور ما کرده است. ما حاضریم ۱۰ میلیون دلار ادعای شما را بدهیم به شرطی که تو هم از دولت آمریکا پرداخت خسارت به زن و بچه‌های ایرانی را مطالبه کنی. این یعنی صحبت کردن به زبان دنیا.

**نکته دوم** اینکه آمریکایی‌ها حتی طی مفاد قراردادهایی که در زمان شاه هم امضاء کرده‌اند عمل نکردند. یک نمونه آن را ذکر می‌کنم. یک شرکت آمریکایی با شرکت مخابرات ایران یک قراردادی بسته بود به مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار، که مثلاً ۹۰۰۰ شماره تلفن نصب کند. تا زمان انقلاب ۴۰۰ میلیون دلار گرفته بود اما فقط ۳۰۰۰ شماره تلفن نصب کرده بود. حالا او از خدا می‌خواهد ما بگوییم قرارداد ملغی، همین کاری که بعداً بعضی از آقایان کردند. قرارداد ملغی و جریمه لغو قرارداد را هم از ما می‌خواهد. گفتگوی ما با این شرکت این بود که به اندازه ۴۰۰ میلیون دلاری که گرفته‌ای، کالا تحویل ما بده. از طرف دیگر کالاهایی که فرستاده‌اید و در انبارهای مخابرات ایران موجود است و بازرسی شده است کالاهایی است که شرکت فلان در شیکاگو روی آن‌ها مارک زده است که قدیمی و از رده خارج شده هستند. این‌ها را فرستاده‌اند ایران. کالاهای دیگری هم ما داشتیم که پولش را داده‌ایم ولی نمی‌دهند. یک نمونه آن ۴۰۰ میلیون لوازم یدکی نظامی، که پول آن در زمان شاه داده شده است. آن‌ها را برای ارسال به ایران بسته‌بندی کردند. در ایران انقلاب که شد نگه داشته‌اند و نمی‌فرستند. دولت آمریکا باید آن‌ها را به ایران تحویل بدهد. خوب این‌ها مطالبات حقوق حقه ماست که می‌توانیم در یک دادگاه مطرح سازیم.

## دادگاه راسل

زمان جنگ ویتنام برتراند راسل دادگاهی را علیه جانسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، تشکیل داد. دادگاه بین‌المللی علیه دولت آمریکا و جانسون همه ویتنامی‌هایی را که شکنجه شده بودند، دست‌شان یا سرشان شکسته بود آوردند دادگاه و گواهی دادند، چگونه آنها را شکنجه داده بودند. یکی از چیزهایی که جامعه آمریکا را منقلب کرد و آن تظاهرات عظیم را علیه هیأت حاکمه به راه انداخت مشاهده فیلم همین وقایع بود. در یکی از این صحنه‌ها قفسی را نشان دادند، که به آن قفس پلنگ می‌گفتند. در ویتنام برای نگهداری حیوانات قفس‌هایی

درست کرده بودند. اما در این قفس‌ها، که جای یک حیوان بود، زندانی را داخل آن می‌انداختند و زندانی مجبور بود در داخل آن قفس آن‌چنان چمباتمه بزند که جا بگیرد. در همان قفس به او غذا می‌دادند و در همان جا هم قضای حاجت می‌کرد. انتشار این مدارک یک دفعه وجدان انسانی خیلی از مردم آمریکا را بیدار و متقلب کرد و علیه دولت خودشان دست به تظاهرات و شورش زدند.

خیلی خوب، راکفلر و دار و دسته‌اش به هر نیتی که بوده شاه را بردند و می‌دانستند که اگر ببرند ما هم عکس‌العملی نشان می‌دهیم، گروگان‌گیری شد، آنها هم گفتند بسیار خوب، چه بهتر از این. حالا ما می‌آیم یک حرکت دیگر می‌کنیم سیاست خارجی آمریکا را به محاکمه می‌کشیم و این‌ها را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم این‌ها مطالبات، دعاوی حقوقی است که باید به ما پردازند. این می‌شد یک کار بسیار عظیم بین‌المللی، مثل دادگاه راسل. بعد از آن که من این پیشنهاد را مطرح کردم و رهبر انقلاب آن را تأیید کرد، در اردیبهشت یا اوایل خرداد سال ۵۹ کنفرانس بررسی جنایات شاه در ایران برگزار شد. در آنجا هم پیشنهاد کردم از درون این کنفرانس یک هیأت منصفه بین‌المللی، از میان همین‌هایی که شما قبولشان دارید و دعوتشان کرده‌اید انتخاب بشود و ما تمام اسناد و مدارکمان را به این هیأت ارائه دهیم. آمریکا هم بیاید و از خود دفاع کند.

ما می‌توانستیم این کار را بکنیم ما می‌توانستیم آن جنبش و جریانی که از جنگ ویتنام شروع شده بود با چنین محاکمه‌ای در سطح بین‌المللی تشدید کنیم. اگر می‌کردیم قطعاً موجب فشار بر دولت آمریکا می‌شد. متأسفانه نشد. الان فرصت نیست که برای شما مستند بیان کنم که بعد از گروگان‌گیری در آمریکا مطرح شد که چه کسی اجازه داد که شاه به آمریکا بیاید و در نتیجه این وضع اتفاق بیفتد، تمام مسئولان، سفیر و کاردار همه می‌گفتند که اگر شاه بیاد اینجا گروگان‌گیری می‌شود. پس چه کسی مسئول است؟ بحث از «ایران گیت» و محاکمه راکفلر و کسینجر شده بود، و این‌ها این‌ها تحمیل کردند، این سرمایه‌داران بزرگ را ما باید به محاکمه بکشانیم که چرا این کار را می‌کردند و این بلاها را بر سر ما آوردند. من معتقدم که اگر آن راه را می‌رفتیم می‌توانستیم یک اثر بسیار عمیقی را بر جامعه آمریکا در این رابطه بگذاریم و خود مردم آمریکا در برابر دولتشان می‌ایستادند و مخالفت می‌کردند.

### مجلس و آزادی گروگان‌ها

می‌دانید که در اواخر سال ۵۸ در پیامی که امام به حجاج بیت الله حرام دادند چهار شرط برای آزادی گروگان‌ها قرار دادند و بعد هم گفتند این را باید مجلس رسیدگی بکند. بنابراین حل مسأله گروگان‌ها به مجلس واگذار شد. این هم به نظر ما یک سیاست جالبی بود. از بدو پیروزی انقلاب دائماً تحریکاتی علیه دولت صورت می‌گرفت. جناح‌هایی وابسته به سیاست خارجی، گروه‌های چپ افراطی برای جلوگیری از تثبیت جمهوری نوپای اسلامی همه جا را به آشوب می‌کشیدند. اگر شما منحنی آشوب‌های خیابانی را در ایران رسم کنید می‌بینید که هر زمان به مرحله‌ای می‌رسیدیم که گامی در جهت تثبیت جمهوری بود منحنی آشوب‌ها رو به بالا می‌رفت. مثلاً تا قبل از ۱۲ فروردین سال ۵۸، که اولین فراندوم برای تثبیت جمهوری اسلامی برداشته شد، تحریکات در اوج بود. هر روز به بهانه‌ای جلو نخست‌وزیری جمع می‌شدند. یک روز ساواکی‌ها برای گرفتن حقوق، یک روز زنانی که شب‌ها در کاباره‌ها کار می‌کردند جمع شدند که شما کاباره‌ها را بسته‌اید حالا ما از کجا پول بیاوریم و خانواده را اداره کنیم. انواع و اقسام برنامه‌ها در ترکمن صحرا و بلوچستان و در جاهای دیگر بود. فراندوم ۱۲ فروردین که شد، تشنجات کاهش پیدا کرد. موقع طرح قانون اساسی دوباره تشنجات اوج می‌گیرد. در انتخابات مجلس خبرگان اول باز هم این منحنی بالا می‌رود. این منحنی زیگزاگ بالا و پایین می‌رود.

ارجاع حل مسأله گروگان‌ها به مجلس یک ژست سیاسی خیلی خوبی بود. یعنی چی؟ یعنی این یک علامت بود که به تمام گروه‌هایی که تحت تأثیر تحریکات و تبلیغات خارجی‌ها موجب تشنج بودند، که اگر می‌خواهید گروگان‌ها آزاد بشوند باید مجلس تشکیل شود. خوب مجلس تشکیل شد. مجلس ابتدا مسأله را به کمیسیون امور خارجه محول کرد. برای اینکه زمینه فراهم بشود به کمیسیون امور خارجه اختیارات تام داده شد. در کمیسیون بحث شد به دلایل عدیده‌ای اکثر اعضای کمیسیون چنین مسئولیتی را نپذیرفتند. بعضی از آقایانی هم که عضو کمیسیون بودند از این کمیسیون استعفا دادند و به کمیسیون‌های دیگر رفتند که به قول خودشان دست‌شان به این کارها آلوده نشود. علت این بود که آن‌ها

می‌خواستند کسی یا گروهی این کار را بکند و بعد بگویند که خوب این‌ها کردند. بنده هم عضو کمیسیون بودم. اصرار داشتند که بنده را جلو بیاورند. و بعد کاسه و کوزه‌ها را سر ما بشکنند و بگویند این لیبرال‌ها آخر کار خود را کردند. نمی‌گفتند که اعضای کمیسیون نه نفر کسان دیگر بودند نه یک نفر. به هر حال کمیسیون نپذیرفت. یکی از آقایان گفت که باید این را به دولت واگذار کرد. این کار عوارض دارد. اگر مجلس این کار را بکند، نمی‌شود که مجلس را منحل کرد. اما خوب، اگر دولت این کار را بکند و سر و صدایش در بیاید می‌گوییم که خوب این دولت را برکنار می‌کنیم یک دولت دیگر بیاید. ما برخورد با قضیه را این‌طور دیدیم و کمیسیون امور خارجه نپذیرفت. در نتیجه مجلس کمیسیون ویژه‌ای را انتخاب کرد. کمیسیون ویژه براساس شروطی که امام در همان پیام به حجاج تعیین کرده بود پیشنهادهایی را به مجلس آورد که تصویب و به دولت ابلاغ شد. مذاکرات مجلس در این موضوع خیلی جالب است و من پیشنهاد می‌کنم شما تمام مذاکرات مجلس را در این دوره بخوانید. ماده اول مصوبه مجلس این است که از آنجایی که دولت آمریکا در گذشته همواره در امور داخلی کشور ایران دخالت‌های گوناگون سیاسی و نظامی کرده است لذا باید تعهد و تضمین کند که از این پس هیچ‌گونه دخالت مستقیم یا غیر مستقیم در امور داخلی ایران ننماید.

ماده دوم مصوبه: دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارایی‌های ایران کان لم یکن اعلام گردد.

می‌دانید که گروگان‌گیری ه در ۱۳ آبان برابر با ۴ نوامبر بود. چند روز بعد دولت آمریکا دستور توقیف دارایی‌های ایران در آمریکا را صادر کرد. از نظر مقررات بین‌المللی اموال و دارایی‌هایی یک دولت در یک کشور دیگر مصونیت دارند. یعنی این که مثلاً فرض بفرمایید که ایران نفت می‌فروشد پولش را چگونه می‌گیرد؟ به مجرد تحویل نفت در خارک، خریدار پول آن را به حساب بانک مرکزی ایران، که به دولت ایران تعلق دارد، در بانکی که دولت ایران حساب باز کرده است، مثلاً در بانک‌های انگلیس در حال حاضر یا در ژاپن یا در هر کجای دیگر، واریز می‌کند. این پول مال دولت ایران است. حالا دولت ژاپن یا کمپانی‌های ژاپنی با ایران دعوا دارند، دادگاه هم رأی به ضرر ایران می‌دهد. اما آن دادگاه حق

ندارد پول دولت ایران را در آن حساب بانکی توقیف کند. این یعنی مصونیت بین‌المللی دارد؛ یعنی دوازده یا چهارده میلیارد دلار ذخایر ارزی ایران در بانک‌های آمریکایی از یک چنین مصونیتی برخوردار بودند. اگر چیس منهن بانک، گروه راکفلر می‌رفتند در دادگاهی و علیه ایران شکایت می‌کردند و دادگاه هم به ضرر ایران رأی می‌داد، طبق قوانین بین‌المللی دولت آمریکا نمی‌توانست سپرده‌های ایران را در آن بانک‌ها مسدود کنند. اما قانونی به رئیس‌جمهور آمریکا اجازه داده است که در مواقع فوق‌العاده اورژانس، که منافع آمریکا در خطر است، اموال و دارایی‌ها یک دولت خارجی را مسدود نماید.

ماده ۲ مصوبه مجلس، که خواندم می‌گوید: «بازگشت به شرایط عادی قبل از ۲۲ آبان در مورد کلیه روابط مالی فیما بین دو دولت.» این برای این بود که در ۲۲ آبان دارایی‌ها و اموال ایران در آمریکا را دولت آمریکا مسدود کرده بود. طبق این ماده شرط آزادی گروگان‌ها رفع کلیه اثرات ناشی از دستور رییس‌جمهور آمریکا بود. بخش دیگری از ماده شرط ابطال کلیه ادعاها علیه ایران و اتباع ایرانی در تمامی دادگاه‌های آمریکا در رابطه با انقلاب اسلامی است.

به دنبال انقلاب در ایران شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی آمریکایی در ایران لطمه دیدند. اگر شکایتی از ایران کرده‌اند باید لغو گردد. البته به نظر ما چنین چیزی هم احتیاج نبود. برای این که گفتم قانون فرس ماژور شامل انقلاب هم می‌شود. طبق این ماده اگر اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری موجب مطرح ادعا و محکومیت ایران یا اتباع ایرانی بشود، دولت آمریکا متعهد و ضامن است که پاسخگوی آن باشد.

فرض کنید یک آمریکایی گروگان گرفته شده است، همسرش شکایت کرده و گفته بچه من ترسیده و ۱۰ میلیون دلار باید به من خسارت داده شود. دولت آمریکا باید برود خودش جواب او را بدهد، به هر حال ضامن است خسارت و غرامت ناشی از آن را بپردازد.

**ماده ۴** مصوبه مجلس می‌گوید که دولت ایران در چارچوب اعمال حاکمیت خود اموال شاه معدوم و خانواده‌اش را مصادره کرده است و این اموال طبق قوانین ایران متعلق به ملت ایران است. رئیس‌جمهور آمریکا باید حکمی مبنی بر شناسایی

و توقیف این اموال و کلیه اقدامات اداری و حقوقی لازم برای انتقال کلیه اموال و دارایی‌ها را صادر نماید.

در همین مصوبه آمده است اگر این اقدامات انجام بشود، آن وقت گروگان‌ها به تدریج آزاد خواهند شد. یعنی به تدریج که دولت آمریکا این کارها را می‌کند، گروگان‌ها هم به تدریج آزاد خواهند شد.

### دولت و آزادی گروگان‌ها

بعد از اینکه مجلس این چهار ماده را تصویب کرد، صحبت این بود که حالا دولت ایران این مصوبه را چگونه می‌خواهد عمل کند؟ آیا آن را به دولت آمریکا ابلاغ کند؟ شما مذاکرات مجلس را بخوانید آنجا بحث بر سر این است که مذاکره نکنند یا نکنند، مذاکره مستقیم نکنند یا غیر مستقیم، همه این‌ها را مجلس رد کرد. حتی گفتند همین که مجلس این مصوبه را در خبرگزاری‌ها اعلام می‌کند به منزله ابلاغ به دولت آمریکا تلقی می‌شود.

نهایتاً دولت ایران از دولت الجزایر درخواست وساطت کرد و دولت الجزایر هم قبول کرد. مذاکرات در نخست‌وزیری بین مقامات ایرانی با مقامات الجزایری صورت گرفت. مشروح این مذاکرات هست. طرف ایرانی از سفیر الجزایر می‌پرسید ما چه بگوییم و چه نگوئیم. سفیر الجزایر می‌گوید شما باید بگویید چه می‌خواهید. این‌ها می‌گویند که شما برادران مسلمان ما هستید. شما می‌دانید چه می‌خواهیم، خوب خودتان بروید و صحبت بکنید. این‌ها جالب است!! اگر بخواهیم وارد جزئیات بشویم بحث طولانی می‌شود. به هر حال بعد از مذاکرات مفصل توافقی‌هایی صورت می‌گیرد و یادداشت‌هایی رد و بدل می‌شود. برای مذاکره یک هیأت ۵ نفری الجزایری شامل رضا مالک سفیر الجزایر در آمریکا، عبدالکریم غرایب سفیر الجزایر در ایران، مصطفی رئیس بانک مرکزی الجزایر، محمد حسین مدیر کل اقتصادی وزارت خارجه الجزایر به ایران آمدند. از طرف ایران آقای بهزاد نبوی، آقای گودرز افتخار، پرویز ممقانی، مسعود بامداد نمایندگان بانک مرکزی و نماینده وزارت امور خارجه ایران آقای احمد عزیزی در یک جلسه شرکت می‌کنند. در جلسات بعد هیأت الجزایری همان گروه ۵-۶ نفری هستند، اما



از ایران تنها کسی که در تمام مذاکرات همیشه به عنوان نماینده ایران حضور داشته آقای احمد عزیزی یا آقای بهزاد نبوی بوده است. در چنین واقعه‌ای به این مهمی و مذاکرات فنی قطعاً بایستی متخصصینی از بانک مرکزی و وزارت دارایی یا جاهای دیگر می‌بودند. حتی از نظر سیاسی هم این حرکت بسیار نپخته‌ای بود. که کسی همه مسئولیت یک چنین کار بزرگی را به عهده بگیرد. ولو برای اینکه آبروی خودش را هم حفظ کند باید کسان دیگری را هم در مذاکرات دعوت می‌کرد. چرا آن هیأت اولیه در جلسات بعدی شرکت نکرد معلوم نیست. تمام صورت جلسات به امضاء این دو نفر است. در بعضی از صورت جلسات فقط یک نفر امضاء کرده است. بیانیه الجزایر در ۲۹ دی امضاء می‌شود. متعاقب آن رئیس جمهور آمریکا یک سلسله فرمان‌هایی را صادر می‌کند. مثلاً یک فرمان هست که دولت آمریکا یعنی رئیس جمهور آمریکا به موجب اختیاراتی که مطابق قانون اساسی دارد فرمان می‌دهد که هرگونه نقل و انتقال اموال شاه ممنوع باشد. فرمان دومی که رئیس جمهور صادر می‌کند عدم پی‌گیری شکایات ناشی از گروگان‌ها و شکایات مربوط به تمامی اعمالی که در سفارت ایالات متحده در ایران وارد شده است. یکی دیگر عدم پی‌گیری شکایات ناشی از بحران گروگان‌ها است.

#### بیانیه‌ها و قراردادهای الجزیره

به دنبال مذاکراتی که بین دو دولت ایران و آمریکا، به وساطت دولت الجزیره صورت گرفت دو بیانیه و ۶ قرارداد بین دو دولت امضاء شد. اولی تحت عنوان بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر و دومی بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر درباره حل و فصل ادعاهای دولت ایالات متحده آمریکا و دولت جمهوری اسلامی ایران.

در بیانیه اول پس از مقدمه‌ای آمده است:

«نظر به اینکه دولتیین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر تقاضا نموده‌اند که به منظور یافتن راه قابل قبول طرفین برای حل بحران در روابطشان ناشی از دستگیری ۵۲ نفر از اتباع آمریکا در ایران به عنوان واسطه عمل نماید، دولت الجزایر با دو دولت

درباره تعهداتی که هر یک آماده برای حل این بحران در چارچوب ۴ شرط ذکر شده در مصوبه مورخه ۱۱ آبان ۵۹ مجلس شورای اسلامی ایران به عمل آورد مشورت‌های گسترده انجام داده است. بر اساس اعلام پذیرش رسمی از جانب ایران و ایالات متحده آمریکا دولت الجزایر اعلام می‌دارد که تعهدات متقابل زیر توسط دو دولت به عمل آمده است».

من روی این «تعهدات» تکیه می‌کنم. برای اینکه ما ایراد گرفتیم که بیانیه الجزایر یک قرارداد و یک تعهد بین‌المللی برای ایران است و بر طبق قانون اساسی باید به مجلس می‌آمد. می‌گویند این بیانیه است نه معاهده بین‌المللی، و چه کسی گفته باید بیانیه به مجلس بیاید. این یک خلط کلامی است. بیانیه با صراحت می‌گوید «تعهدات» دو دولت. در گزارش نخست‌وزیر وقت مرحوم رجایی به مجلس هم این عبارت تعهد و موافقتنامه آمده است. بعد هم می‌گوید در چارچوب مصوبه ۱۱ آبان مجلس. در حالی که خود امضاء کنند بیانیه در گزارش به مجلس می‌گوید: «ما نمی‌توانستیم مصوبه مجلس را اجرا کنیم، مصوبه مجلس برای ما فاقد ارزش قانونی بود و ما اصلاً نمی‌توانستیم آن کار را بکنیم» که بعداً خواهیم خواند.

مشروح تعهدات در این بیانیه بر مبنای اصول کلی زیر است:

الف) در چارچوب و پیرو شرایط دو بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر ایالات متحده که مربوط به دعاوی است، دولت ایالات متحده حتی الامکان وضعیت مالی ایران را به صورت موجود قبل از ۲۳ آبان ۵۸ باز خواهد گرداند».

خوب، حتی الامکان یعنی چی؟ در زبان بین‌المللی یعنی کشک. مثل اینکه فرض کنید که من از شما هزار تومان می‌گیرم و می‌نویسم عندالاستطاعه و قدرت به شما بپردازم. خوب من می‌گویم ندارم و المفلس فی امان‌الله، می‌گویی چه کار کنم. این که اینجا نوشته شده حتی الامکان، از آن اصطلاحات خیلی عجیب و غریب است. بعد بیانیه می‌گوید در این چارچوب ایالات متحده خود را متعهد می‌سازد که تحرک و انتقال آزاد کلیه دارایی‌های ایران موجود در قلمرو قضایی

خود را به شرحی که در بندهای ۴ و ۹ خواهد آمد تأمین نماید. حالا این بندهای ۴ و ۹ از آن بندهاست که توضیح خواهم داد.

ب) قصد دو طرف در چارچوب و پیرو شرایط دو بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر این است که کلیه دعاوی بین هر دو دولت با اتباع دولت دیگر را لغو و موجبات حل و فصل و ابطال کلیه این دعاوی را از طریق داوری لازم‌الاجرا فراهم نمایند.

جالب این است که می‌گویید بین هر دو دولت با اتباع دولت دیگر، ولی نه بالعکس. اتباع هر یک از دو دولت با دولت‌ها چه فرقی دارد؟ می‌گویید که دعاوی بین هر دولت با اتباع دولت دیگر یعنی اگر دولت ایران از اتباع آمریکایی شکایت دارد باید برود به داوری. اما نمی‌گویید اگر اتباع ایرانی علیه دولت آمریکا شکایت دارند می‌توانند مطرح کنند. خوب حالا همه دعاوی ما با کیست؟ ما با دولت آمریکا که قراردادهای چندانی خیلی نداشتیم، عمده قراردادها با بخش خصوصی است. همه این دعاوی باید بروند به داوری لاهه از طریق ترتیبات مندرج در بیانیه مربوط به حل و فصل ادعاها:

«ایالات متحده موافقت می‌نماید به تمام اقدامات حقوقی در دادگاه‌های ایالات متحده که متضمن ادعاهای اتباع و مؤسسات آمریکایی علیه ایران و مؤسسات دولتی است خاتمه داده کلیه احکام توقیف و احکام قضایی صادره را لغو و سایر دعاوی بر اساس چنین ادعایی را ممنوع کند و موجبات خاتمه دادن به چنین ادعایی را از طریق داوری لازم‌الاجرا فراهم نماید.»

باز هم در اینجا می‌گویید ادعاهای اتباع و مؤسسات آمریکایی علیه ایران و مؤسسات دولتی. در جای دیگر در بیانیه مربوط به حل و فصل مربوط به ادعاهای دولت آمریکا و دولت ایران شرح می‌دهد که مؤسسات دولتی یعنی چی. مؤسسه دولتی آن است که توسط دولت کنترل می‌شود. خوب در آمریکا که انقلاب نشده بود که دولت بیاورد بعضی از کمپانی‌ها را ملی کند و دولت کنترلش کند. در ایران انقلاب شده و تمام شرکت‌های طاغوتی‌ها، مثل اموال هژبر یزدانی فلان کارخانه یا فلان بانک و همه آنها مصادره شده‌اند. صاحبان آنها می‌توانند علیه دولت ایران طرح دعوا کنند. چون حالا بنیاد آمده و آنها را گرفته و در واقع دولت دارد آنها را

کنترل می‌کند، مشمول این بیانیه می‌شوند. یعنی اگر تشکیلات هژبر یزدانی رفته از یک کمپانی آمریکایی وامی گرفته، ولی دولت ایران آن وام را تضمین نکرده بود، حالا چون تأسیسات این آدم توسط دولت ایران کنترل می‌شود به عنوان مؤسسه دولتی شناخته می‌شود، او می‌تواند علیه ایران طرح دعوا کند و کرده است. این‌ها اصول کلی بود. بعد می‌گوید:

«ماده یک: عدم مداخله در امور ایران. ایالات متحده آمریکا تعهد می‌نماید که سیاست ایالات متحده این است و از این پس این خواهد بود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم سیاسی یا نظامی در امور داخلی ایران مداخله ننماید».

یعنی نماینده دولت ایران، آقای بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی در ۲۹ دی ۵۹ امضاء و قبول کرده است که سیاست ایالات متحده این است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در امور داخلی ایران مداخله ننماید. یعنی ما همه ادعاهایمان که این‌ها مداخله می‌کردند و می‌کنند رد کردیم.

زمانی یک شهروند عادی ایران حرفی می‌زند، خیلی چیزها می‌تواند بگوید. اما نماینده دولت انقلاب پس از پیروزی انقلاب به‌طور رسمی آمده این را امضاء کرده که سیاست دولت ایالات متحده این است و از این پس هم این خواهد بود که این کارها را نکند. اگر می‌گفت از این پس این خواهد بود، ایراد نداشت ولی می‌گوید این است. از نظر دستوری این است چه معنا دارد. متن انگلیسی بیانیه را هم داریم. بعد بیانیه می‌گوید که پول‌های ایران را می‌ریزیم به بانکی که طرفین توافق می‌کنند. و طرفین توافق کردند که این **بانک انگلیس** باشد. خود این بحث‌انگیز است که چرا بانک انگلیس؟ چرا بانک آلمان نه، بانک هلند نه، بانک سوئیس نه؟ چرا بانک انگلیس؟ بیانیه نمی‌گوید دولت الجزایر تصمیم گرفت، بلکه می‌گوید دو دولت توافق کردند. در یک بانک دیگری، در هلند، بانک مرکزی الجزایر حسابی به نام خودش باز می‌کند و دولت ایران یک میلیارد دلار به آن حساب می‌ریزد. این یک حساب تضمینی است. یعنی وقتی هیأت داوری لاهه رأی صادر کرد، از آن حساب بردارند و به ذی‌نفع به پردازند. در هیچ زمانی نبایستی موجودی این حساب از ۵۰۰ میلیون دلار کمتر باشد.

**هیأت داوری ۹ نفر هستند، ۳ نفر ایرانی ۳ نفر آمریکایی ۳ نفر دیگر هم به توافق طرفین از یک کشور ثالث. این ۹ نفر با اکثریت آرا وقتی حکمی صادر**

کردند، رأی آنها غیر قابل برگشت و لازم‌الاجراء است. هیچ‌کس نمی‌تواند دبه در بیاورد. وقتی رأی صادر شد، بانک مرکزی الجزایر موظف است از حساب تضمینی بردارد و به کسی که به نفع‌اش حکم صادر شده است بپردازد. حالا اولین سؤال: اصلاً خود این بیانیه، امضاء همین ماده نفی همه مطالبات ما از آمریکا است چرا؟ ما هیچ ضمانتی از آمریکا نگرفتیم که اگر هیأت داوری علیه دولت آمریکا رأی دادند ما از چه کسی بگیریم؟ در حالی که اگر رأی علیه ایران باشد از حساب تضمینی پرداخت می‌شود.

مفهوم حقوقی این قضیه این است که ما اصلاً ادعایی و مطالباتی نداریم. مطالبات ما ایران طلاها و ۱۱ میلیارد سپرده‌هاست و اگر به ما بدهند ما دیگر مطالباتی نداریم. یعنی تمام ادعاهای ایران که ۲۰ سال ما را چابیدند و در قراردادها سر ایران را کلاه گذاشتند همه این‌ها را نفی کردیم و قبول کردیم که اگر اتباع حقوقی و حقیقی آمریکایی رفتند شکایت کردند اکثریت هیأت داوری رأی داد برای ایران لازم‌الاتباع است. قبول این امر توسط دولت انقلابی جمهوری اسلامی ایران یعنی نادیده گرفتن اصل فرس مائر در روابط بین‌المللی است. یعنی قبول این که تمام ادعاهای طرف‌های آمریکایی قابل طرح است. مرجع رسیدگی هم هیأت داوری ۹ نفره است. و رأی ۵ نفر از ۹ نفر قطعی است. رأی سه داور آمریکایی معلوم است. سه داور مرضی‌الطرفین هم مجتهدین فارغ‌التحصیل حوزه علمیه قم نیستند که بر اساس ضوابط اسلامی رأی بدهند. آن‌ها بر اساس قوانین بین‌المللی رأی می‌دهند. یعنی قراردادی که ایران در زمان شاه با این بانک یا مؤسسه امضاء کرده است را می‌خوانند و می‌گویند شما این تعهد را کرده‌اید او هم این تعهد را کرده و آن را انجام نداده‌اید، خوب باید این را بپردازید. او که بگوید که آمریکا ۵۰ سال ایران را چابیده‌اند.

در قرارداد مشابه‌ای که مکزیک با آمریکای امضاء کرد آمده است که هیأت داوری، که می‌خواهد رأی بدهد بالاغیرتاً سوابق یک ملت ضعیفی را که در برابر آمریکا قوی که او را می‌چابیده در نظر بگیرد. به لغات به‌کار رفته در این سند نگاه کنید. طرف مکزیکی می‌گوید حالا ما از آمریکا شکست خوردیم اما شما وقتی رأی می‌دهید در نظر بگیرید که در سال‌های گذشته آمریکایی‌ها چه به روز ما

مکزیک‌ها آوردند؛ درست است که قراردادهای مکزیک را رئیس جمهور قبلی ما امضاء کرده است اما او نوکر شما آمریکایی‌ها بود. مردم مکزیک انقلاب کردند و او را بیرون انداختند. نظیر این در جاهای دیگر هم هست.

**ماده ۵ بیانیه الجزایر** درباره حل و فصل ادعاهای ایران می‌گوید دادگاه اتخاذ تصمیم درباره تمام موارد را بر اساس احترام به قانون انجام خواهد داد. اما روشن نیست منظور کدام قانون است؟ آیا منظور همین بیانیه و قراردادهایی که امضاء شده است؟ یعنی اعضای دادگاه که از الجزایر یا هلند یا هر کجای دیگری که انتخاب شده‌اند و ایرانی و آمریکایی هم نیستند، اگر در رسیدگی به دعوی رسیدند به جایی که می‌بینند قراردادهای منعقد شده بین طرف ایرانی و آمریکایی، به ضرر ایران واقعاً ظالمانه و خائنانه است و می‌خواهند از روی احساس انسان‌دوستی و حق‌طلبی رأی بدهند حق ندارند، بلکه باید صرفاً بر اساس احترام به قانون باشد. قانون و مقررات قانونی و اصولی از قانون تجارت و بین‌الملل می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد که دادگاه آن را تصویب نماید. اما از میان صدها قانون بین‌الملل کدام قابل استناد است؟ نمی‌گوید ایران، نمی‌گوید آمریکا، می‌گوید دادگاه آن را تشخیص دهد. یعنی از ۹ نفر هیئت داوری اکثریت آن، ۵ نفر، در مورد استفاده از قانون تجارت بین‌الملل تصمیم می‌گیرند.

کسانی که بر این بیانیه تحلیل نوشته‌اند می‌گویند عجیب است که دولت ایران این را قبول کرده است. ببینید جالب این است تمام که لحن بیانیه‌ها و قراردادهای مربوطه آن چنان است که گویی ایران هیچ ادعایی علیه آمریکایی جز همان اموال و دارایی‌ها، نداشته است.

در بند ۳ آمده است به محض اینکه گروگان‌ها آزاد و تحویل دولت الجزایر داده شود و برگ گواهی صادر گردد، ایالات متحده فوراً تمام ادعاهایی را که در حال حاضر بر علیه ایران در دیوان دادگستری بین‌المللی مطرح است پس خواهد گرفت و از آن به بعد نیز از اقامه دعوا در مورد هرگونه ادعای حال یا آینده توسط ایالات متحده یا اتباع ایالات متحده علیه ایران ناشی از حوادث قبل از تاریخ این بیانیه در رابطه با موارد زیر جلوگیری خواهد نمود:

۱) دستگیری ۵۲ نفر اتباع ایالات متحده در ۱۳ آبان ۵۸. نمی‌گوید گروگان‌گیری می‌گوید دستگیری. دستگیری مفهوم حقوقی مختلف دارد یعنی بازداشت داده شدند،

۲) خسارات وارده به اموال ایالات متحده یا اموال اتباع ایالات متحده در داخل محوطه سفارت آمریکا در تهران بعد از ۱۲ بهمن ۱۳۵۷،

۳) صدمات وارده به اتباع ایالات متحده یا اموال آنها در نتیجه جنبش‌های مردمی در جریان انقلاب اسلامی ایران که ناشی از عمل دولت ایران نبوده است.

۴) دعاوی اشخاص غیر آمریکایی درباره خسارت‌های حال یا آینده، ناشی از حوادث ذکر شده در این بند.

این بند به اشخاص حقیقی و حقوقی غیر آمریکایی، یعنی اتباع کشورهای دیگر غیر ایرانی و غیر آمریکایی، که تابعیت مضاعف داشته‌اند، امکان داد علیه ایران طرح دعوا نمایند. بعد از انقلاب بعضی از ایرانی‌هایی که فرار کردند و به آمریکا رفتند و از قبل تبعه آمریکا بودند یا بعد از انقلاب شدند، اقامه دعوا کردند. کمپانی‌های اسرائیلی یهودی اکثراً و برخی از کمپانی‌های ژاپنی و ایتالیایی تابعیت مضاعف دارند، این‌ها رفته‌اند علیه ایران اقامه دعوا کرده‌اند. من لیست اسامی همه این‌ها را دارم وقت نیست همه را بخوانم. جالب این است که در هیأت داوری درباره صلاحیت‌های هیأت در رسیدگی به ادعاهای اتباع مضاعف اختلاف بوده است. اما وقتی رأی می‌گیرند نماینده ایران، آقای دکتر کاشانی، به آن رأی مثبت می‌دهد. مرد حسابی چرا؟

خوب حالا بعد از این که همه این کارها را کردند می‌گویند بیانیه‌ها و اسناد مربوطه را نخوانده امضاء کردیم؛ چرتکه نینداخته امضاء کردیم. اما حالا که فهمیدی چه چیزی را امضا کرده‌ای چرا صلاحیت رسیدگی به دعاوی اتباع دوگانه علیه ایران را پذیرفتی؟

در این بیانیه هیچ کجا نمی‌گوید ادعاهای اتباع ایرانی علیه دولت آمریکا چه می‌شود و دولت آمریکا چه تعهدی در برابر دعاوی این اتباع ایرانی قبول کرده است. مثل اینکه امضاء کنند این قرارداد اقرار و اعتراف کرده است که فقط آمریکایی‌ها علیه ما ادعا دارند و فقط ادعاهای آن‌ها قابل طرح در هیأت داوری است.

از جمله مطالبات ایران از آمریکا خریدهای نظامی زمان شاه از آمریکاست. می‌دانید یکی از مسائلی که ما در مجلس پی‌گیری کردیم و پیشنهاد دادیم و اصلاً ترتیب اثر داده نشد، این بود که آقا شما باید راجع به مطالبات و بدهی‌هایی که دولت آمریکا به ایران دارد یک چیزی در این بیانیه بیاورید. بیانیه الجزایر در زمان و در شرایط جنگ با عراق امضاء شده است. شما باید یک تعهدی از آمریکا می‌گرفتید که تمام وسایل یدکی مورد نیاز ارتش ایران را که دولت ایران قبل از انقلاب ۴۰۰ میلیون دلار پولش را داده است و آماده برای ارسال به ایران در فرودگاه‌ها مانده است، به ما تحویل بدهد. اما هیچ اقدامی نشد. علاوه بر این در زمان شاه حساسی در وزارت دفاع آمریکا باز شده بوده بود به نام حساب امانی ایران. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۹ ایران جمعاً بیش از ۲۳ میلیارد دلار به آن حساب ریخته بود. دولت آمریکا مدعی بود که ۹ میلیارد دلار وسایل نظامی به ایران داده است. ۹ یا ۱۰ میلیارد دلار را هم گفتند که در زمان بختیار لغو کرده‌اند. ۲ میلیارد دلار دیگرش را هم برای ما حساب بالا آورده‌اند. یکی از جرایمی که مخالفان ما به نسبت می‌دهند این است که با کاردار سفارت آمریکا در تهران ویا با سایر مقامات دولت آمریکا مذاکره می‌کردیم که این پول‌ها را به ما پس بدهند. به ما ایراد می‌گیرند که چرا با آمریکا صحبت می‌کردید. خوب پس چه کار می‌کردیم؟ برای گرفتن حق‌مان از آمریکا باید می‌رفتیم با شوروی صحبت می‌کردیم؟ باید با آمریکایی‌ها صحبت می‌کردیم که مطالبات خود را وصول کنیم. در مذاکرات الجزایر این مطالبات مطرح نشدند یا گزارش نشده است که اگر مطرح کردند چه پاسخی در یافت کردند.

من دو سه مطلب را هم بگویم و بقیه را می‌گذارم برای هفته بعد.

آقای نخست‌وزیر، مرحوم رجایی، بعد از امضای بیانیه‌ها توسط نماینده ایران و آزادی‌گروگان‌ها به مجلس آمدند و گزارش دادند. در این گزارش می‌گویند پس از آن‌که حرکت انقلابی دانشجویان ثمرات خود را به بار آورد، امام در پیام حج امسال تصمیم‌گیری در این زمینه را به عهده مجلس شورای اسلامی گذاشت. مجلس نیز در ۱۲ آبان شرایط آزادی‌گروگان‌ها را اعلام و به دولت ابلاغ کرد. دولت نیز بر اساس مصوبه مزبور اقدام و به نتیجه مناسب دست یافت.



ایشان مطالب دیگری نیز می‌گویند که من وارد آنها نمی‌شوم. آقای رجایی در تحلیل از اثرات گروگان‌گیری و نتایجی که در پی داشته است، می‌گویند که در حل ماجرا نیز ما موفق شدیم که آمریکا را وادار به تعهدات بین‌المللی در رابطه با عدم مداخله در امور داخلی ایران و بازپس دادن اموال شاه و بستگانش بنماییم. می‌گوید بر اساس اصول مصوب مجلس شورای اسلامی دولت آمریکا را وادار به امضای تعهدات کردیم. بعد هم می‌گویند که اصول پذیرفته شده به عنوان یک تعهد بین‌المللی برای هر دو طرف لازم‌الاجرا است. ببینید نخست‌وزیر آمده به مجلس گزارش می‌دهد و می‌گوید این یک تعهد بین‌المللی برای هر دو طرف است. اصل ۷۲ قانون اساسی می‌گوید تمام تعهدات، قراردادهای و پیمان‌های بین‌المللی باید به مجلس شورای اسلامی بیاید تا مجلس رأی بدهد. بیانیه الجزایر نیامد. گفتند آقا این بیانیه است. در حالی که نخست‌وزیر وقت گزارش می‌دهد و صریحاً می‌گوید این یک تعهد بین‌المللی بین ایران و آمریکا است. دو دولت با مفاد این بیانیه‌ها موافقت کرده‌اند و این موافقت را رسماً اعلام شده است. طرفین پذیرفته‌اند که یک تعهد بین‌المللی لازم‌الاجرا برای هر دو طرف است. منظور از دو طرف ایران و الجزایر نیست دو طرف یعنی ایران و آمریکا. در جای دیگری آقای نخست‌وزیر اشاره می‌کنند که آمریکایی سلطه‌گر مجبور شده است که مصوبه مجلس شورای اسلامی را در رابطه با تعهد عدم مداخله بپذیرد. منظور من از تکرار مصوبه مجلس برای این است که، همان‌طور که بعداً خواهم خواند، این‌ها می‌گویند که مصوبه مجلس قابل اجرا نبوده است.

#### سرنوشت دارایی‌های ایران

در مورد میزان اموال و دارایی‌های ایران در آمریکا اختلاف نظر میان نهادهای ایران وجود دارد. اما حدوداً بین ۱۰ تا ۱۴ میلیارد دلار ذکر شده است. آن بخشی که مورد اختلاف نبوده عبارتند از: سپرده‌های ایران نزد بانک فدرال رزرو شامل طلا و اوراق بهادار ۲/۵ میلیارد دلار؛ نزد شعب اروپایی بانک‌های آمریکایی ۴/۸ میلیارد دلار؛ نزد شعب بانک‌های آمریکا در خود آمریکا ۲/۲ میلیارد دلار؛ دارایی‌های دیگر ایران در آمریکا و خارج از آمریکا بین ۱ تا ۴ میلیارد دلار. (می‌گویم بین ۱ تا ۴ میلیارد دلار برای اینکه اطلاعات دقیقی نداشتیم که چقدر

است). از این سپرده‌ها ۸ میلیارد دلار به حساب ایران یعنی به حساب بانک مرکزی الجزایر در آن بانک انگلیسی، واریز شد. از این مبلغ، ۳/۶ میلیاردش را بابت اصل و بهره اقساط عقب‌مانده و بدهی دولت ایران و مؤسسات کنترل شده به‌وسیله دولت به بانک‌های ایرانی مسترد شده است. سپس ۴ میلیارد دلار بابت وام بانک چیس منتهن پرداخت شد. وقتی خواستند سپرده‌های ایران را از بانک‌های آمریکایی در آمریکا و شعب بانک‌های آمریکایی در اروپا به حساب بانک مرکزی الجزایر در بانک انگلیسی منتقل بکنند، قبل از انتقال گفتند حساب بدهی‌های دولت ایران این‌ها ست که باید به پردازد. اما این بدهی دولت ایران نبود.

این ۴ میلیارد دلار یک وام به اصطلاح سندیکایی با بهره ۴٪ بود. منظور از وام سندیکایی یعنی چندین بانک آمریکایی زیر چتر بانک چیس منتهن جمع شدند و این وام را به ایران پرداختند. اما برای تضمین این وام بانک مرکزی ایران را مجبور کردند که آن را امضاء، یعنی ضمانت کند. تضمین بانک مرکزی یعنی دولت ایران. اما دریافت این وام به، بر طبق قانون اساسی قبلی، به تصویب مجلس نرسید و بنابراین دولت ایران هیچ تعهدی برای بازپرداخت آن نداشت. این‌ها در هیچ دادگاهی نمی‌توانستند بروند و این وام را نقد کنند. حالا اولین اقدام حال کردن این وام بود. حال کردن وام یعنی چی؟ یعنی بنا بود مثلاً این وام ۱۰ ساله پرداخت شود. اما در الجزایر پذیرفتید که تمام آن وام را یک‌جا به بانک‌های آمریکایی بپردازید. آن هم با این عنوان که می‌خواهیم کلیه روابط مالی ایران را با آمریکا قطع کنیم. خوب شعار هم خیلی دهان‌پرکن است. از آن شعارهای خیلی خوبی است که هیچ کس هم نمی‌تواند چیزی بگوید. اگر کسی می‌خواست بگوید می‌گفتند ببینید این از ایادی آمریکاست که نمی‌خواهد روابط مالی ما با آمریکا قطع شود. اما بهره این وام ۴ درصد بود. الان اگر کسی بخواهد چنین وامی را از هر کجا بگیرد بهره آن ۱۲ تا ۱۵ درصد است. چرا وامی که ۴ درصد بهره آن بود و اصلش را هم می‌توانستیم ندهیم حال کرده‌اید؟

ما به همین خاطر انقلاب کردیم. اگر این کار را نمی‌کردند دلیلی نداشت که انقلاب بکنیم.

حالا من برای شما می‌خوانم که این ۴ میلیارد وام زمان شاه به چه کسانی پرداخت شده بود، که دولت انقلابی ایران چرتکه نینداخته، آن را به بانک‌های

آمریکا، نظیر چیس منهن، سیتی بانک و بانک او آمریکا و... نقداً و یکجا پرداخت کرد.

اسامی بعضی از دریافت‌کنندگان‌ها را می‌خوانم... مشت نمونه خروار است.

شرکت تهران شامیر آقای القانین در ارتباط با امریکن اکسپرس یک میلیون دلار، شرکت ایری پلاست، باز هم مربوط به آقای القانین ۲ میلیون دلار، بانک عمران مربوط به خانم شمس پهلوی در ارتباط با سیتی بانک ۳ میلیون دلار، شرکت فیروز مربوط به آقای حبیب ثابت، همان ثابت پاسال معروف حدود ۲ میلیون دلار، گروه صنتی کفش ملی مربوط به آقای ایروانی در ارتباط با سیتی بانک، بانک پارس، شرکت سیری، بانک بین‌المللی ایران، بانک توسعه صنعت و معدن، بانک داریوش، بانک توسعه صنعت، بانک توسعه و سرمایه‌گذاری، دولت ایران به بانک آمریکا در ارتباط با گم شدن چک‌های مسافرتی، دولت ایران در ارتباط با سهام ایران کالیفرنیا که ورشکسته شده بود، بابت ملی شدن بانک تجارت خارجی ایران، نورد لوله اهواز، بانک ایران و آلمان، وام‌های شرکت‌های خصوصی در ارتباط با فرست کانزاس بانک، بدهی ایران هامبورگ به شرکت زمینه، بدهی ایران هامبورگ به صنایع کاشان، بدهی ایران هامبورگ مربوط به آکرام فلز، بدهی ایران هامبورگ مربوط به صنایع اراک، بدهی شرکت کارتون کار، اتو تهران، بدهی بانک سرمایه‌گذاری خارجی ایران در لندن، شرکت خصوصی نیافران، فرش گیلان، برداران مقدم، تضمینی بانک ایران آلمان تمام این‌ها ۴۳ میلیون دلار. مورد دیگر بدهی بانک ایرانیان در ارتباط با امریکن سکيوریتی، بدهی بانک صادرات در ارتباط با امریکن اکسپرس، بدهی بانک توسعه صادرات، بدهی پلی اکريل، بدهی بانک ایرانیان به بانک تراست. موارد دیگری هم هست که وقت برای بیان همه آن‌ها نیست.

گفتم همه دعوای برای این بود که پولشان را نقد کنند، نه عاشق چشم و ابروی شاه بودند و نه انگیزه بشردوستانه برای یک بیمار سرطانی. نه سرنوشت آن ۵۲ نفر گروگان برایشان مهم بود و نه هیچ چیز دیگری. هدف اصلی این بود که این وام نقد شود و شد. مذاکره‌کنندگان ایران می‌توانستند زیر بار نروند و به طرف آمریکایی بگویند این بانک‌ها می‌توانند طلب خود را از این افراد حقیقی یا حقوقی

با توقیف سرمایه‌ها و اموال آنان در آمریکا وصل کنند. مثلاً بانک سیتی می‌تواند از اموال شمس پهلوی در آمریکا طلبش را بردارد.

آقای بهزاد نبوی عاقد این قرارداد که به تعبیر خودش بدتر از قرارداد وثوق‌الدوله است، در نشریه صف ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی ایران، شماره ۳۵ آبان ۶۱، مصاحبه‌ای کرده است. در صفحه اول ضمن اظهار محبت‌هایی که به ناحق در حق ما کرده است می‌گوید که: «اصول مصوبه مجلس این است همه اموال و دارایی‌ها و پول‌ها آزاد شوند بعد ۵۲ گروهان بروند. مصوبه این بود. اگر نمی‌شود همه یکجا صورت گیرد، مرحله به مرحله انجام شود، آنها یک مقداری آزاد می‌کنند، ما هم ۴ تا گروهان را آزاد می‌کنیم، بیشتر می‌دهند بیشتر آزاد می‌کنیم».

اما بعد می‌گوید که: «این اصل شدنی نیست. زیرا بعد از دو سال هنوز هم نمی‌دانیم دارایی ما در آمریکا چقدر است».

آن روز که ما توی مجلس گفتیم که چرا نمی‌گویید که تعهدات آمریکا در مورد بازپرداخت دارایی ما چیست برای همین است. کسی که آن زمان مسئول بیانیه الجزایر در نخست‌وزیری بود، بعد از دو سال در مصاحبه‌ای می‌گوید دارایی‌های ایران غیر از آن پول‌هایی که بلوکه کردند و به آن صورت می‌خواستند پس بدهند نزدیک به ۵ میلیارد دلار بود. وی می‌گوید ما بعد از دو سال فهمیدیم چقدر دارایی در آمریکا داریم. یعنی روزی که بیانیه امضاء می‌شد نمی‌دانستیم اموال و دارایی‌های ما چقدر است؛ حالا فهمیدیم که چه داریم؛ اینکه ما ۴ میلیارد دلار کالا داریم در آنجا، اصلاً ما نمی‌دانستیم؛ اگر یک نفر لیست می‌خواست نداشتیم، همین‌طوری حدس می‌زدیم چیزهایی در آمریکا داریم. الان حساب شده در حدود سه میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار کالا داریم که بخشی از آن آمده و بخشی هم در حال انتقال است و مشکلات زیادی در راه انتقال این کالاها به ایران وجود دارد. خیلی از کالاها را، غیر از کالاهای نظامی آمریکا موافق است که پس بدهد. ولی حمل همین کالاها دو سال طول کشیده است. اگر ما می‌خواستیم عین مصوبه مجلس را عمل کنیم هنوز گروهان‌ها اینجا بودند.

این سخنان در حالی بیان می‌شود که آقای نخست‌وزیر آمده‌اند به مجلس و به‌طور رسمی گزارش دادند که این بیانیه بر اساس مصوبات مجلس تنظیم و امضاء شده است. اگر نمی‌توانستند اجرا کنند یا مصوبه قابل اجرا نبود یک چیز است اما گزارش نادرست به مجلس دادن چیز دیگری است. بیایند به مجلس بگویند که ما پوزه امپریالیسم آمریکا را به خاک مالیدیم و عین مصوبات مجلس را اجرا کردیم و بعد رئیس مجلس و نمایندگان به‌طور دسته‌جمعی طی یک نامه‌ای از اقدامات دولت به خاطر اجرای مو به موی قرارداد تشکر بکنند. خوب این درست نیست. ما این‌ها را درست نمی‌دانیم. خوب حالا ایشان می‌گویند که بلی ما اگر می‌خواستیم این کارها را بکنیم نمی‌شد. آقای بهزاد نبوی وزیر مشاور اجراکننده این قرارداد می‌گویند اصلاً مصوبات سالب به انتفاع موضوع بود. یعنی این که امام گفتند مجلس تصمیم بگیرد؛ مجلس این همه مذاکرات کرد و این همه صحبت‌ها شد، در نطق‌های قبل از دستور را چقدر حرف زده شد، چقدر صحبت و بحث شد، ۴ ماده را تصویب کردند، و به یکدیگر تبریک گفتند، بعد هم به نخست‌وزیر ابلاغ شد، حالا می‌گویند که این‌ها همه بلاموضوع بوده‌اند، اصلاً قابل اجرا نبوده‌اند. یعنی چی؟ می‌گویند: یعنی اگر گروگان‌ها در عرض یک مدت زمان معقول آزاد نمی‌شدند، طبق مصوبه مجلس اگر قرار بود بعد از اینکه سپرده‌های ما آزاد و دعاوی حل می‌شد، به پیش‌بینی خود آمریکایی‌ها حدود ۳۰ تا ۵۰ سال به طول می‌انجامید. علی‌القاعده اگر می‌خواستیم مصوبه مجلس را اجرا کنیم ۵۰ سال باید گروگان‌ها اینجا می‌ماندند. پس چه دلیلی داشت که بیانیه امضاء شود. به عنوان وزیر دولت جمهوری اسلامی به جای استناد به مصوبه مجلس شورای اسلامی، به استدلال آمریکایی‌ها استناد می‌کند برای اینکه توجیه کند که چرا بیانیه را امضاء کرده است. درست است که ما مصوبه مجلس را دقیقاً و مو به مو اجرا نکردیم اما مصوبه مجلس هیچ حکم قانونی نبود که ما ملزم باشیم آن را نظیر یک قانون ماده به ماده اجرا کنیم، هیچ نوع مسئولیت قانونی خم در قبال مجلس برای اجرای آن نداشتیم.

آدم از این سخن واقعاً تعجب می‌کند. پس شما در مقابل چه کسی مسئولیت داشتید که آن را امضاء کنید؟ می‌گویند مصوبه مجلس قانون نبود و ما با توجه به

احساس مسئولیت شرعی خودمان این کار را کردیم و تا آنجایی که توانستیم در چارچوب مصوبه عمل کردیم. خوب، مسئولیت شرعی یعنی چه؟ کدام مسئولیت شرعی؟ شما مسئولیت شرعی داشتید و امی را که به القانیان داده شده بود، پس بدهید؟ شما مسئولیت شرعی داشتید که مصوبه مجلس را اجرا نکنید؟ اگر واقعاً نمی‌توانستید خیلی ساده می‌آمدید مجلس در یک جلسه خصوصی، نه عمومی به نمایندگان می‌گفتید مصوبه شما قابل اجرا نیست و نمی‌توانیم اجرا کنیم.

وقت نیست که من همه گزارش‌ها را بخوانم. آدم وقتی می‌خواند در عین حالی که خنده‌اش می‌گیرد، اما واقعاً گریه‌آور است. می‌گوید ما دیدیم اجرای مصوبه عملی نیست، آمدیم گفتیم ۳۵ میلیارد دلار بریزید به حساب ایران تا گروگان‌ها را آزاد کنیم. خبرنگاری از ایشان می‌پرسد که شما این رقم ۳۵ میلیارد را از کجا پیدا کردید؟ می‌گوید ما دیدیم که شرایط مجلس چیزی نیست که یک ماهه یا دو ماهه قابل تحقق باشد و ممکن است چند سال طول بکشد. طبق مصوبه مجلس گروگان‌ها باید وقتی آزاد بشوند که تمام شرایط احراز شده باشند. شرایط هم که قابل احراز نیست.

بنابراین ما باید از آمریکا ودیعه‌ای بگیریم و گروگان‌ها را آزاد کنیم. استنباط ما این بود که ما در آمریکا ۱۰ میلیارد دلار پول داریم، ... خوب ما اسنادی نداشتیم که چقدر پول داریم، حالا کم کم اسنادمان رو می‌شود، ما حتی بعضی از اسناد را از خود آمریکایی‌ها گرفتیم، یعنی یک دستی به آنها زدیم. بعد هم آمدیم گفتیم خوب تو روزنامه‌ها یک جایی خواندیم که نوشته‌اند مثل اینکه شاه ۲۰ میلیارد دلار پول در آمریکا دارد. گفتیم خوب، سنگ مفت گنجشک مفت، اموال شاه را هم ۲۰ میلیارد حساب می‌کنیم، هیچ سند و مدرکی نداشتیم، هنوز هم هیچ سند و مدرکی در رابطه با دارایی‌های شاه به دست نیامده است.

بنابراین ما گفتیم ۳۵ میلیارد دلار به ما ودیعه بدهید تا ما گروگان‌ها را آزاد کنیم. واکنش آمریکایی‌ها هم این بود که ایرانی‌ها گروگان‌گیری کرده‌اند و حالا نازشست هم می‌خواهند بگیرند.

خوب شما گروگان‌گیری کردید گفتید می‌خواهیم شاه را برگردانیم می‌خواهیم اموال شاه را پس بگیریم. شاه که آن‌طور مرد. در مورد اموالش چه کار کردید؟ در

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۴۳

مورد اموال شاه تاکنون حتی یک سنت و یا یک ریال هم عاید دولت جمهوری اسلامی نشده است.

در گزارش به مجلس آقای بهزاد نبوی رک و راست گفت که ما اول امضاء کردیم بعد خواندیم، ما بعد از اینکه این اسناد را امضاء کردیم فهمیدیم چه چیزی را امضاء کرده‌ایم. وقتی آن‌ها را امضاء کردیم نمی‌دانستیم ابعاد این قراردادها چقدر است، بعد فهمیدیم. متن کامل این گزارش در مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی آمده است.

در نوبت دیگری بهزاد نبوی آمد به مجلس برای کسب اجازه استخدام حقوق‌دانان و متخصصین حقوق بین‌الملل برای دفاع از حقوق ایران در دیوان داوری لاهه. بعد از امضای بیانیه‌ها و قراردادهای پیوست آن‌ها حجم عظیمی از ادعاها علیه ایران به هیأت داوری داده شد تا رسیدگی شود. خوب، در هیئت داوری شعار نمی‌توان داد. آنجا بحث حقوقی، منطقی، استدلال است. تا قبل از امضای قراردادها و بیانیه‌ها شما می‌توانستید شعار بدهید. اما حالا دیگر نمی‌شود. در هیئت داوری ۹ نفری استدلال و منطق و دلیل و مقررات بین‌المللی است. اما می‌گویند کسی واجد شرایط باشد ندارند. می‌گویند ما نمی‌توانیم وکیل خوب پیدا کنیم. یکی از نمایندگان می‌پرسند چرا؟ می‌گویند برای اینکه در آمریکا وکیل خوب پیدا نمی‌شود. تمام وکلای خوب دادگستری آمریکا همه برای دیوان داوری بسیج شده‌اند؛ همه در استخدام کمپانی‌ها درآمده‌اند. بنابراین ما باید از کشور استخدام بکنیم.

ببینید ابعاد این بیانیه‌ها و قراردادهای چقدر است که تمام حقوق‌دانان آمریکایی بسیج شده‌اند.

لابد می‌دانید در هیأت داوری ۹ نفره، ۳ حقوق‌دان ایرانی، از طرف دولت ایران معین شده‌اند. به‌رغم این که بعضی از آنان از بهترین حقوق‌دانان ایران هستند، برخی از آن‌ها کارنامه قابل قبولی ندارند. مثلاً دعوا و کتک‌کاری کرده‌اند و جلوی ورود او را به هیأت داوری گرفتند. به‌طوری که خبرش در روزنامه‌ها تیتراژ شد. اگر چه دعوا و کتک‌کاری این حقوق‌دان ایرانی غیر قابل قبول است اما اعتراض او به مصوبات هیأت داوری قابل توجه است. اما ایراد در جای دیگری است. ایران

موافقت و امضاء کرده است که رأی اکثریت ملاک و معتبر است. بنابراین با دعوا و کتک کاری مشکل حل نمی‌شود.

در جمع‌بندی و به‌طور خلاصه معتقدم بیانیه‌های الجزایر و قراردادهای الحاقی عوارض‌ها و پیامدهایی را داشته است و هنوز هم تمام نشده است.

توضیح دادم که آمریکایی‌ها با بردن شاه یک عمل خصمانه‌ای علیه ایران انجام دادند. بردن شاه به آمریکا یک سمبل، یک علامت بود. ما می‌باید در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دادیم. ولی عکس‌العمل می‌توانست گروگان‌گیری نباشد. حتی وقتی سفارت اشغال و گروگان‌گیری شد. ما می‌توانستیم به نحو خیلی بهتری مشکل را حل کنیم. پیشنهاد محاکمه بین‌المللی سیاست خارجی آمریکا در ایران دادیم، که انجام نشد. در ایام میلاد مسیح، کریسمس، به آقای خمینی پیشنهاد کردم که به مناسبت عید میلاد مسیح، پیامبر عشق و دوستی، طی یک پیامی به مسیحیان جهان، ضمن یادآوری عملکرد دولت آمریکا در ایران، گروگان‌ها را آزاد کنید. اگر این کارها می‌شد، ایران بهره‌برداری‌های سیاسی خود را از گروگان‌گیری کرده بود. اگر در آخرین روزها این گروگان‌ها را سوار هواپیما می‌کردند و بلیط هواپیمایشان را هم دستشان می‌دادید و حتی اسفند هم پشتشان دود می‌کردند، برای ملت ایران از امضای چنین بیانیه‌ای بهتر بود.

#### ماهیت افشاگری‌ها

نمی‌گویم هرچه ما گفته‌ایم درست بوده و حتماً باید همان کار را می‌کردند. قطعاً در اینجا برادران و خواهرانی هستند که با این دیدگاه ما موافق نیستند. ممکن است بعضی‌ها به ما ایراد هم بگیرند. ما استقبال می‌کنیم. اما ممکن است فردا صبح روزنامه‌های وابسته به این جریان به ما حمله کنند و از کیسه‌های رمالی یک چیز دیگری بیرون بیاورند.

من در این صحبت خود به مسأله افشاگری‌ها اشاره نکردم. قطعاً دولت آمریکا با ما رفتار خصمانه‌ای داشته است. و قطعاً سفارت آمریکا در تهران برای این نبود که به نفع ملت ایران کار بکند. هیچ سفارت خانه‌ای در خاک ما به نفع ما کار نمی‌کند. هر سفارتخانه‌ای، هر سفیری در هر کشوری حافظ منافع کشور خودش



می‌باشد. همان‌گونه که سفرای ما باید این کارها را بکنند. حالا نمی‌کنند یا نمی‌توانند نمی‌خواهم در این‌جا بحث بکنم. اما کار سفارت آمریکا در ایران دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم در امور داخلی ما بوده است. همه این‌ها درست است اما راه مقابله این نبود. اسنادی که از این لانه منتشر شده قابل بحث است و جای تأمل بسیار دارد. می‌گویند ۴۱ جلد کتاب از این اسناد درآمده است؟ آیا محمدرضا شاه که ۳۷ سال حکومت کرد چند سند از ارتباطات مستقیم شاه با آمریکایی‌ها در این کتاب‌ها آمده است؟

خاطرات سالیوان و پارسونز را بخوانید. آنها در خاطراتشان می‌نویسند شاه با یک لحن ملتسمانه‌ای می‌گوید مگر من چه کار کردم که شما با من این رفتار را دارید؟ این نوع گفتار حاکی از نوع روابط شاه با آمریکا و انگلیس است. اگر آن‌ها در خاطرات خود این مسائل را نمی‌نوشتند، شما از کجا می‌فهمیدید که شاه چه نوع رابطه‌ای با آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها داشته است. در این ۴۱ جلد چند سند در رابطه با کسانی که واقعاً برای آمریکا کار می‌کرده‌اند و کسانی که پول‌هایشان را گرفته‌اند، که اسامی بعضی از آن‌ها را خواندم، و قبل از انقلاب پول‌ها را برداشتند و رفتند می‌خوانید؟ وقتی راکفلر به ایران آمد و در جزیره کیش با شاه دیدار کرد، آیا هیچ سندی در این کتاب‌ها آمده است که با هم چی گفتند و چی شنیدند؟

حالا به نظر شما آیا مأموران دولت آمریکا در سفارت، آن‌ها را گروگان گرفتید فاسق هستند یا نیستند؟ آیا مصداق این آیه خداوند که می‌فرماید: «یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا» نیستند؟ آیا مأمور CIA در سفارت آمریکا از نظر شما فاسق نیست و شما نباید خبرش را طبق دستور قرآن تبیین کنید؟

برادران عزیز! خواهران عزیز! هر چیزی که در این اسناد آمده است قابل استناد نیست. تبیین این اسناد به نفع خودتان و به نفع سلامت جامعه است. وقتی شما این‌ها را مطلق می‌کنید، باید بدانید که این‌ها مطالب دیگری هم نوشته‌اند و نمی‌توانید از عهده‌اش بر بیایید. کارتر در خاطرات خود، ۴۴۴ روز مطالبی نوشته است که ترجمه فارسی آن را سانسور کرده‌اند. در متن انگلیسی آمده است که: «... انقلاب در حال پیروزی بود، آقای خمینی نماینده‌ای را فرستاد تا با ونس وزیر امور خارجه ما صحبت کند و ما را مطمئن سازد که وقتی دولت جدید معرفی

می‌شود ثابت در ایران خواهد بود و روابط ما حسنه خواهد بود و وقتی آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر معرفی شد ما احساس راحتی خیال کردیم». حالا آقایان قسمت اولش را حذف کرده‌اند و قسمت دوم را گذاشته‌اند. برادران این کارها را نکنید. وقتی شما این اسناد را مطلق می‌کنید و در جامعه جا می‌اندازید، مردم خواهند گفت که خوب اگر حرف این‌ها راجع به بازرگان را درست می‌دانید و مورد قبولتان هست پس مطالب آنان راجع به آقای خمینی هم باید درست باشد. نمی‌توانید بگویید نه، هر چیزی که راجع به ما گفته‌اند دروغ است اما راجع به بازرگان درست است.

مگر قبل از انقلاب اعضاء شورای انقلاب با مسئولان سفارت آمریکا در ایران در تماس نبودند؟ کارمند سیاسی سفارت، استمپل در خاطراتش مذاکرات سالیوان با آقای موسوی اردبیلی و آقای مهندس بازرگان را نوشته است. او همچنین می‌نویسد که آقای بهشتی هم مستقیماً با خود سالیوان دیدار و مذاکره داشته است. خوب شما وقتی اسناد مذاکرات افرادی را منتشر می‌کنید و افرادی را نمی‌نویسید، خیلی بد است. مردم خیال می‌کنند که لابد در مذاکرات فلان فرد با آمریکایی‌ها مطالبی بوده که انتشار آن‌ها به مصلحت آنها نیست. اگر قرار است که این اسناد را منتشر شوند، همه را منتشر کنید. بعد هم به مردم این آموزش را بدهید که همه این قابل اعتنا و استناد نیستند و خیال نکنند هر مطلبی که آمریکایی‌ها راجع به ایرانی‌ها نوشته‌اند همه قابل استناد است. بگذارید خود مردم قضاوت کنند. قضاوت مردم راجع به اشخاص با یک برگ کاغذ نیست. مردم درباره کسانی که طی ۲۰-۵۰ سال آنها را می‌شناسند با اساس یک برگ کاغذی که آمریکایی‌ها نوشته‌اند قضاوت نمی‌کنند. این رفتارها و غوغاسالاری در سیاست نتیجه معکوس دارد و موجب می‌شود که مردم اعتبار آن‌هایی را که نمی‌دانند تا قبل از انقلاب چه کسی بوده و کجا بوده‌اند زیر سؤال ببرند.

آقای فلانی که مدعی می‌شود که بهرام بهرامیان عضو CIA و نیز عضو برجسته نهضت آزادی بوده است سند و مدرکش کجاست؟ آیا برای این افراد صرف ادعای آمریکایی‌ها حجت است و کافی بود تا حکم صادر کنند؟ شما فکر می‌کنید مردم نمی‌فهمند؟ مردم می‌گویند خوب این حرف شما است و شما هم

همه با نهضتی‌ها دشمنید، بوق و کرنا هم که دست خود شماسست و هر چی دلتان می‌خواهد می‌گویید و می‌نویسید. استناد شما در این ادعاها هم همین اسناد سفارت آمریکا است، مگر غیر از این است؟ جای دیگری که سند ندارید.

اما ببینم مرکز حزب جمهوری را چه کسی منفجر کرد؟ آقای کلاهی یک عضو برجسته و فعال حزب جمهوری. در اینکه دیگر شکی نیست. شما هم قبول کردید که این مزدور آمریکا بوده است. مگر غیر از این است؟ آیا آمریکایی‌ها سند به شما دادند که این مزدور آمریکا بوده است؟ شما همه این‌ها را نادیده می‌گیرید و آدرس عوضی می‌دهید و مردم را دنبال نخود سیاه می‌فرستید.

**بهرام بهرامیان کجا عضو نهضت آزادی بوده است؟** شما از خودتان در آورده اید. می‌گویید مأمور CIA گفته است؟ خوب، غلط کرده که گفته است. مگر نظر یک فاسق برای مسلمان قابل قبول است؟

**کشمیری** که مرکز نخست‌وزیری را منفجر کرد چی شد؟ همه هم گفتید عضو CIA و مزدور بوده است. آیا **کشمیری عضو نهضت آزادی بود؟** کشمیری چگونه به نخست‌وزیری رفته بود و دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران شده بود؟ مگر غیر از این است که **کشمیری عضو مجاهدین انقلاب اسلامی بود؟** مگر غیر از این است که معرفش بهزاد نبوی بود؟ چرا رسیدگی نمی‌کنید؟ چرا برای ملت ایران توضیح نمی‌دهید که این‌ها چه‌طور نفوذ کرده بودند؟ اما هر وقت می‌بینید که صدای اعتراض مردم بلند می‌شود مسائل انحرافی را مطرح می‌کنید و از این کیسه رمالی دو تا سند درمی‌آورید که مثلاً آقای بهرام بهرامیان عضو برجسته نهضت آزادی ایران است. آن هم به نقل از چه کسی؟ آخر برای مسئولین جمهوری اسلامی ایران زشت است که بخواهد علیه یک گروه مخالف خود به منابع و اسناد آمریکایی‌ها متوسل شود.

می‌گویند آمریکایی‌ها در ذهن خود به این نهضتی‌ها یا دولت موقت دل بسته بودند. این هم شد حرف؟ مثل این است که مثلاً کسی بگوید که این آقا در ذهنش به آن خانم نظر داشته است. بعد شما به جای اینکه بعد از رسیدگی و اثبات مطلب، آن آقا را ادب کنید یقه آن خانم را بگیرید و او را متهم کنید که لابد تو جوری عمل کرده‌ای که آن آقا در ذهنش نسبت به تو نظر پیدا کرده بود. به جای

اینکه زلیخا را بگیرید رفتید سراغ یوسف؛ یوسف لابد تو کاری کردی که زلیخا به تو تمایل پیدا کرد؟ تو چرا خوشگل و خوش قیافه بودی که زلیخا به تو دل بسته شود؟ ای یوسف تو مقصر هستی. آیا قرآن این طور برخورد می‌کند؟

حالا فرض می‌کنیم ادعای شما درست باشد که آمریکایی‌ها چنین نظری داشتند، آیا موفق بوده‌اند؟ شما به تمام گوشه و کنارها و سوراخ سمبه‌ها را دسترسی دارید، بروید جستجو کنید، اگر سندی پیدا کردید که نهضت آزادی و دولت موقت چیزی را، سندی را در جایی خلاف منافع و مصالح ملت و مملکت امضاء کرده‌اند، همه ما را به صلیب به کشید.

اما ببینید این‌ها چه اسنادی را امضاء کرده‌اند. ما با صراحت می‌گوییم اگر هم می‌خواهند می‌توانند دادگاهی علنی تشکیل بدهند. ما بیانیه‌های الجزایر و قراردادهای الحاقی آن را مطرح می‌کنیم. آنهایی که در این جلسه ما گوش و چشم آنها هستند این پیغام ما را به آنها برسانند. شما باید در یک دادگاه علنی به این سؤالات جواب بدهید و روشن کنید به چه مناسبت چنین اسنادی را امضاء کرده‌اید؟ با چه مجوزی شما احساس تکلیف کردید که این اسناد را امضاء کنید؟ چرا به مجلس برنگردانید که به این دلایل ما می‌بایستی این‌گونه آزادشان کنیم و اگر نمی‌خواهید خودتان بروید آزادشان کنید. شما حق نداشتید چنین کاری بکنید. و حالا مانده‌اید که چکارش کنید؟ و حالا نخست‌وزیر می‌گوید ما اصلاً زیرش می‌زنیم. مگر می‌توانید زیرش بزنید؟ ماده ۵ را خواندم که می‌گوید هیأت داوری می‌تواند به هر معاهده تجاری بین‌المللی را که نیاز باشد استناد کند. می‌دانید معنی این حرف چیست؟ شما اگر زیرش بزنید و بگویید که به آن عمل نمی‌کند، شما فردا نفت صادر می‌کنید، اموال شما را، کشتی‌های شما در دریاها توقیف می‌کنند. شما امضاء دادید.

اگر این امضاها را نداده بودید خیلی کارها می‌شد کرد. به فرض بانک منتهن در دادگاهی علیه ایران شکایت می‌کرد و محاکمه‌ای صورت می‌گرفت و ما را محکوم می‌کردند و حکم می‌گرفت که اموال ما را توقیف کند. ما می‌توانستیم در دنیا داد بزنیم که ای دنیا ببینید قانون جنگل حاکم است، چون زور دارند ناوگان دریایی دارند توقیف می‌کنند. اما حالا دیگر نمی‌توانید این حرف را بزنید امضاء

داده‌اید، دولت بعد از انقلاب امضاء داده است. زمان شاه امضاء نشده بود که بگوییم نه شاه خائن این کارها را کرده است.

حرف ما این است. برادران ما با کسی سر جنگ نداریم و اختلافات شخصی و خانوادگی هم نداریم. ما این حرف‌ها را زده‌ایم و می‌زنیم. حالا شما خود دانید. حرف ما غلط است بروید به دوستانان بگویید حرف‌های غلط این‌ها را چرا جواب نمی‌دهید؟ شما برنامه ریشه‌ها را گذاشتند چه اشکالی داشت اگر ۵ دقیقه از حرف‌های ما را هم می‌گذاشتید.

در برنامه ریشه‌ها، یکی از امضاکنندگان آن، آقای عزیزی، گفت که: ما راجع به این قراردادهای نظامی از فلانی سؤال کردیم. ایشان روی یک ورقه کاغذی نوشت. خوب، من چه نوشته بودم؟ آقای عزیزی آمد به کمیون امور خارجه مجلس. من از ایشان پرسیدم چرا حساب تنخواه‌گردان ایران را مطرح نکردید؟ مطالبات ما از بابت این حساب چی می‌شود؟ در مذاکراتی که ما با آمریکایی‌ها داشتیم مطرح کردیم شما در ۱۴ بهمن با دولت بختیار تفاهم‌نامه امضاء کردید و این قرارداد خریدهای نظامی را لغو کردید. ما این تفاهم‌نامه را قبول نداریم. بختیار آن روز کاره‌ای نبود. برای آن‌ها توضیح دادیم که چرا دولت جدید انقلاب لغو این قراردادهای را قبول ندارد. لغو این قراردادها میلیون‌ها دلار به ما ضرر وارد ساخته است. در حالی که خود آمریکا در صدد لغو این قراردادها بوده است، بابت لغو هریک از این قرار دادهای از حساب ایران جریمه لغو قرارداد برداشت کرده‌اند. به‌عنوان نمونه از بابت لغو سفارش ۴ ناوشکن از ما ۵۰۰ میلیون دلار جریمه لغو گرفتند.

درحالی که بنا بر مشروح مذاکرات کنگره آمریکا نیروی دریایی آمریکا بلافاصله آن‌ها را از سازنده خریداری می‌کند. و از هر ناوشکنی ۲۰۰ میلیون دلار، جمعاً ۸۰۰ میلیون دلار سود می‌برد. چرا؟ برای اینکه ایران این ناوشکن‌ها را در سال ۱۹۷۲ سفارش داده بود. در سال ۱۹۸۰ اختلاف قیمت برای هر ناوشکن ۲۰۰ میلیون دلار است. سالیوان در کتاب «مأموریت در ایران»، که به فارسی هم برگردان شده است، می‌گوید امضای این تفاهم‌نامه، به فشار من بود و ۴ میلیارد دلار به نفع آمریکا تمام شد.

آیا نمایندگان ایران نبایستی این حساب را پی گیری می کردند؟ اما ایشان جواب داد ما این اسناد را پیدا نکردیم. این عذر بدتر از گناه بود. اولاً می دانستی بیابید به مجلس و مطرح کنی که می خواهید این بیانیه ها را امضاء کنید و مشورت می کردید. ثانیاً من جزئیات این حساب را در روزنامه ها نوشته بودم. ثالثاً وقتی در کمیسیون امور خارجه اظهار بی اطلاعی کردید، من آدرس دادم و روی یک ورقه کوچک نوشتم که سابقه این موضوع و صورت جلسات مذاکرات با نمایندگان آمریکا در اسناد معاونت خریدهای خارجی وزارت دفاع ایران، در اداره حقوقی و اداره چهارم (میز آمریکا) در وزارت امور خارجه کشورمان هست. بروید از آنجا بردارید و بخوانید. باید می رفتند و پی گیری می کردند. چرا نرفتند؟ من نمی دانم.

حرف ما این است. ما با دعوا کسی نداریم، سر جنگ با کسی نداریم. ما از حقوق این ملت دفاع می کنیم. شما می گوئید ما اشتباه می کنیم؟ بسیار خوب، جلسه بگذارید، بررسی شود. از چه می ترسید؟ آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است؟ چرا نمی خواهید این مطالب را مردم بفهمند؟

ممکن است شما بگوئید که گروگان ها آزاد شدند و مسأله تمام شده است. ولی ماجرا تمام نشده است. دیوان داوری لاهه تمام امکانات اقتصادی ما را دارد می بلعد چه طور می توان گذشت. می گوئید اشتباه شد، نفهمیدیم. خوب، بگذارید مسأله بحث شود، ملت بفهمد. بعد خود ملت تصمیم بگیرد.

با تشکر از صبر و حوصله شما

### پرسش و پاسخ

سؤال: آیا دولت و ملت ایران نمی تواند به استناد اینکه قرارداد مذکور تصویب مجلس ایران را نداشته زیر قرارداد بزند؟ آقای نبوی و عزیزی را به اتهام عقد چنین قراردادی که به قول خودش چرتکه نینداخته امضا کرده اند مواخذه نمایند؟

جواب: خیر، نمی توانند. مجلس گزارش آن ها را تصویب کرد. علاوه بر این، مجلس در دی ماه به دولت اجازه داد که اختلافات مالی و حقوقی دولت جمهوری اسلامی ایران را با دولت آمریکا از طریق داوری مرضی الطرفین حل و فصل نماید. بعد از آن هم آن وزیر از مجلس رأی اعتماد گرفته است. این مسائل قضیه را پیچیده تر کرده است. بنابراین از نظر حقوقی نمی توانید این حرف را بزنید. چون

اصل بیانیه را در واقع دولت ایران امضاء کرده است. و دولت ایران نمی‌تواند آن امضاء را پس بگیرد. در سطح جهانی مشکلات فراوانی برای ایران به وجود می‌آورد.

سؤال: جناب عالی فرمودید که در خصوص مسائل سیاست خارجی با شخص امام مفصلاً مذاکره نموده، جزئیات را دقیقاً گزارش نموده و تذکر داده‌اید. لطفاً بفرمایید علت عدم توجه به مطالب شما از طرف امام چه بوده است و آیا شخص یا اشخاصی، در مقام مشاوره با ایشان، موارد عنوان شده از طرف شما را مردود شمرده یا مشاوره موارد فوق را غیر واقعی تشخیص داده‌اند؟

جواب: بعد از اینکه من مطالبم را با امام مطرح کردم ایشان پذیرفتند. چند روز بعد، یک هفته یا دو هفته بعد، یادم نیست، آقای منصور فرهنگ که آن زمان نماینده ایران در سازمان ملل بود به ایران آمد و به اتفاق آقای صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه وقت رفتند پیش امام. منصور فرهنگ بعداً برای من شرح داد که امام به آن‌ها گفته بود که بروید با فلانی صحبت کنید. هر دوی آنها آمدند پیش من و گفتند که ما یک ساعت برای امام راجع به این مسأله صحبت کردیم امام تمام پیشنهادهایی را که تو مطرح کرده بودی برای ما عنوان کردند و گفتند راه این است و گفته‌اند که بیاییم و پی‌گیری کنیم. من برای آنها توضیح دادم که ما از لحاظ حقوقی بین‌الملل نمی‌توانیم کاری کنیم. اما یک محاکمه سیاسی در سطح جهانی امکان‌پذیر است. شرایط جهانی هم برای چنین محاکمه‌ای فراهم است و ما برنده می‌شویم، دلایل زیادی هم دارد که برنده خواهیم شد. گذشت تا اوایل سال ۱۳۵۹ که مسأله کنفرانس رسیدگی به جنایات آمریکا در ایران عنوان شد. آقایانی که مسئولیتش را به عهده داشته‌اند، رئیس‌جمهور و همکارانش، چون من پیشنهاد داده بودم، نمی‌خواستند آن را بپذیرند.

آقای منصور فرهنگ آمد به دیدن من و اصرار کرد که در کنفرانس شرکت کنم و نظراتم را بدهم. در آن کنفرانس شرکت کردم ولی دیدم نخیر، جو جور دیگری است. و اداره‌کنندگان کنفرانس اصلاً دنبال آن نیستند. در حالی که به نظر من آن کنفرانس یک فرصت تاریخی بود که ما یک داوری بین‌المللی را از درون آن کنفرانس شکل بدهیم. آن پیشنهاد من هم مثل بقیه پیشنهادهای خوب ما، نادیده گرفته شد. چندین بار هم پی‌گیری کردم، اما در هر حال نشد.

سؤال: در هفته اخیر حملات شدیدی از طرف برخی گروه‌ها به شما صورت گرفته است. عکس‌العمل شما چیست؟ آیا فکر می‌کنید این حرکت لاک‌پشتی شما در بنیاد این مردم تغییری به وجود خواهد آورد یا همچنان استبداد بر مملکت حکومت خواهد کرد؟

جواب: من نمی‌خواهم در مورد بعضی از اظهار نظرها قضاوت کنم. به نظر می‌رسد حالا که این‌ها آمریکا را از بین برده‌اند نیاز به دشمن دارند و باید کسی را دراز کنند و فحش بدهند. فرهنگ سیاسی این‌ها فرهنگ ایجابی و سازنده نیست بلکه فرهنگ سلبی و سب و لعن است. غیر از این چیزی بلد نیستند. این فرهنگ نیاز به کیسه بوکس دارد و دیواری هم از دیوار ما کوتاه‌تر پیدا نکرده‌اند. بعد هم ما پهلوان زنده و حاضر در صحنه هستیم. بقیه که نیستند. ما هستیم، هر چه می‌خواهند به ما بگویند، خوب بگویند. ما از این چیزها ترس و واهمه‌ای نداریم. آن زمان که قدرت این‌ها خیلی بیشتر از حالا بود و خیلی بدتر از این تهمت‌ها را به ما زدند، اما چیزی علیه ما ندارند. اگر چیزی داشتند احتیاجی نبود به ما فحش بدهند. دادگستری دست خودشان است، دادگاه‌ها دست خودشان است، همه امکانات قضایی و جزایی و زندان دست خودشان است، مدرک محکمه پسندی دارند به دادگاه ارجاع بدنند. ما نه تنها حرفی نداریم استقبال هم می‌کنیم. اما رفتارشان نشان می‌دهد که در موضع ضعف هستند. این رفتار بیانگر و انعکاس ضعف درونی خودشان است. اما این که حرکت ما لاک‌پشتی است، خیلی خوب حرکت ما لاک‌پشتی است شما حرکت خرگوشی بکنید، بفرمایید، بسم‌الله. بیاید مسابقه بدهیم. آن داستان کلیله و دمنه و مسابقه بین خرگوش و لاک‌پشت را خوانده یا شنیده‌اید. ما به اندازه وسع‌مان داریم حرکت می‌کنیم. حرکت ما همین‌گونه است، لاک‌پشتی است. حرف‌مان را می‌زنیم توانستیم موفق می‌شویم، نتوانستیم وظیفه‌مان را در پیشگاه خداوند انجام داده‌ایم. اما فکر نکنید که شما در برابر وضع کنونی وظیفه‌ای ندارید، خیر، دارید. ما این حرف‌ها را اینجا زدیم فقط حرف نبود، اتمام حجت است، شنیدید تکلیف پیدا می‌کنید. باید در قبال آن چیزی که شنیده‌اید اگر غلط می‌دانید توضیح بدهید. بیاید بحث کنید هر کس در جمع شما فکر می‌کند حرف‌های من غلط است، از طرف نهضت می‌گوییم، به شما



وقت می‌دهیم بیایید پشت همین تریبون بنشینید و با همین آرامش و با همین آزادی بحث کنید، حرف‌تان را بزنید. ما رادیو تلویزیون نداریم که در تلویزیون بحث و مناظره آزاد بگذاریم. این اندازه که داریم، همین مختصری که داریم در اختیار شما می‌گذاریم. بیایید حرف‌تان را بزنید. اما اگر فکر می‌کنید که حرف ما درست است، تکلیف دارید کاری بکنید، نمی‌توانید بی‌تفاوت از این مسائل رد بشوید. من نمی‌توانم برای شما تعیین تکلیف کنم. ولی باید یک کاری بکنید، باید حرف‌تان را بزنید، حرف‌تان را بزنید اما منطقی بزنید، مستدل بزنید قانونی بزنید. قانون اساسی، خون‌بهای شهیدان این انقلاب، به شما این اجازه را می‌دهد، این حق را می‌دهد. آیا این حرکت ما در مردم تغییری به وجود خواهد آورد؟ ممکن است تغییری ایجاد نکند. ما وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم. من و شما مسئول تغییر و هدایت مردم نیستیم، خودشان باید عوض بشوند، من و شما باید عوض بشویم، اگر عوض شدیم جامعه هم عوض می‌شود، عوض نشویم هیچ چیزی عوض نخواهد شد: «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» ما فقط آن چیزی را که به نظرمان می‌رسد و به اندازه‌ای که عقل‌مان می‌رسد صادقانه به شما می‌گوییم خود دانید.

سؤال: آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه گفتند لیبرال‌ها از عدم اطلاع مردم نسبت به حقایق تاریخ انقلاب استفاده کرده در مورد انقلاب قلم‌فرسایی می‌کنند. آیا منظور ایشان کتاب‌های «انقلاب ایران در دو حرکت» نوشته آقای مهندس بازرگان و «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» نوشته شما بوده است یا کسان دیگری نیز مورد نظر بوده‌اند؟

جواب: این را من نمی‌دانم آیا کسان دیگری هم مورد نظر بوده‌اند یا نه و آیا اصولاً نظر ایشان نسبت به کتاب‌های ماست؟ ما خودمان را لیبرال نمی‌دانیم که به خودمان بگیریم. می‌دانید که امام حسین در روز عاشورا گفت ای مردم اگر دین ندارید و به قیامت اعتقاد ندارید: «کونوا احراراً فی دنیاکم». احرار یعنی چی؟ یعنی لیبرال، یعنی اگر دین ندارید لیبرال باشید. حالا ما چون دین داریم قاعدتاً لیبرال نیستیم. حالا کدام لیبرال‌ها هستند که کتاب می‌نویسند ما نمی‌دانیم.

سؤال: از محتوای اسناد لانه جاسوسی به نظر می‌رسد که این اسناد بیشتر جنبه دیپلماتیک دارد تا جاسوسی. مثلاً در مورد کم و کیف مذاکره با شخص شاه و نخست‌وزیر ۱۴ ساله او و افسرانی که دوره‌های مخصوصی در آمریکا دیده‌اند هیچ

سندی دیده نمی‌شود. آیا واقعاً اسناد جاسوسی و دخالت‌های CIA در ایران را باید در سفارت آمریکا جستجو کرد یا جای دیگری. زیرا همان‌طور که می‌دانید سازمان CIA از تشکیلات وزارت خارجه آمریکا نیست و زیر نظر شورای امنیت ملی آمریکا است آیا اسناد منتشره کوچک‌ترین رهنمودی در مورد شناخت دخالت‌های آمریکا به ملت‌های در بند می‌دهد؟

جواب: از این سؤال معلوم می‌شود نویسنده آدم واردی است. تشکیلات CIA آمریکا زیر نظر وزارت امور خارجه نیست بلکه زیرمجموعه شورای امنیت ملی است. مثل ساواک ایران که زیر مجموعه نخست‌وزیری بود. البته مأمورینی از سیا با وزارت امور خارجه و ساواک همکاری می‌کرده‌اند. همان‌طور که مأمورین ساواک به عنوان دیپلمات به سفارتخانه‌های ایران در خارج فرستاده می‌شدند. همانگونه که ساواکی‌هایی که به‌عنوان مأمور در وزارت خارجه در سفارتخانه‌های ایران در خارج، جاسوسی برون‌مرزی و یا جمع‌آوری اطلاعات از ایرانیان را برعهده داشتند گزارش‌های خود را به سفیر نمی‌دادند بلکه مستقیماً برای ساواک در ایران می‌فرستادند، مأمورین CIA هم همین کار را می‌کردند. بنابراین اسنادی که منتشر شده‌اند واقعاً اسناد جاسوسی نیست. زیرا آن عضو CIA مأمور در سفارت آمریکا در ایران گزارش‌های خود را مستقیماً با رمز دیگری به مرکز می‌فرستاده است. اگر شما بخواهید واقعاً راجع به فعالیت CIA در ایران مطالعه کنید باید کجا بروید؟ در هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، در خیابان پاسداران کنونی و سلطنت‌آباد سابق، درجایی به اسم خلیج. هیأت مستشاران نظامی ایران در آنجا مستقر بود. گزارش‌ها باید آنجا باشند. مثال می‌زنم. هایزر آمد به ایران، اما شما در این اسناد یک سند از گزارش‌های او نمی‌بینید. هایزر در خاطراتش که می‌گوید من با فرماندهان نظامی ایران ملاقات کردم. ربیعی از دیدارهایش با هایزر می‌گوید. اما شما در این ۴۱ جلد کتاب یک سند از هایزر نمی‌بینید. هر چه هست نقل قول از مثلاً سالیوان است که می‌گوید از فعالیت‌های هایزر نام می‌برد. قاعدتاً اسناد گزارشات هایزر باید در مرکز مستشاران هیأت نظامی در ایران در خلیج باشد. حالا این اسناد دست کیست و چرا منتشر نمی‌کنند من نمی‌دانم. در همین کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، در بررسی سفر هایزر، گفته‌ام اسناد سفر او احتمالاً دو

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۵۵

جا هست که باید منتشر کنند. اگر قدرت دارید، نفوذ دارید، با آنها رفت و آمد دارید مطرح کنید و بخواهید اسناد هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران و اسناد دفتر مخصوص شاه را منتشر کنند. شاه ۳۷ سال در این مملکت حکومت کرد. و همان طور که می‌دانید تمامی مسائل مملکت از دفتر شاه حل و فصل می‌شد. شاه دفتر بسیار مجهزی داشت. اسناد این دفتر کجا و نزد کیست؟ اخیراً کسی سندی را به من ارائه داد. در کیهان یا اطلاعات اسفند ۱۳۵۷ مربوط به کمیته محمدی درباره اسناد خانه شریف امامی که چندین صندوق است. از جمله این اسناد دستوراتی است که راجع به ساکت کردن آقای خمینی در نجف داده شده بود. خوب این اسناد کجاست؟ ملت ایران باید بدانند.

حالا من چیز دیگری می‌گویم. عذر می‌خواهم، می‌دانم وقت گذشته است. ولی معلوم نیست که بعدها بتوانم این حرف‌ها را بزنم. ببینید سلطنت پهلوی در ایران، اگر نگوییم یکی از فاسدترین سلسله‌ها و یکی از وابسته‌ترین سلسله‌ها بوده است قطعاً یکی از دربارهای فاسد بوده است. اما بعد از انقلاب چقدر سند راجع به فساد دربار پهلوی منتشر شد؟ چند تا سند شما خوانده‌اید؟ درباره فساد شاه و بستگانش، فاطمه و اشرف پهلوی و... همه صحبت‌های قبل از انقلاب است. یادم هست وقتی خانواده پهلوی را از تبعیدگاه جنوب آفریقا به ایران برگرداندند، محمد مسعود در روزنامه «مرد امروز» زیر عکس اشرف به مسخره نوشت ملکه عفت و عصمت وارد شد. اولین سفری که شاه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خارج رفت روزنامه‌های آمریکایی زیر عکس شاه نوشتند جمعه با نینا شنبه با هیلدا. منظور از نینا مهمان‌دار هواپیمایی بود که از ژاپن به لس‌آنجلس می‌رفته و خانم هیلدا رفیقه‌ای بود که در آنجا گیر آورده بود. بعد عذر می‌خواهم عکس شاه را برهنه در کنار دریا چاپ کرده بود. من آن زمان در نهضت مقاومت ملی ایران، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به‌طور زیرزمینی تشکیل شده بود فعالیت می‌کردم. دوستانی که رفته بودند به خارج بریده جراید و این گزارش خبری را برای ما فرستادند. ما هم آن‌ها را چاپ کردیم و فرستادیم به قم که ببینند این ظل‌الله چه کار می‌کند. یک نمونه دیگری را مثال بزنم. وقتی شاه در سال ۱۳۴۳ برابر با ۱۹۶۴ به آمریکا آمد سازمان بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر به رئیس دانشگاه کالیفرنیا در

لس آنجلس (UCLA) نامه‌ای نوشت مبنی بر این که این آدمی که شما می‌خواهید به او دکترای حقوق بشر بدهید خانواده‌اش مسئولین اصلی توزیع مواد مخدر، خصوصاً هرویین در ایران هستند. نقش خانواده سلطنتی در توزیع مواد مخدر در گزارش سازمان ملل متحد آمده بود. این‌ها در منابع خارجی بود. جایی که ۳۷ سال مرکز این چیزها بوده است. اسناد آن و حتی مال زمان رضاخان هم در دفتر دربار بوده است چرا منتشر نمی‌شود؟

شما می‌دانید که ما درباره خطر بازگشت سلطنت طلب‌ها اعلامیه دادیم و به مردم انذار دادیم. امکان بازگشت سلطنت به ایران بسیار بعید است. اما اگر فردا سلطنت طلب‌ها برگردند، آیا نمی‌توانند ادعا بکنند خاندان پهلوی پاک‌ترین سلاطین بودند؟ شما ۶ سال بعد از انقلاب قدرت داشتید یک برگ سند درباره فسادهای مالی و اخلاقی این خانواده منتشر نکردید. هیاهو که کاری ندارد، تهمت زدن کاری ندارد، آیا یک سند منتشر کردید که چه فسادی در دربار حاکم بوده؟ ارنست پرون در دربار ایران چه می‌کرده است؟ جوانی که با شاه در سوییس هم کلاس بوده است در دربار ایران چه کاره بوده است؟ من عذر می‌خواهم از برادران و خواهران که بگویم این فرد با شاه چه ارتباطات و انحرافات داشته است. خب چرا منتشر نمی‌شود؟ نباید این‌ها منتشر بشود؟ من نمی‌گویم آن چه در این ۴۱ جلد کتاب آمده است قابل توجه نیست باید این‌ها خوانده و بحث و بررسی بشوند. اما آن‌ها را علیه مخالفین خود مستند نکنید. تو برخلاف دستور قرآن به آن‌ها استناد می‌کنی. تو بیگانه‌زده هستی، تو آمریکازده هستی، هر چیزی را که آمریکا بگوید و بنویسد برای تو سند است. نمی‌پرسی که معنای این گزارش‌ها چیست. تهیه این نوع گزارش‌ها یک کار دیپلماتیک معمولی است. همه سفارتخانه‌ها این کار را می‌کنند و باید بکنند. اگر ما یک کادر دیپلماسی قوی داشته باشیم این کارها را باید انجام دهند. سفارت ما در هند در باره احزاب و گروه‌های سیاسی هند اطلاعات جمع‌آوری کند، روابط قدرت در هند چگونه است. و سفارت ما یک تحلیل واقع‌بینانه‌ای از وضع هند به وزیر امور خارجه بدهد تا بتواند در رابطه با موضع واقع‌بینانه‌ای اتخاذ کنند. آیا دولت ایران می‌تواند در هند شبکه جاسوسی داشته باشد؟ بله می‌تواند و باید داشته باشد. آیا دولت هند اجازه می‌دهد؟ نه‌خیر، اجازه

نمی‌دهد. اما در عرف روابط بین‌المللی همه این فعالیت‌ها را دارند. جمع‌آوری اطلاعات با فعالیت‌های مداخله‌گرایانه در امور داخلی کشور میزبان فرق دارد. این شما هستید که باید در کشور خودتان حساب کتاب داشته باشید و جلوی فعالیت‌های مضر را بگیرید. شما می‌دانید آمریکایی‌ها در مسکو این نوع فعالیت‌ها را دارند، مسکو در واشنگتن دارد، همه در سفارتخانه‌های هم دیگر از این چیزها دارند. آمریکایی‌ها نمی‌توانند به مسکو بگویند که فلان فلان شده دستگاه جاسوسی راه انداخته‌ای، خوب آمریکایی‌ها هم در مسکو راه انداخته‌اند. شما هم اگر زورت برسه باید در واشنگتن راه بیندازی. مگر در آمریکا همه طرفدار رژیم‌اند؟ نخیر، می‌شود کارهایی را کرد. خیلی کارها هم می‌شود کرد. منتها ما اول باید خودمان مستقل روی پایمان بایستیم و اجازه ندهیم کسی در امور ما دخالت کند و هر کجا خواست دخالت کند جلوی او را بگیریم.

سؤال: در ملاقاتی که جناب عالی همراه مهندس بازرگان با برژنسکی داشتید اولاً چه مسائلی مطرح شد. ثانیاً چرا بدون مشورت با امام صورت گرفت. ثالثاً اگر شما در این مورد محق بودید چرا مسائل و جریانات مطرح شده در آن را برای رفع ابهام منتشر نکردید؟

جواب: سؤال خوبی است. ما هم حرفی نداریم که مطرح بشود. اولاً این ملاقات محرمانه نبود. اگر ملاقات محرمانه بود که کسی نمی‌توانست مطلع بشود. ثانیاً چرا بدون مشورت با امام صورت گرفت؟ آقای مهندس بازرگان در پاسخ به این سؤال گفتند هرگز چنین رسمی نبوده است که ما وقتی با دیپلمات‌های خارجی می‌خواهیم ملاقات کنیم اول برویم اجازه بگیریم. ایشان اضافه کردند و گفتند نه من هویدا هستم که هر کاری را می‌خواهم بکنم بروم اجازه بگیرم نه آقای خمینی شاه هستند که انتظار داشته باشند که ما در هر کاری برویم از ایشان اجازه بگیریم. یا به دولت اعتماد دارند یا ندارند. اگر اعتماد دارند دولت با دیپلمات‌های خارجی ملاقات می‌کند، همه هم می‌دانند. اگر ندارد خوب ما بارها گفتیم می‌خواهیم استعفا بدهیم و برویم. آقای مهندس بازرگان گفت اگر استعفا من قبول شد ماه عسل دوم من خواهد بود. شاید از نظر عرف دیپلماسی و روابط قدرت کار عاقلانه این بود که قبلاً با ایشان مطرح و مشورت می‌شد. اما این موقعی است که آنها به‌طور جدی

می‌خواستند این ملاقات صورت بگیرد. مثل ملاقات ونس وزیر امور خارجه آمریکا به مناسبت اجلاسیه سازمان ملل متحد در نیویورک. وقتی ما اعلام کردیم که به اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل می‌رویم آمریکا از طریق سفارت و کنسولگری خودشان در تهران و ما در واشنگتن درخواست کردند که در سازمان ملل دیداری داشته باشیم. ما هم موضوع را در جلسه مشترک هیأت دولت و شورای انقلاب مطرح کردیم و بحث شد که چه بگوییم و چه نگوییم. همه حرف‌هایشان را زدند. ما هم نوشتیم. من هم خوشبختانه همه نوشته‌ها را دارم. بعد هم رفتیم خدمت امام و توضیح دادم و نظر ایشان را هم جویا شدم. ایشان هم نظرشان را گفتند. اما در مورد برژینسکی معلوم نبود که آیا ما در جشن الجزایر شرکت می‌کنیم یا نه. علتش این بود که ۲ هفته ۳ هفته قبل از آن، به اتفاق آقای مهندس بازرگان رفته بودیم به شورای انقلاب و پیشنهاد کرده بودیم که دولت استعفا بدهد و شورای انقلاب و دولت یکی بشوند. این پیشنهاد تصویب شده بود و انتخاب افراد در دست بررسی بود. بنابراین روشن نبود که می‌خواهیم برویم یا نه. حتی روشن نبود آقای مهندس بازرگان بروند یا وزیر امور خارجه، یا کس دیگری برود؟ در آن ساعات آخر تصمیم گرفته شد که اگر به الجزایر برویم آن را یک ژست غیر دوستانه‌ای تلقی کنند. این مسأله هم که برژینسکی می‌خواهد با آقای نخست‌وزیر ملاقات بکند هیچ‌وقت به‌طور جدی و قطعی نبود. در برنامه‌ای که در سفارت ترکیه یا در جای دیگری که به مناسبت روز ملی بود و ما رفته بودیم، کاردار سفارت آمریکا مجمل با آقای مهندس بازرگان مطرح کرد که اگر شما بروید به الجزایر و اگر برژینسکی هم بیاید، او علاقه‌مند است با شما دیدار داشته باشد. آقای مهندس بازرگان هم گفتند که حالا رفتن ما معلوم نیست و باید ببینیم. در این‌گونه دیدارها از این حرف‌ها زده می‌شود بدون اینکه هیچ‌گونه آنکه برایش برنامه‌ریزی بشود. خوب حالا رفته‌اند آنجا چون اصل این دیدارها مورد قبول بوده است. هیچ‌وقت چنین چیزی نبود که مقامات دولت ایران با مقامات آمریکا دیدار نداشته باشند. قبلاً هم بوده است. ونس یا برژینسکی هیچ فرقی نمی‌کند از نظر ما همه‌شان مقامات مسئول آن مملکت هستند. حالا که ملاقات شده کرده‌ایم می‌گویند چرا با ما مطرح نکردید. این‌ها دیگر کم‌لطفی است.

در مجلس یک‌بار که یکی از این آقایان در حمله به ما گفت بله این‌ها همان‌هایی هستند که با برژینسکی ملاقات کردند. من گفتم چه فرق می‌کند شما رفتید با لرد کاریتون ملاقات کردید ما رفتیم با برژینسکی. لرد کاریتون هم یک برژینسکی انگلیسی است. اگر ملاقات با لرد کاریتون وزیر امور خارجه انگلیس اشکالی ندارد به چه دلیل با برژینسکی ایراد دارد.

اما در مورد انتشار مشروح این مذاکرات، آقای مهندس بازرگان جمعه برگشتند. من به دلیل دعوتی که مجلس ملی الجزایر برای روز شنبه از من کرده بود شنبه شب برگشتم. سپس در یک کنفرانس مطبوعاتی تمام جزئیات مذاکره گزارش شد. در دیدار با برژینسکی مرحوم چمران که در آن جلسه بود، یادداشت‌های آن مذاکره را به خط خودش در دفترچه یادداشت‌های یومیه من نوشته است. در مجلس هم مشروح مذاکرات در دو سه نوبت داده شد که در کیهان و اطلاعات هم منعکس شد.

ما می‌گوییم که آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. اگر منظور از ملاقات علنی این است که چون ما مذاکره می‌کنیم خبرنگاران هم بیایند و عکس بگیرند، خیر چنین نبود. در هیچ ملاقاتی اصولاً چنین کاری صورت نمی‌گیرد. اما پنهان و پشت پرده هم نبود. همه هم دیدند همه هم می‌دانستند و خبرش هم در همان الجزایر منتشر شد. در همان جا هم از ما سؤال کردند جواب دادیم. خبر گزارى پارس روی تلکس خودش گذاشت و همان موقع در ایران هم منعکس شد. مشروح مذاکرات را هم بعداً شرح دادیم. من نمی‌دانم اشکال و ابهام کجاست.

سؤال: انتخاب مجدد ریگان چه اثری در منطقه و جنگ ایران و عراق خواهد داشت؟

جواب: ریگان نماینده افراطی‌ترین جریان راست در آمریکاست. بی‌تردید انتخاب مجدد ریگان به نفع عراق و به ضرر ایران است. حاکمان ایران بر این عقیده‌اند که توانسته‌اند از تسخیر لانه جاسوسی و گروگان‌گیری برداشت‌های مادی و معنوی به دست آورند. اما ما با این عقیده موافق نیستیم. ما می‌گوییم که برداشت مادی که قطعاً نشده است. برداشت‌های معنوی هم بسیار قابل بحث است. اگر

برادر یا خواهر سؤال‌کننده با برداشت ما موافق نیست، ما به ایشان وقت می‌دهیم بیاید مطرح کند. نوشته‌اند گروگان‌گیری توانسته‌اند آمریکا را در منطقه و دنیا رسوا بکنند و دلایل آنها اظهار نگرانی مقامات آمریکا از انتشار اسناد است. قطعاً مقامات آمریکایی از این‌که سفارتشان در یک کشور خارجی گرفته شده و این اسناد منتشر شده است خوشحال نیستند. ولی این‌طور نیست که گرفتن یک سفارت و انتشار اسناد یک حادثه خیلی بزرگی باشد. شما می‌دانید در همین آلمان مخالفین جمهوری اسلامی ایران بارها ریخته‌اند و سفارت ما را اشغال کرده‌اند. شق‌القمز نکردند، خوب می‌توانند این کار را بکنند. خیلی از مواقع اتفاق افتاده است. ایرادی که این‌ها می‌گیرند این است که چرا این‌ها نتوانسته‌اند اسنادشان را ببرند. اما آیا آمریکا در دنیا و منطقه رسوا شده است؟ من فکر نمی‌کنم. قبول می‌کنم که در انظار مردم کشورهای دنیای سوم این عمل اثر مثبت به نفع ملت ایران و به ضرر آمریکا داشته است. در یکی از بحث‌ها تحلیل کرده‌ام که اثرات گروگان‌گیری در آمریکا و در کشورهای اروپایی و در بین مردم و دولت‌های آن مناطق با مردم و دولت‌های دنیای سوم متفاوت است. این‌ها را هم باید تفکیک بکنید. در بین مردم کشورهای دنیای سوم به دلیل تنفری که از آمریکا دارند اثر مثبت داشته است. اما در همین‌جا توقف نکنید. مردم این کشورها این کشورها چه اقدام جدی علیه آمریکا انجام دادند؟ در لبنان بله، زیرا لبنان یک وضعیت خاص استثنایی دارد. ریشه‌های آن خیلی قدیمی‌تر است. شرح داستان آن مفصل است. در زمان ریاست جمهوری کامیل. در ۱۹۵۸ وقتی آیزنهاور دستور داد نیروهای تفنگ‌داران دریایی وارد خاک لبنان بشود بسیج عمومی مردم لبنان و تهاجم آن‌ها علیه آمریکا خیلی بدتر و درگیری‌های جدی شد. اگر خواستید اسنادش هست بحث می‌کنیم. اما در پاکستان یا در ترکیه چی شد؟ در کدام کشور دنیای سوم این عمل ما به عنوان سمبلی که انجام شده و آنها هم روی‌شان اثر مثبت گذاشته منجر به یک حرکتی علیه آمریکا شد؟

از طرف دیگر شما پایان کار را ببینید. با این بیانیه الجزایر آمریکا به مردم دنیای سوم می‌گوید ببینید این انقلاب ایران که اینجور سرکش بود چه بلایی به سرش آوردیم، از هر یک دلاری که در زمان شاه به آنها داده بودیم یک دلار و هفتاد و پنج سنت پس گرفتیم. پدرشان را درآوردیم. در یکی از همین اسناد هست که



مرحوم رجایی در گزارش خود به مجلس می‌گوید این نبرد ما یک بار سیاسی دارد و یک بار اقتصادی. خوب بار سیاسی آن چه بود و بار اقتصادی چه؟ ما می‌گوییم در تحلیل نهایی ما چیزی نبردیم. حالا شما به هر صورت می‌خواهید این را تحلیل بکنید مختارید، ولی ما قبول نداریم. می‌گوییم بله شد اما به کجا انجامید؟ آیا به یک عملیات گسترده از طرف مردم این کشورها علیه آمریکا انجامید؟ پیامدهای این را با حرکت‌های دیگری که در دنیا یا در خود ایران در سال‌های قبل انجام گرفته و بازتابش را در دنیای سوم مقایسه کنید. پیامد جنگ ویتنام را ببینید. بعد از جنگ ویتنام خانمی به نام «فیتز جرالده» کتاب بسیار جالبی درباره جنگ ویتنام نوشته به نام: «آتش بر روی دریاچه» که برنده جایزه هم شد. یک پژوهشگر دیگر آمریکایی کتابی نوشت با عنوان: «جنگ بی‌پایان - آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر» که به فارسی برگردان و توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور چاپ و منتشر شد.

آیا با گروگان‌گیری شما مکانیسم جاسوسی آمریکا در ایران را توانستید پیدا کنید. آیا توانستید راه نفوذ آن‌ها را در ارگان‌های مختلف پیدا کنید. آیا شما اطلاعاتی راجع به آن سازمان‌هایی که کلاهی و کشمیری در آن‌ها نفوذ کردند و آن کارها را کردند به دست آوردید؟ کشمیری و کلاهی آن کارها را کردند و رفتند؟ اما کشمیری‌ها و کلاهی‌های دیگری هم هستند که هنوز وقت انفجار بمب‌های آنها نرسیده و بمب‌های آنها بمب انفجاری با TNT نیست. بمب‌هایشان چیز دیگری است و کار دیگری باید بکنند. شما فکر می‌کنید عناصر نفوذی فقط کارشان همان است؟ خب آنها بمب‌هایشان را منفجر کردند و در رفتند؟ بقیه چی؟ آیا راجع به آن‌ها اطلاعاتی پیدا کردید؟ کو؟ کجا؟ در کدام یک از ارگان‌ها شما نفوذی‌شان را پیدا کردید؟ یک وقتی هست در تبلیغات سیاسی می‌خواهید گروهی را از صحنه خارج کنید، خوب یک حرف‌هایی را می‌زنید. اما یک وقت می‌خواهیم چرتکه بیندازیم و واقعاً ببینیم این‌ها کجاها نفوذ کردند.

می‌گویند با گروگان‌گیری پایه‌های انقلاب را محکم کردیم. بستگی دارد به این که شما انقلاب را و پایه‌هایش را کجا بدانید و چگونه ببینید. اگر بگویید سلطه و قدرت یک گروه در ایران مستحکم‌تر شد، بله، این درست است. وقتی سفارت را اشغال کردند گفتند می‌خواهیم شاه و اموال شاه را پس بدهند. یکی دو سالی که

گذشت گفتند یکی از هدف‌های ما این بود دولت ساقط شود. این یعنی چی؟ یعنی می‌خواستند گروه‌های مزاحم، به تعبیر خودشان، یا غیر موافق را از صحنه خارج کنند. اگر استحکام پایه انقلاب این باشد، بله درست است. اما اگر استحکام انقلاب به این باشد که اعتماد عمومی نسبت به کسانی که سال‌ها برای انقلاب کار کرده‌اند، ولو ما با خط مشی آنها موافق نیستیم و سلیقه‌هایشان با ما متفاوت است، شکسته نشود، شما به انقلاب ضربه و لطمه زدید. اگر استحکام انقلاب در این است که ارزش‌های اسلامی حاکم شود، شما ارزش‌های اسلامی را زیر پا گذاشته‌اید. کارهایی که شده است با هیچ‌یک از موازین شرعی قابل توجیه نیست. هر کس غیر از این نظر دارد بسم‌الله، بیاید و بگوید که این که من به گزارش فلان جاسوس یا مأمور سیاسی آمریکایی کردم که شما می‌خواستید ایران را بفروشید به آنها، از نظر شرعی قابل توجیح است و من حق دارم شما را رسوا بکنم. اگر شما یک دلیل شرعی بیاورید ما حرفی نداریم، ما را هم قانع کنید. ما نمی‌بینیم که پایه‌های انقلاب را مستحکم کردند بلکه پایه‌های قدرت یک گروه خاص را مستحکم کردند.

مدعی هستند با قطع فروش نفت به آمریکا به قول آقای هاشمی مبارزه مستضعفین جهان را علیه آمریکا شدت بیشتر بخشیده‌اند و توانسته‌اند منافع ایران را حفظ بکنند. آمریکا چند درصد واردات نفتش را از ایران می‌خرد؟ ۳ درصد. آیا واقعاً جلوگیری از صادرات ۳ درصد نفت ایران به آمریکا به امپریالیسم جهان‌خوار لطمه جبران‌ناپذیری زدند؟ واقعاً همین‌طور است؟ این چه صحبتی است. مگر آمریکایی‌ها از طریق کمپانی‌های سویسی از ما نفت نخریدند؟ مگر ما الان کالاهای امرکایی را از طریق ترکیه، کره جنوبی و یا اسپانیا نمی‌خریم. عدم فروش نفت ما برای آمریکا تعیین‌کننده نیست، به آن احتیاج ندارد. عربستان سعودی در زمان شاه در روز ۱۲ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد حالا حد اکثر ۳ میلیون بشکه صادر می‌کند. روزی ۱ میلیون بشکه‌اش را به نیابت از عراق به عنوان قرض به عراق صادر می‌کند. فروشنده عراق است اما از چاه‌های عربستان. آیا عربستان سعودی نمی‌تواند ۳ درصدی را که ما قطع کردیم بدهد؟ آن کمپانی سویسی خریدار نفت ما داد زده که من برای آمریکا می‌خرم که ما بگوییم نمی‌فروشیم. با اشغال و تعطیل یک سفارت عملیات تخریبی علیه ایران متوقف نمی‌شود. این‌طور نیست که شما در این ساختمان را قفل می‌کنید جاسوسی آمریکا در ایران تمام شد.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۶۳

نخیر تمام نشد. مگر اسرائیل در ایران سفارتخانه دارد که جاسوس‌هایش دارند کار می‌کنند؟ شما فکر می‌کنید کشورهای دنیا آن‌قدر گیج بودند، آن‌قدر جاهل و بی‌خبر بودند که نمی‌دانستند سفارت آمریکا در کشورهايشان به چه کارهایی مشغول است. نخیر، می‌دانند. آنها به ما خندیدند، فکر کردند ما نمی‌دانیم، آن‌قدر بی‌خبریم که نمی‌دانیم این چیزها را. در حالی که دنیا می‌داند همه این کارها را می‌کنند. مگر انگلیسی‌ها نمی‌کنند. انگلیسی‌ها ۱۰۰ سال است در کشور ما ریشه دارند. ندارند؟ مگر روس‌ها ندارند؟ پس این محاکمه توده‌ای‌ها برای چیست؟ برای شبکه جاسوسی است. برای این است که فرمانده نیروی دریایی که خود اعتراف کرده که جاسوس روس‌ها بوده است و اطلاعات نظامی و جنگی را از طریق حزب توده برای روس‌ها می‌فرستاده است. ببینید تا کجاها رخنه کرده بودند، در شورای عالی دفاع رخنه کرده بودند. سفارت روسیه هم این کارها را می‌کند. ولی آقایان به روی مبارک‌شان نمی‌آورند.

سؤال: انتخاب مجدد ریگان چه تأثیراتی بر جنگ ایران و عراق و منطقه دارد؟  
جواب: البته این به بحث ما مربوط نیست اما تأثیر تشدیدکننده خط مشی آمریکا را دارد. رئیس‌جمهوری که در آمریکا برای بار دوم انتخاب می‌شود، چون می‌داند که برای بار دیگر نمی‌تواند کاندید بشود، کارهایی را که در دفعه قبل ملاحظه می‌کرده که انجام ندهد تا مبدا دفعه دوم انتخاب نشود، این دفعه همه آن کارها را خواهد کرد. یعنی سیاست آمریکا در منطقه خشن‌تر از گذشته خواهد شد. موضع‌گیری در برابر ایران خشن‌تر خواهد شد. ریگان گفته در صورت پیروزی در انتخابات جنگ ایران و عراق را تمام خواهد کرد. حالا چه طور تمام خواهد کرد؟ معلوم نیست.

**بمب‌گذاری در منزل: توطئه علیه جان من و خانواده‌ام**

نامه به دادستانی تهران - ۶۳/۸/۲۰

ریاست محترم دادسرای شهرستان تهران

احتراما اشعار می‌دارد. شب گذشته «شنبه ۱۹ آبان ماه ۶۳» حدود ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه چند نفر «احتمالاً بیش از دو نفر» به منزل این جانب حمله کرده از دیوار بالا رفته و وارد منزل شده و در حالی که از ساکنین کسی در منزل نبوده است با

## ۳۶۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

انداختن کوکتل مولوتف و بمب‌های انفجاری و آتش‌زا، اتاق پذیرایی و نهارخوری ساختمان را به آتش می‌کشند و مبلمان، پرده‌ها، لوسترها، تابلوهای دیواری، فرش، موکت، و سایر اثاث البیت را می‌سوزانند، شدت انفجار به حدی بوده است که دیوارها و سقف به‌طور سطحی ریخته می‌شوند و در قسمت‌هایی از ساختمان ایجاد شکاف نموده است.

در حدود ساعت ۲۲ شب، یکی از آشنایانی که شب‌ها در منزل اطراق می‌نمایند از راه می‌رسد و با مشاهده آتش دست به کار شده و با کمک افراد دیگر آتش را خاموش می‌نماید.

به موجب اظهار نظر یکی از همسایگان در حدود ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه شب یک هیلمن آبی رنگ با دو سر نشین در نزدیک منزل مسکونی اینجانب توقف داشته مراقب منزل بوده‌اند در همان زمان صدای انفجار از داخل منزل را شنیده و زبانه شعله‌های آتش را دیده است. سرنشینان هیلمن بعد از شنیدن صدای انفجار و دیدن شعله‌های آتش صحنه را به سرعت ترک می‌کنند. مراتب به کلانتری ۲ اطلاع داده می‌شود و افسر نگهبان با چند مأمور در محل حاضر شده به بررسی حادثه می‌پردازند. به موجب اظهار نظری که آنان از روی آثار باقیمانده نموده‌اند حداقل دو بمب کوکتل مولوتف و احتمالاً بمب «یا بمب‌های» انفجاری دیگری نیز به کار گرفته شده است. مراتب از طریق کلانتری ۲ مورد پی‌گیری می‌باشد.

ضمناً مأمورینی از کمیته انقلاب تجریش نیز در محل انفجار بمب و آتش‌سوزی حاضر شده و مراتب را مشاهده نموده‌اند.

نظر به اینکه وقوع حادثه مذکور نشانی از انجام توطئه و سوء قصد نسبت به مال و جان این جانب و خانواده می‌باشد تقاضا دارد موضوع را مورد پیگیری جدی و سریع قرار داده و مباشرین عمل و عاملین توطئه را شناسایی کرده و تحت پیگرد قانونی قرار داده شوند.

ضمناً اقدامات لازم برای جلوگیری از تکرار این نوع عملیات توطئه‌آمیز معمول فرمایید.

در انتظار اقدام عاجل جناب عالی می‌باشم.

والسلام - با تشکر - ابراهیم یزدی ۶۳/۸/۲۰

مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۶۵





### بمب‌گذاری منزل آقای دکتر ابراهیم یزدی

اطلاعیه نهضت آزادی ۲۰ آبان ۱۳۶۳

حدود ساعت ۲۱:۳۰ دقیقه شنبه ۶۳/۸/۱۹ منزل مسکونی آقای دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت و نماینده مردم تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی و از سران نهضت آزادی ایران واقع در منطقه اختیاریه مورد حمله افراد ناشناس قرار می‌گیرد. فرد یا افرادی داخل محوطه خانه شده و با استفاده از غیبت سکنه خانه پنجره اتاق پذیرایی را شکسته و با پرتاب و انفجار کوکتل مولوتوف در داخل سالن خانه را به آتش کشیدند. در نتیجه این آتش‌سوزی فرش و مبلمان و اثاث‌البیت دچار حریق شده و خسارات معتنابهی به واحد مسکونی وارد شد. خوشبختانه در حدود ساعت ۲۲ یکی از سکنه خانه از راه رسیده و با کمک دیگران آتش را فرو نشانند. به قرار اظهار یکی از همسایگان حدود ساعت ۹:۳۰ شب ماشین سواری آبی رنگی از مدل هیلمن در جلو منزل مسکونی آقای دکتر یزدی متوقف بوده و دو نفر از سرنشینان آن نزدیک منزل ایستاده و مراقب بوده‌اند در همین اوان صدای انفجار و شعله‌های آتش از داخل خانه شنیده و دیده می‌شود که بر اثر آن همسایگان از منازل خود بیرون می‌ریزند. این دو نفر پس از شنیدن صدای انفجار و دیدن شعله محل حادثه را ترک می‌کنند. کارشناسان کلانتری ۲ در ساعت ۱۱ شب در محل حاضر شده و حادثه را بررسی نموده‌اند و اظهار داشتند که به موجب آثار به‌دست آمده از بقایای بمب کوکتل مولوتف اولاً بیش از یک کوکتل مولوتوف به کار رفته است و ثانیاً شدت موج انفجار و تخریب نشان می‌دهد که احتمالاً علاوه بر کوکتل مولوتف بمب یا بمب‌های دیگری هم به کار رفته است. علاوه بر مسئولان کلانتری ۲ از طرف کمیته انقلاب تجریش نیز افرادی در محل حاضر و مراتب را مشاهده نموده‌اند.

در این حادثه خوشبختانه به سکنه منزل که در زمان حمله سوء قصد در منزل نبوده‌اند، صدمه وارد نشده است. مراتب به مقامات انتظامی و دادسرای شهرستان تهران اطلاع داده شد تا اقدام عاجل برای شناسایی عوامل سوء قصد و پیگرد قانونی نمایند.

نهضت آزادی ایران - ۲۰ آبان ۱۳۶۳

### گزارش و تحلیلی از حادثه ۱۶ آذر ۱۳۶۳

توضیح: این گزارش برای اولین بار در آذر ۱۳۴۱ در روزنامه دانشجو، ارگان سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا منتشر شد.

قربانیان «۱۶ آذر»، با نثار خون پاک خود، پیوند دانشگاه و نهضت ملی ایران را استوارتر ساختند. از آن روز — یعنی شانزده آذر ۱۳۳۲ — نه سال می‌گذرد، ولی وقایع آن روز، چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می‌بینم، صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می‌اندازد، سکوت دردناک موحش بعد از رگبار، بدنم را می‌لرزاند، آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می‌شنوم. دانشکده فنی خون‌آلود را در آن روز و روزهای بعد به رأی‌العین می‌بینم.

چرا و چگونه دانشگاه گلوله‌باران شد؟ و چه طور سه نفر از بهترین دوستان ما — بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی — به شهادت رسیدند؟

جواب به این سؤال، مستلزم بررسی شرایط آن‌زمان و حوادث پی‌درپی آن روزهاست. سفارت انگلستان دوباره افتتاح می‌شد و دنیس رایت — کاردار سفارت — قرار بود که به ایران بیاید. کمپانی‌های نفتی برای تصرف مجدد نفت ایران نقشه می‌کشیدند، نیکسون — معاون رئیس‌جمهور آمریکا — به ایران می‌آمد تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار کودتا را ببیند.

### کودتای ۲۱ میلیون‌دلاری

منابع سرشار نفت در دل صاحبان کمپانی‌های نفتی که در اداره حکومت انگلستان و آمریکا نفوذ داشتند و سوسه می‌کرد؛ به‌خصوص که موقعیت سوق‌الجیشی ایران نیز برای سیاست آمریکا اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و سیاست غیرمتعهد مصدق برای آنان ناگوار بود. سرانجام دولت آمریکا نیز به کمک انگلستان وارد معرکه شد و پس از یک سلسله توطئه‌چینی اداره جاسوسی آمریکا، اشرف خواهر شاه، ژنرال شوارتسکف و هندرسن سفیر آمریکا در ایران، کودتای ۲۸ مرداد با صرف ۲۱ میلیون دلار عملی شد. دکتر مصدق و یاران وی به زندان افتادند، آزادی مردم سلب شد و به جای آن، حکومت نظامی و دیکتاتوری، مردم آزاده را تحت فشار گذاشت. آزادیخواهان و وطن‌پرستان در مخوف‌ترین شکنجه‌گاه‌ها زجر می‌دیدند و



به دورترین و بدآب و هواترین نقاط تبعید می‌شدند. روزنامه‌ها همه توقیف شدند و مدیران آنها به زندان افتادند و فقط ورق‌پاره‌های کثیف مزدوران هیأت حاکمه انتشار می‌یافت، ولی مردم نیز ساکت نشستند؛ مردمی که برای حفظ حکومت ملی خود، «سی تیر» را به پا کرده بودند، مردمی که افتخار ملی شدن نفت و پیروزی بر امپراتوری انگلستان نصیبشان شده بود، حاضر نبودند به این آسانی دوباره تن به ذلت داده، زیر بار بیگانگان روند.

اولین تظاهرات یکپارچه مردم در روز ۱۶ مهرماه، یعنی تقریباً یک ماه و نیم بعد از کودتا انجام شد. دانشگاه و بازار به طرفداری از مصدق اعتصاب کردند و تظاهرات پرشوری به وقوع پیوست و حاکمیت، عده زیادی را گرفت و سران بازار را دستگیر کرد، ولی این فشارها در مردم اثری ننموده دولت کودتا سخت به تلاش افتاد و فشار خود را به منتهای درجه رسانید، طاق بازار را بر بازاریان مبارز و وطن‌خواه خراب کرد و دکان‌های رهبران فداکار بازار را به وسیله گماشتگان خود غارت نمود و هزاران نفر از مردم مبارز را گرفتار غل و زنجیر کرد.

برای بازگشت به دوران سیاه گذشته، دولت کودتا درصدد برآمد که آثار حکومت مصدق را به کلی محو کند و مخصوصاً روحیه و اراده مردم را بکشد و از این‌رو، قانون ملی شدن صنعت نفت را «کان لم یکن» تلقی کردند و کارتل بین‌المللی نفت برای بلع نفت ایران دست به کار شد. در تاریخ ۱۴ آذر، تجدید رابطه با انگلستان را اعلام کرد و قرار بود که دنیس رایت — کاردار سفارت انگلستان — چند روز بعد به ایران بیاید. اعمال خائنانه دولت کودتا هر روز بر بغض و کینه مردم می‌افزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن می‌زد. از روز ۱۴ آذر، تظاهراتی که در گوشه و کنار به وقوع می‌پیوست، وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه [تهران] عده‌ای دستگیر شدند. روز ۱۵ آذر مجدداً تظاهرات بی‌سابقه‌ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت.

#### دانشگاه، سنگر تسخیرناپذیر

ضمناً در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون — معاون رئیس‌جمهور آمریکا — از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است

(نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) را ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شد؛ تار و پود وجود آنها بستگی به کمک سرشار آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذر، یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که: «باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجنبند...».

#### یورش به دانشگاه

برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون، جنایت بزرگ هیأت حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه، شانزده آذرماه ۱۳۳۲، در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق‌العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کردند.

دانشجویان حتی‌الامکان سعی می‌کردند که به هیچ‌وجه بهانه‌ای به دست بهانه‌جویان ندهند. از این‌رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده‌ای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه‌ای به دست آنان نیامد، به داخل دانشکده‌ها هجوم آوردند، از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم، عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان، چند استاد نیز دیده می‌شد که به جای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند. چون احتمال وقوع حوادث وخیم‌تری می‌رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشکده را ترک می‌کردند، ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند.

عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آن‌گاه دسته‌ای از سربازان با سرنیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست، دیگر نتوانست این‌همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه...».

هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول، عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می‌افتادند؛ به‌خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی، مصطفی بزرگ‌نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف قرار گرفته، به سختی مجروح شده بود، بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد که دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله‌باران اول مصون مانده بود که یکی از جانپان دسته جانباز با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به آزمایشگاه پناه بردند.

پس از ختم گلوله‌باران، دقیقه‌ای سکوت دانشکده را فراگرفت. ناگهان در میان سکوت، آه بلندی به گوش رسید که مانند «دشنه» در قلب ما فرورفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند سوزناک به ما فهماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همانجا افتاده‌اند. اولیای دانشکده، مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحین را به دانشکده پزشکی برده، معالجه کنند،

ولی سربازان با تهدید به مرگ، مانع این کار شدند. بدن مجروحین در حدود دو ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند. بدین ترتیب، سه نفر از دوستان ما: بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی، شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند.

جریان این فاجعه دردناک به سرعت منتشر شد و خشم و کینه آزادیخواهان را برافروخت. دانشگاه تهران به پیروی از دانشکده فنی، فردای آن روز در اعتصاب عمیقی فرورفت. بیشتر دانشکده‌های شهرستان‌ها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند.

جنایتکاران شروع به سفسطه کردند. در مقابل خبرنگاران گفتند که دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شدند.

یکی از مجلات با آنکه سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرأت نمی‌کرد علیه دستگاه کلمه‌ای بنویسد، با تمسخر نوشته بود که: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، بنابراین دانشجویان پر درآورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله زده‌اند. به عبارت دیگر، گلوله‌ها به دانشجویان نخورده، بلکه دانشجویان به هوا پرواز کرده‌اند و خود را به گلوله‌ها زده‌اند».

### قربانیان نیکسون

روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی‌گناه رنگین بود، «دکترای افتخاری حقوق» دریافت داشت. صبح ورود نیکسون، یکی از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان: «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده، ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت بازمی‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال، در قدم او گاو و گوسفندی قربانی می‌کنیم. آن‌گاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که: «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما، سه نفر از بهترین جوانان این کشور، یعنی جوانان دانشگاه را قربانی کردند!»

آری! حکومت کودتا در قدوم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون، آیزنهاور را مطمئن کند که میلیون‌ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته و این پول‌های گزاف بر گروه مالیات‌دهندگان آمریکایی نیز سنگینی نمی‌کند، زیرا در راه استقرار صلح و دموکراسی خرج شده است.

شهدای دانشگاه در امامزاده عبدالله کنار هم به خاک سپرده شدند و مقبره آنها مرکز تجمع مبارزان شوریده‌حال گردید. و پس از آن مزار شهدای شانزده آذر، همچون مقبره شهدای سی‌ام تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران، به‌خصوص دانشجویان شد.

بررسی مسائل ایران و چه باید کرد؟

سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره هفتم نهضت آزادی ایران - اسفند ۱۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به پیامبران برگزیده حق، صدیقین، شهداء و صالحین و همه نعمت یافتگان و هدایت‌شدگان به صراط مستقیم و با سلام بر آن بنده‌ای که حق گوید و در تکاپوی خویشتن حقیقت جوید و با سلام بر شما خواهران و برادران و با تشکر از قبول دعوت ما، سخن خود را آغاز می‌کنم. از دیدارتان خوشحالیم. علی‌رغم فشارها و بمب‌گذاری‌ها زنده‌ایم.

در جلسات افتتاحیه کنگره پنجم و ششم نهضت آزادی ایران در سال‌های ۶۱ و ۶۲ ما در تحلیل سیاسی خود به بررسی مسائل عمده جهان، منطقه خاورمیانه و ایران پرداختیم. در رابطه با اوضاع جهان، حوادث و پیامدهای جنگ ویتنام را بر روابط جهانی و به‌خصوص اوضاع داخلی آمریکا و روابط شرق و غرب و دو نیمکره جنوبی و شمالی را مورد بررسی قرار دادیم و اوضاع منطقه خاورمیانه، به‌خصوص جنگ داخلی لبنان، سرنوشت جنبش فلسطین و سایر مسائل مربوطه را تحلیل نمودیم. در رابطه با اوضاع ایران، پیروزی ملت را بر نظام سلطنتی و حامیان قدرتمندش، و اثرات آن را در دنیا، در منطقه و در درون کشور و حوادثی که بعد از پیروزی انقلاب در میهنمان رخ داده‌اند و دامنه اثرات کوتاه‌مدت و درازمدت آنها را بررسی نمودیم. علاوه بر این، سیر تحول نهضت آزادی را، به‌عنوان یکی از قدیم‌ترین سازمان‌های ملی - اسلامی قبل از پیروزی انقلاب و در دوران دولت

موقت و پس از آن، شرح دادیم و مواضع نهضت را در رابطه با بحران سیاسی و اقتصادی و جنگ روشن نمودیم. به دلیل اهمیت خاصی که مسأله جنگ دارد، تحلیل نهایی خود را به صورت نشریه «جنگ و صلح» منتشر ساختیم.

اینک در آستانه برگزاری کنگره هفتم، به دنبال همان بحث‌ها، ابتدا مسائل جهانی و خاورمیانه را مختصراً بررسی کرده و سپس به تفصیل به تحلیل اوضاع کنونی کشور و ارائه راه حل‌هایی که بدان اعتقاد پیدا کرده‌ایم و آن را پاسخ سؤال همگانی «چه باید کرد» می‌دانیم و پی‌گیری آن را مبرم‌ترین وظیفه تمام عناصر ملی و وطن‌خواه و دلسوز به ملت و مملکت و مؤمن به اسلام راستین و آرمان‌های انقلاب می‌دانیم، می‌پردازیم و روشن می‌سازیم که چرا به نظر می‌رسد این راه حل استراتژیک اگر با همت مردم و توکل به خدا پی‌گیری شود از هر راه حل دیگری منطقی‌تر، عملی‌تر، مفیدتر و مؤثرتر در نجات مملکت خواهد بود.

#### نگاهی به عمده‌ترین رویدادهای جهان در سال گذشته

طی سال گذشته اصول حاکم بر روابط بین‌المللی تغییر عمده‌ای پیدا نکرد.

در آمریکا، ریگان برای بار دوم به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب شد. انتخاب وی به این سمت بیانگر و معرف ادامه حاکمیت خط خشونت راستگرا بر سیاست خارجی آمریکا می‌باشد و انتظار می‌رود که این خط با صراحت بیشتری به اعمال نظرات و برنامه‌های خود بپردازد. حوادث ویتنام و بعد از آن انقلاب ایران و مسأله گروگان‌گیری، وضعیت سیاسی - روانی ویژه‌ای را در آمریکا به وجود آورده است که افکار عمومی در آن کشور یک رئیس‌جمهور قدرتمند (یا متظاهر به قدرت) را می‌پسندد و می‌طلبد. اگر در بار اول ریاست جمهوری، ریگان در اجرای نظرات خود در روابط بین‌المللی جانب احتیاط را رعایت می‌کرد، در نوبت دوم با علم به اینکه در انتخابات دوره بعد ریاست جمهوری نمی‌تواند قانوناً خود را کاندیدا کند، قطعاً با آزادی بیشتری به اجرای نظرات خود خواهد پرداخت. این امر می‌تواند پیامدهای کوتاه و درازمدت عمیقی در روابط بین‌المللی به نفع سلطه امپریالیسم داشته باشد. هم‌اکنون علائمی از کوشش در جهت اجرای این سیاست در آمریکای لاتین، خصوصاً در آمریکای مرکزی مشاهده می‌شود و دولت ریگان برفشار خود به دولت‌های نیکاراگوئه و کوبا و مشابه آن به‌طور محسوسی افزوده است.

دولت‌های کوبا و نیکاراگوئه به دلایل متعدد با اتخاذ سیاست نرمش و انعطاف به استقبال برنامه‌های دولت ریگان رفته‌اند. این سیاست از آن جهت واقع‌بینانه تلقی شده است که دولت ریگان برای آماده‌سازی افکار عمومی مردم آمریکا و اجرای برنامه‌های خود، دست به تبلیغات وسیعی علیه نیکاراگوئه و بزرگ‌نمایی خطر «سرخ» در قلمرو بسیار نزدیک، یعنی همسایگی آمریکا زده است. شاید برای مقابله با تدارکات تبلیغاتی ریگان و خشی ساختن آن بود که رئیس جمهور جدید نیکاراگوئه چند روز بعد از انتخاب خود، در یکی از نطق‌هایش گفت که جمهوری نیکاراگوئه، نه مخالف مردم آمریکا نه مخالف دولت آمریکا و نه مخالف شخص ریگان است و با آنها خصومتی ندارد. هماهنگ با این سیاست نرمش و انعطاف است که کاسترو در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود ضمن ارائه خشنودی از «آغاز روابط دیپلماتیک» میان کوبا و آمریکا و «سازنده و مثبت» خواندن آن نسبت به «تحول در روش ریگان» اظهار خشنودی کرده و افزود که وی دیگر «تاجر جنگ» نمی‌باشد و بیشتر در جستجوی راه‌حلی برای مسائل بین‌المللی از طریق مذاکره می‌باشد.

در رابطه با همین فعل و انفعالات مفید است که متذکر شویم که سفر آقای مهندس موسوی به این دو کشور، در کشاکش این جنگ تبلیغاتی در آمریکای مرکزی میان رهبران کوبا و نیکاراگوئه و ریگان صورت گرفت. این سفر، بدون آن‌که مناسبتی داشته باشد، توازن تبلیغاتی را به نفع ریگان و به زیان سیاست کوبا و نیکاراگوئه برهم زد. دولت ریگان، با اعلام «ورود تروریسم جدید به منطقه» و خطرناک‌تر بودن آن در مقایسه با سایر انواع تروریسم، به بهره‌برداری تبلیغاتی به نفع برنامه‌های خود پرداخت. بدون آن‌که واقعاً تناسبی میان سفر موسوی و ادعای ریگان وجود داشته باشد.

البته انگیزه سفر آقای مهندس موسوی به کوبا و نیکاراگوئه، ظاهراً به منظور جبران اثرات سوء تبلیغاتی سفر ایشان به ترکیه، یعنی کشوری که به قول خودشان در شهریور ۵۹، نظامیان آمریکایی در آنجا کودتا کرده‌اند، بوده است. اما جالب است که هم سفر به ترکیه و هم سفر به نیکاراگوئه و کوبا به نفع آمریکا تمام می‌شود. سفر ترکیه، نظامیان ترکیه و قطعاً دولت آمریکا را خوشنود ساخته است. سفر به کوبا و نیکاراگوئه، نفعی برای کوبا یا نیکاراگوئه نداشته است ولی نفع

تبلیغاتی برای ریگان داشته است. نفع سفر به ترکیه برای ایران قابل بحث و بررسی است. سفر به کوبا و نیکاراگوئه جز هزینه سنگین هواپیمای اختصاصی، در شرایط جنگ تحمیلی، نفعی نداشته است. البته شاید نفع تبلیغاتی برای تثبیت دولت موسوی داشته باشد.

به هر حال، دوره زمامداری ریگان و انتخاب مجدد وی همزمان و مترادف است با ضعف رهبری در روسیه. در ظرف مدت کوتاهی رهبری روسیه چندین نوبت تغییر پیدا کرده است. تشدید بیماری چرنوبیل، بر این ضعف و تردید افزوده است و این امر موجب تقویت مواضع غرب عموماً و آمریکا خصوصاً شده است. در چنین شرایطی مذاکرات سالت ۲ از سر گرفته شده است.

در سایر محورها، روابط شرق و غرب، اروپای غربی با بلوک شرق، خصوصاً روسیه، چین با آمریکا و روسیه، روابط بین دو نیمکره شمالی و جنوبی تغییر عمده‌ای مشاهده نشده است. در خاور دور مذاکرات طولانی میان چین کمونیست و انگلستان بالاخره به امضای موافقتنامه‌ای بین دو کشور درباره سرنوشت جزیره هنگ کنگ منجر گردید.

به لحاظ اقتصادی، تورم در بسیاری از کشورها مشکل عمومی شده است. این تورم در کشورهای دنیای سوم به‌خصوص آن‌هایی که فاقد تولید ملی هستند، موجب بروز پیامدهای وخیمی شده است. این تورم موجب غنی‌تر شدن اقتصاد کشورهای نیمکره شمالی و فقیرتر شدن کشورهای نیمکره جنوبی گردیده است. بحران نفت در سال گذشته ادامه یافت. کشورهای نیمکره شمالی (صنعتی) بیش از پیش نیاز خود را به نفت اوپک تقلیل دادند. از جانب دیگر اشباع بازارهای جهانی از نفت موجب گردید که سهم فروش اوپک به بازار جهانی نفت بار دیگر تقلیل پیدا کند و بهای نفت را کنترل نماید.

تنزل بهای نفت و تقلیل سهم فروش اوپک کشورهای عضو اوپک خصوصاً آنهایی را که ذخائر ارزی کافی ندارند، با مشکلات اقتصادی جدیدی روبه‌رو ساخته است.

حال نگاهی به خاورمیانه می‌افکنیم

\* خاورمیانه و نزدیک و دور از سال گذشته همچنان متلاطم بوده است.



\* در هندوستان انفجار کارخانجات تولید سموم دفع آفات نباتی، منجر به پخش گازهای سمی در منطقه بسیار وسیعی گراید و فاجعه‌ای عظیم و بی‌سابقه به وجود آورد. این امر به اعتبار آمریکا، که در هر حال در هندوستان و سایر کشورهای دنیای سوم خیلی هم قابل توجه نبوده است، لطمه بزرگی زد.

علاوه بر مسأله گازهای سمی، در سال گذشته هند رویدادهای عظیمی را در صحنه سیاسی پشت سر گذاشت. توجه به این حوادث، به خصوص برای ما، می‌تواند حاوی نکات آموزنده‌ای باشد. مبارزه سیک‌ها برای کسب استقلال در ایالت ویژه خود و سرکوب قیام مسلحانه آنان توسط دولت بالاخره به ترور خانم گاندی منجر گردید و این به نوبه خود پیامدهای سیاسی - اجتماعی جالبی داشته است. هند به‌عنوان نمونه‌ای از یک جامعه باز در دنیای سوم طی قریب به چهل سال گذشته موفقیت‌های زیادی را کسب کرده است. در هند حضور فعال انواع فرهنگ‌ها، زبان‌ها، ادیان و مذاهب گوناگون و متنوع و متضاد، اعمال سیاست «تفرقه بینداز و حکومت بکن» استعمار انگلیس طی سالیان دراز، زمینه را برای تنازعات داخلی و بروز جنبش‌های تجزیه‌طلبانه فراهم ساخته است. معذک، هند توانسته است به اعجاز ایجاد یک جامعه باز دست یابد. در هند اندیشه‌ها و افکار و نظرات گوناگون، سلیقه‌های متضاد، به راحتی حضور دارند. تبادل آزاد اطلاعات صورت می‌گیرد. علی‌رغم تنوع اندیشه‌ها و تعصبات نژادی و زبانی و غیره، معذک، روحیه تساهل و همزیستی مسالمت‌آمیز جو غالب را تشکیل می‌دهد. این امر آگاهی سیاسی توده‌ها را به سطح بالایی ارتقا داده است. موفقیت هند در ایجاد حفظ جامعه باز در جامعه‌ای نظیر هند، ثبات ریشه‌داری را از حیث سیاسی - اقتصادی - نظامی برای این کشور به وجود آورده است. البته هند بهای کمی نپرداخته است. نه تنها هند، تمام جوامعی که آخرالامر به تعادل و رشد نسبی رسیده‌اند و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان ریشه‌ای شده است، چنین بهایی را پرداخته‌اند.

جوامع دنیای سوم که گرفتار استبداد، استعمار، استثمار و از همه بدتر و اسارت‌بارتر و مشکل‌تر در مقابله، استثمار می‌باشد. تنها راه نجاتشان شکستن حلقه متحد سه کنش و واکنش شدید و رادیکال و ایجاد جامعه باز است. در

جامعه باز تبادل آزاد اطلاعات سیاسی - فرهنگی - عقیدتی، آگاهی سیاسی - عقیدتی - فرهنگی مردم را بالا می‌برد. به توده‌ها امکان می‌دهد تا خود برای خویشتن بیاندیشند و ریشه‌های فرهنگی استبداد و استعمار که پدر و مادر استعمار و استعمار هستند به تدریج خشک شده و از بین بروند. اما چنین امری ناگهانی و به آسانی صورت نمی‌گیرد. صبر جمیل و کار بسیار می‌خواهد. هرج و مرج در طی دوران انتقال را باید تحمل کرد و با درایت آن را تقلیل داد و پشت سر گذاشت. در طی دوران انتقال، که گاه عمر یک نسل و دو نسل یا بیشتر خواهد بود، پرداخت خسارات اجتناب‌ناپذیر است. هند این بها را پرداخته است و می‌پردازد. همان‌طور که ترور مهاتما گاندی اولین و آخرین آن نبود، ترور خانم گاندی هم آخرین آن نخواهد بود. جالب توجه در قضیه ترور خانم گاندی عکس‌العمل کل جامعه می‌باشد. قتل خانم گاندی کل جامعه را در برابر تروریست‌ها و تجزیه‌طلبان افراطی قرار داد. اکثریت جامعه هند، حتی جامعه سیک‌ها، که در ابتدای امر نسبت به عملیات افراطی سیک‌های تجزیه‌طلب خیلی حساسیت از خود نشان نمی‌داد در برابر خشونت بی‌تفاوت بود ناگهان تکان خورد و عمق فاجعه را دریافت و عکس‌العمل نشان داد و خشونت را محکوم کرد. سیک‌های افراطی نه تنها خود را با کل جامعه هند بلکه با مجموعه سیک‌ها روبرو دیدند و خط خشونت منزوی گردید و این حرکت نهایتاً به نفع دموکراسی و تعادل در هند پایان پذیرفت. درست است که خانم گاندی کشته شد اما اساس جمهوری هند برهم نخورد. دولت هند به بهانه قتل نخست‌وزیر روزنامه‌ها را تعطیل نکرد و به جز اعلام وضعیت غیرعادی، در چند منطقه، برای مدت معین، بر طبق قانون اساسی هند، وضعیت در همه جا عادی باقی ماند. این واقعه نشان داد که اگر اصل ملت و مملکت باشد و ارزش شخصیت‌ها صرفاً در رابطه با خدمتشان به جامعه در نظر گرفته شود و نه برعکس، آن‌وقت حتی مرگ یا قتل شخصیت‌ها به نفع جامعه تمام خواهد شد.

\* **پاکستان.** در همسایگی هند کشور پاکستان همچنان بدترین دوران خود را می‌گذراند. ضیاءالحق بعد از هشت سال که از کودتای نظامی می‌گذرد برای آرام کردن موج مبارزات مردم پاکستان یک رفراندوم و یک انتخابات نیمه‌آزاد برگزار

کرد. اما موفق نبود و نتوانست بحران را فروکش سازد. بلکه نظیر تجارب گذشته - بحران سیاسی را گسترده‌تر ساخت. تأسیس پاکستان به‌خاطر اسلام بود. میلیون‌ها انسان سرزمین‌های آباء و اجدادی خود را در هند رها ساختند، کار و کاشانه خود را پشت سر گذاشتند و به‌خاطر تأمین یک جمهوری «پاکستان» هجرت کردند. اسلام تفکر غالب شد و یک حزب هم حزب حاکم. احساس مذهبی مردم، بدون بینش و آگاهی دینی به حزب حاکم امکان داد تا از احساس مذهبی مردم بهره بگیرد و... سلطه گروهی خود را بر همه غالب نماید و یک جامعه بسته به‌وجود آورد و نتیجه آن، همین چیزی است که امروز دیده می‌شود.

در طی سال گذشته روابط دولت حزب جمهوری ایران با ضیاءالحق بیش از پیش حسنه گردید. دولتمردان ایران قبل از تصاحب تمامی قدرت، به سفر وزیر امور خارجه پاکستان در سال ۵۸ در زمان دولت موقت حمله می‌کردند و آن را حرکت در خط آمریکا به مردم پراحساس ولی بی‌هنر معرفی می‌کردند. سردبیر و قلمزن آن روز حزب جمهوری و نخست‌وزیر کنونی ضیاءالحق را ضیاءالباطل می‌خواند و هرگونه سلام و علیکی با دولت پاکستان را موجب بدبینی مردم پاکستان از انقلاب می‌خواند حال چه شده است که در کابینه ایشان این‌گونه به ضیاءالباطل نزدیک شده‌اند و بالاتر از همه RDC را مجدداً احیا کرده‌اند.

\* در افغانستان، بدون آنکه وضعیت جنگ به نفع یکی از طرفین تغییری نموده باشد کماکان ادامه دارد.

\* در ترکیه دولت نظامیان کاملاً تثبیت شده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب ایران ترکیه با بحران‌های سیاسی و اقتصادی عظیمی روبرو گردید. در سال ۵۹ در ترکیه نظامیان کودتا کردند، تمام احزاب و روزنامه‌ها را تعطیل نمودند. از آن پس روابط دولت نظامی ترکیه با آمریکا بیش از پیش تحکیم پیدا کرد و نزدیک شد. آنچه را که آمریکا در ایران با سقوط شاه از دست داده بود در ترکیه به‌دست آورد. هم‌اکنون تعداد پایگاه‌های نظامی آمریکا در ترکیه به ۳۰ مرکز بالغ شده است. در سال گذشته ترکیه بحران اقتصادی را پشت سر گذاشت. این امر در مرحله اول و قبل از هر چیز مرهون قراردادهای سخاوتمندانه ایران با دولت ترکیه می‌باشد. از نیمه دوم سال ۶۰، روابط ایران و ترکیه ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. مبادلات اقتصادی بین دو

## ۳۸۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

کشور که قبل از انقلاب رقمی کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار بود، ابتدا به هزار میلیون دلار و سپس ۲۰۰۰ میلیون دلار در سال بالغ گردید. در سفر اخیر دولت ایران روی سه میلیارد دلار توافق کردند.

این قراردادهای سخاوتمندانه با ترکیه، که یک طرفه به نفع ترکیه می‌باشد. نخست‌وزیر و هیئت وزیران دولتی منعقد می‌گردد که در شهریور ۵۹، بعد از کودتای نظامی در ترکیه، آقای موسوی در روزنامه جمهوری اسلامی نوشتند که «نظامیان آمریکایی در ترکیه کودتا کردند». حال چه شده است که همان افراد و همان قلمزنان، روابطی بسیار نزدیک و صمیمانه با همان نظامیان برقرار کرده‌اند و دست دوستی به هم داده‌اند و نخست‌وزیر دولت به اصطلاح خدمتگذار (به چه کسی؟) روابط ایران و ترکیه را به‌عنوان یک نمونه و الگوی سالمی از روابط خارجی دولت جمهوری اسلامی با کشورهای مستضعف دنیای سوم معرفی می‌کند!!

جل الخالق. علاوه بر قرارداد سه میلیارد دلاری که هیأت ایرانی در سفر خود به ترکیه امضاء نمود، احیاء و از سرگیری RCD نیز اعلام گردید. RCD یا سازمان عمران منطقه‌ای، با شرکت سه کشور ایران و ترکیه و پاکستان از فعالیت‌های جانبی پیمان سنتو بوده است. پیمان نظامی سنتو، بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت ملی و قانونی مرحوم دکتر مصدق میان این سه کشور و عراق و انگلیس و نظارت آمریکا منعقد گردید. بعد از پیروزی انقلاب از جمله اولین قراردادهایی که دولت موقت آن را لغو نمود، پیمان سنتو بود. خوب می‌بینید که به معجزه حاکمیت حزب جمهوری اسلامی و روحانیت و... چه تغییرات عمده‌ای در... حق و باطل پاکستان و در ماهیت نظامیان آمریکایی در ترکیه به‌وقوع پیوسته است.

\* در کشورهای عربی در سال گذشته تغییرات عمده‌ای رخ نداده است. گروه دولت‌های ارتجاعی همچنان جو غالب را در دست دادند. غربی‌ها، به‌خصوص دولت‌های آمریکا، فرانسه، انگلیس موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم نموده‌اند.

\* مصر در سال گذشته به کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب برگشت.

\* اردن به گروه مصر پیوست.

\* **یمن جنوبی** به عربستان نزدیک‌تر شده است و با ابتکار و فشار عربستان سعودی، یمن جنوبی و شمالی به هم نزدیک شده‌اند.

\* **سوریه** با حمایت از حکومت فالانژیست‌ها و فاصله‌گرفتن از سازمان آزادیبخش فلسطین و حمایت ابوموسی در برابر یاسر عرفات موقعیت خود را در لبنان تحکیم نموده است. در طی سال گذشته اختلاف سوریه با فلسطینی‌ها اوج گرفت.

\* **لبنان:** مقاومت مردم مسلمان، به‌خصوص شیعیان در جنوب لبنان علیه ارتش اشغالگر اسرائیل ادامه دارد. گروه اسلامی، که در بعلبک مستقر بود و مستقیماً توسط سوریه و ایران تغذیه می‌شد، به‌دنبال سیاست نزدیکی سوریه با فالانژیست‌ها و حکومت جمیل، آرام از سروصدا افتاده است.

سفر سال گذشته رئیس‌جمهور ایران به کشورهای سوریه و دمشق، همزمان بود با سالروز ناپدیدشدن اما موسی صدر در لیبی. این مسأله موجب ایجاد اثرات نامطلوبی بر شیعیان لبنان گردیده است. به‌طوری که از رهبران شناخته شده شیعیان لبنان هیچ‌کدام در دیدار با رئیس‌جمهور ایران در دمشق حاضر نشدند.

\* **فلسطین:** فلسطینی‌ها در سال گذشته توانستند تا حدودی به جبران لطماتی که در لبنان دیده بودند بپردازند. حوادث خونین و جنگ میان گروه ابوموسی با یاسر عرفات آنچنان وحشتناک بود که ساف را تا آستانه اضمحلال جلو برد. توجه به این حوادث برای ما آموزنده است.

گروه ابوموسی، یاسر عرفات و رهبری ساف، به این بهانه که به‌جای راه حل نظامی، راه حل سیاسی را تعقیب می‌کنند متهم به سازشکاری با دشمن نمود و با آنها به مقابله نظامی پرداخت و صحنه‌هایی از کشتار یکدیگر به‌وجود آوردند که خاطره فاجعه صبرا و شتیلا فراموش شد.

پس از آن کشتار بی‌رحمانه در ترابلس و خروج یاسر عرفات از لبنان، گروه ابوموسی، برخلاف ادعاهایشان ساکت نشستند و حرکتی علیه اسرائیل ننمودند. آموزنده این است که ابوموسی و حامیانش برای سرکوب ساف از شعار جنگ جنگ تا نابودی اسرائیل استفاده کردند اما هرگز نیروهای خود را به‌سوی مرزهای سرزمین‌های اشغالی نبردند و گلوله‌های خود را به‌سوی دشمن نشانه نگرفتند. بلکه

برعکس به آن بهانه به تقابل و نزاع و تخاصم درونی پرداختند و بعد از فضااحت آرام و ساکت به گوشه‌ای نشستند.

در سال گذشته ساف که از سوریه به کلی بریده شده بود لاجرم به کشورهای مرتجع عربی پناه برد. در شرایطی که فلسطینی از لبنان رانده شده است و سوریه درها را بسته است فلسطینی بدون سرزمین نمی‌تواند در خلاء به حیات خود ادامه دهد. ناگزیر به استقرار در یک سرزمین، ولو موقت می‌باشد. وقتی فلسطینی‌ها در اردن سرکوب شدند (سپتامبر ۷۰) در لبنان تمرکز یافتند وقتی در لبنان سرکوب شدند، انتقال به یک کشور عربی دیگر اجتناب‌ناپذیر شد.

#### تشکیل مجلس شورای ملی فلسطین

در اردن با حضور شاه حسین از وقایع برجسته ساف در سال گذشته است. اگرچه گروه‌های مخالف یاسر عرفات و وابسته به سوریه و لیبی از حضور در مجلس خودداری کرده و آن را تحریم نمودند اما با وجود این، ساف توانست کم و بیش موقعیت خود را ترمیم نماید. ضربات کاری به ساف در طی جنگ اخیر لبنان و ضعف‌های درونی رهبری ساف موجب شد که ساف بالاخره با سیاست اردن، یعنی غربی‌ها، تسلیم شود و به شرکت در مذاکرات صلح به صورت عضو هیئت نمایندگی اردن، اگر مذاکرات صلحی صورت پذیرد، تن درداد. چیزی که سال‌ها از آن امتناع ورزیده بود.

#### \* لیبی - مراکش

در سال گذشته تنها نزدیکی بحث‌انگیز عرفات - اردن نبود که مردم عرب را حیران ساخت. در شمال آفریقا قذافی و شاه حسن یک دولت!!! و پارلمان مشترک و رهبری واحد ایجاد نمودند!! نامرغوبی ملکت حسن اگر از ملک حسین بیشتر نباشد کمتر هم نیست. نزدیکی این دو کشور با... و ادعاهایی به ظاهر ناهنجار زمانی صورت گرفت که فرانسویان نیز روابط نزدیکی با قذافی پیدا کردند و رهبران دوکشور بیدار هم شتافتند. بر سر حل مسأله چاد باهم توافق نمودند. این توافق در شرایطی اعلام گردید که محاکمه دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی در مراکش آغاز شده بود با هم توافق نمودند. وحدت مراکش و لیبی دقیقاً جبهه‌آرایی

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۳۸۳

هر دو کشور در برابر الجزایر محسوب می‌گردد. الجزایر و مراکش بر سر قضیه صحرا و پولیساریو اختلاف دارند. از حوادث جالب سال گذشته سفر رییس جمهوری ایران همزمان با وحدت مراکش ولیبی به لیبی می‌باشد.

### \* در همسایگی خودمان عراق

حوادث بسیار جالب و فراوانی صورت گرفته است. عراق روابط دیپلماتیک خود را با آمریکا، که از سال ۱۹۶۷ قطع شده بود برقرار کرد. روابط عراق با سایر کشورهای عربی، به جز سوریه خوب و یا بسیار خوب شده است. لوله‌های نفت عراق به سواحل دریای احمر و عدن در حال اتمام است و به زودی به کار خواهد افتاد. صدور نفت عراق از این لوله‌ها، نیاز و وابستگی عراق را به خلیج فارس تقلیل خواهد داد.

در سال گذشته، موفقیت صدام به نحو بارزی تحکیم پیدا کرده است. در اواخر سال ۶۲ و اوایل سال ۶۳ موقعیت صدام متزلزل بود. کشورهای عربی، نظیر سعودی و غربی‌ها، نظیر فرانسه، در سیاست خود به حمایت از صدام دچار تردید شده بودند و صحبت از آلترناتیو می‌کردند. اما در طی سال گذشته، این وضع تغییر پیدا کرده است و موقعیت سیاسی - نظامی صدام تثبیت شده است.

این تغییرات توازن جنگ را به نفع صدام تغییر داده است. مشاهده این امر باعث سیاست تهاجمی جدید عراق شده باشد. به طور کاملاً محسوس عراق در سه جبهه حملات تهاجمی خود را افزایش داده است که عبارتند از: مرزها، حمله هوایی به شهرها - حمله موشکی به کشتی‌ها در خلیج فارس.

\* در کویت و شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس نیز تحول خاصی صورت نگرفته است.

### \* در مصر

رشد حرکت اسلامی کاملاً محسوس است. هزاران زندانی سیاسی محاکمه شدند. بسیاری از هموطنان، فیلم جریان دادگاه متهمین را در مصر نامبارک از سیمای جمهوری اسلامی دیدند و به هر تقدیر مقایسه‌ای در ذهن خود با آنچه در ایران اسلامی می‌گذرد نمودند که خود می‌تواند آموزنده باشد.

**حال برگردیم به ایران خودمان**

در تحلیل سال گذشته، در کنگره ششم، مسائل ایران را در سه محور سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بررسی کردیم و سپس مسأله جنگ را به طور مبسوطی بررسی نمودیم که مفصل آن در جزوه جنگ و صلح منتشر شده است. در طی سال گذشته، تغییرات عمده و رادیکال در وضعیت عمومی کشور و بحران سیاسی - اقتصادی و یا جنگ به وجود نیامده است. آنچه می توان گفت شدت و افزایش روندهای گذشته می باشد. در بررسی کنونی خود، ما ابتدا به برخی از حوادث کشور اشاره کرده و سپس به اساسی ترین موضوع کنونی، یعنی پاسخ به سؤال چه باید کرد خواهیم پرداخت.

در سال گذشته، دوره اول مجلس شورای اسلامی پایان پذیرفت و مجلس جدید تشکیل شد. انتخابات دوره دوم در شرایطی برگزار شد که حقوق و آزادی های ملت مصرح در فصل دوم قانون اساسی نادیده انگاشته شد. حاکمیت ادعا کرد که آزادی و امنیت کنونی ایران در هیچ کجای دنیا دیده نمی شود و ما درباره این ادعای آنان بحثی نداریم. درست آزادی و امنیت وجود دارد. اما فقط برای موافقین حاکمیت. مخالفین کماکان از امکانات اولیه برای ارتباط با مردم محرومند. نه آزادی دارند و نه امنیت. کوشش نهضت آزادی برای ایجاد حداقل شرایط لازم برای شرکت در انتخابات دوره دوم به جایی نرسید. نمایندگان دوره دوم مجلس در شرایط اختناق و عدم آزادی تعیین شدند و شروع به کار کردند. بی اعتنایی دولتمردان به حقوق ملت باعث شد که اولاً در بسیاری از حوزه های انتخابیه، تعداد شرکت کنندگان در مقایسه با دوره اول تقلیل چشم گیری نمود. ثانیاً در حوزه هایی که فشار برای شرکت در رأی دادن زیاد بوده است مردم به آن اشخاص رأی دادند که از جانب هیچ نهادی و امام جمعه ای و یا حزب حاکم و... تأیید و حمایت نشده بود و لذا علی الظاهر رابطه با حاکمیت نداشته است. ثالثاً آمار منتشر شده توسط دولت درباره آراء اخذ شده آنچنان گویای برخی حوادث در صندوق ها بود که نهضت آزادی طی نامه ای به طور رسمی به شورای نگهبان، که قانوناً نظارت بر انتخابات را برعهده دارد عدم صحت آنها را یادآور شده و درخواست رسیدگی و پاسخ نمود و مراتب را طی بیانیه ای به اطلاع مردم رسانید.



شاید به علت انتشار همین بیانیه و اعلام جرم نهضت بود که شورای نگهبان رسیدگی جدی تری نمود و انتخابات برخی از حوزه‌ها را باطل اعلام کرد. وضع انتخابات به آن اندازه اسفانگیز بود که برخی از اعضای شورای نگهبان خصوصی گفته بودند که اگر می‌خواستند جدی‌تر عمل کنند انتخابات اکثر حوزه‌ها می‌بایستی باطل اعلام می‌کردند و این آبروریزی می‌شد. این وقایع و حوادث مشروعیت مجلس را به‌طور جدی مورد سؤال قرار داده است. از جانب دیگر علی‌رغم وزن زیادی که قانون اساسی برای مجلس قائل شده است نه حاکمیت و نه دولتمردان اهمیت لازم را به مجلسیان نمی‌دهند. اعضای مجلس هم از شخصیت لازم و کافی برای ایفای وظایفی که مجلس منتخب نمایندگان واقعی مردم باید داشته باشد برخوردار نمی‌باشند. این دو دست به دست هم داد و مجلسی بی‌بو و بی‌خاصیت ایجاد کرده است. تا آنجا که مجلس در بحث و بررسی مسائل اساسی مملکت از قبیل جنگ، قراردادهای خارجی سرنوشت‌ساز (نظیر قرارداد با ترکیه و غیره) برکنار است و نقشی ایفا نمی‌نماید. اعضای مجلس کنونی نه تنها مجاز به طرح سؤال و استیضاح از دولت نیستند، بلکه اگر انتقادی و یا شکایتی را از عملکرد دستگاه قضایی در مجلس مطرح کنند، توسط مقامات قضایی مورد بازخواست قرار می‌گیرند و حداقل در یک مورد کار به بازجویی و بازداشت نماینده معترض و آزادی وی به قید ضمانت انجامید.

#### تداخل و تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری

قانون اساسی ایران بر پایه تقسیم و تفکیک قوا بنا نهاده شده است. اما کمترین توجهی بدان نشده و نمی‌شود. مسئولان کنونی، در هرکجا هرطور که بخواهند عمل می‌کنند. رئیس مجلس اقدامات و عملیاتی می‌کند که قانون اساسی به وی اجازه نداده است. رئیس مجلس گزارش صادرات نفت و وضع مالی کشور را به رهبر می‌دهد!!! و برای وزارت اطلاعات و نهادهای دیگر تعیین تکلیف می‌کند، برای تهران مترو می‌کشد و سیاست پولی بانک مرکزی را در نماز جمعه تعیین می‌کند و... در همه کار اظهار نظر و دخالت می‌نماید. درحالی که بنا به اعتراف رئیس مجلس حزب جمهوری در همه جا حاکم است، رئیس جمهوری دبیر کل حزب است. رئیس مجلس، اکثریت قریب به اتفاق مجلسیان از حزب، نخست‌وزیر

از حزب، وزرا اکثراً از حزب و نهادهای حزبی و همه جا حزب حاکم است. معذک در درون حزب و دولت و مجلس همه جا تفرقه و تخاصم میان وزراء و وکلا و غیره بروز نموده است. وزیر صنایع سنگین، به جای وزیر نفت تصمیم می‌گیرد و قرارداد امضاء می‌کند و... . عدم انسجام در مدیریت روزبه‌روز گسترده‌تر می‌گردد و تصمیمات نسنجیده و متضاد اتخاذ و اعلام می‌گردد.

### وضع جنگ

اوضاع کلی و عمومی همانست که در نشریه جنگ و صلح آمده است و تغییری در وضعیت عمومی جنگ، به جز روش جدید عراق، ایجاد نشده است. در طی سال گذشته، عراق مواضع نظامی خود را در جبهه‌ها تحکیم نموده است. به طوری که قدرت تهاجمی رزمندگان ایرانی، به میزان قابل توجهی تقلیل یافته است. از نیمه دوم سال، عملیات تهاجمی عراق در سه محور شدت یافته است. در محور بمباران شهرها، در محور خلیج فارس و بمباران کشتی‌ها و اخیراً عملیات تهاجمی به نیروهای ایران در مرزها. تهاجم موشکی عراق در خلیج فارس میزان صادرات نفت را به حد قابل توجهی تنزل داده است. در محور سیاسی همان‌طور که گفته شد وضعیت عمومی صدام نسبت به سال قبل محکم‌تر شده است. در صحنه تبلیغات جهانی، موقعیت ایران کماکان فاجعه است.

مسأله جنگ به عنوان اساسی‌ترین مشکل، قسمت اعظم نیروهای مادی و معنوی جامعه را به خود اختصاص داده و آنها را می‌بلعد و مانع بزرگی بر سر راه اجرای برنامه‌ها شده است. تقلیل صادرات نفت و کمبود ارز خارجی آن‌چنان فشاری را بر اقتصاد بیمار مملکت ایجاد کرده است که اکثر قریب به اتفاق کارخانجات داخلی، ارز لازم برای تهیه مواد واسطه‌ای را ندارند.

به دنبال انتشار نشریه جنگ و صلح نهضت آزادی، مسأله «جنگ تا رفع فتنه در عالم» به استناد آیه شریفه «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه» مطرح گردید. بیان این موضوع عکس‌العمل‌هایی را به وجود آورد و موجب حرکت شد. نشریاتی براساس قرآن و حدیث درباره معنای قتال و فتنه منتشر گردید که به نوبه خود یک حرکت مثبت و سازنده و موجب بالارفتن سطح درک و آگاهی مردم از مفاهیم قرآنی می‌گردد. مخالفین برداشت فوق از فتنه، استدلال کرده‌اند که اولاً این آیه و

آیه مشابه دیگر، با ضمیر «هم» بعد از «قاتلو» آمده است که به مؤمنین اجازه قتال را با افراد خاصی می‌دهد. **ثانیاً** آیات قبل و بعد از آن معلوم می‌دارد که منظور اجازه قتال با کسانی از کفار مکه است که با مسلمین جنگیده و آنان را از وطنشان بیرون رانده‌اند. یعنی با کفار حربی تا وقتی دست از ایذاء مسلمین بردارند و رفع فتنه آنان بشود. **ثالثاً** اگر کفار حربی دست از ایذاء و جنگ برداشتند و فتنه را خواباندند، باید آنها را به حال خود وا گذاشت و از ادامه جنگ و انتقام‌جویی صرف‌نظر کرد که این به حق نزدیک‌تر است. **رابعاً** این آیات اجازه قتال با کفار و مشرکین مکه است تا خانه خدا و اطراف آن وجود آنان پاک گردد. **خامساً** آیات دیگری از قرآن با صراحت به مسلمین اجازه می‌دهد تا با کفاری که در جنگ با مسلمین نیستند، روابط عادلانه داشته باشند.

به هر حال طرح این مسائل و نظایر این ضرورت بی‌گیری یک راه حل منطقی برای پایان دادن به جنگ را به نفع مسلمین ایجاب می‌نماید.

#### فقدان امنیت

یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های انقلاب ایران آزادی بوده است. قانون اساسی حدود آزادی‌ها را مشخص کرده است. مبارزه برای تأمین آزادی‌های قانونی از فعالیت‌های عمده مردم ما می‌باشد. اما آزادی بدون امنیت امکان ندارد. سلب امنیت از علل عمده محو آزادی است. سالیان دراز سلطه حکومت‌های خودکامه سلاطین جبار، امنیت فردی و اجتماعی را در جامعه ما از بین برده است و ملت ما سالیان دراز در برابر قدرت حاکمان فاقد امنیت بوده است. وقتی ملت در صد سال قبل «عدالت‌خانه» را خواست، یعنی تأمین امنیت. امنیت افراد در برابر حکام، امنیت افراد ضعیف یا مستضعف در برابر افراد قوی و مستکبر.

وضع قانون اساسی در هر جامعه‌ای جهت تعیین و تحدید قدرت دولت در برابر مردم و در نتیجه حفظ امنیت مردم است. وقتی قانون می‌گوید: «شکنجه ممنوع است» منظور حمایت و حفاظت مردم در برابر قدرت دولت است. وقتی بگوید کسی را بدون حکم محکمه نمی‌توان جلب کرد. منظور حمایت از حقوق مردم در برابر قدرت دولت است.

حاکمیت از طریق تمسک به قانون اساسی قدرت را به دست گرفته است. اما در عمل بدان پشت پا زده است. در نتیجه مردم در برابر قدرت حکام امنیت خود را از دست داده‌اند. حامیان قدرت، که تعدادشان هم بسیار زیاد است، هرکاری که بخواهند انجام داده و می‌دهند. امنیت به کلی از جامعه رخت بر بسته است. مردم در هیچ زمینه‌ای امنیت ندارند یا احساس امنیت نمی‌کنند. هرکس به هر بهانه‌ای، توسط هر فردی که مسلح باشد دستگیر می‌شود و به هرکجا که بخواهند می‌برندش و هرطور که بخواهند با او رفتار می‌کنند. آنچه مطرح نیست قانون است. علاوه بر این قوه قضاییه کنونی مملکت، که ظاهراً اسلامی شده است مرتب احکام... منسوخ و متضاد صادر می‌کند. در حالی که فقه، بیش از موضوعی، در قلمرو و قضاوت احکام مدون دارد.

عدم امنیت تنها در زمینه مسائل سیاسی نیست. تنها این نیست که مردم در ابراز عقیده خود آزاد نیستند و تنها به صرف اعتقاد یا عدم اعتقاد به امری و یا حتی به حرف استنباط مقامات صاحب قدرت، در پایین‌ترین سطوح یا بالاترین آنها، دستگیر می‌شوند و به زندان می‌افتند. مردم حتی گاهی در معرفی مرجع تقلیدشان امنیت ندارند!! علاوه بر عدم امنیت سیاسی، عدم شغلی و اقتصادی از بین رفته است فقدان امنیت اجتماعی خانه‌های تهران را به قلعه‌هایی تبدیل کرده است. مردم از عدم امنیت در هر بعد و شکلی، خسته و فرسوده شده‌اند و راه نجاتی می‌جویند.

### سیاست خارجی

شش سال از انقلاب و چهار سال از تثبیت حاکمیت کنونی و یکپارچه شدن آن می‌گذرد. اما سیاست خارجی همچنان از هم گسیخته و بی‌هدف و پر از تناقض و تضاد است. سیاست خارجی در دو بعد قابل بحث است:

**اول:** مبانی سیاست خارجی که نشأت گرفته از اصول فکری و فرهنگی مورد قبول ملت و آرمان‌های انقلاب است. که هر دو در قانون اساسی منعکس می‌باشد. نظیر شعار نه شرقی و نه غربی (موازنه منفی ...) یا قطع وابستگی و استقلال همه‌جانبه.

**دوم:** دیپلماسی، که در واقع کاربرد عملی سیاست خارجی در زمان و مکان است. دیپلماسی از دو منبع الهام می‌گیرد و تدوین می‌گردد:

اول: از اصول ثابت ولایت‌تغیر مبانی سیاست خارجی.

دوم: از برنامه‌های حکومت در داخل کشور و هدف‌های درازمدت و کوتاه‌مدت اولویت‌ها. در یک محور، دیپلماسی دائماً از مبانی الهام می‌گیرد تا از آن اصول تخطی ننماید. در محور دیگر، دائم جهان خارجی را بررسی می‌کند، شرایط ویژه بین‌المللی را می‌شناسد و می‌فهمد و سپس می‌کوشد تا امکانات جهانی، در خدمت انجام و... برنامه‌های داخلی قرار بدهد.

دولت حزب جمهوری اسلامی در یک کلمه فاقد دیپلماسی است. این فقدان دیپلماسی از چهار جا نشأت می‌گیرد:

#### ۱. مشکل انطباق اصول مکتب با اوضاع واقعی در روابط بین‌المللی.

مثلاً دولت‌های سوریه و عراق هر دو عثی هستند و ملحد. عربستان سعودی و اردن و... مسلمان اما به تعبیری فاسد و فاسقند. برخی دیگر از کشورها نه ملحدند و نه مسلمان اما اهل کتابند. حال چرا جمهوری اسلامی با یک بعثی متحد است و با بعثی دیگر می‌جنگد و با دولت مسلمان فاسد مقابله می‌کند؟ چرا کشورهای الحادی روابط صمیمانه‌تر و نزدیک‌تری با ما دارند تا مثلاً کشورهای اهل کتاب. این‌ها تضادهای عملی در انطباق احوال کتب با واقعیت ماست. دیپلماسی ایران هنوز نتوانسته است یک رابطه منطقی مکتبی بین این اجزاء برقرار سازد.

#### ۲. شکل انطباق شعارها و آرمان‌های انقلاب با اوضاع واقعی

اگر مرگ بر آمریکا شعار و آرمان است، پس برای روابط نزدیک با اذنانب آنها، نظیر ترکیه و پاکستان چه توجیهی وجود دارد؟

#### ۳. فقدان برنامه‌ریزی علمی در داخل کشور و تعیین اولویت‌ها.

۴. فقدان ابزار لازم و کافی برای یک دیپلماسی فعال و هدفداری که به مصلحت کشور عمل کند. نمونه‌های متعددی از «فاجعه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی» را می‌توان ارائه داد.

از انتصابات کارداران و سفرا گرفته تا سیاست‌ها. مثلاً یک معم سرپرست و ناظر بر قصابان درکی کشور خارجی را سفیر ج.ا. در آن کشور می‌کنند.

و یا دولت ایران طرح لغو عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد را مطرح می‌سازد و تبلیغات و کوشش برای جمع‌آوری رأی موافق. اما نطق وزیر امور

خارجه ایران را در جلسه مجمع عمومی ملاحظه و بررسی کنید تا عمق فاجعه برایتان روشن گردد.

در مجموع ایران در صحنه روابط بین‌المللی منزوی و بی‌اعتبار شده است.

### ادامه وضع کنونی مملکت مارا به کجا می‌برد؟

هستند کسانی که در این تحلیل‌ها با ما موافق نیستند. کشور را در بحران نمی‌بینند. با رئیس مجلس که گفت: «ما مشکل اساسی نداریم» موافقت. مردم و امت را یکپارچه با انقلاب و رهبری و دولت می‌دانند. ما با آنها، در این بحث سخنی نداریم. برخی می‌گویند که همه مردم با دولت و انقلاب هستند. برخی می‌گویند مردم همه از اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی و رهبر آن برگشته‌اند. طرفداران حاکمیت می‌گویند مخالفین از طبقات مرفه جامعه هستند. شمال شهرنشینان ناراضی هستند. برخی می‌گویند دولت انسجام خود را به کلی از دست داده است. و دولتی‌ها می‌گویند قدرتشان بی‌سابقه است. برخی می‌گویند اقتصاد فلج شده است. دولت می‌گوید اقتصاد شکوفاست و سیمای جمهوری هر شب کارخانه جدید، سد جدید، و تولید جدیدی را به مردم ارائه می‌دهد.

واقعیت چیست؟ در فقدان مطبوعات آزاد، و آزادی اجتماعات و در شرایطی که تمام رسانه‌های گروهی منحصراً در دست حاکمیت است، چگونه می‌توان برای سؤالات یک پاسخ آماری مطمئن به دست آورد. تا معلوم شود چند درصد مثلاً موافق‌اند و چند درصد مخالف و ماهیت طبقاتی مخالفین و موافقین چیست؟ اما از آمار که صرف‌نظر کنیم اگر سؤال مرا به این صورت مطرح سازیم که آیا منحنی محبوبیت رهبری نسبت به اوایل انقلاب رشد کرده است یا تنزل. منحنی نابه‌سامانی اقتصادی رو به صعود است یا نزول. منحنی مدیریت مملکت رو به انجام است یا از هم گسیختگی؟ تعداد مراکز قدرت رو به تحلیل است یا رو به ازدیاد و تولید مثل!! و... و... .

وقتی سؤال به این صورت مطرح می‌گردد و به قضیه از این زاویه نگاه می‌شود، دیگر نیاز به آمار نیست. اوضاع روشن هست، تصویر نسبتاً خوبی به دست می‌آید. حتی متعصب‌ترین هوادار حاکمیت کنونی، ناگزیر به اعتراف است که منحنی‌ها در جهت خوبی سیر نمی‌کنند. در واقع مهم فهم کمی تغییرات نیست. بلکه مهم جهت تغییرات است. آیا رو به ترکستان می‌رویم یا رو به کعبه؟

خوب اگر مشاهدات درست باشد و جهت حرکت جامعه به سوی مطلوبی نیست، سؤال بعدی این است که ادامه این وضع مملکت را به کجا خواهد برد؟ اگر شما بیماری داشته باشید که وضعش خیلی بد باشد، اما طبیب بگوید که علی‌رغم وضع عمومی بد بیمار، فشار خون و درجه حرارت و سایر عوامل همه به سوی طبیعی شدن حرکت می‌کنند، جای خوش‌بینی وجود خواهد داشت اما اگر علی‌رغم وضع ظاهراً خوب بیمار، فشارخون و درجه حرارت بدن و سایر عوامل همه رو به غیرطبیعی بودن حرکت کنند، و برای جلوگیری از آن راهی اندیشیده نشود؟ هر طبیعی به شما خواهد گفت که این بیمار یک عاقبت بیشتر نخواهد داشت.

ما در اینجا با صدای رسا اعلام می‌کنیم و هشدار می‌دهیم ادامه وضع کنونی مملکت را به سوی یک سقوط و انفجار پیش می‌برد. انفجاری که تر و خشک، ظالم و ستمگر و مظلوم و... همه را با هم خواهد سوزانید. انفجاری که نه تنها نظام جمهوری اسلامی بلکه موجودیت کشور و تمامیت ارضی را تهدید می‌نماید. ای صاحبان عقل، ای صاحبان دل و دلسوز ای روشنفکران به همه شما هشدار می‌دهیم، خطر جدی است.

ما در گذشته بارها در مسائل مختلف اعلام خطر کردیم. صاحبان قدرت از ما نپذیرفتند و به آن بهایی ندادند. ما گفتیم که اگر راه‌های تبادل آزاد فکر و اندیشه و ابراز مخالفت‌های قانونی یا مبارزه سیاسی پارلمانی بسته شود، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که لاجرم جنگ مسلحانه درونی رخ خواهد داد و شد. ما گفتیم که ادامه تقابل و تخاصم سیاسی میان جناح‌های مختلف حاکمیت مملکت را در بن‌بست قرار داده است و سؤال «کی می‌رود» را مطرح ساختیم، فحش و ناسزا دادند. گفتیم گروه‌ها و عناصر ضد انقلاب اسلامی از قبیل حزب توده در نهادها، در سطوح مختلف حاکمیت نفوذ و رخنه کرده‌اند، هشدار دادیم. ما را به حساسیت ناسالم نسبت به کمونیست‌ها متهم کردند و لیبرال و آمریکایی قلمداد کردند. بعد دیدید و شنیدید که چگونه تا بالاترین سطوح در حاکمیت رخنه کرده بودند و هنوز هم هستند.

گفتیم و هشدار دادیم که سلطنت‌طلبان، براساس زمینه‌های اجتماعی در حال رشد هستند و خطر جدی است. اما باز ما را تمسخر کردند و به ما نیشخند و

زهرخند زدند و امروز این یک واقعیت اجتماعی - سیاسی شده است. نابسامانی‌ها، خرابی‌ها، ازهم گسیختگی‌ها و جهالت‌ها و عدم امکان ابراز وجود و مخالفت توسط کسانی که به‌واقع ..... انقلاب و مملکت و مردم هستند وضع را به جایی رسانیده است که اگر فکری نشود، برنده نهایی انفجار سرسخت‌ترین دشمنان ملت و اسلام و انقلاب یعنی سلطنت‌طلبان، خواهند بود و این بزرگترین ننگ و فاجعه و شکست برای ما خواهد بود.

تلاش برای ترسیم چگونگی انفجار بی‌حاصل است. چراکه قابل پیش‌بینی و مشخص کردن نمی‌باشد و اهمیت چندانی هم ندارد. مهم چگونگی انفجار نیست. مهم جلوگیری از انفجار است. اگر همه، اعم از طرفداران حاکمیت یا مخالفین، در رأس امر متفق هستند که جهت حرکت منحنی‌ها به سویی است که انفجار حتمی است. دیگر نیاز به بحث و بررسی چگونگی آن نمی‌باشد. پیامدهای انفجار و ازهم گسیختگی را در نظر بگیریم: آیا در آن صورت با توجه به رویدادهایی که در برخی از استان‌ها می‌گذرد، تمامیت ارضی کشورمان حفظ خواهد شد؟ آیا با توجه به عشق و علاقه و ایثاری که در بسیاری از جوانان وطن، با گرایش‌های متضاد سالم و ناسالم دیده می‌شود، آیا وضعی نظیر لبنان برای کشورمان پیش نخواهد آمد؟ و از تمامی پیامدها چه کسی بهره‌نهایی را خواهد گرفت؟ ملت؟ حاکمیت کنونی؟ روحانیت؟ مسلمان‌ها، ملی‌ها، کمونیست‌ها، انگلیس‌ها، آمریکایی‌ها، روس‌ها؟ آنچه ما به‌طور قطع و با صراحت می‌گوییم این است که ادامه وضع کنونی و انفجار نمی‌تواند به نفع ملت باشد. مبرم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه برای هر ایرانی علاقمند به کشور و مردم موافق جمهوری اسلامی یا مخالف جمهوری اسلامی و چاره‌اندیشی برای بازشدن راه‌های جلوگیری از ادامه وضع کنونی است که به آن انفجار خواهد انجامید.

بر این اساس و زمینه است که ضرورت پاسخگویی به سؤال چه باید کرد؟ مطرح می‌گردد.

#### امروز چه باید کرد؟

همان‌طور که گفتیم این سؤال و پاسخ برای آن، تنها برای کسانی مطرح است که با این تحلیل‌ها موافق و اوضاع مملکت را بحرانی می‌بینند و می‌دانند. با آنها که در



برج عاج نشسته و مشکل اساسی ندارند، یا نمی‌بینند و یا نمی‌خواهند که بدانند و اعتراف کنند، ما بحثی نداریم.

\* در قزوین مثال دمرافتادن لب جوی و آب خوردن و کم‌شدن عقل.

اما از این گروه و دسته که بگذریم، سه عکس‌العمل یا پاسخ وجود دارد:

۱. بی‌تفاوتی، به حال خود رهاکردن، کوبیدن بر طبل بی‌عاری، دلسرد و مأیوس بودن، این استدلال که آن‌قدر دویسیم به کجا رسیدیم! که حالا بازهم بدویم؟! به عبارت دیگر نفی کامل سیاسی بودن یا غیرسیاسی شدن کامل.
۲. نفی کامل و مطلق نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت کنونی آن؛ یعنی براندازی.
۳. قبول نظام جمهوری اسلامی و کوشش برای اصلاح یا تغییر حاکمیت.

### گرایش اول

درباره گرایش اول احتیاجی نیست که چیزی بگویم. ما آن را مساوی با ذلت، خفت، بدبختی، بیچارگی، سقوط به مرحله حیوانیت و موجب سب و لعن و نفرین نسل‌های آینده و دور از شأن مردمی زنده و بیدار می‌دانیم. یک ملت زنده هرگز تن به خفت و ذلت نباید بدهد و نمی‌دهد. از ملتی که با آن شکوه و عظمت تاریخی و بی‌سابقه در دنیا، استبداد سلطنتی را سرنگون ساخت زینده نیست که از کرامت انسانی خود استعفا بدهد و بی‌تفاوت نظاره‌گر بازگشت خفاشان و لاشخوران باشد. باید بدانیم ملت‌هایی که از نعمت آزادی و امنیت برخوردارند و سرنوشت خود را به دست خویش گرفته‌اند، آن را ارزان به دست نیاورده‌اند. با یک سال و دو سال، با یک نسل و دو نسل، کمتر یا بیشتر به آنچه مطلوب است نرسیده‌اند و ما هم نخواهیم رسید. یک قرن یا دو قرن تلاش، مبارزه مستمر و پیگیر صورت گرفته است. ملت‌های سربلند جهان همه این راه‌های طولانی را گذرانده‌اند. تاریخ مبارزات و مجاهدت‌های این ملت‌ها در برابر ما گشوده است. نباید مأیوس و ناامید شد، راه درازی را طی کرده‌ایم و راهی طولانی‌تر در پیش داریم.

ثانیاً ما به‌عنوان کسانی که در طی چهل سال گذشته مستمراً در صحنه فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی حضور داشته‌ایم، از تجربه گذشته می‌آموزیم و به ما می‌گوید که نباید مأیوس شد. در طی چهل سال گذشته ملت ما حوادث بی‌شماری را پشت سر گذاشته است. چه بسیار آن‌هایی که در شب دیجور

و قیرگون استبداد سلطنتی چشم چشمی را نمی‌دید، سیاهی چنان بود که تصور سفیدی و فجر را نمی‌کردیم، اما دست از انجام تکلیف ملی و دینی خود برنداشتیم و همراه با بیداران کاروان ملت به تکاپو ادامه دادیم و با چشمان همین نسل طلوع نور را دیدیم. پس تجربه به ما آموخته است که نباید مأیوس شویم و نباید بگذاریم مردم ما مأیوس شوند. قطعی است که دست روی گذاشتن زیننده عناصر آگاه ملت نیست و موجب افسوس خواهد شد.

### اما راه حل یا گرایش دوم

یعنی براندازی نظام جمهوری اسلامی. این را می‌توان در دو محور بررسی کرد. اول امکان آن و دوم مفید بودن آن. اگر براندازی نظام ممکن نباشد. فایده‌ای بر بحث آن مترتب نخواهد بود. اما اگر بعضی براندازی را ممکن بدانند، یابه این بحث پرداخته شود که آیا هدف صرفاً براندازی نظام است یا هدف انجام آنچه به صلاح ملت و مملکت خواهد انجامید؟

ما در جای دیگری اشاره کردیم که براندازی نظام جمهوری اسلامی به نفع مملکت نیست. ما جانشین جمهوری اسلامی را هیچ‌یک از گروه‌ها و یا گرایش‌های ملی و یا اسلامی نمی‌دانیم.

معتقدیم این گرایش‌ها دو دسته‌اند. یک دسته کسانی که اصل اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را قبول ندارند و مخالفت آنان با حاکمیت کنونی، صرف نظر عملکردهایشان، معلول اعتقاد اول اینان است. آنها نه این حاکمیت، هر نوع حاکمیتی را در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی قبول نداشته‌اند و ندارند. هر نوع تغییری هم در قانون اساسی داده شوند بازهم برای آنان علی‌السویه خواهد بود. طیف وسیعی از دشمنان اسلام و ایران و جمهوری اسلامی در این دسته قرار دارند.

دسته دوم کسانی هستند که اسلام و جمهوری اسلامی و قانون اساسی را (با تغییراتی) شاید قبول داشته باشند اما چون حاکمیت کنونی خود را مترادف و مساوی با اسلام و انقلاب جمهوری اسلامی دانسته است و خودبه‌خود هر نوع مخالفتی با حاکمیت را به حساب مخالفت با اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی تصور کرده و با آن برخورد نموده است. این دسته نیز همین منطق حاکمیت را به‌کار می‌برد و با کل نظام مخالفت می‌نماید و خواستار براندازی است.

ما معتقدیم آنچه تعیین‌کننده عملکرد دولت و حاکمیت در هر جامعه‌ای می‌باشد تنها شکل و ساختار نظام نیست، بلکه مهمتر و اساسی‌تر از شکل و یا فورماسیون نظام، حضور فعال مردم تضمین‌کننده و مهارکننده رفتار حاکمان است. در صورتی که مردم در صحنه نیایند، خسته و دل‌سرد و مأیوس و بی‌تفاوت بشوند یا باقی بمانند، جانشین نظام جمهوری اسلامی، هر نوع حکومتی باشد اعم از جمهوری، جمهوری دموکراتیک، جمهوری سوسیالیستی، جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی خلق، جمهوری سوسیالیستی اسلامی، جمهوری توحیدی خلق، جماهیر سوسیالیستی اسلامی، یا سلطنتی، سلطنت مشروطه یا سلطنت مشروعه و ... همان اندازه ممکن است به حقوق و آزادی‌های ملت گردن بنهد، و از اعمال زور و قلدری، شکنجه و آزار مردم دست بردارد که حاکمیت کنونی در پوشش جمهوری اسلامی.

ممکن است چنین احتجاج کنند که حضور مردم مانع از سلطه استبداد حاکمان در نظام بعدی خواهد شد. این شرط درست است. اما اگر حضور مردم در نظام بعدی که مانع سلطه استبداد بشود، عملی است و می‌توان به آن دلخوش بود و امیدوار، پس باید به صحنه کشاندن مردم در وضعیت کنونی را نیز عملی دانست و تلاش کرد. این به عقل و منطق و مصلحت نزدیک‌تر است. چراکه نظام جمهوری اسلامی با قانون اساسی کنونی تبیین و تعریف شده است. حاکمیت کنونی در تدوین آن سهم عمده و اساسی داشته و آن را امضاء نموده است. بنابراین می‌توان و باید با بسیج مردم آنان را به اجرای آن دعوت و مجبور ساخت و اگر حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان تحقق پیدا کند تهیه و تصویب متمم قانون اساسی قطعاً مشکل عمده‌ای نخواهد بود. این عملی‌تر و سهل‌الوصول‌تر و مفیدتر از تغییر کل نظام است.

\* علاوه بر این براندازی نظام جمهوری اسلامی و جانشین نظام احتمالی جز از طریق اعمال خشونت و به‌کارگیری زور امکان‌پذیر نیست و آن تنها وقتی میسر است و زمانی انجام می‌پذیرد که توسط یک نیروی فائده‌ای وضعیت مناسب تاریخی کنونی را که در بخش بعدی شرح می‌دهیم به ضرر مصلحت درازمدت جامعه، از بین خواهد برد.

### راه حل یا گرایش سوم

عبارت است از تلاش برای بسیج و به حرکت درآوردن مردم در جهت یک مبارزه جدی، منطقی، در چهارچوب قانون به منظور اصلاح یا تغییر حاکمیت کنونی. حفظ موجودیت کشور در نظام جمهوری اسلامی و بازشدن راه برای تحقق همه‌جانبه آرمان‌های انقلاب.

این راه حل پیشنهادی نهضت آزادی ایران است.

ما مشکل جامعه خود را، نظیر سایر جوامع تحت ستم، ریشه‌دارتر و عمیق‌تر از آن می‌بینیم که تنها با جابه‌جایی نظام و یا حتی حاکمیت حل شود. استبداد داخلی و استیلای خارجی از زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جامعه بهره می‌گیرند و با استحمار خلق به استثمارشان می‌پردازند. با تحریک عواطف سیاسی و یا مذهبی ممکن است بتوان توده‌ها را بسیج کرد و نیروهای آنان را به سوی تحقق هدف واحد و زودرس شخصی هدایت کرد، اما تا زمانی که توده‌های مردم در همین سطح احساس مذهبی یا احساس سیاسی باقی بمانند، خطر سوءاستفاده از آن توسط هر گروه قدرت‌طلب و هنرمند در بازی‌های عاطفی، خواه سیاسی باشد یا مذهبی، وجود دارد.

بنابراین راه حل‌های کوتاه‌مدت مشکل را واقعاً حل نخواهد کرد و اگر راه حل درازمدت پی‌گیری نشود، ملت از یک چاله به چاه به چاهی دیگر خواهد افتاد. احساس مذهبی یا احساس سیاسی را می‌توان و باید به خدمت گرفت و یک قدرت مردمی به وجود آورد و سدها را از سر راه برداشت. اما بعد از آن راه رشد جامعه و خروج از حلقه متحد سه استعمار (خواه نوع سیاسی و خواه نوع مذهبی آن) بازکردن جامعه و برخورد آراء و عقاید و اندیشه‌ها و نهایتاً ایجاد بینش یا بصیرت اسلامی و یا سیاسی (یا هر دو) می‌باشد.

ما در تحلیل سال گذشته خود در این باره بحث کردیم. اما در بحث امروز می‌خواهیم به این نکته توجه کنیم که اولاً شرایط لازم برای ایجاد یک جامعه باز و موفقیت آن چیست؟

ثانیاً آیا چنین شرایطی در کشورمان و در جامعه کنونی ایران فراهم می‌باشد یا

خیر؟

ما در بحث‌های گذشته و امروز خود به کشور هند به‌عنوان نمونه یک جامعه باز اشاره کردیم. اما چه شد که هند راه جامعه باز را و پاکستان جامعه بسته را انتخاب کرد؟ یا جامعه بسته به پاکستان تحمیل شد؟

برخی آن را حاصل حاکمیت اسلام در پاکستان و بازبودن هند را به مذهب هندو مربوط می‌دانند. این نظریه درست نیست. مسأله عمیق‌تر و ظریف‌تر از این هست. در هند، همان‌طور که اشاره کردیم، حضور فرهنگ‌ها و نژادها و مذاهب و زبان‌های گوناگون یک جامعه با تعدد قدرت‌ها را به‌وجود آورده است. نهضت آزادی هند، توانست تقریباً تمامی این قدرت‌های فرهنگی، نژادی، مذهبی متنوع را در یک راستا به نفع استقلال هند بسیج نماید. همه این قدرت‌ها در جامعه به‌صورت فعال حضور پیدا کردند. اما هیچ‌یک از این قدرت‌ها، به آن اندازه قدرتمند نشدند و یا نبودند که به قدرت فائقه تبدیل بشوند. اگرچه میزان قدرت هریک با دیگری متفاوت بود. انقلاب هند نیز در حرکت اول خود در جهت همه با هم بود. رهبری هند این همسویی همه حرکت‌ها را تأمین کرد. اما تناسب و توازن درونی ساختار قدرت در نهضت آزادی هند به‌گونه‌ای بود که بعد از پیروزی و کسب استقلال، هیچ‌یک از رهبران و یا احزاب و گروه‌ها نمی‌توانستند، یعنی توان آن را نداشتند که شعار همه با من را مطرح یا اعمال کنند. به‌عبارت دیگر تعدد قدرت‌ها در درون جامعه و حضور فعال آنها و فقدان یک قدرت فائقه از شرایط عینی ضروری و لازم جهت استمرار حرکت اول، همه با هم، و قبول اصل تساهل و همزیستی مسالمت‌آمیز در هند بوده است.

در پاکستان وضع چنین نبود. اکثریت قریب به اتفاق مردم مسلمان بودند. احساس مذهبی بسیار شدید آنان را به هجرت واداشته بود، تلفات و خسارات سنگینی که در جریان هجرت میلیون‌ها نفر به پاکستان متحمل شده بودند، تعصبات را قشری‌تر و برخورد‌ها را خشن‌تر ساخته بود. بنابراین جامعه پاکستانی از ابتدا به منظور ایجاد یک جامعه تک‌فرهنگی و تک‌قدرتی ایجاد شد و تنها یک شکل رهبری‌کننده آن بود البته به‌جز حزب مسلم دیگر احزاب و گروه‌ها و شخصیت دیگری بودند، اما اختلاف قدرت زیاد بود. به‌طوری که حزب مسلم بیک و رهبری آن توانست قدرت فائقه بشود. ارتش قدرت فائقه بشود و این زمینه‌های مساعد

داخلی به عوامل خارجی، به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خاص آمریکا در منطقه، امکان مداخله غیرمستقیم و تحمیل جامعه بسته را مهیا ساخت. در ایران زمینه‌ها و شرایط تاریخی برای ایجاد جامعه باز فراهم شده است. این امر حاصل یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است. این ویژگی را بررسی می‌کنیم.

### \* تمرکز و پراکندگی در سازماندهی انقلاب

در تمام انقلاب‌های جهان، یک گروه، جبهه، حزب، حرکت مردم را رهبری کرده و سرانجام به پیروزی رسانیده است و سپس به دلیل حمایتی که در طی دوران مبارزه، خواه با استبداد داخلی و خواه با استیلای خارجی، مردم از این رهبری کرده‌اند، که بدون آن حمایت، این دسته نمی‌توانسته است مبارزه را تا پیروزی هدایت کند، رهبری اداره مملکت را به دست گرفته و با همکاری مردم سازندگی را شروع کرده‌اند.

سازماندهی متمرکز و واحد، از برخی جهات مفید و از برخی جهات مضر است. در سازماندهی متمرکز، تحرک رهبری و سازمان بسیار بالاست. تصمیمات و اجرای آنها مطلوب است. اما خطری که دارد، در شرایط نابرابر از حیث قدرت پلیس سیاسی (مثلاً ساواک) نفوذ در آن با انحراف رهبری، به مثابه نابودی کل سازمان و حرکت می‌باشد. در ایران به دلیل قدرت پلیس سیاسی سازمان‌های متمرکز دچار عناصر نفوذی و ضربات آنها بوده‌اند. در شرایط سخت مبارزه مخفی، احتمال انحراف و یا اشتباه رهبری، نظیر آنچه در ایران اتفاق افتاده است بسیار زیاد است. بنابراین در شرایط سخت اختناق و سلطه پلیس سیاسی یعنی ساواک در ایران، سازماندهی متمرکز به تدریج جای خود را به نوع دیگری از سازماندهی داد که به آن به عنوان سازماندهی پراکنده یا غیرمتمرکز را داده‌ایم.

در سرتاسر ایران، در هر اداره، دانشکده، مدرسه، محله، مسجد، عده‌ای به دور هم، به طور مخفی جمع شدند و هسته‌های مقاومت و مبارزه را تشکیل دادند. این شیوه سازماندهی یک ایراد اساسی دارد که به دلیل تعدد مراکز مبارزه و عدم ارتباط خطی یا عمودی میان این گروه‌ها، عدم هماهنگی در خط مشی‌ها و برنامه‌ها، گاه حتی تضاد بروز می‌نماید. اما در مورد ایران، حضور آقای خمینی در خارج از

کشور، و به دست گرفتن تدریجی کل مبارزه، این نقیصه برطرف گردید، یعنی رهبری برنامه و خط مشی را برای همه این گروه‌ها تعیین می‌کرد و گروه‌ها متعدد صرفاً به صورت عوامل اجرایی آن برنامه‌ها عمل می‌کردند. حاصل این شیوه طبیعی و خودبه‌خودی سازماندهی نیروهای مبارز در داخل کشور و ارتباط آن با رهبری خارج از کشور، آن شد که ساواک نتوانست این گروه‌ها را از بین ببرد. لو رفتن و کشف یک گروه یا انحراف آن، یا نفوذ در آن، اثر بسیار ناچیزی بر کل مبارزه باقی می‌گذاشت و این رمز پیروزی ملت بر قدرت جهنمی شاه و ساواک بود.

پس از پیروزی انقلاب، این گروه‌های متعدد مبارز و مقاوم به صورت کمیته‌های خودجوش در بسیاری از مناطق شکل گرفته و زمینه‌های عینی برای تعدد مراکز قدرت شدند. این عامل به اضافه عوامل دیگر موجب شد که این ویژگی سازماندهی انقلاب در ایران، که قبل از پیروزی قاتق نانمان باشد، بعد از پیروزی به صورت قاتل جانمان درآید. تعدد مراکز قدرت مانع تمرکز دولت در مدیریت مملکت و آغاز سازندگی گردید.

برعکس سازماندهی، رهبری در یک شخص متمرکز بود. رهبران دیگر بودند، اما قدرت و نفوذ آنان هرگز به آن پایه و میزانی نبود که موجبی برای رعایت برخی نکات و قبول تساهل و همزیستی مسالمت‌آمیز بشود. در نتیجه، رهبری به صورت قدرت فائقه درآمد که به تدریج سایر قدرت‌ها را در خود مستهلک نمود و نیروهای دیگری هم که در حرکت اسلامی، به نحوی فعال بودند، جمعی به این قدرت فائقه پیوستند و باهم ..... را تحمیل کردند. بدون دخالت و حمایت رهبری، سلطه یک جانبه یک گروه بر گروه دیگر ممکن نبود رخ دهد.

از نیمه دوم سال ۶۰، حاکمیت کنونی به طور قاطع پیروز شد و قدرت را در تمام سطوح به دست گرفت. اما این قدرت اگرچه از نظر رهبری متمرکز بود، اما در محتوا و درون از یک بافت ناهمگنی تشکیل یافته بود. تمامی آن گروه‌های کوچک مبارز و مقاوم با حفظ تمامی خصوصیات و ویژگی‌های خود، نظیر قبل از انقلاب که در جهت سقوط شاه همسو شده بودند، در این جا، در درون یک خط، همسو شده بودند. اما حاکمیت روحیه و تفکر «هرکس با من نیست پس لاجرم بر من است» به صورت یک فلسفه سیاسی درآمد. عدم روح تساهل و قبول همزیستی

مسالمت‌آمیز در بین تمام این گروه‌ها و مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری رشد کرد و وقتی دشمن مشترک را در برابر خود نیافتند، درگیری‌ها و تضادها و تخصصات بروز نمود و رشد کرد. به طوری که اگر در بدو پیروزی انقلاب یک شهر و چهل کلانتر داشتیم امروز یک ده و هزار کدخدا داریم.

علاوه بر این، از میان این قدرت‌ها هیچ‌کدام قدرت فائقه نیستند و نمی‌توانند بشوند. بعضی از اشخاص و نهادها تلاش کردند که قدرت فائقه بشوند اما نتوانستند. تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری در جامعه کنونی ما به شکلی است که همه این قدرت‌ها حضور دارند، هیچ‌کدام نمی‌توانند دیگری را از بین ببرند. حتی گروه‌هایی که دست به اسلحه بردند، از بین نرفته‌اند. اما آن‌ها نیز قادر به از بین بردن سایر قدرت‌ها نیستند. لذا می‌گوییم وضعیت کنونی جامعه ما، یک شرایط ویژه تاریخی به وجود آورده است. آنچه را که قبل از انقلاب موجب پیروزی شده بعد از انقلاب مانع وحدت در مدیریت کشور گردید، اکنون بار دیگر می‌تواند علت و رمزی برای بازشدن جامعه بشود.

بهترین تعبیر برای وضعیت کنونی حاکمیت، **یک تعادل ناپایدار** است. بحران ادامه خواهد یافت. ادامه بحران شرایط لازم برای انفجار و سقوط هست، اما کافی نیست. تعادل ناپایدار کنونی، علی‌رغم بحران، ادامه خواهد یافت. چراکه هیچ‌یک از قدرت‌های کنونی درونی جامعه قادر به تحلیل قدرت خود بر سایرین و تصاحب یکپارچه قدرت و جانشین وضع موجود شدن نمی‌باشند.

برای برهم زدن تعادل ناپایدار کنونی، هیچ قدرتی در حال حاضر وجود ندارد. ارتش قدرت لازم و کافی برای کودتا را ندارد. سپاه ندارد. هیچ نهادی ندارد. علاوه بر این برای اینکه تعادل ناپایدار برهم بخورد، ضروری است که **ذهنیت مردم جانشین نظام کنونی بشود**. نظام شاهنشاهی سال‌ها بود که در یک تعادل ناپایدار قرار گرفته بود. اما زمانی سقوط وی قطعی شد که در ذهنیت جامعه، خمینی به عنوان جانشین جای گرفت. ضمیر و خود جامعه آن را پذیرفت. از همان زمان رژیم سقوط کرد. در حال حاضر، بدون آن‌که مسأله کفایت این یا آن گروه برای اداره مملکت مطرح باشد، هیچ گروه و شخصیتی در ذهنیت اکثریت مردم به عنوان جانشین جا نیفتاده است و لذا، برخلاف انتظار و تبلیغ دشمنان جمهوری



#### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۰۱

اسلامی، تعادل ناپایدار ادامه خواهد یافت. خطر انفجار همچنان باقی خواهد ماند. اما تا زمانی که جانشین در ذهنیت شکل نیابد، حاکمیت پابرجاست و هرج و مرج و ازهم گسیختگی ادامه خواهد یافت.

اما شرایط درونی و برونی ایستا نیست، پویا ست. دائم در حال تغییر است. عوامل داخلی و خارجی می‌توانند سبب شوند که با کمک تبلیغات و یا شیوه‌های دیگر، تعادل به‌طور زودرس برهم بخورد بدون آنکه نفعی برای حال و آینده مملکت دربر نداشته باشد. تغییر حاکمیت و یا نظام با اعمال زور و خشونت این شرایط تاریخی را مجدداً بر هم خواهد زد. حال اگر جامعه باز بشود در همین شرایط و وضعیت کنونی، تعادل ناپایدار ادامه پیدا می‌کند. همچنان جانشینی در ذهنیت مردم جای نخواهد گرفت ولذا هستی نظام به‌طور جدی در مخاطره قرار نمی‌گیرد. اما نارضایتی‌ها و مخالفت‌ها در داخل ایران شکل خواهد گرفت. حضور مردم در صحنه ابعاد تازه‌ای به خود خواهد گرفت.

آزادشدن جامعه، یعنی حضور مطبوعات آزاد، باعث به‌وجود آمدن بحث‌ها و تبادل اندیشه‌ها و در نتیجه ارتقاء بینش سیاسی می‌گردد. نیروی محرکه، که احساس مذهبی یا سیاسی مردم است در سایر این برخوردها صاحب بصیرت می‌شود و این امکان پیدا می‌شود که جامعه به سوی تعادل حرکت کند.

قدرت‌های متعدد کنونی، که عمدتاً بر خصلت‌ها و یا احساس و عواطف سیاسی و یا مذهبی بینان نهاده شده است، به تدریج با کسب بصیرت‌ها و تسویه‌های درونی، به صورت نیروهایی که بر زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی عینی جامعه شکل یافته‌اند، حضور خود را حفظ می‌کنند.

حضور و سازماندهی قدرت‌های مخالف حاکمیت از یک طرف به ناچار حاکمیت را به تسویه درونی و اصلاح نسبی مجبور می‌سازد و از طرفی شرایط برای تغییر تدریجی حاکمیت را به نفع ملت فراهم می‌سازد. این امر خیلی مهم است. بازشدن راه برای تغییر تدریجی حاکمیت یعنی نفی کارآیی خشونت و اعمال زور.

با تحقق حاکمیت مردم هرگونه تغییری در محتوای حاکمیت، متناسب با نیروهای تشکیل‌دهنده قدرت اجتماعی ممکن می‌گردد.

با تحقق حاکمیت مردم هرگونه تغییری در درون نظام عملی خواهد بود. این است شرایط ویژه‌ای که به نظر ما در جامعه کنونی ایران فراهم آمده است. شرایطی که اگر دست به دست هم بدهیم و راه را باز کنیم، فصل جدیدی در تاریخ کشورمان باز می‌شود و حرکت به سوی یک جامعه باز آغاز خواهد شد و در آن صورت پرونده استبداد از هر نوعی، برای همیشه در کشورمان بسته خواهد شد.

**چگونه جو سیاسی جامعه را باز کنیم تا از بن‌بست کنونی رها شویم**  
ما با وضعی روبرو هستیم که از یک طرف دولتمردان و حاکمیت به هیچ‌وجه حاضر به قبول تمکین از حقوق و آرای ملت نیست. و از طرفی با بی‌تفاوتی مردم نسبت به مسائل سیاسی روبرو هستیم. لذا موفقیت در این برنامه کار آسانی نیست. اما از راه حل دوم، قطعاً هم سالم‌تر و هم محتمل‌تر است.

#### \* باید تلاش خود را آغاز کنیم

در این تلاش می‌توان از دو نقطه حرکت کرد:

**حرکت اول:** از تماس با صاحب نفوذ و قدرت، توصیه کردن حق به آنان. همان‌طور که گفته شد، حاکمیت یکپارچه نیست. در درون خود، متنوع و دچار کثرت می‌باشد. این خود نعمتی است. تمامی آنها در برابر مسائل جامعه مواضع یکسانی ندارند. اگر این استراتژی پیشنهادی مورد قبول شما واقع گردد باید دست به کار شوید. هرکس را در هر مقامی می‌شناسد ببینید و با او صحبت کنید. خطر را گوشزد کنید و از آنها بخواهید که به قانون تمکین کنند. روزنامه‌ها را آزاد کنند و حق ملت را به خود وی برگردانند. اما واضح است که این کار به تنهایی اثری ندارد. شاید هم اثر بسیار ناچیزی داشته باشد. قدرت شیرین است و صاحب آن به سادگی و آسانی و به میل و رضا و رغبت از آن دست برنمی‌دارد. لذا لازم و ضروری است از نقطه دیگری نیز حرکت شود.

**نقطه دوم حرکت:** مراجعه به مردم است.

باید مردم را دعوت به فعالیت کرد. فعالیت در چهارچوب قانون، بیان مطالب و خواسته‌ها، به‌طور منطقی و قاطع، اما قانونی. با این حرکت جو سیاسی بسته را باید شکست و باز نمود. این همان کاری است که نهضت می‌کند.

#### مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۰۳

اما کافی نیست. سایرین باید بیایند. هر کجا هستید گروه‌های کوچک تشکیل بدهید، مطالب و اعترافات و خواسته‌های خود را به‌طور مستدل و منطقی بنویسید و با امضای صریح خود و دوستان منتشر کنید.

البته این کار بی‌خطر نیست. اما لازمه مجاهدت قبول خطر است. باید حضور مخالف را به حاکمیت تحمیل کرد.

حاکمیت هر مخالف خود را مخالف نظام جمهوری و اسلام می‌داند. اما چنین نیست. حاکمیت باید بپذیرد که مخالف دارد. هر مخالفی دشمن اسلام و جمهوری اسلامی نیست. هر مخالفی را دشمن خود نسازند. حاکمیت باید بپذیرد که نمی‌تواند تمام مخالفین خود را نابود کند.

حاکمیت باید بر سر عقل بیاید و بپذیرد که مردم ناراضی به دور مخالفین آنان که به اسلام و ایران معتقد هستند و همه آنان به دینداری و وطن‌خواهی آنان اعتراف دارند، جمع بشوند بهتر است که به دور دشمنان سوگندخورده ایران و اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی جمع بشوند.

حاکمیت باید حضور فعال مخالف را بپذیرد تا از وی انتقاد کند، اعمال او را زیر ذره‌بین قرار بدهد و مردم را از حرکات وی آگاه سازد. این داروی تلخی است که حاکمیت به‌سادگی نخواهد خورد. اما با نیروی کار دسته‌جمعی و با توکل به خدا می‌توان و باید آن را مطرح ساخت و پی‌گیری نمود و به حول قوه الهی، اگر خدا بخواهد موفق خواهیم شد. این است آنچه به نظر ما مبرم‌ترین وظیفه در شرایط تاریخی ویژه جامعه برعهده ماست.

در بحث قبلی گفتیم که چرا مأیوس نیستیم. اکنون به آن اضافه می‌کنیم که: ما به‌عنوان **عناصر موحد**، یأس از رحمت خدا را شرک می‌دانیم. خداوند به ما وعده فرموده است که تلاش بندگان صبور خود و خدمتگزاران را بی‌اجر و پاداش نخواهد گذاشت. با وعده «والذین جاهدوا فینا لنهینهم سلبنا» شرط یافتن راه را مجاهدت مستمر همراه با رنج و تعب دانسته است و بشارت داده است که: «فان مع العسر یسرا، ان مع العسر یسرا».

اما قاطع و پوست‌کنده گفته است: بی‌مایه فطیر است. اگر آزادی و بهروزی ملت خود را خواستاریم. اگر کرامت انسانی، امانت الهی را طالبیم، باید از آنچه به‌دست داریم مایه بگذاریم: «لن تالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون». والسلام

#### ۴۰۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد در مورد بمباران مناطق مسکونی و غیر نظامیان  
توسط دولت عراق - ۱۳۶۳/۱۲/۲۵

بسمه تعالی

جناب آقای خاویر پرز دکوئیار

دبیر کل محترم سازمان ملل متحد

سومین کنوانسیون بین‌المللی صلیب سرخ در سال ۱۹۴۹ در مبحث «قربانیان جنگ» طرفین مخاصمه را از هرگونه اقدامی علیه مردم شهرها و مراکز غیر نظامی دور از صحنه جنگ ممنوع ساخته است. قطعنامه‌های اخیر سازمان ملل نیز ایران و عراق را به اجرای این تعهد و قطع بمباران مناطق مسکونی و غیر نظامی فراخوانده است. درحالی که ایران اجرای این تعهد و درخواست را بدون قید و شرط، جز در موارد مقابله به مثل، پذیرفته است متأسفانه دولت عراق همچنان به نقض صریح و آشکار مفاد کنوانسیون بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل در این مورد ادامه می‌دهند و موجب نابودی هزاران نفر از مردم بی‌گناه و بی‌دفاع و گسترش جنگ در ابعاد جدیدی شده است که می‌بایستی بلادرنگ متوقف گردد.

لذا ضمن تأیید و حمایت از تصمیم اخیر سازمان ملل متحد و تلاش‌های جناب عالی در توقف این بمباران‌ها، انتظار پی‌گیری و اجرای کامل آنها را دارد. همچنین انتظار دارد که تمامی امکانات و مساعی خود را برای ختم عادلانه و شرافتمندانه این جنگ خانمانسوز، به نفع دو ملت ایران و عراق مبذول دارید. با تشکر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه سابق جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۶۳/۱۲/۲۵

#### بخش پنجم سال ۱۳۶۴

شرکت در انتخابات ریاست جمهوری

مصاحبه روزنامه لوموند با آقایان مهندس بازرگان و دکتر یزدی

تهران ۱۳۶۴/۲/۳

سؤال: آیا سازمان شما در انتخابات ریاست جمهوری که قرار است امسال برگزار گردد کاندیدایی را معرفی خواهد کرد؟

جواب: ما اصولاً اقدام برای انتخابات ریاست جمهوری را به‌عنوان مبارزه قانونی و پارلمانی برای حفظ و حراست نظام و حاکمیت ملی یگانه راه حل

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۰۵

می‌دانیم و طی نشریات خود آن را مدلل ارائه داده‌ایم. اما معتقدیم مشروعیت انتخابات و شرکت ما در آن در گروه تحقق و تأمین آزادی‌ها و حقوق ملت که در قانون اساسی بدان تصریح شده است، می‌باشد. برگزاری انتخابات در شرایط کنونی سانسور و اختناق و فقدان آزادی‌های قانونی مطبوعاتی، نطق و بیان و اجتماعات برای غیرموافقین حاکمیت مشروعیت آن را مخدوش می‌سازد. ما تنها وقتی در این انتخابات کاندیدا معرفی و شرکت خواهیم کرد که حقوق و آزادیهای ملت برطبق قانون اساسی، تحقق و تأمین گردد، روزنامه‌های غیرموافقین آزاد گردند و اجتماعات آنان ممکن و امنیت فعالیت‌ها تضمین گردد. ما در انتخابات گذشته هم این مطالب را عنوان کردیم که متأسفانه موجب حمله به دفترمان گردید.

سؤال: آیا شما هیچ امیدی دارید که اجازه بدهند دفتر سازمان شما مجدداً باز و فعالیت خود را از سر گیرید؟

جواب: حاکمیت با قبول یورش به دفتر ما و تعطیل آن مرتکب خطای بزرگی، حتی به لحاظ منافع خود گردید. چراکه به مردم ما و دنیا اعلام کرد و نشان داد که قدرت تحمل مخالفین خود را، ولو معتقد به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی باشند، ندارد. این امر به آبرو و حیثیت و اعتبار حاکمیت در نزد بسیاری از مردم لطمه جدی وارد ساخت. همین امر باعث شده است که بعضی اشخاص در درون حاکمیت به بستن دفتر ما اعتراض کرده و خواستار اعاده آن به ما بشوند. اما هنوز هیچ‌گونه علائم جدی از اعاده آن دیده نمی‌شود. این امر وجود خفقان در جامعه را به‌خوبی نشان می‌دهد.

سؤال: آیا شما فکر می‌کنید که رژیم اسلامی فعلی ممکن است آزادی‌های بیشتری بدهد و تا چه حدی؟

جواب: پیش‌بینی این امر مشکل است. برخی از مسئولان و تصمیم‌گیرندگان فعلی به اجرای آنچه که در فصل سوم قانون اساسی تحت عنوان «حقوق ملت» آمده است اعتقاد چندانی ندارند. اما برخی دیگر معتقدند برای حفظ اعتبار و حیثیت نظام جمهوری اسلامی باید آنها را اجرا کرد و مخالفین را تحمل و به آنها امکان فعالیت آزاد در چهارچوب قانون را داد. این گروه دوم در اقلیت هستند و فاقد نفوذ کافی برای اعمال نظرات خود می‌باشند. تا زمانی که ترکیب روابط

قدرت به شکل کنونی باشد، امید آزادی‌های بیشتری ندارد. البته اگر در ترکیب قدرت تغییراتی حاصل گردد و نارضایتی مردم به صورت حرکت‌های وسیع و گسترده مسالمت‌آمیز و قانونی، در جهت تحقق و تأمین حقوق خود، بروز نماید، احتمال تقلیل فشار و کسب آزادی‌های بیشتر به وجود خواهد آمد.

سؤال: نظر شما درباره مشکل جنگ و صلح چیست؟

جواب: ما نظرات خود را به طور مبسوط در نشریه‌ای تحت عنوان «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» ابراز داشته‌ایم. دولت عراق بدون شک به دلیل محاسبات غلط خود آغازکننده جنگ و متجاوز به ایران است و باید مسئولیت جبران خطا و تجاوز خود را بپذیرد. برای حل مسأله و ختم جنگ براساس تعلیمات قرآن و سنت رسول اکرم (ص) مذاکره با دشمن را جایز و مفید می‌دانیم. در روابط بین‌المللی به عدم مداخله در امور داخلی کشور اعتقاد داریم. ادامه جنگ را به نفع دو ملت ایران و عراق نمی‌دانیم و تنها ابرقدرت‌ها و سازندگان و فروشندگان اسلحه را سودبرندگان این جنگ می‌دانیم و معتقدیم باید تلاش همه‌جانبه‌ای برای ختم عادلانه و شرافتمندانه جنگ به نفع دو ملت صورت پذیرد. حرکت اخیر ایران را هم که با دو شرط، مذاکره به منظور یافتن راه حل‌های نهایی ختم جنگ که از طرف دبیر کل سازمان ملل متحد و مقامات ایرانی اعلام شده است قدم مثبتی تلقی می‌نماییم.

سؤال: آینده جمهوری اسلامی را چگونه می‌بیند؟ آیا فکر می‌کنید امکان این باشد که از جنبش شما خواسته شود تا نقش مؤثری در سیاست‌های آن داشته باشید؟

جواب: اگر چنانچه تغییری اساسی در سیاست‌ها و رفتارها و عملکردهای حاکمیت پدیدار نگردد و تمام عوامل مؤثر فعلی همچنان باقی بمانند، بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی کنونی شدیدتر خواهد شد و نظام جمهوری اسلامی با خطرات جدی و تعیین‌کننده‌ای که آینده آن را دچار ابهام و تیرگی می‌نماید روبرو خواهد شد. اما اگر تغییراتی در جهت احترام به حقوق و آزادی‌های ملت و اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر عقل و درایت و دوراندیشی و مدیریت صحیح ایجاد گردد از آنجا که مردم نظام جمهوری را به هر نظام دیگری ترجیح می‌دهند، آینده امیدوارکننده خواهد بود. شرکت مؤثر ما در سیاست‌های آینده جمهوری اسلامی به تغییرات فوق بستگی دارد.

نامه به آقای شیخ محمد یزدی - ۱۳۶۴/۲/۱۱

بسمه تعالی

حجت الاسلام جناب آقای شیخ محمد یزدی

با سلام و آرزوی موفقیت جنابعالی در خدمت به این ملک و ملت و حفظ اعتبار دین و شریعت محمدی(ص)؛ چندی قبل طی دیداری که در قم داشتیم اظهار داشتید که اگر ممکن و میسر باشد در مورد عواقب بیانیه الجزایر کمکی بنمایم، که قبول کردم و قول دادم هر کاری در آن زمینه از من بخواهند و از من ساخته باشد انجام بدهم. اخیراً از طرف دفتر بیانیه الجزایر تماس گرفتند و مدارکی همراه با نامه‌ای فرستادند که مطالعه کرده و اظهار نظر نمایم. نامه آنها و جوابی را که نوشته و فرستاده‌ام جهت استحضار جنابعالی به پیوست ارسال می‌دارد. قویاً توصیه می‌کنم که این دادخواست و مدارک مربوط به آن را بگیرید و بخوانید تا بدانید که چرا ما بیانیه الجزایر را خیانت به ملت ایران و فریبی بزرگ می‌دانیم و همان‌طور که در یادداشت خود به مسئول دفتر بیانیه نوشته‌ام، آن را محاکمه و مجازات شدید ملت ایران به‌خاطر مبارزاتش علیه استبداد سلطنتی و استیلاي خارجی حامی آن می‌دانیم و معتقدیم این گناه بزرگ را خداوند و مردم ایران بر کسانی که آن را امضا کردند و از آن خبر داشتند و تأیید نمودند نخواهد بخشید.

و اما مطلب دیگری که مایل بودم با جنابعالی در میان بگذارم مربوط است به سخنان آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه روز ۶/۲/۶۴، که قطعاً شنیده و یا خوانده‌اید. برای تجدید خاطره آن را عیناً می‌نویسم:

«همین امروز سندی خواندم که قدری غصه‌ام شد که این‌ها (لیبرال‌ها) هم ارتباط قوی با آمریکا دارند چون کارتر در کتابی که منتشر کرده نوشته است که وقتی ما خواستیم شاه را به آمریکا ببریم با رئیس دولت ایران صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد به آمریکا بردیم من این را خواندم دود از کله‌ام بالا رفت که چه‌طور می‌شود ما عضو شورای انقلاب بودیم، رهبر ما بالای سر همه ما بود و مسأله‌ای به این مهمی در آن مقطع بدون اطلاع ما انجام بشود، با رئیس دولت ما حرف بزنند و موافقت او را جلب کنند که بردن شاه در آمریکا یعنی علنی کردن علیه انقلاب و راه انداختن کانون در اینجا و

این خیلی مسأله بود این مطلب چیز زیادی را به من فهماند خدا کند که اینها توبه کرده باشند.»

این سخنان آقای هاشمی کذب محض و از مقوله تهمت و افترا است و لابد مطلع شده‌اید که آقای مهندس بازرگان تلگرافی در این باره به آقای هاشمی مخابره کرده‌اند. که من آن را به ضمیمه ارسال می‌دارم. آقای هاشمی در این سخنان خود مرتکب چندین خلاف بین، آن هم در خطبه نماز جمعه شده‌اند.

۱. به سخنان کارتر استناد کرده و به جای نقل حدیث رسول خدا(ص) و ائمه اطهار و قال الباقر(ع)، قال الکارتز گفته‌اند. و روایت وی را حدیث حسن و قابل استناد دانسته و براساس آن در حق کسانی که خودشان هم به دیانت آنان اعتراف کرده‌اند و به مردمی که صاحب اصلی مملکت هستند، ظلمی فاحش روا داشته و مرتکب منکر بزرگی شده‌اند در اینجا توجه شما را به چند نکته جلب می‌نمایم:

اولاً: کارتر چنین مطلبی را در کتاب خود نیاورده است. وی در کتابش که تحت عنوان ۴۴۴ روز به فارسی ترجمه شده است (ترجمه احمد باقری - انتشارات هفته - ۱۳۶۲)، پس از شرح وقایع مقدمات سفر شاه به آمریکا می‌گوید که پاسخ دولت ایران (مهندس بازرگان و دکتر یزدی) به کاردار سفارت آمریکا در تهران (لینگن) این بود که: «بدون شک واکنش شدیدی در کشور بروز خواهد کرد.» در متن اصلی انگلیسی کتاب نیز مطالب به همین ترتیب آمده است. حال آقای هاشمی این مطلب را از کجا خوانده‌اند؟ علاوه بر کارتر، همکاران وی نیز که خاطرات خود را درباره انقلاب ایران و حادثه گروگان‌گیری نوشته‌اند اعتراض و عدم موافقت دولت ایران را با بردن شاه به آمریکا بیان داشته‌اند. برای اطمینان خاطر جناب عالی برخی از آنها ذیلاً نقل می‌شود.

برژینسکی، مشاور امنیتی کارتر، در کتاب خود به نام «قدرت و اصول»

می‌نویسد:

«وقتی مسأله سفر شاه به آمریکا مطرح شد، یزدی با یک شیوه جالب توجه و زیرکی بسیار ابتدا به حمایت‌های گذشته ما (آمریکا) از شاه اشاره کرد و سپس اضافه نمود که حضور شاه در آمریکا موجب نگرانی است. به‌علاوه اگر شاه شخصاً (به قول شما) در توطئه‌ها (علیه ایران) فعال نباشد افراد وابسته به



او هستند. و حضور او در ایالات متحده مردم ما را به این جمع‌بندی رهنمون خواهد کرد که دولت آمریکا نیز در این توطئه شرکت دارد. او همچنین این نظر ما را که شاه بنا به دلایل پزشکی در آمریکا پناه گرفته است مسخره کرد. من خیلی به تندى جواب او را دادم و گفتم این بحث بسیار خفت‌آور و بی‌معناست...».

وانس، وزیر خارجه دولت کارتر، نیز در مورد جواب ایران به اطلاع نماینده آمریکا مبنی بر تصمیم به بردن شاه به آمریکا، به نقل از کاردارشان در تهران نوشته است که:

«آنها (بازرگان و یزدی) به ما اخطار دادند که تظاهرات خصمانه‌ای (علیه آمریکا) صورت خواهد گرفت و به روابط دو جانبه (بین دولتین ایران و آمریکا) لطمه وارد خواهد شد...».

همیلتون جوردن، در کتاب خود به نام «بحران» که به فارسی هم ترجمه شده است، در این مورد چنین نقل کرده است:

«بروس لینگن کاردار سفارت (آمریکا در تهران) و هنری پرشت رئیس قسمت ایران در وزارت امور خارجه (آمریکا)، که در آن روزها در تهران بود، به اتفاق یکدیگر با مهدی بازرگان نخست‌وزیر و ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه وقت ایران ملاقات و جریان را (تصمیم به بردن شاه به آمریکا) با آنها در میان گذاشته بودند. هر دو آنها به شدت با پذیرفتن شاه، ولو به‌عنوان معالجه به آمریکا، مخالفت کرده بودند.»

ملاحظه می‌فرمایید که در هیچ‌یک از این نوشته‌ها، مطلبی که آقای هاشمی عنوان کرده‌اند وجود ندارد و برعکس آنچه آقای هاشمی، به ناحق و دروغ به مردم گفته‌اند، و تهمت زده‌اند، دولت موقت به شدت با آن برنامه مخالفت کرده است.

ثانیاً: آقای هاشمی علاوه بر نقل حدیث کارتر، آن را معتبر و موثق دانسته و براساس آن دولت موقت را متهم کرده‌اند که «اینها هم ارتباط قوی با آمریکا دارند چون کارتر...» و لذا ما را مجرمینی معرفی کرده‌اند که باید توبه کنیم.

آقای هاشمی با این عمل خود بر اعتبار ادعاهای کارتر صحه گذاشته‌اند. اگر قرار باشد که اعتبار حدیث یا روایت کارتر، که بارها حکم تفسیق او را صادر کرده‌اند، توسط نماینده امام در شورای عالی دفاع و رئیس مجلس شورای اسلامی، و امام جمعه موقت تهران با این صراحت، در خطبه نماز جمعه تأیید گردد، آیا نتیجه‌اش جز این خواهد بود که سایر حرف‌های کارتر نیز قابل استناد خواهد شد؟

کارتر در کتاب خود، البته نه در ترجمه فارسی، بلکه در اصل متن انگلیسی آن، مدعی می‌شود که آقای خمینی نماینده‌ای جهت مذاکره با کارتر و بهبود بخشیدن به روابط ایران و آمریکا به آن کشور اعزام داشتند:

«در همین زمان علائم مساعد چندی وجود داشت. خمینی نماینده شخصی خود را برای دیدار با ونس فرستاد تا ازدیاد دوستی و همکاری ما را جلب نماید. و از جانب ما این اطمینان را به دست آورد که ما با نخست‌وزیر جدید و دولت باثبات (وی) را حمایت می‌کنیم. به‌رغم تشنجات در داخل ایران من از برخورد دولت ایران تحت نظر بازرگان خوشحال بودم.»

آیا این حدیث کارتر هم درست است؟ و برای آقای هاشمی قابل اعتماد و استناد؟ آیا دشمنان آقایان حق دارند به گفته کارتر، که اعتبار سخنانش را از زبان نماینده امام و رئیس مجلس شورای اسلامی و امام جمعه موقت تهران شنیده‌اند، استناد جسته و ادعای خود را مبنی بر ارتباط روحانیون با انگلیس‌ها، به ارتباط آنها و انقلاب اسلامی با آمریکا نیز تسری بدهند؟! آیا خصومت آقای هاشمی با ما چشم عقل و بصیرت ایشان را آنچنان کور کرده است که حاضرند برای دستمالی قیصریه را آتش بزنند؟!

آیا منبع «چیز فهمیدن زیاد» ریاست محترم مجلس شورای اسلامی باید نوشته کارتر باشد (که آن هم تازه نشان داده شد که دروغ و بی‌اساس است).

آیا آقای هاشمی به پیام این آیه کریمه که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ بَنِي فَاسِقٍ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ...»

نخوانده و نمی‌خواهند توجه کنند!!

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۱۱

۲. آقای هاشمی علاوه بر عضویت در شورای انقلاب، در هیأت دولت موقت نیز عضو بوده‌اند و می‌دانند، و قطعاً می‌توانند به خاطر بیاورند، که برخلاف آنچه در نماز جمعه به ما نسبت داده‌اند دولت موقت نه تنها با سفر شاه به آمریکا موافقت نکرد، بلکه اعتراض و مخالفت هم نمود. من این مطلب را، نه از زبان کارتر و همکارانش، که شرح دادم، بلکه از روی اسناد و مدارک موجود بیان می‌کنم.

آقای هاشمی می‌دانند که ما علاوه بر اعتراض و مخالفت با بردن شاه به آمریکا، به محض اطلاع از آن، در تاریخ‌های ۸ و ۱۲ آبان‌ماه ۵۸ یادداشت‌های شدیدالحنی به دولت آمریکا دادیم. این مراتب با تمام جزئیات آن، همزمان توسط اینجانب به آقای خمینی و همچنین به هیأت دولت گزارش گردید.

وزارت امور خارجه در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ طی بیانیه‌ای مراتب را جهت اطلاع عموم منتشر ساخت. که در مطبوعات آن زمان، از جمله روزنامه ارگان حزب آقای هاشمی، چاپ شده است. (یک نمونه از آن را جهت ملاحظه به پیوست می‌فرستم). علاوه بر این، اینجانب به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۴ آبان‌ماه ۵۸ مراتب بالا را به‌طور مبسوط به ملت ایران گزارش کردم. که در همان زمان در مطبوعات درج گردید. (آن قسمت از مصاحبه را که به این موضوع مربوط است ضمیمه می‌نمایم)

تمام این اسناد، بدون کمترین شک و تردید نشان می‌دهد که سخن آقای هاشمی کذب محض و یک تهمت و افترا است و انعکاس خصومت و غرض‌ورزی سیاسی ایشان می‌باشد. وگرنه چه‌طور شده است و چه شده است که آقای هاشمی ناگهان به یاد این مسأله افتاده‌اند و آن را به این شکل زشت و زننده و مخدوش مطرح می‌سازند؟ آیا طرح این قضیه و حملات به ما، از مشکلات ایشان چیزی می‌کاهد؟ یا بر اعتبارشان می‌افزاید؟ مخالفین را می‌ترساند؟ یا موافقین را مجذوب‌تر می‌سازد؟ دنیای ایشان را آباد می‌کند یا آخرتشان را؟ خدا و رسول و ائمه اطهار را خوشنود می‌سازد؟ آخر چه چیزی جز خسران و ضرر برای ایشان در دنیا و آخرت دارد؟ یا آنکه درک و توجه به قدرت و موقعیت مانع از آن شده است که این سؤالات را در ذهن خود ترسیم کنند و نتایج و عواقب آن را بسنجند.

## ۴۱۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

آیا ایشان فراموش یا کشف کرده‌اند که بعثتی، آخرتی، سؤال و جوابی در کار نیست. یا به قول آقایان، پشت کتاب را خوانده‌اند که چیزهای دیگری نوشته است؟!

من این مطلب را از آن جهت در این نامه برای جنابعالی مطرح ساختم که در طی چهار سال نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، دوره اول، از نزدیک ناظر گفتارها و رفتارهایتان بوده‌ام و متوجه شدم که هر کجا حقی را تشخیص می‌دادید، برخلاف آنها که مرعوب و مجذوب بودند، حرف‌تان را می‌زدید، نقاط ضعف و انحراف و تخلفات را، حتی به رئیس مجلس، خصوصی یا عمومی تذکر می‌دادید.

حالا هم با توضیح مراتب فوق انتظار دارد همان رویه را اعمال کنید. و اگر مطالب ما را حق می‌بینید به ایشان تذکرات و توصیه‌های لازم را بنمایید. شاید اگر خدا بخواهد مؤثر واقع گردد.

ما در پی آن نیستیم که در مورد نیت و قصد درونی آقای هاشمی در خصوصت سیاسی با ما و گفتارهای نادرست و کذب محضی که در نماز جمعه (و یا در موارد دیگر) بیان داشته‌اند سخنی بگوییم. خداوند را عالم به ذات‌الصدور و وعده او را حق، می‌دانیم و ترجیح می‌دهیم که این گمان را بپذیریم که ایشان ندانسته و نسنجیده این مطلب را عنوان کرده‌اند. شاید هم کثرت گرفتاری، محصول و نتیجه تمشیت تمامی امور مملکت توسط ایشان مانع از آن بوده است که خود شخصاً کتاب کارتر را بخوانند و صحت و سقم مطالب منتسب به ما را، از روی مدارک و اسناد موجود خودمان - در وزارت امور خارجه یا نخست‌وزیری، بررسی نمایند. و احتمالاً کسان دیگری، روی نادانی یا غرض‌ورزی و شیطنت، این مطالب خلاف را به ایشان گفته‌اند. که در این صورت انتظار داریم وقتی از حقیقت امر با تذکر جناب عالی مطلع شوند و به یاد بیاورند، منفعل بشوند و در فرصت‌های دیگری، که فراوان در اختیار دارند درصدد اصلاح اشتباه و خطای خود، بدون تردید و تزلزل، برآیند و بدانند اقرار و اعتراف به اشتباه چیزی از شخصیت ایشان نمی‌کاهد.

خداوند همه ما را به راه راست هدایت و با نعمت داده‌شدگان و هدایت یافتگان به صراط مستقیم محسور نماید و به خدمت مردم و جلب رضای حق موفق بدارد. با پوزش از تصدیع؛ والسلام. ابراهیم یزدی ۶۴/۲/۱۱.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۱۳

**ضمایم:** ۱. نامه دفتر بیانیه الجزایر به اینجانب؛ ۲. پاسخ اینجانب به دفتر بیانیه؛ ۳. تلگراف آقای مهندس بازرگان به آقای هاشمی؛ ۴. بیانیه وزارت امور خارجه دولت موقت در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ و ۵. مصاحبه مطبوعاتی اینجانب در ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۸.

### پاسخ دکتر یزدی به اتهامات جلال فارسی - ۲۰ تیر ۱۳۶۴

بسمه تعالی شورای محترم سردبیری روزنامه کیهان در روزنامه کیهان طی مقالاتی در شماره‌های مورخه ۳/۲۸ الی ۶۴/۴/۵ تحت عنوان «با آقای بازرگان و عده‌ای از اعضای کابینه ایشان» به قلم آقای جلال‌الدین فارسی، مطالبی آورده شده است که خلاف واقع و نادرست می‌باشد. بدین وسیله درخواست می‌شود برطبق مقررات قانون مطبوعات و اخلاق اسلامی شرح زیر را در همان صفحات با همان حروف در ۵ قسمت درج فرمایید.

آن مقالات به اعتراف نویسنده در پاسخ به اعتراضاتی که به سخنان آقای هاشمی رفسنجانی شده بود، تهیه و منتشر شده است. اما به جای آنکه به اصل مطلب پرداخته شود و درباره آن توضیح داده شود، حاشیه رفته و خلط مبحث شده است و اگر غرض نویسنده دفاع از آقای هاشمی هم بوده، دفاع بدی کرده است. استدلال نویسنده در این مقالات این است که اگر آقای هاشمی مطلب نادرستی گفته است و مستوجب توبه می‌باشد خود شما هم که قرآن را مسخ کرده‌اید (به زعم ایشان) بیشتر استحقاق توبه کردن را دارید. به عبارت دیگر ایشان هم قبول کرده است که آقای هاشمی مرتکب خطا شده و باید توبه کند اما مهندس بازرگان و دکتر سبحانی مرتکب خطاهای بیشتری شده احق و اولی به توبه کردن می‌باشند. این طرز برخورد با قضیه و ایراد و انتقاد بیش از دفاع و طرفداری آبروی آقای هاشمی را برده است.

بعد از اشاره‌ای که آقای هاشمی به تلگراف آقای مهندس بازرگان نمودند و توضیحاتی که دادند و برخی از مطالب را اصلاح کردند، مقالات درج شده در کیهان نقض غرض بوده است. خصوصاً که نویسنده مقالات کیهان برای نشان دادن میزان خصومت خود با ما تا آنجا پیش رفته که به تأیید صداقت دولتمردان آمریکا پرداخته است.

ابتدا یادآور می‌شود که اعتراض به آقای هاشمی در چند نکته به شرح زیر بوده است:

۱. به این علت که ما در مورد یکی از اساسی‌ترین مسائل مملکت یعنی جنگ و صلح نظراتی ابراز داشته و آن را از دیدگاه‌های عقیدتی (قرآن و سنت) و سیاسی و اقتصادی مورد بررسی قرار داده‌ایم و براساس رهنمودهای قرآن و عملکردهای رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) و عقل و منطق توسل به شیوه‌های سیاسی - تبلیغاتی و دیپلماسی (از جمله مذاکره) را برای تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی و حفظ مصالح کشور و ختم جنگ و تأمین صلحی عادلانه و شرافتمندانه به نفع دو ملت مسلمان ایران و عراق ضروری دانسته‌ایم، ما را در ردیف گروه‌های ضد انقلاب و منحرفین و دشمنان دین خدا و ملت و مملکت و وابسته به بیگانگان معرفی کرده‌اند و برای تأیید اتهامات خود علیه ما به سخنان کارتر استناد نموده بودند.

۲. اتهامات و حملات تبلیغاتی بی اساس علیه ما با هدف و غرض خاصی در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و در ارتباط با آن صورت گرفته و می‌گیرد و این در حالی است که تمام امکانات برای پاسخگویی به این حملات و اتهامات ناروای خلاف شروع و قانون از ما سلب گردیده است.

به نقل از کتابی به قلم کارتر به نام «خون ابراهیم - بینشی در خاورمیانه» اظهار داشته بودند که «ما (دولت آمریکا) می‌خواستیم شاه را به آمریکا ببریم با رئیس دولت ایران صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد به آمریکا بردیم»، که به کلی نادرست است.

۴. سخنان و نوشته‌های کارتر (و سایر مقامات آمریکا) را به آن اندازه معتبر دانسته‌اند که براساس آن‌ها درباره جمعی از هموطنان مسلمان خود قضاوت ناحق و باطلی کرده‌اند.

۵. بر همان اساس ما را ارتباط دارندگان با آمریکا قلمداد و مستوجب عقوبت معرفی کرده و خواسته بودند که از این گناه بزرگ توبه کنیم!!!

اعتراضات ما این‌ها بود. ما اصراری بر مطرح ساختن خودمان هیچ‌گاه نداشته‌ایم. خود آقایان مثل همیشه طرح موضوع و آغاز حمله را نموده‌اند. از یک

رئیس مجلس، که مرکز قانون‌گذاری است، و وظیفه‌اش دفاع از حقوق و امنیت ملت و دعوت همگان به ابراز نظر و رأی می‌باشد انتظار نبود در خطبه نماز جمعه به توهین و تهدید پردازند و تهمت بزنند که می‌خواهند خودشان را مطرح کنند، و به دلیل اظهار نظر درباره جنگ مورد تهدیدمان قرار دهند.

آقای هاشمی بعد از دریافت اعتراضات، یک قسمت از بیانات خود را اصلاح کردند و اظهار داشتند که کارتر در یک مصاحبه تلویزیونی (نه در کتابش) گفته است تصمیم آمریکا دائر بر اجازه سفر شاه به آمریکا به اطلاع دولت موقت رسانیده شده بود. ولی ضمناً ایشان اضافه کردند که بیاناتشان عکس‌العمل نسبت به انتشار مصاحبه آقای مهندس بازرگان و اینجانب با روزنامه لوموند بوده است.

اولاً: سخنان ایشان در خطبه نماز جمعه ۲ اردیبهشت ماه بوده است درحالی که مصاحبه مزبور در شماره ۶ اردیبهشت روزنامه لوموند منتشر گردید.

ثانیاً: اگر به‌زعم ایشان مطالبی که ما در مصاحبه با روزنامه لوموند گفته‌ایم نادرست بوده است بهتر آن بود که همان مطالب را عنوان می‌کردند و جواب مستدل و منطقی می‌دادند. ما در آن مصاحبه شرایط مشارکت خود را در انتخابات ریاست جمهوری، از جمله تأمین امنیت و آزادی‌های قانونی برای غیرموافقین حاکمیت، بیان کرده بودیم. ایشان می‌توانستند در خطبه نماز جمعه به مردم کشورمان و دنیا نشان بدهند که چه امنیت و آزادی‌ها و امکاناتی برای فعالیت غیر موافقین وجود دارد و نادرستی نظر ما را مدلل می‌ساختند. در آن مصاحبه ما نظرمان را درباره جنگ و صلح گفته بودیم. ایشان می‌توانستند آن نظرها را مطرح و پاسخ مناسب بدهند. چه لزومی داشت که کلی و مبهم به مردم بگویند ما در آن مصاحبه حرف‌های نادرستی زده‌ایم و سپس به‌جای جواب آنها به یک نقل قول ناقص و نادرستی از کارتر متوسل بشوند. آیا معنای چنین شیوه برخوردی آن نیست که چون جوابی برای ایرادات و انتقادات و نظرات ما نداشتند متوسل به طرح این‌گونه مسائل شدند؟

ثالثاً: موضوع اعتراض ما خبر اطلاع دادن کارتر به دولت موقت نبود. بلکه موافقت رئیس دولت موقت با تصمیم دولت آمریکا مبنی بر سفر شاه به آمریکا بود و اینکه آن را دلیل کافی بر این بهتان ناروای خود علیه ما دانستند، که این‌ها با

دولت آمریکا «ارتباط دارند». آیا با چه جرأتی و با کدام معیار قانونی و یا شرعی از گزارش ناقص و نادرست رویدادی که در ۶ سال قبل رخ داده است چنین استنباط کرده و در نماز جمعه به مردم مسلمان القاء شبهه نموده و به ما تهمت زده‌اند؟

رابعاً: برای اثبات اینکه دولت آمریکا تصمیم خودشان را به «اطلاع» دولت موقت رسانیدند، نیاز نبود که به مصاحبه و یا کتاب کارتر و سایر مقامات آمریکایی متوسل شوند. وزارت امورخارجه ایران، در همان زمان، این خبر را طی بیانیه‌ای به اطلاع ملت ایران رسانید (رجوع کنید به روزنامه‌های کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، بامداد مورخه ۵۸/۸/۱۴). تلگراف اعتراضیه آقای مهندس بازرگان و جمعی از اعضای کابینه ایشان به آقای هاشمی نیز به این نکته توجه داده است.

نویسنده مقالات کیهان که بنا به قول خودشان به جای آقای هاشمی به طرح مجدد مسأله و پاسخگویی پرداخته‌اند مطلقاً به اصل مسأله توجه نکرده‌اند، و برای انحراف ذهن خوانندگان از اصل قضیه به آقای مهندس بازرگان ایراد گرفته‌اند که چرا به مقاله‌ای که گویا چند سال قبل نوشته بوده است جوابی نداده‌اند و به نقل از آن مقاله خود، به آقای مهندس بازرگان ایراد گرفته و مدعی شده‌اند که:

«در کتاب‌ها و کتابچه‌های مختلف و در مقالات متعدد و در سخنرانی‌های خودتان در طول ده‌ها سال از کتاب خدا - قرآن کریم - آیاتی را نقل کرده‌اید و معانی نادرست و تعابیر خطایی را به خداوند متعال نسبت داده‌اید و کلام الهی را ناشیانه یا از روی غفلت و جهل معنا و تفسیر ناصواب کرده‌اید و به خداوند سخنانی نسبت داده‌اید که نفرموده است»، «شما پس از اطلاع براین جمله درصدد اصلاح برنیامدید و نسبت به کتاب خدا و کلام خدا هیچ‌گونه حساسیت و غیرتی که در مورد کتاب کارتر و کلام کارتر نشان داده‌اید بروز ندادید».

اولاً: دروغ و تهمتی که در نماز جمعه به ما نسبت داده شده است چه ربطی به کتاب‌ها و مقالات و سخنرانی‌های آقای مهندس بازرگان در طول ده‌ها سال دارد؟ ثانیاً همان‌طور که نویسنده مقالات توجه کرده‌اند، آقای مهندس بازرگان طی ده‌ها سال صدها کتاب و مقاله و سخنرانی درباره موضوعات اسلامی نوشته و منتشر ساخته‌اند که مورد مطالعه و استفاده جمع بی‌شماری از دانشجویان و جوانان ایران و طالبان حق و حقیقت شده است قطعاً اگر نکات و مطالب نادرست و



خطاهای اساسی در آنها وجود داشت می‌بایستی اهل بصیرت و صلاحیت و کسانی که مراتب علم و دانش اسلامی آنها، و احساس تکلیف‌شان به حفظ بیضه اسلام و کلام خدا، بیش از نویسنده آن مقالات است در طی این ده‌ها سال با نوشتن جزوه‌ای، کتابی، مقاله‌ای به نقد علمی آنها می‌پرداختند. البته این بدان معنا نیست که کسی بخواهد آثار آقای مهندس بازرگان را مطلق کند و مدعی شود که هیچ ایرادی بر آنها وارد نیست. قطعاً آقای مهندس بازرگان هم تعصبی نسبت به آنچه که می‌گویند و می‌نویسند ندارند و اگر کسی که واجد صلاحیت علمی است از روی حسن نیت و به قصد خیر و اصلاح به تذکر مطالبی بپردازد، که جواب قرآن با قرآن و حدیث با حدیث بوده و برای اهل خرد قانع‌کننده باشد، آن را قبول می‌کنند.

ثالثاً: برخلاف تصور نویسنده مقالات و القاء شبهه‌ای که خواسته‌اند بکنند حساسیت ما در مورد کتاب کارتر و کلام کارتر نبوده است بلکه دلمان به حال انقلاب اسلامی و مردم فداکار و متدینین کشورمان و ارزش‌های والای اسلامی که به بازیچه گرفته شده است، می‌سوزد. حساسیت ما از این است که چرا در نمازهای جمعه به جای «قال الصادق» و «قال الباقر»، «قال الکارتتر» می‌گویند و روایت او را «حدیث حسن» می‌خوانند و به جای دعوت مسلمانان در خطبه نماز جمعه به تقوی، به گروهی از مسلمانان با استناد به حدیث کارتر تهمت و افترا می‌زنند. اعتراض ما دفاع شرعی و قانونی از حرمت و قداست نماز جمعه و ارزش‌های اسلامی و حرمت و حیثیت نظام جمهوری اسلامی و خودتان می‌باشد.

عجیب است کسانی که با این صراحت در نوشته‌های خود، کتاب‌های کارتر و ونس را گزارش‌های صادقی به ملت آمریکا می‌دانند و حساسیت نشان داده‌اند که چرا ما آنها را مصداق خبر فاسق در آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ دَانِسْتِهِمْ!!» و می‌گوییم چرا مطالب کارتر و ونس و سایر مقامات آمریکا را بررسی و تحقیق نکرده صحیح و معتبر می‌دانید. به ما تهمت می‌زنند که نسبت به کتاب و کلام کارتر حساسیت نشان داده‌ایم. به راستی که اعوذ برب الناس من شر الوسواس.

نویسنده مقالات برای اثبات ادعاهای ناحق و مطالب نادرستی که به ما نسبت می‌دهد تا آنجا پیش می‌رود که دولتمردان آمریکا را گزارشگران صادقی معرفی کرده و می‌نویسد:

«ما کارتر و ونس را شاهد عادل این واقع نمی‌دانیم بلکه آنان را در گزارش کارشان به مردم‌شان صادق می‌دانیم».

از یک عضو مرکزیت گروه سیاسی حاکم و کسی که بر بسیاری از اطلاعات و اسرار مملکتی اشراف دارد بیان این مطلب بسیار عجیب و باور آن مشکل است!! چه‌طور ممکن است باور کرد که نویسنده مقالات کیهان و سایر همفکران سیاست‌شان که خود را پیروان اسلام فقهاتی می‌دانند به خود اجازه بدهند که آقای مهندس بازرگان، که رهبر انقلاب با توجه به سوابق مبارزات ملی و اسلامی ایشان را به سمت نخست‌وزیری منصوب کردند و دولت ایشان را دولت امام زمان معرفی نمودند، و همچنین سایر اعضای دولت موقت را، عناصری غیرصادق و گزارش آنان را کلاً نادرست بدانند و حاضر نباشند در بررسی مسأله مورد نظرشان حداقل نظرات و اقدامات آنان را هم در نظر بگیرند و به آن استناد کنند ولی در عین حال اصرار دارند که نوشته دولتمردان آمریکایی را؛ که شیطان بزرگ می‌خوانند، گزارش‌های صادق به ملت خودشان بدانند و تنها به آنها استناد نمایند. آنهم فقط به آنچه که در مورد مخالفین‌شان نوشته‌اند و نه در مورد خودشان. نویسنده مقاله با صراحت می‌گوید:

«قضیه مورد رسیدگی و بحث این نیست که دولت موقت به تصمیم آمریکا دائر بر اجازه ورود به شاه اعتراض کرده است یا نه؟ وزارت امور خارجه دولت موقت یادداشت شدیدالحن به دولت آمریکا داده است یا نه؟ یا اکثر مطبوعات و منابع شناخته شده آمریکا اعتراض و هشدار به آمریکا و درخواست شاه را توسط دولت موقت منعکس کرده‌اند یا نه؟ و آیا این اعتراض‌ها و یادداشت‌ها به اطلاع هیأت وزیران آن‌وقت و آقای هاشمی رسیده است یا نه؟»

ملاحظه می‌گردد که نویسنده مقالات کیهان به هیچ‌یک از مسائل فوق علاقه‌ای ندارد. طرح واژگونه و انحرافی مسائل بالا از جانب آنان بیشتر به منظور خلط مبحث و القاء شبهه بدنام کردن مخالفین خودشان در آستانه انتخابات است. آخر

اگر این مسائل مورد نظر آنان نیست پس موضوع چیست؟ اگر نمی‌خواهند نکاتی را که در بالا یادآور شده‌اند بدانند پس چرا آنها را مطرح می‌کنند و می‌پرسند که: «می‌خواهیم بدانیم که در ۲۱ اکتبر در ملاقات لینگن - کاردار سفارت آمریکا در تهران با آقایان مهندس بازرگان و ابراهیم یزدی چه گذشته است و عکس‌العمل این دو نفر چه بوده است؟» این‌که با جمله قبلی تناقض دارد. از یک طرف می‌گویید علاقه‌ای ندارید که بدانید دولت موقت به تصمیم آمریکا دایر بر اجازه ورود به شاه اعتراض کرده است یا نه؟ و از طرف دیگر می‌گویید که علاقه دارید بدانید عکس‌العمل این دو نفر چه بوده است؟

علاقه به دانستن این‌که نظر و سیاست و اقدامات دولت موقت درباره سفر شاه به آمریکا چه بوده است، حق هریک از افراد این مملکت و از جمله نویسنده مقالات کیهان می‌باشد و حق دارند که بپرسند که در آن دیدار چه گذشته است؟ اما چگونه می‌خواهند و یا باید به آن برسند؟

نویسنده مطرح کرده است که «به چه مناسبت اسناد این ملاقات باید فقط در وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی ایران جستجو شود و نه در کتاب کارتر رئیس جمهور آن دولت و نه در کتاب سایروس ونس وزیر امورخارجه وقت آمریکا». اگر منظور نویسنده این بود که برای یک بررسی و تحقیق علمی بی‌طرفانه می‌بایستی به تمام مآخذ و مدارک اعم از منابع دولت موقت و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی و منابع دولت آمریکا و سایر منابع مستقل از این دو استناد نمود و سپس جمع‌بندی و قضاوت کرد ما از آن استقبال می‌کردیم و آن را علامتی بر حق‌طلبی از جانب چنان پژوهشگری تلقی می‌کردیم. اما نویسنده بدین‌گونه عمل نکرده است. روش تخاصم با ما و بیگانگی آنچنان تا اعماق ضمیر آگاه و ناخودآگاه ایشان رخنه کرده که در مقالات مفصل خود در هیچ کجا کمترین توجه و استنادی به مدارک دولت موقت و وزارت امورخارجه ایران ننموده‌اند. نویسنده مقالات اگرچه در نوشته خود، در مورد گزارش‌های آمریکایی‌ها اعتراف کرده‌اند که:

«حرف‌شان همه جا درست نیست. اما آنجا که نادرست است با دلیل و مدرک و از طریق تحلیل و ارزیابی می‌توانیم نادرستی آن را دریابیم.»

اما در هیچ‌یک از مقالات خود کمترین تبیین و تحلیل و یا ارزیابی از نوشته‌های ونس ننموده‌اند. شاید نتوانسته و یا نخواسته‌اند. درحالی‌که، اگر به آیه شریفه‌ای را که می‌فرماید: «مبادا دشمنی شما با یک قوم و گروه سبب خروج شما از عدالت و تقوی گردد» (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَغْدِلُوْا اِغْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى) توجه می‌کردند و می‌خواستند به آن عمل کنند، حداقل کاری که می‌بایستی انجام بدهند آن بود که اولاً به گزارش‌های رسمی و مصاحبه‌های وزیر امور خارجه دولت موقت، که تماماً موجود است نیز مراجعه می‌کردند و آنها را با گزارش‌های کارتر و ونس مقایسه می‌نمودند و سپس تحلیل و ارزیابی خود را ارائه می‌دادند و آن‌گاه دولت موقت را به عدم صداقت در گزارش به ملت ایران متهم می‌ساختند.

ثانیاً: اگر دشمنی با یک گروه مانع از مراجعه و استناد به سخنان و مدارک آنها شده است به مدارک سایر منابع آمریکا هم مراجعه می‌کردند تا ببینند نوشته‌های دولتمردان آمریکا تا چه میزان واقعاً گزارش‌های صادقانه به ملت آمریکا می‌باشد؟

نویسنده مقالات مزبور و دوستان‌شان باید بدانند این‌طور نیست که هر نوشتار و گفتار و سندی که از مهندس بازرگان و یزدی و چمران و شریعتی و اعضای دولت موقت باشد کلاً فاقد اعتبار است ولی هر نوشته‌ای از دولتمردان آمریکا و یا محافل غربی خاص، که مورد علاقه و قبول ایشان باشد، معتبر و قابل استناد است. اذهان مردم را با این بدآموزی‌ها که از بیگانه‌زدگی نشأت می‌گیرد پیش از این آلوده نسازید. مردم آمریکا از گزارشات نادرست رهبران خود، در سر بزنگاه‌های تاریخ دل پرخونی دارند و بهای سنگینی به‌خاطر آن می‌پرداخته‌اند. که در اینجا چند نمونه را برای روشن شدن ذهن خوانندگان می‌آوریم:

جریان پرواز هواپیمای جاسوسی آمریکا بر فراز خارک شوروی در زمان آیزنهاور، جریان ساختگی حمله به کشتی‌ها و نیروهای آمریکا در خلیج تانکین (در هند و چین) و کسب مجوز برای اعزام و شرکت نیروهای آمریکایی در جنگ ویتنام در زمان جانسون، جریان حمله نیروهای مشترک آمریکا و کوبایی‌های مخالف کاسترو به جزیره کوبا از خلیج خوک‌ها در زمان کندی، جریان رسوای واترگیت در زمان نیکسون. درباره این موضوع کتاب‌های فراوانی در خود آمریکا توسط پژوهشگران آمریکایی نوشته شده است. خوانندگان علاقمند می‌توانند به

آنها مراجعه کنند تا به عمق نادرستی ذهنیات نویسنده مقالات کیهان پی ببرند (از جمله نگاه کنید به کتاب «The Politics of Lying» به معنی «سیاست دروغگویی» نوشته David Wise).

در همین موضوع اجازه سفرشاه دولتمردان آمریکا در گزارش‌های خود به مردم آمریکا، علت و انگیزه واقعی را همه‌جا بیماری شاه و احساس بشردوستی معرفی کرده‌اند.

در قسمت آخر از مقالات فوق به نقل ونس، وزیر خارجه اسبق آمریکا آمده است که:

«کریستوفر به دستور من در ۲۰ اکتبر یادداشت حاوی پیشنهادات مرا به رئیس جمهور تقدیم کرد. ما به نخست‌وزیر ایران - بازرگان - در تهران وضع مزاجی شاه را اطلاع خواهیم داد و خواهیم گفت به انگیزه بشردوستی باید او را به بیمارستانی در ایالات متحده بیاوریم».

آیا واقعاً چنین بوده است؟ و آیا انگیزه آنها در بردن شاه به آمریکا بشردوستی آنها بوده است؟ خیر. اسناد و مدارک و شواهد فراوانی منتشر شده است که خلاف آن را نشان می‌دهد و ادعای انگیزه بشردوستی را به کلی رد می‌کند. اعضای سفارت آمریکا در تهران در گزارشات مکرر خود (که توسط دانشجویان خط امام هم منتشر شده است) مرتباً پیش‌بینی می‌کرده‌اند که در صورت اجازه سفرشاه به آمریکا، با احتمال قریب به یقین به سفارت آمریکا حمله و کارمندان گروگان گرفته خواهند شد. وقوع این حادثه برای آنها روشن بوده است. در همان زمان که مقامات دولت آمریکا درباره صدور اجازه به شاه برای ورود به آمریکا بحث می‌کرده‌اند صریحاً خطر حمله و اشغال سفارت مورد بحث آنان بوده است. آیا دولت آمریکا علی‌رغم همه این خطرات صرفاً به‌خاطر احساس بشر دوستی بود که به شاه اجازه ورود به آمریکا را داد؟ مدارک و اسناد نشان می‌دهد که تمام این مقدمه‌چینی و صحنه‌سازی برای تصاحب میلیاردها دلار ذخائر ارزی ایران در بانک‌ها و مراکز مالی آمریکا بود!! واضح است که تصمیم‌گیرندگان و طراحان سیاست خارجی آمریکا و آن کشور در هیچ کتابی با صراحت انگیزه اصلی خود را بیان نکرده‌اند، اما یک پژوهشگر پی‌گیر و علاقمند با مراجعه به سایر مدارک و

نوشته‌ها می‌تواند به عمق نیت و مقاصد بردن شاه به آمریکا و گروگان‌گیری و پیامدهای آن پی ببرد.

نویسنده مقالات کیهان، برای دفاع از اصالت کتاب‌های کارتر و ونس و اثبات صداقت گزارش‌های آنان به اسناد و مدارک ساواک اشاره کرده و اظهار داشته‌اند که چون آنان در تهیه و ثبت و ضبط این اسناد حفظ منافع رژیم و سلطه خویش را منظور داشته‌اند لذا قابل استناد می‌باشد. و نوشته‌اند که ایشان به استناد همین اسناد، اشخاص را پاکسازی و یا در دادگاه‌ها محکوم به مصادره اموال یا مرگ می‌کنند و یا به زندان می‌فرستند.

ایشان در این مقایسه اشتباه می‌کنند. کتاب کارتر و ونس و سایر مقامات آمریکایی با اسناد ساواک قابل مقایسه نمی‌باشد. آن را می‌توان با کتاب شاه به نام «پاسخ به تاریخ» و بختیار به نام «یک‌رنگی» مقایسه نمود. دولت آمریکا اسناد محرمانه و سری روابط و اقدامات خود را در ایران در دوران شاه و بعد از آن منتشر ننموده است. مقررات آن کشور اجازه چنین کاری را، در حال حاضر نمی‌دهد. حتی در گزارش مشروح مذاکرات کنگره آمریکا که به‌طور علنی چاپ می‌گردد در مورد مسأله‌ای نظیر گروگان‌گیری هرکجا که یک مسأله سری عنوان گردیده در چاپ حذف شده است.

درباره آنچه که تا به حال توسط دانشجویان خط امام از اسناد سفارت آمریکا منتشر شده است باید در نظر گرفت که اولاً مقامات و اعضای سفارت آمریکا در تهران و وزارت خارجه و سایر مقامات آمریکایی در این اسناد و یا کتاب‌ها قبل از هرچیز منافع خودشان را در نظر داشته‌اند و بر اساس ذهنیات خود تحلیل و قضاوت نموده و نتیجه‌گیری کرده‌اند. اظهار نظر آنها درباره یک فرد و یا جریانی، به فرض اصالت سند و مدرک ارائه داده شده نمی‌تواند معتبر و حجت باشد. به صرف اینکه آمریکاییان در تحلیل‌های خود، فرد یا گروهی را متمایل به خود ذکر کنند و یا نسبت به جلب نظر موافق و مساعد فرد یا گروهی طمع کرده باشند، نمی‌توان قضاوت کرد و آن فرد یا گروه را محکوم نمود. این امر، به فرض صحت اسناد و ادعا، تازه نظیر طمع و تمایل و اقدام زلیخاست برای جلب حضرت یوسف (ع). براساس آموزش قرآن و منطق، تمایل و حتی اقدام زلیخا سند اتهام علیه

یوسف محسوب نمی‌گردد. ثانیاً در کتاب‌ها و گزارش‌ها و اسناد سری و محرمانه اعضای سفارت آمریکا و سایر مقامات آن کشور، نظیر سایر مدارک و اسناد مشابه، مطالب نادرست و خطا و اشتباه و غرض‌آلود زیاد به چشم می‌خورد در شأن گروهی که خود را مسلمان می‌داند نیست که آنها را معتبر و حجت بداند. مثلاً سولیوان علی‌رغم سال‌های متمادی اقامت در ایران و مطالعه روی فرهنگ و مذهب مردم این کشور، در کتاب خود تحت عنوان «مأموریت در ایران» امام رضا(ع) را امام دوازدهم شیعیان می‌داند که غائب شده است!! (در برگردان این کتاب به فارسی این مطلب حذف و به‌صورت دیگری آمده است).

نمونه دیگری از مطالب نادرست و غرض‌آلودی که در نوشته‌های آمریکاییان آمده است و نویسنده مقالات کیهان هم از ترجمه عربی کتاب ونس نقل کرده است موضوع دیدار برژینسکی با آقای مهندس بازرگان و مرحوم دکتر چمران و اینجانب می‌باشد که به ادعای نادرست و بی‌اساس آنها «به پیشنهاد ایرانی‌ها (بازرگان و یزدی) صورت گرفته است». دیدار به درخواست برژینسکی و با آمدن وی به اطاق آقای مهندس بازرگان در هتل محل اقامت ایشان صورت گرفت. وقتی برژینسکی این مطلب نادرست را در کتاب خود منتشر ساخت آقای مهندس بازرگان و اینجانب در نامه‌ای به ناشر کتاب وی، نادرستی ادعای وی را با ذکر دلایل و شواهد نشان دادیم. این نامه در همان تاریخ به‌طور رسمی از طریق رئیس مجلس شورای اسلامی به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی جهت اقدام قانونی توسط دفتر حفاظت منابع ایران در واشنگتن فرستاده شد. نویسنده مقالات کیهان، با معتبر و حجت دانستن گزارش‌های مقامات آمریکایی بدون آنکه رسیدگی نمایند، صرفاً به نقل قول از ونس اکتفا کرده‌اند.

در همین اسناد دانشجویان خط امام، جلد ۲۳ ص ۴۷ آمده است که: «بازرگان یک دندانپزشک و روانپزشک است نه عضوی از ساخت اسلامی!!» یا در جلد ۲۴ ص ۱۷۲ مدعی شده است که: «در ۱۳۵۱ خمینی اطلاعیه‌ای صادر کرد که وظیفه تمام مسلمین خوب است که از (سازمان) مجاهدین حمایت کنند و شاه را سرنگون کنند.» در رابطه با سفر شاه به آمریکا در جلد ۱۶ ص ۱۹۵، در سندی به امضای لینگن به تاریخ ۳۰ اکتبر، برابر ۸ آبان‌ماه ۵۸، آمده است که: «ما هیچ‌گاه به

دولت ایران نگفته‌ایم که دولت آمریکا شاه را خواهد پذیرفت و یا به او اجازه معاینه پزشکی در این کشور را خواهد داد؟!۱

ثالثاً: برای بررسی علمی و قضاوت صحیح درباره محتوای اسناد سفارت آمریکا باید تمام آنها را منتشر ساخت نه آنکه روی اغراض سیاسی خاص به‌طور انتخابی اسناد مربوط به بعضی را منتشر نمود و آنچه مربوط به اشخاص دیگر است حتی یک برگ هم منتشر نمود.

این روش موجب می‌شود که مردم نسبت به روابط اشخاصی که اسنادشان منتشر نشده است سوء ظن و گمان بد پیدا کنند و چنین تصور کنند که لابد در اسناد مربوط به آنان مطالبی وجود دارد که انتشار آنها از جهت سیاسی به نفع آن اشخاص نمی‌باشد. همچنین اگر قرار است این قبیل اسناد، که در نظر برخی معتبر و حجت تلقی شده است، مستند باشد ناشرین آن باید با این ملت صادق باشند و با امانت تمام اسناد مربوط به یک فرد یا گروه را با هم یکجا منتشر نمایند. نه آنکه برخی از اسناد را که، به زعم خودشان، ممکن است از جهت سیاسی به ضرر فرد یا گروهی باشد منتشر کنند و آنهایی را که ممکن است به نفع آنان باشد سانسور کرده و حذف نمایند.

در مورد دولت موقت و اینجانب تمام اسناد را منتشر ننموده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، در زمان تصدی اینجانب به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و سپس در مقام وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، مقامات ذی‌ربط سفارت آمریکا در مورد انقلاب و سپس در مقام وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، مقامات ذی‌ربط سفارت آمریکا در مورد موضوعات گوناگون، که به روابط دو کشور مربوط می‌شده است، با اینجانب دیدار و مذاکره داشته‌اند. اما چگونه است که تنها گزارش برخی از آنها توسط دانشجویان منتشر شده است؟ درحالی که از طریق برخی از دانشجویان اطلاع موثق داریم که آن اسنادی که قاطعیت ما را در مذاکره با نماینده دولت آمریکا و تلاش مستمر ما را برای حفظ مصالح مملکت نشان می‌دهد منتشر ننموده‌اند. اینجانب به دفعات از مسئولان امور حتی از دادستان کل کشور، خواسته‌ام تا تمامی اسناد مربوط به اینجانب یکجا منتشر شوند اما تاکنون ترتیب اثری به این درخواست موجه و منطقی داده نشده است.



و بالاخره باید توجه داشت که مطالعه و مقایسه کتاب‌هایی که توسط مقامات مسئول آمریکا درباره وقایع ایران نوشته شده است تضادها و تناقضات فراوانی را نشان می‌دهد گروه ونس و سولیوان مطالبی را در کتاب‌های خود مطرح ساخته‌اند که گروه برژینسکی آنها را تکذیب نموده‌اند درحالی که کارتر و گروه او در برابر حملات گروه کیسینجر - راکفلر، که آنها را مسئول سقوط ایران می‌دانند، سعی دارند خود را در جریان ایران تبرئه نمایند. رسیدگی و مقایسه این نوشته‌ها از حوصله این پاسخ خارج است پژوهشگران علاقمند کیهان می‌توانند به منظور خدمت به ملت ایران و رفع شبهات از کسانی که هنوز رهبران آمریکا را در گزارش به ملت خودشان، صادق می‌دانند، این بررسی را انجام بدهند.

نویسنده مقالات، از اعضای کابینه آقای مهندس بازرگان می‌پرسد که چه چیزی را شهادت می‌دهند و اینکه آیا آنها در آن ملاقات حضور داشته‌اند؟ اما فراموش می‌کنند شاید هم نخواستند است به یاد بیاورد که کارتر و ونس نیز در آن ملاقات حضور نداشته‌اند، بلکه کاردار سفارت آمریکا در تهران و مسئول میز ایران در وزارت امورخارجه آمریکا طرف صحبت بوده‌اند و آنها گزارش ملاقات خود را برای وزارت امورخارجه آمریکا فرستاده‌اند. کسی که گزارش کارتر و ونس را صادقانه می‌داند لاجرم به صداقت این دونفر نیز صحنه گذاشته و آن را درست دانسته است و این در حالی است که ایشان اصرار دارند بگویند که آقای مهندس بازرگان و دکتر یزدی در گزارش این دیدار به هیأت دولت صادق نبوده‌اند و بقیه اسناد هم، نظیر یادداشت‌های شدیدالحن و بیانیه وزارت امورخارجه ایران و مصاحبه وزیر امورخارجه هیچ‌یک، از نظر ایشان معتبر نمی‌باشد.

نویسنده مقالات به ما ایراد گرفته که چرا آیه شریفه، یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنیاً فتبینوا (حجرات ۶) را برای آقای هاشمی خوانده‌ایم و به‌عنوان ایراد چهار موضوع را ذکر کرده‌اند. موضوع اول آنکه میزان سواد فقهی و تفسیری ما را زیر سؤال برده‌اند و برای اثبات آن اولاً مطلبی را به آقای امیرانتظام در دادگاه انقلاب نسبت داده‌اند، که به فرض صحت انتساب مطلب به ایشان، ربطی به امضاءکنندگان آن نامه ندارد. ثانیاً، به آقای دکتر سجابی یادآور شده‌اند که ایشان با ادبیات عرب و ترجمه آیات قرآن آشنایی ندارد!! چرا که در بیست سال پیش در

برنامه‌های صبحگاهی که در دبیرستان کمال خوانده می‌شد، ترجمه آیات (به نظر ایشان) درست نبوده است!! آیا شیوه استدلال سست‌تر از این ممکن است؟ سواد عربی آقای فارسی ممکن است پس از سال‌ها اقامت در لبنان به آن حد رسیده باشد که ترجمه عربی کتاب ونس را بخوانند و مطالب آن را برای خوانندگان کیهان بازگو کنند اما معلوم نیست در آن زمان واجد صلاحیت برای چنان تشخیصی بوده‌اند.

به‌علاوه حال فرض کنیم که چنین ایرادی وارد باشد، به بحث ما درباره مسائل کنونی جامعه چه ربطی دارد؟ با استناد به آیات قرآنی و سنت رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع)، و تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی، مسأله جنگ را بررسی و مطالبی را در زمینه تأمین صلحی و عادلانه و شرافتمندانه از طریق به‌کارگیری تمامی امکانات از جمله مذاکره و آتش‌بس عنوان کرده‌ایم. اگر سخن ما، به نظر ایشان نادرست است آیه قرآن را با آیه قرآن و سنت را با سنت، استدلال عقلی و منطقی را با استدلال به ما جواب بدهند نه آن‌که به شیوه‌های غیراسلامی متوسل شده به ما برچسب‌های ناچسبی بزنند و ما را با ضد انقلاب‌های منحرف و بی‌دین و ملحد و وابسته به بیگانه یکی بدانند و هر تهمت ممکن دیگری را در رسانه‌های گروهی خطبه‌های نماز جمعه به ما بزنند و وقتی هم یک اعتراض مؤدبانه شرعی و قانونی می‌کنیم در جایی منعکس نمی‌کنند ولی به‌جای آن مقالات مفصل در روزنامه‌های خودشان می‌نویسند و هر ذنب لایغفری را به ما نسبت می‌دهند. دفتر و محل کارمان را می‌گیرند و خودمان را هم به تصفیه جسدی تهدید می‌کنند!! (که خود بهتر می‌دانند در ما اثری ندارد) و آنجا هم که به قول خودشان می‌خواهند نظیر مقالات کیهان، بررسی و نقد منطقی بنمایند استدلال می‌کنند، که چون در بیست سال پیش ترجمه آیات در مراسم صبحگاهی دبیرستان کمال (که در آن دوران خفقان و استبداد گذشته، به همت آقای دکتر سبحانی و دوستانشان به منظور آموزش معارف اسلامی و تربیت جوانان و مقابله با افکار انحرافی و الحادی تأسیس یافته بود) به زعم ایشان درست نبوده است، پس لاجرم آقای دکتر سبحانی هم عربی را خوب بلد نیستند و بنابراین نه ایشان و نه همفکران و دوستان ایشان حق استناد به قرآن و اظهار نظر در مسائل مهم مملکتی از جمله جنگ و صلح را

ندارند و اگر در مورد عدم اجرای اصول مصرحه در قانون اساسی، به خصوص حقوق و آزادی‌های ملت حرفی بزنند و اعتراضی بکنند و یا خواستار تأمین آزادی و امنیت در انتخابات ریاست جمهوری، برای غیرموافقین با حاکمیت، بشوند سزاوار هر نوع تهمت و تهدیدی و عقوبتی هستند!!، خواسته‌اند خود را مطرح کنند!!، با استکبار و الحاد جهانی ضد انقلاب همصدا شده‌اند؟

دوم آنکه ایراد گرفته‌اند که آیه کریمه می‌گوید: «اگر فاسقی برای شما گزارشی آورد» درحالی که کتاب کارتر گزارش به آقای هاشمی نیست. او وقایع را برای مردم آمریکا بیان می‌کند. در این ایراد ظاهراً فقط به ترجمه تحت‌اللفظی آیه توجه کرده‌اند علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱۸، ص ۴۹۱) درباره این آیه می‌نویسد:

«خدای سبحان در این آیه اصل عمل به خیر را که اصلی است عقلایی امضا کرده. چون اساس زندگی اجتماعی بشر به همین است، که وقتی خبری را می‌شنوید به آن عمل کنند چیزی که هست در خصوص خبر فاسق دستور فرموده تحقیق کنید این درحقیقت نهی از عمل به خیر فاسق است و حقیقت این نهی این است می‌خواهد از بی‌اعتباری و عدم حجیت خبر فاسق پرده بردارد و این هم خود نوعی امضاء است چون عقلاً هم رفتارشان همین است که خبر اشخاص بی‌اعتبار را حجت نمی‌دانند بخبر کسی عمل می‌کنند که بوی وثوق داشته باشد».

«... این که در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را تعلیل فرموده به اینکه «ان تصیبوا قوماً بجهالة» الخ، می‌فهماند که آنچه بدان امر فرموده، رفع جهالت است و اینکه انسان اگر خواست به گفته فاسق ترتیب اثر دهد و به آن عمل کند باید نسبت به مضمون خبر او علم حاصل کند...».

آیا آقای هاشمی و فارسی نسبت به خبر مقامات و منابع آمریکا رفع جهالت از خود نمودند و به مضمون خبر آنان علم حاصل کردند که به آن ترتیب اثر داده و ما را به ناحق ارتباط دارندگان با آمریکا قلمداد نمودند!! یا برعکس، با اختصاص دادن قسمت اعظم مقالات خود به نقل از کتاب ونس، پرده بر بی‌اعتباری و عدم حجیت خبر آنان کشیدند؟!!

به فرض آنکه تعبیر این آقایان درست باشد که آن آیه ناظر بر اخباری است که فاسق‌ها رأساً برای مؤمنین می‌آورند و نه برای ملت خودشان، آیا مفهوم آن چنین

خواهد بود که اگر خبری را به قوم و ملت خودشان دادند حجت است و باید درست پذیرفت و آن را معتبر دانست و کمترین تردید و تحقیق درباره اش نکرد؟ سوم آنکه نویسنده مقاله در توجیه عدم تحقیق و رفع جهالت از خود ادعای عجیبی کرده است و می گوید که آقای هاشمی به این دلیل درباره سخن کارتر از آقای مهندس بازرگان و اینجانب سؤال نکرده اند که: «در دوره شورای انقلاب بسیاری اوقات و موارد به سخنان ما اعتماد و اطمینان نمودند که بعدها ثابت شد بیجا و بی مورد بوده است و باید احتیاط بیشتری می کرده اند».

این هم یک نمونه دیگر از دفاع بد و زیان بار. اهل منطق از این عذر بدتر از گناه چنین استنباط می کنند که اعتبار و حجیت سخنان کارتر و ونس برای آقای هاشمی و دوستانش از آن جهت است که برخلاف تجربه ای که در شورای انقلاب با ما داشتند، در بسیاری از اوقات و موارد که به سخنان کارتر و ونس اعتماد و اطمینان نمودند بعدها ثابت شد که بی جا و بی مورد نبوده است و بنابراین نیازی به تردید و تحقیق و رعایت احتیاط بیشتر را ندیدند. بگذریم از اینکه در اصل ادعا، یعنی تجربه بی وفایی و پایبندی به قول و قرارها قیاس به نفس کرده اند. اگر آنها بتوانند یک مورد را در جهت اثبات ادعای خود ذکر کنند ما ده ها مورد از رفتارهای آنان در این زمینه به عنوان شاهد مثال ذکر خواهیم کرد.

بالاخره موضوع چهارم اینکه نویسنده استناد ما را به آیه شریفه وارد ندانسته و اظهار داشته اند که گفته های کارتر و ترجمه عربی کتاب ونس را چندین بار (لابد به دلیل علاقه و جذب) خوانده است و برخلاف ادعای ما آن را «گزارش گمراهانه یک فاسق و کافر برای مؤمنان» نیافته است.

باتوجه به اینکه در جای دیگر گفته اند که کتب دولتمردان آمریکا را گزارش های صادقانه ای برای ملت خودشان می دانند و برای مؤمنان هم آنها را گمراهگرانه نمی دانند، یک احتمال دیگر باقی می ماند و آن اینکه رهبران آمریکا را فاسق، که مشمول و مصداق آیه ۶ سوره حجرات بشوند، نمی دانند و این با لقب شیطان بزرگ که به آنان داده شده است مغایرت دارد!!

در پایان آیه ۶ از سوره حجرات عواقب عمل به خیر فاسق و معتبر و حجت دانستن و ترتیب اثر دادن به آن را قبل از تحقیق به مؤمنین یادآور شده و پیش بینی

می‌نماید که اگر بدون رفع جهالت از خبر فاسق به آن ترتیب اثر بدهید و با برخورد نادرست به افراد و گروه‌هایی لطمه بزنید پس به‌زودی «فتصبحو علی ما فعلتم نادمین» از آنچه انجام داده‌اید بسیار نادم و پشیمان خواهید شد. حال می‌پرسیم آیا وقت آن نرسیده است که آقایان نتایج این قبیل رفتارهای نادرست خود را مرور و ارزیابی نمایند؟ نویسنده همین مقالات و دوستانشان زمانی زشت‌ترین نسبت‌ها را به آقای موسی صدر و به مرحوم چمران، سردار شهید اسلام، می‌دادند، نوشته‌هایی از قبیل «اسناد فاجعه لبنان» را اینان نوشتند!! و در آن امام موسی صدر و دکتر چمران، آن عارف بزرگوار را به ناحق و به دروغ قاتل تل زعتر و عامل سوریه معرفی نمودند!! این کتاب وقتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در خارج از کشور منتشر شد روی کینه و نفرتی که رژیم شاه از امام موسی صدر و دکتر چمران داشت سفیر شاه در لبنان آن را در نسخ فراوان تکثیر نمود. بعد از پیروزی انقلاب، زمانی که دکتر چمران مسئولیت معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را پذیرفت و قضیه مقابله با تحریکات ضد انقلاب در کردستان را زیر نظر مستقیم خود گرفت، این کتاب در سطح وسیعی در ایران مجدداً تکثیر و توزیع گردید و زمانی که دکتر چمران برای درهم شکستن محاصره پاره شخصاً به کردستان رفت و رهبری عملیات را برعهده گرفت و حماسه پاره را آفرید، گروه‌های چپ ضد انقلاب با شعارهای «چمران قاتل زعتر به کردستان رفته است»، به شدیدترین حملات تبلیغاتی علیه ایشان پرداختند. این تبلیغات سوء تنها از جانب گروه‌های چپ و ضد انقلاب نبود، بلکه همچنین از جانب افراد و گروه‌هایی که خود را مکتبی و مسلمان می‌دانستند به شدت انجام می‌شد. تا آنجا که همین محافل در یکی از نشریات خود ضمن حمله و تهمت و توهین به افرادی نظیر مهندس بازرگان و اینجانب، نام دکتر چمران را هم به‌عنوان عامل موساد در لیستی آورده بود که به زعم خودشان بایستی محاکمه و تیرباران شوند. جالب است که این نشریه به‌سادگی و به راحتی در راهروهای مجلس شورای اسلامی حتی تا روز شهادت مرحوم چمران توزیع می‌شد، و هیچ‌یک از آقایان هم مانع چنین منکری نمی‌شدند و اهمیت هم نمی‌دادند که چمران نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع است و در مصاف با دشمن بعثی، با سازماندهی جنگ‌های

نامنظم زیباترین حماسه‌ها را آفریده است. اما پس از آنکه خبر شهادت دکتر چمران منتشر شد، همین افراد و نویسندگان و حزبشان، عکس او را چاپ کردند و از سردار شهید اسلام تجلیل نمودند. حال اگر با این تحلیل، خوش‌بینانه برخورد کرده و آن را فرصت‌طلبانه ندانیم حداقل باید بگوییم، کسانی که آن کتاب را نوشتند و آن همه فشارهای سیاسی را علیه چمران به‌وجود آوردند، و حتی علی‌رغم مشارکت سرنوشت‌ساز چمران در جنگ علیه دشمن متجاوز، لحظه‌ای از حمله و تهمت و کارشکنی علیه او دست برنداشتند، بالاخره زمانی پی به اشتباه خود بردند و در حالی نادم و پشیمان شده، از او تجلیل کردند که دیگر سودی نداشت. ریشه آن همه حملات علیه مرحوم دکتر چمران توسط این قبیل اشخاص و گروه‌ها در کجا بوده است؟ آیا جز این بوده است که قسمتی از آن مربوط به قبول تبلیغات و تهمت‌هایی بوده است که گروه‌های چپ و غیرمسلمان در لبنان، به‌خاطر نقش سرنوشت‌ساز دکتر چمران، به او می‌زدند؟ و افرادی هم که خود را مسلمان می‌دانند، به مضمون آیه ۶ سوره حجرات عمل نکردند و به دلیل ارتباط و همکاری که با آن گروه‌ها داشتند، آن خبرهای نادرست را در حق دکتر چمران قبول کردند و آن مطالب را نوشتند و منتشر ساختند!! آیا وقت آن نرسیده است که دست از این نوع حرکات و روش‌ها و بینش‌های تخریبی بردارند؟ و به رهنمودهای قرآنی عمل کنند؟

ما نمی‌گوییم که آنها اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی و یا در برداشت‌های اسلامی خود را با ما و یا هرکس دیگری نادیده بگیرند و مطرح نسازند برعکس از طرح مسائل مورد اختلاف استقبال می‌کنیم، اما می‌گوییم موضوعات را نقد علمی کنند، نه آن‌که به تهمت و افتراء متوسل شوند و برای اثبات نظر خود، حتی به تأیید صداقت گزارشگران آمریکایی بپردازند.

آیا این‌ها نمی‌دانند که وقتی نوشته‌های کارتر و ونس و سایر مقامات آمریکایی را به‌خاطر خصومت با یک گروهی این چنین معتبر و صحیح قلمداد می‌کنند چه عوارضی برای مملکت و انقلاب و حتی خود آنها در پی خواهد داشت. مقامات آمریکایی در کتاب‌های خود مسائل زیادی را در ارتباط با رهبر انقلاب مرحوم دکتر بهشتی و سایرین گفته‌اند که اگر کسی بخواهد با روش این آقایان با آنها

برخورد کند، می‌تواند اصالت انقلاب اسلامی را زیر سؤال ببرد. به نظر ما چنین روشی نادرست و خلاف تعالیم اسلامی و عقل سلیم و مصلحت مملکت می‌باشد. آیا این‌ها نمی‌دانند که وقتی نوشته‌های کارتر و ونس و سایر مقامات آمریکایی را به‌خاطر خصومت با یک گروهی این‌چنین معتبر و صحیح قلمداد می‌کنند چه عوارضی برای مملکت و انقلاب و حتی خود آنها در پی خواهد داشت. مقامات آمریکایی در کتاب‌های خود مسائل زیادی را در ارتباط با رهبر انقلاب مرحوم دکتر بهشتی و سایرین گفته‌اند که اگر کسی بخواهد با روش این آقایان با آنها برخورد کند، می‌تواند اصالت انقلاب اسلامی را زیر سؤال ببرد. به نظر ما چنین روشی نادرست و خلاف تعالیم اسلامی و عقل سلیم و مصلحت مملکت می‌باشد. حال از برخوردهای نادرست یادشده در فوق صرف‌نظر کرده و به بررسی و تبیین آنچه را که مقامات آمریکایی در مورد عکس‌العمل دولت موقت در مورد سفرشاه به آمریکا گزارش کرده‌اند می‌پردازیم و ببینیم که آیا آنچه را که آقای فارسی و دوستانشان از قول کارتر نسبت داده‌اند درست است یا خیر؟ و عکس‌العمل آقای مهندس بازرگان و اینجانب در این مورد چه بوده است. از آنجا که آقای فارسی کتاب‌های آمریکایی‌ها را گزارش صادقی به ملت آمریکا دانسته‌اند، ما هم بررسی خود را از همان‌جا شروع می‌کنیم.

آقای فارسی گفته‌اند که: آقای هاشمی ماجرای جلسه ۲۱ اکتبر را از کتاب کارتر نقل کرده‌اند. اولاً کتابی که آقای هاشمی به نام «خون ابراهیم - بینشی در خاورمیانه» از آن نام برده‌اند مربوط به مسائل ایران و انقلاب اسلامی نیست و یک تحلیل تاریخی - مذهبی است از اقوام و ملت‌های خاورمیانه و ریشه مشترک اعراب و بنی‌اسرائیل. ثانیاً آقای هاشمی بعداً در خطبه نماز جمعه مأخذ خود را اصلاح کردند و گفتند آن موضوع در مصاحبه تلویزیونی با کارتر آمده است نه آن کتاب. آقای فارسی بدون توجه به اصلاحیه آقای هاشمی مجدداً مأخذ مطلب خود را کتاب کارتر عنوان کرده‌اند. ثالثاً کارتر در هیچ‌کجا از موافقت دولت موقت با سفرشاه به آمریکا سخنی به میان نیاورده است. وی در کتاب خود به نام «حفظ ایمان» در فصل مربوط به ایران، که به فارسی تحت عنوان ۴۴۴ روز برگردان شده است، درباره آن دیدار چنین آورده است:

## ۴۳۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

«... در همان زمان هنری برشت، رئیس امور ایرانیان در وزارت امور خارجه با بروس لینگن در ایران بود. به آنها دستور داده شد که بازرگان و وزیر خارجه ابراهیم یزدی را از وضع شاه مطلع سازند و آنها را در جریان برنامه‌های احتمالی درمانی شاه در آمریکا قرار دهند و کمک آنان را خواستار شوند. روز بعد من پیامی از لینگن دریافت کردم، او به دو نفر از مقامات عالی‌رتبه ایران اطلاع داده بود که شاه و همسر وی در مدت اقامتشان در آمریکا درگیر هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نخواهند شد و از آنان خواسته بود تا حفاظت اتباع آمریکایی را در ایران تضمین کنند.»

آنها به لینگن پاسخ داده بودند که بدون شک واکنش شدیدی بروز خواهد کرد.»

ملاحظه می‌شود هیچ سخنی که دلالت بر موافقت دولت موقت با سفر شاه به آمریکا بنماید دیده نمی‌شود. این سخن را با کلام آقای هاشمی در خطبه نماز جمعه روز ۶۴/۲/۲۶ به شرح زیر مقایسه کنید:

«همین امروز سندی خواندم که قدری غصه‌ام شد که این‌ها هم ارتباط قوی با آمریکا دارند. چون کارتر در کتابی که منتشر کرده نوشته است که وقتی که ما می‌خواستیم شاه را به آمریکا ببریم با رئیس دولت ایران صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد به آمریکا بردیم. من ای نرا خواندم و دود از کله‌ام بالا رفت.»

### اختلاف کاملاً مشهود است

در کتاب ونس نیز که نویسنده مقالات کیهان قسمت‌های زیادی را از آن نقل کرده است، نکته‌ای که دلالت بر موافقت دولت موقت بنماید وجود ندارد. در قسمت آخر از مقاله به نقل از ونس، درباره آن دیدار آمده است که:

«در ۲۱ اکتبر، لینگن به ملاقات بازرگان و یزدی رفت تا وضع مزاجی شاه و احتیاجش را به معالجه برای آنان شرح دهد. لینگن به ما اطلاع داد که هر دو نفر اطمینان دادند که از سفارت پاسداری خواهند کرد با این همه هشدار داده‌اند که احتمال دارد تظاهرات خصمانه برپا شود...».



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۳۳

علاوه بر کارتر و ونس سایر مقامات آمریکایی هم در کتاب‌های خود مطالبی پیرامون این دیدار و سفر شاه نوشته‌اند. مشاور امنیتی کارتر در کتاب خود به نام «قدرت و اصول» می‌نویسد که در ۲۰ اکتبر ۷۹ وارن کریستوفر معاون واتس، یادداشتی برای کارتر می‌فرستد که در آن بیماری سرطان شاه و ضرورت اجازه ورود به وی را برای معالجه به آمریکا و همچنین نظر ونس را مبنی بر این‌که موضوع دولت موقت اطلاع داده و جلب موافقت آنها بشود، منعکس می‌نماید، برژینسکی با جلب موافقت ایران مخالفت می‌کند و به رئیس جمهور می‌گوید برای آمریکا شایسته نیست که از دولت ایران درخواست موافقت نماید. لذا کارتر به وزارت امور خارجه دستور می‌دهد که «به صرف مطلع کردن دولت ایران از تصمیم دولت آمریکا، اکتفا نمایند».

همیلتون جوردن، رئیس دفتر و مشاور کارتر در کتاب خود به نام «بحران» چنین آورده است:

«بروس لینگن سیاستمدار ارشد آمریکایی در ایران و هنری پرشت یکی از مقامات وزارت امور خارجه که از ایران دیدار می‌کرد، با بازرگان نخست‌وزیر و ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ملاقات کرده بودند. آن‌ها به شدت با حضور شاه در ایالات متحده مخالفت نمودند».

منابع غیر دولتی، نیز که در این مورد مطالبی منتشر نموده‌اند، کم و بیش نظر و عکس‌العمل آقای مهندس بازرگان و اینجانب را در آن دیدار منعکس نموده‌اند. باری روبین، نویسنده کتابی که تحت عنوان جنگ قدرت در ایران به فارسی برگردان شده است می‌نویسد:

«قبل از ورود شاه به نیویورک و بستری شدن او در مرکز پزشکی کرنل، هنری پرشت رئیس قسمت ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به تهران رفت و موضوع مسافرت شاه را به آمریکا به دلایل پزشکی با بازرگان و یزدی در میان گذاشت. بازرگان و یزدی به این تصمیم اعتراض کردند».

ادوارد کلن نویسنده کتاب آمریکا در اسارت که به فارسی هم ترجمه شده است (انتشارات قلم) در صفحه ۵۲ درباره آن ملاقات چنین آورده است:

«در آن ملاقات به مقامات ایرانی (نخست‌وزیر ایران مهدی بازرگان و وزیر امور خارجه ایران، ابراهیم یزدی) اطلاع داده شده که احتمالاً شاه روز بعد در

بیمارستان نیویورک پذیرفته خواهد شد. مقامات ایران از شنیدن این خبر ناراحت شدند. بنابه گفته پرشت، یزدی باور نکرد که بیماری شاه تا به این اندازه جدی باشد.

«اما آن طوری که پرشت صحبت‌ها را به‌خاطر می‌آورد یزدی اخطار جدی صادر کرده بود که، شما با این کار در حقیقت در جعبه شرارت (جعبه پاندورا) را باز می‌کنید».

در اسنادی هم که دانشجویان خط امام تاکنون منتشر ساخته‌اند سندی که حکایت از موافقت دولت موقت با تصمیم آمریکا بنماید وجود ندارد.

پس بنابراین، اگر هم به فرض، نظر نویسنده مقالات پذیرفته شود که کتاب‌های کارتر و ونس و سایرین، گزارش صادقانه آنان به ملت آمریکاست و نه «گزارش گمراهگرانه یک فاسق و کافر برای مؤمنان»، و اگر کسانی بخواهند صرفاً با استناد به کتاب‌های آنان موضوع را بررسی کنند و اظهار نظر نمایند باز هم مسأله با آنچه که این آقایان ما را به آن متهم کرده‌اند، بسیار متفاوت است.

اما حق بود که در جمهوری اسلامی به موازات نقل قول از کارتر و ونس حداقل اقدامات و مصاحبه‌ها و گزارش‌های مقامات دولت موقت نیز می‌آمد تا ضمن رفع جهالت درباره اخبار خارجی، خوانندگان گرامی بتوانند دقیق‌تر قضاوت کنند.

متأسفانه این کار را نکردند و ما برای جبران آن، ما وقع را از روی اسناد و مدارک دولت موقت بار دیگر گزارش می‌نماییم.

در ۲۹ مهرماه ۵۸ آقای مهندس بازرگان به اینجانب اطلاع دادند که لینکن کاردار سفارت آمریکا در تهران به همراه یکی دیگر از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا، هنری پرشت، که در ایران است درخواست ملاقات فوری با ایشان را نموده است و از اینجانب هم خواستند تا در جلسه مزبور حضور پیدا کنم. این جلسه صبح همان روز در دفتر کار آقای مهندس بازرگان در نخست‌وزیری تشکیل شد. آقایان فوق‌الذکر با حالتی ناراحت و نگران، خصوصاً هنری پرشت، خبر بیماری سرطان شاه را شرح دادند و اظهار داشتند که دولت آمریکا بالاچاره، به دلایل انسان‌دوستی به شاه اجازه ورود به آمریکا را داده است. عکس‌العمل اولیه ما

طرح سؤالاتی بود که دریافت پاسخ آنها به ما امکان می داد، اطلاعات بیشتری به دست بیاوریم. این اولین باری نبود که مسأله سفر شاه به آمریکا توسط مقامات آمریکایی مطرح می گردید هر بار که آنها مطرح می ساختند و یا ما اخباری از سایر منابع به دست می آوردیم، به دولت آمریکا اخطار و انذار می دادیم. در این دیدار نیز اینجانب با موافقت آقای مهندس بازرگان، با صراحت و با قاطعیت به این تصمیم دولت آمریکا اعتراض نموده و به آنها گفتم شما نمی دانید دست به چه بازی خطرناکی زده اید و شما با آتش بازی می کنید. سفر شاه به آمریکا، بازی شما با جعبه شرات است. ما عدم اطمینان خود را به گزارشات طبی و غیرموجه بودن دلایل طبی سفر شاه به آمریکا توضیح دادیم و نکات دیگری که در بیانیه وزارت امور خارجه در همان زمان آمده است.

صبح روز بعد، همین دو نفر مجدداً درخواست دیدار فوری با اینجانب را نمودند و اطلاع دادند که شاه در شب روز ۳۰ مهرماه وارد نیویورک شده است. اینجانب مجدداً اعتراض شدید دولت ایران را نسبت به این اقدامات دولت آمریکا به آنان ابلاغ و مسئولیت عواقب آن را برعهده آنان قرار دادم. اینجانب مراتب فوق را در اولین جلسه هیأت دولت به طور مبسوط گزارش کردم که مورد تأیید قرار گرفت.

در مورد حفاظت از سفارت آمریکا باید توجه داشت که محوطه و محدوده هر سفارتخانه خارجی بر طبق مقررات بین المللی در حکم سرزمین آن کشور محسوب می گردد و مقامات و مأموران دولت میزبان بدون دعوت و یا اجازه و یا درخواست کتبی و رسمی مسئولان شناخته شده سفارتخانه حق ورود به داخل سفارتخانه ها را ندارند. همچنین حفظ امنیت سفارتخانه ها و اتباع خارجی برعهده دولت میزبان است. هیچ دولتی، هر قدر هم ضعیف باشد، نباید و نمی تواند در برابر مأموران یک دولت خارجی اظهار عدم توانایی در حفظ امنیت سفارتخانه ای را بنماید و دولت میزبان مسئول هر نوع تجاوزی به حریم امنیت سفارتخانه های خارجی است. کما اینکه دولت کنونی ایران، به حق اجازه نمی دهد گروه های مخالف، از جمله مجاهدین افغانی و مبارزین ارمنی به حریم سفارت خانه های روسیه شوروی و ترکیه در تهران حمله و تجاوز نمایند و خود را موظف به حفاظت از آن می داند.

همچنین وقتی گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران، به حریم سفارتخانه‌های ایران در کشورهای دیگر حمله و تجاوز می‌نمایند، دولت جمهوری اسلامی ایران به مقامات آن کشور اعتراض کتبی و رسمی می‌نماید و آنان را مورد بازخواست قرار می‌دهد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌ها و دستجات خاصی، برای نشان دادن عدم امنیت و هرج و مرج در ایران، دست به تجاوز به سفارتخانه‌های خارجی زدند. از جمله حمله به سفارت آمریکا و انگلیس و یا ورود مسلحانه به سفارت بلغارستان.

در حمله به سفارت آمریکا و اشغال آن دربار اول، که ۲ روز بعد از پیروزی انقلاب صورت گرفت علاوه بر گروه‌های چپ افراطی مشکوک، دسته‌ای از کلاه سبزان بازنشسته آمریکایی که به استخدام یک کمپانی تگزاسی در آمده بودند نقش مؤثر در طرح و اجرای آن داشتند. دربار دوم و گروهان‌گیری نیز حداقل دو گروه از فلسطینی‌ها، به اعتراف ناجی علوش و ابوماهر از اعضای جبهه خلق و جبهه دموکراتیک نایف حواتمه با گروه‌های فعال و مؤثر در حمله و اشغال سفارت همکاری داشته‌اند.

هر دولتی موظف است به تعهدات بین‌المللی خود، از جمله حفاظت اتباع و سفارتخانه‌های خارجی عمل نماید. دولت موقت هم در همین حد خود را موظف می‌دیده است ضمن آنکه چه حضوری و چه طی یادداشت‌های رسمی خود عمل دولت آمریکا مبنی بر اجازه ورود شاه به آن کشور را اقدامی خصمانه علیه ایران تلقی کرده و اعتراض نموده و مسئولیت عواقب و پیامدهای آن را متوجه آن دولت نموده است.

اینجانب در دو دیدار با رهبر انقلاب، در اول آبان‌ماه و سپس در هشت آبان‌ماه ۵۸ گزارش کامل ملاقات کاردار آمریکا جریان سفرشاه به آمریکا و اقدامات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی و متن یادداشت‌هایی را به دولت آمریکا داده شده بود به ایشان دادم. در دیدار هشتم آبان‌ماه مخصوصاً توضیح دادم که در ملاقات نمایندگان دولت آمریکا ما به آنها شدیداً اعتراض کرده و انذار دادیم و عکس‌العمل مردم را در برابر اقدام آمریکا تند و سخت توصیف کردیم. اما متأسفانه

در تظاهراتی که در ۴ آبان‌ماه ۵۸ برپا شده بود موضوعی که سخنرانان آن راهپیمایی در مورد سفرشاه به آمریکا اتخاذ کرده بودند بسیار ملایم بود. به‌طوری که در قطعنامه پایانی راهپیمایی درخواست استرداد شاه نیامده بود، در هشتم آبان‌ماه وزارت امورخارجه ایران سه یادداشت شدیدالحن رسمی به دولت آمریکا ارسال داشت که در دیدار با رهبر انقلاب در همان روز هشتم آبان‌ماه متن آنها در اختیار ایشان قرار داده شد. در ۱۲ آبان‌ماه یادداشت مجددی به دولت آمریکا ارسال گردید. این یادداشت‌ها در بایگانی وزارت امورخارجه جمهوری اسلامی موجود است و روزنامه کیهان در صورت علاقمندی و به منظور خدمت به مردم آنها را تهیه و به همراه این توضیحات منتشر نماید.

در ۱۳ آبان‌ماه ۵۸ وزارت امورخارجه بیانیه‌ای در مورد سفر شاه به آمریکا و گزارش اقدامات خود به شرح زیر منتشر ساخت:

«بسمه تعالی. در تاریخ ۲۹ مهرماه کاردار سفارت آمریکا در تهران طی ملاقاتی با جناب آقای نخست‌وزیر و با حضور وزیر امورخارجه ایران اطلاع داد که شاه به بیماری سرطان پیشرفته‌ای مبتلا است و اطباءی معالج وی توصیه کرده‌اند که برای معالجه به آمریکا برود. البته معین نکردند که چه زمانی این سفر صورت خواهد گرفت. به کاردار آمریکا گفته شد مردم ایران نسبت به نقل و انتقالات و فعالیت‌های شاه شدیداً نگران خواهند شد و بیماری شاه را بهانه‌ای برای رفتن وی به آمریکا و دسترسی داشتن به امکانات لازم برای ادامه اقدامات علیه انقلاب اسلامی ایران خواهند دانست. اگر شاه واقعاً بیمار است می‌تواند به کشورهای اروپایی که مؤسسات طبی آنها به همان اندازه آمریکا مجهز هستند بروند چرا می‌خواهید او را به آمریکا ببرید به هر حال دولت ایران هیچ‌گونه موافقتی در این زمینه ننمود. ۲۴ ساعت بعد دولت آمریکا رسماً ورود شاه را به آن کشور اطلاع داد. در مورد مدارک سفرشاه و همراهانش به آمریکا لازم است توضیح داده شود که گذرنامه‌های ایرانی شاه و همراهانش مدت‌ها قبل توسط وزارت امورخارجه ابطال و مراتب اعلام گردیده بود اما به موجب اطلاع واصله در آغاز سفر شاه و همراهانش به آمریکا روی ورقه‌های مخصوصی عبور داده شده است. پس از اطلاع از خبر ورود شاه مخلوع به آمریکا وزارت امورخارجه از دولت آمریکا خواست به

دو نفر از پزشکان متخصص ایرانی که اجازه طبابت در آمریکا را نیز دارند اجازه داده شود که شاه مخلوع را معاینه نمایند. مقامات آمریکایی ابتدا با این خواست وزارت امور خارجه موافقت نمودند ولی بعداً نه تنها اجازه معاینه داده نشد حتی اطباء معالج شاه در آمریکا حاضر شدند که مستقیماً با پزشکان ایرانی ملاقات و به سؤالات آنان پاسخ بدهند از این رو وزارت امور خارجه مراتب عدم رضایت و اعتراض خود را نسبت به اجازه ورود شاه به آمریکا و عدم اجازه معاینه وی از طرف پزشکان ایرانی طی دو یادداشت شدیدالرحن در تاریخ‌های هشتم و دوازدهم آبان‌ماه به سفارت آمریکا در تهران ابلاغ کرد و به موازات آن طی تماس‌هایی که با کاردار سفارت آمریکا در تهران توسط سفارت جمهوری اسلامی ایران در واشنگتن با مقامات وزارت امورخارجه آمریکا گرفته شد مکرراً خواسته شد که ترتیب معاینه شاه را توسط پزشکان ایرانی بدهند که بتوان اطمینان حاصل کرد که آیا ادعای بیماری او صحت دارد یا نه، جوابی که دادند این بود که پزشکان ایرانی فقط می‌توانند پرونده طبی شاه را مطالعه کنند و این پرونده را در اختیار دو نفر پزشک ایرانی قرار دادند. گزارش پزشکان ایرانی حاکیست که بیماری شاه مخلوع در جاهای دیگری از دنیا از جمله در مکزیک نیز قابل معالجه می‌باشد.

لذا برای اطمینان بیشتر پزشکان ایرانی اصرار کردند که از شاه مخلوع معالجه بالینی بنمایند ولی دولت آمریکا به این بهانه که ما باید به حقوق خانواده شاه که چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، احترام بگذاریم از انجام این خواسته نیز امتناع کردند. رویه دولت آمریکا که در مقابل خواست ملت ستمدیده ایران از یک جانی حمایت می‌کند از نظر وزارت امورخارجه غیرقابل قبول و شدیداً تقبیح می‌شود. علاوه بر آن وزارت امور خارجه همزمانی اظهارات سناتور جکسون و گلدواتر را درباره تمامیت ارضی ایران و حق حاکمیت آن با اقامت شاه در آمریکا بی‌ارتباط ندانسته و مراتب نگرانی و مخالفت خود را ابراز می‌دارد و ایمان دارد که ملت آگاه و قهرمان ایران هرگونه توطئه جهانخواری را خنثی خواهد کرد.

جهت اطلاع ملت مبارز ایران اضافه می‌شود که به‌دنبال تسلیم یادداشت‌های اعتراض قبلی، وزارت امورخارجه طی یادداشت دیگری در ۸ آبان‌ماه به‌عنوان وزارت امورخارجه آمریکا استرداد شاه مخلوع و فرج را رسماً از دولت آمریکا

خواسته است ضمناً در همان روز به موجب یادداشت جداگانه‌ای از دولت آمریکا خواسته‌ایم که کلیه اموال شاه و خاندان سلطنتی را مسترد نماید. بدیهی است که نحوه عکس‌العمل دولت آمریکا نسبت به این درخواست‌ها در کیفیت روابط دو کشور تأثیر داشته و خواهد داشت.

بی‌اعتنائی دولت آمریکا نسبت به احساسات جریحه‌دار شده مردم زجرکشیده ایران در مورد حضور شاه مخلوع به بهانه بیماری در خاک آمریکا می‌باشد و اگر مقامات آمریکایی احساسات مردم ایران را محترم می‌شمردند و عمق انقلاب ایران را می‌فهمیدند حداقل می‌بایستی شاه مخلوع را در خاک خود نمی‌پذیرفتند و اموال وی را به ایران تحویل می‌دادند».

علاوه بر انتشار بیانیه فوق، اینجانب در ۱۴ آبان‌ماه ۵۸ در یک مصاحبه مطبوعاتی با شرکت خبرنگاران داخلی و خارجی، مراتب را به‌طور کامل به ملت ایران گزارش نمودم. متن آن قسمت از گزارش مزبور که مربوط به سفر شاه به آمریکا است به شرح زیر می‌باشد:

«همان‌طوری که دیروز در اطلاعیه وزارت امور خارجه به اطلاع رسید در ۲۹ مهرماه کاردار سفارت آمریکا در ایران و مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا که در ایران بود تا اطلاع قبلی به دیدار جناب آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر رفتند، و آقای مهندس به من هم اطلاع دادند که در این ملاقات حضور داشته باشم. در این جلسه آقایان مطرح کردند که به موجب دستوری که از طرف وزارت امورخارجه آمریکا صادر شده موظف هستند به دولت ایران اطلاع بدهند که شاه سابق ایران سخت بیمار است و اطباء معالج او توصیه کرده‌اند که برای معالجه به آمریکا برود، و توضیحاتی نیز درباره نوع بیماری شاه دادند که در روزنامه‌ها نیز درج شد. دولت ایران در این جلسه مراتب نگرانی و مخالفت خود را از این سفر با صراحت به نمایندگان آمریکا ابراز و اعلام کرد که این امر برای ملت و دولت ایران قابل قبول نیست و بدون شک در روابط فی‌مابین دو دولت تأثیر نامطلوبی خواهد گذاشت، و ملت ایران نمی‌تواند چنین چیزی را بپذیرد. کاردار آمریکا و مسئول میز ایران هم ابراز نگرانی و ناراحتی از این مسأله کردند به‌طوری که حتی در ابتدای امر خود آنها بیان کردند که ما با یک خبر نامطلوبی به دیدن

شما آمده‌ایم و خبر نامطلوبشان هم این بود که شاه سخت مریض است و باید به آمریکا بروند و رفتن وی به آمریکا در روابط تأثیر نامطلوبی خواهد گذاشت و فقط آمده‌ایم تا به شما اطلاع دهیم. البته ما در این جلسه قاطعانه نیز مخالفت خود را به اطلاع آنها رساندیم و حتی مطرح شد که غیر از آمریکا در سایر ممالک و اروپا مراکز طبی مجهزی هستند و اگر صرفاً مسأله بیماری مطرح باشد، ما هیچ ضرورتی نمی‌بینیم که وی به آمریکا سفر کند. در این ملاقات زمان سفر شاه خائن به آمریکا مطرح نشد.

۲۴ ساعت پس از این ملاقات مجدداً کاردار و مسئول میز ایران درخواست ملاقات فوری کردند. به وزارت امورخارجه آمدند و اطلاع دادند که شاه به دلیل وخامت حالش امشب ساعت ۱۱/۵ به وقت نیویورک وارد این شهر خواهد شد (یعنی سی‌ام مهرماه) البته ما در همان تاریخ مراتب را به سفارتخانه‌های خودمان در واشنگتن و مکزیک مخابره کردیم و آنها را در جریان این خبر قرار دادیم. در ملاقات دومی که کاردار با ما داشت گفتیم حالا که شما شاه را به آمریکا راه می‌دهید و ادعا می‌کنید که بیمارست ما پیشنهاد می‌کنیم که شما حداقل اجازه بدهید که دو نفر از اطباء متخصص ایرانی مورد اعتماد دولت ایران از شاه خائن معاینه و پرونده طبی ویرا مورد مطالعه قرار دهند، در ابتدا با این مطلب موافقت کردند. ما هم با سفارت خود در واشنگتن تماس گرفتیم تا دو تن از اطباء ایرانی متخصص که حق طبابت در آمریکا دارند به وزارت خارجه آمریکا معرفی شوند. این دو نفر انتخاب و معرفی شدند تا از طرف دولت ایران شاه خائن را معاینه کنند. آمریکایی‌ها بخشی از پرونده وی را در اختیار اطباء مذکور گذاشتند. ولی اجازه معاینه از وی را ندادند و حتی اجازه ملاقات با اطباء شاه را هم ندادند چون این اسناد کافی نبود اطباء ایران مصراً خواستار ملاقات با اطباء شاه شدند تا خودشان شاه را معاینه کنند. علی‌رغم فشار وزارت امورخارجه مقامات آمریکایی حاضر به این کار نشدند در تاریخ هفتم آبه آن به سفارت جمهوری اسلامی در واشنگتن اطلاع داده شد که مراتب اعتراض دولت ایران را به آمریکا اعلام دارند. فردای آن روز یادداشت اعتراض مفصلی به دولت آمریکا دادیم که به موجب این یادداشت به نپذیرفتن اطباء ایرانی اعتراض شد و این که اطباء ایرانی گفته‌اند که



بیماری شاه قابل معالجه در کشورهای دیگر بوده است. بنابراین دولت ایران عذر و بهانه‌های آمریکا را نمی‌پذیرد و شدیداً نسبت به این امر اعتراض و نگرانی خود را از بودن شاه در آمریکا ابراز می‌نماید.

خصوصاً اینکه این واقعه با اظهارات دو مقام بلندپایه آمریکایی (هنری جکسون و گلدواتر) درباره ایران مصادف شده بود. در همان روز (یعنی ۵۸/۸/۸) اعتراضیه دیگری از طریق سفارت ایران در واشنگتن به وزارت خارجه آمریکا داده شد که طی آن رسماً خواستار استرداد شاه مخلوع و همسرش شده بودیم. قبلاً در مذاکره با وزیر خارجه آمریکا که پس از بازگشت از سفر به سازمان ملل گزارش آن را دادم، درباره استرداد مجرمین و جنایتکاران فراری صحبت کرده بودیم و آنها نسبت به این مسأله قول مثبت داده بودند که بلافاصله پس از بازگشت به ایران تلگرافی از سفارت ایران دریافت شد که به موجب آن وزارت امورخارجه اطلاع داده بود که اگر این اشخاص (مجرمین) رسماً معرفی بشوند دولت آمریکا کوشش خود را به‌کار خواهد برد تا این اشخاص را به ایران تحویل بدهد. ما نیز بر این اساس بعضی از این اشخاص را معرفی کردیم از جمله سرتیپ رزمی متهم به عامل فاجعه سینما رکس آبادان که طبق اطلاعات واصله در زمان شریف امامی با اسم مستعار به آمریکا رفته بود و آدرس او در آمریکا به‌دست آمده بود. ما از مقامات آمریکا خواستیم او را تحویل بدهند، و همچنین استرداد چند نفر از مقامات سابق را که متهم به سوء استفاده مالی بودند و از طریف پلیس بین‌الملل شناسایی و مورد تعقیب قرار گرفته بودند درخواست نمودیم دولت آمریکا دوباره درباره این درخواست‌های ایران قول مساعد داد. با این سابقه در هشتم آبان به سفارت ایران اطلاع دادیم که براین اساس با وزارت خارجه آمریکا تماس بگیرند تا شاه مخلوع و همسرش را که تحت تعقیب قانونی هستند به ایران مسترد دارند. سفارت ایران هم بلافاصله اقدام کرد. علاوه بر آن ما یادداشت دیگری به آمریکا دادیم در مورد استرداد اموال شاه و خاندان پهلوی در تاریخ ۵۸/۸/۸ دستوری به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در واشنگتن، لندن، پاریس، مکزیک، رم، بن، مادرید، شهرهایی که سرمایه‌های عمده شاه در آنجاها سرمایه‌گذاری شده فرستادیم و طی آن این سفارتخانه‌ها موظف شدند که طی یادداشتی به دولت‌های پذیرنده (میزبان) اعلام

نمایند که دولت جمهوری اسلامی ایران، با توجه به اینکه اموال و دارایی شاه مخلوع و خانواده او از طریق غارت بیت المال و به‌طور نامشروع جمع‌آوری شده و در واقع متعلق به ملت ایران است، هرگونه سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی آنها را بلااعتبار می‌داند و برای خود حق اقامه دعوا بر علیه افرادی را که در سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی آنها را بلااعتبار می‌داند و برای خود حق اقامه دعوا بر علیه افرادی را که در سرمایه‌گذاری با آنها مشارکت نمایند محفوظ می‌دارد. این یادداشتی بود که به‌طور عمومی برای سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در ممالک خارجی ارسال شد و سفارتخانه‌های ما در این مورد اقدام کردند. از جمله سفارت ایران در واشنگتن در همان تاریخ به کمک وکیل سفارت یادداشتی تهیه و به دولت آمریکا تسلیم نمود. بنابراین در تاریخ ۵۸/۸/۸ دولت ایران در سه مورد مشخص یادداشت جداگانه به دولت آمریکا تسلیم نموده است. یکی اعتراض به پذیرش شاه و عدم اجازه به متخصصین ایرانی برای معاینه جهت تشخیص بیماری شاه خائن و تعیین اینکه این بیماری سیاسی است یا پزشکی و نیز اعتراض به بیاناتی که دو نفر از سناتورهای آمریکایی در مورد حق حاکمیت ملی ایران و همچنین تمامیت ارضی ایران کرده بودند و یادداشت دوم درخواست استرداد شاه مخلوع و همسرش و یادداشت سوم در مورد بازگرداندن اموال شاه مخلوع و خاندان پهلوی به دولت ایران است. پس از دادن این یادداشت‌ها در تاریخ ۵۸/۸/۸ و قبل از سفر به الجزایر که به خدمت امام رسیده بودم گزارش کامل اقدامات خودمان را به خدمت امام ارائه نمودم و همین‌طور برنامه سفر به الجزایر. اگر چنانچه توجه کرده باشید شاه در سی‌ام مهر به آمریکا رفت و در چهارم آبان تظاهرات بزرگ همبستگی امت با امام صورت گرفت در این تظاهرات کوچکترین شعاری برای بازگشت شاه به ایران داده نشد. حتی عکس‌العمل‌ها و لحن غیرتند صحبت‌هایی که بر ضد آمریکا شد برای ما تعجب‌آور بود. من پیش امام گله و شکایت کردم و گفتم وقتی آمریکایی‌ها آمدند و خبر سفر شاه به آمریکا را به ما دادند خودشان خیلی ترسیده بودند و ما هم آنها را خیلی ترساندیم که اگر شما این کار را بکنید جان آمریکایی‌ها در ایران در خطر است و فلان و بهمان، ولی وقتی شاه به آمریکا رفت و هیچ عکس‌العملی در ایران دیده نشد و ما بسیار متعجب بودیم که چرا در چنین

تظاهرات عظیمی این مسأله نباید مطرح شود. حتی در تظاهرات روز عید قربان هم مسأله استرداد شاه خائن مطرح نشد.»

ملاحظه می‌شود برخلاف ادعای آقای هاشمی و نویسنده مقالات کیهان دولت موقت نه‌تنها با سفر شاه به آمریکا موافقت ننمود بلکه در حد توان و امکان اعتراضات شدید شفاهی و کتبی رسمی نموده است.

**رابطه با آمریکا:** یکی از موارد اعتراض ما به سخنان آقای هاشمی این بود که ایشان از اینکه کارتر تصمیم دولت آمریکا مبنی بر اجازه سفر شاه به آمریکا را به دولت ایران اطلاع داده است استفاده کرده و ارتباط دیپلماتیک آن زمان را در خطبه نماز جمعه، چنین جلوه دادند که: «این‌ها با آمریکا ارتباط دارند.»

اولاً ادامه روابط بین دولت ایران با دولت آمریکا با نظر رهبر انقلاب، شورای انقلاب و دولت موقت بوده است. در هیچ زمانی نه رهبر انقلاب و نه هیچ‌یک از اعضای شورای انقلاب و دولت موقت پیشنهاد قطع روابط و یا تنزل سطح آن را ندادند. درحالی که در مواردی، نظیر بحث پیرامون تعیین سفیر جدید جمهوری اسلامی ایران در آمریکا با مسأله جانشین سفیر آمریکا در ایران فرصت بود و می‌توانستند آن را مطرح سازند.

بعد از استعفا و خروج سالیوان از ایران، دولت آمریکا شخصی را به نام کاتلر به‌عنوان سفیر جدید خود به دولت ایران معرفی نمود. وزارت امور خارجه ایران نظر موافق خود را با اعزام وی اعلام داشته بود. پس از انتصاب اینجانب به وزارت امور خارجه، سوابق نامبرده بررسی گردید و براساس اطلاعات جمع‌آوری شده او را عنصری نامطلوب تشخیص دادیم. اینجانب مراتب را در هیأت دولت گزارش نموده و پیشنهاد لغو پذیرش وی را دادم که مورد تصویب قرار گرفت. روز بعد کاردار سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه ایران احضار و تصمیم دولت موقت به وی ابلاغ گردید. که موجب تعجب فراوان کاردار و جهانیان شد. ناخشنودی دولت آمریکا از این تصمیم تاریخی دولت موقت در بسیاری از اسناد آنان، از جمله کتاب ونس منعکس می‌باشد. در دیدار با رهبر انقلاب پس از آن‌که پس گرفتن پذیرش سفیر جدید و تنزل روابط به سطح کاردار گزارش داده شد ایشان نظر خواستم که آیا جهت قطع روابط با دولت آمریکا اقدام کنیم یا خیر؟ ایشان

ضمن تأیید اقدامات انجام شده با صراحت نظر دادند که فعلاً با آنها کج‌دار و مریز رفتار کنیم. درحالی که در مورد قطع روابط با مصر چنین نشد. وقتی شورای انقلاب پیشنهاد اینجانب را مبنی بر تبلیغ روابط با دولت مصر، به مناسبت امضای قرارداد صلح با اسرائیل، رد کرد و تنها تصویب نمود که روابط به سطح کاردار تنزل یابد، در دیدار با رهبر انقلاب موضوع را مطرح ساختم و ایشان نظر اینجانب را تأیید نموده و مجوز کتبی برای قطع روابط صادر کردند. اگر مسأله قطع روابط با آمریکا در آن تاریخ به‌طور جدی مورد نظر مدعیان ما بود می‌توانستند آن را به‌سادگی مطرح کنند و از رهبر انقلاب رهنمود صریح دریافت نمایند.

آقای هاشمی در سفر اخیر خود به ژاپون در پاسخ خبرنگاران در مورد تصمیم بر حفظ روابط با آمریکا چنین گفته‌اند:

«ما پیش از انقلاب و بعد از انقلاب قرار نداشتیم که با آمریکا قطع رابطه کنیم اما آنها در همان ماه‌های اول انقلاب شروع به توطئه چینی کردند. برای برقراری روابط باید آمریکایی‌ها اول پیشقدم شوند آنها باید ابتدا از گناهان گذشته‌شان توبه کنند و زمینه را مساعد کنند» (جمهوری اسلامی ۶۴/۴/۳۰)

پس وقتی ادامه روابط با دولت آمریکا مورد نظر بوده است؛ واضح است که مسئولیت تماس و مذاکره و ارتباط با نمایندگان کشورهای خارجی با نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه است نه هیچ مقام و نهاد دیگری و نباید از تماس اینجانب یا نخست‌وزیر وقت در آن زمان در نماز جمعه سال ۶۴ چنین القاء شبهه به مردم شود که: «این‌ها با آمریکا ارتباط دارند!!» آن ارتباط وظیفه دولت بوده است. اگر غیر از این عمل می‌شد و می‌شود خلاق منطق و مصلحت کشور است. کما این‌که در همان موقع نیز کسانی که مسئولیتی در دولت نداشتند و یا مأموریتی از جانب دولت و یا شورای انقلاب به آنان محول نشده بود، با مقامات خارجی، از جمله دولت آمریکا، تماس داشتند و مذاکره می‌کردند، بدون آنکه دولت از تماس آنها و یا مفاد مذاکراتشان مطلع گردد. به‌عنوان نمونه، هم‌زمان با سفر شاه به آمریکا هنری پرشت به ایران آمده بود و با کسانی از جمله مرحوم دکتر بهشتی دیدار و مذاکراتی انجام داده بود، که مفاد آن در هیچ کجا منعکس نگردید. بعد از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان نیز، وزارت امور خارجه آمریکا از واشنگتن مستقیماً با

مرحوم دکتر بهشتی تماس تلفنی گرفتند و مذاکراتی انجام دادند!! دولت آمریکا تصمیم گرفته بود دو نفر آقایان رمزی کلارک و میلر را برای مذاکره با مقامات ایرانی به ایران بفرستد. وزارت امور خارجه ایران، با توجه به عکس العمل سرد دولت آمریکا نسبت به یادداشت‌های رسمی ایران به آن دولت، از دادن اجازه سفر به ایران به این دو نفر خودداری نمود.

اما آنها براساس مذاکره تلفنی وزارت امور خارجه آمریکا با مرحوم دکتر بهشتی در جلسه شورای انقلاب (در ۵۸/۸/۱۵) به اینجانب اطلاع داد که از واشنگتن با وی تلفنی صحبت شده است و او نظر مثبت و موافق خود را با سفر رمزی کلارک و میلر به ایران به آنها اطلاع داده است. صبح روز بعد، آقای خرازی معاون سیاسی وزارت امور خارجه به اینجانب گزارش داد که آقای دکتر بهشتی تلفنی به او اطلاع داده است که شورای انقلاب با سفر این دو نفر موافقت نموده و لذا وزارت امور خارجه دستور صدور اجازه ورود به آنها را به سفارت ایران در ترکیه بدهد و او نیز طی تلگراف رمز به سفارت ایران دستور لازم را صادر کرده است. با توجه به مراتب فوق و جو سیاسی حاکم در آن زمان که تمام نیروها علیه دولت موقت بسیج شده بودند، و حتی به نام کسانی که خودشان هم خبر نداشتند اعلامیه‌هایی از صدا و سیما جمهوری اسلامی خوانده می‌شد (مرحوم لاهوتی ضمن معذرت‌خواهی از آقای مهندس بازرگان و دکتر چمران و اینجانب گفت که اعلامیه‌ای را که به نام او از صدا و سیما علیه دولت موقت و دیدار با برژینسکی خواندند از وی نبوده است و او از آن اطلاع قبلی نداشته است)، و از آنجا که بی‌وفایی و خلف عهد و پیمان‌ها از آقایان دیده بودیم؛ برای پیشگیری از هر نوع سوء تعبیری و به‌منظور اطلاع عموم مردم از آنچه می‌گذرد وزارت امور خارجه در ۵۸/۸/۱۶ اطلاعیه کوتاهی به این مضمون صادر و منتشر کرد که: «به‌دنبال تماس مقامات دولت آمریکا از واشنگتن یا برخی از اعضای شورای انقلاب و موافقت شورای انقلاب دو نفر نمایندگان دولت آمریکا برای گفتگو پیرامون اشغال سفارت آمریکا به تهران می‌آیند».

رهبر انقلاب در عصر همان روز، با توجه به متن اطلاعیه وزارت امور خارجه اطلاعیه زیر را صادر کردند:

«از قرار اطلاع نمایندگان ویژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با اینجانب ملاقات نمایند لهذا لازم می‌دانم متذکر شوم دولت آمریکا که با نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکار با ایران نموده است و از طرفی دیگر آن‌طور که گفته شده است سفارت آمریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان ما علیه نهضت مقدس اسلامی است. لذا ملاقات با من به هیچ‌وجه برای نمایندگان ویژه ممکن نیست و علاوه بر این ۱. اعضای شورای انقلاب به هیچ‌وجه نباید با آنان ملاقات نمایند؛ ۲. هیچ‌یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند؛ ۳. اگر چنانچه آمریکا شاه مخلوع این دشمن شماره یک ملت عزیز ما را به ایران تحویل دهد و دست از جاسوسی بر ضد نهضت ما بردارد، راه مذاکره در موضوع بعضی از روابطی که به نفع ملت است باز می‌باشد».

انتشار این اطلاعیه سبب شد که سفر آن دو نفر به ایران منتفی گردد. البته این تنها مورد تماس و مذاکره مرحوم دکتر بهشتی با مقامات دولت آمریکا نبوده است. در کتاب‌های منتشر شده از جانب مقامات دولت کارتر، که مورد قبول آقایان می‌باشد و آقای فارسی آنها را گزارشات صادقانه‌ای معرفی کرده‌اند، به کرات به این تماس‌های مستقیم تصریح شده است. ارتباط و مذاکره آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر و اینجانب، به‌عنوان وزیر خارجه در چهارچوب سیاست‌های مصوبه دولت ایران در آن زمان و وظایف محوله بوده است. اما تماس‌های سایرین چه مجوزی داشته است؟ و آیا غیرعادی و تداخل در وظایف و خلاف مصلحت نبوده است؟

آقای هاشمی و نویسنده مقالات کیهان که اصرار دارند کتاب‌های کارتر و ونس را معتبر دانسته و به آنها استناد کنند و گزارش آقای مهندس بازرگان و اینجانب را به هیأت وزیران غیرصادقانه معرفی می‌نمایند و حتی شهادت اکثریت اعضای کابینه آقای مهندس بازرگان را هم قابل قبول نمی‌دانند و کاری به کار یادداشت‌های رسمی وزارت امورخارجه ایران در آن زمان ندارند و هیچ‌کدام را کافی برای پی‌بردن به عکس‌العمل دولت ایران نمی‌دانند باید برای مردم روشن کنند که در آن تماس‌های غیر رسمی چه گذشته است، آن تماس‌های براساس چه ضابطه‌ای بوده است و چه موضوعاتی بحث و چه تصمیماتی اتخاذ می‌شده است که محتوای آنها

در هیچ کجا منعکس نشده است!! و دانشجویان خط امام هم حتی یک نمونه از آن اسناد را منتشر نساخته‌اند؟!

درباره مطالبی که مقامات و دولتمردان آمریکا نوشته و منتشر ساخته‌اند و همچنین آنچه که تا به حال توسط دانشجویان خط امام از اسناد سفارت آمریکا چاپ کرده‌اند باید در نظر گرفت: اولاً مقامات و اعضای دولت و سفارت آمریکا، در این اسناد و یا کتاب‌ها قبل از هر چیز منافع خودشان را در نظر داشته‌اند. براساس معیارها و ذهنیات و باورهای خود تحلیل و اظهار نظر و نتیجه‌گیری کرده‌اند. اظهار نظر آن‌ها درباره یک فرد و یا جریانی، به فرض اصالت مدارک ارائه داده شده، نمی‌تواند معتبر و حجت باشد.

به صرف اینکه آمریکاییان در تحلیل‌های خود به جلب گروه‌هایی تمایل نشان داده و نسبت به جلب توافق و نظر مساعد آن‌ها طمع کرده باشند نمی‌توان آن افراد یا گروه‌ها را «آمریکایی» قلمداد نموده و درباره آنها قضاوت و آنها را محکوم نمود. این امر به فرض صحت اسناد و ادعاها، نظیر طمع و تمایل یک طرفه زلیخاست به جلب نظر و صحبت یوسف (ع) محسوب نمی‌گردد. بودن یوسف (ع) با زلیخا در خلوت هم کافی برای اثبات اتهام نیست.

آقایانی که به راحتی نقل و نبات، هرکس را که با آنان نباشد برچسبی می‌زنند از خدا و خلق باید بترسند. هرکس که انگلیسی بلد باشد در آمریکا درس خوانده باشد و یا در مدتی در آنجا ساکن بوده باشد آمریکایی محسوب نمی‌شود. در میان اعضای دولت کنونی، و مقامات فعال در حاکمیت کنونی، تعداد تحصیلکرده‌های آمریکا (و یا اروپا) زیاد هستند، که سال‌ها در آنجا مقیم و اجازه اقامت دائم و یا تابعیت آن کشور را داشته‌اند. این‌ها به این دلیل آمریکایی (یا آلمانی و اتریشی و انگلیسی...) نیستند. آمریکایی کسی است که منافع آمریکا و اذتاب او را، دانسته و یا ندانسته، تأمین می‌کند.

آیا ما یک قرارداد زبان‌بار با آمریکا یا کشورهای وابسته به آن بسته‌ایم؟ یا آنها که زبان انگلیسی هم بلد نیستند و در کشورهای اروپایی و یا آمریکا هم نبوده‌اند، ولی تحت پوشش‌های مختلف تاکنون میلیاردها دلار قرارداد با بیگانگان بسته و اجرا کرده‌اند؟

آیا ما آمریکایی هستیم که با تمام نیرو تلاش می‌کردیم تا دینار آخر مطالبات و حقوق ملت ایران را از آمریکاییان (و سایر خارجی‌ان) بازپس بگیریم یا آنها که با امضاء و تأیید بیانیه الجزایر میلیاردها دلار به این ملت خسارت وارد ساختند؟

آیا ما که پیشنهاد سفیر جدید آمریکا را به علت سوء سابقه در آفریقا رد کردیم و پذیرش ندادیم آمریکایی هستیم یا آنها که به پیشنهاد دولت آمریکا، رئیس و یکی دیگر از اعضای داوران ایرانی در دادگاه لاهه را بدون مذاکره قبلی و یا اطلاع خود آنها عوض کردند و نمی‌گذارند صدایشان هم درآید؟

سوء ظن و تهمت و برچسب زدن آسان است. اما سوء ظن و اتهام وقتی قابل طرح است که علائم و شواهد کافی در تأیید آن وجود داشته باشد. در مورد حملات و اتهاماتی که به ما می‌زنند کمترین سند و دلیلی ندارند ما با کمال سربلندی و افتخار اعلام می‌کنیم که در دوران ۹ ماه مسئولیت خود در دولت موقت هرگز عملی یا سندی و یا قراردادی که خلاف مصالح و منافع کشورمان و حیثیت انقلاب اسلامی ایران باشد از ما سر نزده است و امضاء نکردیم. در برابر تمامی فشارها و توطئه‌ها و حملات ایستادگی کردیم و تسلیم نشدیم، اگرچه ظاهراً شکست خوردیم. قطعاً کم نیستند کسانی که در حاکمیت کنونی با ما دشمنی و کینه‌ای عمیق دارند و ضمناً به تمام اسناد و مدارک فعالیت ۹ ماهه اعضای دولت موقت و وزارت امور خارجه در هر کجا که باشد دسترس دارند، و تلاش و جستجوی فراوان کرده‌اند که سندی و مدرکی خدا و مردم و محکمه‌پسند علیه ما به دست آورند ولی نتوانستند. اگر می‌توانستند سندی بیابند که خلاف ادعای ما را نشان بدهد و ادعاهای ناحق خودشان را ثابت کند بدون شک منتشر می‌ساختند و هیچ‌گاه هم به این قبیل تهمت‌های بی‌اساس و زشت و تهوع‌آور علیه ما متوسل نمی‌شدند.

از طرف دیگر ما با صراحت به ملت ایران اعلام می‌کنیم که در میان مسئولین کنونی کسانی هستند که قانون اساسی را، که خون‌بهای شهیدان انقلاب اسلامی ایران است، زیر پا گذاشته و یا نادیده گرفته‌اند. از محدوده وظایف و اختیارات خود خارج شده و به کرات قراردادها و اسنادی را برخلاف مصالح و منافع فعلی و آتی کشور و انقلاب و جمهوری اسلامی به نفع کشورهای خارجی امضاء و به آنها



عمل نموده‌اند. ما حاضریم در یک مناظره عمومی و علنی در محکمه افکار عمومی دلایل و مدارک و شواهد خود را ارائه دهیم. اینان اکنون در مصدر قدرت هستند و هر صدایی را خفه می‌کنند و هر قلمی را می‌شکنند. اما باید بدانند روزی فرا خواهد رسید که مجبور خواهند شد در برابر ملت ایران جوابگوی این اعمال خلاف خود باشند: «فستبصروا يبصرون بايكم المفتون».

توصیه ما به اینان، از زبان قرآن این است که:

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِيًا مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ»

پس به هوش بیایند. به این قدرت‌ها نبالند و مغرور نشوند. کلام خداست که:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ!»

پس با اعمال خود روی گذشتگان را سفید نکنند و دستاوردهای انقلاب و فداکاری‌های خالصانه مردم زحمتکش و صبور ایران را بر باد ندهند. از خدا و خشم و عذاب الهی، در دنیا و آخرت بترسند. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی  
ابراهیم یزدی، ۲۰ تیر ماه ۱۳۶۴

### سیاست خارجی دولت موقت، روابط با عراق و صدور انقلاب

روزنامه اطلاعات ۱۹ و ۲۳ آذر ۱۳۶۴

حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای دعائی

با احترام روزنامه اطلاعات در مقالات متعدد و مسلسلی که از ۶۴/۷/۹ شروع شده است تحت عنوان **جنگ تحمیلی و نهضت آزادی**، به قلم **مجتبی سلطانی**، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران دولت موقت و تصدی اینجانب را مورد بحث و بررسی انتقادی قرار داده است. اگرچه نویسنده در مواردی از مرز نقد سیاست‌ها و عملکردهای دولت موقت و اینجانب در روابط خارجی گذشته و بعضاً قضاوت‌های نادرست نموده و نسبت‌های بی‌اساسی به ما داده است که جرم و گناه محسوب می‌شود (نظیر اینکه عقاید و نیت پنهانی دولت موقت تلاش برای اداره کشور همراه با سازش با امپریالیسم بوده است)، اما با وجود این علی‌الاصول نقد و بررسی منطقی می‌تواند مثبت بوده و علامت خوبی در جهت حرکت

مطبوعات به سوی باز شدن جو سیاسی جامعه و امکان برخورد سالم نظرات و اندیشه‌ها و سلیقه‌های گوناگون علاقمند و نگران سرنوشت جمهوری اسلامی ایران تلقی گردد.

نویسنده مقالات ضمن بررسی نشریه **جنگ و صلح** در اطراف صدور انقلاب و منشاء جنگ مطالبی را در تحلیل سیاست‌ها و عملکرد دولت موقت و اینجانب در امر روابط خارجی نقل و یا ذکر کرده است که بعضاً ناقص و نادرست و به تذکر و توضیح و اصلاح نیاز دارد، که در این نوشته توضیح داده شده است. جواب قسمت‌های دیگر راجع به خود جنگ و جهات شرعی و اقتصادی و نظامی و آینده آن در مقاله جداگانه‌ای خواهد آمد.

مطالبی را که نویسنده در باب صدور انقلاب و روابط خارجی دولت موقت مطرح ساخته‌اند هنوز هم از موضوعات زنده روز هستند. بازکردن این بحث در روزنامه اطلاعات و حتی، در صورت امکان، توسعه و گسترش دامنه بحث به سطح نقد و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آغاز پیروزی انقلاب تا به امروز می‌تواند، اگر خدا بخواهد وسعه صدر وجود داشته باشد و تعصبات فردی و گروهی کنار گذاشته شوند و صرفاً مصالح دور و نزدیک جمهوری اسلامی ایران مورد نظر باشد، راهگشای برخی از مشکلات کنونی شده و مفید و مؤثر واقع شود.

باتوجه به این مقدمه درباره برخی از نکات مقالات اطلاعات درباره **صدور انقلاب، سیاست خارجی دولت موقت و روابط با دولت عراق** توضیحاتی به شرح زیر داده می‌شود:

#### ۱. صدور انقلاب

نویسنده به نقل از اینجانب آورده است که: «باید توجه داشت که انقلاب امری صادر شدنی نیست و دولت جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند.»

مطلب به گونه‌ای ناقص نقل شده است. جمله اصلی به شرح زیر است: «انقلاب اسلامی ایران تأثیر شگرفی در جهان به‌ویژه در منطقه گذارده است. در این شرایط گروه‌هایی هستند که قصد دارند از اعتبار انقلاب اسلامی ایران بکاهند

و یکی از مسائلی که عوامل ضد انقلاب شایع کرده‌اند و آن را تقویت می‌کنند این است که دولت جدید ایران اهداف توسعه‌طلبانه نظام شاهنشاهی را دنبال می‌کند و این امر نگرانی‌هایی را برای کشورهای منطقه به وجود آورده است باید توجه داشت که انقلاب کالای صادراتی نیست و دولت جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند.»

ملاحظه می‌شود که مطلب با آنچه نویسنده سعی بر القای آن کرده است فرق دارد. برای درک مسأله توجه بیشتر به نکات زیر ضروری است.

#### نکته اول: مفهوم صدور انقلاب در روابط بین‌الملل

بعد از پیروزی انقلاب، واژه صدور انقلاب مورد استفاده بسیاری از مسئولان و دست‌اندرکاران در سطوح مختلف قرار گرفت. و عموماً چنین اظهار می‌داشتند که می‌خواهیم انقلاب اسلامی را به سایر کشورهای صادر کنیم. با توجه به مفهوم و معنای واژه صدور انقلاب در مناسبات بین‌المللی این اظهارات موجب تاثیرات منفی و سوء در روابط جمهوری نوپای اسلامی با سایر کشورها، به‌خصوص همسایگان دور و نزدیک گردیده بود. واژه صدور انقلاب در زبان روابط و مناسبات بین‌المللی کنونی جهان به معنای برنامه‌ریزی و تهیه تدارکات برای ایجاد آشوب و شورشگری و نهایتاً سرنگونی رژیم یک کشور و استقرار نظام مورد نظر (مثلاً کشورهای عربی، پاکستان، افغانستان و ترکیه) با تربیت و اعزام نیروی مسلح توسط کشور دیگر (نظیر جمهوری اسلامی) می‌باشد. این سخنان و اصرار بر صدور انقلاب در شرایطی ابراز می‌شد که تأثیر طبیعی پیروزی مردم ایران و سرنگونی رژیم شاه موجبات ترس و نگرانی دولت‌های ارتجاعی و غیر مردمی منطقه را فراهم ساخته بود. دشمنان انقلاب اسلامی ایران نیز روی اغراض خاصی این نگرانی‌ها را مرتباً دامن می‌زدند. به‌کارگیری این واژه و اصرار بر صدور انقلاب، با توجه به معنا و مفهوم آن در مناسبات کنونی جهان، در واقع نه تنها کمکی به استقرار و تثبیت جمهوری اسلامی نمی‌کرد بلکه همراه با اثرات منفی خود مرتباً مشکلات عملی برای دولت به وجود می‌آورد. جالب است که نویسنده مقالات به این معنا و مفهوم واژه صدور انقلاب توجه داشته است و در همان ابتدای مقاله خود آورده است که: «صدور انقلاب به هیچ‌وجه به مفهوم صدور فیزیکی یا

مکانیکی انقلاب از طریق مداخله مستقیم و نظامی در سایر کشورها مورد تأیید نبوده و نمی‌باشد.»

اما نویسنده توجه نکرده است که وقتی واژه صدور انقلاب در نظر عده‌ای چنین معنا و مفهومی را دارد اولاً چه اصراری است بر به‌کارگیری این کلمه، و ثانیاً برای جلوگیری از سوء تفاهمات و پیشگیری از القاء شبهات سوء علیه جمهوری اسلامی چگونه باید عمل کرد؟ در رابطه با مسائل خارجی و رابط بین‌المللی باید به‌گونه‌ای سخن گفت و کلماتی به‌کار برده شوند که ضمن انتقال نظر و مقصود در ذهن شنوندگان آن ایجاد شبهه و هیجانات نامطلوب ننمایند ما نمی‌توانیم به‌دنبال کلمات خود حرکت کنیم و هر کجا که لازم شد توضیح بدهیم که منظور ما از این یا آن واژه چیست؟ اگر منظور نویسنده یا سایر کسانی که واژه صدور انقلاب را به‌کار می‌برده و می‌برند، گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب بوده است.

باید برای آن کلمه‌ای که گویا و مناسب باشد انتخاب نمایند. به‌عنوان مثال این اظهارات موجب این توهم گردیده بود که دولت جمهوری اسلامی ایران نیروهای مسلحی را به افغانستان اعزام کرده و یا قصد اعزام آن را دارد. تا آنجا که علاوه بر مطرح ساختن آن در گفتگوی دیپلماتیک در مصاحبه‌های مطبوعاتی با اینجانب به‌عنوان وزیر امور خارجه نیز مطرح می‌گردید که به‌عنوان نمونه در سؤال و جوابی در ۵۸/۲/۳۱ به‌شرح زیر منعکس است:

«سؤال: روابط ما با افغانستان چگونه است؟ چون مدتی است که در مورد صدور انقلاب، ما با افغانستان درگیری‌هایی داریم... آنها گله‌هایی از ما دارند در مورد این که ما نیرو می‌فرستیم.»

جواب: اگر سؤال شما این است که ما به افغانستان نیرو می‌فرستیم یا فرستاده‌ایم خیر. این را تکذیب کردیم. دولت ایران به هیچ‌وجه در صدد صدور انقلاب با اعزام نیرو به هیچ‌کجا نیست. این مردم هر کشور هستند که بایستی خود انقلاب کنند. ما می‌دانیم که در افغانستان بین مردم و دولت‌شان نزاع‌ها و اختلافات و جنگ و درگیری‌هایی هست اما این مردم افغانستان هستند که بایستی این جنگ را ادامه دهند و این آنها هستند که بایستی نوع رژیم مطلوبشان را انتخاب کنند دولت ایران به هیچ‌وجه قصد صدور انقلاب را ندارد...»

### نکته دوم: دولت و صدور انقلاب

در تمام پاسخ‌هایی که به سؤال صدور انقلاب داده شده است ما روی این نکته دائم تکیه می‌کردیم که «دولت ایران» قصد صدور انقلاب را ندارد. این امر در روابط خارجی اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. صدور انقلاب، از مقوله دخالت دولت‌ها در امور داخلی کشورهای دیگر می‌باشد، اصلی که در سطح جهانی مورد شناسائی و قبول قرار گرفته است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تصریح گردیده است. هیچ دولتی، حتی دولت‌هایی که عملاً و واقعاً در امور داخلی سایر کشورها دخالت کرده و می‌کنند هرگز رسماً و صریحاً به این دخالت‌ها اقرار و اعتراف و اعلام نمی‌نمایند، بلکه زیر پوشش‌های گوناگون و ظاهراً موجه انجام می‌دهند. یکی از مبانی سیاست خارجی دولت موقت قبول اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها بوده است.

بنابراین تأکید مکرر ما بر این‌که دولت ایران قصد صدور انقلاب را ندارد، در واقع انعکاس این اعتقاد بوده است. اما در هیچ‌یک از مصاحبه‌ها و یا موضع‌گیری‌های اینجانب نبوده است که مسلمانان نباید کاری به‌کار هم داشته باشند، و فی‌المثل اگر عده‌ای از ایرانی‌ها احساس تکلیف ملی یا دینی کردند که با امکانات خودشان بروند در افغانستان یا لبنان با یک نظامی بجنگند ما با آن مخالفت کرده باشیم. در عرف روابط بین‌المللی شرکت داوطلبان مسلمان ایرانی در جنگ افغانستان یا لبنان به قصد کمک و حمایت از مسلمانان لزوماً به منزله سیاست دولت ایران و یا دخالت مستقیم آن دولت محسوب نمی‌گردد.

### نکته سوم: نفی صدور انقلاب با اعزام نیرو

در مصاحبه‌ها همه جا تکیه ما بر عدم صدور انقلاب با اعزام نیرو بوده است. زیرا همان‌طور که خود نویسنده نیز اذعان دارد، واژه صدور انقلاب در نظر بسیاری به معنای صدور فیزیکی و مکانیکی از طریق دخالت مستقیم و نظامی می‌باشد. در واقع تکیه ما بر عدم صدور انقلاب از طریق اعزام نیرو، به‌منزله قبول صدور انقلاب به معنای دیگر از قبیل گسترش فرهنگ و فکر و ارزش‌ها و تجارب بوده است، می‌باشد.

### نکته چهارم: انقلاب کالا نیست

به نظر ما انقلاب یک کالا نیست که بتوان آن را وارد و یا صادر کرد. انقلاب در هر جامعه‌ای از شرایط ویژه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی همان جامعه نشأت می‌گیرد. بروز و ظهور و پیروزی حرکت انقلابی در یک کشور به‌طور طبیعی اثرات اجتناب‌ناپذیری بر وضعیت عمومی سیاسی - اجتماعی کشورهای همسایه باقی گذارد. تجلی این اثرات نه آمادگی آن کشورها برای تغییرات انقلابی و نه صدور انقلاب تلقی می‌گردد. این مسأله در مصاحبه روزنامه **الثوره چاپ دمشق** با اینجانب در ۲۴ شهریور ۵۸ به شرح زیر آمده است:

سؤال: بعضی از کشورهای خلیج فارس هنوز با نگرانی و ترس به انقلاب ایران و صدور آن می‌نگرند نظر واقعی شما در مورد خلیج فارس و پیشامدهای آن چیست؟

جواب: من هم می‌دانم بعضی از نگرانی‌ها وجود دارد. تجربه انقلاب ایران نسبت به انقلاب شوروی و چین و کوبا و ویتنام چیز دیگری است. این یک نوع تجربه انقلابی جدیدی است و این چنین پیش‌بینی می‌شود که انقلاب ایران تجهیزات و تأثیراتی در تمام کشورهای جهان سوم به‌وجود آورد. ولی کسی نمی‌تواند بگوید ما انقلاب را به خارج صادر می‌کنیم. زیرا انقلاب کالا نیست که قابلیت صادرکردن داشته باشد و نیز هیچ کس نمی‌تواند انقلاب را وارد کند زیرا انقلاب از ملت سرچشمه می‌گیرد.

اگر ملت افغانستان از ملت ایران درس فراگیرد این درس بدان معنا نخواهد بود «که ما انقلاب خود را به افغانستان صادر کرده‌ایم». در این مورد کسی نمی‌تواند ما را سرزنش کند. زیرا اگر ملل دیگری اندیشه و تجربه ملت ما را فراگرفت و از آن اقتباس کرد، ما حاضر نیستیم این اتهام را قبول کنیم، که انقلابمان را به آن کشور صادر کرده‌ایم. چه با دشمنان ما و حکومت‌های ارتجاعی و حکومت‌هایی که دارای پایگاه مردمی نیستند این را می‌گویند. این‌ها در تأثیری که انقلاب ایران در میان ملت‌ها به‌وجود آورده است خطری را (علیه حکومت خودشان) مشاهده می‌کنند، و این مسأله سبب می‌شود که ترس و نگرانی آنها را فرا گیرد».

اشتیاق انقلابیون به «صدور انقلاب» خود به سایر کشورها امری نیست که منحصرأ در ایران مشاهده شده باشد. در بسیاری از انقلابات دیگر نیز دیده شده و تا مدت‌ها بعد از پیروزی انقلاب مطرح بوده است. و در تمام موارد تقریباً بدون تجربه پیروزمند کاسترو - چه گوارا در سرنگون ساختن رژیم باتیستا در کوبا اشتیاق انقلابیون به صدور انقلابشان به سایر کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی به حدی بود که چه گوارا با وجود نقش بسیار ارزشمندی که به وی در ساختمان اقتصاد آینده کوبا واگذار شده بود نتوانست در کوبا بماند و از صحنه سیاست کوبا غایب شده و به بولیوی رفت تا تجربه موفق کوبا را خود شخصاً به آن کشور منتقل سازد، اما نتوانست. نه تنها خود او از بین رفت بلکه به روند طبیعی انقلاب بولیوی نیز لطمه بزرگی وارد گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از کسانی که واژه صدور انقلاب را به کار می‌بردند در ابتدا به مفهوم بین‌المللی آن توجه نداشتند و عموماً آن را به مفهوم گسترش فرهنگی و تبلیغ اسلامی اصیل به کار می‌بردند. اما دنیای خارج این را نمی‌فهمید و چیز دیگری را می‌فهمید و تبلیغ می‌کرد و از این رهگذر موجبات نگرانی همسایگان و زمینه تحریکات علیه ایران را فراهم می‌ساخت. اینجانب بارها درباره این موضوع با رهبر انقلاب و سایر دست‌اندرکاران که این واژه را به کار می‌بردند صحبت کردم و اثرات و عوارض نامطلوب به‌کارگیری آن را بدون توضیحات کافی درباره معنا و مقصود به‌کاربرنده، توضیح دادم.

بعد از آن بود که در سخنرانی‌ها و با مصاحبه‌هایی که این واژه به کار گرفته می‌شد، بلافاصله منظور از آن نیز اضافه می‌گردد. اولین باری که **حضرت آیت‌الله منتظری** در خطبه‌های نماز جمعه خود این واژه را به کار بردند و گفتند که ما باید انقلاب خودمان را «صادر کنیم» اینجانب در برنامه دیدار هفتگی خود با ایشان در همین زمینه تذکراتی دادم. ایشان هم به مسأله توجه نموده و در صحبت‌های بعدی خود آن را توضیح دادند. این گفتگو طی یک مصاحبه مطبوعاتی با اینجانب در ۵۸/۲/۲۵ به شرح زیر مطرح گردید:

سؤال: آقای دکتر شما گفتید که دولت ایران قصد صدور انقلاب به خارج را ندارد درحالی که آقای منتظری در خطبه خودش روز جمعه صراحتاً اشاره کرده‌اند که انقلاب ایران باید صادر شود. این عدم هماهنگی برای چیست؟

جواب: در فرصتی که دیشب دست داده با حضرت آیت‌الله منتظری صحبت کردم. فکر می‌کنم هر دو یک نظر را داریم و زبان مشترکی با هم پیدا کردیم. وقتی ما می‌گوییم انقلاب را نمی‌شود صادر کرد و نه تنها صادر نمی‌کنیم بلکه می‌گوییم انقلاب اصلاً کالای صادراتی نیست ما چه منظوری و نظری داریم و حضرت آیت‌الله هم وقتی می‌گویند «انقلاب‌مان را صادر می‌کنیم» منظورشان چیست؟ انقلاب دارای ابعاد گوناگون است. یک بعد انقلاب ما بعد ایدئولوژیک آن است. انقلاب صرفاً یک تغییر سیاسی نیست. تغییر نظامی سیاسی فرع بر انقلاب فکری است. آن چیزی که در دنیا هنوز توجه کافی و وافی به آن نشده است این است که اول در ایران یک انقلاب عقیدتی و فکری (ایدئولوژیک) در این مسلمان‌ها به وجود آمد و بعد در نتیجه گسترش این انقلاب و پیدا کردن پایگاه سیاسی موفق شد روبنای سیاسی جامعه را عوض کند. بنابراین وقتی ما می‌گوییم که می‌خواهیم انقلاب اسلامی را به سایر کشورها بسط بدهیم یعنی در گسترش فکر اصیل اسلامی باید پیش قدم باشیم. هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد. این وظیفه ماست. هیچ‌کس نمی‌تواند به ما بگوید چرا می‌خواهید اسلامی اصیل را در عراق بسط بدهید. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چرا می‌خواهید فکر اصیل اسلامی را در آفریقا بسط بدهید. اما وقتی گفته می‌شود می‌خواهیم انقلاب را صادر کنیم به آن معنا که یک عده مسلح تربیت بشوند و یک نیروی مسلح از تهران بروند به یک کشور دیگر تا با دولت حاکم در آنجا بجنگند و سرنگونش سازند و یک جمهوری اسلامی بنا نهند، چنین صدور انقلابی به این معنا، نه مورد نظر آقای منتظری است و نه ما. بنابراین تفاهم کامل وجود دارد. انقلاب را مردم آنجاها باید بکنند نه ما. اگر چنانچه مردم افغانستان با دولتی که به نظر آنها دولتی غاصب و فاسد است می‌جنگند این مردم افغانستان هستند که می‌توانند این انقلاب را به نتیجه برسانند و پیروز کنند. اصلاً ویژگی انقلاب اسلامی ما این است که به دنیا نشان دادیم که انقلابات مستقل و متکی به خود احتیاجی به کمک، حتی یک دینار، از منابع خارجی ندارند. انقلاب ما پیروز شد بدون اینکه یک نیروی خارجی کوچکترین کمکی به ما بکند. انتقال این فکر و تجربه به سایر نقاط جهان را می‌گوییم صدور انقلاب، اگر بگویید بسط افکار اصیل اسلامی در کشورهای دیگر منجر به انقلابات



اجتماعی خواهد شد، این را قبول داریم و هیچ راهی برای جلوگیری از آن نیست و آن چیزی که مورد نظر آقای منتظری می‌باشد این است. یعنی حقایق اسلام را باید منتشر کنیم. در اصطلاح و به زبان دیپلماسی وقتی می‌گوییم ما انقلاب را صادر نمی‌کنیم و ایران قصد صدور انقلاب را ندارد به این معناست که ما آدم مسلح نمی‌فرستیم که برود به کویت یا بحرین یا عراق یا افغانستان که در آنجا علیه نظام سیاسی حاکم دست به جنگ مسلحانه بزند.»

#### نکته پنجم: نشر و تبلیغ جهانی اسلام

در صورتی که صدور انقلاب به معنای گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب، به‌خصوص انتقال تجارب انقلاب ایران باشد اولاً این وظیفه تنها برعهده دولت و وزارت امور خارجه نمی‌باشد بلکه یک وظیفه عمومی و همگانی خواهد بود.

ثانیاً مقید به شرایطی است و نیاز به امکانات و تدارکات دارد. مگر می‌توان در دنیای کنونی، در ابعاد جهانی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل اسلامی را بدون برنامه‌ریزی و تهیه تدارکات ارائه و تبلیغ کرد که مفید و مؤثر واقع گردد؟ ساده‌اندیشی است که تصور شود دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بدون امکانات و تدارکات به راحتی و به سادگی این ارزش‌ها را تبلیغ کند و گسترش بدهد؟! این ارزش‌ها و مبانی ابتدا باید تبیین و تدوین گردند. در غیر این صورت نقض غرض خواهد شد. آیا در درون حرکت اسلامی ایران، که منجر به پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ گردید، همه رهبران و متفکرین در مبانی و ارزش‌ها وحدت نظر دارند؟ در همین راستا باید توجه داشت انقلاب اسلامی ایران رنگ فکر و اندیشه مذهب شیعه را دارد و از مبانی آن تغذیه نموده است. باید بررسی کرد بدون آنکه تقابل ریشه‌دار قدیمی بین شیعه و سنی را زنده و یا تشدید نمود؟ همچنین باید روشن نمود که ارزش‌ها و مبانی فکری اسلام اصیل به چه زبانی برای مردم سایر نقاط جهان توضیح داده شود. این‌طور نیست که طرح و ارائه مسائل به‌گونه‌ای که در ایران طرح شدند، در سایر کشورها و توسط سایر مردم نیز به همین صورت مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

نویسنده مقالات معترف است به اینکه اجرای موفقیت‌آمیز صدور انقلاب، حتی به معنا و مفهوم گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب مستلزم دیپلماسی ویژه‌ای است که «مهارت»، «ظرافت»، «هشیاری»، «پیچیدگی» و «استتار» از خصوصیات آن می‌باشد.

ولی همین نویسند با کمال تعجب به‌کارگیری این‌چنین دیپلماسی را در طی دوران مسئولیتی که در دولت موقت برعهده داشته‌ام پلیتیک یا حقه سیاسی نامیده است حال فرض کنید که چنین بوده است. آیا نویسنده که مدافع حاکمیت کنونی است می‌تواند با جرأت و تقوی بگوید که بعد از دولت موقت، به‌خصوص در این ۵ سال گذشته، در روابط خارجی و دیپلماسی و یا در امر صدور انقلاب حداقل مهارت، ظرافت، هوشیاری، پیچیدگی، استتار از جانب دولتمردان و دست‌اندرکاران رعایت شده است؟

نویسنده اعتراف می‌کند که صدور انقلاب، حتی به همین معنای گسترش فرهنگی و فکری نیازمند آن است که «سیاستگذاران و مجریان نیز طبیعتاً باید از شایستگی و صلاحیت‌های لازم برخوردار باشند.» آیا بعد از دولت موقت این شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها حداقل در آن سیاستگذاران و مجریانی که مدعی صدور انقلاب بوده‌اند وجود داشته است؟ نویسنده اذعان می‌کند که:

«انتقاداتی که می‌توان به شیوه‌ها و مجریان صدور انقلاب وارد دانست ناشی از کمبود در این زمینه‌ها (یعنی شایستگی‌ها و صلاحیت‌های لازم) خواهد بود. در چهارچوب این انتقادات می‌توان از «عجالت‌ها»، «ناپختگی‌ها»، «ناآگاهی‌ها» و «ساده‌لوحی‌ها» که در امر صدور انقلاب پیش آمده است یاد نمود و با برشمردن موارد آنها مسئولان و مجریان وقت آنها را سرزنش و بازخواست نمود.»

اما این وظیفه کی و کجا انجام شده است؟ آیا نویسنده یک مورد را هم حلاجی و تحلیل نموده و به مردم ارائه داده است؟ آیا این شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها، این ناپختگی‌ها، ناآگاهی‌ها و ساده‌لوحی‌هایی که از مسئولان و مجریان یاد شده است هیچ‌گاه مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند که چه زیان‌های عظیمی به این مملکت وارد ساخته است؟ و چه لطمات جبران‌ناپذیری به آبرو و حیثیت انقلاب و جمهوری اسلامی و ایران و اسلام در عرصه جهانی و در میان ملل

مسلمان وارد ساخته است؟ آنها که باید بازخواست و سرزنش شوند چه کسانی هستند و در کجا و چگونه باید آنان را مؤاخذه نمود؟ مگر مملکت ارث پدرشان است که هر کار خواستند بکنند و با عدم صلاحیت و شایستگی و نپختگی و ساده‌لوحی و یا نیت‌های آلوده، هر ضرر و زیانی که به اسلام و ایران وارد ساختند بی سر و صدا از آن گذشته شود و کسی یارای بازخواست و محاکمه آنان را نداشته باشد؟

آیا نباید برخی از رویدادهای سرنوشت‌ساز مملکت را در چهارچوب همین «کمبود شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها، عجالت‌ها و ناپختگی‌ها، ناآگاهی‌ها و ساده‌لوحی‌ها» جستجو کرد؟

#### نکته ششم: توانایی‌ها و اولویت‌ها

نویسنده به ما تاخته و ایراد گرفته است که ما ارزش و موجودیت صدور انقلاب را با تردید روبه‌رو ساخته ایم. ما ضرورت گسترش فرهنگی و فکری ارزش‌های اسلامی و تجارب انقلاب ملت ایران را هرگز مورد تردید قرار نداده‌ایم. زیرا به آن معتقدیم اما انجام موفقیت‌آمیز آن را موکول به احراز شرایط معینی می‌دانیم. این شرایط را در تحقق امکانات و توانایی‌های لازم در جمهوری اسلامی می‌دانیم. نویسنده در مورد صدور انقلاب، به همان معنای گسترش فرهنگی، با واقع‌بینی می‌نویسد که:

«این مسئولیت‌ها با توجه به امکانات و توانایی‌های موجود عمدتاً تبلیغ و نشر جهانی مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی را دربر می‌گیرد».

آیا بعد از پیروزی انقلاب، در آن آشفته بازار، چه امکانات و توانایی‌هایی برای تبلیغ و نشر مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی در اختیار دولت موقت قرار داشت؟ هیچ یک از امکانات در اختیار دولت موقت نبود. صدا و سیمای جمهوری اسلامی نه تنها خود را موظف به تبعیت از سیاست دولت نمی‌دانست بلکه مدعی آن بود و دولت را سانسور می‌کرد. وضع روزنامه‌ها در مجموع بهتر از صدا و سیما نبود. تازه اگر هم آن ابزار در اختیار دولت موقت قرار می‌گرفت، مقصود حاصل نمی‌شد. همان‌طور که گفته شد ابتدا باید مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی

روشن گردد. آیا هر کس می‌تواند و حق دارد هر آنچه را که به نظرش می‌رسد به نام مفهوم و ارزش انقلاب اسلام در دنیا تبلیغ کند و منتشر سازد؟! نگاهی اجمالی به برنامه‌های برون‌مرزی دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی از بدو پیروزی تا به امروز نشان می‌دهد که چه بلایی بر سر نشر و تبلیغ جهانی مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی وارد شده است که در برخی موارد فاجعه بوده است. آیا هرگز مروری انتقادی و جدی بر محتوای نشریات متعددی که توسط مقامات و نهادهای انقلابی وابسته به دولت جمهوری اسلامی که به نام اسلام و انقلاب تهیه و در سطح جهانی توزیع می‌شود صورت گرفته است تا به عمق این عدم شایستگی‌ها و عدم صلاحیت‌ها و ضربه‌های ناشی از آن پی برده شود؟ آیا عملکرد هیأت‌هایی که با پول این ملت به نام «صدور انقلاب» در طی چند سال گذشت به کشورهای خارجی سفر کرده‌اند مورد بررسی و بازخواست قرار گرفته‌اند؟

آیا دستگاه دیپلماسی کنونی برخوردار از آن شایستگی، توانایی، پختگی، آگاهی و تیزبینی لازم جهت معرفی و تبلیغ و نشر جهانی ارزش‌ها و مفاهیم والای انقلاب اسلامی می‌باشند؟ ای کاش آن‌ها هرگز وظیفه‌ای تحت این عناوین برای خود قائل نمی‌شدند و اجازه می‌دادند آن همه تأثیرات عظیم انقلاب ملت ایران و پیروزی ۲۲ بهمن به صورت مثبت اولیه خود در میان مردم جهان باقی می‌ماند.

#### نکته هفتم: ارائه الگو و نمونه و صدور انقلاب

در این‌که مسلمانان باید ارزش‌ها و مفاهیم اصیل اسلامی را در دنیا تبلیغ کنند و منتشر سازند حرفی نیست و اگر هم می‌خواهند اسم آن را بگذارند «صدور انقلاب»، در مورد آن هم فعلاً بحثی نمی‌کنیم. اما آیا سیاستگذاران و مجریان کنونی واقعاً فکر می‌کنند که مردم جهان به صرف تبلیغ و نشر هر چیزی که اسم آن را ارزش‌های اسلامی بگذارند، جذب می‌شوند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند؟ شرایط اولیه دعوت اسلامی، از دیدگاه قرآن کدام است؟ و مردم جهان چگونه و تحت چه شرایطی به ارزش‌های اسلامی جذب می‌شوند؟ با آنچه که تبلیغ و نشر می‌گردد یا با عملکرد دعوت‌کنندگان و با ارائه الگوها و نمونه‌های نیکو و شایسته؟ ما معتقدیم بهترین راه تبلیغ و نشر جهانی اندیشه و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران ارائه جامعه نمونه و الگو می‌باشد. اگر حرکت انبیای الهی در تاریخ بشر اثرات شگرف

و ژرفی باقی گذاشته‌اند تنها برای آن نبوده که پیام و فکرشان نشأت گرفته از منبع وحی بوده است بلکه علاوه بر آن به این دلیل بوده است که پیامبران نمونه‌های بارز و زنده و غیرقابل انکار اندیشه‌ها و پیام‌های خود بوده‌اند.

بهترین اندیشه‌ها تا زمانی که نتوانند نمونه‌ها و الگوهای واقعی و عملی خود را ارائه دهد ادعا و حرف محسوب می‌شود و قادر نخواهد بود تأثیر قابل توجهی در جامعه بگذارد. اگر انبیاء اثر گذاشته‌اند برای آن است که نه در زمان خودشان و نه در طی قرن‌های بعد از آن کسی پیدا نشده است که بتواند ادعا کند یا باثبات برساند که میان آنچه که ابراهیم(ع)، یوسف(ع)، موسی(ع) و عیسی(ع) و یا رسول اکرم(ص) مردم را به سوی آن دعوت می‌کردند، با آنچه خود عمل می‌کردند، اختلاف و دوگانگی بوده است. رسول اکرم(ص) حتی قبل از بعثت خود به «محمد امین» شناخته شده بود. بزرگترین ضربه بر یک اندیشه و فاجعه برای یک حرکت فکری وقتی است که مدعیان آن فکر و اندیشه آنچه را که می‌گویند خود عمل نکنند. خداوند می‌فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».

اولین و اساسی‌ترین راه نشر و تبلیغ مفاهیم و ارزش‌های انقلاب اسلامی در سطح جهانی یا ملی و بومی و قومی و خانوادگی عملکرد به آنها و ارائه الگو و نمونه است. الگوی نمونه در سطح فرد، خانواده، جامعه، دولت، کشور، و در سطح خانواده جهانی، به مصداق: «كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّتًا وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»

اندیشه‌ای که داعیه حل تمام مشکلات بشری را دارد، باید بتواند جامعه نمونه‌ای که امت واسط باشد ایجاد نماید و به‌عنوان شاهد به مردم جهان ارائه دهد. اهمیت **مدینه النبی** در بزرگی و کوچکی آن در طول عمرش، ده سال یا کمتر یا بیشتر، نبوده و نیست. بلکه در این است که یک جامعه نمونه، در روی همین کره خاکی در میان همین مردم، آن هم مردمی که از جهاتی از بسیاری از مردم کنونی جهان عقب‌تر و جاهل‌تر و فاسدتر و شرورتر و ظالم‌تر بودند، به‌وجود آمد. تا معیار و شاهد و الگو و شاخص یک جامعه، رهبر، دولت و امت اسلامی برای همه تاریخ باشد.

اگر قرار است ارزش‌ها و مفاهیم انقلاب اسلامی به دنیا صادر گردد تنها و تنها از طریق ارائه چنین الگویی خواهد بود. انقلاب اسلامی ایران از آن توان و ظرفیتی برخوردار بود که چنین مدینه‌الگو و نمونه‌ای را، ولو به‌طور نسبی، بسازد و به جهانیان، خصوصاً مسلمانان جهان ارائه دهد. اگر این جامعه نمونه به‌وجود می‌آمد، انقلاب اسلام، با همان معنا و مفهوم گسترش فکری و فرهنگی و انتقال ارزش‌های اسلامی و تجارب ملت ایران به سهولت و به سرعت به اقصی نقاط جهان صادر می‌گردید و به مصداق مشک آن است که خود ببوید نه آن‌که عطار بگوید، عطر دل‌آویز یک جامعه و جمهوری اسلامی نمونه، در همه‌جا می‌پیچید و کسی را یارای سانسور و جلوگیری از اشاعه آن نبود، خبرش به همه‌جا می‌رسید و همه را مجذوب می‌ساخت. و از دورترین نقاط جهان هزاران نفر از مردم تشنه حق و خسته و کوفته و رنجور از ظلم‌ها و ستم‌ها، تزویرها و ریاکاری‌ها، وامانده از پوچی و بی‌هدفی و حیرانی، برای درک و آزمایش آنچه در ایران ساخته شده بود هجوم می‌آوردند و می‌آمدند و می‌دیدند و سپس میشرین فکر و اندیشه اصیل اسلامی و صادرکنندگان انقلاب و انتقال‌دهندگان تجارب می‌شدند. مگر داستان مدینه النبی جز این بود؟ آیا جامعه و جمهوری اسلامی ایران نمونه جاذب و جالبی برای مردم جهان می‌باشد؟ آیا مناسبات سیاسی - اجتماعی اقتصادی و فرهنگی میان مردم، میان مردم و دولت، دولت و مردم، رهبران با مردم به‌گونه‌ای هست که مردم نیازمند جهان را به خود جلب نماید؟

#### ۱. سیاست خارجی دولت موقت

نویسنده مقالات اطلاعات ضمن اشاره به برخی از موضوعی که اینجانب به‌عنوان مسئول سیاست خارجی کشور در رابطه با عراق، ضرورت مبارزه با امپریالیسم، همبستگی با جنبش‌های آزادی بخش در طی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود اعلام کرده بودم مدعی شده است که این مواضع اولاً معرف کلیت و اطلاق یک تفکر یکدست بر اعضای دولت موقت جمهوری اسلامی نبوده است و ثانیاً آن را همزمانی و همراهی با شرایط و جو خاص آن روز معرفی کرده است. در این باره توضیحاتی به‌شرح زیر داده می‌شود.

بحثی نیست که تفکر اعضای دولت موقت در برخی از زمینه‌های داخلی و خارجی یکدست نبوده است. دولت موقت نیز چنین ادعایی ننموده است. برنامه از قبل تعیین شده برای شورای انقلاب و دولت موقت هم این نبود که از هر جهت یک دست و یکپارچه باشد. توصیه و نظر و برنامه این بود که از همه گروه‌های موجه ملی و اسلامی در آن حضور داشته باشند. از این گذشته مگر در دولت و حاکمیت کنونی، که متعلق به یک حزب سیاسی است و قاعداً یکدست و یکپارچه باید باشد، آیا کسی می‌تواند ادعا کند که در تمام زمینه‌های داخلی و خارجی منسجم و یکدست است. تغییرات و تنش‌ها و درگیری‌های همین چندماهه اخیر گویای داستان درون دولت و حاکمیت کنونی می‌باشد.

صرف نظر از این امر، آیا منظور نویسنده این است که در خطوط کلی و اصلی برنامه‌های تعیین شده برای دولت موقت از طرف رهبر انقلاب یا شورای انقلاب و در سیاست خارجی و روابط با عراق و سایر کشورها اختلافی داشته‌ایم؟ سیاست خارجی دولت موقت در دوران تصدی اینجانب مصوبه هیأت دولت و شورای انقلاب بوده و از انسجام قابل قبولی برخوردار بوده است. باید توجه داشت که فرق است میان مواضع و تفکرات اعضای یک دولت با سیاست‌های خارجی (و یا داخلی) تصویب شده آن دولت.

پس از آن‌که مسئولیت وزارت امور خارجه به عهده اینجانب محول گردید، در همان هفته اول، مبانی و اصول سیاست خارجی و دیپلماسی دولت و برنامه کار وزارت امور خارجه تنظیم و تدوین گردید. ابتدا در هیأت دولت و سپس در جلسه شورای انقلاب، که به درخواست اینجانب برای بررسی همین مسأله، تشکیل شده بود، مطرح، بحث و مورد تصویب قرار گرفت.

این طرح شامل سه قسمت اساسی بود. قسمت اول اصول و مبانی سیاست خارجی، قسمت دوم رئوس اساسی دیپلماسی دولت و قسمت سوم برنامه اجرایی وزارت امور خارجه.

در قسمت اول، یعنی اصول و مبانی سیاست خارجی نظیر اصل بی‌طرفی (عدم تعهد) در منازعات بین‌المللی میان ابرقدرت‌های شرق و غرب، و عدم مشارکت در این تنازعات، اصل نفی سلطه و وابستگی به شرق و غرب یا نه شرقی و نه غربی

(یا موازنه منفی)، اصل حمایت از مبارزات مردم دنیای سوم، اصل روابط دوستانه با کلیه دولت‌ها (به‌جز اسرائیل و آفریقای جنوبی) براساس احترام و منافع و مصالح دوجانبه. این اصول از سه منبع به هم مرتبط استخراج و تنظیم گردیده بودند. اول اندیشه اسلامی، دوم آرمان‌هایی که در طی سال‌های دراز و طولانی مبارزات ملی و اسلامی، به طرق گوناگون، علی‌الخصوص در آخرین مراحل رشد انقلاب اسلامی توسط مردم به‌صورت شعارهایی مطرح و درخواست شده بود. سوم مواضع و اصولی که رهبر انقلاب در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها اعلام کرده بودند.

قسمت دوم شامل خط مشی یا موضعی کلی جمهوری اسلامی با کشورهای جهان بود که کلاً به دیپلماسی تعبیر می‌شود. هر قدر اصل و مبانی سیاست خارجی یک دولت از جمله دولت موقت، که نشأت گرفته از تفکر و فلسفه و اندیشه حاکم بر کشور است، لایتنیر و ثابت و ایستا است، دیپلماسی متغیر و پویا و متحرک است.

دیپلماسی هر دولتی، متغیری تابع دو پارامتر یا دو عامل اساسی است: اول اصول و مبانی پذیرفته شده در سیاست خارجی، دوم برنامه‌ها، نیازها و اولویت‌ها در سطح ملی در داخل کشور، دیپلماسی در این چهارچوب به معنای علم و هنر به‌کارگیری تمام امکانات ملی و بین‌المللی در جهت تحقق هدف یا اهداف تعیین شده ملی می‌باشد.

بنابراین برای یک دیپلماسی فعال و موفق تنها تعیین و تبیین اصول و مبانی سیاست خارجی کافی نیست بلکه باید هدف یا اهداف کلی و اولویت‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و نظامی در سطح کشوری، یعنی در سطح ملی، توسط مقامات و نهادهای ذی‌ربط تعیین شوند تا مجریان بتوانند با بررسی وضعیت عام مناسبات جهانی و خاص هر کشوری در جهت تحقق آن هدف یا اهداف، دیپلماسی خود را تنظیم نمایند.

هدف یا اهداف کلی دولت موقت، با توجه به برهم خوردگی و آشفتگی دوران انقلاب و تغییر نظام سیاسی کشور در حکمی که به آقای مهندس بازرگان داده شده بود «سامان یافتن امور کشور و تربیت اداره امور مملکت» در طی دوران انتقال، تا تشکیل مجلس و دولت دائمی تعیین شده بود.



در رابطه با این اهداف در طرح پیشنهادی و تصویب شده در دولت موقت و شورای انقلاب، ما روابط جمهوری اسلامی را متأثر از اصول و مبانی حاکم بر سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی، و هدف‌ها و نیازهای مملکت و اولویت‌ها، در سه محور بررسی کرده و خطوط کلی آن را ترسیم نموده بودیم. محور اول با قدرت‌ها و ابرقدرت‌های شرقی و غربی، یا به تعبیری نیمکره شمالی، دوم با کشورهای دنیای سوم و محور سوم مناسبات با کشورهای اسلامی.

ضمناً یادآوری این نکته هم شاید مفید باشد که نسبت به اصل موازنه منفی و بی‌طرفی در منازعات بین‌المللی و روابط دوستانه متقابل با ابرقدرت‌ها کمترین مخالفت و اظهار نظر منفی در شورای انقلاب به عمل نیامد. درحالی که بعداً تمام حملات علیه دولت موقت روی این سیاست بود.

خط مشی و دیپلماسی ما با هر یک از این سه گروه کشورهای یادشده در بالا متفاوت و از ویژگی‌های خاص برخوردار بوده است. مثلاً در رابطه با قدرت‌ها و ابرقدرت‌های شرقی و غربی، دیپلماسی ما بر این پایه قرار داشته است که احتیاجات کشور، بدون وابستگی‌های اسارت‌بار با شرایطی کاملاً به نفع ایران تأمین گردد.

در رابطه با کشورهای دنیای سوم، یک سلسله اوضاع و احوال فرهنگی، اقتصادی، سیاسی مشترک وجود داشته و دارد که می‌تواند محور دیپلماسی ایران با این کشورها قرار بگیرد. نظیر جنبش غیرمتمهدها، تلاش و برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های مشترک در زمینه‌های اقتصادی - صنعتی و غیره. در مورد کشورهای اسلامی، نقاط مشترک خیلی عمیق‌تر و اصولی‌تر هستند و بر این پایه روابط دیپلماسی می‌تواند شکل و محتوای خاصی به خود بگیرد.

در تبیین و برنامه‌ریزی دیپلماسی کشور، ما به این واقعیت توجه داشتیم که با مجموعه‌ای از دولت‌هایی سروکار داریم که طیف وسیعی را از حیث شکل و محتوی تشکیل می‌دهند. درست است که ملت ایران انقلاب کرده و جمهوری اسلامی را تشکیل داده است اما سایر ملت‌ها به معنای انقلاب اسلامی ایران، انقلاب نکرده‌اند. برای ایجاد مناسبات بین‌المللی میان ایران با سایر کشورها و براساس منافع و مصالح عمومی کشور، نمی‌توان ساده‌لوحانه به انتظار تغییر سایر

دولت‌ها و تبدیل نظام آنان به نظام مورد قبول جمهوری اسلامی و یا تسلیم و تمکین آنان از جمهوری اسلامی نشست. بلکه یک دیپلماسی فعال باید در چنین مجموعه ناهمگن و پر از تضاد و تخاصم حرکت کرده و از شرایط جهانی و مناسبات خارجی به نفع کشورمان استفاده نماید.

در این راستا و براساس مواضع استراتژیک و یا تاکتیکی سایر کشورهای جهان در رابطه با جمهوری اسلامی ایران ما با سه گروه از کشورها سروکار داریم: **کشورهای دوست، مخالف و دشمن.** مجموعه مواضع و عملکردهای کوتاه و درازمدت هر یک از سه گروه در رابطه با ایران به دو دسته بالقوه تقسیم می‌شوند. به این ترتیب وضعیت هریک از کشورهای جهان، در رابطه با جمهوری اسلامی، براساس مطلوب یا مقبول بودن مواضع و روابطشان با ایران در طیفی مرکب از ۶ گروه اساسی قرار خواهند گرفت: دوستان بالفعل، دوستان بالقوه، مخالفین بالقوه، مخالفین بالفعل، دشمنان بالقوه و بالاخره دشمنان بالفعل. در یک طرف طیف کشورهای قرار دارند که براساس اصول و مبانی سیاست خارجی و مصالح و منافع ایران دوستان بالفعل جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند و در طرف دیگر آن کشورهایی هستند که دشمنی خود را با ایران ظاهر و آشکار و علنی و فعال ساخته‌اند. نقش و رسالت و وظیفه دیپلماسی فعال و واقع‌بینانه آنست که از طریق همان علم و هنری که باید حاکم بر آن باشد، روابط و مواضع کشورها و دولت‌های خارجی را نسبت به جمهوری اسلامی به تدریج از یک طرف طیف، یعنی دشمنی بالفعل، به طرف دیگر طیف، یعنی دوستی بالفعل، حرکت دهد. سخن بر سر این نیست که دشمنان بالفعل استراتژیک جمهوری اسلامی به دوستان بالفعل استراتژیک تبدیل گردند، که این چه بسا غیر ممکن باشد. بلکه صحبت بر سر این است که هدف دیپلماسی واقع‌بینانه باید این باشد که با علم و هنر خود کلیه امکانات را آن‌چنان به کار گیرد که دشمنان بالفعل، به دشمنان بالقوه و دشمنان بالقوه به مخالفین (بالفعل و بالقوه) و مخالفین به دوستان تبدیل شوند. و دوستان بالقوه از حالت بی‌تفاوتی خارج شده و به حمایت جدی و عملی ایران برخیزند. ضمناً باید در نظر داشت و توجه کرد که همه دوستی‌ها، مخالفت‌ها و دشمنی‌ها ضرورتاً استراتژیک نیستند و برخی از آنها تاکتیکی می‌باشند. بدترین نوع دیپلماسی

حاکم بر روابط خارجی یک دولت آن است که در جهت مخالفی که بیان شد حرکت نماید. یعنی حرکتی که قطب دوستان بالفعل تدریجاً ضعیف‌تر و بی‌رنگ‌تر بشود و قطب دشمنان بالفعل قوی‌تر، پررنگ‌تر و فعال‌تر گردد.

حرکت دیپلماسی دولت موقت در زمان تصدی اینجانب برخلاف قضاوت نادرست نویسنده و تهمت سازشکاری که بر ما زده‌اند. در جهت برنامه‌ریزی شده بود که به خنثی ساختن یا تقلیل دشمنی‌ها و مخالفت‌ها و ازدیاد دوستی‌ها بیانجامد. چنین حرکتی به معنای سازش مصالح ملی یا تخطی از اصول و مبانی قبول شده سیاست خارجی نمی‌باشد، که آن اسمش دیپلماسی نبوده، تسلیم و سازش است. بلکه حرکتی بود در چهارچوبی که قبلاً بیان شد نه خارج از آن. این چنین نیست که برخی تصور کرده و یا می‌کنند که دیپلماسی موفق لزوماً بایستی با سازش و تسلیم همراه باشد.

با این توضیحات امید است روشن شده باشد که برخلاف تصور بی‌جا و بی‌اساس نویسنده مقالات اطلاعات، سیاست خارجی دولت موقت نه سازشکارانه بوده است و نه برنامه‌های ما «همزمانی و همراهی با شرایط و جو خاص آن روز در شعارهای ضد آمریکایی سر دادن» و یا «از گسترش مبارزات ضد امپریالیستی و یاری نهضت‌های آزادیبخش با حرارت سخن گفتن»، بوده است. بلکه از روی بصیرت و اعتقاد و در رابطه با سیاست‌های مصوبه عمل می‌کرده ایم. ما معتقدیم فرق است، فرقی خیلی اساسی، میان مبارزه با امپریالیسم در شعار و در عمل مبارزه با امپریالیسم در همه جا و همیشه نیازمند به دادن شعار نیست. شعور می‌خواهد و عمل، قدرت تخیل اختراعی و طرح و برنامه‌ریزی و کار بسیار پیچیده و زیرکانه می‌خواهد.

نویسنده چنین مطرح ساخته است که چون نظر اینجانب ضرورت تهاجم همه‌جانبه و مستمر علیه آمریکا بوده لذا سیاست دولت موقت در جهت سازندگی نبوده است. ایشان از سخنرانی اینجانب در نیویورک و به هنگام شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقل می‌کند که گفته بودم:

«ما نمی‌توانیم فقط در یک کشور با امپریالیسم بجنگیم. اگر می‌خواهیم در جنگ با امپریالیسم موفق شویم باید در تمامی جبهه‌ها با آن مقابله کنیم. این تنها ما

نیستیم که با امپریالیسم می‌جنگیم، ملت‌های دیگری هم هستند و اگر ما دست به‌دست آنها ندهیم و امپریالیسم را در تمام دنیا در تنگنا نگذاریم آنها با قدرت بیشتری می‌آیند و دوباره ما را در تنگنا قرار خواهند داد.»

نویسنده ضمن تأیید مواضع اینجانب اضافه می‌کند که چون: «گوینده آن در واقع تنظیم‌کننده اصلی و معرف قانونی سیاست خارجی دولت موقت بوده است که در ضمن سایر اعضای دولت و به‌خصوص رئیس آن، شخص بازرگان، منطقاً مسئول آن شمرده می‌شدند». پس بنابراین تهاجمی بودن سیاست خارجی دولت موقت خلاف سازندگی داخلی و مغایر با نفی صدور انقلاب بوده است.

این نتیجه‌گیری حاکی از عدم توجه کافی نویسنده به تفاوت میان مفهوم و محتوای سیاست خارجی با کاربرد دیپلماسی می‌باشد.

**اولاً** در مورد صدور انقلاب قبلاً توضیحاتی داده شد و به نظر نمی‌رسد که میان آنچه درباره عدم استفاده از واژه صدور انقلاب گفته شد با دیپلماسی تهاجمی مورد بحث تناقض و یا مغایرتی وجود داشته باشد. **ثانیاً** جمهوری اسلامی در تلاش برای کسب استقلال اقتصادی و قطع وابستگی‌های اسارت‌بار و مبارزه با سلطه استعمار و امپریالیسم با بسیاری از کشورهای دنیای سوم منافع مشترک دارد. در آنجا امپریالیسم به معنای مصطلح سیاسی و اقتصادی آن، یعنی قدرت «توسعه‌طلب» به‌کار گرفته شده است.

کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان در نیمکره شمالی و در رأس آنها دو «ابر قدرت شرق و غرب» یعنی روسیه شوروی و آمریکا به منظور حفظ و ازدیاد نفوذ و منافع خود به‌طور مستمر و پی‌گیر، در جهت توسعه‌طلبی، علیه منافع و مصالح کشورهای ضعیف، علی‌الخصوص در دنیای سوم از موضع قدرت، حرکت می‌کنند.

تمامی کشورهای دنیای سوم مبتلا به این مسأله هستند. مجاری این توسعه‌طلبی را باید در شیوه مناسبات بین‌المللی، خصوصاً مناسبات اقتصادی، فرهنگی، جستجو کرد. در اینجا بحث بر سر ماهیت نظام‌های حاکم بر این کشورها نمی‌باشد، اگرچه باید به آن پرداخت. بلکه در اینجا بحث بر سر سیاست خارجی آنها در رابطه با کشورهای دنیای سوم است. حفظ روابط با این قدرت‌ها مترادف با قبول کردن و یا

تسلیم شدن به سیاست‌های توسعه‌طلبانه آنان نمی‌باشد. یک دولت مستقل ملی و برخوردار از حمایت عمیق مردم کشور می‌تواند با استفاده از مناسبات کنونی جهان روابط خود را با این دولت‌ها براساس منافع مشترک حفظ نماید و به آنها اجازه دخالت را ندهد بنابراین وقتی ما صحبت از مبارزه علیه امپریالیسم می‌کنیم یعنی مقاومت در برابر سیاست خارجی سلطه‌گرانه و توسعه‌طلبانه این قدرت‌ها. اما این مبارزه لزوماً به معنای قطع رابطه با این قدرت‌ها نمی‌باشد. کما این‌که قطع روابط دیپلماسی نیز به معنای مبارزه با امپریالیست‌ها نیست. همچنان که همکاری با سایر کشورهای دنیای سوم در مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه ابرقدرت‌ها از جمله آمریکا، آن هم در تمامی جبهه‌ها (از جمله جبهه‌های فرهنگی و اقتصادی) نه تنها مابینتی با سازندگی داخلی ندارد بلکه دقیقاً در راستای صحیح آن قرار دارد. در صورتی که کشورهای دنیای سوم بخواهند و با هم در زمینه‌های صنعتی، اقتصادی، تجاری همکاری‌های نزدیکی را آغاز نمایند، یک مقابله مؤثر با امپریالیسم قطعاً صورت واقعی پیدا خواهد کرد.

## ۲. برخورد با دولت عراق

نویسنده مقالات اطلاعات به برخی از برنامه‌هایی که برای مقابله با تحریکات دولت عراق داشته ایم و عمل می‌کردیم سه ایراد گرفته است. که به ترتیب زیر جواب و توضیح داده می‌شود:

الف. به نقل از مصاحبه اینجانب در ۵۸/۴/۲۵، ایراد گرفته است که چرا ما از بهبود بخشیدن به روابط ایران و عراق سخن گفته‌ایم و نقل کرده است که: «یزدی در همان گفتگو حملات هواپیماهای عراقی به خاک ایران را توجیه نموده و آن را صرفاً یک اشتباه و خطا عنوان می‌سازد».

نویسنده در نقل سخن اینجانب، به صورتی که موافق برداشت‌های نادرست خود تلقی بشود، تغییر داده است. این مصاحبه (در ۵۸/۴/۲۵) پس از گفتگوی اینجانب با سفیر جدید عراق در ایران به هنگام دریافت اعتبارنامه وی صورت گرفت. بخش‌هایی از آن مصاحبه که به موضوع مورد نظر مربوط می‌شود بدین قرار است:

«گفتگوهای دیروز ما در دنباله تلاش‌ها و فعالیت‌های سفیر ایران در عراق (آقای دعائی) صورت گرفت. وی در طی چند روز گذشته با رئیس جمهور عراق و وزیر امور خارجه و دیگر مقامات این کشور ملاقات کرده است.»  
بالافاصله در همین مصاحبه به موضوع مذاکره و گزارش‌های سفیر ایران در عراق اشاره کلی شده است:

«بنا به پیشنهاد دولت عراق و پذیرش ما قرار شده است که برای برطرف ساختن سوء تفاهماتی که به وجود آمده است در نخستین مرحله حملات تبلیغاتی دو کشور نسبت به یکدیگر قطع شود. دولت عراق قول داده است که از به‌کار بردن عناوین مجهول درباره خوزستان و سایر نقاط جلوگیری کند.»

به طوری که ملاحظه می‌شود در این مصاحبه هم، که در آن تاریخ به اجمال، اما با صراحت آمده است، محور اصلی مشکل در روابط ایران با عراق، تحریکات دولت عراق در خوزستان معرفی شده است. پس از حمله عراق به خوزستان و بروز جنگ، جزئیات این مسائل به‌طور مبسوط در طی سر مقالات اینجانب در **کیهان** آمده است اما در آن مقطع زمانی (تیر ماه ۵۸) و در تحت آن شرایط که هدف از تلاش‌های دیپلماسی ما جلوگیری از توسعه اختلافات و پیش‌گیری وخیم‌تر شدن روابط و نهایتاً درگیری و جنگ بوده است، عقل سلیم و منافع و مصالح کشور حکم می‌کرده است که مسائل فقط در همان حد باز بشوند. همان‌طور که در آن مصاحبه منعکس است، یک سری حرکت‌های دیپلماسی در تهران و بغداد در این راستا در جریان بوده است. وقتی میان دو دولت و یا دو گروه اختلافی بروز می‌نماید، صحیح به نظر نمی‌آید که از همان ابتدا با قهر و خشونت برخورد شده و اعلام جنگ داده شود. مصالح جمهوری اسلامی، آن‌هم در نیمه اول سال ۵۸ ایجاب می‌کرده است که تمام راه‌های سیاست‌های برای حل بحرانی که توسط عراق علیه جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده بود به‌کار گرفته شوند. فعالیت‌های دیپلماسی آقای دعائی، سفیر ایران در عراق، و آشنایی و شناخت ایشان از مقامات عراقی در این حرکت دیپلماسی بسیار مفید بوده است. همین فعالیت‌ها باعث شد که عراق بپذیرد از تحریکات خود در **خوزستان** دست بردارد. که اینجانب در آن مصاحبه از این امر به‌صورت قول دولت عراق یاد

کرده‌ام. در برابر این، آن‌ها پیشنهاد کرده بودند که تبلیغات ایران علیه بعث عراق قطع شود. دولت ایران هم آن را پذیرفت. در اینجا لازم به تذکر است که تبلیغات ایران علیه عراق عموماً بی‌محتوا و در مواردی گمراه‌کننده و فاقد ارزش فرهنگی و عقیدتی بوده است. سفیر ایران در عراق، به کرات در تهران با مقامات مسئول در صدا و سیما در این باره گفتگوهایی نمود و جنبه‌های منفی و زیان‌بار آن نوع تبلیغات را، حتی در جلسات شورای انقلاب متذکر شدند.

بنابراین اگر ما بپذیرفتیم که به ازای قول دولت عراق در مورد قطع تحریکاتشان در خوزستان، برنامه‌های تبلیغاتی را متوقف سازیم، امتیاز مهمی به حریف نداده بودیم. موفقیت حرکت دیپلماسی ما در آن مقطع و تأیید نظر ما بر امکانات وسیع پیشگیری جنگ می‌باشد.

در چنین منظری از فعالیت‌های دیپلماسی بود که به سؤال خبرنگاران درباره بمباران برخی از مناطق مرزی ایران در غرب کشور توسط عراق به شرح زیر جواب داده شد:

«دولت عراق در خاک خود مانورهایی دارد و یا برخی از سرزمین‌های خود را بمباران می‌کند. در این شرایط امکان دارد که اشتباهاً برخی از نواحی مرزی ایران نیز مورد اصابت بمب قرار گیرد. در گذشته (منظور اسفند ۵۷ بوده است) که چنین اتفاقی رخ داد دولت عراق رسماً و کتباً ضمن پوزش‌خواهی اعلام کرد که این واقعه به سهو رخ داده است و آمادگی خود را نیز برای جبران خسارات اعلام کرد.»

ملاحظه می‌شود که نویسنده چگونه سخن اینجانب را تحریف کرده و آن را به‌صورت توجیهی از حملات هواپیماهای عراقی به خاک ایران قلمداد نموده است؟! قدرت به‌کارگیری علم و هنر دیپلماسی یعنی همین که به‌جای تشدید درگیری‌ها و بروز جنگ، که به هر حال آغازش تحمیلی بوده است، حریف را وادار سازیم که رسماً و کتباً به تجاوز خود اعتراف نموده، پوزش‌خواهی کرده و جبران خسارات نماید. تنها کسانی این‌گونه دیپلماسی را محکوم می‌کنند که اصولاً خواستار جنگ بوده باشند و تجاوز محدود حریف را بهانه برای جنگ گسترده قرار بدهند. ما در دولت موقت چنین برنامه‌هایی را نداشتیم. بنابراین در برابر کلبه

تحریکات، اعم از داخلی و یا خارجی مقاومت می‌کردیم و سعی مان بر این بود که با خونسردی و متانت مصالح عالی‌ه کشورمان را حفظ نماییم.

ب. نویسنده با نقل مطالبی از سرمقاله مورخه ۵۹/۷/۵ اینجانب در کیهان تحت عنوان «حمله نظامی صدام حسین»، سیاست خارجی دولت موقت را در رابطه با دولت عراق از ابتدا «تهاجمی» خوانده است:

«یزدی محورهای دیگری نیز برای سیاست خارجی دولت بازرگان نسبت به عراق ذکر می‌کند که مشخصه اصلی و بارز همه آنها تهاجمی بودن بر علیه رژیم صدام است.»

اولاً نقل قول و استنتاج فوق ناقص است و ثانیاً آرائه این‌گونه جمع‌بندی‌ها، در واقع برگه دادن به دست دشمن علیه ایران است که خود ایشان در جای دیگر، که ذکر آن خواهد آمد، به آن ایراد گرفته‌اند.

مقاله استنادی نویسنده، قسمت چهارم از یک سری مقالاتی به قلم اینجانب است که تحت عنوان فوق در روزنامه کیهان آمده بوده است. در سه قسمت اول این مقالات به تفصیل برنامه‌های تحریک‌آمیز و دخالت‌های مکرر و تجاوزات بعث عراق و یاران و حامیان‌ش علیه جمهوری اسلامی شرح داده شده است و اسناد آن آرائه گردیده و نشان داده شده است که از بعد از پیروزی انقلاب تحریک و تجاوز و تخطی از جانب دولت عراق آغاز گردید. در قسمت چهارم آن مقالات برنامه‌هایی که در مقابله با این تجاوزات و پیشگیری توسعه آنها داشته‌ایم و آنها را بر طبق مصالح مملکت و موزاین یک دیپلماسی موفق با زیرکی و پختگی و حساب شده پی‌گیری می‌کردیم ذکر نموده‌ایم، نویسنده این شیوه کار ما را «حقه سیاسی» تعبیر نموده است که درست نمی‌باشد بلکه از مصادیق همان «مهارت»، «ظرافت»، «هشیاری»، «پیچیدگی» و «استتار»، در دیپلماسی است که ایشان هم در یکی از مقالات خود آنها را به درستی، از اجزای ضروری یک دیپلماسی موفق قلمداد نموده‌اند. قطعاً از این بابت نمی‌باید و نمی‌توان ما را مورد ملامت قرار بدهند.

در طی آن مقالات و در سایر مصاحبه‌ها ما به کرات موارد عدیده سیاست مداخله‌گرانه دولت بعثی عراق را بیان کرده‌ایم. در خلال جلسات کنفرانس سران



جنبش غیرمتعهدها در کوبا، با رهبران جبهه پایداری (رؤسای جمهوری و وزیران خارجه کشورهای عضو جبهه یعنی الجزایر، سوریه، یمن جنوبی، لیبی، فلسطین و همچنین عراق) و ماه بعد در خلال جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک مذاکرات گسترده‌ای انجام دادیم. در این دیدارها، اسناد و مدارک دخالت‌های بعث عراق را در امور داخلی ایران و ستیزه‌جویی‌اش را با انقلاب اسلامی ارائه داده و اولتیماتوم دادیم که اگر عراق دست بردارد ما اجباراً مقابله به مثل خواهیم کرد. نمونه‌ای از این اقدامات و موضع‌گیری‌ها در سرمقاله اینجانب در کیهان سوم آبان ۵۹ به شرح زیر آمده است:

«ثانیاً این دولت عراق است که با اعزام خرابکاران مسلح و مزدور به نام **التحریر الاحواز** به داخل ایران مفاد قرارداد ۱۹۷۵ را نقض کرده است نه ایران. ما اسناد دخالت رژیم عراق را در این مورد در گذشته منتشر ساخته‌ایم و نشان داده‌ایم که چگونه دولت بعثی از همان ابتدای پیروزی انقلاب بلافاصله نیروهای مزدور مسلح را تجهیز کرده و با دادن پول و سلاح به داخل مرزهای ایران دست خرابکاری و کشتار مردم بی‌گناه می‌زده است.

در همان زمان ما با ارائه این اسناد انکارناپذیر به آنها اولتیماتوم دادیم که اگر بعثی‌های عراق دست از این حرکات خود بردارند، ما با کمال قدرت مقابله به مثل خواهیم کرد و اگر شروع کنیم تا پایان عمل و تحقق اهداف پیش خواهیم رفت. در همان زمان به آنها گفتیم که رژیم بعثی عراق باید بداند که در این بازی بازنده نهایی خود بعثی‌ها خواهند بود.

چرا که با توجه به وضعیت داخلی عراق و روابط دولت بعث با مردم عراق، آسیب‌پذیری رژیم بعث عراق فوق‌العاده بالاست و بدون شک این بعثی‌ها هستند که متضرر و متلاشی خواهند شد».

اما این التیماتوم‌ها وقتی می‌توانست مؤثر واقع گردد که همراه با عملیات سیاسی، دیپلماسی، تبلیغاتی در سطح منطقه و در عراق صورت گیرد. این شیوه کار در مجموع موفق بود، به طوری که این دولت عراق بود که پیشنهاد قطع برنامه‌های تبلیغاتی را به ما داد و به ازای آن قول داد که از تحریکات خود در خوزستان دست بردارد.

بنابراین همان‌طور که در مصاحبه‌ها و مقالات گذشته مبسوطاً شرح داده شده است عملکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در دوران تصدی اینجانب، در رابطه با دولت عراق، برخلاف قضاوت نویسندگان تهاجمی، به این معنا که ما آغازگر برنامه‌هایی بر ضد رژیم بعثی بوده باشیم نبوده است. طرح چنین ادعایی و تبلیغ آن، در روزنامه‌های وابسته به دولت در واقع مطلوب دولت بعثی عراق بوده و می‌تواند مورد سوء استفاده آنها قرار گیرد.

ج. نویسنده پس از نقل قول‌هایی از اینجانب درباره ماهیت رژیم بعث عراق و علل تحریکات عراق علیه جمهوری اسلامی می‌نویسد:

«البته جای این بحث نیز می‌باشد که از نظر سیاسی و امنیتی اقدام یزدی در توضیح و تشریح سیاست‌های مداخله‌جویانه در رابطه با عراق از قبیل کمک به انقلابیون عراقی و تبلیغات بر علیه حکومت عراق تا چه حد صحیح و عاقلانه بوده است؟ زیرا وی به‌عنوان کسی که زمانی رسماً مسئولیت اداره سازمان دیپلماسی کشور را برعهده داشته است حق ندارد با ارائه این‌گونه مطالب و اطلاعات برای حکومت عراق که درصدد اثبات مداخله ایران در عراق قبل از وقوع جنگ می‌باشد سند و مدرک به‌دست بدهد. کما اینکه منافقین در تحلیل علل وقوع جنگ و تلاش برای تبرئه حکومت بعث و محکومیت نظام جمهوری اسلامی به قسمت‌هایی از مطالب مذکور که از یزدی نقل شد، استناد کرده‌اند.»

همان‌طور که توضیح داده شد، سیاست دولت موقت در رابطه با عراق «مداخله‌جویانه» نبوده است. نویسنده نباید چنین عنوانی را بپذیرد و آن را به‌کار گیرد. دولت عراق و به تبع آنها گروه‌های ضد انقلاب در داخل و خارج از کشور، تنها زمانی می‌توانند به آن مقالات استناد کنند که تعمداً آن قسمت‌هایی را که در آنها دخالت‌های دولت بعث عراق در امور داخلی ایران و نقض صریح و آشکار و مفاد موافقتنامه ۱۹۷۵ بین دو دولت، به تفصیل آمده است، نادیده بگیرند و بخواهند تنها به قاضی بروند. اما اگر چنانچه قرار باشد به منظور پایان بخشیدن به جنگ این مسأله در یک محکمه صالحه‌ای مورد بررسی و رسیدگی جدی قرار بگیرد و مجریان دیپلماسی ایران واجد شایستگی‌ها و صلاحیت‌های لازم باشند، برای اثبات آغاز تجاوز و اعمال سیاست‌های مداخله‌جویانه عراق در ایران مدارک و شواهد به

اندازه کافی وجود دارند. نه دولت عراق و نه هیچ گروه دیگری نمی‌تواند به استناد مقالات و مصاحبه‌های اینجانب حکومت بعث عراق را، در مورد شروع جنگ تبرئه و نظام جمهوری اسلامی را محکوم نماید، مگر در دادگاه‌هایی از نوع مَحْكَمَه بلخ!! قضیه شروع جنگ را نیز نباید با ادامه آن بعد از فتح خرمشهر مخلوط نمود که موجب خلط مبحث می‌گردد.

### ۳. حمایت از جنبش‌های آزادیبخش

نویسنده مقالات اطلاعات از سیاست خارجی دولت موقت در زمان تصدی اینجانب چنین برداشت کرده است که ما نفس ارزش و جایگاه صدور انقلاب به معنای «صدور فکری و فرهنگی انقلاب» با حمایت‌های مادی و معنوی در حد مقدور از نهضت‌های رهایی‌بخش. به‌عنوان وظایف و اهداف اصلی انقلاب اسلامی را، با سؤال مواجه ساخته‌ایم.

ایشان برای اثبات نظر خود با استفاده از آیات و اخبار به تحلیل مبانی ایدئولوژیک صدور انقلاب و تعهد و مسئولیت یک مسلمان و یا یک جامعه اسلامی نسبت به سایر مسلمانان و جوامع اسلامی از یک سو و سایر انسان‌ها و جوامع انسانی از سوی دیگر پرداخته است.

در این قسمت اخیر، یعنی تعهد و مسئولیت مسلمانان ما نه تنها به آن اعتقاد داریم بلکه در تنظیم سیاست خارجی دولت موقت آن را در دو بخش روابط جمهوری اسلامی با کشورهای دنیای سوم و یا کشورهای اسلامی پیش‌بینی کرده بودیم و بر آن اساس در رابطه با جنبش‌های آزادی‌بخش در بخش سیاسی وزارت امور خارجه یک واحد ویژه‌ای به‌وجود آوردیم که وظیفه آن در مرحله اول جمع‌آوری اطلاعات درباره سازمان‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش در کشورهای دنیای سوم و جهان اسلام بود. ما می‌دانستیم که نهضت‌های آزادی‌بخش یا گروه‌هایی که تحت چنین نام‌هایی فعالیت می‌کنند، از حیث باورهای اعتقادی، وابستگی‌های سیاسی و معیارهای اخلاقی طیف وسیع و گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. جمهوری اسلامی نمی‌توانست و نمی‌بایست بدون یک مطالعه اساسی و سیمیناتیک نسبت به آنها موضع اختیار کند و یا از آنها حمایت نماید. نمایندگان برخی از این جنبش‌ها،

پس از پیروزی انقلاب به ایران آمدند، دولت موقت به اندازه شناخت خود از آنان و در حد مقدور از آنان استقبال و ابراز همدردی و حمایت نمود. اولین گروهی که ایران آمد، هیأت نمایندگی فلسطینی‌ها به رهبری عرفات بود، که سفرهایی به مشهد و اهواز نیز انجام داد. دولت ایران، سازمان آزادیبخش فلسطین را به‌عنوان نماینده مردم فلسطین در سطح یک دولت، به رسمیت شناخته و به آنها اجازه تأسیس نمایندگی در تهران را داد. این شناسائی نه به معنای تأیید تمامی مواضع و عملکردهای ساف و نه مجوزی برای فعال مایشاء بودن آن سازمان در ایران بوده است.

اگرچه بسیاری از کسانی که هم اکنون به مخالفت با یاسر عرفات برخاسته‌اند و از مخالفین وی حمایت‌های مادی و معنوی می‌نمایند، در آن زمان ما را به یاد ناسزا و تهمت گرفته و از ما می‌خواستند که دست آنها را در ایران تا هر کجا که ممکن است باز بگذاریم. از آن جمله وقتی ساف، بدون مذاکره قبلی و کست اجازه از دولت ایران به تأسیس دفتری در خرمشهر اقدام نمود، بلافاصله با آن عمل مخالفت نموده و آنها را وادار به تعطیل دفتر نمودیم، موجب آن شد که از همه طرف مورد حمله و انتقاد قرار بگیریم.

در مجامع بین‌المللی در کنفرانس سران جنبش غیرمتعهدها در کوبا و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک، همه جا ما از آرمان مردم فلسطین و سایر جنبش‌های آزادیبخش دفاع کردیم.

بعد از فلسطینی‌ها نمایندگان حرکت المحرومین و امل و مجلس اعلی شیعیان لبنان به‌دنبال آنان نمایندگان مردم نیکاراگوئه به تهران آمدند و مورد استقبال رسمی دولت قرار گرفتند. در اردیبهشت ۵۸ نماینده ویژه رهبر جنبش آزادیبخش زیمبابوه به تهران آمد. در مصاحبه‌ای که در ۵۸/۲/۸ (اطلاعات) با اینجانب در رابطه با سفر وی صورت گرفته شد، گفته شد که:

«انقلاب اسلامی ایران بر پایه اصول مقدس اسلامی مبتنی است که هدف آن آزادساختن بشر از هرگونه بردگی پنهان و آشکار است سیاست ما، بر این منوال است که از هر مبارزه بر حقی حمایت نماییم».

در همین زمان، نمایندگان اتحادیه جهانی سندیکاهای عرب به ایران آمدند و وزارت امور خارجه از آنها استقبال کرد. در طی یک مصاحبه‌ای در ۵۸/۲/۱۰ (اطلاعات) با اینجانب چنین گفته شد:

«باید فعالیت خود را جهت ایجاد سازمان اسلامی که تا خاور دور ادامه یابد متمرکز سازیم تا مشکلات امت اسلامی و در راس آن مسأله فلسطین حل شود.»  
مشابه همین رویدادها و مذاکرات با نمایندگان سازمان‌های آزادیبخش فیلیپین، اریتره، صحرا (پولیسارو) و... صورت گرفت و براساس توانایی‌ها و اولویت‌ها و در حد مقدور کمک‌هایی ارائه گردید. در ۵۸/۲/۳۱ مواضع کلی وزارت امور خارجه ایران در مصاحبه‌ای به شرح زیر مطرح گردید:

«سؤال: آقای دکتر شما گفته بودید که از جنبش‌های آزادیبخش حمایت می‌کنید آیا این ضوابط ایدئولوژی که ما داریم در این روابط اثر خواهد گذاشت؟  
جواب: وقتی صحبت از ضوابط ایدئولوژیک می‌شود باید روشن کنیم که دقیقاً منظور چیست؟ ما از آن دسته از جنبش‌های آزادیبخش که مستقل عمل می‌کنند پشتیبانی خواهیم کرد بعضی از جنبش‌ها هستند که وابستگی‌هایی به این یا آن ابرقدرت دارند و برای مقاصد خاصی در مناقشات بین‌المللی بین دولت‌ها به وجود آمده‌اند. ما در این ماجراها نمی‌خواهیم کشیده شویم. اما گروه‌هایی که مستقل عمل می‌کنند خودمان را موظف می‌دانیم به آنها کمک کنیم.»

در رابطه با نهضت‌های آزادیبخش ما یک سیاست کلی و اصولی را در محدوده توانایی‌ها و الویت‌ها تعقیب می‌کردیم، که نمونه‌هایی را مختصراً ارائه دادیم. بنابراین اظهار نظر و قضاوت و برداشت نویسنده مقالات اطلاعات درست و منطبق با واقعیت نمی‌باشد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این مقاله جوابیه به چهار ایراد اصلی نویسنده به نهضت آزادی و دولت موقت و اینجانب در رابطه با سیاست‌ها و عملکرد دولت، رابطه با عراق و پیشگیری جنگ، صدور انقلاب و جنبش‌های آزادیبخش و مبارزه با امپریالیسم پاسخ داده شده است.

درباره جنگ و صلح از دیدگاه‌های عقیدتی و سیاسی و اقتصادی و نظامی مطالبی که ایشان مطرح ساخته‌اند نیز جای تأمل فراوان داشته، قابل بحث و بررسی است، و به حول و قوه الهی، در مقاله دیگری به آنها پاسخ خواهند داد.

بار دیگر از اقدام مفید روزنامه اطلاعات در بازکردن بحث پیرامون مسائل اساسی مملکت به طور منطقی و اصولی، و نه تهمت و برجسب بر هر غیر موافقی، صمیمانه تشکر می‌نماید.

امید است که در سایه اینگونه برخورد سالم آراء و عقاید، همه صاحب‌نظران و علاقمندان به سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی بتوانند در حل مسائل و مشکلات و در جداکردن حق از باطل سهم خود را اداء نمایند. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی. ابراهیم یزدی ۷ آذر ماه ۶۴

### بخش ششم سال ۱۳۶۵

#### تدبیر یا تصادف در پیدایش حیات

سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسیین «ضرورت و تصادف در زیست‌شناسی»

۸ و ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۵

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

«در آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها و در آمد و شد شب و روز و در کشتی‌هایی که در دریا می‌روند و مایه سود مردم‌اند، و در بارانی که خدا از آسمان فرو می‌فرستد تا زمین مرده را بدان زنده سازد و جنندگان را در آن پراکنده کند، و در حرکات بادها و ابرهای مسخر میان زمین و آسمان برای خردمندانی که درمی‌یابند عبرت‌هاست.» (بقره ۱۶۴)

حیات چیست و چگونه به وجود آمده است و مشخصات و ویژگی‌های آن کدام است؟ آیا پیدایش جهان، و از جمله موجودات زنده حاصل یک طرح و تدبیر از پیش ترسیم و مقدر شده است و بودن و شدن آن را ضرورتی ایجاب کرده است، یا محصول یک تصادف بی‌تدبیر و به قول ماتریالیست‌ها «یک تصادف میمون و مبارک» و اگر چنین است منظور از تصادف چیست و چه معنا دارد؟ در آن صورت آیا آفرینش یا پیدایش جهان بی‌هدف یا هدفمند است؟

پاسخ به این پرسش‌های اساسی که عمرشان به قدمت خود بشر اندیشه‌ورز Homo sapiens، و عمق و عظمت‌شان در حد خود آفرینش و کل هستی است، از موضوعات محوری علم و فلسفه زیست‌شناسی (Philosophy of Biology) در طی ادوار مختلف و در تمام مکاتب و مذاهب بوده است و می‌باشد. هرگونه بحث و بررسی در مسأله تدبیر و ضرورت و یا تضاد در خلقت ما را لاجرم به بحث درباره تعریف حیات می‌کشاند. چگونه می‌توان درباره پیدایش حیات، خواه بر اثر تضاد کور میمون یا نامیمون و یا بر اثر ضرورت و تدبیر، صحبت کرد بدون آن‌که ماهیت، جوهر خود حیات را فهمیده باشیم؟

بنابراین ابتدا یک بررسی اجمالی از تعاریف حیات را ارائه می‌دهیم. بشر درباره موجودات زنده جهان دانش عظیم و بی‌سابقه‌ای را فراهم آورده است. وسعت و حجم و عمق این دانش باورکردنی نیست؛ اعجاب‌انگیز است. این اطلاعات به ما امکان می‌دهد تا برخی از پرسش‌های بسیار اساسی را پاسخ بدهیم. اما پرسش‌های بسیاری هستند که هنوز جوابی به آنها داده نشده است یا جوابی برای آنها وجود ندارد. جمع‌آوری اطلاعات درباره موضوع مورد بحث، اگرچه از مباحث علم زیست‌شناسی است اما پاسخ آنها فراتر از زیست‌شناسی و ورود به قلمرو جهان‌بینی است.

اما چگونه می‌توان حیات را شناخت. برای شناخت حیات چه ابزارهایی در دست است و باید یا می‌توان به کار برد. آیا با بررسی و شناخت نمادهای حیات می‌توان به جوهر و طبیعت حیات دست یافت. به خصوص با توجه به اینکه هر یک از گروه‌های تخصصی از یک بعد یا زاویه خاصی موجودات زنده را بررسی می‌کنند:

**آناتومیست‌ها** موجودات زنده را کالبدشکافی می‌کنند و بر اساس فهم شکل اعضاء آنها طبقه‌بندی می‌نمایند. تعداد انواع موجودات زنده به چه میزان است؟ چه صدهزار، چه صد میلیون که دقیقاً نمی‌دانیم. اما آناتومیست‌ها بیش از یک میلیون نوع موجودات زنده از حیوان و نبات را مجزای از هم مطالعه کرده و آنها را برحسب ساختمان طبقه‌بندی کرده‌اند.

فیزیولوژیست‌ها علم وظایف اعضا یا عملکرد عمومی و کلی موجودات زنده را بررسی و تحقیق می‌کنند.

اکولوژیست‌ها رابطه میان موجودات زنده را با هم و یا محیط زیست بررسی می‌نمایند.

اتولوژیست‌ها رفتار حیوانات و نباتات را مطالعه می‌کنند.

بیوشیمیست‌ها شیمی حیاتی یا شیمی زیستی، یعنی همکنشی زیستی مولکول‌های آلی را، به عنوان عناصر سازنده حیات در کره زمین، بررسی می‌نمایند.

زیست‌شناسان تحولی (Evolutionary Biologists) به بررسی پیدایش و تکامل موجودات زنده، چه آنها که در گذشته بوده‌اند و امروز منقرض شده‌اند و چه آنها که امروز هستند، اما از دیدگاه سیر تحول تاریخی آنها، می‌پردازند.

زیست‌شناسان مولکولی (Molecular Biologists) به کشف عوامل و مولکول‌های مسئول تولید مثل و نقل و انتقال صفات ارثی از نسلی به نسل دیگر موفق شده‌اند. موضوعی که قبلاً علمای وراثت (Geneticists) انجام می‌دادند اما نه در سطح مولکولی.

جنین‌شناسان سیر تحول موجود زنده را از یک سلول واحد و تبدیل آن به یک موجود کامل بررسی و مطالعه می‌کنند. علاوه بر این رشته‌های اصلی و اساسی، مطالعه موجودات زنده در رشته‌های فرعی مبتدی مورد مطالعه و بررسی هستند نظیر گیاه‌شناسان یا بوتانیست‌ها (Botanists) که صرفاً نباتات را بررسی می‌کنند.

جانورشناسان یا ژئولوژیست‌ها حیات حیوانات را تحت مطالعه دارند.

میکروب‌شناسان یا میکروبیولوژیست‌ها به مطالعه حیات موجودات ذره‌بینی (میکروب‌ها) مشغولند.

برخی به مطالعه موجودات زنده دریایی می‌پردازند (اوشنوگرافی یا مارین) و برخی به جستجوی حیات در سایر کرات و سماوات پرداخته‌اند.

این مطالعات و بررسی‌ها انبوهی از دانش در رابطه با حیات برای ما فراهم ساخته است که در تاریخ علم بی سابقه است. و طبیعی است که هر یک از زیست‌شناسان از ظن خود با مسأله حیات برخورد کنند و آن را تعریف نمایند.



درحالی که ما در طبیعت شیمی و فیزیک نداریم. اما به هر حال بر اساس رشته‌های گوناگون علمی، ۵ تعریف کلی و اساسی برای حیات ارائه داده‌اند که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم.

#### ۱. تعریف فیزیولوژیکی حیات

بر اساس علم وظایف اعضا یا فیزیولوژی، موجود زنده عبارت است از: «هر سیستمی که بتواند وظایفی را نظیر خوردن، متابولیسم، دفع، تنفس، حرکت، رشد، تولید مثل، حساسیت و واکنش و تحریکات خارجی را انجام دهد». این تعریف برای سال‌های بسیار مرسوم و مقبول بوده است. اما چنین تعریفی از حیات ناقص و نادرست است. چون ماشین‌هایی هستند که همه این کارها را انجام می‌دهند اما کسی آنها را موجود زنده نمی‌داند. بر عکس موجودات زنده‌ای هستند که برخی از این کارها را انجام نمی‌دهند. مثلاً برخی از باکتری‌ها که به جای تنفس معمولی از طریق دیگری کسب اکسیژن می‌کنند.

#### ۲. تعریف متابولیکی حیات

در این تعریف موجود زنده پدیده‌ای با مرزهای مشخص در نظر گرفته می‌شود، نظیر انسان، باکتری و... که بدون تغییر و تبدیل مشخصات عمومی خود، حداقل در یک دوره معین، با محیط اطراف خود به مبادله مواد می‌پردازد. این تعریف هنوز هم برای بسیاری از زیست‌شناسان معتبر است. اما کامل و جامع نیست. چرا که استثنائات وجود دارند. مثلاً دانه‌ها و یا اسپورهایی هستند که صدها بلکه هزاران سال بی‌حرکت و بدون هیچ نوع مبادله‌ای با محیط پیرامونی خود، در شرایط خاصی - نظیر درجه حرارت پایین، زنده باقی می‌مانند.

این موجودات به محض اینکه در شرایط مناسبی قرار گیرند فوری شروع به رشد می‌کنند. پدیده‌هایی هستند که بر طبق این تعریف با محیط خود مبادله مواد می‌نمایند، اما زنده محسوب نمی‌شوند. مثلاً شعله شمع در یک محیط محدود و معینی مواد آلی خود را می‌سوزاند از محیط اکسیژن می‌گیرد و آب و انیدرید کربنیک به محیط پس می‌دهد یعنی با محیط مبادله مواد می‌کند. اما موجود زنده‌ای نیست.

### ۳. تعریف بیوشیمی یا مولکولی حیات

در این تعریف موجود زنده عبارت است از سیستمی که حاوی رموز اطلاعات وراثتی قابل تکثیر در مولکول‌های اسید نوکلئیک است و متابولیسم خود را با مهار ضریب یا نرخ واکنش‌های شیمیایی توسط کاتالیزورهای پروتئینی به نام آنزیم‌ها، انجام می‌دهد.

زیست‌شناسان این تعریف را عموماً قانع‌کننده‌تر از دو تعریف اول می‌دانند. اما نظیر تعریف‌های دیگر عام و جهان‌شمول نیست. موجودات زنده‌ای هستند که مشمول این تعریف نمی‌شوند. مثلاً **اسکرپی** (Scrape) موجودات زنده‌ای است شبیه ویروس‌ها - اما فاقد اسید نوکلئیک - که برای تولید مثل خود احتمالاً از اسید نوکلئیک میزبان خود استفاده می‌نمایند. به هر حال این تعریف نیز ناقص و ناتمام است.

### ۴. تعریف ترمودینامیکی حیات

برخی از زیست‌شناسان، برای تعریف حیات از اصول ترمودینامیسم که تفاوت میان دو سیستم باز و بسته را بررسی می‌کند استفاده می‌کنند. یک سیستم بسته با محیط خود مبادله‌ای، از قبیل نور، حرارت، مواد نمی‌کند. منزوی است. بر عکس در سیستم باز این مبادلات صورت می‌گیرد. بر اساس **اصل دوم ترمودینامیک**، در یک سیستم بسته هیچ فرآیندی که موجب بالا رفتن نظم - یا تقلیل آنتروپی - سیستم شود بروز نمی‌نماید. بنابراین، اگر جهان یک سیستم بسته در نظر گرفته شود، منظم‌اً به سوی ازهم گسیختگی، از دست دادن نظم حرکت می‌کند. این سرنوشت جهان است که به‌عنوان «**مرگ حرارت جهان**» شناخته شده است. اما موجودات زنده، سیستم‌های باز هستند و به‌طور مشخص منظم. بنابراین بر اساس نگرش ترمودینامیکی موجود زنده چنین تعریف می‌شود: «سیستمی که در آن نظم روزافزون وجود دارد».

### ۵. تعریف ژنتیکی حیات

تمام موجودات روی زمین از ساده‌ترین سلول‌ها تا خود انسان دارای ویژگی‌هایی هستند که از طریق دستگاه ژنتیک موجود از نسلی به نسل‌های بعدی منتقل

می‌شوند. تمام موجودات زنده به صورت یک کارخانه عظیم شیمیایی و با قدرت فوق‌العاده بدون وقفه در حال تولید و تکثیر و نقل و انتقال مولکول‌های بسیار پیچیده آلی از طریق روندهای بسیار دقیق می‌باشند و به‌طور مداوم بدون حد و حصری از مواد خام محیط خود استفاده می‌کنند و نسخه‌های کامل و دقیق خود را همانندسازی می‌کنند. دستگاه و مواد ژنتیک را بعداً بیشتر شرح خواهیم داد. اما مواد ژنتیک عبارتند از ترکیب‌ها یا مولکول‌های شیمیایی که قادرند اولاً همانند خود را بسازند ثانیاً حاوی اطلاعات وراثتی می‌باشند که می‌توانند از یک سلول به سلول بعدی منتقل شوند. همانندسازی ماده ژنتیکی اگرچه بسیار دقیق است اما مصون از خطا و اشتباه و یا ایمن از اثرات منفی عوامل محیط نیست. گاهی اوقات تحت تأثیر عوامل مختلف محیطی و یا صرفاً خود به خود و در اثر اشتباه و خطا در هنگام همانندسازی تغییراتی در عناصر مواد ژنتیک رخ می‌دهد، که به آن‌ها جهش در سطح مولکولی گفته می‌شود. برخی از این جهش‌ها برای ادامه حیات موجود مضر و کشنده هستند و در برخی از موارد مفید. **تغییرات جهشی** در مواد ژنتیک یکی از عوامل اصلی تنوع موجودات زنده و گوناگونی در درون یک نوع، محسوب می‌گردد. همه تغییرات جهشی در ماده ژنتیک باقی نمی‌مانند. در درون خود سلول راه کارهایی وجود دارند که تغییرات جهشی زیان بخش را ترمیم و یا از میان برمی‌دارند. اما درصدی از این تغییرات جهشی باقی می‌مانند. باقی ماندن یا از بین رفتن مواد ژنتیکی تغییر یافته و به تبع آن موجب تحول یا مرگ موجود زنده می‌شود. اما چه چیز موجب می‌شود که یک تغییر جهشی در سطح مولکولی، باقی بماند یا از بین برود؟ نظریه عامی که امروزه بیشتر مورد توجه دانشمندان می‌باشد **انتخاب طبیعی** است.

در یکصد سال پیش **داورین** (۱۸۰۹) منشاء انواع را **انتخاب طبیعی** یا **Selection Natural** معرفی کرد. امروز **نئوداروینیست‌ها** این مفهوم را به سطح مولکولی تعمیم داده‌اند. به‌طوری که از دید ژنتیک مولکولی موجود زنده سیستمی است که قادر به تحول از طریق انتخاب طبیعی می‌باشد چه انتخاب طبیعی در سطح مولکولی عامل اصلی تحول موجودات باشد و چه نباشد، ژنتیک مولکولی ما را به عمیق‌ترین سطوح حیات نزدیک ساخته است.

هیچ‌یک از این تعاریف در واقع تعریف حیات نیستند. بلکه مطالب و ویژگی‌های حیات هستند. بسیاری از زیست‌شناسان پی برده‌اند که مطالعه حیات آسان‌تر از تعریف حیات است.

یکی از بزرگترین معماهای علم امروز شناخت سرطان است. تا ما ندانیم سرطان چیست نمی‌توانیم با آن مبارزه کنیم یا آن را مهار نماییم. اما وقتی می‌خواهیم سرطان را تعریف کنیم. در بن‌بست تعریف حیات قرار می‌گیریم. ما می‌گوییم «سرطان رشد غیرعادی سلول است». تا زمانی که ندانیم «رشد طبیعی یا نرمال و عادی چیست این تعریف چیزی را به ما ارائه نمی‌دهد.

وقتی دست شما، به علت سوختگی با بریدگی، زخم می‌شود، بلافاصله سلول‌های مجاور محل سوختگی و زخم علائمی دریافت می‌کنند که با دریافت آن‌ها ناگهان تحرک و فعالیت شدید و تقسیم سلولی در این سلول‌ها آغاز می‌شود. در حال عادی، یعنی وقتی دست شما آسیب ندیده، سلول‌های سطحی بدن شما به‌طور بسیار بطئی تقسیم می‌شوند. این تقسیم سلولی آن‌چنان کند است که شما آن را حس نمی‌کنید. اما به محض بروز حادثه و آسیب فرایند التیام زخم با تقسیم شدید سلولی سلول‌های مجاور شروع می‌شود. سلول‌های مجاور محل آسیب چه علائمی دریافت می‌کنند و چگونه، هنوز به‌درستی آن را نمی‌دانیم.

با دریافت علائم فوراً دست به کار می‌شوند و تقسیم سلولی به سرعت آغاز می‌شود و بعد از مدتی جای سلول‌های از بین رفته را پر کرده و ترمیم می‌نمایند. به محض اینکه جای سلول‌های از بین رفته پر شد و ترمیم یافتند تقسیم سلولی تقلیل و سرعتش به حد قبلی که بسیار بطئی بود می‌رسد. دقیقاً نظیر چراغ راهنما برای تردد ماشین‌ها در خیابان‌ها. پرسش‌ها و نکات جالبی در همین‌جا وجود دارد. به‌عنوان مثال، نوع سلول‌هایی که از بین رفته بودند، با سلول‌های همسایه که حالا تقسیم شده و جای خالی را پر کرده‌اند از لحاظ بافت‌شناسی فرق دارند.

مثال بارزتر و بسیار جالب و بحث‌انگیز پدیده افتراق سلولی است. در تشکیل نطفه دو نیم سلول جنسی زن و مرد با هم ترکیب می‌شوند و یک سلول کامل به وجود می‌آید و بلافاصله و به سرعت شروع به تقسیم می‌کند. در مراحل اولیه به صورت توده‌ای از سلول‌های مشابه به نظر می‌رسد. اما به تدریج سلول‌ها از هم

تمایز می‌شوند یا به اصطلاح افتراق پیدا می‌کنند. سلول‌ها گروه گروه می‌شوند و هر گروهی ویژگی‌هایی که متفاوت با گروه‌های دیگر است، پیدا می‌کند. یک گروه می‌شوند سلول‌های کبدی، گروهی کلیوی، گروهی استخوان‌ها، گروهی عضلات، اعصاب، خون، لنف، غدد، گوارشی، مغز و... چرا و چگونه این افتراق حاصل می‌شود؟ چه عامل یا عواملی از یک زمان معین به بعد، به آنها دستور و علامت می‌دهد که تخصص را پیدا کنند؟ به درستی نمی‌دانیم. سلول‌های سرطانی از جهاتی شبیه سلول‌های جنینی و یا همان زخم و آسیب بدن هستند اما تقسیم سلولی متوقف نمی‌شود. چه چیزی مختل شده است؟ آیا چراغ راهنما خراب شده و چراغ سبز روشن مانده است؟ یا علائم کار می‌کنند اما سلول قادر به تشخیص آنها نیست.

بنابراین تقسیم سلولی همچنان ادامه پیدا می‌کند و یک تومور یا غدد سرطانی درست می‌شود. نکته مهم دیگر این است که وقتی سلول‌ها افتراق یا هویت مشخص پیدامی‌کنند به این هویت گروهی خود وفادار می‌مانند. اما سلول‌های سرطانی هویت تبار خود را از دست می‌دهند. لذا در داخل بدن که حرکت می‌کنند به هر کجا برسند، ممکن است مستقر شوند و در همانجا به رشد و نمو و تقسیم سلولی خود ادامه دهند. مشکل «سرایت یا متاستاز» سرطان را به وجود می‌آورند.

اما ما برای اینکه بدانیم سرطان چیست و چگونه با آن برخورد کنیم باید بدانیم سلول سالم و درک ما از حیات چیست؟ این در حالی است که به درستی و با دقت علمی نمی‌توانیم حیات را تعریف کنیم. نه تنها حیات بلکه ما هنوز تعریف مشخص و قابل قبولی برای مرگ نداریم. آیا مرگ عبارت است از تعطیل کار قلب یا کار مغز. بیماری که قلبش از کار افتاده است ولی ثبت امواج مغزی نشان می‌دهد که مغزش هنوز کار می‌کند آیا مرده یا هنوز زنده است؟ بر عکس آنکه مغزش از کار افتاد ولی قلبش هنوز می‌تپد زنده محسوب می‌شود یا خیر؟

رشد بی‌سابقه زیست‌شناسی مولکولی در دهه گذشته اهمیت گسترده آن را نشان می‌دهد. نه تنها در زمینه شناخت حیات، بلکه در بسیاری از رشته‌های علوم واقعی، زیست‌شناسی مولکولی پایه و اساس است. در شناخت مولکولی سرطان،

در فارماکولوژی و فهم اثر داروها در سطح مولکولی، در آسیب‌شناسی، در زهرشناسی، در ژنتیک در... و در بسیاری از این رشته‌ها.

پیشرفت‌های حاصله از زیست‌شناسی مولکولی ما را به حل مسائلی از حیات و منشاء آن و یافتن برخی از سؤالات اساسی امیدوار ساخته است و حتی موجب تغییر موضع ماتریالیست‌های کلاسیک شده است.

برای بهتر فهمیدن قضایا و اهمیتی که زیست‌شناسی مولکولی یا ژنتیک مولکولی پیدا کرده است، مختصراً توضیحات پیرامون دانش کنونی بشر در رابطه با سلول و ساختمان و طرز کار مواد ژنتیک می‌دهیم و در خلال آن، هر کجا مقتضی بود به سؤال تصادف یا ضرورت در پیدایش حیات می‌پردازیم.

اما قبل از آنکه به این مقوله بپردازیم، برای تکمیل بحث «تعریف حیات» سه دیدگاه اساسی فلسفی - علمی را نیز مختصراً عنوان می‌نماییم. آنچه در بالا به‌عنوان تعریف حیات آمد از دید علمای زیست‌شناس، بر اساس رشته تخصصی و کار علمی آنان بود. اما زیست‌شناسان و گاهی هم فلاسفه بر حسب جهان‌بینی خاص خود، حیات و مقولات مربوط به آن را تعریف کرده و ویژگی‌هایی برای آن قائل شده‌اند که از مجموع آنها سه نوع نگرش کلی قابل تشخیص و تفکیک است، که عبارتند از: ۱. فینالیست‌ها؛ ۲. ویتالیست‌ها؛ ۳. مکانیست‌ها.

۱. **فینالیست‌ها (Finalists):** به موجب این دیدگاه، حیات با تمام نظام کائنات و آفرینش دارای مقصدی عالی و ارجمند است. حیات سیر ترقی به سوی یک هدف و مقصد معین، یعنی تکامل است. آنچه در دسترس ما قرار دارد وسیله‌ای است برای رسیدن به این هدف. حیات در همه اشکالش جهت معینی را به سوی آن هدف و مقصد سیر می‌کند. **فینالیست‌ها** این هدف و مقصد را علت حرکت زیستی و جریان تاریخ را معلول آن می‌دانند و انسان را رکن اصلی آن مقصد و اهم منظور معرفی می‌کنند.

**سیمپسون**، یکی از معتقدین این نظر می‌نویسد: «سیر تکامل دارای غرض و مقصدی است و این غرض جزء خصائص حیات است».

وی مطرح می‌سازد که: «پدیده جهات‌یابی در تکامل (یعنی تمایل واقعی یا ظاهری نسبت به پیشرفت تکامل به سوی راه‌های محدود) برای اتخاذ هر تصمیم نهایی بین مکتب‌های مختلف مهم و تعیین‌کننده است».

یا آنکه «نیروهای تاریخی ممکن است جنبه مادیت داشته باشند مع الوصف این نیروها وسیله‌ای هستند برای رسیدن به هدف و مقصدی».

فینالیست‌ها تغییرات و تحولات زیستی را، حتی در سطح مولکولی، در خدمت مسیر معینی می‌دانند: «تمام بررسی‌های ما از ژن‌ها و DNA و... نشان می‌دهد که عمل تکامل در مرحله اول، که به پیروی از مقتضیات صورت گرفته است ظاهراً یک نوع اپورتونیزم - فرصت‌طلبی می‌باشد. اما همین فرصت‌طلبی نشانه حرکت تکاملی در یک مسیر معین است نه بی‌هدف و بی‌نقشه، و دنبال یک جهت و مسیر معینی را پیش گرفته و پیشرفته است».

فینالیست‌ها در پاسخ به این سؤال اساسی که نیروهایی که مقصد خاص و منظور معینی دارند و در یک خط حرکت می‌کنند، بیان‌کننده چه معنی و یا معانی می‌باشند، می‌گویند: «تعیین مسیر خط مشی یا تغییر در یک خط مستقیم، در نفس حیات و در تکامل حیات موجود و ذاتی اوست». (سیمپسون، جورج گیلورد، پیدایش و تکامل موجودات. ترجمه اسماعیل شایگان. انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷)

۲. **ویتالیست‌ها:** دیدگاه دومی که مطرح بوده و است متعلق به آن دسته‌ای از علما، اعم از فلاسفه و یا زیست‌شناسان است که به وجود یک **نیروی حیاتی** در تمام موجودات زنده معتقدند. وجود این نیروی حیاتی است که حرکت موجودات زنده را جهت می‌دهد و بر تمام جهان و از جمله ماده حاکم است و بر آن برتری دارد.

علمای بزرگی در میان زیست‌شناسان به این نظریه توجه دارند و از آن دفاع می‌کنند. اما شاید بتوان گفت که **هنری برگسون**، فیلسوف معروف فرانسوی معروف‌ترین چهره پایه‌گذار و مدافع ویتالیسم است.

**هنری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱)** در کتاب معروف خود به نام «**تحول خلاق** (Creative Evolution)» اولاً تحول زیستی را، مطابق هر آنچه که از زیست‌شناسی بحث و ارائه داده شده و می‌شود پذیرفته است و ثانیاً ضمن رد تفسیر ماتریالیستی برخی از علمای زیست‌شناس، وی کل فرآیند تحول موجودات برای تجلی یا ادامه یک «**نفخه یا نزع حیاتی** (Vital Impulse)» می‌بیند که مستمراً توسعه می‌یابد و اشکال جدید حیات را می‌سازد. **برگسون** نگرش مکانیستی تحول را رد کرده و آن

را تحول خلاق می‌داند و دو خط اصلی در این تحول تشخیص می‌دهد: یکی تحول از طریق غریزه یا Instinct است که به حیات جانوران می‌انجامد و دیگری تحول فکری یا Evolution of Intelligence است که به انسان می‌انجامد. برکسون هر دو را حاصل نفخه حیاتی می‌داند که در همه جای عالم در کار است.

نظرات ویتالیست‌ها از جهاتی به فیثالیست‌ها نزدیک است. این‌ها بیشتر به نیروی محرکه یا انگیزه حرکت تکاملی موجودات نظر و توجه دارند، آن‌ها توجه خود را بیشتر به جهت و مسیرها و مقصد حرکت تکاملی معطوف داشته‌اند. دو تفسیر با دو برخورد به یک واقعیت است.

۳. مکانیست‌ها: مکانیست‌ها، که ماتریالیست‌ها هم جزو این دسته محسوب می‌شوند، تا مدت‌ها تنها قوانین فیزیک و شیمی را ناظر بر جهان می‌دانستند. اما بعدها، به خصوص در نیمه اول قرن بیستم، با رشد و توسعه دانش بشری مواضع خود را تعدیل نموده و سلطه قوانین بیولوژی بر حیات را پذیرفتند. دسته اول به مکانیست‌های کلاسیک معروفند.

این‌ها در طی قرن ۱۹ برای اثبات نظرات خود، تلاش‌های فراوان کردند. و سعی نمودند به ما نشان بدهند که از ترکیب مواد ساده شیمیایی می‌توان سلول زنده را ساخت!! (نظیر تراب، بوشیلی و...)

مکانیست‌های کلاسیک نظیر دهلر (Wohler)، معتقد بودند که: «حیات یکی از اشکال حرکت ماده است. چه حرکت ماده تنها صورت مکانیکی یا جابه‌جایی صرف را ندارد. بلکه گرما، نور، الکتریسیته، نیروی مغناطیسی، تجزیه و ترکیب شیمیایی، حیات و بالاخره شعور را هم باید از اشکال ماده شمرد.»

انگلس، دوست و همکار مارکس، بر اساس همین دیدگاه و نگرش مکانیستی معتقد بود: «حیات یک طرز هستی اجسام آلبومینی است که خصیصه اساسی آن مبادله پیوسته مواد با محیط طبیعی خارج آنهاست.»

شکل تشکیل یک سلول زنده را نظیر پیدایش یک بلور دانسته و فرقی میان این دو قائل نبود. مکانیست‌های کلاسیک عموماً بر این باور بودند که:

۱. ماده زنده در ابتدای امر از ماده غیرزنده و بدون دخالت هیچ نیروی غیرمادی به وجود آمد.



۲. حیات پدیده‌ای است تصادفی. ماده بی‌جان آلی روی زمین اولیه بر اثر یک «تصادف میمون» به اجسام جاندار متبلور یافتند.

(توجه کنید که آنها «اجسام جاندار» می‌گویند نه موجودات زنده و اینکه چرا تصادفات میمون!!)

۳. حاصل جمع ساده خواص فیزیکی و شیمیایی مواد مختلف A,B,C,D و غیره که در ترکیب یک ارگانیزم زنده جمع شده‌اند حیات را تشکیل می‌دهند.

خوش‌باوری و ساده‌اندیشی مکانیست‌ها به حدی بود که انگلس نوشت: «به محض اینکه ترکیب اجسام پروتئینی شناخته شوند، شیمی خواهد توانست به فراهم ساختن پروتئین زنده مبادرت ورزد.»

به زودی اشکالات این نگرش ساده‌اندیشانه آشکار گردید.

هیچ‌یک از بلورهای حاصل از ترکیب مواد شیمیایی، نتوانست به عنوان موجود زنده پذیرفته شوند. مواد آلبومینی یا پروتئین‌ها به لحظ شیمیایی و به هم به لحاظ عملکرد بسیار متنوع هستند برحسب موجود زنده، نوع سلول و بافت و... ویژگی‌های خاصی را دارند و نقش مهمی در فعالیت‌های حیاتی، چه فعالیت‌های ساختاری و چه فعالیت‌های عملکردی دارند. اما آیا آنها «عناصر حیات» هستند؟

وقتی گفته می‌شود که «حیات یک طرز هستی اجسام آلبومینی است» به لحاظ علمی چه چیزی ارائه داده شده است. به فرض اهمیت اجسام پروتئینی، آیا حیات تنها طرز هستی این اجسام است؟ و آیا طرزهای دیگر هم وجود دارد؟ آیا با این سخن، ما حیات را تعریف و روشن کرده‌ایم؟ روشن است که خیر.

بیان اینکه حیات یکی از اشکال حرکت ماده است نیز چیزی را روشن نمی‌کند. حیات چیست؟ که یکی از اشکال آن حرکت ماده چیست؟ آن را باید شرح داد؟ وقتی گفته می‌شود که حیات و شعور هم مانند گرما و نور و لکتروسیسته و غیره از اشکال ماده است، صرفاً یک نظر فلسفی بیان شده است نه یک واقعیت علمی. چرا حتی گرما و نور که از اشکال حرکت ماده هستند، تعریف شده‌اند.

از وقتی اسیدهای نوکلئیک و ساختمان و طرز کار مواد ژنتیک کشف و روشن شد این نگرش به کلی کنار گذاشته شده است.

در نیمه دوم قرن بیستم همراه با توسعه دانش زیستی بشر، مکانیست‌ها از جمله ماتریالیست‌های مکانیست مواضع خود را تغییر دادند و مکانیست‌های جدید یا **نئومکانیست‌ها** به وجود آمدند.

### نئومکانیست‌ها

نئومکانیست‌ها، با اضافه کردن قوانین بیولوژی، زیستی به قوانین فیزیک و شیمی نظرات مکانیست‌های کلاسیک را به نظر خود تکمیل کردند.

**نئومکانیست‌ها**، نظیر **اوپارین**، همچنان حیات را مرحله معینی در تکامل و شکل خاصی از حرکت و سازمان‌بندی آن دانستند. **اوپارین** می‌گوید: «حیات در وجود اجسام زنده‌ای که با جداری مشخص از محیطشان متمایز و جدا می‌شوند تجلی پیدا می‌کنند» (حیات: طبیعت، منشاء و تکامل آن. آ. ای. اپارین. ترجمه هاشم بنی‌طرفی. چ ۶، ۱۳۵۸. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی).

**نئومکانیست‌ها** بطلان خلق‌الساعه کنونی حیات را می‌پذیرند. آغاز خاست یا Archegonia یا Arch genesis یا Archebiosis را در شرایط کنونی جهان باطل می‌دانند اما پیدایش حیات از مواد آلی به روی زمین عاری از حیات را به صورت **خلق‌الساعه** می‌پذیرند.

نئومکانیست‌ها، خصوصاً **اوپارین**، شناخت حیات را مترادف با درک و فهم منشاء حیات دانسته و روی منشاء پیدایش حیات تکیه فراوان می‌نمایند: «انسان فقط زمانی به شناخت کامل طبیعت حیات خواهد رسید که توانسته باشد مسائل مربوط به منشاء و تکامل آن را کاملاً حل کند». (اوپارین ص ۶) معذک اوپارین اعتراف می‌کند که:

«برای تعریف حیات باید مسأله طبیعت آن «چیز» را حل کرد که فقط صفت ممیزه جهان موجودات زنده است و در اشیای طبیعت غیر آلی وجود ندارد».

**تمام مسائل و اختلافات در تفسیرها و برداشت‌ها بر سر طبیعت همان «چیز» است.** جستجو در جهت یافتن ماهیت یا طبیعت آن «چیز» است که اوپارین و نئومکانیست‌ها را یک مرحله به فینالیست‌ها نزدیک می‌سازد. وی می‌نویسد: «آن ویژگی که حیات را از سایر اشکال حرکت ماده و خصوصاً از سیستم‌های جاری

غیرآلی از لحاظ گیتی متمایز می‌سازد این است که در جسم زنده ده‌ها و هزارها واکنش شیمیایی خاص صورت می‌گیرد که مجموعاً متابولیسم را می‌سازند. و این‌ها نه فقط با هم به شدت تطابق زمانی و مکانی دارند و نه تنها در رشته واحدی از اعمال مربوط به خود نوسازی همکاری می‌کنند، بلکه تمام این رشته به طریق منظمی پیوسته به سوی صیانت ذات و خود بازسازی تمام جسم زنده هدایت می‌شود. این خصلت جریان تأثیر متقابل موجودات زنده و همه پیرامونشان و مهم‌تر از همه سازگاری شگفت‌انگیز و مؤثر سازمان این تأثیر متقابل با وظیفه صیانت ذات و خود بازسازی سیستم تحت تأثیر یک سلسله شرایط خارجی معین است. یعنی آن چیزی که بسیاری از مصنفان نام **سازش شکل** یا **وظیفه عضوی** یا **تضمن مقصود** در ساختمان چنین دستگاهی نامیده‌اند، چنان وضوح عینی دارد و چنان تأثیر نیرومندی بر دیدگان بررسی‌کنندگان طبیعت زنده می‌گذارد که در اکثریت حتی گوناگون‌ترین تعریف‌های حیات که در طی قرون متمادی فرمول‌بندی شده و توسط متفاوت‌ترین مکتب‌های فلسفی و اندیشه‌های علمی مطرح شده‌اند، به نحوی از آنجا تجلی می‌کنند.» (ص ۲۱)

ملاحظه می‌شود که **اوپارین** به عنوان سر دسته نئومکانیست‌ها تا چه به سایر تفکرات نزدیک شده است. وی اضافه می‌کند که: «تضمن مقصود تمام سازمان موجودات زنده واقعیتی بدیهی و عینی است که هیچ متفکر و محقق طبیعت نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. درستی یا نادرستی تعریف حیات که به وسیله ما و نیز عده دیگری پیشنهاد شده است بستگی به این دارد که انسان اصطلاح «**تضمن مقصود**» را چگونه تفسیر کند و چه چیز را طبیعت اصلی و منشاء آن پندارد.» و در جایی دیگر: «تضمن مقصود صفت مشخصه سازمان همه موجودات زنده است. اجسام بی‌جان حیات غیرآلی تضمن مقصود ندارد. این خاصیت لازمه هر جسم زنده است.»

و به علت تنگی قافیه: «ماتریالیست‌ها این اصطلاح را (به علت فقدان اصطلاحی بهتر) به منزله کوتاه‌ترین راه مشخص کردن سمت سازمان‌بندی تمام سیستم زنده به سوی صیانت ذات و خود بازسازی در شرایط محیطی معین به کار می‌برند.»

نئومکانیست‌ها، پیدایش حیات بر اثر یک تصادف میمون یا «فقط یک تصادف صرف» را حتی در ابتدایی‌ترین شکل‌اش، رد می‌کنند. اوپارین می‌نویسد: «پدیده‌ای را که در منتهای مراتب ممکن بود فقط یک بار در تمام حیات موجودیت زمین رخ دهد چگونه می‌توان بررسی کرد؟ از این رو اندیشه منشاء تصادفی «مولکول زنده» از نظرگاه علمی کاملاً بی‌ثمر است و از لحاظ نظری نیز نادرست است».

این بحث‌ها ما را به وادی دیگری می‌کشاند و آن منشاء و چگونگی پیدایش حیات است. که اگرچه بحث آن ضروری و مفید است، به خصوص با توجه به دستاوردهای جدید علمی، اما وقت، چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد و آن را به روز دیگری موکول می‌نماییم. حالا برمی‌گردیم به بحث سلول و نظری به ساختمان و طرز کار مواد ژنتیک و این‌که امکان به وجود آمدن این مواد در اثر یک تصادف تا چه حد است.

### انواع موجودات زنده

تمام موجودات زنده به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: هسته‌دار یا اوکاریوت و بی‌هسته یا پروکاریوت، و از دید ساختار عمومی به دو دسته تک‌سلولی و چندسلولی تقسیم می‌شوند. اما تمام این موجودات، بدون هسته، با هسته، تک‌یاخته، چندیاخته، همه بدون استثناء از کوچکترین آن‌ها تا بزرگترین، دارای ترکیباتی هستند به نام ماده ژنتیک که تمامی اطلاعات اساسی در مورد ویژگی‌های آن موجود را در خود ضبط دارد و طی مکانیزم‌های ویژه‌ای اطلاعات خود را از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌سازد و از این طریق آن را حفظ می‌کند. این دستگاه ژنتیک چیست؟

### ساختمان و طرز کار دستگاه ژنتیک

شما قطعاً با لغت کروموزوم و ژن آشنا هستید. کروموزوم‌ها الیاف بسیار کوچک و باریکی هستند که به تعداد معینی در سلول‌ها دیده می‌شوند.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۴۹۳

تعداد کروموزوم‌های هر سلولی، در هر نوعی از موجودات زنده، مختص به همان نوع است. در انسان در سلول‌های عادی ۴۶ یا ۲۳ زوج کروموزوم است. در نباتات و حیوانات متفاوت است. در ویروس‌ها و باکتری‌ها یک کروموزوم و در مگس ۴ و در ماهی ۵۰ در سگ ۳۹ و گربه ۲۹ در اسب ۳۲ و...

تمام صفات ویژه هر موجودی در این کروموزوم‌هاست. کروموزوم‌ها الیاف نوکلئوپروتئینی هستند. پروتئین‌ها ترکیبات اسیدهای آمینه می‌باشند و نقشی در وراثت ندارند. اسیدهای نوکلئیک کروموزوم حاوی اطلاعات وراثتی می‌باشند.

این ترکیبات را اسیدهای نوکلئیک خوانده‌اند، زیرا اولین بار و به‌طور عمده آن‌ها را در هسته سلول یا Nucleus یافتند و شناسایی کردند. این اسیدها بر دو نوع می‌باشند: اسید دی‌اکسی‌ریبونوکلئیک یا DNA و اسید ریبونوکلئیک یا RNA. اسید نوکلئیک کروموزوم‌ها، به‌جز در موارد استثنایی، از نوع DNA است.

اوپرون Operon - پاراگراف رمز: در هر رشته از DNA هزاران ژن یا هزاران عبارت و جمله رمز شده وجود دارد. خواندن این عبارات رمز، به شکل خاصی در یک مجموعه صورت می‌گیرد. که به آن مجموعه یا پاراگراف رمز اوپرون می‌گوییم. در این مجموعه یک ژن آغازگر، یک ژن تقویت کننده یک ژن اپراتور در ابتدای پاراگراف وجود دارند. سپس ژن ویژه پروتئین و بالاخره ژن ختم کننده. چگونه این اپرون کار می‌کند؟ بحث پیچیده و طولانی اما بسیار دقیق و حساس است. در بدن انسان  $10^{14}$  سلول وجود دارد. به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند. و هر کدام کار ویژه‌ای را انجام می‌دهند. تمام این سلول‌ها اطلاعات یکسانی را در خود ذخیره دارند. اما در هر سلول فقط قسمت خاصی فعال است.

### اطلاعات وراثتی چگونه در کروموزوم‌ها ثبت و ضبط شده‌اند

ساختمان مولکول DNA سه بخش دارد که عبارتند از بازها (پورین‌ها و پیریمیدین‌ها)، قندها (دی‌اکسی‌ریبوزها) و فسفات‌ها یا نمک‌های اسید فسفریک. بازهای به‌کاررفته در این اسید چهار نوعند که عبارتند از آدنوزین، تیمیدین، گوانوزین و سیتیدین و با حروف C,G,T,A مشخص شده‌اند. در اسید ریونوکلئیک به جای تیمین باز یوریدین (U) به‌کار رفته است. تعداد این بازها در کروموزوم‌های هر

موجودی معین و مشخص است. در کروموزوم‌های انسان میلیون‌ها (۵/۶ بیلیون) از این بازها وجود دارد. ویروس ایدز ۹۷۰۰، ویروس پولیوما ۵۰۰۰، مامولک آبی ۱۸۰ بیلیون، برخی از ماهی‌ها ۹۴ بیلیون، ذرت ۳۰ بیلیون و... . ساختمان DNA به صورت دو زنجیره یا مفتول به هم تابیده می‌باشد. تمام اطلاعات حیاتی هر موجودی به صورت ترکیب و ترتیب این بازها در زنجیره این اسید رمز شده است. در واقع اسرار زندگی و حیات هر موجودی، نظیر حروف الفبا در زبان‌های رایج، با این حروف نوشته‌اند. در زبان‌های رایج، مثلاً فارسی برای ساختن کلمات از ۳۲ حرف استفاده می‌شود. اما زبان زیستی موجودات زنده با ۵ حرف نوشته شده‌اند. اطلاعات حیاتی اولاً چگونه با این حروف به صورت رمز نوشته شده‌اند. و ثانیاً از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند و ثالثاً چگونه در یک موجود به منصفه ظهور می‌رسند؟

کروموزوم‌ها الیافی هستند مرکب از دو زنجیره به هم تابیده اسید دی اکسی ریبونوکلیک، که دور آن را غلافی از یک پروتئین ویژه پوشانده است. هر یک از ویژگی‌های فیزیکی موجود زنده در یک بخش از کروموزوم به نام ژن رمز شده است. در هر کروموزومی صدها ژن وجود دارد. در هسته سلول چهار کار اساسی صورت می‌گیرد:

۱. همانندسازی Replication یا کپی برداری و ساختن زنجیره‌های جدید DNA از روی زنجیره‌های موجود در سلول به طوری که تمام ویژگی‌های موجود که در لغات ژنتیک رمز شده‌اند، بدون تغییر و تبدیل و یا خطا محفوظ بمانند.
۲. رونوشت برداری Transcription. از روی ژن‌ها برای رونوشت‌هایی به صورت مولکول‌های اسید ریبونوکلیک برداشته می‌شوند، که به آن‌ها اسید ریبونوکلیک پیک mRNA یا Messenger RNA گفته می‌شود. برای هر پروتئینی یک پیک ویژه وجود دارد. این مولکول‌های پیک از هسته سلول به فضای سیتوپلاسم منتقل می‌شوند و در واحدهایی به نام ریبوزوم، که ما آن‌ها را کارگاه‌های پروتئین‌سازی می‌نامیم، در جایگاه‌های مخصوصی قرار می‌گیرند.
۳. ترجمه یا Translation. پیام‌های رمز ژنتیک در هر پیکی در داخل کارگاه‌های پروتئین‌سازی به پروتئین معین ترجمه می‌شود. ریبوزوم‌ها یا کارگاه‌های ویژه

ترجمه پیام ژنتیکی از دو نوع مولکول، یکی انواعی از اسیدهای ریبونوکلیک، که به آن‌ها اسیدهای ریبونوکلیک ریبوزومی گفته می‌شود و دیگری پروتئین‌های ویژه این کارگاه، ساخته شده‌اند. برای ترجمه پیام‌ها وجود گروهی از مولکول‌های اسید ریبونوکلیک دیگری، که به آنها اسید ریبونوکلیک ناقل tRNA یا Transfer RNA می‌گوییم نیز لازم است. برای هر اسید آمینه‌ای یک ناقل ویژه وجود دارد که آن را شناسایی می‌کند و به آن می‌چسبد و آن را به داخل کارگاه پروتئین‌سازی منتقل می‌نماید. در واقع کارشان مونتاژ پروتئین‌هاست.

### لغت رمز ژنتیک genetic code

اطلاعات حیاتی یک موجود به چه زبانی و چگونه در DNA ضبط است؟ در این زبان تمام کلمات رمز سه حرفی (Triplets) است. در تمام موجودات زنده جهان، از کوچکترین تا بزرگترین آنها رمز ژنتیک همین لغات ۳ حرفی است. یعنی با سه حرف از ۴ حرف اسید دی‌اکسی ریبونوکلیک یک لغت ژنتیکی را درست شده است. ترکیب احتمالی آنها هم می‌شود  $4^3=64$ . بررسی‌ها و مطالعات هم نشان داده است که همین‌طور است یعنی در تمام موجودات فقط همین ۶۴ لغت وجود دارند.

هر یک از این لغات سه حرفی رمز حداقل یک اسید آمینه است. به استثنای ۳ لغت، که رمز اسید آمینه‌ای نیستند، بلکه معانی و نقش‌های دیگری دارند. بعضی از آنها به‌عنوان علامت ختم فرایند گشایش رمز به کار برده می‌شوند. اسیدهای آمینه مواد ساختمانی پروتئین‌ها هستند. از آن‌جا که در طبیعت ۲۰ اسید آمینه اصلی وجود دارند و ۶۱ لغت رمز معنادار داریم، بنابراین برای برخی از اسیدهای آمینه بیش از یک رمز وجود دارد. اما به هر حال رموز ژنتیک جهانشمول هستند. با این ۲۰ اسید آمینه پروتئین‌ها ساخته می‌شوند.

تعداد اسیدهای آمینه هر پروتئینی ثابت است و به تعداد اسیدهای آمینه هر پروتئینی لغات رمز سه حرفی وجود دارد که از روی m RNA – DNA رونویسی و سپس در کارگاه ترجمه می‌شود.

پروتئین‌ها بسیار متنوع و کارهای متنوعی را انجام می‌دهند. برخی مواد ساختمانی هستند. در خود ریبوزوم‌ها - در هسته (نوکلئوپروتئین‌ها). و برای هر

## ۴۹۶ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

سلولی ویژه‌ها سلول هستند. برخی دیگر پروتئین‌های عملکردی هستند، نظیر هموگلوبین در انتقال اکسیژن یا هورمون‌ها و آنزیم‌های گوناگون.

اطلاعاتی که در هر یک از سلول‌ها در زنجیره DNA آنها انباشته است. حدود  $10^{12}$  قطعه می‌باشد. به عبارت دیگر DNA هر سلول لوح محفوظی است که این تعداد عظیم اطلاعات را در خود جای داده است. برای روشن شدن ذهن این مقدار اطلاعات، یعنی  $(10^{12})$  قطعه، برابر با اطلاعاتی است که در حدود یکصد میلیون صفحه دایره‌المعارف برینانیکا وجود دارد.

یک دوره دایره‌المعارف چند صفحه است؟ ۲۰ جلد، هر کدام ۱۰۰۰ - ۲۰۰۰ صفحه، جمع آن می‌شود ۴۰۰۰۰ صفحه. یکصد میلیون صفحه این یعنی چند دوره دایره‌المعارف. تمام این اطلاعات در یک سلول! که با چشم عادی هم قادر به دیدن آن نیستیم.

کوچکترین موجود زنده را در نظر بگیرید. دو نوع شناسایی شده‌اند: یکی آنها که در خارج از سلول به‌طور مستقل و آزاد زندگی نمی‌کنند یعنی ویروس‌ها. دوم آنها که در خارج از سلول به‌طور مستقل زندگی می‌کنند. کوچکترین این گروه به نام PLO = Pleurae Pneumonia Like Organism است که حدود  $5 \times 10^{-16}$  گرم وزن و حدود  $1000A^0$  قطر دارد. (هر  $A^0$  مساوی است با یک میلیارد متر یا یک میلیونیم میلی متر).

در یک چنین موجودی، حدود یک صد آنزیم مختلف وجود دارد که در خود این وجود ساخته می‌شوند. هر آنزیمی در هر ثانیه حدود یکصد مولکول جدید را سنتز می‌کند.

برخی از باکتری‌ها، نظیر کلی باسیل، که در روده همه ما حضور دارد، موجود ذره‌بینی کوچکی است از موجودات تک‌سلولی بدون هسته. این باکتری در داخل خود حدود ۵۰۰۰ نوع پروتئین تولید می‌کند. یعنی یک کارخانه عظیم شیمیایی. تمام اطلاعات این ۵۰۰۰ نوع پروتئین، آن یکصد نوع آنزیم، همه در لوح محفوظ ضبط است. در جزو همان  $10^{12}$  قطعه اطلاعات، با دقت غیر قابل تصویری این اطلاعات همانند خود را می‌سازند؛ رونویسی و سپس ترجمه می‌شوند.

آیا در کار این دستگاه عظیم اشتباهی رخ نمی‌دهد؟ یا می‌دهد؟ بله رخ می‌دهد.



چهارمین کاری که در درون یک سلول انجام می‌گیرد برخورد فوری و آنی با خطاها در فرایند همانندسازی ماده ژنتیک است. در درون سلول یک سیستم ترمیم و تعمیر وجود دارد که به آن سیستم SOS می‌گوییم. ماده ژنتیک در معرض دو نوع آسیب قرار دارد. یک نوع آسیب‌های درون‌زاست که به هنگام همانندسازی رخ می‌دهند. همانندسازی خطاپذیر است. برخی از آسیب‌ها از بیرون سرچشمه می‌گیرند. انواع عوامل بیرونی موجب تغییر در ماده ژنتیک می‌شوند. موجودات زنده در معرض انواع تشعشعات کیهانی و یا تشعشعاتی که با دست خود انسان به وجود می‌آیند، قرار دارند. این آسیب‌ها موجب جهش در ماده ژنتیک می‌شوند. بر اثر این جهش‌ها لغات رمز ژنتیک و به تبع آن معانی آن‌ها تغییر پیدا می‌کند. در اثر این تغییرات حیات موجود زنده به خطر می‌افتد، یا می‌میرد و یا دچار نواقص و معلولیت‌های وراثتی می‌شود.

مثلاً در هموگلوبین، پروتئینی که کارش انتقال اکسیژن در بدن است، اگر در یک جای زنجیره طولانی آن، یک اسید آمینه، مثلاً اسیدکلوتامیک بر اثر جهش در ژن آن خود را به اسید آمینه والین بدهد، حامل این هموگلوبین - مبتلا به بیماری معروف کم‌خمونی یا آنمی سیکل سل می‌گردد که در اکثر موارد کشنده است. در مواردی هم جهش در ماده ژنتیک سبب می‌شود موجود به نوع دیگری تبدیل می‌شود.

اما این تغییرات با واکنش سلول برای اصلاح آن‌ها همراه است. به محض وقوع یک خطا زنگ‌های درون سلولی به صدا درمی‌آیند و سیستم تعمیر برای اصلاح خطا فعال می‌شود. برخی از این جهش‌ها تعمیر می‌شوند، بعضی از آن‌ها قابل ترمیم نیستند و باقی می‌مانند. درحالی که بعضی از جهش‌ها مضرند، بعضی دیگر به نفع موجود زنده می‌باشند. بعضی از جهش‌های مضر بروز ظاهری پیدا نمی‌کنند و به تدریج در نسل‌های بعدی ناپدید می‌شوند.

#### احتمال پیدایش حیات بر اثر تصادف

احتمال وقوع تصادف چقدر است؟ یک مولکول پروتئین را که ۵ اسید آمینه را در نظر گیرد. با در نظر گرفتن تعداد اسیدهای آمینه که برابر ۲۰ است به حساب احتمالات، تولید این پروتئین به‌طور خود به خود برابر است با  $20^5$  یعنی

۳۲۰۰۰۰۰ یا یک در سه میلیون و دویست هزار. اگر پروتئین شما ۶ اسید آمینه داشته باشد. این نسبت یک در ۶۴ میلیون می‌شود. اما اکثر قریب به اتفاق پروتئین‌ها به این کوچکی نیستند. طولشان زیاد است، یعنی تعداد اسیدهای آمینه آنها بیش از این‌هاست. مثلاً یکی از آن یکصد آنزیمی که در یک سلول فعال است، آنزیم **ریبونوکلئاز RNase** است. این آنزیم حدود ۱۲۴ اسید آمینه دارد. احتمال به وجود آمدن خود به خودی این آنزیم با آن ترتیب خاص اسیدهای آمینه  $20^{124}$  است.

پروتئین دیگری که در بدن شما و بسیاری از موجودات زنده نقش اساسی دارد، **هموگلوبین** است که کارش نقل و انتقال اکسیژن در بدن است. این پروتئین دارای ۲۸۷ اسید آمینه است. احتمال پیدایش خود به خودی چنین مولکولی چقدر است؟  $20^{287}$ . در کروموزوم انسان حدود  $4 \times 10^9$  (یعنی ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰) زوج باز آلی وجود دارد. هر یک از این بازها می‌تواند یکی از ۴ نوع A, C, T, G باشد. بنابراین احتمال ترکیب خود به خودی بازها در کروموزوم انسان عبارت است از  $4^{4 \times 10^9}$  یا  $10^{2/4 \times 10^9}$ ؛ بزرگی این عدد قابل تصور نیست. در مقام مقایسه در نظر بگیرید که ذرات ابتدایی (الکترون و پروتون) در تمام هستی حدود  $10^{80}$  است.

احتمال این‌که اسیدهای نوکلئیک - DNA، بر حسب تصادف این‌گونه به هم پیوند خورده باشند چقدر است؟ مثلاً در نظر بگیرید ژن یا ژن‌های همین هموگلوبین را که برای هر اسید آمینه آن یک لغت سه حرفی وجود دارد یعنی ژن یا عبارت رمزی که اطلاعات هموگلوبین را در خود ضبط دارد حاوی  $4^{861} = 287 \times 3$  حرف یا باز آلی است. احتمال اینکه ۴ حرف الفبای یک زبان برحسب تصادف در آن هم قرار گرفته و یک عبارت ۹۰۰ حرفی معنادار ساخته شود چقدر است؟

### سبحانک ما خلقت هذا باطلا

آیا حرکت این پدیده کور و فاقد جهت است؟

چرا باید DNA همانند خود را بسازد تا بماند؟ این همه تلاش برای اینکه تمامی اطلاعات ژنتیک در لوح محفوظ عیناً و با تمام دقت کپی‌برداری می‌شود چیست؟

اگر قرار باشد حیات خود به خودی و فاقد هدف و جهت کلی و عمومی باشد چرا؟ اگر قرار باشد که حیات حاصل تصادف باشد چه ضرورتی دارد؟ چرا در روند تکاملی موجودات سلول‌های بدون هسته به سلول‌های هسته‌دار تبدیل شده‌اند؟

هنوز به هیچ نظر علمی در این باره به وجود نیامده است که چرا؟ در بحث جهش اشاره شد که جهش تحت تأثیر عوامل درونی یا بیرونی موجب تنوع در انواع شده است. اما در موجودات زنده غیرجنسی asexual تنوع به ندرت به وجود می‌آید. ویژگی‌های موجود از یک نسل به نسل بعدی عیناً منتقل می‌شوند. مگر در صورت بروز جهش و تطابق با محیط.

اما جنسیت تنوع حیات را به شکل بسیار ظریفی و دقیقی حل کرده است. از طریق تولید مثل جنسی ترکیب ژن‌ها تنوع پیدا می‌کنند و ترکیب‌های جدیدی به وجود می‌آیند. اما چرا؟ اگر حیات هدف‌دار نباشند چرا؟

آیا آن سلول اولیه، کواسروات یا هر نوع و نام دیگر، در آن آغاز کار که برای حفظ خود بر اساس انتخاب طبیعی عمل کرده است و قبلاً، در عالم موجودات بی‌جان نبوده است، خود آن را انتخاب کرد؟ چرا با به وجود آمدن کواسروات‌ها تضمین مقصود بروز نمود و توسعه پیدا کرد، اگر ما تضمین مقصود را در سطح یک موجود زنده می‌پذیریم، چرا در همان جا توقف می‌کنیم. آنچه رخ داده است، یعنی سیر تحول موجودات زنده از سلول اولیه تا به امروز، آیا حاصل تصمیم آن سلول در همان مرحله بوده است یا تغییرات کور و بی‌هدف به اینجا کشانده است؟ چه‌طور ممکن است بلافاصله بعد از پیدایش کواسروات‌ها انتخاب طبیعی و تطابق با محیط در خدمت تضمین مقصود، یعنی حفظ و صیانت ذات موجود، مطرح گردد. اما در اصل حیات و تغییرات مستمر در شکل و تنوع آن در مجموعه مقصد و مقصودی وجود نداشته باشد که قوانین و مقررات، خواه شیمیایی و فیزیکی و بیولوژیکی در خدمت آن قرار گرفته باشد.

وقتی اوپارین از «تضمین مقصود در یک سلول یا یک موجود زنده صحبت می‌کند» در کل طبیعت هارمونی وجود دارد. همه موجودات در یک هماهنگی - Ecological در جهت معینی هستند. «در حفظ یک تضمین مقصود» جهانی. چنین

به نظر می‌رسد که جهان هدفدار است نظم وسیع و گسترده آن در خدمت این هدف است. «ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما اِلَّا بِالْحَقِّ و اجل مسمى».

### بخش هفتم سال ۱۳۶۶

#### بررسی و تحلیل گزارش کمیسیون تاور

تدوین و تلخیص سخنرانی پیرامون روابط جدید ایران و آمریکا - ۱۳۶۶/۱/۱۹

#### مقدمه و معرفی

در ماه‌های اخیر مطالب فراوانی درباره تماس‌ها و مذاکرات محرمانه بین آمریکا و ایران و اسرائیل در خارج از کشور منتشر گردیده است که یکی از مهمترین آنها «گزارش کمیسیون تاور» در اسفند ماه ۱۳۶۵ می‌باشد. در این گزارش سیر تحول روابط ایران و آمریکا از بدو سقوط استبداد سلطنتی اجمالا بررسی شده و اطلاعات وسیعی درباره چگونگی ارتباط ایران و نقش ابتکاری و فعال اسرائیل و طرف‌های مذاکره کننده و کارگردان‌های تصمیم‌گیرنده ایرای ارائه داده شده است.

ما برحسب معیارهای دینی خود و با آگاهی از عملکرد دولت‌های بیگانه در حق کشورمان مهر صحت بر هر آنچه که در این گزارش آمده است نمی‌زنیم و آن را بدون بررسی‌های لازم یک‌جا نمی‌پذیریم. اما مطالب گزارش شده با سرنوشت و آبرو و حیثیت جهانی جمهوری اسلامی ایران سروکار دارد و از جمله مطالبی که باید مردم مطلع شوند و از صحت و سقم آن مطمئن گردند.

آنچه در این گزارش و سایر گزارش‌های مشابه آن آمده است میلیون‌ها نفر از مردم جهان در آمریکا اروپا آسیا و دنیای جهان سوم از جمله مسلمانان جهان خوانده و مطلع شده‌اند. برخی از خواص در ایران نیز، چه مقاماتی که در سطح بالای حاکمیت کنونی قرار دارند و چه آن‌ها که در خارج از حاکمیت هستند آن‌ها را خوانده و مطلع شده‌اند. پس به این ترتیب تنها توده‌های میلیونی مردم کشورمان، صاحبان اصلی این مرز و بوم که بار اصلی این مصائب و مشکلات را بر دوش‌های ناتوان خود می‌کشند، از ماجراهای سرنوشت‌ساز بی‌خبر نگهداشته شده‌اند. چرا؟ چرا نباید مردم ما از این ماجراها خبردار شوند؟ این حق مردم ماست که از جزئیات این عملیات با خبر شوند. صاحبان قدرت و تصمیم نباید به‌گونه‌ای عمل

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۰۱

کنند که چنین استنباط شود که آنان مردم را نامحرم می‌دانند و آنچه را که به سرنوشت آنان مربوط بوده و دنیا از آن باخبر می‌باشد از آنان پنهان می‌دارند. یا اینکه چنین تصویری به وجود آید که رهبران ایران مردم را فقط برای اعزام به روی میادین مین و عملیات انتحاری لازم دارند و شایسته می‌دانند. این‌که گفته می‌شود اگر این مردم از تمامی آنچه رخ داده است مطلع شوند نسبت به رهبران و حاکمیت و جنگ و... بدبین شده و نگرش آنان تغییر پیدا خواهد کرد ناشی از احساس ضعف درونی و بدبینی به مردم است. چنین نگرشی عذر بدتر از گناه بوده از اساس نادرست است. بی‌ثباتی وقتی است که اعتقاد و ایمان مردم به رهبران حاکمیت از روی آگاهی نبوده و صرفاً براساس احساس و عاطفه مذهبی و سیاسی یا تزویر و ریا یا اغفال باشد. این چنین مناسباتی هر قدر هم به ظاهر با تکیه بر خشونت برهنه با ثبات جلوه نماید، بی‌ثبات‌ترین وضعیت سیاسی - اجتماعی محسوب می‌گردد.

**گزارش کمیسیون تاوور** توسط یک فرد واحد ناآگاه و ناشی تهیه نشده است بلکه گروه بزرگی متشکل از متخصصین با ارتباطات و کنترل‌های متقابل به‌طور منظم و منسجم و سیستماتیک آن را تهیه کرده‌اند.

باید توجه داشت که این گزارش را کمیسیون تاوور به خاطر اعمال نظرهای تبلیغاتی و سیاسی در ایران تهیه نکرده است. کمیسیون منصوب رئیس جمهور آمریکا، گزارشش برای رئیس جمهور و طرف خطابش در مرحله اول سنا، گنگره، تلویزیون‌ها و مطبوعات و مردم آمریکاست. قطعاً هدف‌های سیاسی و حقوقی و تبلیغاتی خاصی مورد نظر تدوین‌کنندگان گزارش بوده است. اما نمی‌تواند خیلی هم بی‌پایه و ساختگی باشد. چرا که در آمریکا تعدد مراکز و نهادهای قانونی سیاسی و اجتماعی تصمیم‌گیری و قدرت، همراه با آزادی رسانه‌های گروهی وجود دارد و میلیون‌ها چشم و گوش و قلم نظارت می‌کنند که اگر اطلاع ناقص و یا نادرست داده شود و یا سعی بر آن باشد که بر اقدامات غیر قانونی انجام شده دولت و مجریان سرپوشی بگذارند حریف و رقیب را می‌کوبند و او را رسوا می‌سازند.

بنابراین شاید بتوان گفت که درجه صحت و دقت گزارش تا آنجا که به روابط و مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا و فروش اسلحه مربوط می‌شود تا حدود زیادی قابل قبول است. خصوصاً که مطالب آن در این محور با بیانات مختلفی که به صورت گوناگون توسط مقامات و کارگردانان ایرانی ابراز شده است هماهنگ می‌باشد. البته صد در صد نمی‌توان یقین و اعتقاد داشت و حتماً خالی از نقاط ضعف و انحراف و تناقض و اغراض سیاسی نمی‌تواند باشد.

ما امیدواریم ترجمه کامل این گزارش همراه با توضیحات رسمی و همچنین گزارش مستقل حاکمیت برای ملت ایران که آقای رفسنجانی وعده آن را داده‌اند به زودی منتشر گردد و حقایق به اطلاع مردم ایران نیز برسد.

اما چه این وعده تحقق بیابد یا نیابد مردم و علاقمندان به انقلاب و مملکت انتظار دارند گزارش کمیسیون تاور با نقد و بررسی لازم به اطلاع‌شان برسد.

روش ما در این بررسی و تحلیل تبیین موضوعات براساس دستور قرآنی می‌باشد که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ حجرات/۶»

امیدواریم که در حد امکانات بسیار محدود خود توانسته باشیم در تبیین مسأله و آگاهی و توجه دادن به مردم قدم مؤثری برداشته باشیم.

### جریان قضایا و خلاصه‌ای از گزارش

در اواسط سال ۶۵ ابتدا در قم و تهران و بعد در رسانه‌های گروهی آمریکا و بالاخره در ۱۳ آبان ۶۵ توسط آقای هاشمی رفسنجانی فاش شد که در خرداد ۶۵ (می سال ۸۶) یک هیأت عالی‌رتبه رسمی آمریکایی به ریاست مشاور سلیق رئیس جمهور آمریکا در «امنیت ملی» همراه با مقادیر قابل توجهی لوازم یدکی سلاح‌های مورد نیاز و درخواست ایران و هدایایی (شامل شش کلت کمری و یک کیک شکلاتی) به تهران آمده و طی ۵ روز اقامت در هتل استقلال (هیلتون سابق) با مقامات رسمی ایران دیدار و مذاکره داشته‌اند.

انتشار این خبر و خصوصاً نقش مؤثر و فعال و پی‌گیر دولت غاصب اسرائیل در این ماجرا و اخبار بعدی، با بهت و حیرت و شگفتی مردم در ایران، در آمریکا و در سایر نقاط جهان روبه‌رو گردید.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۰۳

موضوع فروش اسلحه آمریکایی و اسرائیلی به ایران و آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان و به ازای آن و به کرات و به صورت مختلف در رسانه‌های گروهی غرب منعکس و مورد بحث بوده است و بعضاً هم در مواردی توسط محافل بین‌المللی خاصی علیه جمهوری اسلامی ایران مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است. اما خبر سفر مک فارلین و همراهان به ایران انفجاری بود در این راستا که تلاطم گسترده‌ای را، به خصوص در آمریکا به وجود آورد.

### واکنش در ایران

واکنش عمومی مردم حیرت و تعجب نسبت به بازی‌های سیاسی بود که چگونه آن‌ها که یک‌روزه چنان شعارهای تند و تیز ضد آمریکایی می‌دادند و نخست‌وزیر و وزیر دفاع و وزیر امور خارجه دولت موقت را به بهانه دیدار برژینسکی با آنها به یاد انواع تهمت‌ها و ناسزاها گرفته بودند. حالا همان اشخاص که برخی از آنان مسئولیت و مأموریت قانونی هم ندارند کارگردان اصلی یا شریک این ماجرا شده‌اند! درحالی که آن موقع روابط سیاسی داشته‌ایم و امروز قطع رابطه است و آن موقع مذاکرات علنی و امروز کاملاً مخفی بوده است.

عکس‌العمل و اعتراض جوانان افراطی طرفدار حاکمیت تند و شدید بود. برخورد‌های سیاسی میان جناح‌های مختلف حاکمیت بالا گرفت. رهبر و اعضای یکی از گروه‌های افراطی و متعصب وابسته به حاکمیت بازداشت و به محاکمه کشیده شدند. مسأله در سطح مجلس نیز مطرح شد و هشت نماینده بر طبق قانون اساسی از وزیر امور خارجه که مسئول دیپلماسی مملکت می‌باشد در این مورد سؤال کردند. قضایا داشت بالا می‌گرفت و به قول رئیس مجلس بلوایی بر پا می‌شد که با تشر رهبر انقلاب - به قول رئیس جمهور - معترضین و سؤال‌کنندگان بر سر جای خود نشستند و دست‌اندرکاران و کارگردانان و مذاکره‌کنندگان مستقیم و غیرمستقیم ظاهراً موج بلا را پشت سر گذاشتند و بعد از آن با ظرافت و آرام آرام قضیه تماس و مذاکره با آمریکا و ضرورت آن را جا انداختند تا افکار عمومی آمادگی پذیرش آن را پیدا کند و آن‌طور نباشد که اگر به‌قول خودشان دولت موفق را آب برد این‌ها را باد ببرد.

### واکنش آمریکا

وسعت و عمق مسأله و پیچیدگی عملیات و منافع مصالح دولت‌ها و قدرت‌های درگیر قضیه در سطح جهانی و به‌خصوص آمریکا و اسرائیل و همچنین شوروی آن‌چنان بود که امکان نداشت بعد از فاش شدن عملیات سری سر و ته قضیه را به سادگی و به سرعت ایران درز بگیرد و از آن بگذرد.

پیامد پرتلاطم افشای عملیات سری میان آمریکا و ایران در خود آمریکا دو محور دارد. یکی محور سیاسی و دیگری محور حقوقی.

در قلمرو سیاسی افشای طرح و برنامه ریگان در مورد ایجاد روابط با ایران و فروش اسلحه و معاوضه با گروگان‌ها - یا به تعبیری باج‌دهی - موجب واکنش شدید سیاسی مردم آمریکا گردید.

گروگان‌گیری در تهران - در آبان ۵۸ - تحقیر بزرگی برای مردم آمریکا و زخمی ساختن احساس غرور و بالندگی آنان بود. ریگان با استفاده از این زمینه سیاسی - روانی مردم آمریکا با متهم کردن کارتر به نرمش و عدم قاطعیت در برابر تروریسم توانست نظر مردم نسبت به خود - به عنوان یک «رهبر قدرتمند» جلب نموده و با آراء سنگینی بر رقیب انتخاباتی خود پیروز گردد. با همین شگردها برای بار دوم نیز انتخاب شد.

در جریان گروگان‌گیری تهران، که به عنوان اعتراض علیه عملکرد سیاست خارجی هیأت حاکمه آمریکا در ایران صورت گرفت و برخی اعمال، نظیر آتش زدن پرچم آمریکا و یا حمل زباله در آن، واکنش منفی میان مردم آمریکا نسبت به ملت ایران به وجود آورد. در آمریکا پرچم یک سمبل ملی و مردمی است که صرف نظر از عملکرد دولت‌ها، مورد احترام عمومی است. ریگان از این زمینه منفی و تنفری که مردم آمریکا عموماً نسبت به جمهوری اسلامی ایران پیدا کرده بودند در مبارزه انتخاباتی بهره‌برداری کرد.

اما ناگهان مردم آمریکا مطلع شدند که «رئیس جمهور قدرتمندشان» برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان محرمانه با جمهوری اسلامی به مغازه پرداخته و علی‌رغم سیاست‌های اعلام شده و ممنوعیت‌های قانونی به ایران اسلحه فروخته است و آن را نوعی باج‌دهی به تروریست‌ها تلقی کردند و این در زمانی



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۰۵

صورت گرفت که دولت ریگان رژیم جمهوری اسلامی را عامل و حامی تروریسم بین‌المللی معرفی و اعلام کرده بود، که بر طبق آن نه تنها خودش نمی‌بایست به ایران اسلحه بفروشد بلکه از سایر کشورهای دوست و هم‌پیمان خود نیز خواسته بود که از فروش هرگونه اسلحه به ایران خودداری نمایند. بهت و حیرت و اعتراض مردم آمریکا علیه دولت ریگان از آن باب بود که درست در همان زمان که ریگان به بهانه دخالت لیبی در عملیات تروریستی در آلمان با بمب و موشک‌های هدایت شونده با لیزر به لیبی حمله کرد، رئیس سابق شورای امنیت ملی و مشاور و نماینده ویژه رئیس جمهور آمریکا در رأس هیاتی به تهران رفته و به مبادله اسلحه آمریکا با گروگان‌ها در لبنان پرداخته است!!

در برابر این واکنش اولیه مردم آمریکا، ریگان و هم دستانش، اهمیت استراتژیک ایران را برای غرب و آمریکا مورد بحث قرار دادند و این‌که تنفر از یک دولتی نباید مصالح و منافع استراتژیک غرب و آمریکا را تحت‌الشعاع خود قرار بدهد.

اما جنجال و اعتراض علیه عملیات محرمانه دولت ریگان در آمریکا وجوه دیگری نیز دارد. از جمله اینکه معلوم شد از محل فروش اسلحه به ایران به چندین برابر قیمت اصلی و واقعی آن میلیون‌ها دلار به ضد انقلابیون نیکاراگوئه معروف به **کنتراها** کمک شده است و این کمک در زمانی صورت گرفته که سنا و کنگره آمریکا دخالت یا حمایت مستقیم و غیر مستقیم از کنتراها را ممنوع نموده بود و لذا انتقال مازاد پول اسلحه دریافتی از ایران به کنتراها غیر قانونی تلقی گردید. همچنین این سؤال مطرح شده است که آیا عملیات محرمانه تماس و مذاکره با ایران و مبادله اسلحه با گروگان، بر طبق دستور رئیس جمهور و بر طبق موازین قانونی صورت گرفته است یا برعکس بدون اطلاع و نظر رئیس جمهور و به‌طور خودسرانه.

### کمیسیون تاور

دامنه جنجال‌های سیاسی و اعتراضات و نگرانی‌ها به حدی رسید که گروه‌های ویژه‌ای از جمله یک گروه توسط کمیسیون اطلاعات سنا، دو گروه ویژه توسط کنگره، یک گروه ویژه توسط دادستان کل برای رسیدگی به این امر انتخاب، تعیین

و شروع به کار کردند. در اول دسامبر ۸۶ خود رئیس جمهور نیز کمیسیون ویژه‌ای را برای رسیدگی به این مسأله منصوب و مأمور ساخت که به نام رئیس آن سناتور جان تاور، به کمیسیون تاور معروف گردید. این کمیسیون با سه عضو اصلی و ۲۴ عضو وابسته (پژوهشی و دفتری) بلافاصله دست به کار شد و بعد از سه ماه گزارش خود را تسلیم رئیس جمهور نمود. چند روز بعد از آن در اوایل اسفند ماه گزارش کمیسیون تاور. با حذف قسمت‌هایی از آن به‌طور وسیعی در میلیون‌ها نسخه در سراسر جهان منتشر گردید.

آنچه به نام گزارش این کمیسیون منتشر گردیده - مشتمل بر ۵۵۰ صفحه است که متن اصلی گزارش حدود یک صد صفحه است در ۵ بخش شامل: ۱. مقدمه، ۲. دیباچه گزارش - ساختار شورای امنیت ملی، ۳. انتقال اسلحه به ایران و انحراف پول به کنتراها در سه قسمت: انتقال اسلحه به ایران در هفت مرحله - انتقال پول به کنتراها و حمایت شورای امنیت ملی از کنتراها، ۴. خطا در کجا بود؟ و ۵. توصیه‌ها.

بقیه گزارش مشتمل است بر هشت ضمیمه به اضافه یادداشت‌ها و پاورقی. ضمیمه در ۳۵۰ صفحه در ۹ بخش مهمترین قسمت کتاب و شرح نسبتاً کامل با ذکر جزئیات از تماس‌ها و مذاکرات اسرائیل، ایران و آمریکا پیرامون افتتاح باب مذاکره سیاسی آمریکا با ایران، تأمین سلاح‌های مورد نیاز و درخواست ایران، و آزادی گروگان‌های آمریکایی در بیروت، می‌باشد.

در این گزارش سابقه تأسیس و طرز کار شورای امنیت ملی آمریکا از بدو تأسیس و ماهیت بحران‌هایی را که در طی چهل سال گذشته پشت سر گذاشته و نحوه برخورد با آن توسط دولت‌های وقت گذشته شرح داده شده است. کمیسیون برای تهیه گزارش، با بیش از ۵۳ نفر از شخصیت‌های آمریکایی از جمله رئیس جمهور سابق آمریکا و معاونین آنها، رؤسا و اعضای سابق شورای امنیت ملی، وزرای سابق و همچنین با افرادی که در جریان فروش اسلحه به ایران مشارکت داشته‌اند نظیر قربانی‌فر، خشوجی، و... مصاحبه کرده است و بسیاری از اسناد شورای امنیت ملی را مرور و بررسی نموده است.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۰۷

قبل از ورود به اصل موضوع توجه به این نکته ضروری است که این گزارش، خصوصاً برای خواننده ایرانی، به هیچ وجه دربرگیرنده تمامی داستان نمی‌باشد: اولاً هدف از کمیسیون تاور یافتن یا دادن پاسخ به سؤالاتی است که مردم آمریکا، در محدوده علائق و اولویت‌های خود نسبت به دولت ریگان داشته‌اند و در جهت تقلیل ضربه وارده بر دولت ریگان از این رهگذر و ترمیم و تعمیر ضایعات ناشی از آن می‌باشد. به همین مناسبت لحن گزارش کمیسیون اگرچه نسبت به رئیس جمهور و همکارانش انتقادی است و تقصیرها و قصورها را برای هرکدام یک به یک بیان می‌نماید، اما در مجموع در جهت حفظ آبرو و حیثیت مقام رئیس جمهوری، تلاش نموده است.

ثانیاً در گزارش منتشر شده قسمت عمده و بسیار مهم، برای ما ایرانیان، به علت حساسیت آنها در رابطه با مسائل «امنیت ملی» آمریکا حذف شده است که عبارتند از: ۱. حفاظت منابع و شیوه‌های اطلاعاتی، ۲. حفاظت از مذاکرات و روابط با کشورهای ثالث شرکت‌کننده در این برنامه و ۳. حفظ امنیت (طرف‌های مذاکره کننده، به خصوص ایرانی‌ها). در متن اصلی گزارش چاپ شده قسمت‌های حذف شده از گزارش اصلی، قابل تشخیص می‌باشد. حساسیت نسبت به حفظ امنیت طرف‌های اصلی مذاکره کننده ایرانی و حذف آنها به کرات منعکس شده است. رئیس جمهوری در توضیحات خود به کمیسیون علت برخی از تناقض‌گویی‌هایش را در مورد روابط و مذاکره محرمانه با ایران، بعد از افشای آن، ضرورت حفظ امنیت طرف‌های مذاکره کننده در ایران به منظور ادامه مذاکرات و اهمیت گفتگوی سیاسی با ایران ذکر کرده است.

### سوابق و بهانه‌ها و سیر تحول عملیات

در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ (۷۹/۱/۱۶) با خروج شاه از ایران و سقوط استبداد سلطنتی و پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ موقعیت و نفوذ دولت آمریکا در روابطش با ایران دچار یک دگرگونی بی‌سابقه اساسی گردید. اگرچه دولت آمریکا از زمره اولین دولت‌های خارجی بود که دولت جدید ایران را به رسمیت شناخت، اما روابط دو کشور با خروج ایران از پیمان سنتو و متعاقباً انحلال آن، لغو قراردادهای نظامی دوجانبه خروج مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی از ایران، عدم

پذیرش سفیر جدید آمریکا توسط دولت موقت و تقلیل روابط به سطح کادار. خودداری آمریکا از تحویل سلاح‌ها و لوازم نظامی و غیرنظامی خریداری شده توسط دولت ایران، قبل از انقلاب موضع‌گیری‌های خصمانه توسط سنای آمریکا بر علیه ایران، فرار بسیاری از مهره‌های اصلی نظام شاهنشاهی به آمریکا و مشارکت برخی از آنان در فعالیت‌های مشهود علیه انقلاب ایران و تحریکات مودیان مشکوک در برخی از نقاط کشور نظیر کردستان، بلوچستان و غیره ملاقات رهبران شناخته شده آمریکایی، نیکسون با شاه مخلوع و بالاخره اجازه ورود شاه و خانواده پهلوی به آمریکا و در پی آن اشغال ساختمان سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گیری کارمندان آن سفارت به تدریج از سردی به تیرگی و سپس به وخامت و بالاخره به درگیری و خصومت بارز، آشکار گردید. بعد از گروگان‌گیری در ۱۳ آبان ۵۹، دولت آمریکا کلیه ذخایر ارزی و سرمایه‌های دولت ایران از آمریکا را توقیف نمود - ایران را تحت محاصره اقتصادی قرار داد و در جریان طمس دست به حمله نظامی نا فرجامی زد. در فروردین ۵۹ دولت کارتر روابط دیپلماسی خود را با ایران قطع نمود چند ماه بعد در شهریور ۵۹ ارتش عراق تجاوز خود را به داخل مرزهای ایران آغاز کرد. در ۲۹ دی‌ماه ۵۹ (۸۱/۱/۱۹) دولت ایران بعد از امضای **بیانیه الجزایر و قراردادهای الحاقیه آن** و قبول تعهات سنگین و بی‌سابقه در تاریخ مناسبات جهانی، و تحمل خسارات فراوان گروگان‌های آمریکایی را آزاد ساخت اگرچه دولت آمریکا بعد از گروگان‌ها برخی از محدودیت‌های اقتصادی علیه ایران را تقلیل داد اما روابط همچنان قطع و مناسبات تیره و خصمانه بوده و محدودیت‌ها علیه ایران باقی ماند.

پس از آغاز جنگ و حمله عراق به ایران کارتر ابتدا تهاجم نظامی عراق را محکوم کرد و در جنگ اعلام بی‌طرفی نمود. اما پس از پیروزی ایران در خرمشهر و عقب‌نشینی ارتش عراق از خاک کشورمان و زمانی که ایران جنگ را به داخل مرزهای آن کشور گسترش داد، دولت جدید آمریکا به طور علنی تر و مشخص تری جانب عراق را گرفت و سیاست و موضع دولت آمریکا در قبال جنگ و ایران با موضع کشورهای عربی حامی عراق در منطقه، نظیر عربستان سعودی و کویت هماهنگ گردید.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۰۹

کمیسیون تاور پس از یک مرور کوتاهی بر سوابق روابط ایران و آمریکا اضافه می‌نماید که در اواسط ۸۲ (تیر ماه ۶۱) وزارت امور خارجه آمریکا، براساس اطلاعاتی که به‌دست آورده بود ایران را به‌طور رسمی و علنی عامل و حامی عملیات تروریستی علیه آمریکا و غرب اعلام نمود.

در اوایل سال ۸۳، اگرچه آمریکا - به روایت کمیسیون تاور - ایران را در کشف شبکه‌های نفوذی جاسوسان شوروی و حزب توده در مراکز حساس کشورمان کمک و یاری داد اما وقتی عملیات انتحاری و انفجاری تلفات سنگینی را بر نیروهای آمریکایی مستقر در بیروت وارد ساخت دولت آمریکا دولت ایران را به دخالت در آن انفجارات متهم ساخت.

در ژانویه ۸۴ ظاهراً متعاقب عملیات بیروت، گزارش جدیدی در شورای امنیت ملی آمریکا مطرح گردیده که طی آن، به روایت کمیسیون تاور، از سرگیری عملیات براندازی علیه جمهوری اسلامی پیشنهاد شده بود. به موجب این گزارش:

«ایران سوریه را تقویت و منافع آمریکا و غرب در خاورمیانه را تهدید می‌کند و در عملیات تروریستی علیه اتباع و منافع آمریکا و دوستان و متحدینش به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم نقش و دست دارد... و (عضو گزارش‌دهنده) در ارتباط با ایرانیان مخالف رژیم (جمهوری اسلامی) است. آنها به او گفته‌اند که با کمک‌های خارجی می‌توان علائم اختلاف در داخل ایران رژیم خمینی را ساقط کرد و حکومت طرفدار غرب را به‌وجود آورد. حمایت عربستان سعودی از تبعیدیان و بروز انگیزه تهیه این گزارش بوده است».

چند روز بعد وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه‌ای دولت ایران را مسئول تروریسم بین‌المللی دانسته و به این بهانه و به علت ادامه جنگ ارسال هرگونه اسلحه‌ای را به ایران ممنوع اعلام نمود و کشورهای دوست و هم‌پیمان خود را به‌منظور جلوگیری از فروش اسلحه به ایران تحت فشار قرار داد.

دولت ایران که به دلیل ادامه و گسترش عملیات نظامی نیاز مبرمی به ابزارهای جنگی پیشرفته و مؤثر پیدا کرده بود مأموران خود را برای خرید اسلحه و تماس با دلالتان بین‌المللی به هرگوشه دنیا روانه ساخت مأموریتی که هرکدام زیر نظر مستقیم یکی از جناح‌های قدرت قرار داشتند و بعضاً با سایرین هماهنگی نداشتند.

## ۵۱۰ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

واضح است که این فعالیت‌ها نمی‌توانست از دید مأمورین سیا مخفی بماند. در گزارش کمیسیون تاور آمده است که رئیس عملیات سیا در خاور نزدیک گزارش داده بود که:

«ما هر سال بین ۳۰ تا ۴۰ درخواست توسط ایرانیان - یا ایرانیان تبعیدی دریافت می‌کنیم، مبنی بر این‌که آنها می‌توانند به ازای فروش یک دو جین هلیکوپترهای جنگنده بل - یا هزار موشک تاو - یا ابزارهای جنگی دیگری که در لیست سلاح‌های ممنوع‌الفروش به ایران است، اطلاعات بسیار مهمی از اوضاع سیاسی داخل ایران در اختیار ما بگذارند».

کمیسیون تاور در گزارش خود آورده است که در طی سال ۸۴ بررسی‌ها و گزارشات متعدد دیگری نیز توسط شورای امنیت ملی آمریکا درباره ایران صورت می‌گیرد و از آینده ایران خصوصاً تحولات احتمالی آینده پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و جنگ قدرت ابراز نگرانی می‌شود.

در موارد متعدد تحلیل‌گران بر این نکته تکیه می‌نمایند که اگرچه پیامدها و نتایج این تحولات برای منافع غرب خصوصاً آمریکا بسیار مهم و حیاتی است و درحالی که شوروی از امکانات خوبی برای مانور و تحرک و اثرگذاری بر سیر حوادث ایران برخوردار است. آمریکا فاقد قدرت و ابزار لازم می‌باشد. و یا اینکه: «دولت آمریکا هیچ ارتباط مفید و مؤثری با دولت ایران یا گروه‌های سیاسی ندارد و... قدرتی برای ایجاد چنان تماس و ارتباطی ندارد».

این گزارشات همچنین اضافه می‌کند که: «بی‌قدرتی نسبی دولت آمریکا در اثرگذاری بر حوادث ایران چنان است که اگر باب ارتباط با ایران باز نشود، برای همیشه ادامه خواهد یافت».

کمیسیون تاور در تحقیقات خود به این جمع‌بندی می‌رسد که علی‌رغم گزارش‌های فوق سال ۸۴ به پایان می‌رسد بدون اینکه نظرات و پیشنهادهای جدیدی مطرح گردد یا تغییری در سیاست دولت آمریکا نسبت به ایران ایجاد شود. عملیات گسترده محدودکننده علیه ایران معروف به «عملیات بی‌درز» ادامه می‌یابد.

### گروگان‌گیری ابزار مناسب

در لبنان از ۷ مارس ۸۴ (اسفند ۶۲) تا ژوئن ۸۵ (خرداد ۶۴) تعدادی از اتباع خارجی از جمله آمریکایی که در میان آنان ویلیام کلی رئیس سیا در لبنان بوده است، ربوده شده و به گروگان گرفته می‌شود. کمیسیون تاور مسأله گروگان‌گیری را بررسی نموده و گزارش می‌دهد که حزب‌الله طرفدار ایران عامل این گروگان‌گیری است اما از این فراتر نمی‌رود. به نظر ما ممکن است این افراد توسط عناصر حزب‌اللهی لبنان که احتمالاً برخی از ایرانی‌ها نیز در میان آنان بوده‌اند، ربوده شده بودند. اما اینکه چه کسانی محرک و مشوق آنان و طراح این برنامه بودند، مورد توجه کمیسیون نبوده است. به نظر ما مهم است که بدانیم آیا این عمل و واکنش طبیعی و خودجوش شیعیان لبنان بوده است؟ یا برخی از جناح‌های قدرت در ایران برای اعمال فشار بر آمریکا در جهت تأمین نظرات خود و اجرای طرح ابتکاری‌اش، هم‌زمان با بحث مسائل مربوط به ایران در شورای امنیت ملی، در پشت این صحنه قرار داشته است؟ اگرچه پاسخ روشنی نمی‌توان به این سؤالات داد و اظهار نظر قاطعی کرد. اما به هر حال قابل بحث و بررسی است. کسانی که مسأله گروگان‌گیری در تهران را از ابتدا تا انتها خصوصاً پیامدهای آن را بررسی و پی‌گیری کرده‌اند. پی برده‌اند که چگونه محافل خاصی از حاکمیت آمریکا در جهت اغراض خاص خودشان شاه را به آمریکا بردند تا در ایران گروگان‌گیری بشود تا آنها به اهداف خاص خود برسند.

در ۱۴ ژوئن ۸۵ (خرداد ۶۴) یک هواپیمای تی.دبلیو.ای. ربوده و به بیروت برده شد. در جریان تیراندازی‌ها یک مسافر آمریکایی به قتل رسید دو هفته بعد مسافران آمریکایی این هواپیما ظاهراً به وساطت آقای هاشمی رفسنجانی که از سفر لیبی به دمشق رفته بود، آزاد شدند.

از خلال گزارش تاور روشن می‌گردد که این حوادث روحیه تحقیرشده مردم مغرور بالنده آمریکا را به شدت علیه ریگان تحریک نموده و به صورت یک موج سیاسی - اجتماعی دولت را تحت فشار قرار داد. این فشارها شرایط مناسبی را برای طرح مجدد برنامه‌های قبلی و اجرای آنها به وجود آورد. دولت آمریکا که به روایت کمیسیون تاور در جهت منافع و مصالح استراتژیک و هدف‌های دوررس

خود به دنبال رابطه با ایران بود آزادی گروگان‌ها را به عنوان هدف‌های کوتاه‌مدت و زودرس خود، به آن اضافه نمود بقیه سناریو تقریباً روشن است: ایران بر گروه‌های گروگان‌گیر در لبنان نفوذ دارد، ایران به سلاح‌های آمریکایی شدیداً نیاز دارد، مبادله اسلحه با گروگان‌ها هدف‌های زود رس هر دو کشور را تأمین می‌کند، و ضمناً راه را برای تماس و مذاکره و ایجاد روابط باز می‌کند. اما دولت آمریکا برای ارسال اسلحه به ایران با محدودیت‌های قانونی و سیاسی روبه‌روست. ارسال سلاح‌های مورد نیاز ایران توسط یک کشور ثالث مشکل آمریکا را حل می‌کند. آمریکا از طریق اسرائیل به عنوان یک دولت ثالث نه تنها می‌تواند به راحتی هر نوع سلاحی را به آن کشور بفروشد و از طریق آن کشور به ایران ارسال دارد. بلکه اسرائیل مقادیر قابل توجهی از نیازهای ایران را در انبارهای خود موجود دارد گزارش تاور به وضوح نشان می‌دهد که در طرح مجدد برنامه‌های قبلی، مبتکر اصلی و کارگردان عملیات در تمام مراحل اسرائیل بوده است. اگرچه ارسال اسلحه به ایران توسط اسرائیل مشکل دولت آمریکا را ظاهراً حل می‌کند، اما اسرائیل انگیزه‌های خاص خود را در این برنامه‌ها داشته و به دنبال مصالح و منافع خود بوده است. ادامه جنگ ایران و عراق فرصتی است برای اسرائیل که بتواند به طور پنهانی وارد ماجرا شود و همان‌طور که در تحلیل «نقش اسرائیل در جنگ ایران و عراق» نشان داده شده است و در گزارش تاور نیز آمده است که ایده‌آل و مطلوب اسرائیل جاودانی شدن جنگ و به بن‌بست رسیدن کامل آن، بدون اینکه هیچ طرفی ببرد یا ببازد و در آن، هر دو طرف به نهایت فرسودگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برسند، می‌باشد به نظر ما علاوه بر این‌ها کشاندن پای ایران به بهانه موجه تأمین نیازهای جنگ، به عملیات سری محرمانه‌ای که در آن نقش اول را اسرائیل بازی می‌کند و دیر یا زود علنی خواهد شد، از اهداف اسرائیل بوده است. به اعتراف مقامات اسرائیلی ایران انقلابی با اسرائیل مرز ایدئولوژیک پیدا کرده است. علنی شدن چنین عملیات، ضربه مهلکی بر آبرو و حیثیت انقلاب و جمهوری اسلامی در افکار عمومی مسلمانان جهان وارد خواهد ساخت و موجب خواهد شد که ایران بیش از پیش از کشورهای عربی و اسلامی جدا و منزوی شود. علاوه بر این‌ها، کمیسیون تاور تصریح دارد که:



«اسرائیل منافع فراوانی در ارتباط با ایران و توسعه صدور اسلحه خود به ایران داشته است. در جهت منافع خودش می‌خواست آمریکا در این ماجرا نیز وارد شود تا موجب فاصله آن کشور از اعراب گردد و اسرائیل در نتیجه تنها شریک استراتژیک واقعی آمریکا در منطقه بماند».

به اهمیت این مطلب آخر وقتی بیشتر پی برده خواهد شد که به سیاست عمومی و کلی وزارت امور خارجه آمریکا و در رأس آن شولتز در ارتباط با اعراب، خصوصاً کشورهای صادرکننده نفت نظیر عربستان سعودی و کویت توجه کافی مبذول گردد. در سرتاسر گزارش کمیسیون تاور مخالفت، یا عدم موافقت وزارت خارجه با نقش ابتکاری اسرائیل در این ماجراها کاملاً مشخص و معلوم است.

البته اسرائیل علائق دیگری نیز در این عملیات داشته است. شیمون پرز، به شرح گزارش کمیسیون تاور، گفته است که یک جنگ جانشینی با لاقبل اختلاف نظرهای جدی در تهران شکل گرفته است که می‌تواند و می‌بایست از آن برای پیدا کردن جای پا و حضور در صحنه ایران و اثرگذاری در سیر تحولات سیاسی بعد از آیت‌الله خمینی استفاده نمود.

به نظر اسرائیل آنچه وجود و حضور فعال و ابتکار و پی‌گیری این دولت را در این عملیات ضروری می‌ساخت، این بود که: «ایران آنچه را که اسرائیل می‌تواند ارائه دهد احتیاج مبرم دارد». اگرچه در کمیسیون تاور علائق و نیت سیاسی اسرائیل در مورد فروش اسلحه به ایران به وضوح شرح داده شده است که جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، اما برای هر ایرانی علاقمند به سرنوشت جمهوری اسلامی این سؤال مطرح می‌گردد که با توجه به مواضع سیاسی خصمانه اعلام شده رهبران و حکام ایرانی نسبت به دولت غاصب اسرائیل صهیونیست‌ها به چه دلیل به موفقیت خود در این برنامه مطمئن بوده‌اند و عملاً هم موفق شده‌اند؟ کارشناسان اسرائیلی پاسخ این سؤال را در جای دیگری داده‌اند. آنها روحیه حکام ایرانی را چنین ترسیم کرده‌اند:

«برای آیت‌الله‌ها گرفتن اسلحه از طریق اسرائیل به معنای معامله با شیطان نیست، بلکه به هدف اسلام و ایران کمک می‌کند».

حال ببینیم با وجود آنکه عملیات فروش محرمانه به ایران از طرف اسرائیل آغاز گردیده بود چرا اسرائیل اصرار داشته است و به دنبال بهانه و فرصتی بوده است که پای دولت آمریکا را در این ماجرا بکشانند و مشارکت بدهد؟ چرا اسرائیل نمی‌توانسته یا نمی‌خواست است بدون مشارکت دولت آمریکا این طرح را پی‌گیری و اجرا نماید؟ گزارش کمیسیون تاور چنین پاسخ می‌دهد که اگرچه ورود و مشارکت دولت آمریکا در این ماجراها موجب دور نمودن آن کشور از اعراب و اتکاء بیشتر آمریکا به اسرائیل در منطقه می‌گردد، اما اسرائیل قانوناً نمی‌توانسته است سلاح‌های آمریکایی مورد نیاز ایران را بدون جلب موافقت دولت آمریکا به ایران بفروشد. سلاح‌های مورد نیاز ایران که اسرائیل می‌توانسته است تأمین کند، عمدتاً سلاح‌های آمریکایی هستند. در این مسیر دو مانع بر سر راه اسرائیل وجود داشته است **مانع اول** قانون منع صدور اسلحه به کشورهایی که نام آن‌ها در فهرست عاملین و یا حامیان تروریسم بین‌المللی قرار دارد و نام ایران نیز در این فهرست بوده است. مانع دوم اینکه به موجب قراردادهای خرید اسلحه از آمریکا، اسرائیل می‌بایستی موافقت آمریکا را در فروش این سلاح‌ها به کشور ثالث جلب نماید. اگر اسرائیل می‌خواست بدون توجه به این دو مانع عمل کند به دست خود به مخالفین اسرائیل بهانه می‌داد تا علیه وی جنجال‌های سیاسی برپا نموده و در امر خرید سلاح‌های جدید مورد نیاز اسرائیل از آمریکا اخلال ایجاد نماید.

گزارش کمیسیون تاور به دو علت دیگر نیز، که اسرائیل را وادار ساخت مشارکت و موافقت آمریکا را جلب نماید، اشاره کرده است. بخشی از سلاح‌های مورد نیاز و درخواست ایران، عبارت بودند از موشک‌های هاگ و تاو و لوازم یدکی این موشک‌ها، سیستم‌های رادار و قطعات یدکی هلیکوپترها و اف ۱۴ها.

برخی از این سلاح‌ها در انبارهای اسرائیل موجود بوده‌اند که به موجب گزارش تاور اسرائیل تمایل زیادی به فروش آن به ایران داشته است. جلب نظر آمریکا از آن جهت برای اسرائیل ضروری بوده است که آمریکا موافقت کند جای این سلاح‌ها را با انواع جدیدتر آن پر نموده و جایگزین نماید.

برخی از درخواست‌های ایران از انواع قدیمی واز رده خارج شده این سلاح‌ها بوده است این سلاح‌ها در اوایل دهه ۱۹۷۰، بعد از بالارفتن ناگهانی قیمت نفت در

زمان شاه تهیه شده بود از آن زمان حداقل ۱۵ سال می‌گذرد. این قبیل سلاح‌ها دائماً در حال تغییر و تبدیل به انواع جدیدتر هستند. به عنوان مثال موشک تاو خریداری شده ایران از نوع قدیمی و از رده خارج شده است، که بعد از آن حداقل دو نوع جدید آن ساخته شده است. مقامات وزارت دفاع به کمیسیون تاو گفته‌اند که: «موشک‌های مورد درخواست ایران حتی برای آموزش‌های اولیه در پادگان‌های آمریکا نیز مصرف نمی‌شود، تعداد زیادی از این موشک‌ها در انبارهای آمریکا وجود دارد که مقامات نظامی به کرات در جستجوی راهی بوده‌اند که خود را از «شر» این موشک‌های قدیمی از رده خارج شده خلاص کنند، تا آنجا که حتی حاضر بوده است اگر خریداری فقط کرایه حمل و نقل آنها را بدهد، مجانی به او واگذار کنند!!»

در مورد سایر اقلام مورد درخواست ایران وضعیت مشابهی در گزارش تاور شرح داده شده است. به عنوان مثال در مرحله دوم از عملیات محرمانه که هیأت ایرانی مستقیماً با مقامات عالی‌رتبه آمریکایی در حضور اسرائیلی‌ها مذاکره می‌کرده است، ایرانی‌ها فهرست در خواست‌های خود را مستقیماً به مقامات آمریکایی داده بودند (اگرچه آمریکایی‌ها این سلاح‌ها را توسط اسرائیل برای ایران فرستاده‌اند). در یکی از این درخواست‌ها از ۲۴۰ قلم لوازم یدکی مورد درخواست ایران برای موشک هاگ حداقل ۵۰ قلم آن لوازمی بوده است که از رده خارج شده و تولید آنها سال‌ها قبل متوقف گردیده است. وقتی ایرانی‌ها صورت درخواستی خود را به آمریکا دادند و اصرار داشتند هرچه زودتر آمریکا آنها را تحویل دهد مقامات آمریکایی با این مشکل روبه‌رو شدند که این اقلام را در انبارهای خود موجود ندارند، و از سایر کشورهای دوست و متحد خودشان، از جمله اسرائیل خواستند که در انبارهای خود به جستجو بپردازد تا شاید از آن طریق درخواست‌های ایران را تأمین کنند!!

در مورد موشک‌های تاو قدیمی، اسرائیل نیز تعداد زیادی در انبارهای خود موجود داشت یکی از انگیزه‌های اسرائیل در طرح فروش اسلحه به ایران این بود که به جای این سلاح‌ها که به ایران می‌فروشدند از آمریکا انواع جدیدتر آن را خریداری کند. اما بهای موشک‌های تاو نوع جدید ۳ تا ۴ برابر بهای موشک‌های

نوع قدیمی و از رده خارج شده است. اسرائیل برای تهیه بودجه مورد نیاز می‌خواسته است نه تنها موشک‌های قدیمی خود را بفروشد بلکه به بهای گران‌تری بفروشد. فروش سلاح‌های قدیمی به ایران این نیازهای اسرائیل را نیز تأمین می‌کرده است.

### کمک به جنبش کنتراها

یک عامل دیگر نیز به این زمینه‌های مناسب اضافه شد و سناریوی طرح اسرائیلی عملیات محرمانه تماس و مذاکره با ایران و فروش مبادله اسلحه با گروگان را تکمیل کرد.

سنا و کنگره آمریکا دخالت‌ها و کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم آمریکا به جنبش کنتراها (ضد انقلابیون نیکاراگوئه) را ممنوع اعلام نموده است و این در شرایطی بود که کنتراها به کمک‌های مالی خارجی نیاز مبرمی پیدا کرده بودند. اسرائیل که طراح اصلی و یک سر قضیه فروش اسلحه به ایران بود، به موجب گزارش کمیسیون تاور از فرصت استفاده کرد و راه حل عملی خود را به مقامات دست‌اندرکار آمریکا پیشنهاد نمود. به موجب این پیشنهاد از آنجا که ایران را می‌توان به بهای رسمی از وزارت دفاع آمریکا تهیه کرد. ایران بهای این سلاح‌ها را به چند برابر قیمت اصلی به واسطه و دلالتان می‌پردازد. مابه‌التفات وجوه دریافتی و پرداختی را به حساب‌های ویژه‌ای واریز کرده و از آنجا به طرق مقتضی برای کنتراها فرستاد. به این ترتیب نظر گروهی از مقامات آمریکایی که همچنان علی‌رغم مخالفت سنا و کنگره علاقه و اصرار دارند که به کنتراها کمک کنند، تأمین می‌گردد. گزارش کمیسیون تاور به وضوح نشان می‌دهد که کارگردانان اسرائیلی و آمریکایی این عملیات از جناح‌بندی‌ها و اختلافات درونی حاکمیت در ایران، از انگیزه‌ها و تمایلات و خطوط سیاسی و اقتصادی به اصطلاح چپ، راست میانه هریک از آنها با خبر بوده‌اند. هریک از این جناح‌های قدرت سعی می‌کرده‌اند که ابتکار تهیه ابزارهای جنگی مورد نیاز نیروهای مسلح را در اختیار خود داشته باشند تا از آن طریق بتوانند قدرت و نفوذ خود را به نمایش بگذارند و نظر سپاه و ارتش و... را به عنوان عناصر تحکیم قدرت‌شان، به خود جلب نمایند. کارگردانان

خارجی نیز از این مناسبات برای تقویت جناح مورد نظر و بهره‌برداری در جهت اغراض کوتاه و درازمدت خود برنامه‌ریزی می‌کرده‌اند.

به این ترتیب مذاکرات و معاملات به طرزى انجام می‌گیرید که همه راضی می‌شوند. ایران سلاح‌های مورد درخواست خود را دریافت می‌کند. اسرائیل سلاح‌های کهنه و قدیمی خود را با انواع جدیدتر جایگزین می‌سازد. گروگان‌های آمریکایی آزاد می‌شوند. باب مذاکره و رابطه با ایران مفتوح می‌گردد. برای این دولت‌ها امکان مانور و اثرگذاری بر حوادث آینده ایران به وجود می‌آید. جناح‌هایی که مورد نظر دولت آمریکا (و یا اسرائیل) هستند در ایران تقویت می‌شوند و معادله قدرت و در حاکمیت به نفع جریان‌ات مورد نظر تغییر داده می‌شود. کمیسیون تاور جزئیات اجرای این طرح و عملیات محرمانه را گزارش نموده است.

#### اجرای طرح عملیات محرمانه

کمیسیون گزارش می‌دهد که در ژانویه ۸۵ گروهی از مقامات برجسته اسرائیلی از یک طرف توسط یکی از دلالتان ایرانی (منوچهر قربانی‌فر) که توانسته بود با مقامات تصمیم‌گیرنده در تهران (معاون نخست‌وزیر در خریدهای خارجی و رئیس مجلس و دفتر رئیس جمهوری) رابطه برقرار کرده و اعتماد آنان را به خود جلب نماید و از طرف دیگر با همکاری تنی چند از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا اجرای طرح را پی‌گیری می‌کنند. هم‌زمان شورای امنیت ملی آمریکا مسأله سیاست آمریکا نسبت به ایران را بار دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهد. گزارش کمیسیون تاور محورهای توجهات و اولویت‌ها را چنین شرح داده است:

«شوروی برای نفوذ در ایران و بهره‌برداری از شورش و هرج مرج آینده در وضعیت خوبی است. آمریکا برعکس فاقد هرگونه قدرت و نفوذ مستقیم در ایران است. اما متحدین اروپایی و سایرین حضور دارند و می‌توانند به حفظ منافع غرب در ایران کمک کنند. میزان نفوذ این متحدین در ایران و قدرت آنها در پر کردن خلاء نظامی ایران معیار حساسی است برای ارزیابی قدرت غرب در سد کردن نفوذ شوروی».

البته منظور نویسندگان گزارش از «حضور متحدین اروپایی و سایرین» در ایران، نه تنها کشورهای نظیر انگلیس، آلمان و ایتالیا، ژاپن بلکه اسرائیل نیز می‌باشد. گزارش‌کنندگان ظاهراً بر این باورند که با توجه به آنچه در ایران گذشته و می‌گذرد و اقدامات و عملیات و اغتشاشات نواحی مختلف و جاسوسی عناصر نفوذی حزب توده در زمان جنگ چه آنها که شناسایی و دستگیر شده‌اند و چه آنها که همچنان ناشناخته مانده‌اند یا هنوز دستگیر نشده‌اند. قدرت مانور و حرکت شوروی در ایران در واقع به مراتب بیشتر از آمریکا است.

در گزارش از عامل ترس و نگرانی از نفوذ شوروی در ایران به عنوان یکی از انگیزه‌های اولیه جهت تصویب طرح عملیات سری استفاده شده است و برای رسیدن به هدف‌های فوری و دراز مدت اقداماتی توصیه گردیده است. از آن جمله آمده است که:

«تشویق متحدین غربی و دوستان دیگر در کمک به ایران در جهت تأمین نیازهای مهم (حذف شده) از جمله تهیه جنگ‌افزارهای معین نظامی (حذف شده)».

براساس این گزارش، مشاور سابق امنیت ملی رئیس جمهور پیشنهاد می‌کند که: «آمریکا انتقال سلاح‌های غربی به ایران را اجازه یا تشویق نماید».

تصویب چنین توصیه و پیشنهادی راه را برای ارسال اسلحه توسط اسرائیل به ایران باز می‌نماید.

به موجب گزارش کمیسیون تاور، در همین زمان در شورای امنیت ملی آمریکا مطرح می‌گردد که اطلاعات آمریکا از اوضاع و احوال کنونی ایران بسیار ناچیز و غیرقابل توجه است. لذا تصمیم می‌گیرند تا برای رفع این کمبود و مبادله اطلاعات، از طریق تماس با کشورهای اروپایی و از جمله اسرائیل اقداماتی صورت گیرد. اسرائیل که از طریق برخی از دلالتان اسلحه که به ایران سفر می‌کنند توانسته بود اطلاعات اولیه را جمع‌آوری نماید، طی دو ماه، سه گزارش اطلاعاتی درباره اوضاع داخلی ایران و گروه‌های قدرت در حاکمیت و خط و خطوط هر یک، از راست و چپ و میانه به آمریکا ارسال داشت و براساس این اطلاعات تقویت جناح میانه‌روی حاکمیت با فروش اسلحه به ایران از کانال آنان پیشنهاد گردید. تحقیقات

کمیسیون تاور حاکی از آن است که این پیشنهادات با مخالفت جدی و شدید وزرای دفاع و امور خارجه آمریکا روبه‌رو گردید. اگرچه رئیس سیا شدیداً تأیید کرد که: «آمریکا باید در ایران قدرت و نفوذ مستقیم پیدا کند» از نظر شناخت گروه‌بندی‌های قدرت در آمریکا برای ما ایرانی‌ها مهم است که بدانیم چرا وزرای دوگانه با این پیشنهادات مخالفت کردند؟ آن‌ها وابسته به چه جناحی از قدرت در حاکمیت آمریکا هستند و مخالف آنان بر چه اساسی بوده است و گروه دیگر معرف چه خط و جناحی است؟

البته گزارش کمیسیون تاور در این موضوع کاملاً ساکت است. اما بررسی شواهد موجود از ساختار قدرت آمریکا نشان می‌دهد که صیہونیست‌ها در حاکمیت آمریکا اعم از قوه مجریه نظیر دولت و شورای امنیت ملی و یا در سنا و کنگره آمریکا نفوذ و حضور فعال و تعیین‌کننده‌ای دارند.

برخی از اعضای با نفوذ شورای امنیت ملی آمریکا از صیہونیست‌های شناخته شده هستند که ضمناً با دلالتان یهودی اسلحه ارتباط نزدیک دارند. این گروه در طرح و پی‌گیری عملیات فروش اسلحه به ایران و تماس و مذاکره مستقیم با ایران نقش اساسی داشته‌اند. به عنوان مثال **میشل لدین**، عضو مشاور شورای امنیت ملی در زمان **مک فارلین** (که کتاب او به نام «هزیمت» به فارسی ترجمه و منتشر شده است) عضو مؤسس و رئیس «مؤسسه یهودی مسائل امنیت ملی» (۵) و سردبیر «فصل‌نامه واشنگتن» (۶) می‌باشد. وی سابقاً استاد دانشگاه واشنگتن و مشاور ژنرال **هیگ**، وزیر امور خارجه اسبق و رابط وی در سازمان بین‌الملل سوسیالیسم بوده است. یکی دیگر از اعضای تأییدکننده این طرح عضو فعال این مؤسسه یهودی نیز می‌باشد. **سرهنگ اولیور نورث** عضو شورای امنیت ملی و مسئول سیاست‌های ضد تروریستی در این شورا، از جهت سلسله‌مراتب، زیر نظر **تیچر** عضو برجسته شورای امنیت ملی و مسئول ارشد مسائل سیاسی - نظامی در این شورا، متخصص مسائل خاورمیانه و از حامیان جدی و قدرتمند سیاست اسرائیل در خاورمیانه می‌باشد. گزارش تاور نشان می‌دهد که این گروه با دولت اسرائیل تماس و ارتباط مستقیم داشته و طراح و پی‌گیر مسأله در شورای امنیت ملی بوده‌اند.

دربرابر گروه صیہونیست‌ها وزیر دفاع و وزیر امور خارجه قرار دارند که وابسته به سرمایه‌داران بزرگ خصوصاً نفتی‌ها و میلیتاریست‌های آمریکا می‌باشند. این جناح‌ها منافع درازمدت آمریکا را در گرو همکاری نزدیک با اعراب می‌دانند و از راه حل‌هایی که متضمن تأمین برخی از نظرات اعراب باشد حمایت می‌کنند. به‌عنوان مثال این جناح‌ها از طرح تشکیل یک دولت کوچک فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی حمایت می‌نمایند. ضمن آن‌که از تمامیت ارضی دولت اسرائیل نیز دفاع می‌نمایند اما سیاست‌ها و اقدامات تجاوزگرانه اسرائیل به همسایگان نظیر لبنان و یا مخالفت اسرائیل را با تشکیل دولت کوچک محکوم می‌کنند.

به موجب گزارش تاور این گروه ضمن اینکه از فتح باب مذاکره با ایران استقبال می‌نماید اما فروش اسلحه به ایران آن‌هم در زمان جنگ و مبادله آن با گروگان‌ها مخالفت و ممانعت کرده است علاوه بر آن یافته‌های کمیسیون تاور نشان می‌دهد که این گروه مایل نبوده‌اند اسرائیل در این عملیات نقش فعال داشته باشد و ترجیح می‌داده‌اند که تماس و مذاکره با ایران ولو ارسال اسلحه بدون حضور اسرائیل و از کانال‌های دیگری (نظیر عربستان سعودی) صورت گیرد. به همین دلیل اگرچه این گروه با پیشنهادات اولیه مک فارلین مخالفت شدید و جدی نمودند اما تماس و مذاکره با ایران از طریق کانال‌های دیگر کشورهای واسطه نظیر ژاپن و پاکستان و حتی عربستان سعودی را توصیه می‌کرده‌اند مخالفت این دو وزیر که از اعضای اصلی شورای امنیت ملی آمریکا هستند موجب دفن پیشنهاد اولیه و توقف اجرای عملیات پیشنهادی از طریق شورای امنیت ملی و مجاری رسمی و قانونی گردید. از این پس (خرداد - تیر ۶۴ برابر ژوئن ۱۹۸۵) عملیات محرمانه وارد مرحله جدیدی شد.

اگرچه بعد از ماجرای ربودن هواپیمای تی.دبلیو.ای. و سفر رئیس مجلس ایران به ژاپن کانال ارتباطی از طریق ژاپن برقرار و ادامه یافت و مکاتباتی نیز صورت گرفت و اگرچه بنا به توصیه آمریکا (به نقل از گزارش کمیسیون تاور) روابط دو کشور ایران و عربستان رو به گرمی و بهبود محسوس گذشت و وزیر امور خارجه عربستان به ایران سفر کرده و با استقبال گرم مقامات رسمی دولت ایران روبه‌رو شد و مذاکرات پشت پرده صورت گرفت و اگرچه در همین راستا و در ارتباط با



آن کشورهای عمده صادرکننده نفت در اوپک - از جمله عربستان سعودی و کویت با پیشنهادات ایران و افزایش قیمت نفت (که کمیسیون تاور هدف آن را کمک به ترمیم وضع اقتصادی ایران دانسته است) موافقت کردند، اما گزارش نشان می‌دهد که عمده تماس و فعالیت‌ها در محور عملیات محرمانه ابتکاری اسرائیل ادامه یافت و فروش اسلحه به ایران و آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان از این مجرا انجام گرفت. به موجب گزارش کمیسیون تاور کارگردانان و مذاکره‌کنندگان ایرانی چه آن‌ها که توسط قربانی فرد در ارتباط بودند چه آنها که بعداً از طریق کانال دومی که منسوب مرد قدرتمند ایران می‌باشد با آمریکا تماس داشته و مذاکره می‌کرده‌اند از نقش اسرائیل و حضور اسرائیلی در این عملیات مطلع بوده‌اند.

#### اشکال اساسی موضع ایران

سؤالی که در اینجا برای ما ایرانی‌ها مطرح می‌شود این است که چرا ایران در چنین دامی سقوط کرد؟ چرا ایران علی‌رغم بازبودن کانال‌ها و مجاری دیگر (ژاپن و عربستان سعودی فی‌المثل) تماس و ارتباط خود را کانال اسرائیلیان ادامه داد؟ به نظر می‌رسد که علت اصلی آن شاید این بوده باشد که برای مقامات ایرانی تهیه و تأمین افزارهای جنگی مورد درخواست‌شان از اولویت اول برخوردار بوده است و این از سرنوشت جنگ بعد از فتح خرمشهر نشأت می‌گیرد.

در مرحله اول جنگ، یعنی از زمان تجاوز ارتش عراق به داخل مرزهای ایران تا فتح خرمشهر، سرشت عملیات دفاعی ایران به جنگ غیر منظم توسط واحدهای داوطلب مردمی - یا جنگ مردمی - به شیوه جنگ‌های پارتیزانی بوده است. درحالی که ارتش عراق با استراتژی و ساختار و سازمان‌دهی و ساز و برگ کلاسیک به ایران حمله کرده بود اوضاع و احوال نیروهای مسلح ایران در آن مقطع زمانی به خصوص با توجه به سرشت انقلاب اسلامی و عدم دسترسی به افزارهای جنگی پیشرفته، به گونه‌ای بود که جنگ مردمی - پاسخ و واکنش طبیعی و کارای ایران - بوده است. به همین دلیل واحدهای ارتش نامنظم مردمی که به ابتکار مرحوم دکتر چمران سازمان یافته بودند توانست دشمن را مستأصل و مجبور به فرار سازد.

پس از فتح خرمشهر و ورود نیروهای مسلح ایران به داخل مرزهای عراق به تدریج سرنوشت عملیات جنگی را تغییر داد و آن را به صورت یک جنگ کلاسیک درآورد. درحالی که شرایط ایران بعد از انقلاب تغییر اساسی پیدا نکرده بود و ایران نمی توانست در جنگ کلاسیک شرکت کند.

بن بست کنونی جنگ از تعارض میان این دو امر نشأت می گیرد. در چنین نوعی از جنگ (جنگ کلاسیک) امواج نیروی انسانی به تنهایی تعیین کننده سرنوشت جنگ نخواهد بود.

تصمیم گیرندگان و کارگردانان جنگ بدون توجه و درک این مفولات اساسی صرفاً به طور مقطعی و موضعی عمل نموده و تصور و باورشان این است که با تأمین برخی از نیازهای اساسی ارتش نظیر لوازم یدکی هواپیماهای اف ۱۴ و هلیکوپترهای توپدار، موشک های هاگ و غیره خواهند توانست کمبودهای اساسی را رفع نمایند و بر این اساس تأمین این نیازها را در اولویت اول قرار دادند. اتخاذ چنین سیاستی از جانب تصمیم گیرندگان حاکمیت نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر می باشد. به عبارت دیگر ادامه جنگ تحمیلی بعد از فتح خرمشهر جمهوری اسلامی را به چنین نقطه ای کشانیده است.

اما این یک طرف سکه جنگ است طرف دیگر قضیه عدم اعتقاد به نقش دیپلماسی در جنگ توسط تصمیم گیرندگان است. کارگردانان جنگ بارها اعلام کرده اند که سرنوشت جنگ را در جبهه های جنگ تعیین خواهند کرد و بر اساس همین باور نادرست نه سیاست خارجی حساب شده و منسجمی طرح شده و نه ابزار شایسته برای اعمال یک دیپلماسی حساب شده و منسجم را تدارک دیده اند و لذا در سیر تحول این تماس ها و مذاکرات سری و محرمانه ایران به طرف آن کانال هایی جذب شده است که نیازهای مبرم نظامی را تأمین می کرده است.

درحالی که اگر به نقش و اهمیت دیپلماسی در جنگ توجه کافی می شد و جناح بندی ها در حاکمیت آمریکا مورد توجه قرار گرفت، استفاده از کانال های دیگر احتمالاً می توانست پیامدهای بهتری برای ایران داشته باشد.

#### ارسال اولین محموله ها

متن موجود نیست....

### حادثه ربودن مجتبی طالقانی

پیام هاجر ۲۱ خرداد ۱۳۶۶

سؤال: آیا نهضت آزادی در مسأله ربودن پسر مرحوم طالقانی و اعتراض و خارج شدن آن مرحوم از تهران نقش داشته است؟

جواب: خیر، به هیچ وجه در آن زمان یعنی در بهار سال ۱۳۵۸ کادرهای رهبری و فعالین نهضت اکثراً در شورای انقلاب و دولت موقت قبول مسئولیت کرده و سخت گرفتار بودند. به طوری که حتی در جلسات نهضت هم شرکت نمی کردند. کادرهای باقی مانده در نهضت هم نه فرصت و نه علاقه و اعتقادی به انواع کارها نداشتند. اصولاً خط مشی و اخلاق سیاسی نهضت و رهبران و مسئولان آن با این نوع اعمال خلاف سازگاری نداشته است و گذشته رفتارها خودگواه بر این سخن است. و اگر منظور شما از این سؤال این باشد که آیا دولت موقت و یا اینجانب در آن ماجرا نقش داشته است باز هم جواب مؤکداً منفی است.

شاید علت این توهم و به دنبال آن شایعه سازی برخی جناح ها علیه نهضت و دولت موقت و اینجانب این باشد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زمان دولت موقت توسط اینجانب طراحی و سازماندهی شد و تنی چند از کادرهای سپاه در آن زمان، بدون اصلاح و تصویب شورای فرماندهی دست به چنان اقدامی زده بودند.

فکر تشکیل یک نیروی مسلح مردمی، حتی قبل از سقوط بختیار در شورای انقلاب مطرح شده بود. برخی از اعضای مؤثر آن نظیر مرحوم دکتر بهشتی پیشنهاد تشکیل نیرویی به نام کادر ملی را مطرح ساختند.

اما به علت سرعت حوادث در آن زمان این فکر به مرحله عملی نرسید تا دولت موقت تشکیل شد و دولت بختیار سقوط کرد با دعوت رئیس دولت موقت، و تأکید رهبر انقلاب در سمت معاون نخست وزیر در امور انقلاب قبول مسئولیت نمودم. در آن روزهای پرهیجان و پرماجرا، نیروهای مسلح از نظامی و انتظامی به کلی فلج شده بودند. برای حفظ امنیت به جز نیروهای مسلح مردمی، هیچ نیرویی وجود نداشت و در اختیار دولت نبود. نیروهای ضدانقلاب در هرگونه کشور توطئه می کردند. اینجانب طرح تشکیل یک نیروی سیاسی - نظامی را به نام سپاه

پاسداران انقلاب اسلامی تهیه کردم که بعد از تصویب دولت و شورای انقلاب و تأیید رهبر انقلاب زیر نظر معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب به اجرا درآمد. به‌منظور هماهنگی میان نیروهای مسلح و مقامات قضایی کشور و دولت و رهبری، یک شورای هماهنگی مرکب از نمایندگان ستاد مشترک ارتش و وزارت کشور (نیروهای انتظامی) و دادستان کل، دولت و رهبر انقلاب، تشکیل شده زیر نظر این شورا، ستاد فرماندهی از میان نیروهای مسلح مردمی که در کمیته‌ها متمرکز بودند تعیین گردید. و آقای مهندس غرضی و دوستانشان و اعضای گروه‌شان نیز در این مجموعه قرار گرفته بودند.

یک روز بعد از ظهر مرحوم **طالقانی** به اینجانب که هنوز در نخست‌وزیری بودم تلفن زدند و با ناراحتی بسیار از ماجرای که توسط برخی از اعضای سپاه به وجود آمده بود با من صحبت کردند و تصورشان این بود که شورای فرماندهی و به طریق اولی اینجانب نیز از ماجرا مطلع و با نظر شورا این عمل انجام شده است. برای ایشان توضیح داده شد که دولت و شورای فرماندهی و اینجانب هیچ اطلاعی از مسائل نداریم و ایشان ضمن توضیح حادثه از من خواستند که اقدام کنم بنده هم بلافاصله به محل اقامت ایشان رفتم. در آنجا از کسانی که حضورشان را به خاطر دارم تیمسار رحیمی بود. مرحوم طالقانی ماجرای ربوده شدن فرزندان خود را رخ دادند و توضیحات بنده روشن ساخت که این یک عمل خودسرانه از جانب چند نفر است و به دولت و شورای فرماندهی ارتباطی ندارد. خود ایشان براساس اطلاعاتی که دریافت کرده بودند، گفتند که این کار توسط آقای مهندس غرضی و دوستانشان صورت گرفته است. با آقای غرضی تلفنی تماس گرفته و مذاکره شده و قبول کردند که به محل اقامت مرحوم طالقانی بیایند و حضوری صحبت کنند. اما قضیه به تدریج پیچیده‌تر می‌شد. عده‌ای از افراد مسلح وابسته به گروه‌های سیاسی غیردولتی و غیروابسته به سپاه در اطراف محل اقامت ایشان پراکنده و به اصطلاح امنیت محله را حفظ می‌کردند و با بعضی از افراد درون منزل نیز هماهنگی‌هایی داشتند و درصدد بودند که وقتی آقای مهندس غرضی وارد منطقه می‌شود او را دستگیر و چنین و چنان کنند. از طرف دیگر خبر آوردند که عده‌ای مسلح همراه با آقای غرضی خواهند آمد. و احتمالاً درگیری خواهد شد. مسائل

حساس و پیچیده بود. انعکاس داخلی و خارجی بسیار بدی پیدا می‌کرد و پیامدهای بدتری. بعد از مذاکرات متعدد و با توجه‌ای که مرحوم طالقانی به این امر پیدا کردند و توضیحاتی که بنده دادم ایشان مجاب شدند و به نیروهای مسلح اطراف منزل تأکید کردند که هیچ کس حق تعرض به آقای غرضی و یا همراهان ایشان را ندارد و با آقای غرضی هم تلفنی صحبت کردم و ایشان را مجاب ساختم که اگر تنها و بدون همراه مسلح بیایند، بهتر است و امنیت ایشان را مرحوم طالقانی شخصاً تضمین کردند و به این ترتیب بدون درگیری و یا حادثه‌ای آقای غرضی به محل اقامت آمدند و مذاکرات در محیطی بسیار عصبی صورت گرفت و خلاصه آن این بود که در جریان انحرافات ایدئولوژیک مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ که منجر به اعلام مارکسیست شدن سازمان و تصفیه‌های خونین درون سازمان گردید، در خارج کشور نیز برخی از اعضای سازمان که حاضر به قبول تغییر مواضع نشده بودند و بر هویت اسلامی خود پافشاری می‌کردند تحت فشار قرار گرفتند. از جمله خانم رفعت افرا، که در آن زمان در شاخه، سازمان در یمن جنوبی فعالیت می‌کرد تحت فشار و در نهایت به قتل می‌رسد. مرکزیت سازمان مدعی شد که نامبرده در اثر بیماری فوت کرده است اما شواهد و قرائن حاکی بود که او به قتل رسیده است (تفضیل این ماجرا در همان زمان در یکی از شماره‌های روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور درج شده است) بعد از پیروزی انقلاب و برگشت مبارزین خارج از کشور به ایران، گروه آقای غرضی مطرح کردند که آقای مجتبی طالقانی مستقیماً در آن قتل دست داشته است و ربودن او به منظور قصاص کردنش بوده است.

مرحوم طالقانی ضمن اعتراض شدید به عملی که انجام شده است اظهار داشت که اگر سند و دلیلی بر مدعای خود دارید بیاورید و ارائه بدهید خود ایشان رسیدگی می‌کنند و اگر واقعاً مجتبی مقصر باشد حکم را به دست خودشان اجرا می‌کنند. اما این کارها ماجراجویی است، درست نیست، اوضاع مملکت را به هم می‌ریزد.

آقای غرضی دست داشتن خود را در ماجرا انکار رد و بحث و گفتگو تا نیمه شب به درازا کشید مرحوم طالقانی بسیار خسته و ناراحت و نگران بود و نگرانی و

ناراحتی ایشان به استنباط من، بیشتر برای خاطر مملکت و انقلاب بود تا سلامتی فرزندان‌شان و برای مرحوم طالقانی روشن شد که اینجانب و دولت موقت در این ماجرا نقشی و اطلاعی نداشته‌ایم. در حالی که آقای سرتیپ رحیمی اصرار داشت که با اجازه مرحوم طالقانی آقای غرضی را به پادگان جمشیدیه ببرد، و من خداحافظی کردم و از منزل خارج شدم و قرار شد فردا صبح مطلب پی‌گیری شود. فردا صبح مسائل را پی‌گیری کردم و مطلع شدم که مرحوم طالقانی از منزل خارج شده‌اند و به نقطه نامعلومی بیرون از شهر رفته‌اند. و انتشار خبر آن مسائل ابعاد دیگری پیدا کرد.

سؤال: گفته شده است که علت دخالت دولت موقت در بازداشت مجتبی طالقانی این بوده است که وی با مقامات سازمان آزادی‌بخش فلسطین در محل سفارت آنان ملاقات داشته است و نامه‌ای از جانب یاسر عرفات برای مرحوم طالقانی دریافت کرده بوده است که در آن نامه اطلاعاتی دال بر ارتباط اعضای دولت موقت با مقامات آمریکایی ارائه شده بوده است و هنگامی که وی از سفارت فلسطین خارج می‌شود دستگیر می‌گردد تا نامه به دست مرحوم طالقانی نرسد.

جواب: عرض کردم دولت موقت و یا اینجانب هیچ نقشی و دخالتی در آن بازداشت نداشته‌ایم. مسائل کاملاً روشن است. اگر چنین نامه‌ای در کار بود و اگر چنین خبری بود مرحوم طالقانی یا در آن شب و یا در فرصت‌های دیگر، مطلب را عنوان می‌کردند. ایشان کسی نبودند که در مصالح مملکت رعایت کسی را بنمایند. علاوه بر این اگر آقای مجتبی طالقانی حامل چنان پیامی بوده است و همراه با این نامه بازداشت شده بود، گروه آقای مهندس غرضی که نظر خوبی با دولت موقت نداشتند نامه را منتظر می‌ساختند. و یا فلسطینی‌ها نامه را از طریق ارتباطات دیگری که در ایران داشتند برملا می‌ساختند. این مسائل به کلی بی‌اساس و کذب محض است.

سؤال: گفته شده است که روابط دولت موقت با ساف محکم و حسنه و نزدیک نبوده، آیا این درست است؟

جواب: خیر چنین نیست. بعد از پیروزی انقلاب، آقای یاسر عرفات با تعداد قابل توجهی همراه به ایران آمدند و با رهبر فقید انقلاب دیدار کردند. دولت از آنها

پذیرایی کرد. اینجانب به سمت معاون نخست‌وزیر از ایشان و هیأت همراه استقبال کرده و به همراه آنان با هواپیمای اختصاصی به خرمشهر و سپس مشهد سفر کردم. دولت موقت ساف را در سطح یک دولت، به عنوان نماینده قانونی ملت فلسطین به رسمیت شناخت و برای اعضاء دفتر و نمایندگان آنان تمامی حقوق و مزایای دیپلماتیک مرسوم را قائل گردید. ساختمان سفارت سابق اسرائیل در تهران طی مراسمی با حضور یاسر عرفات به ساف تحویل داده شد.

اما به دلیل علاقه فراوانی که هر مسلمانی به سرزمین مقدس فلسطین دارد و حوادث آنجا را پی‌گیری می‌کند، علی‌رغم تماس و آشنایی‌های نزدیکی مرحوم شهید چمران و این راقم با اعضاء برجسته سازمان آزادی بخش فلسطین نظیر یاسر عرفات، ابوجهاد، حنیر شفیق و هانی‌الحسن، از سیاست‌های ساف و عملکرد آنان در مواردی انتقاد و ایراد داشتیم و آنها را نادرست می‌دانستیم و به همین دلیل با وجودی که ساف را در سطح یک دولت به رسمیت شناختیم اما معتقد نبودیم که باید به آنان «چک سفید» داد تا هر طور و هر کار که می‌خواهند در کشور ما بکنند. مصالح کلی کشورمان و سرنوشت انقلاب برای ما اولویت اول را داشت.

بنابراین هنگامی که ساف بدون اطلاع و تصویب دولت در خرمشهر دفتری افتتاح کرد و همزمان سایر سازمان‌های آزادی‌بخش فلسطین نیز دفاتری را باز کردند تا درصدد آن برآمدند دولت مخالفت و ممانعت کرد. با آقای هانی‌الحسن، سفیر ساف مذاکره شد و نامبرده قبول کرد که دفتر بسته شود و آن را بستند.

منطق و استدلال ما کاملاً روشن بود. باتوجه به فعالیت سازمان‌های جدایی‌طلب در خوزستان و حمایتی که برخی از کشورهای عربی از آنان می‌نمودند و روابط خاصی که هر یک از گروه‌های فلسطینی با دولت‌های عربی دارند و تضادها و جنگ و جدال‌هایی که بین این گروه‌ها وجود دارد، ما مصلحت نمی‌دانستیم که صاف یا هر گروه فلسطینی دیگر در خرمشهر دفتر دایر کند. چرا اصرار داشتند چنین دفتری را در خرمشهر یا اهواز داشته باشند؟ چرا در مشهد یا تبریز نمی‌خواستند؟ مطلب برای هر صاحب‌نظر سیاسی روشن است و ما نمی‌توانستیم چنین حرکتی را اجازه بدهیم. نه دولت موقت و نه هیچ دولت دیگری نمی‌تواند و نباید به یک کشور دیگر، هر قدر هم دوست و نزدیک اجازه بدهد اتباع و

نمایندگان بدون رعایت ضوابط قانونی وارد کشور شوند، به هر کجا می‌خواهند بروند و در هر کجا می‌خواهند دفتر باز کنند.

این اقدام در واقع یکی از عللی شد که طرفداران و نزدیکان ساف در آن موقع، که اکنون به دشمنان و دشنام‌گویان ساف تبدیل شده‌اند، لبه تیز حملات خود را متوجه دولت موقت نموده و انواع شایعات بی‌اساس را بسازند و منتظر سازند.

**سؤال: آیا نهضت آزادی در مسأله ربودن پسر مرحوم طالقانی و اعتراض و خارج شدن آن مرحوم از تهران نقش داشته است؟**

جواب: خیر، به هیچ‌وجه در آن زمان یعنی در بهار سال ۱۳۵۸ کادرهای رهبری و فعالین نهضت اکثراً در شورای انقلاب و دولت موقت قبول مسئولیت کرده و سخت گرفتار بودند. به طوری که حتی در جلسات نهضت هم شرکت نمی‌کردند. کادرهای باقی‌مانده در نهضت هم نه فرصت و نه علاقه و اعتقادی به انواع کارها نداشتند. اصولاً خط‌مشی و اخلاق سیاسی نهضت و رهبران و مسئولان آن با این نوع اعمال خلاف سازگاری نداشته است و گذشته رفتارها خود گواه بر این سخن است و اگر منظور شما از این سؤال این باشد که آیا دولت موقت و یا اینجانب در آن ماجرا نقش داشته است باز هم جواب موکداً منفی است.

شاید علت این توهم و به دنبال آن شایعه‌سازی برخی جناح‌ها علیه نهضت و دولت موقت و اینجانب این باشد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زمان دولت موقت توسط اینجانب طراحی و سازماندهی شد و تنی چند از کادرهای سپاه در آن زمان، بدون اصلاح و تصویب شورای فرماندهی دست به چنان اقدامی زده بودند.

فکر تشکیل یک نیروی مسلح مردمی، حتی قبل از سقوط بختیار در شورای انقلاب مطرح شده بود. برخی از اعضای مؤثر آن نظیر مرحوم دکتر بهشتی پیشنهاد تشکیل نیرویی به نام کادر ملی را مطرح ساختند.

اما به علت سرعت حوادث در آن زمان این فکر به مرحله عملی نرسید تا دولت موقت تشکیل شد و دولت بختیار سقوط کرد با دعوت رئیس دولت موقت، و تأکید رهبر انقلاب در سمت معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب قبول مسئولیت نمود.



## تعادل سیاسی و آزادی احزاب

مصاحبه خبرنگار کیهان، صفحه گذار اندیشه - بهمن ۱۳۶۶

مصاحبه‌ای که هیچ‌گاه منتشر نشد.

سؤال: نیل به تعادل سیاسی چگونه تحقق‌پذیر است؟ و آیا احزاب و گروه‌های مختلف قانونی می‌توانند در دست‌یابی به این تعادل نقشی داشته باشند؟ نقش گروه‌های ذی‌نفوذ و پنهان به عنوان عامل برهم‌زننده توازن سیاسی در جامعه چیست؟ و عملکرد امپریالیسم در بحران‌زایی و ثبات‌زدایی کشورهای جهان سوم چگونه است؟

جواب: معمولاً واژه‌های تعادل، توازن و ثبات دارای معنای کم و بیش مترادفی هستند با وجود این باید به تفاوت‌هایی که در مفهوم هر یک از این سه واژه وجود دارد توجه نمود. ثبات به معنای پا برجای، استقرار، بر جای ماندن، دوام یافتن و استمرار داشتن کل نظام جمهوری اسلامی مورد نظر بوده و هدف محسوب می‌شود. اما وقتی می‌توان گفت ثبات نظام جمهوری به وجود آمده است که تعادل و توازن در تمام ابعاد یعنی در مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تحقق یافته باشد. بدون ایجاد تعادل یا توازن همه‌جانبه، ثبات نظام موقتی و گذرا خواهد بود. اما برای دست‌یابی به ثبات نظام یا تعادل و توازن همه‌جانبه، تحقق تعادل و توازن سیاسی شرط لازم و اولیه می‌باشد، که بدون آن نیل به تعادل در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هرگز میسر نخواهد شد. و اگر هم به وجود بیاید سست و ناپایدار خواهد بود.

و اما تعادل و توازن سیاسی زمانی به وجود می‌آید که مرد از حقوق و آزادی‌های اساسی سیاسی برخوردار شده. و حاکمیت ملت تحقق پیدا کرده باشد. تعادل و توازن سیاسی به این معنا است که افکار و اندیشه‌های گوناگون، بر طبق اصول و ضوابط مصرح در قانون اساسی بتوانند آزادانه مطرح شوند، تساهل و تسامح سیاسی وجود داشته باشد و مبادله نظرات به راحتی صورت گیرد. برخورد آزادانه و مسالمت‌آمیز آراء و عقاید قرار بگیرند تا بتوانند عملکرد مسئولان کشور را واقع‌بینانه ارزیابی کنند و هر زمان که خواستند، بتوانند از طریق مسالمت‌آمیز و مجاری قانونی بدون اعمال زور و خشونت، و یا روبرو شدن با زور و خشونت

صاحبان قدرت، آنان را برکنار ساخته و اشخاص و گروه‌های مورد نظر و قبول خود را انتخاب نمایند. چنین جامعه‌ای متعادل و متوازن و یا جامعه باز است. در چنین جامعه‌ای دستیابی به راه‌حل‌های مناسب و واقع‌بینانه برای حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بعد از انقلاب، یا تحقق آرمان‌های ملت در این ابعاد امکان‌پذیر می‌گردد. به عبارت دیگر توازن و تعادل سیاسی به توازن و تعادل در سایر محورها و نهایتاً به ثبات همه‌جانبه جمهوری اسلامی منجر خواهد شد. و جز این راهی نیست.

جوهر جهان‌بینی توحیدی در رابطه با انسان، شناخت آزادی و اختیار و حق انتخاب است که خداوند به انسان کرامت کرده است. و مشخصه جامعه توحیدی تحقق این کرامت انسانی است. تا انسان بتواند با اراده و انتخاب خود و با پای خویشتن حق را بیابد و به راه حق بیاید و به سوی حق حرکت کند. ابلیس این کرامت انسانی را نپذیرفت و به آن سجده نکرد. هر جامعه و نظامی که حاضر به قبول و تمکین این ویژگی انسان، یعنی آزادی و اختیار و انتخاب انسان نگردد، نظامی ابلیسی است. جوهر تمامی نظام‌های استبدادی، در هر شکل و فرمی و هر نامی، عدم اعتقاد یا تمکین از آزادی بشر است. و محور اصلی تمامی جنگ‌ها و مبارزات بشر علیه ظلم و ستم، رهایی از یوغ و استبداد و تحقق آزادی است. شناخت و عبادت خدا هم جز از طریق رهایی از بندگی غیر خدا ممکن و میسر نخواهد شد.

یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران نیز «آزادی» و تحقق حاکمیت ملت است که در طی یک قرن گذشته یکی از عناصر اصلی مبارزات ملت ایران علیه استبداد بوده است. مبارزه علیه استبداد وجه سلبی آن و وجه ایجابی آن مبارزه برای کسب آزادی - یا حریت - بوده است. جوهر و محور اصلی نزاع ملت با استبداد سلطنتی نظام گذشته نیز بر سر حقوق و آزادی‌های اساسی سیاسی بوده است. سایر موضوعات، از جمله مسائل اقتصادی، فرهنگی اجتماعی، با همه اهمیتی که دارند، جنبه ثانوی داشته است. نه این که آن مسائل اصلی و اساسی نبوده و نیستند. چرا هستند. اما اگر ملت، حاکم بر سرنوشت خود می‌بود و از حقوق و آزادی‌های اساسی برخوردار بود، یعنی استبداد حاکم نبود، آن ابتدال

فرهنگی و آن وابستگی اقتصادی و سیاسی نمی‌توانست به وجود بیاید و یا دوام پیدا کند.

محور دیگر مبارزات ملت در وجه سلبی آن ضد استعمار و استیلای خارجی بوده است که وجه ایجابی آن، در شعار «استقلال» تبلور پیدا کرده بود. آرمان استقلال کشور هم وقت تحقق پیدا می‌کند که ملت حاکم بر سرنوشت خویش گردد. استیلای خارجی از طریق استبداد داخلی وارد و مسلط گردید. به همین دلیل مبارزات ملت ایران برای پایان دادن به سلطه بیگانگان لاجرم با سرنوشتی استبداد در جهت احراز حقوق و آزادی‌های اساسی سیاسی، یعنی حاکمیت ملت صورت گرفته است. شعار سوم دوران انقلاب، در کنار دو شعار آزادی و استقلال، شعار «جمهوری اسلامی» بود. پس از پیروزی انقلاب، قانون اساسی این «جمهوری اسلامی» را تعریف و تبیین نمود. قانون اساسی متأثر از دو عامل یعنی جهان‌بینی توحیدی، و آرمان‌های انقلاب اسلامی، در اصول متعدد خود حقوق و آزادی‌های اساسی و حاکمیت ملت را به رمیت شناخته و با صراحت آن را بیان داشته است. اجرای همه‌جانبه و بدون قید و شرط اصول مصرح در فصل سوم و پنجم قانون اساسی راه نیل به تعادل و توازن سیاسی و ایجاد جامعه باز و نهایتاً ثبات همه‌جانبه جمهوری اسلامی می‌باشد.

قانون اساسی در یک محور عمده چگونگی اعمال حق حاکمیت ملت و تأسیس نهادهای حکومتی و حدود اختیارات این نهادها را تعیین کرده است. به موجب این اصول، پیدایش نهادهای قدرت صرفاً و کلاً با توافق و رأی مردم می‌باشد. برای جلوگیری از خودسری و خودکامگی مسئولان به قدرت رسیده، از یک طرف حقوق و آزادی‌های سیاسی ملت را در فصل سوم تصریح کرده است و از طرف دیگر برای جلوگیری از تکاثر و تراکم قدرت، قوای سه‌گانه را از هم تفکیک و اختیارات هر یک را تعیین و تحدید نموده است. راه نیل به توازن و تعادل سیاسی یعنی تحقق بی‌چون و چرای این فلسفه اساسی در قانون اساسی می‌باشد. اگر قرار باشد به عناوین مختلف و به بهانه‌های گوناگون حقوق و آزادی‌های اساسی ملت نادیده گرفته شده و تعطیل گردد، و از طرفی دیگر مسئولان کشور از حدود اختیارات خود تجاوز کرده و در امور سایر نهادها

دخالت‌های غیرقانونی نمایند و از طریق مهارکردن و در دست گرفتن مراکز قدرت به تمرکز و تراکم قدرت خود بپردازند، نظیر آنچه که هم‌اکنون در کشورمان به‌وجود آمده است، قطعاً تعادل و توازن سیاسی برهم خورده و نه تنها نظام جمهوری در جهت ثبات حرکت نخواهد کرد بلکه بر عکس روز به روز به طرف ازهم گسیختگی پیش خواهد رفت.

در نظام‌های استبدادی که قانون اساسی ندارند، یا دارند ولی اجرا نمی‌شود، حاکمیت با استفاده از قدرتی که به دست آورده است، اختیارات خود را نامحدود دانسته و زیر پوشش‌های عوام‌پسند و توجیه‌کننده دست به هر عملی می‌زند و به بهانه‌های گوناگون، و عموماً عذرهای بدتر از گناه، حقوق ملت را نادیده گرفته و عملاً کم‌ترین حقی برای مرد قائل نیستند. انگیزه‌ی انقلابات مردمی در جهان عموماً و اکثراً علیه ظلم و ستم حکام و احراز حاکمیت ملت و محدودکردن قدرت حاکمیت است. تکاثر و تمرکز قدرت، توسط هرکس و در دست هر فردی، به هر اسم و نامی، فاسدکننده و خود فساد است. مگر کسی که، بر طبق مشیت الهی معصوم باشد. آنهایی هم که معصومشان می‌دانند مع‌ذک کارهای مردم و امت را از طریق مشورت (یعنی رضایت مردم) انجام می‌دهند و نمی‌گویند ما ولایت بر ناس داریم و صاحب اختیارشان هستیم. فلسفه تدوین قانون اساسی محدودکردن قدرت حاکم است. وقتی قانون اساسی در اصل ۳۲ صراحت دارد که (هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند). روشن است که منظور تحدید قدرت دولت است. شهروندان عادی که قدرت دستگیری اشخاص را ندارند. آنها هم که بعضاً در جامعه آدم‌ربای می‌کنند و مسلح هستند، گروه‌های مجاز غیررسمی هستند. منظور قانون در این اصل، پیش‌گیری تجاوزات دولت، در مفهوم عام آن است، یعنی صاحبان قدرت در حاکمیت، حق ندارند نظیر نظام‌های استبدادی خودسرانه کسی را دستگیر کنند. اما دولت چه کسانی را احتمالاً خودسرانه دستگیر می‌کند؟ حتی در استبداد مطلقه سلطنتی هم مجرمین عادی را بدون ضابطه بازداشت نمی‌کردند و نمی‌کنند. خودکامگی‌ها و دستگیری‌های خودسرانه توسط مقامات دولتی عموماً در مورد مخالفین سیاسی حاکمیت است. سایر اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی تماماً از همین قبیل است. ممنوعیت

تفتیش عقاید، که بر خلاف قانون اساسی در نهادهای دولتی امری رایج شده است، ممنوعیت بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، سانسور، استراق سمع و تجسس، مصونیت جان و مال و حیثیت و مسکن و شغل و حقوق اشخاص، آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌ها، آزادی مطبوعات، اصل برائت، ممنوعیت شکنجه، و هتک حرمت و حیثیت حتی زندانیان، تماماً از ایزاری است که در قانون اساسی برای تحدید قدرت دولت و نیل به تعادل و توازن میان ملت و صاحبان قدرت پیش‌بینی و تصریح شده است تخطی از هر یک از این اصول و یا تعطیل جزئی یا کلی آنها عملاً و نهایتاً به هم خوردن توازن سیاسی و زایش بحران و تزلزل و بی‌ثباتی نظام منجر خواهد شد.

جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک یا چند فرد به‌خصوص و نهایتاً پیدایش استبدادی جدید تنها با رعایت کامل تعادل و توازن در میان سه قوه، از طریق عدم دخالت هر قوه در قوای دیگر می‌باشد. ضمانت اجرای این امر نیز کاملاً به اجرای اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی وابسته است. وقتی رسانه‌های گروهی اعم از مطبوعات و صدا و سیما در انحصار فرد یا گروهی نباشند و بتوانند آزادانه مسائل اساسی مملکت را مورد بحث و انتقاد قرار بدهند، و مسئولان کشور دائماً زیر ذره‌بین نظارت و نقادی آگاهان جامعه قرار داشته باشند ممکن نیست کسی جرأت کند به ناحق و بدون اختیارات و مسئولیت‌های قانونی در تمام امور و شئون مملکت دخالت نماید.

همین وقایع اخیر درباره سفر مک فارلین را به ایران توجه کنید. اگر جامعه ما باز بود و طبق اصول قانون اساسی آزادی‌های سیاسی وجود داشت یا به عبارت دیگر تعادل و توازن سیاسی برقرار شده بود، مگر امکان داشت که ارتباط و مذاکره مقامات ایرانی با دولت مردان آمریکایی، در سطح مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا برای چندین ماه ادامه داشته باشد و خبرش را وقتی منتشر کنند که بحران سیاسی جدیدی بالاترین رده‌های حاکمیت را دربر بگیرد؟ تازه خیر آن دست و پا شکسته و مخدوش و ناقص به صورتی منتشر شد که نه تنها مردم را از ابهام درنیارود بلکه توضیحات داده شده بر ابهامات می‌افزود. و به جای اینکه مسئولین مورد بازخواست قرار گیرند تا قضایا روشن شود و مقصرین مورد کیفر قرار گیرند.

طلب‌کاری هم می‌نمایند. مردم مثلاً به حق سؤال می‌کنند درحالی که کشور رییس‌جمهور، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دارد، چرا رئیس مجلس، که مسئولیتی در قوه مجریه ندارد، باید این گزارش‌ها را بدهد؟ رئیس مجلس در این امور اجرایی نه مسئولیتی دارد و نه اختیاراتی، و حق دخالت در امور کشور را جز از طریق قوه مقننه ندارد. و اگر به صفت نمایندگی امام در شورای دفاع عمل می‌نماید که آنجا هم فقط محل کارهای نظامی و جنگی است نه سیاسی و اجرایی و ثانیاً مثل خود امام می‌توانند ناظر و ناصح باشد نه مأمور اجرا. دخالت‌هایی که، فلسفه تفکیک قوا را بر هم می‌زند و به تکاثر قدرت، که در هر شرایطی، برهم‌زننده تعادل و توازن سیاسی و نهایتاً بحران‌زا و ثبات‌زا است، منجر می‌گردد؟

اگر قرار باشد حقوق و آزادی‌های سیاسی نادیده گرفته شوند و اگر قرار باشد یک یا چند نفر کشور را خارج از مقررات و ضوابط قانونی، هرطور که می‌خواهند و تشخیص می‌دهند اداره کنند، ولو با حسن نیت و به قصد خیرخواهی برای مملکت تصمیم بگیرند، اصل فلسفه انقلاب نفی شده است. در استبداد سلطنتی و در قانون اساسی مشروطه نیز حقوق و آزادی‌های اساسی سیاسی عنوان و تصریح شده بود، مجلس هم بود، اما نه مردم و نه مجلس و نه مطبوعات، محلی از اعراب نداشتند؟ وزارت امور خارجه داشتیم اما مرکز دیپلماسی کشور نبود. تصمیمات اساسی در مراکز خاصی اتخاذ می‌شد و همین مراکز بودند که حدود آزادی‌ها را تعیین می‌کردند. در تمام نظام‌های استبدادی، از هر نوعش، حاکمیت و طرفدارانش ادعا می‌کنند که آزادی هست. بله هست. اما برای چه کسانی؟ فقط برای دولتمردان و طرفداران و وابستگان حاکمیت، نه برای مخالفین. در تمام دنیا در تمام ادوار تاریخی و در هر نظام و استبدادی، خواه استالین باشد یا هیتلر یا پهلوی، موافقین حاکمیت همیشه از هر نوع آزادی برخوردار بوده‌اند. این معیار آزادی نیست بلکه معیار، برخورداری مخالفین حاکمیت از آزادی‌های سیاسی و امکان وجود و بیان و انعکاس آزاد نظرات و عقاید توسط مخالفین حاکمیت می‌باشد. به علاوه مگر آزادی بدون امنیت معنا و مفهومی دارد؟ تأمین امنیت مردم برعهده کی است؟ چه کسانی امنیت سیاسی و قضایی مردم را سلب می‌کنند؟ آیا مردم عادی که قدرتی ندارند و به جایی وابسته نیستند یا افراد وابسته به قدرت و بعضاً مسلح؟

تعادل سیاسی وقتی امکان‌پذیر است که همه افراد و گروه‌ها و نهادها از قانون اساسی تبعیت کنند. هیچ‌کس، هیچ فردی، هیچ گروهی و حزبی یا طبقه‌ای بالاتر از قانون اساسی نیست. به موجب اصل ۱۱۲، همه افراد، حتی رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قانون برابر و یکسان هستند.

قانون اساسی یک میثاق ملی و همگانی است. تخلف از قانون اساسی نقض عهد و پیمان است. در حالی که اسلام ما را به انجام تعهدات و پایبندی به پیمان-هایمان دعوت می‌کند و آن را از لوازم ایمان به خدا می‌شمارد. این‌که بگویند تخلف از قانون اساسی یا سایر قوانین تخلف از اسلام نیست که عقوبتی داشته باشد صرفاً توجیه نادرست و باطلی است از انحرافات قانونی. مگر می‌توان تعادل و توازن سیاسی به وجود آورد تا زمانی که رهبران و مقامات کشور خود قانون-شکنی می‌کنند؟ رعایت اصول قانونی را نمی‌نمایند؟ وقتی آنان که باید بیش از هر کس پاسدار قانون اساسی باشند آن را زیر پا می‌گذارند، به چه دلیل انتظار دارند که پیروان و افراد وابسته به آنها در سطوح پایین‌تر چنین نکنند. از قدیم گفته‌اند: «الناس علی دین ملوکهم» و این‌که: «گر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی، برآوردن غلامانش آن درخت از بیخ». به این ترتیب قانون عموماً و قانون اساسی خصوصاً اعتبار و ارزش خود را از دست می‌دهد.

#### نقش احزاب و گروه‌های مختلف قانونی در دستیابی به تعادل سیاسی

قانون اساسی در اصل ۲۶ آزادی تشکیل و فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی را در چهارچوب استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته است و با صراحت بیان داشته است که هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

چنین اصلی در قانون اساسی به منزله اولاً شناخت و قبول وجود اندیشه‌ها، گرایش‌ها و سلیقه‌های سیاسی متفاوت در جمهوری اسلامی و ضرورت فعالیت آنان می‌باشد و ثانیاً بیانگر ضرورت تساهل و تسامح سیاسی در جامعه اسلامی است. اندیشه‌ای گوناگون باید یکدیگر را تحمل کنند، تا در درازمدت به تفاهم و

توافق برسند. و حداقل توافق اساسی و اصولی آن است که همه در چهارچوب قانون، حق فعالیت و ابراز وجود دارند.

سلطه سالیان دراز استبداد سلطنتی بر جامعه ایرانی مانع از آن بوده است که مردم بتوانند با هم به مبادله آزاد فکر و اندیشه پردازند و مسائل اساسی کشور را با یکدیگر بررسی کنند. تا هم سخن گفتن با یکدیگر را بیاموزند و هم به نظریات مشترکی دست یابند تا بر آن اساس، با یکدیگر همکاری‌های سیاسی و اجتماعی نمایند. پس از انقلاب امکان این گفتگوها در سطح بسیار گسترده و وسیعی به وجود آمد. اما این که کسی انتظار داشته باشد که همه مردم در تمام مسائل سیاسی و اقتصادی یکسان و هماهنگ فکر کنند بسیار ذهنی‌گرایانه و بی‌اساس است و اینکه فرد یا گروهی این چنین بیان‌دیشند و عمل کنند که تنها خودشان حق هستند و خود را معیار حق قرار بدهند و سعی کنند، حتی با حسن‌نیت، سلطه گروهی خود را بر جامعه تحمیل کنند نه با مبانی اسلامی و نه با آرمان‌های انقلاب و نه با ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه ما و نه با قانون اساسی جمهوری اسلامی، با هیچ کدام تناسبی ندارد. نه تنها مفید و عملی نیست بلکه مضر و برهم‌زننده تعادل و توازن سیاسی در جامعه است. انحصارگری انعکاس رسوبات فرهنگ استبدادی است. برای نیل به تعادل و توازن سیاسی نه تنها باید وجود احزاب و گروه‌های سیاسی را در جامعه به عنوان واقعیت‌های غیرقابل‌اجتناب پذیرفت، بلکه باید بر طبق اصول قانون اساسی، فضای لازم برای فعالیت آنان را فراهم ساخت. صاحبان قدرت در حاکمیت با قبول اصل ۲۶ و فراهم آوردن امکانات برای فعالیت آزاد افراد و گروه‌های قانونی نه تنها وجود مخالفین خود را تحمل می‌کنند بلکه به مردم و پیروان خود نیز می‌آموزند که باید عقاید و گرایش‌های سیاسی متفاوت را تحمل کرد و حتی از آن به‌عنوان عاملی برای ثبات و تعادل استفاده کرد. متأسفانه دولت مردان و مسئولان کشور علی‌رغم این اصل قانون اساسی و قانون احزاب، مصوبه مجلس شورا، سال‌هاست که از اجرای آن خودداری می‌کنند.

زمانی به بهانه عدم تصویب آیین‌نامه‌های اجرایی قانون احزاب و بعد از آن هم به بهانه‌های دیگر. وزارت کشور، که قانوناً مسئول اجرای قانون احزاب می‌باشد، حتی از انتشار آیین‌نامه اجرایی قانون احزاب خودداری ورزیده است. به‌عنوان



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۳۷

مثال، نهضت آزادی ایران که خود را یک حزب سیاسی - اسلامی قانونی می‌داند و بیش از ربع قرن فعال است، پس از تصویب قانون احزاب، بلافاصله، بر طبق قانون مرامنامه، اساسنامه و اسامی اعضای رهبری خود را به وزارت کشور ارسال داشته است و هم‌زمان بر طبق قانون درخواست امکانات قانونی را نموده است. اما وزارت کشور کاملاً بی‌تفاوتی نشان داده است. نهضت آزادی بارها کتباً درخواست نسخه‌ای از آیین‌نامه‌های اجرایی را نموده است. اما وزارت کشور هیچ‌گاه به این درخواست قانونی نهضت پاسخی نداده است و آیین‌نامه‌های اجرایی را هم نفرستاده است.<sup>۱</sup> و با وجودی که نهضت آزادی برگزاری جلسات عمومی خود را به وزارت کشور اطلاع داده است با وجود این، به کرات این جلسات مورد تهاجم و حمله افراد مسلح و غیرمسلح مجاز و غیرمجاز قرار گرفته است و حتی یک بار هم مقامات قضایی کشور و یک نفر از متخلفین را، دستگیر و محاکمه و مجازات نموده است.

احزاب و گروه‌های دولتی، از تمام امکانات دولتی و غیردولتی، از روزنامه‌ها، صدا و سیما و از نهادها و غیره، از همه نوع بهره‌مند می‌شوند. امکانات وسیعی را در اختیار و انحصار خود گرفته‌اند. اما نه نهضت آزادی ایران و نه هیچ حزب و گروه مخالف دیگری وجود ندارد که حتی یک روزنامه یا نشریه مستقل برای خود داشته باشد.

وقتی از آزادی فعالیت احزاب صحبت می‌شود آزادی فعالیت احزاب ایجاب می‌نماید که روزنامه و حق دادن مقاله یا پاسخ به آنها را داشته باشند. روزنامه‌های مخالف بدون رعایت موازین قانونی توقیف و تعطیل شده‌اند. بیش از ۵ سال است که از توقیف غیرقانونی روزنامه میزان می‌گذرد. در حالی که هنوز هم هیچ محکمه‌ای رأی درباره آن صادر نکرده است. وزارت ارشاد از صدور امتیاز جدید روزنامه و مجله برای کسانی که وابسته به حاکمیت نباشد و یا متعلق به احزاب و گروه‌های مخالف قانونی باشند، بدون هیچ‌گونه مجوز قانونی، تاکنون خودداری کرده است. در چنین شرایطی چگونه می‌توان انتظار و امیدی به ایجاد تعادل و توازن سیاسی داشت؟

---

۱. توجه شود که این متن در بهمن ۱۳۶۶ نوشته شده است.

نقش احزاب و گروه‌های سیاسی قانونی - در صورت آزاد بودن - در ایجاد تعادل و توازن سیاسی این است که با اجرای دستور الهی امر به معروف و نهی از منکر، که در اصل هشتم قانون اساسی آمده است

اولاً: در برابر تخلفات حاکمیت از موازین قانونی و اسلامی بایستند و به آنها تذکر بدهند. مردم را در جریان بگذارند مانع از آن شوند که حاکمیت بر خطاها، لغزش‌ها، انحرافات، ندانم‌کاری‌ها، تبلیغات گمراه‌کننده و انحصاری و احیاناً خیانت‌های خود سرپوش بگذارد و آنها را از دید مردم پنهان نماید.

ثانیاً: مانع از انحرافات و تکرار اشتباهات حاکمیت گردند. همین رویدادهای اخیر و دستگیری‌های گسترده و توضیحات یکطرفه مقامات مملکتی را بررسی کنید. آیا توضیحات آقایان اذهان عمومی را روشن و قانع کرده است؟ یا برعکس بر ابهامات افزوده است؟ آیا دستگیری‌ها موجب تثبیت و تعادل و توازن قدرت آقایان شده است یا برعکس در درازمدت ثبات زدا بوده است؟ اگر جامعه باز بود، مطبوعات آزاد بودند، گروه‌ها و احزاب مختلف قانونی، اعم از مخالف یا موافق دولت و حاکمیت می‌توانستند، با رعایت موازین قانون مطبوعات، به مبادله و انتشار آزادانه اخبار و اطلاعات بپردازند و اگر صدا و سیما در انحصار فرد یا گروه خاصی نبود و گروه‌ها و احزاب قانونی از آزادی و امنیت برخوردار بودند، قطعاً چنین مسائلی و بحرانی به وجود نمی‌آمد. نه اخبار این فعالیت‌ها تا این زمان در پرده استتار باقی می‌ماند و نه مردم برای اطلاع از رویدادهای سرنوشت‌ساز کشور به رادیوها و رسانه‌های گروهی خارجی متکی می‌شدند. اخبار و توضیحات مخالف و موافق، در مطبوعات و رسانه‌های داخلی منتشر می‌شد، و همه می‌خواندند و می‌شنیدند و خود قضاوت می‌کردند. و قطعاً اگر دولت هم دلایل موجهی برای اقدامات خود می‌داشت به مردم توضیح می‌داد. همین برخورد آراء و عقاید سطح آگاهی سیاسی مردم را بالا می‌برد و اظهار نظر و موضع‌گیری آنان له یا علیه عملکرد دولت واقع‌بینانه و کمک به تعادل و توازن و ثبات می‌بوده است. در آن صورت جایی برای تحریکات مؤثر قدرت‌های خارجی باقی نمی‌ماند. چرا باید مردم برای دانستن اخبار موثق کشورشان به رادیوهای خارجی گوش بدهند؟ چرا باید مقامات مملکتی بعد از آن که اخبار این حوادث از منابع خارجی منتشر

گردید و شب‌نامه‌هایی در سطح مملکت پخش شد اجباراً بیایند و مطالبی را دست و پا شکسته و ضد و نقیض در توجیه اعمال خود ارائه بدهند، که به دلیل شتابزدگی محسوس نه تنها قانع‌کننده نباشد بلکه بر ابهامات بیفزاید؟ اگر مقامات مملکت به هر دلیلی به این نتیجه رسیده‌اند که باید برای بازپس گرفتن مطالبات و حقوق حقه ایران از دولت آمریکا، با آن دولت به مذاکره پردازند، چرا در یک جو بسته سیاسی و بی‌اعتنا به افکار عمومی عمل می‌کنند؟ چرا مردم را نامحرم تصور کرده و اخبار آن را از ملت پنهان می‌کنند.

در حالی که در یک جامعه باز، متعادل و متوازن سیاسی، موضوع با مردم در میان گذاشته می‌شود، افکار عمومی در یک برخورد آراء و عقاید، به دور از شعارهای سیاسی توخالی به بحث و نقد گذارده می‌شود، احزاب و گروه‌های مختلف و مخالف موضوع را مطرح و اظهار نظر می‌کنند. و در نهایت مسئولان کشور در چهارچوب محدوده اختیارات خود تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند و به این ترتیب جامعه در برابر تحریکات غرض‌آلود و بیمارگونه داخلی و خارجی مصونیت پیدا می‌کند.

این مطلب نیز روشن است که وقتی ما صحبت از نقش احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف در ایجاد تعادل و توازن سیاسی می‌کنیم منظور فعالیت در چهارچوب اصول مصرح در قانون اساسی است نه فعالیت در خارج از آن و به منظور ثبات‌زدایی و بحران‌زایی و در نهایت سقوط جمهوری اسلامی. انتقاد و اعتراض ما به مسئولان مملکت این است که حق ندارند و نباید از حدود اختیارات خود پا فراتر نهند. و قانون را زیر پا بگذارند. وقتی دادستان کل کشور کسی که وظیفه‌اش نظارت بر اجرای قوانین در تمام سطوح مملکت است و دادگاه‌ها را به دلیل قانون‌گرایی ملامت می‌کند و به آنها خطاب می‌کند که نباید قانون‌گرا باشند و خود نقض قانون می‌کند و مردم را به نقض قانون دعوت می‌کند راه برای فعالیت‌های غیرقانونی گروه‌ها و دستجات بازمی‌گردد. تعادل و توازن سیاسی برهم می‌خورد و بحران ثبات‌زدا آغاز می‌گردد. تخلف از قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه توسط حکام و دست‌اندرکاران عامل اصلی برهم خوردن تعادل و توازن و حرکت به سوی بی‌ثباتی جمهوری اسلامی است.

نقش گروه‌های ذی نفوذ و پنهان به عنوان عامل برهم‌زننده توازن سیاسی اگر اصل ضرورت تعادل و توازن سیاسی و بازشدن جامعه، به عنوان شرط اولیه ثبات جمهوری اسلامی مورد قبول واقع شده باشد آنگاه روشن است که چرا تمام گروه‌های ضد انقلاب و مذهبی و ضدانقلاب و جمهوری اسلامی در جهت برهم زدن تعادل و توازن سیاسی و نهایتاً بی‌ثباتی و سقوط جمهوری اسلامی حرکت و فعالیت می‌کنند. شیوه‌هایی که این گروه‌ها به کار می‌برند متناسب با شرایط زمان و مکان متفاوت است. معمولاً گروه‌های سیاسی که در جامعه از زمینه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عمیق و ریشه‌داری برخوردار نیستند، در اکثر موارد فعالیت پنهانی را به فعالیت علنی و آشکار ترجیح می‌دهند. با فعالیت پنهانی، استتار هویت عقیدتی سیاسی برای اعضاء و هواداران این گروه‌ها بسیار آسان است. و به‌کارگیری شیوه‌های تخریب و تخاصم نیز آسان‌تر است. حتی در شرایط مناسب برای فعالیت‌های سیاسی علنی، این تخریب و تخاصم نیز آسان‌تر است. حتی در شرایط مناسب برای فعالیت‌های سیاسی علنی، این قبیل گروه‌ها هیچ‌گاه تمام امکانات و نیروهای خود را در کادر مبارزات علنی وارد صحنه نمی‌کنند بلکه به موازات فعالیت‌های علنی، بخش قابل‌توجهی از نیروهای خود را در فعالیت‌های همگام و موازی اما مخفی سازماندهی می‌نمایند. خصوصاً به صورت خط خزننده و نفوذی در درون سازمان‌های سیاسی علنی کم و بیش موجه و عمدتاً در نهادهای رسمی و قانونی.

خط‌مشی عمومی گروه‌های مذکور برهم زدن وحدت نیروهای اسلامی، جا انداختن نظریه‌های باطل سیاسی، القاء ایدئولوژی، ناسالم ساختن جو سیاسی با القاء شبهات، ترویج بازار شایعات و برچسب‌زنی و شایعه‌پراکنی، ترور شخص یا شخصیت رهبران حکومت اسلامی، شناسایی نیروهای صادق و مومن و تلاش برای خارج ساختن آنان از صحنه، کارشکنی و چوب روی چرخ‌ها گذاشتن و ممانعت از اجرای هرگونه برنامه مثبت و سازنده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی. برخی از گروه‌های ضددینی و ضدملی به جای رودررویی آشکار و علنی با انقلاب اسلامی به صورت خط خزننده در بسیاری از گروه‌ها و نهادها وابسته به قدرت نفوذ کردند و به صورت نامرئی ایجاد بلوا، آشوب و سردرگمی نمودند و

کوشش کردند تا از ثبات نظام جدید و به وجود آمدن توازن سیاسی جلوگیری نمایند و تا حدودی هم موفق شده‌اند. این گروه‌ها در ایجاد جو سیاسی ناسالم و بیمارگونه بعد از انقلاب نقش حساس و فعالی داشته‌اند. اطلاعات نسبتاً دقیقی درمورد این خطوط نفوذی در دسترس است. بارزترین آنها کلاهی و کشمیری بودند که بر طبق دستور از جانب مراکز مأمور بودند دفتر مرکزی حزب جمهوری و دفتر نخست‌وزیری را منفجر سازند. این افراد زیر پوشش عضویت در سازمان‌های ظاهراً موجه و با تظاهر به رفتارهای موجه توانستند در حاکمیت تا بالاترین رده‌های ممکن ارتقاء پیدا کرده و در موقع مناسب مأموریت خود را انجام دهند. این افراد قطعاً وابسته به گروه‌هایی بودند که هم نفوذ داشتند و هم پنهان بودند. و هدفشان از آن انفجارات برهم زدن تعادل و توازن سیاسی جمهوری اسلامی و ایجاد بی‌ثباتی و سقوط احتمالی جمهوری اسلامی بود. اما این افراد فقط دو نمونه بودند که با آن انفجارها مأموریت خود را آشکار کردند. ساده‌اندیشی است اگر کسی تصور کند که عناصر نفوذی فقط همان دو نفر بودند و بس. و یا اینکه تصور شود که خط‌مشی گروه‌های ذی‌نفوذ و پنهان در همان انفجارها خلاصه و محدود می‌شود. ریشه سیاست‌ها و خط‌مشی‌های مخرب و ضداسلامی حاکم بر بسیاری از گروه‌های اسلامی را جستجو کنید. ببینید به کجا ختم می‌شود و از کجا سر درمی‌آورد؟! آیا به‌کارگیری این شیوه براساس آموزش‌های قرآنی و یا تبعیت از سیره پیامبر و ائمه اطهار بوده است؟

همه می‌دانید که حرکت نوین اسلامی که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد آغاز گردید، بعد از عبور از فراز و نشیب‌ها و بالاخره در بهمن ۵۷ به پیروزی رسید در درون خود دربرگیرنده دو جریان عمده اسلامی بوده است. یکی جریان اسلامی روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها و دانشگاهیان و دیگری جریان اسلامی فیضیه یا روحانیون و اقشار وابسته به آنان. در طی سال‌ها مبارزه علیه استبداد سلطنتی این دو جریان در کنار هم و در ارتباط با هم حرکت می‌کرده‌اند و موفقیت نهایی حرکت اسلامی موهون همکاری و همگانی کلی و عمومی این دو جریان اسلامی ریشه‌دار بوده است. استقرار جمهوری و تثبیت آن نیز جز با همکاری این دو جریان امکان‌پذیر نمی‌بوده است. لازم به توضیح و تذکر است که جریان اول

همیشه محرک دومی بوده است و روشنفکران مسلمان بودند که جناحی از روحانیت را وارد مبارزات اجتماعی و اصلاح‌خواهی کردند. قبل از پیروزی انقلاب بین آن دو دسته یک تعادل و تفاهمی به‌وجود آمده همگی طالب آن بودند که اسلام به صورت اصیل و زنده خود عامل ترقی و تحرک و پرچم‌دار آزادی و استقلال و تمدن و تعالی در کشورمان باشد. ولی افراد و افکاری از دسته دوم آن تعادل و تفاهم را در جهت منافع خود به صورت بازگشت به اقتدار روحانیت و انقیاد و اسارت ملت برگرداندند. برای خود رسالت ادامه رسالت انبیاء و اجرای اجباری اسلام و حدود اسلام را قائل شدند. مملکت و ملت و آرمان‌های انقلاب را در خدمت صنف و طبقه خود قرار دادند. اولین اقدام در سیاست و خط‌مشی ضد اسلام و ضد ایران وابسته به استکبار یا الحاد جهانی و روحانیون متعصب انحصارطلب، شکستن وحدت این دو جریان تاریخی و جداساختن آنان از یکدیگر بوده است. بازی لیبرالیسم و ارتجاع از کجا شروع شد؟! و چه کسانی آن را شروع کردند و به جریان اسلامی دانشگاهی برجسب لیبرالیسم را زدند و یا جریان اسلامی فیضیه را «ارتجاعی» خواندند؟ در ادبیات اسلامی قبل از انقلاب چنین واژه‌هایی به‌ندرت دربارهٔ مسلمانان مبارز انقلابی به کار گرفته شده بود پس از انقلاب اسلامی گروه‌های ضددینی و ضدملی بودند که این واژه‌ها را تدریجاً وارد ادبیات سیاسی جامعه و حتی گروه‌های اسلامی کردند. یکی از رهبران همین گروه‌ها، که زمانی خود را از هر مسلمان روشن فکری معتقدتر به خط امام می‌دانست و اکنون به جرم جاسوسی برای دولت شوروی آن هم در زمان جنگ، در زندان است در این زمینه اعترافات جالب توجهی نموده است. چرا این جریان‌ات تلاش نمودند با این شیوه‌ها، نیروهای اسلامی را از هم جدا سازند؟ و به جان هم بیاندازند؟ چه کسانی و چه قدرت‌هایی از تفرقه و تشتت میان نیروهای اسلامی بهره برده‌اند و می‌برند؟

یک روش دیگر گروه‌های ذی‌نفوذ و پنهانی، القای ایدئولوژی است. برای اینکه جمهوری اسلامی به بن‌بست یا آچمز برسد؟ یکی از راه‌ها، القای اندیشه‌ها یا تفکرات نادرست و غیربیگانه از فرهنگ ایرانی یا اسلامی است. یکی از اعضای برجسته شورای انقلاب و رهبر یک حزب اسلامی، اعتقاد پیدا کرده بود و با

صراحت هم می‌گفت: «بله که این که مارکس گفته است برای پیروزی انقلاب باید «دیکتاتوری پرولتاریا» حاکم شود، و دموکراسی و آزادی سخنان باطل «بورژوازی» است سخن درستی است. بعد از انقلاب آزادی و دموکراسی معنا ندارد. باید برای مدتی دیکتاتوری صلحا را باید به‌وجود آورد». یا جنگ تخصص و تعهد و به‌کارگیری افراد فاقد تجربه و تخصص در مقامات کلیدی دقیقاً تکرار همان مسائل و سیاست‌هایی است که در زمان لنین به کار رفته است. همین عضو برجسته شورای انقلاب وقتی (در جلسه شورای انقلاب خرداد ۵۸) بحث کمبود نیروهای متخصص بود، ضمن رد این مطلب نقل می‌کرد که دبیر کل حزب توده به او گفته است وقتی لنین پیروز شد، وزیر اقتصاد دولت که برای انتصاب فردی به عنوان مدیرکل بانک مرکزی معطل مانده بود، به لنین مراجعه کرد و اظهار داشت کسی که وارد و متعهد باشد نمی‌شناسیم. لنین با اظهار تعجب از این سخنان، مستخدم دفتر خود را فرا خواند و با صدور حکمی او را به سمت مدیر کل بانک مرکزی منصوب نمود!! و دبیر کل حزب توده برای تایید صحت اقدام لنین به این استناد کرد که انقلاب اکتبر شکست نخورد و شوروی هم ورشکست نشد.

وارد نمودن واژه‌ها و ارزش‌های غیراسلامی به فرهنگ مسلمانان و جایگزین ساختن آنها به جای واژه‌ها و ارزش‌های اصیل اسلامی در تمام زمینه‌ها یک فاجعه بعد از انقلاب اسلامی بوده است.

#### عملکرد امپریالیسم در بحران‌زایی و ثبات‌زدایی

کشورهای دنیای سوم، از جمله کشورهای اسلامی، اکثراً گرفتار استبداد خارجی و استیلای خارجی هستند. در این کشورها استیلای خارجی سلطه خود را تنها با تکیه بر استبداد داخلی به دست آورده است و یا می‌آورد. در کشورهای دنیای سوم هر کجا که استبداد محلی و داخلی از بین رفته و ملت موفق به کسب حقوق و آزادی‌های سیاسی اساسی خود و حاکم بر سرنوشت خود شده است، جامعه باز سبب تعادل و توازن سیاسی گردیده و نهایتاً روابط اسارت‌بار و سلطه امپریالیسم نیز از بین رفته است. به همین دلیل مشاهده می‌شود که قدرت‌های امپریالیستی، یعنی توسعه‌طلب و تجاوزگر، اعم از نوع شرقی یا غربی آن، یک جامعه بسته استبدادی محروم از حقوق و آزادی‌های سیاسی را، ولو آنکه ضدغربی (یا

ضدشرقی) باشد به یک جامعه باز که در آن خفقان و سانسور نباشد و مبادله آزاد اطلاعات سیاسی و برخورد سالم آراء و عقاید و تسامح سیاسی - اجتماعی و اظهار نظر و نقد و بررسی عملکرد حاکمیت امکان‌پذیر باشد، ولو متمایل به شرق (یا متمایل به غرب) باشد ترجیح می‌دهند. مطلوب قدرت‌های توسعه‌طلب در همه‌جا، جامعه بسته استبدادی، بدون تمایل یا توجه خاص به شکل سیاسی آن نظام می‌باشد. علت این مطلوبیت آن است که یک جامعه بسته استبدادی هر قدر هم که آرام و به ظاهر از ثبات سیاسی برخوردار باشد، چون پایگاهی در میان مردم ندارد، و اگر هم داشته باشد به تدریج از دست می‌دهد، عمیقاً ناپایدار و بی‌ثبات است. چنین نظامی دو سرنوشت بیشتر ندارد: یا حاکمیت به تدریج که پایگاه‌های مردمی خود را در داخل مرزها از دست می‌دهد، برای حفظ قدرت خود به جستجو و کسب پایگاه در خارج از مرزها می‌پردازد و نهایتاً به قدرت‌های خارجی وابسته و متکی می‌گردد. در غیر این صورت به دلیل نداشتن پایگاه مردمی سقوط حتمی است. بنابراین در کشورهای دنیای سوم هیچ حکومت و نظام استبدادی مستقل و ملی و صالح وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنها که خواسته‌اند مستقل بمانند سقوط کرده‌اند و آنها که باقی‌مانده‌اند به قدرت‌های خارجی استیلاگر متکی و وابسته شده‌اند. با توجه به این واقعیت، هر زمان در یک کشور دنیای سومی، نظیر ایران، مردم قیام می‌کنند و با یک انقلاب یا جهش همگانی نظام استبدادی وابسته را سرنگون می‌سازند و به استیلای خارجی پایان می‌دهند و نظام جدیدی را مستقر می‌سازند، خط‌مشی و سیاست استیلاگران خارجی ذی‌نفع در جهت جلوگیری از استقرار و ثبات نظام مردمی به دو شکل عام بروز می‌نماید: یا از خارج به آن حمله نظامی می‌کنند، یا با بهره‌گیری از زمینه‌های سیاسی - اجتماعی موجود بعد از انقلاب، بحران‌زایی می‌نمایند یا هر دو را با هم به اجرا در می‌آورند. هرج و مرج و نابسامانی بعد از هر انقلابی تا حدی طبیعی و غیرقابل اجتناب، اما قابل کنترل و هدایت است. سیاست‌های بیگانه ذی‌نفع، از این زمینه‌ها استفاده می‌کنند و هرج و مرج را تشدید و بحران را توسعه می‌دهند.<sup>۱</sup>

۱. اصولاً قدرت‌های استیلاگر میل ندارند آزادی و استقلال‌طلبی در کشورهای در حال رشد ریشه درونی و حکم و زاینده داشته باشد (همان‌طور که بعد از رنسانس در کشورهای خودشان ←



هدف از این تشدید نابسامانی و بحران‌زایی تحقق یک از دو هدف‌های زیر است: اول آنکه نظام جدید در اثر توسعه بحران و هرج و مرج نتواند پا بگیرد و به تدریج با توسعه بحران، به بن‌بست یا «آچمز» برسد و نهایتاً سقوط کند. دوم آنکه رهبران انقلاب و مسئولین جدید از ترس توسعه هرج و مرج و بحران و سقوط احتمالی، از آرمان‌های اصیل انقلاب که آزادی در رأس آنها بوده است، ولو موقتی، عدول کنند و به بهانه موجه حفظ نظام جدید جمهوری اسلامی آزادی‌های سیاسی را محدود یا ممنوع نمایند. و به این ترتیب یک جامعه بسته و استبدادی از نوع جدیدش به وجود می‌آید. به عبارت دیگر سیاست‌های بیگانه‌ذی‌نفع، بسته‌شدن جامعه، سانسور، اختناق، سلب حقوق و آزادی‌ها را، که از آرمان‌های اصلی انقلاب می‌باشند، به نظام جدید تحمیل می‌کنند. به محض اینکه جامعه بسته شد و استبداد جدید (سلطنتی، اجتماعی یا دینی و ایدئولوژیکی) پا گرفت راه برای تحقق هدف‌های بعدی آنها باز می‌شود. حاکمیت جدید، حتی اگر از درون انقلاب برخاسته باشند، حکومت خود را مترادف با «انقلاب» و حفظ انقلاب را مترادف با حفظ «قدرت» خود دانسته و آرمان‌های انقلاب را ظاهراً فدای حفظ انقلاب یا واقع‌بینانه‌تر بگوییم، حفظ قدرت خود می‌نمایند. اما حکام جدید با اعمال شیوه‌های استبدادی، سانسور و اختناق به تدریج از مردم فاصله می‌گیرند و از آنان جدا می‌شوند. اقشار مختلف مردم که در انقلاب شرکت کرده بودند، تدریجاً از مرحله باور و اعتقاد به انقلاب، که در دوران انقلاب وجود داشت، به مرحله ابهام و سردرگمی، شک و تردید وارد شده و سپس به مرحله انکار و نفی حکام جدید، و چه بسا در مواردی، به نفی اصالت انقلاب، می‌رسند.<sup>۱</sup> در صورتی که در نظام جدید، قدرت تازه حاکمیت از سنن و آداب و رسوم فرهنگی، خصوصاً دینی، نشأت بگیرد، در اعمال قدرت و زور آشکارتر و قاطع‌تر عمل می‌کند. در چنین

---

→ به وجود آمد) یعنی مردم ذاتاً آزاده و آزادی‌خواه و صاحب عزت نفس و مستقل شوند. بلکه می‌خواهند حالت تقلیدی و سطحی منافقانه داشته باشند و باطناً معتقد و معتاد به اسارت و استبداد و بیگانه‌پرستی باشند.

۱. یکی از نشانه‌های این قبیل حکومت‌ها جلوگیری از فعالیت‌های اجتماعی آزاد مردم، حتی در زمینه‌های فرهنگی، خیرات و خدمات یا بازرگانی و انتفاعی است.

شرایطی به دلیل بسته بودن جامعه، و حاکمیت جو زور و انحصار و ارباب و اختناق و فقدان برخورد آراء و عقاید مردم نمی‌توانند از تمامی رویدادها و حوادث مطلع شوند و یا آنها را به خوبی بفهمند، در نتیجه طیفی از واکنش‌ها، از بی‌تفاوتی گرفته تا خصومت و دشمنی کور به وجود می‌آید. حکام جدید به زودی پایگاه‌های خود را از دست می‌دهند. از طرف دیگر حکام جدید، که تجربه چندانی در مدیریت کشور ندارند، و بعضاً هیچ تجربه‌ای در هیچ نوع مدیریتی ندارند، و در مواردی حتی صورت مسأله و مشکل را نمی‌فهمند، با اتخاذ سیاست‌های ضد و نقیض اشتباهات عمده و بزرگی را مرتکب می‌شوند. و چون جامعه بسته است و سانسور حکومت می‌کند خطاها و خیانت‌ها از مردم پنهان می‌مانند و برملا نمی‌شوند تا مورد بحث و نقد صاحب‌نظران جامعه قرار گیرند و از تکرار و یا ادامه آن جلوگیری شود، لذا اشتباهات و خیانت‌ها تکرار می‌شوند. ادامه می‌یابند و بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تشدید می‌گردند. در یک چنین جامعه و محیط بسته‌ای جنگ قدرت در میان حکام جدید اجتناب‌ناپذیر است. هر کدام خیال می‌کنند که اگر خود او حاکم مطلق و مرد قدرتمند بشود، قادر خواهد بود جمهوری را نجات بدهد. تزلزل همه‌جا را می‌گیرد. ترس از سقوط باعث تشدید فشارهای سیاسی می‌گردد. عدم تحمل دیگران حتی به اعضای رهبری گروه یا حزب حاکم نیز تسری پیدا می‌کند این رویدادها و فعل و انفعالات به تدریج موجب فاصله هرچه بیشتر حکام جدید از مردم و واقعیات اجتماعی می‌گردد.

سیاست‌های بیگانه‌ذی‌نفع و رسانه‌های گروهی وابسته به آنان با توجه به زمینه‌های قدرت‌طلبی فردی رهبران جدید، با تجلیل بیش از حد از بعضی رهبران یا تخفیف حساب شده بعضی دیگر، اختلافات داخلی را دامن زده و تعادل و توازن سیاسی را بر هم می‌زنند.<sup>۱</sup> تشدید بحران‌ها، توسعه اختناق و سانسور، تکرار

۱. هر قدر این حکومت‌ها انگشت روی دخالت‌ها و خیانت‌ها و قدرت دولت‌های بیگانه بگذارند و مردم را از نفوذ و حيله‌گری‌ها دشمنی‌های آنان بیشتر بترسانند، سیاست‌های بیگانه خوشحال‌تر و در سیاست‌هایشان موفق‌تر خواهند شد. اهمیت دادن و نقش دادن به خارجی‌ها در حقیقت سلب مسئولیت از خود حکومت و سلب اصالت و حیثیت و امید از خود مردم و ملت بوده حرکت ضد استقلال و آزادی محسوب می‌شود.

و ادامه خطاها و خیانت‌ها، تشدید اختلافات داخلی نه تنها تعادل و توازن سیاسی را میان ملت و حاکمیت بر هم می‌زنند، بلکه تعادل و توازن سیاسی میان نهادهای مختلف حاکمیت را نیز از بین می‌برد. قانون اساسی که برای جلوگیری از تمرکز قدرت، تفکیک قوای سه‌گانه را پیش‌بینی کرده است عملاً تعطیل می‌شود و قدرت در دست یک یا چند نفر متمرکز می‌گردد.

برهم خوردن تعادل و توازن سیاسی و قدرت میان ملت و دولت و قوای مختلف در نظام، دستیابی به راه‌حل‌های اساسی ایجاد تعادل و توازن اقتصادی و یا فرهنگی را تقریباً غیرممکن می‌سازد. و نهایتاً عدم ثبات، جمهوری نوپای جدید را به آستانه سقوط می‌کشاند. در اینجا است که حکام جدید و صاحبان قدرت‌های متمرکز و مردان قدرتمند، برای فرار از سقوط، چون نمی‌توانند راه‌حل‌های سیاسی را در جهت ایجاد تعادل و توازن سیاسی بپذیرند، و از طرفی بحران‌های اقتصادی - اجتماعی روز به روز نارضایی مردم را گسترش می‌دهد لاجرم برای تسکین و تخفیف موقتی نارضایی مردم به راه‌حل‌های روزمره جهت تخفیف بحران اقتصادی متوسل می‌شوند. اجرای چنین سیاست‌هایی، در کشورهای دنیای سوم - نظیر ایران - بدون همکاری قدرت‌های خارجی غیرممکن است، بدین ترتیب حکام جدید برای خروج از بن‌بست‌هایی که به دست خود به وجود آورده‌اند قدم به قدم به سازش با بیگانگان تن در می‌دهند. و به موازات آن، با هر قدمی که برمی‌دارند سازشی، دانسته یا ندانسته صورت می‌گیرد و فشارهای سیاسی و اختناق در داخل، به منظور مقابله با واکنش‌های احتمالی مردم، بالا می‌رود.

قدرت‌های توسعه‌طلب تجاوزگر در این مرحله از سیاست «هویج و چماق» یا «کیک و کلت» استفاده می‌کنند. یکی به نعل می‌زنند و یکی به میخ. یک قدم پیش می‌گذارند و دو قدم به عقب می‌روند. با دادن امتیاز و گرفتن نقطه ضعف، رهبران جدید را به دام خود می‌کشاند.

حکام جدید اگر کمی صداقت یا زیرکی داشته باشند و نخواهند تسلیم بازی - های زیرکانه سیاست‌های بیگانه بشوند، با توجه به بسته بودن جامعه و رشد بی - تفاوتی و نارضایتی مردم و بریدن از انقلاب و نظام جدید و تناقضات و تخاصمات درونی و تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی به زودی سقوط می‌کنند. اما

قدرت‌های خارجی ذی‌نفع در این مرحله مایل نیستند حاکمیت یا نظام جدید سقوط کند. بلکه ترجیح می‌دهند آنها بمانند. نظام شکل ظاهری خود را حفظ نماید. اما از درون استحاله پیدا کند. محتوای خود را که تحقق ارزش‌های نوینی است، از دست بدهد (یعنی رجعت انقلاب در محتوا، در برابر رجعت در شکل یا فورم - و رجعت هم در شکل و هم در محتوا). امپریالیست‌ها علاقه یا کینه خاصی نسبت به این و آن شخص، این نظام یا آن نظام و این مکتب یا آن مکتب اسمی ندارند، آنها به دنبال تأمین منافع خود هستند و اگر بتوانند با تغییر در محتوا نوع جدیدی از استبداد داخلی را تثبیت نمایند، تا در سال آن از طریق همکاری حکام جدید به منافع خود برسند مسلماً به اهداف خود دست یافته‌اند و آن را بر هر راه حل دیگری ترجیح می‌دهند. خصوصاً اگر چنانچه نظام جدید، نظیر جمهوری اسلامی ایران، از درون یک انقلاب عظیم تاریخی برخاسته و از یک اعتبار و مشروعیت تاریخی برخوردار باشد.

اگر این سیاست به جایی نرسد قطعاً آنها خواهند کوشید تا نظام به بن‌بست (آچمز) رسیده را ساقط و نظام گذشته یا نظام دیگری (رجعت هم در شکل و هم در محتوا) را جانشین آن سازند.

با توضیحاتی که داده شد به نظر می‌رسد که راه نجات جمهوری اسلامی ایران رسیدن به ثبات و استقرار واقعی و تحقق و نیل به تعادل و توازن سیاسی در جامعه می‌باشد. و آن نیز تنها از طریق باز کردن فضای سیاسی جامعه، قبول تساهل و تسامح و اجازه و امکان برخورد سالم آراء و عقاید، پایان دادن به سانسور، انحصار و اختناق و قبول حاکمیت ملت می‌باشد. در یک کلمه: اجرای بی‌چون و چرای اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی نه بیشتر و نه کمتر. در نظر برخی از حکام این داروی تلخی است که آن را دوست ندارند. از آن وحشت دارند. اما باید بدانند که این تنها راه علاج است. آن هم به شرطی که تا دیر نشده است دست به دست هم بدهیم و آن را پیاده کنیم و گرنه فردا خیلی دیر خواهد بود.

من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

بخش هشتم - سال ۱۳۶۷

اجرای قانون احزاب - رادیو بی.بی.سی ۱۳۶۷

سؤال: اخیراً از سوی دولت حرکتی در جهت به اجرا در آوردن قانون احزاب صورت گرفته:

الف. به نظر سرکار چه عوامل باعث هفت سال تأخیر در اجرای این قانون شده است؟

ب. جناب عالی تا به حدی به وعده‌هایی که از سوی مسئولین در ارتباط با آزادی احزاب داده می‌شود خوشبین هستید و اجرای قانون فوق را تا چه حدی جدی تلقی می‌کنید؟

جواب: الف. حاکمیت مسأله جنگ را علت تأخیر در اجرای قانون احزاب ذکر کرده است. اما اولاً قانون اساسی به صراحت تعطیل آزادی‌های قانونی را حتی در زمان جنگ ممنوع دانسته است، ثانیاً قانون احزاب در زمان جنگ تصویب شده و مسلماً تصویب‌کنندگان با توجه به جنگ و علی‌رغم آن، آن را تصویب کرده‌اند. ماده و مهلتی در آن گذاشته نشده است که پس از پایان جنگ باید اجرا شود. ثالثاً حاکمیت حق ندارد بر طبق تشخیص خود بدون مجوز قانونی، مصوبات مجلس را اجرا نماید. چگونگی دولتی که بی‌قانونی می‌کند توقع دارد مردم و احزاب قانون را رعایت کنند؟! به نظر می‌رسد علت تأخیر در اجرای قانون احزاب عدم اعتقاد برخی از تصمیم‌گیرندگان به آزادی‌های اساسی مردم مصرحه در قانون اساسی می‌باشد و اکنون که اجرای آن را اعلام کرده‌اند احتمالاً واکنشی است به فشارهای داخلی خارجی. شاید هم حاکمیت پی پرده است که بدو مشارکت تمام قشرها و آزادی فعالیت سیاسی احزاب اداره کشور میسر نیست.

ب. اگر کسی بخواهد براساس وعده‌های قبلی قضاوت کند مشکل می‌توان خوشبین بود. اما به نظر ما باید از این حرکت استقبال کرد و جلو رفت و حاکمیت را مورد آزمایش قرار داد تا به آنچه قانون مقرر داشته است تمکین نماید و آن را به اجرا در آورد و در غیر این صورت با صراحت انصراف خود را اعلام نماید تا مردم تکلیف خود را بدانند. مردم علاقمند و امیدوار هستند که این یک حرکت جدی و صادقانه‌ای باشد. در هر حال اعلام قصد اجرای قانون احزاب همان چیزی است

که گروه‌های سیاسی خواهان و مصر در آن بوده‌اند و نمی‌تواند مورد استقبال قرار نگیرد.

سؤال: چندی پیش از سوی امام خمینی پیامی خطاب به مجمع تشخیص مصلحت ارسال شد:

الف. آیا این پیام سبب تضعیف قدرت شورای نگهبان شده است؟  
ب. به نظر جناب عالی آیا پیام اخیر می‌تواند در تقویت جناحی که خواستار تغییر قانون اساسی هستند موقر باشد یا خیر؟  
ج. با توجه به شرایط کنونی کشور از لحاظ سیاسی و اقتصادی در یک جمع‌بندی کلی پیام امام را چگونه ارزیابی می‌کنند؟  
جواب: از آنجا که مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی است غیرقانونی و در عمل هم از محدوده اختیاراتی که برایش مفروض بود تجاوز کرد، مجلس و شورای نگهبان عملاً خاصیت وجودی خود را از دست داده‌اند.

این امر بحران جدیدی را در درون حاکمیت به لحاظ اعتبار و مشروعیت تصمیمات اتخاذ شده توسط این مجمع، ایجاد کرد. تا آنجا که مورد اعتراض جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت و نهضت آزادی و همچنین جناح‌هایی از درون حاکمیت قرار گرفت و از جمله تعدادی از اعضای مجلس فعلی قانونی بودن تصمیمات مستقیم مجمع را طی نامه‌ای به رهبر انقلاب مورد سؤال قرار دادند. پاسخ رهبر انقلاب به این نامه و پیام مستقیم ایشان به مجمع مذکور، اگرچه مجمع را تعطیل ننمود اما، اگر مجلس و شورای نگهبان با واقع‌بینی عمل نماید، مجمع عملاً علت وجودی خود را از دست خواهد داد. و این امر موجب تقویت قوه مقننه (مجلس و شورای نگهبان) خواهد شد. روح این پیام و اعلام تصمیم مجدد به اجرای قانون اساسی در صورت پی‌گیری و اجرا می‌تواند مفید باشد.

سؤال: وضعیت فعلی نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران چگونه است:

الف. آیا از محدودیت‌ها کاسته شده یا اینکه افزوده گردیده است؟  
ب. آیا هر دو گروه هنوز زندانیانی در اختیار نیروهای دولتی دارند؟  
جواب: از محدودیت علیه نهضت آزادی و جمعیت دفاع کاسته نشده است. دفتر نهضت و جمعیت همچنان بسته است. از اعضای جمعیت و نهضت آقایان

مهندس توسلی و مهندس هاشم صباغیان و خسرو منصوریان هنوز در زندان هستند و هنوز هیچ‌گونه توجیه رسمی از بازداشت آنان طی این ۸ ماه از طرف مقامات دولت اعلام نشده است. و نگرانی جدی از سلامتی آنان وجود دارد. علاوه بر این اعضای نهضت به‌طور سیستماتیک احضار میشوند و علاوه بر بازجویی، تهدید می‌شود که باید همکاری خود را با نهضت قطع نمایند و یا به نفع اطلاعاتی خبرچینی کنند. روزنامه‌های یومیه وابسته به حاکمیت، مطالب نهضت و جمعیت و یا گروه‌های غیرموافق با حاکمیت را چاپ نمی‌کنند، روزنامه‌های توقیف شده نظیر میزان، هنوز در محاق توقیف هستند. چاپخانه‌ها مجاز به چاپ نشریات این گروه‌ها نمی‌باشند. ادامه این محدودیت‌ها و فشارها از یک طرف و اعلام آزادی فعالیت احزاب، از جمله نهضت آزادی و جمعیت دفاع، از طرف مقامات مسئول کشور از طرف دیگر، نوعی دوگانگی در سیاست‌ها و رفتارهای حاکمیت و یا تعارض و تضاد درونی را نشان می‌دهد.

سؤال: مدتی است از سوی مسئولین صحبت‌هایی در باب تعویض بعضی اصول قانون اساسی یا به عبارتی نوشتن متممی بر قانون اساسی عنوان می‌شود که در آن مقام نخست‌وزیر حذف و نایب رهبری به شکل شورایی دربیاید، اظهار نظر سرکار و همچنین اطلاعاتی که در این زمینه دارید چیست؟

جواب: در شرایط کنونی که حقوق و آزادی‌های اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی رعایت نمی‌شود، هر نوع تغییر در قانون اساسی بی‌اعتبار است. و نه تنها به ضرر حاکمیت و کارگردانان آن تمام می‌شود، بلکه در نهایت کل نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی را که پایه و بنیان آن است، متزلزل و بی‌اعتبار می‌سازد. بدیهی است که چون قانون اساسی از طریق آراء عمومی و تصویب ملت قطعیت و رسمیت پیدا کرده است، هرگونه تغییر یا اصلاح و تکمیل آن نیز اگر در یک همه‌پرسی آزاد قانونی به تصویب اکثریت ملت نرسد، اعتبار و مشروعیت پیدا نخواهد کرد.

سؤال: در شرایط فعلی که هنوز جو محدودیت‌های دوران جنگ به کلی رفع نشده، آیا جناب عالی تصور می‌کنید که نوشتن متمم قانون اساسی و تصویب آن می‌تواند در فضایی سالم از لحاظ سیاسی تهیه و به رأی مردم گذاشته شود؟

جواب: همان‌طور که عرض شد، خیر. ابتدا باید آزادی‌های اساسی و حاکمیت ملت تحقق یابد.

سؤال: پس از پایان جنگ دولت یا مسأله‌ای اساسی که همان کمبود بودجه برای بازسازی است روبه‌رو گردید که عده‌ای از مسئولین معتقدند بایستی از منابع خارجی وام گرفت و کمبود فوق را جبران کرد. نظر جناب عالی در یک دید کلی در این باره چیست؟

جواب: اولین قدم در راه بازسازی همه‌جانبه کشور برگشت واقعی و صادقانه به آرمان‌های انقلاب و اصول مصرحه در قانون اساسی در باب حقوق و آزادی‌های ملت است. دریافت وام از منابع خارجی باید به تصویب مجلس نمایندگان واقعی ملت، که در چنان شرایطی تشکیل می‌شود، برسد. در شرایطی که یک برنامه بازسازی جامع ملی موجه و منطقی و عملی و واقع‌گرایانه وجود ندارد و حتی درآمدهای ملی کنونی بدون تدبیر و نظارت‌های ضروری مصرف می‌شود. بی‌نظمی و هرج و مرج بر نهادها و سازمان‌های دولتی حاکم است و هر روز شاهد اخبار گوناگونی از فساد مالی هستیم، دریافت وام از خارجی جز تشدید بحران و تورم و گرانی حاصلی نخواهد داشت.

سؤال: آینده روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عربستان سعودی و سیاست ایران را در قبال کنفرانس کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جواب: روابط ایران با اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس ظاهراً حسنه و خوب است و مرتب پیام‌های دوستی مبادله می‌شود.

سؤال: با توجه به موضع‌گیری‌ها و فعالیت‌های مسئولین کشور، به نظر می‌رسد که دیر یا زود روابط دیپلماتیک با سایر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، از جمله عربستان سعودی برقرار گردد.

جواب: مسأله اساسی در سیاست خارجی داشتن یا نداشتن رابطه با این یا آن کشور نیست. بلکه مهم و تعیین‌کننده، محتوای روابط است که می‌بایستی براساس مصالح و منافع کشورمان استوار باشد. توجه عمیق به مناسبات کنونی جهان نشان می‌دهد که بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر ایران، اوضاع و احوال



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۵۵۳

بین‌المللی، وجود یک ایران مستقل با یک سیاست ملی بدون وابستگی مستقیم و یا غیر مستقیم به ابرقدرت‌ها و سلطه خارجی را تحمل کرده و می‌پذیرد. استفاده از این شرایط تاریخی ویژه، مسئولیت زمامداران کشور است.

سؤال: طی هفته گذشته پیامی از سوی امام خمینی برای آقای گورباچف ارسال شد آیا سرکار فکر می‌کنید که این شروع ارسال پیام برای دیگر بلند پایگان جهان نیست یا خیر؟

جواب: نکات جالب و بحث‌انگیزی در این پیام آمده است. بدیهی است که مهمتر از پیام و ارزش و اثر آن، عمل به محتوای آن و ایجاد یک جامعه و جمهوری نمونه ولو نسبی می‌باشد.

سؤال: آیا نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری که قرار است در بهار سال آینده برگزار شود شرکت خواهد کرد؟

جواب: در صورتی که امکان فعالیت سیاسی قانونی آزاد برای همه گروه‌ها و احزاب سیاسی غیرموافق با حاکمیت به طور جدی و واقعی فراهم گردد و حاکمیت برخلاف دفعه قبل انحصارطلبی و تنگ‌نظری ننماید، به احتمال قوی نهضت آزادی در آن انتخابات شرکت کرده و کاندیدای خود را معرفی خواهد کرد.

### بخش دهم سال ۱۳۶۹

نامه به آقای سید احمد خمینی - ۱۳۶۹/۱۱/۲۴

بسمه تعالی

جناب آقای حاج سید احمد آقا

بعد از سلام، شما در سخنان پیش از خطبه نماز جمعه در ۱۲ بهمن ۶۹ در شرح سفر تاریخی امام به پاریس مطالبی نادرست و دور از واقعیت، و در قسمتی همراه با تهمت و افترای بی‌اساس نسبت به اینجانب ایراد نمودید که تعجب‌برانگیز و خلاف شرع و قانون می‌باشد. درحالی که در همسایگی ما در سرزمین اعراب و مسلمانان فتنه بزرگی از خون و آتش و خرابی به راه افتاده است و شیخ و سایه وحشتناک خود را بر همه‌جا گسترده است و مسلمانان با سلاح‌های مخوف استکبار جهانی و ایادی آنان قتل عام می‌شوند صرف وقت و تحریف حقایق چه لزوم و ضرورتی داشت؟ و بازکننده کدام عقده می‌تواند باشد؟ و بعد از گذشت

سیزده سال در شرح آن سفر، چه لزومی به تحریف حقایق بود؟ در مورد جزئیات آن سفر تاریخی مطالب فراوانی در زبان تقریباً همه کسانی که در جریان بودند، در اولین سالگرد انقلاب در بهمن ۱۳۵۸ از طریق رادیو و تلویزیون، گفته شده و پخش شده است. رهبر فقید انقلاب نیز شخصاً مطالبی به دفعات بعد از مراجعت به ایران اظهار داشته‌اند. پاره‌ای از بیانات شما با آن مطالب منتشر شده در تعارض است و اگر شما به آن مطالب مراجعه می‌کردید چه بسا مرتکب این خطاها در ذکر آن وقایع نمی‌شدید.

اما اصرار شما در انکار و نفی این واقعیت که پیشنهاد دهنده به رهبر فقید انقلاب برای سفر به پاریس این را قم بوده است هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد. این واقعیت در علم خدا، در ذهن آگاه مردم ایران و در حافظه تاریخ ضبط و ثبت است و تلاش برای تحریف آن بی‌فایده است. اگر آن (عمل) در نزد خداوند عزیز و حکیم عمل نیکی محسوب شده باشد و از عامل آن پذیرفته شده باشد، نه شما و نه هیچ کس دیگری نمی‌تواند مانع اجر الهی برای صاحب آن عمل بشود. و اگر خداوند سمیع و بصیر پاداش دهنده نیکوی اعمال بندگان است سپاس یا ناسپاسی شما و بندگان دیگر چه اثری دارد؟ و کسی هم از این بابت از هیچ بنده‌ای انتظار اجر و سپاس نداشته و ندارد و ناسپاسی‌ها هم موجبی برای دلتنگی و یأس از رحمت حق نیست.

اما برای روشن (شدن) ذهن جناب‌عالی و تجدید خاطرات گذشته ذکر برخی از نکات ضروری است. در اوایل شهریور ماه سال ۱۳۵۷ برادر عزیزم آقای دعایی از نجف تلفن زدند و اطلاع دادند که رهبر فقید انقلاب مصمم به ترک عراق هستند و از من خواسته‌اند که در صورت امکان هرچه زودتر به نجف بروم. اقدام برای تهیه مقدمات سفر مصادف شد با وقایع ۱۷ شهریور و کشتار مردم در میدان ژاله و ضرورت اقدامات دفاعی و انجام تظاهرات اعتراض‌آمیز در واشنگتن علیه سیاست دولت آمریکا در حمایت از شاه و کشتار مردم. سپس محاصره بیت امام توسط عراق صورت گرفت، که خبرش را در انگلیس، در سر راه نجف دریافت کردم. در اولین فرصت که از کاهش محدودیت‌ها توسط آقای مه‌ری از کویت مطلع شدم به بغداد و سپس نجف حرکت کردم و از طریق آقای فاضل در هنگام

نماز صبحگاهی در حرم مطهر مولای متقیان علی ابن ابیطالب (ع) از برنامه حرکت امام و ترک نجف مطلع شدم که بلافاصله به اتفاق ایشان به بیت رفته و به مسافری آماده برای حرکت پیوستم. اگر خاطرتان باشد در ماشین آقای مهری، امام و شما در صندلی عقب و این بنده در صندلی جلو قرار گرفتیم. رهبر فقید انقلاب بعد از ذکر مقدمه‌ای پیرامون فشارهای دولت عراق برنامه خود را برای سفر به کویت و از آنجا به سوریه بیان نمودند. بنده برای ایشان جریان تماس آقای قطب‌زاده با مقامات دولت سوریه و عدم استقبال آنان را از سفر احتمالی امام به دمشق، گزارش کرده و اضافه نمودم، که آقای قطب‌زاده برای تماس با مقامات الجزایری عازم آن کشور است. اما به نظر اینجانب حرکت به این کشورها نیز فایده‌ای دربر نخواهد داشت. وضع فشار و اختناق و مشکلات سیاسی در این کشورها اگر بیشتر از عراق نباشد کمتر هم نیست. و به فرض قبول و تحمل سفر و اقامت امام در کشورشان، محدودیت‌هایی فراوان اعمال خواهند کرد. و ارتباط ایشان با خارج و ایران حتی از سطح عراق هم کمتر خواهد شد. آن‌گاه نظرم را در مورد سفر به اروپا بیان نموده و توضیح دادم با توجه به نکات مختلف، فرانسه بر آلمان، ایتالیا، انگلیس و هر جای دیگر ترجیح دارد و مزایای اقامت در پاریس را، از جهت اهدافی که دارند، برشمردم. ایشان این پیشنهاد را نه رد کردند و نه چیزی که علامت قبولی باشد، ابراز داشتند. در جریان سفر حوادثی در مرز عراق، در مرز کویت (در شهر مندلی، در ساختمان اداری گمرک مندلی)، سخنان مقام دولتی کویت، در بازگشت به مرز عراق، در شهر صفوان، در ساختمان اداری سازمان اطلاعات عراق در آن شهر رخ داد. در اواخر شب امام را به اتفاق جنابعالی و آقایان مرحوم املائی و فردوسی‌پور به بصره بردند. برای آقای مهری و اینجانب نیز در آن شب حوادثی رخ داد. تا روز بعد که مأمورین عراقی بنده را نیز به هتل بصره منتقل ساختند در همان هنگام که در دفتر ساختمان اداری سازمان اطلاعات عراق در شهر صفوان در انتظار تصمیم مقامات عراقی در بغداد، ما را نگاه داشته بودند، اینجانب بار دیگر پیشنهاد خود را در مورد سفر به پاریس عنوان کردم. باز امام چیزی که حاکی از رد یا قبول باشد بیان نمودند. روز بعد که مأمورین عراقی اینجانب را با ماشین خود به هتل بصره آوردند، شخص جناب‌عالی اولین چیزی را

که به من مژده دادید این بود که حضرت امام پیشنهاد شما را برای سفر به پاریس قبول کردند. به همین دلیل رهبر فقید انقلاب عنوان کرده‌اند که بعد از مشورت با شما خودشان تصمیم گرفتند. معلوم است که جز ایشان کس دیگری نمی‌توانسته است چنان تصمیمی را اتخاذ نماید، اما آیا معقول است که ایشان با شما که اروپا را ندیده‌اید و از اوضاع آنجا خبر نداشتید مشورت کنند ولی با کسی که از مسائل و اوضاع و احوال آن دیار اطلاعات وسیع دارد، و سال‌ها نماینده ایشان و مورد وثوق و در تماس‌های مختلف هر ساله حضوری و یا ارتباط مکاتبه‌ای بوده است و خود ایشان از طریق آقای دعایی خواسته بودند که به نجف برود، هیچ صحبتی و مشورتی در مورد این سفر ننمایید؟ این که چرا از مشورت با بنده برای این سفر صحبت نشده است پاسخش روشن است، زیرا مورد نداشت. مشورت با پیشنهاد دهنده یک امر برای اتخاذ تصمیم معنا ندارد. نظر بنده را می‌دانستند و لزومی برای کسب نظر و مشورت در آن مرحله نبود. لابد به خاطر دارید که بعد از پرواز از بصره به بغداد، و توقف کوتاه در فرودگاه بغداد عراقی‌ها ما را به هتل دارالسلام در بغداد بردند. در این هتل امام نظرات و شرایط خود را برای اقامت در پاریس، نظیر اجاره منزل برای اقامت و نه منزل ورود به هیچ فردی و... سایر نکات مورد توجه بیان داشتند و از من خواستند که مطلب به دوستان پاریس منتقل گردد بنده از همان هتل دارالسلام با آقای حبیبی صحبت کردم و ضمن دادن خبر سفر به پاریس شرایط مورد نظر را توضیح دادم و اضافه کردم که اولاً سعی کنند ورود به پاریس حتی‌الامکان بی‌سر و صدا صورت گیرد تا موجب ممانعت ورود نگردد، ثانیاً حتماً با وکیل حقوقی خود بیابند و به اضافه نکات دیگری که جزئیات آن در یادداشت‌های سفر که در همان ایام به‌طور روزانه نوشته شده است منعکس می‌باشد و به ذکر تمامی آنها در اینجا نیازی نیست. اما باید متذکر شوم که جنابعالی در بیان برخی از رویدادهای سفر، در هواپیمای عراقی، در فرودگاه ژنو، در فرودگاه پاریس در اولین دیدار نماینده دولت فرانسه با رهبر فقید انقلاب دچار خطا شده و احیاناً با غرض‌های خاص قاطی کرده‌اید.

اما در مورد تهمت‌ها و افتراءات و برجسب‌هایی که نثار اینجانب کرده‌اید، بسیار متأسف شدم. نه از جهت خودم که الحمدلله به هدایت الهی بر دین حشش

استوارم و به الطاف الهی از جمله احرار و آزادگان هستم و در آنچه در راستای وظایف دینی و ملی‌ام انجام داده‌ام و می‌دهم رضای پروردگارم را طالبم. استقلال کشور و آزادی و سعادت و بهروزی ملت بزرگ ایران و سرفرازی و بیداری و هوشیاری تمامی مسلمانان را در نظر داشته و دارم و به خواست خدا، در حد یک بنده ضعیف در برابر حق، وظایفم را انجام داده‌ام و در راه حق ناملایمات، ناسپاسی‌ها، تهمت‌ها و توهین‌ها را به جان خریدارم و با استعانت از پروردگار تحمل می‌کنم. «افوض امری الی الله. ان الله بصیر بالعباد».

اما تأسفم این است که چنین سخنانی، آن هم در سالروز انقلابی بزرگ، از زبان شما جاری گردید چرا که به فرض محال اگر بتوانید آنچه را گفته و تهمت زده‌اید، ثابت کنید، که نمی‌توانید، تازه قبل از هر کس هتک حرمت پدر بزرگوارتان را نموده‌اید. و این دوستی نیست، خدمت نیست، عکس آن است. شما این تهمت‌های بی‌اساس خلاف شرع و قانون را به کسی زده‌اید که سال‌های سال در داخل و خارج از کشور در راه سربلندی اسلام و ایران خدمت کرده است و به همین دلیل، سال‌ها نماینده ایشان و مورد وثوقشان بوده است. در دیدارهای حضوری سالیانه و در مکاتبات خصوصی قبل از انقلاب، و در دوران انقلاب از معتمدین بوده است. نماینده شخص ایشان در شورای انقلاب بوده است. اگر یادتان نرفته باشد، هنگام بازگشت به ایران، من از ایشان خداحافظی کردم و گفتم که در ایران دور شما را خواهند گرفت و نخواهند گذاشت این ارتباط باقی بماند. و دیگر نیازی به من و امثال من نخواهد بود! یکی دو روز بعد از ورود به ایران شما به دنبال آمدید که امام شما را خواسته‌اند و از ایشان نقل کردید که گفته‌اند: «مگر کار تمام شده است که فلانی نمی‌آید». به همراه شما به دیدارشان آمدم. مسأله تکمیل اعضای شورای انقلاب و تأسیس دولت موقت و مسائل متعدد دیگر بود. برای بار دوم (بار اول در پاریس) بنده را به عنوان نماینده شخص خودشان در شورای انقلاب تعیین نمودند. و بعد از دریافت جواب مثبت از آقای مهندس بازرگان برای نخست‌وزیری تکلیف شرعی به اینجانب نمودند که در دولت موقت قبول مسئولیت نمایم، و مسئولیت وزارت امور خارجه را، که بعد از استعفای وزیر قبلی در آن شرایط بحرانی به چند نفر مراجعه شده بود و کسی نپذیرفته بود بپذیرم. اگر کسی نداند، شما خوب

می‌دانید که «برنامه سیاسی و اجرایی» امام را من تنظیم کرده و ایشان تصحیح و تنقیح نمودند. که بعدها بر طبق آن شورای انقلاب و دولت موقت تأسیس گردید. شما به کسی این اتهامات پوچ و بی‌اساس را زده‌اید که طراح و مؤسس سپاه پاسداران بوده است، طراح و مبتکر «روز قدس» بوده است، طراح اصلی و اولیه برخی دیگر از نهادهای انقلاب بوده است. حال شما از این اتهامات چه سودی می‌برید؟ آیا فرهنگ اسلامی است؟ یا فرهنگ غوغاسالاری و برچسب‌زدن‌های عاریت گرفته از جهان‌بینی‌های غیرتوحیدی؟ فرهنگی که عناصر غیرمسلمان و معاند با اسلام و ایران، بر انقلاب اسلامی ایران تحمیل کردند. اسلام کجا و فرهنگ تضاد استالینی کجا؟ فرهنگ سب و لعن و حذف و انحصار کجا؟ مگر نمی‌بینید دوازده سال سلطه این فرهنگ سیاسی غیر اسلامی چه به روز انقلاب آورده است؟ مگر نمی‌بینید که این فرهنگ چگونه مثل یک موریانه تمامی روابط برادرانه حتی میان دوستان و نزدیکان سیاسی خود شما را خورده و می‌خورد و از بین برده و می‌برد؟ معیار انقلابی بودن جرأت داشتن برچسب و تهمت زدن نیست. آیا با این شعارهای بی‌اساس کدام مشکل را می‌خواهید و یا می‌توانید حل کنید؟ فقر؟ تنگی معیشت‌ها؟ ناامنی گسترده اجتماعی؟ بلای خانمانسوز اعتیاد جوانان به مواد مخدر؟ خرابی‌های بی‌حد و حساب دوران جنگ تحمیلی؟ نارضایتی رو به رشد اقشار ملت، خصوصاً جوانان؟ کدام را؟ از برج‌های عاجی که نشسته‌اید بیرون بیایید. به میان مردم بیایید، تا ببینید و بفهمید چه خیر است. و اگر نمی‌توانید، بدانید با تهمت زدن‌های بی‌اساس به این و آن ره به جایی نخواهید برد.

من دوستانه، صمیمانه، به پاس خاطرات گذشته، به شما نصیحت می‌کنم، اکنون که به برکت نام و مقام پدر بزرگوارتان بر جایی نشسته‌اید، مبتکر طرحی نو باشید. طرحی که بتواند همه نیروها را برای دوران بازسازی جذب کند. اگر انقلاب اسلامی شکوهمند ایران پیروز شد، اگر ملت ایران بر استبداد سلطنتی و استکبار جهانی غلبه پیدا کرد به خاطر بهره‌مندی از الطاف الهی بود... و زمانی نعمت الهی نصیب این ملت شد که همه به هم پیوستند، وحدت کردند و «جماعت» شدند که **یدالله مع الجماعه**. امروز نیز اگر قرار است جمهوری اسلامی با افتخار بماند، و ایران کشور آزاد و آبادی گردد و آرمان‌های ملت به تحقق برسند و انبوه مشکلات

زیر پا گذاشته شوند، تنها و تنها یک راه وجود دارد و آن جذب همه نیروها... وحدت کلمه همه اقشار و نیروها است. با انحصار، با طرد، با تهمت و برچسب زدن، با رقابت‌های بیمارگونه و با دادن شعارهای بی‌مایه کار مملکت به جایی نمی‌رسد و جز سقوط به ورطه هلاکت انتظاری نباید باشد. این روش‌ها اسلامی نیست. بلکه از مصادیق بارز نهی الهی است که در قرآن مجیدش فرموده است: «و لا تنازوا باللقاب».

من مایل نبودم اعتراض و انتقاد و توصیه‌هایم را برای شما به صورت نامه بفرستم. با توجه به سوابق و خاطرات گذشته ترجیح می‌دادم حضوری مطرح سازم. اما سخنان شما به طور وسیعی از رادیو و تلویزیون پخش گردید. دیگر این‌که دسترسی به برج عاج نشستگان میسر نیست. از آنجا که این نامه را به قصد اصلاح قلم زده‌ام امیدوارم موجب تنبه و اصلاح بشود. برای شما از خداوند متعال آرزوی خدمت به اسلام و ایران و جلب رضای حق سبحانه تعالی را می‌نمایم. والسلام علی عبادالله الصالحین. دکتر ابراهیم یزدی - ۲۴ بهمن ۱۳۶۹، ۲۷ رجب ۱۴۱۱ (سالروز بعثت رسول خدا<sup>(ص)</sup>)

#### بخش یازدهم سال ۱۳۷۰

چه بی‌رحمی - چه جنایتی - پیرامون رفتار حکومت عراق با مردمش»

دنیای سخن بهار ۱۳۷۰

متن موجود نیست.

#### علل و عوامل فروپاشی

پاسخ به پرسش آقای مظهري - تابستان ۱۳۷۰

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نتیجه اجتناب‌ناپذیر توتالیتریزم در عصر فراتکنولوژی محسوب می‌گردد. حکومت توتالیترین، یک حکومت بسیار متمرکز دولتی است که تمامی ابعاد زندگی مردم توسط دولت کنترل و هدایت می‌شود. هر نوع مخالفت به شدت سرکوب می‌گردد، ایجاد ترس، وحشت در مردم سیاست روزمره است. حکومت اتحاد جماهیر شوروی، نمونه یک حکومت توتالیترین در دوران معاصر بوده است. به این نوع حکومت‌ها، حکومت پلیسی نیز می‌گویند.

این اصطلاح، در زمان حکومت نازی‌ها در آلمان و فاشیست‌ها در ایتالیا، توسط مردم کوچک و خیابان رایج گردید.

چرا حکومت‌های توتالیتارین محکوم به سقوط هستند خب نیاز به یک بررسی و بحث نه تنها جامعه‌شناسانه، بلکه روان‌شناسانه دارد. که پرداختن به آن ما را از مقصود دور می‌کند. و لذا به نقل نظر کارل جاسپرز K.Jaspers، روان‌شناس و فیلسوف اگرتالیالیست آلمانی اکتفا می‌گردد، وی معتقد است که توسل به شیوه‌های ارباب در حکومت پلیسی. ضعف مفرد درونی است حکومت‌های توتالیتارین علی‌الاصول ضعیف هستند. و بنابراین برای ادامه حکومت خود ناگزیر به استفاده از شیوه‌های پلیسی و سرکوب می‌باشند. به این ترتیب می‌توان گفت سقوط حکومت‌های توتالیتارین ناشی از شرایط درونی خود آنهاست و اتحاد جماهیر شوروی از این قاعده مستثنی نبوده است.

### پایان جنگ سرد و اثرات آن در دنیای سوم

بحران اخیر شوروی و بلوک شرق چه نوع بحرانی است؟ به عبارت دیگر آیا دلیل عمده، این بحران سیاسی، اقتصادی و یا ایدئولوژیک است؟

بزرگ‌ترین حکومت توتالیتار جهان، که برای مدتی بیش از ۷۰ سال، به طور سیستماتیک و با استفاده از مدرن‌ترین شیوه‌های سرکوب به بهره‌گیری از ظرفیت‌ترین روش‌های تبلیغ و شستشوی مغزی، برجان و مال ملت و منابع دولت‌های توتالیتارین در آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی بر اثر جنگ سقوط کردند. اما به هم‌ریختگی اتحاد جماهیر شوروی نه بر اثر حمله نظامی دشمن خارجی بودند بر اثر کودتا یا انقلاب بلکه سیستم به جایی رسیده بود که دیگر قابل ادامه نبود. مملکت به نام کارگران و زحمت‌کشان اعمال ولایت مطلقه می‌کرد به بن‌بست کامل رسید و از هم گسیخت.

از رسول اکرم(ص) روایت شده است، و تا ۲-۳ سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران سرلوحه، یکی از برنامه‌های روزانه، صدای جمهوری اسلامی ایران بود و بعداً حذف گردید، که می‌گوید: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم - حکومت کفر باقی می‌ماند اما حکومت ظلم باقی نمی‌ماند» و حکومتی که تجسم و تبلور هم ظلم باشد و هم کفر، به طریق اولی به بن‌بست خواهد رسید. فروپاشی



شوروی و کشورهای اقمارش نتیجه بحران بن‌بست حکومت‌های کفر و ظلم توأمان می‌باشد. فروپاشی شوروی به دنبال تغییرات و تحولاتی صورت گرفت که جناح قدرتمندی از حاکمیت کمونیست آن کشور به رهبری گورباچف به منظور کنترل بحران‌های گسترده در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، و به تبع آن در کشورهای اقمار سوسیالیستی در اروپای شرقی آنها را آغاز کرد. اما زمان مؤثر بدون این نوع تحولات گذشته بود. بحران‌ها عمیق و گسترده‌تر از آن بودند که با اصلاحات گورباچف قابل کنترل باشند. اگر حاکمیت شوروی در زمان صدارت فرونچف، پیشنهادات اصلاحی او را می‌پذیرفت و به او اجازه و امکان اصلاحات را می‌داد، شاید اتحاد جماهیر شوروی سقوط نمی‌کرد. اما حاکمیت شوروی برنامه‌های فرونچف را تحمل نکرد و او را برکنار ساخت. رهبری حزب کمونیست شوروی، زمانی به اصلاحات گورباچف تن در داد که بحران‌ها از حد و مرز اصلاح‌شدن فراتر رفته بودند. این بحران‌ها که به تدریج از حیث عمق و گستردگی به مراحل غیرقابل کنترل و غیرقابل استتاری رسیده بودند نه فقط حاکمیت حزب کمونیست را بلکه نظامی را که برای مدت ۷۰ سال با تمام قدرت حکومت می‌کرد بر هم زد. تا آنجا که موجودیت خود این کشورها را، در معرض خطر جدی بودن یا نبودن قرار داده است. مشکل حکومت‌های استبدادی و توتالیتارین این است که معمولاً زمانی حاض به قبول واقعیت‌ها می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

بحران‌هایی را که منجر به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق شد، می‌توان در سه بعد کاملاً مشخص سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک مورد بررسی قرار داد. اگر چه هر یک از این بحران‌ها ویژگی‌های مربوط به خود را دارد، اما عمیقاً با هم ارتباط داشته و هر یک بر دیگری اثر داشته و موجد و محرک و مشدد یکدیگر بوده‌اند. و به هر حال میان آنها هم‌کنشی‌های مستقیم و غیرمستقیم متعددی وجود داشته است.

پیروزی لنین و بلشویک‌ها در شوروی اولین حکومت ایدئولوژیک، یا به عبارت صریح‌تر، حکومت مارکسیسم - لنینیسم در عصر پیشرفت تکنولوژی محسوب می‌گردد.

عدالت‌خواهی به‌عنوان یک آرمان به‌طور عام و آرمان تساوی‌طلبی در بهره‌مندی - های مادی و اقتصادی به‌طور خاص ریشه‌های عمیق در فرهنگ‌های مختلف دارد. در کشور خودمان، قبل از اسلام، **مزدکیان** نمونه‌ای از چنین آرمانی بودند. در میان مسلمانان نیز از همان ابتدا، حتی در زمان خود رسول گرامی (ص) دو گرایش کاملاً متفاوت درباره توزیع ثروت و درآمدها بروز نمود. حضرت علی (ع) و یاران و شیعیان آنان، و بعدها امامان معصوم بر اساس تعالیم قرآن و سیره نبوی، به مساوات و عدالت معتقد بودند. به طوری که محققین و متفکرین بسیاری، چه شیعه و چه سنی، این گرایش‌ها را نوعی **سوسیالیسم** دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

اما نظریات جدید درباره سوسیالیسم در قرون ۱۸ و ۱۹ به عنوان ایدئولوژی جنبش‌های سیاسی و اقتصادی همراه با سرمایه‌داری و در تقابل با آن شکل گرفت. این نظریات ابتدا در اروپا و سپس سایر نقاط جهان جاذبیت فراوان پیدا کرد و مورد استقبال گروه‌های مختلف روشنفکران حامی کارگران و زحمت‌کشان و خود این طبقات محروم قرار گرفت و امیدهای فراوان بدان بسته شد و تلاش‌های فراوان برای پیاده کردن آن و ایجاد جامعه‌ای بر اساس تساوی صورت گرفت. اگرچه در مواردی (نظیر کمون پاریس) این تلاش‌ها به‌طور موقت و نسبی به جایی رسیدند و آرمان‌گرایان سوسیالیست قدرت اجرایی و حکومتی را در دست گرفتند. اما در برابر نیروهای مخالف تاب مقاومت نیاوردند. شکست خوردند و سقوط کردند. با این حال اندیشه، عدالت‌خواهی تحت لوای سوسیالیسم نمرود. و در سال‌های بعد، به خصوص با بحران‌های درونی سرمایه‌داری در اواخر قرن ۱۹، مجدداً **جنبش عدالت‌خواهی** جان تازه‌ای گرفت و رشد کرد. رهبری عمده این جنبش را مارکسیست‌ها در دست داشتند.<sup>۲</sup> پیروزی بلشویک‌ها در شوروی و کسب قدرت سیاسی سوسیالیست‌های مارکسیست در واقع اولین تجربه موفق، به جهت

۱. به عنوان نمونه نگاه کنید به «اسلام و سوسیالیسم، سعیدی، ۱۳۲۰» و «اسلام و سوسیالیسم - صباغی (عربی - چاپ سوریه)».

۲. پل سوئیزی این رهبری را به این دلیل می‌داند که: سوسیالیست‌های مارکسیست، تنها مدعیانی بودند که بیش منسجمی از آینده‌های تازه و امیدبخش‌تر داشتند. (آدینه، شماره ۸۳، مرداد و شهریور ۷۲)

کسب قدرت سیاسی، تلقی گردید و با استقبال نیروهای عدالت‌خواه در بسیاری از کشورهای جهان روبرو شد. حتی در یک کشور مسلمان‌نشین، نظیر ایران، یک گروه تند و انقلابی مسلمان به رهبری یک مرد روحانی، شیخ محمد خیابانی، پیروزی لنین را طی تلگرافی «به نام خدا و رسول» به حزب بلشویک تبریک گفت.

با روی کارآمدن بلشویک‌ها، زمان اجرای اندیشه‌های مارکس و انگلس فرارسید. حاکمان جدید، با استفاده از انواع شیوه‌ها، قدرت سیاسی خود را تثبیت و تمامی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی جامعه را از اساس و بنیان برهم زدند تا نظم نوینی را بر پایه ایدئولوژی خود پایه‌ریزی نمایند.

به‌زودی کشور شوراها، به کانون امید و دل‌بستگی بسیاری از گروه‌ها و ملت‌های جهان تبدیل می‌گردد. به‌طوری که موفقیت مارکسیست‌تروریست - لنینیست‌ها در شوروی و تشکیل حکومتی به نام سوسیالیسم، روابط و نظم بین‌الملل جدیدی را در جهان به وجود آورد. و در نتیجه شوروی اجازه و امکان پیدا کرد تا به‌عنوان یک دولت قدرتمند و صاحب نفوذ در عرصه مناسبات جهانی، نقش مؤثری را ایفا نمایند.

اما قدرت شوروی تنها از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی درونی‌اش نشأت نمی‌گرفت. بلکه در واقع رهبران جدید قدرت جهانی خود را از عشق و علاقه عمیق و وافر و گسترده میلیون‌ها انسان به عدالت، که به سوسیالیسم به‌طور عام و به مارکسیسم به‌طور خاص دل‌بسته بودند، و بیشتر از آن تنفر و کینه نسبت به ظلم و ستم و تجاوز و استثمار، فقر و محرومیت، که تبلور تمامی آنها را در وجود رقیب اندیشه سوسیالیستی، در سرمایه‌داری به‌طور عام و سرمایه‌داری غربی به رهبری آمریکا می‌دیدند، نشأت می‌گرفت.

پیروزی لنین در روسیه و استقرار اولین حکومت شوراها، با ادعای اجرای اندیشه‌های مارکس و انگلس صورت گرفت. اما چون حرکت بلشویک‌ها از همان آغاز در تعارض با برخی از اصول بیان شده مارکس و انگلس بود، در ایدئولوژی تجدیدنظر شد و آن را نه پیروزی مارکسیسم بلکه مارکسیسم - لنینیسم عنوان کردند.

اما روی کارآمدن بلشویک‌ها به رهبری لنین در روسیه، در واقع شروع شمارش معکوس ایدئولوژی انقلاب بود، که در بوته عمل و آزمایش نارسایی خود را نشان داد و با گذشت زمان این واقعیت عمیق‌تر و روشن‌تر گردید. به این ترتیب بحران ایدئولوژیک به عنوان یکی از ابعاد بحران کنونی شوروی، از همان آغاز پیروزی انقلاب بلشویک‌ها شروع و با گذشت زمان روز به روز گسترده‌تر گردید.

**انقلاب اکتبر** به همراه خود سؤالات اساسی چندی را درباره مبانی اندیشه وجود آورد. بر طبق جهان‌بینی ماتریالیسم، که در چهارچوب ماتریالیسم دیالکتیک بر جامعه و طبیعت تعمیم داده شده بود، و بر طبق تعمیم آن بر تاریخ، در چهارچوب ماتریالیسم تاریخی، و مبانی دیالکتیک مارکس، از جمله علیت، قاعده تضاد و اصل تغییرات کمی تدریجی و تغییر کیفی ناگهانی، و زیربنا قرار دادن مسائل و روابط اقتصادی و شکل توزیع وسایل تولید، انگلس با صراحت پیش‌بینی کرده بود که انقلاب پرولتاریایی در چند کشور صنعتی پیشرفته جهان آن زمان، یعنی در آلمان، انگلیس، فرانسه و... همزمان و سریع‌تر و جلوتر از هر کشور دیگری به وقوع خواهد پیوست. در آن زمان اسمی از روسیه، با اقتصاد عقب‌مانده‌اش، و کارگر صنعتی (پرولتاریا)ی ناچیزاش، در بین نبود.

پیروزی لنین، ضربه‌ای بود بر این تحلیل‌ها، پیش‌بینی‌ها و باورها. سال‌ها بعد در زمان استالین همین موضوع سبب اختلاف وی با **مائوتسه‌تونگ** گردید. استالین با انقلاب سوسیالیستی در چین موافق نبود. و معتقد بود چون در چین طبقه کارگر صنعتی بسیار ناچیز است، شرایط عینی درونی جامعه برای حرکت مائو آماده نیست. اما مائو، که جامعه چین را بهتر از استالین می‌شناخت، معتقد بود پتانسیل اصلی انقلاب چین در طبقه کارگر آن نیست، بلکه دهقانان هستند. که اکثریت قریب به اتفاق آنان فاقد زمین‌اند و مورد بهره‌کشی مالکین بزرگ قرار دارند و انقلاب می‌تواند و باید بر آنها تکیه نماید.

اما بحران ایدئولوژی تنها به این مورد محدود نمی‌گردد.

به موجب مارکسیسم - لنینیسم، اقتصاد زیربناست. مذهب، هنر، فرهنگ عشق و خانواده موضوعات روبنایی محسوب می‌شوند. بر اساس این دیدگاه، اگر زیربنا عوض شود، طبیعی است که به تبع آن روبنا هم تغییر نماید، اما چنین نشد.

در اتحاد جماهیر شوروی، مذهب، علی رغم آزادی و امکانات وسیع تبلیغات الحادی، از بین نرفت. بلکه هم‌چنان به عنوان یک انگیزه، قوی در عموم مردم باقی ماند.

تجربه مارکسیسم با خانواده در شوروی به فاجعه انجامید به طوری که دولت اجباراً به دفعات سیاست خود را تغییر داد. و از آن ایده‌های تند و به اصطلاح انقلابی در مورد عشق و خانواده و روابط زن و مرد و فرزندان دست کشیده شد و به همان مفاهیمی که روزی بر مبنای تحلیل ایدئولوژیکی عشق و روابط خانوادگی بورژوازی محسوب شده بود، تسلیم شدند.

مارکسیسم، معتقد بود که بعد از پیروزی انقلاب، طبقه کارگر صنعتی (پرولتاریا) به عنوان صاحبان اصلی انقلاب به منظور حفظ انقلاب از گزند لیبرالیسم و بورژوازی می‌بایستی هژمونی خود را به هر ترتیب اعمال نماید.

شکل این اعمال هژمونی، استقرار **دیکتاتوری پرولتاریاست**. مفهوم عملی هژمونی حزب طبقه کارگر یعنی، حزب طراز نوین طبقه کارگر، یعنی حزب کمونیست، و در حزب کمونیست هم یعنی بلشویک‌ها... و در نهایت یعنی هژمونی متولیان، یا گروه حاکم (در عمل یعنی لنین و بعد استالین)... اما نظام‌های دیکتاتوری، خواه دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری صلحاً یا با هر اسم دیگری، در تعارض با کرامت انسانی و با آرمان آزادی و عدالت‌خواهی است. بحث «سوسیالیسم و آزادی» از همین‌جا نشأت می‌گیرد. آیا آرمان عدالت‌خواهی را می‌توان تنها در چهارچوب دولتی کردن ابزارها و وسایل تولید و توزیع خلاصه و محدود نمود؟ آیا رهایی انسان، می‌تواند تنها در رهایی از اسارت ظلم اقتصادی و استثمار محدود گردد؟ بهره‌کشی ظالمانه یا استثمار انسان از انسان یکی از انواع یا مصادیق ظلم و ستم، یکی از علل «ازخود بیگانگی» انسان‌هاست، اما تنها علت و علت تامه نیست.

آرمان عدالت‌خواهی، یعنی رهایی انسان از تمامی علت‌های مسیبه از خودبیگانگی، بدون آزادی انسان در تعیین سرنوشت، بدون رهایی روح و جسم انسان از سلطه متولیان معبد استبداد، در هر شکل و شمایل امکان ندارد.

مارکسیسم، برای رهایی از این پارادوکس، محو تدریجی قدرت دولت بعد از استقرار سوسیالیسم را مطرح ساخت. به این معنا که درست است که برای تثبیت

ریشه‌های انقلاب و حفظ دستاوردهای آن، و از بین بردن تمامی مظاهر و ریشه‌های سرمایه‌داری و دیکتاتوری ضروری است اما این تنها برای «دوره انتقال» است. به تدریج که زیربنا تغییر می‌کند این دیکتاتوری نیز آرام آرام کمرنگ می‌شود و جامعه به سوی وضعیت بی‌دولتی سوق پیدا می‌کند.

اما در عمل چنین نشد. حکومت توتالیترین از تمامی امکانات برای هر چه گسترده‌تر شدن و عمیق‌تر شدن قدرت خود استفاده کرد.

نظریه سیاسی هژمونی حزب طبقه کارگر به هژمونی یک گروه خاص در حزب (استالین و تابعین او) و نابودی تمامی رهبران و مبارزان سابقه‌دار حزب بلشویک منجر گردید.

یکی دیگر از مقولات ایدئولوژیکی، موضوع قدرت دولت در نظام سوسیالیستی است. علی‌رغم اختلاف نظرها در مکاتب سوسیالیستی، عموماً در یک چیز مشترکند و آن قدرت دولت در نظارت و تصدی بر امور اقتصادی است. اندیشه محوری این بوده است که اگر تمامی منابع طبیعی، ابزار تولید و توزیع و... همه در اختیار دولت قرار بگیرند.

عدالت مورد نظر به وجود خواهد آمد و... اما در عمل اقتصاد متمرکز دولتی، در دو محور تصدی و حاکمیت، نتوانست آرمان‌های عدالت‌خواهانه را تحقق بخشد و سرمایه‌داری دولتی جایگزین آن شد. طبقه جدیدی از سودجویان که تمامی امکانات طبیعی و تولیدی را در اختیار خود داشتند به وجود آمد و جای طبقه سرمایه‌دار نوع قدیم را گرفت.

سقوط اتحاد جماهیر شوروی عدم کارایی این نوع نگرش‌ها را به وضوح نشان داد.

پس به‌طور خلاصه، یک سقوط بحران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای اقمار، پایان عصر ایدئولوژی مارکسیسم یا مارکسیسم - لنینیسم که به بن‌رسیده بود، محسوب می‌گردد.

آیا این بدان معناست که آرمان‌های عدالت‌خواهی نیز به بن رسیده است؟ البته خیر. بلکه بدین معناست که این ایدئولوژی و انواع مشابه آن جوابگوی واقعی به این آرمان نبوده است؛ بدین معناست که برای تحقق آرمان‌های عدالت‌خواهی باید طرحی نو در انداخته شود.

یک بعد یا وجه دیگر بحرانی که سبب سقوط شوروی گردید. بحران اقتصادی است که هنوز هم ادامه دارد. این بحران ناشی از تمرکز تمام و کمال کلیه منابع، ابزارهای تولید و توزیع، چه در بعد حاکمیت و چه در بعد تصدی آن در دست دولت می‌باشد.

بحرانی که مشخصه آن سطح بسیار نازل تولید، هم از حیث کمی و هم به لحاظ کیفی فاصله بسیار شدید شیوه‌های تولید و مشخصات کمی و کیفی تولیدات در شوروی با کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن و غیره می‌باشد.

درحالی که هند، با جمعیت بسیار عظیم خود، توانسته است از جهت تولید مواد غذایی، نظیر گندم، به خودکفایی برسد. شوروی ۵۷ سال بعد از انقلاب، هم اکنون سالیانه حدود ۳۰ میلیون تن گندم از آمریکا خریداری می‌نماید.

مبانی نادرست ایدئولوژی و مدیریت، اقتصاد شوروی را به بن‌بست کامل رسانیده است.

وجه دیگر بحرانی که سبب سقوط گردید بحران سیاسی در شوروی بود. منظور از بحران سیاسی این است که حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان که از طریق یک قرارداد اجتماعی - سیاسی یعنی قانون اساسی اعمال می‌گردد محلی از اعراب نداشت.

به نام عدالت و سوسیالیسم و... گروهی بسیار ناچیز، بر جمعیت کثیری حکومت کردند. قوانین و مقررات را به دلخواه و برحسب نیاز سیاسی قدرت، تغییر، تفسیر نموده و یا نادیده گرفتند. تمام وعده‌هایی که در اول انقلاب برای جذب و کسب حمایت مردم و ملت‌های مختلف داده بودند، فراموش کردند، ملیت‌های گوناگون به شدت سرکوب شدند و استقلال داخلی جمهوری‌ها که در دوران انقلاب وعده داده شده بود نادیده گرفته شد. و اتحاد جماهیر، عملاً به سلطه حزب کمونیست و ملت روس بر سایر ملت‌ها تبدیل گردید. حقوق و آزادی‌های اساسی از بین رفت... و جز یک اقلیت کوچک حاکم، هیچ حزب و گروهی آزادی بیان، نظر، انتقاد، و... را نداشتند.

طبقه جدید حاکم، که تمام امکانات را به خود اختصاص داده بود. نه تنها از حیث مدیریت و بازدهی در پایین‌ترین سطح قرار داشت، به شدت دچار انواع

فسادهای درونی، اعم از فساد مالی و انواع دیگر آن، شده بود. علاوه بر این طبقه جدید که تمام امکانات سیاسی و تبلیغاتی و اداری را در دست گرفته بود، برای سرپوش گذاشتن بر بی‌کفایتی خود و عدم کارآیی به جعل آمار و ارقام دست زده بود. به عنوان مثال وقتی پرده‌ها کمی بالا رفت، وزیر بهداشتی گورباچف اعلام کرد که آمارهای مربوط به بیمارستان‌ها و اطباء شوروی عموماً نادرست بوده‌اند. مقامات قبلی برای بالا نشان دادن تعداد مثلاً تخت‌های بیمارستان نسبت به جمعیت، تعداد تخت هتل‌ها و مراکز تفریحی سالیانه کارکنان دولت را جزء تخت‌های بیمارستان گزارش می‌کردند. یا اینکه سطح آموزش پزشکی آن‌چنان پایین آمد که به اعتراف وزیر بهداشتی گورباچف، ۴۰ درصد اطباء روسی قادر به خواندن تصاویر رادیولوژی بیماران نبودند!! تنها یک کارخانه در تمام شوروی برای تولید قرص‌های ضد حاملگی وجود دارد و به دلیل درخواست و تقاضای زیاد و تولید کم، کیفیت دارو به مقداری پایین بوده است که عوارض جانبی مصرف این داروها برای مصرف‌کننده، همان‌قدر بوده است که زنان حامله سقط جنین را بر استفاده از این قرص‌ها ترجیح می‌دادند. به همین دلیل آمار سقط جنین در شوروی رقم بسیار بالایی را دارد.

به این ترتیب تمامی انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... انسانی برای رشد و اکتشاف از بین رفت... و همراه آن مفاهیم عدالت، آزادی و عرفان حکم کیمیا را پیدا کردند. انسان‌ها بیش از هر زمان از خود بیگانه شدند. تمامی این عوامل سبب شد مجموعه پیچیده‌ای از بحران‌ها به وجود آید. تنها سرابی به نام «دژ سوسیالیسم» باقی ماند و یک قدرت عظیم نظامی برای مقابله با خطرات احتمالی تهاجم نظامی غرب علیه بلوک شرق از یک طرف و آرمان‌گرایی میلیون‌ها انسان تشنه عدالت و آزادی و عرفان... .

در مورد قدرت نظامی، اگرچه در سرکوب هر نوع صدای اعتراضی بسیار کارآیی داشت. اما آن هم دیگر به انتهای خط رسیده بود. سلطه‌ی سیاست صلح مسلح برای سالیان دراز و رقابت تسلیحاتی با غرب و آمریکا تمامی منابع مادی و انسانی شوروی را به شدت تحلیل برده بود. هنگامی که دولت آمریکا، برنامه تدارک تجهیزات جنگ ستارگان را، که میلیاردها دلار هزینه آن می‌شد اعلام کرد.



دیگر برای شوروی امکان حفظ تعادل و توازن در رقابت تسلیحاتی وجود نداشت، مذاکرات خلع سلاح به پایان خود رسید. شوروی تسلیم شد و جنگ سرد به پایان رسید.

سؤال: بنا به گفته رهبری جدید شوروی، سوسیالیسم (برابری) بدون دموکراسی (آزادی) امکان‌پذیر نیست، اما این سؤال پیش می‌آید که این دو بدون عرفان می‌تواند پاسخگوی نیاز انسان باشد؟

قطعاً پاسخ منفی است. اگر سوسیالیسم در مفهوم عام آن، به عنوان آرمان برابری تلقی شود، بی‌هیچ تردیدی، بدون آزادی انسان، ره به جایی نخواهد برد، حکومت‌های توتالیتر به هر نامی، ولو به نام دین و یا سوسیالیسم تمامی انگیزه‌های انسانی را از مردم می‌گیرند. مردم احساس تعلق به جامعه و کشورشان را از دست می‌دهند. نه انگیزه و شور اقتصادی برای تولید باقی می‌ماند و نه انگیزه‌های سیاسی برای مشارکت و دخالت در تعیین سرنوشت. وقتی ما را از آزادی یا دموکراسی صحبت می‌کنیم باید به معنا و مفهوم مورد نظر آن توجه کرد. آزادی مورد بحث، آزادی و بی‌بندوباری جنسی نیست. این نوع آزادی به سبک غربی آن، در شوروی هم وجود دارد.

نیاز اصلی انسان به این نوع آزادی‌ها نیست و اصولاً در یک بحث علمی و جامعه‌شناسانه درباره‌ی آزادی، این نوع آزادی‌ها مورد نظر نمی‌باشند. بلکه مسأله بر سر اختیار و آزادی انسان است، آزادی انسان در رقم زدن سرنوشت خود. انسان موجودی یک‌بعدی نیست که فقط به صرف تأمین نیازهای اقتصادی‌اش، راضی و خرسند باشد. که تازه آن هم در شوروی تأمین نشد. اگر ظلم و ستم، یا به تعبیری استثمار انسان از انسان مردود است و مردم تحت ستم برای نجات خود از آن مبارزه می‌کنند برای آن است که فقر و محرومیت و استثمار در اکثر موارد انسان را از خود بیگانگی می‌سازد مبارزه با فقر، در واقع کوشش برای نجات از خود بیگانگی ناشی از آن است. اما حکومت‌های استبدادی، خواه ایدئولوژیک یا غیر آن نیز انسان‌ها را از خود بیگانه می‌سازند.

بنابراین اگر به انگیزه یا بهانه محو استثمار، استبداد حاکم شود از خود بیگانگی به صورت دیگری بروز خواهد نمود. اشکال اساسی در جهان‌بینی مارکس از انسان

و فطرت انسان است. درست است که مارکس از خودبیگانگی انسان توسط سرمایه‌داری را شرح داده است و فرض او بر این بوده است که با از بین رفتن سلطه سرمایه‌داری و محو استثمار از خود بیگانگی انسان ریشه‌کن می‌گردد، اما مارکسیسم در همین حد توقف می‌کند. به ابعاد گسترده خود انسان نمی‌پردازد. آن خودی که سرمایه‌داری انسان را از آن بیگانه و یا از خود بی‌خود می‌سازد، و در سایه سوسیالیزم به انسان‌ها برمی‌گردد، چیست؟ ویژگی‌های آن خود کدام است؟ وقتی مارکس برای انسان، اسانس یا ذات یا فطرت قائل نباشد، بحث از خودبیگانگی، ناقص و ابتر است.

اما اگر ما برای انسان فطرت ثابتی قائل باشیم، و در محور و کانون این فطرت مسأله قدرت تفکر و اختیار و اراده آزاد انسان را برای انتخاب، که قرآن از آن با عنوان، کرامت انسانی، سخن می‌گوید، بپذیریم محو استثمار تنها عامل از خود بیگانگی انسان نیست بلکه عوامل متعدد دیگر، از جمله و مهم‌تر حکومت‌های استبدادی، اعم از نوع پرولتاریایی، سلطنتی آن ایدئولوژیک یا انواع دیگر نیز، انسان را از خودبیگانه می‌سازد.

بنابراین چگونه می‌توان تحقق عدالت را بدون تحقق آزادی تصور کرد؟ نه قابل تصور است و نه قابل تحقق. تجربه ۷۰ سال حکومت ایدئولوژی در شوروی به درستی نشان داد که چنین چیزی محال است.

از طرف دیگر چندبعدی بودن انسان یعنی اینکه مسأله انسان با تأمین برابری و عدالت آزادی تمام نمی‌شود. این‌ها هیچ کدام هدف نیستند، بلکه ابزار رشد و تعالی انسان. اگر در جامعه مفروضی مسأله‌ی عدالت و آزادی، حالا نه در حد مطلوب، بلکه حتی در حد و سطح مقبول، تأمین گردد. تازه مسأله اساسی انسان مطرح می‌گردد. و آن رشد و تعالی و ارتباط انسان با جهان درون و برون اوست که از مقوله عرفان است. و تازه به عرفان هم محدود نمی‌گردد.

عرفان راه و ابزار برای حرکت انسان به سویی و به جایی برتر و وسیع‌تر و عمیق‌تر است. تأمین نیازهای اولیه انسان یعنی آزادی و برابری و عرفان پیش‌نیازهای ضروری برای ارتقاء و توسعه و اکتشاف انسانی هستند اما خود آنها هدف‌های نهایی نیستند.

در این مورد بحث بیشتر، در یک فرصت مناسب ضروری است و نباید از آن ساده گذشت. اما در اینجا فعلاً به همین حد اکتفا می‌شود.<sup>۱</sup>

سؤال: اقدامات رهبری جدید شوروی در جهت تکامل ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم است یا عدول از آن؟

قطعاً در جهت عدول از آن است. تکامل ایدئولوژی در اینجا معنا ندارد. آیا منظور این است که در نهاد خود ایدئولوژی نواقص و ابهاماتی وجود دارد و لذا همان‌طور که لنین آمد و کارهایی کرد و نظراتی داد و عنوان شد که مارکسیسم را تکامل بخشیده است و اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم رایج گردید، امروز گورباچف با توجه به تجربه هفتاد ساله، ایده‌ها و نظریات جدیدی ابراز می‌نماید که موجب غنای ایدئولوژی می‌گردد؟ اما گورباچف چنین ادعایی نکرده است و از جانب سایر ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان برجسته مارکسیسم در شوروی، یا در جای دیگر، نیز چنین ادعایی عنوان نشده است. بنابراین چنین فرضی مورد ندارد.

البته مسأله را می‌توان به این صورت عنوان کرد که مارکس و انگلس و بعد لنین مسأله علمی بودن آرای و نظرات خود را عنوان کردند.

در این نمی‌توان تردید کرد که مارکس و انگلس با جهان‌بینی علمی قرن نوزدهم به بررسی مقولات اقتصادی، اجتماعی، فلسفی، تاریخی پرداختند. این مقولات و مباحث در، تفحصات علمی، از جمله علوم نظری، در برابر علوم قطعی (نظیر فیزیک، شیمی و...) محسوب می‌شوند که میزان «علمی بودن» آنها، در هر حال مورد بحث و تردید بسیاری از صاحب‌نظران می‌باشد. از این گذشته، مباحث و آراء علمی قرن نوزدهم، با پیشرفت علوم در صد سال اخیر در بسیاری از زمینه‌های بنیادی، نظیر درک انسان از پدیده‌های هستی، اعم از مادی و غیرمادی، حتی در علوم قطعی، دگرگونی‌های اساسی پیدا کرده است. به‌عنوان مثال نظریه‌های جدید علمی در نیمه اول قرن بیستم، برخی از مقولات اساسی فیزیک مکانیک را مردود ساخت. در زیست‌شناسی پیشرفت‌ها آن‌چنان است که حتی اوپارین زیست‌شناس روسی هدفداری و تضامن مقصود را در زیست‌شناسی عنوان

---

۱. برای بحث بیشتر رجوع کند به «خدای در ناخودآگاه - ویکتور فرانکل - ترجمه دکتر ابراهیم یزدی» و «بیماری‌های قلب آدمی - نوشته دکتر ابراهیم یزدی - انتشارات رساء ۱۳۷۳».

می‌نماید و جهان‌بینی مکانیستی کلاسیک را مردود می‌داند و اصطلاح «نئومکانیستی» را مطرح می‌سازد. ژنتیک جدید نگرش ما در فلسفه زیست‌شناسی به کلی متحول و دگرگون ساخته است. تغییرات جهشی در سطح موجود زنده به مفهوم داروینی آن مردود شناخته شده است و جای خود را به تغییرات جهشی در سطح مولکولی داده است. تغییراتی که جهت‌دار هستند نه راندم و بی‌برنامه. بنابراین بحث تحول موجودات زنده جای خود را به «تکامل» موجودات زنده داده است، که هدفمندی تغییرات را افاده می‌نماید.

به این ترتیب مسأله برمی‌گردد به اینکه حتی اگر قبول شود که نظرات و آراء مارکس در زمان خود علمی بوده‌اند، این نظریات، تحت تأثیر دستاوردهای جدید علمی دگرگون می‌شوند. این دگرگونی ممکن است در جهت ارتقاء یا تکمیل و یا رد و نفی آنها باشد. اما اقدامات رهبری جدید شوروی هیچ کدام در این جهت و در این زمینه‌ها نمی‌باشند.

سؤال: با این دیدگاه که سرمایه‌داری لیبرال اصول خود را حفظ کرده است ولی مارکسیسم خیر، موافق هستید؟

باید واژه «سرمایه‌داری لیبرال» را تعریف کرده و دید منظور چیست و کدام اصول مورد نظر است. من منظور سؤال‌کننده از این واژه‌ها نمی‌دانم. بنابراین به این ترتیب جواب می‌دهم که سرمایه‌داری و سوسیالیسم (و از جمله مارکسیسم) در طی یکصد سال گذشته تجارب فراوان به دست آورده‌اند و هر دو، در آستانه ورود به قرن جدید تغییرات گسترده‌ای را قبول کرده‌اند. یکی از دلایلی که ایدئولوژی مارکسیسم در شوروی و اقمارش به بن‌بست کنونی رسید این است که در طی ۷۰ سال گذشته، انعطاف‌پذیری لازم را نداشته است. اما سرمایه‌داری برخلاف آن، مرتب دچار تغییرات تدریجی درونی شده و ضمن حفظ هویت عام و اصلی خود را با شرایط جدید ملی و جهانی تطبیق داده است. شاید یک علت مهم این مسأله وجود آزادی‌های نسبی در جهان سرمایه‌داری باشد. آزادی فکر و اندیشه و تساهل و تسامح و تحمل عقاید مختلف و امکان برخورد آراء و عقاید در کشورهای غربی، تغییرات تدریجی در درون نظام را ممکن و میسر ساخته است. همین انعطاف‌پذیری نظام‌های سرمایه‌داری غربی سبب گردیده که، به قول دکتر شریعتی،

بر سر عقل بیاید و در زمینه‌های مختلف امتیازات ولو نسبی به کارگران و اقشار مختلف بدهد. تا از انفجارهای عظیم مخرب جلوگیری شود. علاوه بر این مسأله، قدرت دولت در نظم اقتصاد ملی، به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در اکثر کشورهای سرمایه‌داری پذیرفته شده است. اگرچه قسمت عمده‌ای از تصدی فعالیت‌های اقتصادی به‌طور گسترده اعمال می‌گردد، دولت از ابزارهای مختلفی برای اعمال سیاست‌های اقتصادی استفاده می‌نماید. به‌عنوان نمونه بانک مرکزی یا فدرال رزرو در آمریکا به بالا بردن یا پایین آوردن مثلاً نرخ بهره‌های بانکی، حرکت‌های اقتصادی در محورهای مورد نظر را هدایت می‌نماید. یک نمونه آن در صنعت خانه‌سازی است. بانک مرکزی هنگامی که بازار ممکن راکد و عرضه ساختمان مسکونی بیش از تقاضا است نرخ بهره را پایین می‌کشد. پایین آمدن نرخ بهره مسکن از یک طرف جاذبه جدیدی برای طالبین مسکن به وجود می‌آورد و میزان تقاضا را در بازار بالا می‌برد و از طرف دیگر پایین آمدن نرخ بهره، میزان سرمایه‌گذاری روی مسکن را تقلیل می‌دهد و عرضه مسکن پایین می‌آید. بر عکس هنگامی که در بازار مسکن تقاضا بیش از عرضه است، با بالا بردن نرخ بهره تقاضاها را پایین می‌آورد در حالی که سرمایه‌گذاری در مسکن را تشویق نموده است.

دولت مرکزی از قدرت وسیعی برای مهار برخی از فعالیت‌های اقتصادی برخوردار است. در اواسط دهه ۱۹۶۰، صاحبان کارخانجات فولادسازی اصرار داشتند که قیمت فولاد را چیزی حدود ۲۵ سنت بالا ببرند. اثرات این ازدیاد قیمت آنقدر بود که رییس‌جمهور وقت دخالت کرد و با استفاده از اختیارات قانونی خود مانع بالا بردن قیمت گردید.

حاکمیت و نظارت دولت در امور اقتصادی در برخی از کشورهای اروپای غربی (نظیر سوئد) بسیار وسیع است. علاوه بر این، تصدی بخش‌هایی از فعالیت‌های اقتصادی نیز در دست دولت است. بنابراین نظام و جامعه‌ی سرمایه‌داری در طی یک قرن گذشته به تدریج دچار دگرگونی تدریجی و آرام از درون شده است. در شوروی از همان ابتدای تصدی و حاکمیت کلیه فعالیت‌های اقتصادی از تولید و توزیع و ابزار تولید کلاً در دست دولت قرار گرفت و بی‌هیچ تغییری تا

زمان دولت گورباچف به همان صورت باقی ماند. البته ناگفته نماند، که در اتحاد جماهیر شوروی، اگر چه سرمایه‌داری به شکل غربی حاکم نبود. اما معیارها و ارزش‌های حاکم بر سرمایه‌داری، در آنجا نیز سیطره داشت و به قول پل سوییزی متفکر مارکسیست آمریکایی، اقتصاد شوروی از نوع سرمایه‌داری دولتی محسوب می‌شود و اکنون که صحبت از تغییرات بنیادی و حرکت به سوی اقتصاد بازار است منظور نفی حاکمیت دولت در امور اقتصادی نیست. بر عکس حاکمیت و نظارت باقی می‌ماند و نمی‌تواند نباشد. انتقال از یک نظم اقتصادی به نظم اقتصادی جدید، بیش از هر زمان و هر کشوری، حاکمیت دولت را می‌طلبد.

پیشرفت بشریت در زمینه‌های مختلف علمی، تغییرات فراوانی را در دیدگاه‌های انسان به وجود آورده است. مثلاً امروز بینش هولیستیک، نه بینش تجربه‌گرای قرن ۱۹، در شناخت پدیده‌ها، اعم از طبیعی یا اجتماعی، بر دیدگاه‌های اقتصادی نیز اثر گذاشته است. بنابراین همان‌طور که اشاره شد سرمایه‌داری هم دچار تحولات فراوان شده است. اما این تغییرات و تحولات گام به گام و تدریجی بوده است و برای درک آنها باید سرمایه‌داری پایان قرن بیستم را با سرمایه‌داری پایان قرن ۱۹ مقایسه کرد.

این تغییرات اجتناب‌ناپذیرند، مشیت الهی، جبر زمان، آنها را دیکته کرده است و می‌کند.

سؤال: نظریه‌ای در دههٔ اخیر مطرح شده است که در اثر رشد و پیشرفت تکنولوژی، نظام‌های سیاسی - اقتصادی، و حتی دیدگاه‌های فلسفی در جهان به سوی نزدیکی و یکی شدن می‌روند. با تغییراتی که در نظام‌های سرمایه‌داری پس از بحران ۱۹۲۹ و اخیراً نیز در بلوک شرق به وجود آمده است، این نظریه تأیید نمی‌گردد؟

این ایدهٔ تازه مطرح شده‌ای نیست. در قرن اخیر، به دفعات از جانب متفکرین غربی عنوان گردیده است. پیشرفت تکنولوژی، به خصوص در ارتباطات، حمل و نقل، وسایل ارتباط جمعی، جهان ما را کوچک و کوچک‌تر ساخته است. کوچک‌ترین واقعه در اعماق جنگل‌های آمازون یا معادن آفریقای جنوبی، به سرعت در تمام دنیا منعکس می‌گردد. مرزهای سیاسی و فرهنگی، در حال از هم فرو ریختن است.

پیشرفت تکنولوژی بر روابط سیاسی و اقتصادی میان ملل و در درون کشورها دچار تحول شده است. فی‌المثل اگر در زمان استالین ایجاد و حفظ دیوار آهنین به دور بهشت سوسیالیزم امکان‌پذیر بود، در این زمان دیگر هرگز ممکن نیست. سیاست‌های گورباچف را نباید ناشی از قلب سلیم و اخلاقیات او دانست. تکنولوژی وسایل ارتباط جمعی، ماهواره‌ها و غیره دیوار آهنین را بلاموضوع ساخته است. زمانی بود که «جامعه بسته سیاسی» امکان‌پذیر بود. اما امروز دیگر هرگز یکی از ویژگی‌های جامعه بسته فقدان گردش اطلاعات است. یعنی مردم از رویدادهای سیاسی و اقتصادی باخبر نمی‌شوند مگر آنچه را که ابزارهای انحصاری در اختیار مردم قرار می‌دهند. ادامه سلطه استبداد داخلی، یا سلطه خارجی بسته بودن جامعه، بی‌خبر ماندن مردم از رویدادها را می‌طلبد و ضروری می‌سازد، اما تکنولوژی جدید دیوارها و سدها را شکسته است.

تکنولوژی جدید در جهت مخالف آن عمل کرده است. شاید یک مثال تاریخی مسأله تأثیر رشد تکنولوژی را بر روابط سیاسی و نظامی بین‌المللی روشن‌تر سازد. بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب بالا گرفت. در دوران حکومت آیزنهاور - دالس برای مقابله با خطرات احتمالی تجاوز کمونیست‌ها به قلمرو نفوذ غرب، استراتژی بازدارنده به صورت پیمان‌های نظامی منطقه‌ای نظیر ناتو، سیتو و سنتو، که همچون نواری به دور بلوک شرق کشیده می‌شد، از طرف کشورهای غربی و آمریکا مطرح و به اجرا درآمد. در نتیجه بخش عمده‌ای از مسائل ملی و روابط بین‌المللی در کشورهای نیمکره شمالی و جنوبی، دنیای سوم، به شدت متأثر از این استراتژی بود. اما وقتی پیشرفت تکنولوژی تولید موشک‌های قاره‌پیمای قادر به حمل کلاهک اتمی را امکان‌پذیر ساخت و شوروی نیز به این تکنولوژی دست یافت پیمان‌های نظامی منطقه‌ای اهمیت اصلی خود را از دست دادند. دولت شوروی، نظیر آمریکا و هم‌پیمانانش می‌توانست از داخل قلمرو نفوذ خود، هر کشور غربی را از فاصله بسیار دوری بدون نیاز به حمله نظامی به کشور غربی همسایه و عضو پیمان‌های نظامی و منطقه‌ای هدف قرار بدهد. این مسأله به اضافه دسترسی کشورهای دیگر نظیر چین به بمب اتمی و هیدروژنی جهان را به جایی برد که در صورت شروع جنگ اتمی، همه بازنده

خواهند بود و برنده نخواهد داشت. این امر بر روند تقابل دو بلوک متخاصم اثر گذاشت و خطرات جدی و وحشتناک ادامه تقابل و ضرورت جستجوی راه‌های تعطیل مسابقه تسلیحاتی را نشان داد.

در نتیجه مسأله همزیستی مسالمت‌آمیز و پس دتانت یا تنش‌زدایی مطرح گردید.

به همین ترتیب در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، پیشرفت تکنولوژی، بر روندها و ساختارهای اقتصادی و سیاسی مختلف اثر گذاشته است و جهان را به سوی همگنی جدیدی سوق می‌دهد. این همگنی و نزدیکی در زمینه‌های علمی مشخص‌تر می‌باشد. تحولات در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در مرحله بعد قرار دارد. در نیمکره شمالی جهان، ساختارهای سیاسی (حکومت) و اقتصادی به سوی همگنی و تقارن پیش می‌روند. معنای واقعی تحولات اروپای شرقی چیزی جز این نیست. اما آیا این همگنی در کشورهای نیمکره جنوبی، دنیای سومی‌ها چه مسیر و شکلی پیدا خواهد کرد و با چه سرعتی حرکت خواهد کرد قابل بحث است. تمام علائم و نشانه‌ها حاکی از آن است که در این منطقه از جهان «نیز» تغییرات خواه و ناخواه به همان سو می‌باشد. اما قطعاً با شتاب کمتری و پیچیدگی و مشکلات بیشتر.

اما در مورد نزدیکی دیدگاه‌های فلسفی یا به عبارت وسیع‌تری، ویژگی‌های فرهنگی، وضعیت در نیمکره شمالی، همین‌طور است. مارکسیسم آنتی‌تز یا فرآورده طبیعی فرهنگ غربی و سلطه کلیسا بود.

شاید به همین دلیل، برای غربی‌ها پدیده بیگانه‌ای محسوب نمی‌شده است. نتیجه طبیعی شکست این اندیشه - یا به بن‌بست رسیدن آن در شوروی و کشورهای اقمارش، برگشت به اندیشه‌های رایج در جهان غرب است. به عبارت دیگر پا به پای نزدیکی نظام‌های سیاسی و اقتصادی، دیدگاه‌های فلسفی نیز به هم درمی‌آمیزند و نزدیکی و همگنی فرهنگی بروز و ظهور تازه‌ای پیدا خواهد کرد.

برای جهان غرب و شمال این امر ساده‌تر خواهد بود. فرهنگی مسیحی یهودی و فرهنگ غیرمذهبی، که در این منطقه غالب است این همگنی را تسهیل خواهد



نمود. البته باید در نظر داشت که همگنی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و بافت فرهنگی در نیمکره شمالی به معنای فقدان یا عدم تضادها و درگیری‌های درونی یا بحران‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و یا ضعف و فتور در این ساختارها نمی‌باشد. بلکه علی‌رغم تقارن و همگنی در جهان به اصطلاح صنعتی پیشرفته و توسعه‌یافته، تضادها و تقابل‌های سیاسی و اقتصادی و تفاوت‌های فرهنگی ادامه پیدا خواهد کرد.

اما در نیمکره جنوبی وضعیت به گونه‌ی دیگری است.

درست است که پیشرفت تکنولوژی و پایان یافتن جنگ سرد، تهاتر اندیشه‌ها را نه تنها در میان اعضای شمال، بلکه میان شمال و جنوب و کل جهان تسهیل، و همکنشی میان فرهنگ‌ها را تسریع نموده است. اما به دلایل چندی مسأله پیچیده‌تر از این است. در نیمکره جنوبی، برخلاف نیمکره شمالی، ناهمگنی و تنوع فرهنگی به مراتب بیشتر است. در بخش عمده‌ای از این منطقه جهان آیین‌های ریشه‌دار بودایی و هندو و کنفوسیوس، با غنای فرهنگی - تاریخی و در بخش عمده دیگر آن اسلام و فرهنگ اسلامی غالب است. البته فرهنگ‌های دیگری نیز وجود دارند. اما این فرهنگ‌ها غالب می‌باشند.

امکان پیدایش یک همگنی وسیع فکری و فلسفی و فرهنگی در نیمکره جنوبی بسیار سخت و احتمالاً غیرممکن است اما تساهل و تسامح و همزیستی مسالمت‌آمیز میان این فرهنگ‌ها ریشه‌دار است.

وجه دیگر این آینده مسأله مناسبات فرهنگی و فلسفی میان جنوب و شمال است. در برخورد شمال با جنوب برتری تکنولوژی و اقتصادی نظیر گذشته جاذبیت‌های خاصی را در بسیاری از قشرهای مردم جنوب سبب می‌گردد. به‌طوری که شمال را هم‌چنان به صورت یک فرهنگ مهاجم در می‌آورد. خودباختگی مردم جنوب، در فاز اول این برخورد و تهاجم، به صورت پدیده‌هایی از نوع «سندروم افندی»، غرب‌زدگی، بیگانه‌زدگی، مستغرب و مستفرنگ بروز می‌نماید.

اما در فازهای بعدی به دلیل سلطه سیاسی و اقتصادی و نظامی شمال و روابط نابرابر و غیرعادلانه دو واکنش در جنوب به وجود می‌آید. یکی واکنش سلبی یا

نفی فرهنگ بیگانه و غیرخودی و بومی، دومی واکنش ایجابی، یعنی برگشت به فرهنگ بومی و ملی است. صرف نظر از اختلاف میان فرهنگ‌های عمده و یا غالب در کشورهای نیمکره جنوبی، واکنش عمومی در همه جا مشابه است و در تقریباً تمام موارد برگشت به هویت خودی و به فرهنگ بومی و ملی کاملاً مشهود است. این برگشت با احساس هویت جدید یا با جستجوی چنین هویتی همراه است. به این ترتیب به نظر می‌رسد همکنشی فلسفی و فرهنگی میان شمال و جنوب با بحران عمیقی همراه باشد که به این سادگی قابل اغماض نیست و نیاز به بحث‌ها و بررسی‌های عمیق‌تر دارد.

اما واکنش شمال (عمدتاً غرب) به فرهنگ‌های غالب جنوب یکسان نیست. این عدم تشابه از چند منبع ریشه می‌گیرد. یکی از ماهیت و طبیعت متفاوت این فرهنگ‌هاست و دیگری از احساس خطر و تهدیدی است که رشد و توسعه فرهنگ‌های جنوب در کشورهای شمال ایجاد می‌نماید. و بالاخره از اولویت‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای شمال در رابطه با جنوب نشأت می‌گیرد.

کشورهای صنعتی غربی عموماً، استعمارگران مستقیم سابق اکثر کشورهای جنوب هستند. و در عصر ما بعد استعمار مستقیم نیز باز هم سلطه‌گران غیرمستقیم بر اوضاع سیاسی و اقتصادی این کشورها می‌باشند. بیداری و مبارزه مردم این مناطق برای کسب حقوق، آزادی و استقلال، لاجرم به ستیزه‌گری با سلطه بیگانه غربی و حکومت‌های استبدادی و عموماً فاسد وابسته و دست‌نشانده غرب، منجر می‌گردد.

بنابراین جنبش‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه مردم جنوب، علی‌رغم تنوع فرهنگی، دارای وجه مشترک عام و گسترده ضدغربی هستند. در دوران جنگ سرد، جنبش‌های ملی ضدسلطه غرب، به بهانه «خطر کمونیزم» سرکوب می‌شدند. اما در دوران ما بعد جنگ سرد توسل به چنین بهانه‌ای امکان ندارد. بنابراین، غرب، که در این رویارویی منافع خود را در خطر می‌بیند، شیوه‌های جدیدی را در تقابل با این جنبش‌ها ابداع و اتخاذ می‌نماید.<sup>۱</sup>

۱. ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد و نظریه‌پرداز معروف آمریکا در روابط بین‌المللی، در مقاله‌ای تحت عنوان رویارویی تمدن‌ها، (مجله فارین افرز - تابستان ۱۹۹۳) این تقابل فرهنگ‌ها را

علاوه بر این فرهنگ‌های شرقی، علی‌الاصول، نرم، ملایم، لطیف و عرفانی هستند. غرب یا شمال فرو رفته در مادی‌گرایی، و در حال حاضر غرق در احساس پوچی و نهیلیسم به شدت نیازمند عرفان شرق است. طبقه متوسط جوامع غربی شدیداً احساس نیاز به دستاویزی محکم‌تر از انگیزه‌های مادی می‌نماید. عرفان کنفوسیوس و هندو و بودایی این نیازها را در کوتاه‌مدت جواب می‌دهند. چرا برای کوتاه‌مدت؟ زیرا اگرچه انسان نیازمند عرفان است اما نمی‌تواند با عرفان به تنهایی زندگی کند. انسان نیازمند آن نوعی از دیدگاه عرفانی است، که ضمن اعتلای درون، او را از معرکه زندگی بیرون نکشد. انگیزه‌های دنیوی را در او نمی‌راند. عرفان آسیای دور ممکن است به یک بخش از نیازهای انسانی جواب بدهد اما نه به تمام نیازهایش.

**عرفان اسلامی** از طرف دیگر به نیاز انسان به درون‌نگری و اعتلای وجودی پاسخ می‌دهد، اما دنیا را نفی نمی‌کند، هدف قرارگرفتن آن را به عنوان یک ارزش نفی می‌نماید و برای زندگی دنیایی ارزش ابرازی قائل است. عرفان اسلامی ضمن پاسخگویی به نیازهای درون انسان او را از معرکه زندگی بیرون نمی‌کشد، رهبانیت در آن نیست.

بنابراین این یکی از مقولات اساسی در جهان غرب گرایش به سوی دین و دین‌باوری جدید است. بر این اساس در مرحله اول به نظر می‌رسد که علی‌القاعده استقبال جهان شمال، و علی‌الخصوص غرب، از اسلام بایستی بیشتر باشد تا آیین‌های هند و بودایی. اما در عمل چنین نیست. مؤسسات و نهادهای دینی و فلسفی غرب (و شمال) موضع دوگانه‌ای نسبت به دو فرهنگ غالب جنوب (هندو - بودایی و اسلامی) دارند. این امر در روابط شمال و جنوب حائز اهمیت بسیار است.

مثلاً پذیرش دین بودایی یا هندو توسط فرد غربی، همان‌طور که گفته شد، در کوتاه‌مدت نیاز عرفانی انسان اسیر در جامعه مادی‌گرا را ارضاء می‌نماید. اما وابستگی و تعلق خاطر او به فرهنگ و تمدن ادامه پیدا می‌کند. انسان غربی،

آمریکایی، می‌تواند همه روزه انواع روش‌های مراقبه درون و یوگا را تمرین کند. اما رابطه فرهنگی و تمدنی‌اش با جامعه برقرار می‌ماند و بعد از مدتی، دوباره به همان فرهنگ ریشه‌دار و غالب مسیحی - یهودی برمی‌گردد؛ کبوتر جلد است.

اما همین انسان غربی (مثلاً آمریکایی) وقتی مسلمان می‌شود، وضع کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. از تعلق به یک فرهنگ خارج می‌شود و به فرهنگ جدیدی پیوند می‌خورد. البته باید توجه داشت که سیاهان و سرخ‌پوستان به دلایل و به‌منظور تأمین نیازهای ویژه‌ای به اسلام روی می‌آورند و طبقات متوسط مرفه سفیدپوست به دلایل دیگری. سفیدپوستان آمریکایی جذب عرفان اسلامی می‌شوند. اما در هر حال رابطه هر دو گروه اجتماعی، بعد از مسلمان شدن، با فرهنگ غالب مسیحی و یهودی دچار تحول می‌شود. و رابطه جدیدی بر اساس نگرش قرآن با اهل کتاب به وجود می‌آید. ولی در هر حال رابطه آنان با نهادهای مسیحی - یهودی قطع می‌گردد. و احساس همبستگی با فرهنگ و دنیای جدیدی که با سیاست‌های غرب و شمال در تعارض و رودرویی است، پیدا می‌کنند.

سؤال: با وقوع انقلاب اسلامی ایران و مطرح شدن دوباره اسلام، جایگاه اسلام با توجه به جریانات مختلف سیاسی ناشی از آن کجاست؟ و ارتباط این جریانات سیاسی اسلامی با دیگر جریانات سیاسی غیر اسلامی در سطح بین‌المللی چگونه است؟

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که اگرچه بخشی از مطرح شدن دوباره اسلام در جهان، به سبب انقلاب اسلامی ایران می‌باشد ولی همه چیز با انقلاب اسلامی آغاز نشده است. بی‌هیچ شک و تردیدی انقلاب اسلامی ایران، به عنوان یک انقلاب مردمی، با تمام ویژگی‌های کلاسیک آن، و با بهره‌گیری از احساس و عاطفه دینی مردم، و شیوه‌های عمل آن جایگاه تازه‌ای برای اسلام در جهان باز کرده است و توجهات فراوان و گسترده و عمیقی را درباره اسلام و توانایی آن، به‌عنوان یک عامل بسیج‌کننده مردمی و تغییردهنده جلب کرده است. به نظر می‌رسد که انقلاب اسلامی: (۱) بیش از هر زمان، مکتب تشیع را در جهان مطرح ساخته است و (۲) سبب شده است که حرکت‌های اجتماعی و اسلامی در کشورهای مسلمان‌نشین به شدت سیاسی شوند.

اما تأثیرات انقلاب اسلامی در بین مسلمانان و غیر مسلمانان یکسان نیست، بلکه متفاوت است.<sup>۱</sup>

در بین مسلمانان، اعم از شیعه یا سنی، اثرات بیشتر سیاسی بوده است، اما در جهان دیگر، در میان مردم غیرمسلمان، در اروپا و آمریکا، ... تأثیرات حاصله عمدتاً در جهت ضرورت شناخت بهتر و عینی‌تر از خود اسلام است و به همین دلیل مطالعات گسترده‌ای در مورد اسلام، از جهات عدیده در دستور کار مراکز مطالعاتی قرار گرفته است.

در بعد سیاسی، انقلاب اسلامی ایران و تجارب ۱۳ ساله گذشته، سؤالات فراوانی را در میان مسلمانان مطرح ساخته است. برانگیختن احساس دینی و ایجاد تحرکات مذهبی در میان مسلمانان به جای خود، مثبت و مفید بوده است. اما حوادث بعدی در ایران و مسائل و مشکلاتی که انقلاب اسلامی در ایران با آن روبرو شده است، سؤالات جدیدی را در اذهان برانگیخته است. قبلاً تصور عمومی مسلمانان این بود که برای همه مسائل و مشکلات آنان در عصر حاضر جواب‌های بسته‌بندی شده و حاضر و آماده وجود دارند. حکومت اسلامی، اقتصاد اسلامی، روان‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، دموکراسی، امنیت، خانواده، سیاست خارجی، وحدت مسلمانان، ... همه موضوعات و مسائل حل‌شده‌ای هستند! کافی است حکومت را در دست بگیرند و راه‌حل‌ها را به اجرا بگذارند. اما تجربه ۱۳ ساله در ایران، این تصویر ذهنی را به میزان وسیعی مخدوش ساخته است انقلاب اسلامی ایران، با بحران ایدئولوژیک روبروست. بعد از گذشت ۱۳ سال و حکومت روحانیون، به عنوان اسلام‌شناسان منحصر به فرد، هنوز، پاسخ‌های صریح و روشن برای بسیاری از مشکلات و مسائل ارائه نشده است. در مسائل بنیادی، همچون آزادی، که یکی از شعارها، یا آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد دیدگاه‌های کاملاً متضاد عنوان می‌شود. متضاد با آنچه قبل از انقلاب گفته

---

۱. اثرات و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران در سه سطح: ایران، جهان اسلام و کل جهان، ابتدا طی یک سخنرانی در تاریخ ۱۳ ژانویه ۷۲ در دانشگاه هاروارد آمریکا و سپس در تاریخ ۱۳/۸/۷۲ ←  
→ انجمن اسلامی مهندسين ايران تحت همين عنوان مورد بررسی قرار گرفته است. برای توضیح بیشتر به نوارهای آن مراجعه شود.

و وعده داده شده بود و متضاد در موضعی که اعلام می‌شود. درست است که بخشی از این تضاد در دیدگاه‌ها و برداشت‌ها ناشی از جنگ قدرت بعد از انقلاب است. اما اشتباه خواهد بود که علت را کلاً ناشی از آن بدانیم. هستند متفکرین اسلامی، در ایران و خارج از ایران، شیعه یا سنی که کم‌ترین محلی از اعراب برای آرای مردم و حقوق و آزادی‌های مردم قائل نیستند. و دیدگاه‌هایی کاملاً خودکامه و متولی‌گرایانه دارند. تعارض میان این دو دیدگاه ریشه عمیقی در مکاتب و مذاهب مختلف اسلامی دارد. اما هر زمان که پای حکومت و اداره امور ملت پیش آمده است، این تعارض و تناقض به شکل حادی ظاهر گردیده است. در جنبش مشروطیت علمای طرفدار استبداد، نظیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در یک طرف بودند، و در طرف دیگر علمای مشروطه‌طلب و مخالف استبداد، نظیر نایینی، برخوردارها شدید و تند بود. در انقلاب اسلامی ایران نیز، چنین دیدگاه‌هایی به شدت، اگرچه بعد از پیروزی انقلاب، مطرح گردید. اگر در جنبش مشروطه طرفداران نظریه سیاسی متولی‌گرایانه و دین خودکامه شکت خوردند. این‌بار پیروز و مسلط و حاکم شدند. عملکرد حاکمیت کنونی، که مبلغ و معتقد و اجراکننده نظریه سیاسی متولی‌گرایی در حاکمیت است. چه در ایران و چه در خارج از ایران، در میان مسلمانان و جریانات سیاسی وابسته به آن بحث‌های عمیق و حادی را مطرح ساخته است.

در رابطه با حدود اختیارات و اقتدار دولت در حکومت اسلامی نیز همین نوع بحث‌ها مطرح است. مسأله و حقوق آزادی‌های اساسی و انسانی مطرح است. اگرچه قبل از انقلاب اسلامی ایران، متفکرین مسلمان، در ایران و خارج از ایران به اشکال مختلف بیانیه جهانی حقوق بشر را با اسلام مقایسه نموده و تقریباً تمامی اصول آن را تأیید نموده‌اند، و ادعا می‌کردند که حقوق بشر اسلامی از آن غنی‌تر است، اما تجربه بعد از انقلاب اسلامی در ایران و عملکرد حاکمیت این ادعا را به شدت مخدوش ساخته است. در عالم نظر و بحث آراء و عقاید، حرف‌های خوش و شیرین گفتن راحت است. اما در عمل اجرای آن اصول است که در روندهای سیاسی اثر می‌گذارد.

جریانات اسلامی خارج از این، به شدت نسبت به این تجارب حساس هستند.

در مورد سایر مسائل نیز همین مشکلات وجود دارد. قبل از انقلاب اسلامی ساده‌اندیشانه گفته می‌شد که اقتصاد اسلامی نه کاپیتالیستی و نه سوسیالیستی است، نه این است و نه آن، مزایای هر دو را دارد. اما معایب هیچ کدام را ندارد. در عمل بعد از پیروزی انقلاب، این شعار نتوانست تبلوری پیدا کند. اینکه گفته شود اقتصاد اسلامی نه این است و نه آن، تعریف خود اقتصاد نیست.

اثرات عدم پاسخ‌گویی مناسب به مسائل اقتصادی و اجتماعی، بعد از ۱۳ سال حکومت روحانیون مدعی کارشناسی علوم اسلامی و هرج و مرج حاکم بر تصمیمات و دیدگاه‌ها و مواضع ناسخ و منسوخ بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران را با ابعاد بی‌سابقه‌ای گسترده و عمیق نموده است. تا آنجا که بعضی از صاحب‌نظران به کلی منکر وجود چیزی به نام اقتصاد اسلامی شده‌اند. تجربه ناموفق حکومت روحانیون در ایران در ارائه راه‌حل‌های مناسب و عملی، بر روند و گرایش‌های فکری و سیاسی مسلمانان غیرایرانی و غیر شیعی نیز اثر گذاشته است.

یک بعد دیگر تأثیرات انقلاب اسلامی در جهان، بین مسلمانان و غیرمسلمانان، درباره خود جریان‌های اسلامی است. در حرکت اسلامی، چه در ایران و چه سایر کشورهای جهان اسلام، دو جریان عمده اسلامی مشهود وجود داشته و دارد. یک جریان اسلام سنت‌گرایان و دیگری جریان احیاء گران یا اصلاح‌گرایان یا روشنفکران مسلمان است. در منابع غربی و به تبع آن در منابع ایرانی این دو جریان را به صورت، اصول‌گرایان و نوگرایان، معرفی می‌کنند. که درست نیست. هر دو جریان بنا به تعریف اصول‌گرا است (Fundamentalist)<sup>۱</sup> اما در تعبیر و تفسیر و کاربرد اصول، یکی سنت‌گراست و دیگری نوگراست.

---

۱. در فرهنگ مذهبی غربی، اصول‌گرا کسی است که معتقد باشد تمام آیات انجیل یا تورات، وحی خداوند تبارک و تعالی است. در بین مسلمانان، کمتر کسی است که تمام آیات قرآن را، وحی الهی نداند. چه شیعه، چه سنی، روشنفکر مسلمان یا واپس‌گرا و قشری ... تقریباً تمام فرقه‌ها، به این امر اعتقاد دارند. بنابراین همه اصول‌گرا هستند. اما اگر معنای لغوی واژه هم مورد نظر باشد. یعنی کسانی که به «اصول» اندیشه‌ها اسلامی معتقدند و خدا را مستلزم می‌دانند. باز هر دو گروه، روحانیون و روشنفکران مسلمان، اصول‌گرا هستند.

شاید به عنوان نمونه بتوان اصل حجاب را مثال زد. هر دو جریان به اصل پوشش زنان در مجامع عمومی معتقدند. اما سنت‌گرایان ایرانی، تنها چادر مشکی را، که یک پوشش تاریخی ایرانی است، حجاب اسلامی می‌دانند. در حالی که نوگرایان معتقدند، شکل حجاب در جوامع اسلامی، رنگ سنت‌های محلی و بومی را به خود گرفته است. حتی در یک جامعه به خصوص، شکل آن در شهر و روستا متفاوت است. و هیچ‌یک از این اشکال، از جمله چادر زنان در ایران شکل انحصاری حجاب اسلامی نمی‌باشد. بنابراین، برای تأمین اصل حجاب می‌توان از تجارب دیگر ملل و از امکانات روز استفاده کرد و الگوهای جدیدی، که در عین حال اصل را تأمین نظر را تأمین کند وجود دارد.

تا قبل از انقلاب دو جریان اسلامی سنت‌گرایان و نوگرایان در مبارزه علیه استبداد و سلطه بیگانه همکاری تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. بعد از انقلاب به دلایل مختلف و متعدد، که جای بحث آنها در اینجا نیست. جریان سنت‌گرا قدرت حکومت را انحصاراً در دست گرفت و با تمام نیرو جریان احیاگر یا نوگرا یا جریان اسلامی روشنفکری را نه تنها از صحنه بیرون راند. بلکه با تمام قوا به سرکوب آن پرداخت.

این تجربه نامطلوب بر جریانات اسلامی در سطح بین‌المللی اثرات منفی خاصی را بر جای گذاشته است و اولین و مهم‌ترین اثرش اختلال جدی بر همکاری این دو جریان در سایر کشورهای اسلامی است. به طوری که عدم تمایل گسترده به همکاری در هر دو جریان دیده می‌شود. این نوع رابطه میان جریانات اسلامی، حرکت اسلامی را در مجموع کند و بطنی و ضعیف نموده است.

اما تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر ارتباط جریانات اسلامی با جریانات سیاسی غیراسلامی، از چند زاویه قابل بحث و بررسی است. یک وجه قضیه بررسی رابطه در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی است. یک وجه دیگر قضیه ماهیت جریانات سیاسی غیر اسلامی است.

در اینجا اصطلاح سنت‌گرا را نباید با اعتقاد به سنت رسول خدا(ص) و ائمه اطهار اشتباه گرفت. سنت‌گرایان، الگوهای رفتاری و اجتماعی را، که طی سالیان دراز و بر اساس سنن فرهنگی و تاریخی شکل گرفته است، اصل گرفته و هرگونه تغییری در آنها را خلاف شرع و دین می‌پندارند.



بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در فاز اول، جنبش‌ها و جریان‌های غیر اسلامی متعددی در کشورهای دنیای سوم، احساس نزدیکی و تفاهم با انقلاب اسلامی پیدا کردند و برای نزدیکی به آن تلاش کردند. اما بعدها با مسائلی که در ایران شکل گرفت این ارتباط و گرایش به میزان زیادی مختل گردید.

از طرف دیگر جریان‌های سیاسی غیراسلامی در سطح بین‌الملل طیف وسیعی از گرایش‌ها و باورهای سیاسی و ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهند و هر کدام باید جداگانه بررسی شوند.

یکی از گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های بارز در سطح بین‌المللی (غربی) موضع گسترده ضد اسلامی است.

از هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از تمام مواضع خود عقب‌نشینی کرد، و یکسره به اردوگاه غرب پیوست، آمریکا دچار بحران جدید «بی‌دشمنی» شده است. به قول برژینسکی، گورباچف آمریکا را خلع سلاح کرده است و برای اولین بار آمریکا بدون دشمن شده است. دیگر کمونیزم، به صورت یک دولت مقتدر سامان یافته، نظامی که جهان غرب را تهدید کند، و غرب، به خصوص آمریکا، با تبلیغ و تکیه بر خطرات واهی یا واقعی کمونیزم مردم را بترساند تا آنان به راحتی و سادگی برنامه‌های عظیم تسلیحاتی را تصویب کنند و مخارج سرسام‌آور آن را تحمل کنند، وجود ندارد. سال‌های سال، میلیتاریست‌های آمریکا از این تصور خطر کمونیزم که به فوبیای سرخ - Red Phobia معروف شده است، استفاده می‌کردند. تحولات جدید در بلوک شرق، این توهم را به کلی از بین برد. و این آن چیزی است که برژینسکی به آن اشاره دارد. اما بنا به دلایلی آمریکا نمی‌تواند بدون «دشمن»، حداقل برای کوتاه‌مدت زندگی کند. نیاز به ابداع یا اختراع یک خطر تهدیدکننده از جانب «دشمن» دارد. بخش عظیمی از تبلیغات علیه اسلام یا اسلام‌ستیزی در واقع پاسخ به این نیاز، کوشش برای جایگزین کردن فوبیای سرخ با **فوبیای اسلام (Islam Phobia)** است و از دهه‌ها مقاله و تحلیل از طرف کارشناسان آمریکایی و صهیونیستی در اطراف این خطر نوشته و چاپ شده است.

این پدیده و تبلیغات در اطراف آن، جو سیاسی و روانی مناسبی را در غرب، خصوصاً آمریکا، برای تقابل خشونت‌بار و خصمانه با مسلمانان به وجود خواهد

آورد. البته ناگفته نماند، همان‌طور که مواضع مستمر دولت شوروی علیه غرب، زمینه‌ساز ترس غربیان از کمونیزم و خوراک تبلیغاتی برای فویبای سرخ شده بود، و سبب شده بود صلح مسلح به شوروی تحصیل گردد که نهایتاً آن را از پای درآورد. عملکرد برخی از دولت‌ها و گروه‌های اسلامی، و سرودن شعارهای بی‌مایه، زمینه‌ساز مناسبی برای رشد فویبای اسلامی - اسلام فویبا - می‌باشد. تأکید می‌کنم که باید دو مقوله بهانه و انگیزه را از هم تفکیک کرد و تمیز داد. انگیزه‌های اسلام‌ستیزی یک مسأله است و بهانه به دست دشمن دادن مسأله دیگری. شاید مهم‌ترین مسأله در قلمرو ارتباط مسلمانان با دنیای غیر مسلمانان - عمدتاً کشورهای غربی و یا صنعتی شمال، و جبهه‌گیری‌های وسیع سیاسی علیه اسلام و مسلمانان است.

سؤال: با توجه به اینکه یک ایدئولوژی بسته و ایستا، سعی می‌کند در مقابل تغییرات و تحولات تغییرات و تحولات زمان و علم از خود مقاومت نشان دهد و از تماس با مکاتب و ایدئولوژی‌های مختلف پرهیز کند، یک ایدئولوژی پویا با در نظر گرفتن زمان و علم سعی در رشد و تعالی خود دارد. حال سؤال این است که: مرز بین رشد و تعالی یک ایدئولوژی و التقاط کجاست؟

باید کمی مسأله را باز کنیم. وقتی شما می‌گویید یک ایدئولوژی پویا سعی در رشد و تعالی خود دارد منظور چیست؟ احتمالاً منظور شما رشد و تعالی فهم و درک معتقدین به یک ایدئولوژی خاص، از آن ایدئولوژی است. وگرنه خود ایدئولوژی چیزی نیست که بتواند از تغییرات پرهیز کند یا از آنها استقبال نماید. این ما انسان‌ها هستیم که ذهن‌هایمان را می‌بندیم و یا باز می‌کنیم. ایدئولوژی چه محصول ذهن انسان و چه نشأت گرفته از یک دین الهی باشد برای انسان و در رابطه با انسان است. ساختار و عناصر متشکله بعضی از ایدئولوژی‌ها، آن چنان است که معتقدان بدان قدرت حرکت فکری انعطاف‌پذیر را ندارند. بنابراین پویایی خود را از دست می‌دهند.

برعکس برخی از اندیشه‌ها دارای مختصاتی هستند که نه تنها قدرت حرکت از مؤمنین به خود را نمی‌گیرند بلکه برعکس مشوق و محرک آنان در پیشرفت و رشد و تعالی است.

حال برمی‌گردیم به این سؤال، که مرز بین رشد و تعالی ایدئولوژیکی و التقاط کجاست؟

هر فکر و اندیشه یا ایدئولوژی جوهری دارد خاص خود. یعنی ویژگی‌هایی دارد که اساس و بنیان یا هویت آن را تشکیل می‌دهد و با آن هویت شناخته می‌شود. هر تغییر یا رشد و نموی که آن هدایت را دگر دیس نماید، التقاط است. ایدئولوژی هم از جهاتی، به موجود زنده شبیه است. هر موجود زنده‌ای، برای خود هویتی دارد، که آن را از سایر انواع متمایز می‌سازد. موجودات زنده در هم‌کنشی میان طبیعت، دستخوش تغییرات محدود و یا گسترده‌ای می‌شوند. این تغییرات ممکن است ظاهری، یا به تعبیر ژنتیکی، فینوتیپ و یا درونی و باطنی، یا ژنوتیپیک باشد. تا زمانی که این تغییرات ویژگی‌های عام موجود را، که تعیین‌کننده هویت آن است، دچار دگرگونی نسازد، اصالت موجود حفظ شده است. تغییرات ممکن است سبب تنوع و کثرت ویژگی‌ها ظاهری در یک نوع بشود نظیر تنوع گسترده نوع انسان (نژاد، رنگ، قد، اندازه و...). اما هویت انسان، کما هو انسان، ثابت باقی مانده است. علاوه بر این انسان‌ها در هم‌کنشی با محیط و طبیعت، ویژگی‌هایی را کسب می‌کنند، این اکتسابات تا زمانی که هویت انسان را تغییر ندهد و دگرگون نسازد، ممکن است سبب رشد و تعالی و یا سقوط و نابودی انسان بشود. به عبارت دیگر، تغییرات در ویژگی‌های یک موجود زنده، اگر هویت موجود را از بین ببرد، آن تغییرات التقاطی بوده و موجب خدشه در هویت موجود می‌گردد، در عالم فکر و اندیشه نیز، التقاط به همین معناست.

افکار و اندیشه‌ها، در برخورد با هم و در هم‌کنشی با محیط دچار تغییرات می‌شوند؛ بسط و قبض پیدا می‌کنند. که ممکن است موجب رشد و تعالی و باروری و خلاقیت فکر و ایدئولوژی بشود یا برعکس سبب رکود و حذف آن. التقاط وقتی است که این تغییرات طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، به گونه‌ای باشند که هویت یا جوهر اصلی را دگرگون سازند.

به عنوان مثال در اسلام توحید به مفهوم قرآنی آن، جوهر اصلی و سرشت دین است، هر تغییری که این جوهر را مخدوش سازد، خواه کفر خفی باشد یا جلی، التقاط است.

بنابراین تفاوت یا تغییر در فهم و درک ما از شریعت، از مقولات و مفاهیم ایدئولوژی امری طبیعی است. و این فهم و درک، نظیر خود انسان در حال تغییر دائم است. همان‌طور که اشاره شد تغییر و تحول در پدیده‌های جهان هستی امری مستمر است.

پدیده‌های طبیعی در تماس و ارتباط با محیط‌های مختلف و متضاد هستند. دچار تغییر و تحول می‌شوند. گیاهان از نور و آب و خاک برای رشد خود استفاده می‌کنند. انسان از بدو تولد تا زمان مرگ دائم در تغییر و تحول است. اما در ورای تمام این تغییرات هویت پدیده‌ها ثابت می‌مانند. درست است که انسان دائم در حال تغییر است. اما هویت انسانی او ثابت می‌ماند. انسان دو نوع هویت دارد. هویت عام انسانی، مثل تمام انسان‌ها. و دیگری هویت خاصی که خود را از هر فرد دیگری متمایز می‌سازد.

هویت خاص فرد، در هر کاری که می‌کند، منعکس است. مثل امضای شخص می‌ماند. هویتی که نشأت گرفته از ساختار تکوینی (ژنتیک) فرد و تربیت‌های اولیه است. علی‌رغم تمام تغییرات هر دو هویت ثابت می‌ماند. هم هویت انسانی فرد - کماهو انسان. و هم هویت شخص به عنوان فلان ابن فلان... التقاط وقتی است که تغییرات و تحولات آن هویت را مختل و یا مخدوش سازد. در ..... آن ویژگی‌های انسانی انسان تغییرات حادث گردد. که در نتیجه فرد هم انسان است و هم انسانیتی ندارد. به عنوان مثال، گفتیم جوهر اندیشه انسانی توحید ناب است. یعنی پرستش خدا و فقط خدا و لاغیر. پرستش «من دون الله»، حتی پیامبران مرسل خدا، التقاط است و وجهی از شرک محسوب می‌شود. ویژگی انسان در اندیشه اسلامی یعنی کرامت اعطایی خدا و ندبه انسان آزادی و اختیار انسان است، هر تغییری که این ویژگی را مخدوش سازد، اسارت اقتصادی، عبودیت سلاطین، و هر جبار عنید و ربوبیت هر مدعی و متولی دین و دیانت، در تعارض بنیادین با جوهر توحید و اصل کرامت انسانی است.

این نوع تفکرات حتی وقتی ناشی از جهالت خود انسان هم باشد، (که خداوند فرمود: «و من الناس من اتخذ من دون الله اندادا...»). باز التقاط است. و جوهر اصلی را مخدوش می‌سازد. و اگر هم ناشی از ترشحات ذهنی و تبلیغاتی حکام جور و

ظلم و برای توجیه استبداد سیاسی یا دینی حکام باشد، باز هم التقاط است و در تعارض با توحید ناب قرآنی است.

خلاصه سخن آنکه تغییرات و تحولات در ایدئولوژی برای رشد و تعالی و خلاقیت ضروری است و تا زمانی که اصل و جوهر اندیشه را مخدوش و مختل ننماید التقاطی نیست. در غیر این صورت التقاط و در مراحل پیشرفته‌تر، تهی کردن اندیشه از جوهر و آن و حفظ پوسته ظاهری است و موجب مرگ و فناء آن می‌گردد.

### دموکراسی و حکومت‌های ایدئولوژیک

باید دقیقاً این مفاهیم تعریف بشوند. حداقل تجربه انقلاب اسلامی ایران به ما می‌گوید برای این مفاهیم هنوز تعریف درستی ارائه نشده است.

در جریان انقلاب اسلامی مردم شعار آزادی، استقلال، حکومت اسلامی می‌دادند بدون آنکه کسی حکومت اسلامی را تعریف کرده باشد. بعداً این شعارها تحول پیدا کرد و شد «جمهوری اسلامی» که محتوای آن تا حدودی مشخص‌تر از «حکومت اسلامی» است. و اصالت آراء «جمهور» مردم را افاده می‌نماید. اما شکل و محتوای همین جمهوری هم مورد بحث بود. بعد از انقلاب یکی از بزرگان با صراحت به این نگارنده می‌گفت که ما در اسلام آزادی نداریم. انتخابات نداریم، مجلس نداریم... قانون اساسی نداریم... ما حکومت اسلامی داریم و ما خواستار آن حکومت اسلامی بودیم، که در آن رهبر انقلاب نظیر حضرت علی(ع)، والیان، امراء و وزراء را تعیین، نصب یا عزل نماید. ولی تو (این راقم) این مسائل، قانون اساسی، انتخابات، ... را به در برنامه سیاسی رهبر مطرح و ما را گرفتار کردی... .

خوب این چنین درکی از حکومت اسلامی مطمئناً با دموکراسی جمع نمی‌شود و در تضاد با آن است. این نگرش حکومت اسلامی از دیدگاه خاصی است. که به نظر نمی‌رسد جایی و ریشه‌ای در قرآن و سنت و عترت داشته باشد.

اما اگر حکومت اسلامی را به این معنا بگیریم که مردم در تمشیت امور خود آزادند و امر آنان در دست خودشان است، حاکمیت از آن خود مردم است در آن صورت تعارضی میان حکومت اسلامی و دموکراسی در میان نخواهد بود.

اگر مردم را اصل و پایه بدانیم. یا به تعبیری واقعاً میزان رأی مردم باشد، خوب، واضح است که محتوای حکومت مردم بر مردم، از باورها و اعتقادات خود مردم نشأت خواهد گرفت. و مردم هم، در هیچ زمانی در خلاء فکری نیستند و بالاخره به نوعی، دارای فکر و اندیشه و ایدئولوژی هستند. در یک جامعه دموکراتیک و باز سیاسی، افکار و اندیشه‌ها و باورهای مردم در محتوای حکومت، منعکس و متبلور می‌گردد و این خود مردم خواهند بود که باورها، دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی و دینی خود را در شکل قانون و مقررات تدوین و تصویب و اعمال می‌کنند. جامعه دموکراتیک به معنای جامعه بدون دین و یا بدون ایدئولوژی نیست. که متعارض هم باشند. بنابراین اگر دین و باورهای دینی یا ایدئولوژی در متن جامعه زنده باشد، حضور داشته باشد، خواه و ناخواه، و بی‌هیچ تردیدی از طریق حکومت مردم بر مردم این باورهای اعتقادی در ساختارهای حکومتی و محتوای آن، اعم از سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منعکس و متبلور خواهد شد.

اما اگر منظور حکومت ایدئولوژی به مفهوم لنینی آن، یعنی هژمونی یک طبقه بر کل جامعه باشد، و حکومت دینی یعنی حکومت طبقه روحانی، این امر با دموکراسی و جمهوریت در تعارض است. حکومت ایدئولوژی به‌طور عام، و حکومت اسلامی به‌طور خاص، به این معنا که اقلیتی از مؤمنین به ایدئولوژی، خواه مؤمنین به طبقه کارگر به نام حزب طبقه کارگر و به عنوان نماینده طبقه کارگر. با طبقه روحانیون که خود را نماینده دین و خدا بدانند علی‌رغم میل و اراده اکثریت مردم و بر آنان حکومت کنند در تعارض با حق حاکمیت الله و حاکمیت ملت و نفی مشیت الهی است. اما وقتی ماهیت و محتوای نظام حاکم بر جامعه بر پایه اعتقادات ایدئولوژیکی و دینی خود مردم باشد و در شکل و زبان قانون اساسی و سایر قوانین بروز و تجلی پیدا کند، و از طریق حق حاکمیت ملت اجرا درآید، این نه تنها در تعارض با دموکراسی نیست، بلکه عین دموکراسی است.

اصولاً یک رابطه مستقیم بین جهان‌بینی و دموکراسی وجود دارد. بر اساس جهان‌بینی است که دموکراسی تعریف می‌شود. ارتباط جهان‌بینی با دموکراسی در تقسیم دموکراسی به انواع لیبرال دموکراسی و رادیکال دموکراسی آن کاملاً

مشخص می‌گردد. لیبرال دموکراسی غربی بر اساس جهان‌بینی و تعریف خاص از انسان، ویژگی‌های خاصی پیدا کرده است. درحالی که رادیکال دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی سابق، بر اساس دیدگاه‌های مارکسیستی تبیین و تعریف شده بود.

بنابراین به نظر می‌رسد که اصولاً هیچ حکومتی بدون فلسفه سیاسی منبعث از جهان‌بینی و نگرش‌ها و ایدئولوژی خاص وجود ندارد. در جهان‌بینی توحیدی، حقوق و ارزش‌های انسانی، به رسمیت شناخته شده است و حاکمیت مردم در امتداد حاکمیت الله است. بنابراین تعارضی میان اسلام و دموکراسی وجود ندارد.

سؤال: در صورت موفقیت اقدامات سیاسی - اقتصادی اخیر در شوروی و بلوک شرق و تحکیم سیاست تشنج‌زدایی در روابط میان دو بلوک شرق و غرب، آینده جهان سوم و جنبش‌های آزادی‌بخش چگونه ارزیابی می‌شود؟

تشنجات کشورهای دنیای سوم، یا به تعبیر گسترده‌تری، در نیمکره جنوبی از دو گروه عوامل داخلی و خارجی نشأت می‌گیرند. در این کشورها، عموماً نابسامانی اقتصادی، فقر و محرومیت، عقب‌ماندگی، اختلاف طبقاتی، و عوامل ریشه‌دار دیگر منشاء بسیاری از مشکلات است. درست است که این مشکلات، در اثر سلطه بیگانه و به نفع حفظ سلطه تشدید شده است، اما این مشکلات قبل از ورود استعمار جدید به این کشورها نیز به صور مختلف وجود داشته و در اکثر موارد وجود همین عوامل داخلی موجب سلطه بیگانه گردیده است، به سخن دیگر، در این کشورها در صورتی که عامل یا عوامل خارجی هم از بین بروند، اگر عوامل داخلی اصلاح نگردند، این مشکلات هم‌چنان ادامه خواهند یافت، اما مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در این کشورها ریشه‌دار هستند و تغییر و اصلاح آنها مدت‌ها طول خواهد کشید.

اگرچه راه‌حل‌های عام برای این کشورها وجود دارد. اما هر کشور باید بر اساس ویژگی‌های خود، راه‌حل‌های مناسب خود را پیدا و انتخاب نماید. برای اینکه نیروهای داخلی بتوانند در هم‌کنشی با هم نهایتاً به یک جمع‌بندی و راه‌حل مناسب و قابل قبول برسند و جامعه به یک تعادل مطلوبی برسد، سال‌ها وقت لازم دارند.

اما به هر حال عوامل خارجی، در طی چند قرن گذشته، در تشنجات و نابسامانی‌ها، فقر و محرومیت این کشورها نقش مؤثری ایفا نموده‌اند. بدون شک بخشی از تشنجات و مشکلات جهان سوم، معلول جنگ سرد میان دو بلوک جهانی بوده است، ابرقدرت‌های متخاصم، در مبارزه با یکدیگر، از شرایط درونی این جوامع به نفع منافع و مصالح خود استفاده می‌کرده‌اند. مثلاً اگر در جامعه‌ای فقر و محرومیت شدید وجود دارد. یکی از حریفان برای مقابله با طرف مقابل، از این شرایط نامتعادل استفاده می‌برده است.

خب، تحت شرایطی این تقابل و تخاصم میان ابرقدرت‌ها، از جهاتی به نفع مردم محروم بوده است. تبلیغات یک طرف، که عمدتاً به منظور مقابله با طرف دیگر بوده است، سبب روشن شدن اذهان عمومی و رشد آگاهی‌های سیاسی می‌گردیده است. حکومت‌های محلی، وابسته به مثلاً بلوک غرب، از ترس رشد نارضایتی‌ها، برخی اصلاحات اقتصادی برای تعدیل ثروت و یا کمک به طبقات محروم را انجام می‌داده‌اند. اما از سوی دیگر ترس از حریف بهانه‌ای در دست نیروهای سرکوب‌گر بوده است تا هر حرکتی را به نام کمونیزم سرکوب نمایند. در چنین شرایطی حتی نیروهای مستقل و ملی هم قادر به رشد مطلوب نبوده‌اند. پایان جنگ سرد، قطعاً بر این بخش از عوامل مؤثر در مسائل دنیای سوم اثر می‌گذارد. اما مسائل ریشه‌ای در این جوامع همچنان باقی مانده‌اند. و تا زمانی که آن مسائل باشند جنبش‌های مردمی نیز خواهند بود. و این جنبش‌ها، به هر حال با حکومت‌های غیرملی، و وابسته به قدرت‌های خارجی و به تبع آن با قدرت‌های بیگانه درگیر خواهند بود، و این خود سبب بروز تشنجات ملی و منطقه‌ای خواهد شد. اما پایان جنگ سرد، می‌تواند موجب پیدایش شرایط جدیدی در جهان سوم بشود، که احتمالاً مانع بروز تشنجات در درازمدت می‌گردد. و راه را برای حل مسائل بنیادی این جوامع در یک فرآیند درازمدت ممکن و میسر می‌سازد.

در دوران تخاصم جهانی، رابطه هر یک از ابرقدرت‌ها با کشورهای دنیای سوم در قلمرو نفوذ آنان دو وجه داشت. وجه اول اولویت‌ها با انگیزه‌های اقتصادی و بهره‌مندی‌های قدرت بیگانه مسلط از منابع حیاتی کشور تحت سلطه بود و وجه دیگر آن، حفظ قلمرو از تهاجم حریف، یا اولویت‌های سیاسی.



وقتی جنگ سرد پایان پذیرد، اولویت سیاسی بلاموضوع می‌گردد. یعنی نگرانی قدرت مسلط خارجی از اینکه در نزاع جهانی حریف جای او را بگیرد، و قلمرو خود را توسعه بدهد، از بین می‌رود می‌ماند وجه دیگر قضیه یا اولویت‌های اقتصادی.

تجربه انقلاب‌های متعدد در کشورهای جهان سوم، نشان می‌دهد که در این کشورها، نیروهای انقلابی پس از پیروزی، برای انکشاف اقتصادی، رفع مشکلات و تنگناهای داخلی بالاجبار با سیستم‌های جهانی کنار آمده‌اند. در ویتنام علی‌رغم جنگ‌های طولانی و حماسه‌های تاریخی مردم ویتنام علیه استعمار فرانسه و سپس امپریالیسم آمریکا، پس از پیروزی و خارج شدن نیروهای بیگانه از کشور و تأمین استقلال و تحقق وحدت در ویتنام، حکام جدید، برای ترمیم خرابی‌ها، و استفاده از منابع طبیعی کشور، از شرکت‌های نفتی غربی نظیر موبیل اویل و شل، برای استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی دعوت کردند. نظیر همین جریان در آنگولا اتفاق افتاد، در کوبا اگر دولت آمریکا، کمی انعطاف نشان داده بود، این کشور هرگز به سراغ شوروی نمی‌رفت. در سایر کشورها نیز نمونه‌هایی را می‌توان ارائه داد در ایران نیز، زمامداران فعلی عملاً به اینجا رسیده‌اند که می‌بایستی با کشورهای صنعتی جهان کار کنند و راه را حتی برای سرمایه‌گذاری آنان نیز باز و شرایط را مهیا سازند. البته این نوع همکاری‌ها می‌توانند ماهیتی به کلی متفاوت با ماهیت روابط حکومت‌های دست‌نشانده قبلی داشته باشد.

از طرف دیگر در دوران جنگ سرد، برای کشورهای جهان سوم امکان بهره‌برداری از رقابت‌های بین‌المللی بود، اگر مثلاً آمریکا حاضر نمی‌شد با شرایط مناسب و عادلانه‌ای با یک کشور جهان سومی رابطه اقتصادی برقرار کند، می‌رفتند سراغ شوروی، نظیر کوبا و هند. رقیبان جهانی نیز، با توجه به اولویت‌های سیاسی خود را ناچار به قبول می‌دیدند و از این حرکت‌ها استقبال می‌کردند.

اما در دوران بعد از جنگ سرد و در عصر پایان گرفتن تخاصمات بین‌المللی شرایط برای این نوع دیپلماسی در جهان سوم از بین می‌رود و البته شرایط جدیدی به وجود می‌آید. و آن این است که فشارهای خارجی بر جنبش‌های ملی تقلیل پیدا می‌کند. چرا ممکن است تقلیل پیدا کند؟

اول آنکه، همان‌طور که گفته شد اولویت‌های سیاسی در روابط بین‌المللی به مفهوم دوران جنگ سرد دیگر وجود ندارد. ترس موهوم یا بهانه‌جویی‌ها، که مبادا جنبش‌های ملی نهایتاً به پیروزی کمونیست‌ها برسد منتفی شده است. می‌ماند وجه ضدغربی جنبش‌های ملی در کشورهای جهان سوم که عموماً در گذشته‌های نه چندان دور تحت سلطه استعمار و استیلای غرب بوده‌اند. در این مورد، واقعیت‌ها و انعطاف‌پذیری‌ها چهره خود را نشان خواهند داد. تجارب انقلاب‌های ضداستعماری و ضدامپریالیستی و آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه در کشورهای دنیای سوم نشان می‌دهد که آمادگی برای همکاری اقتصادی با قدرت‌های اقتصادی خارجی، بر مبنای شرایط عادلانه‌ای که تأمین‌کننده منافع هر دو طرف، نه فقط یک طرف باشد، وجود دارد. باتوجه به اینکه جنگ سرد پایان یافته و اولویت‌ها و نگرانی‌های سیاسی - نظامی خاص آن دوران از بین می‌رود، پیروزی جنبش‌های ملی در کشورهای دنیای سوم آن نگرانی‌های گذشته را برای ابرقدرت‌ها در پی نخواهد داشت، حکومت‌های ملی و مردمی، به هر حال ناگزیر از داشتن روابط اقتصادی، سیاسی با دنیای خارج هستند. آنچه فرق خواهد کرد ماهیت و محتوای این روابط است.

از طرف دیگر با پایان گرفتن جنگ سرد، به تدریج معیارهای نظامی در سنجش میزان قدرت‌های جهان، رنگ می‌بازد و معیارهای اقتصادی جایگزین آن خواهد شد. ابرقدرت‌های جدیدی در صحنه فعال خواهند شد. مثلاً آمریکا با یک اقتصاد نظامی - جنگی و ارتش بسیار مجهز، ابرقدرت جهانی بوده است. با خروج شوروی از صحنه، آمریکا تنها ابرقدرت می‌گردد. اما تحولات جهانی، معیار ابرقدرتی را عوض کرده است. از این پس آمریکا ابرقدرت نخواهد بود. بلکه کشورهایی مثل ژاپن و آلمان، دیر یا زود، ابرقدرت‌های جدید جهان خواهند شد. و آمریکا، برعکس، برای تطبیق اقتصاد خود به یک اقتصاد غیرنظامی - جنگی، که موضوعیت خود را از دست داده است، دچار بحران‌ها و مشکلات داخلی گسترده خواهد شد.

این تغییرات بر کل روابط جهانی اثرات کوتاه‌مدت و درازمدتی بر جای خواهد گذاشت.

دو عامل یا دو ضرورت جدید بروز خواهد کرد. عامل اول، ضرورت ایجاد ثبات سیاسی درازمدت در کشورهای دنیای سوم است که مناسبات اقتصادی عصر بعد از تخصصات بین‌المللی بیش از پیش آن را می‌طلبد. دوم چگونگی حل تعارض میان منافع ملی در کشورهای دنیای سوم و قدرت‌های اقتصادی نیمکره شمالی است و اینکه آیا تنظیم روابط به گونه‌ای که برای هر دو طرف سودآور باشد امکان‌پذیر هست یا نیست. در مناسبات جهانی اگر روابط فقط برای یک طرف سودآور باشد آن روابط قطعاً ناپایدار و تشنج‌زاست، روابط صنعتی نیمکره شمالی با نیمکره جنوبی تاکنون از این نوع روابط بوده است. در حالی که تنها آن روابطی پایدار و منطقی و قابل تحمل است که ماهیت آن تأمین‌کننده منافع و مصالح درازمدت هر دو طرف باشد. وقتی اولویت‌های اقتصادی در روابط بین‌المللی، نقش تعیین‌کننده پیدا می‌کند، شرایط جدیدی را به همراه و به دنبال خود مطرح می‌سازد. به نظر می‌رسد که در مناسبات جهان، بعد از عصر تخصصات بین‌المللی، احتمال موفقیت یک حکومت مستقل ملی به مراتب بیشتر شده باشد و امکان برقراری روابط با کشورهای نیمکره شمالی، با شرایط قابل قبول که متضمن منافع و مصالح ملی باشد، میسر باشد. و البته این از یک طرف بستگی به شکل‌گیری روابط کنونی جهان، یا به تعبیری نظم نوین جهانی دارد. و از طرف دیگر به فهم و درک رهبران ملی در کشورهای دنیای سوم از مناسبات جهان و قدرت عملی آنان در استفاده از شرایط بستگی دارد. از طرف دیگر، نقش تعیین‌کننده اولویت‌های اقتصادی در روابط شمال و جنوب، در دوران ما بعد جنگ سرد، تغییرات در ساختارهای سیاسی کشورهای جنوب و لیبرالیزه و دموکراتیزه شدن به منظور ایجاد ثبات سیاسی درازمدت، را می‌طلبد. در دوران جنگ سرد ثبات سیاسی در چهارچوب اولویت‌های سیاسی، به این معنا بود که به هر شکل و با هر قدرت ولو سرکوب نظامی، کشور مورد نظر باید در اردوگاه غرب یا شرق بماند، با وجود این، چنین نظام‌هایی عمیقاً بی‌ثبات هستند (ایران دوران استبداد سلطنتی و یا کشورهای بلوک شرق) در حالی که نظام‌های دموکراتیک، ولو ضعیف، ثبات درازمدت بیشتری دارند.

به عبارت دیگر ضعیف‌ترین دموکراسی‌های جهان، از قوی‌ترین نظام‌های استبدادی، ثبات درازمدت بیشتری دارد. اولویت‌های جدید، به معنای موج جدیدی

از تغییرات به سوی دموکراسی در جهان سوم می‌باشد. این امر بر استراتژی مبارزات ملی در کشورهای جهان سوم اثر می‌گذارد. از این پس مبارزات ملی و آزادی بخش از مبارزات انقلابی و قهرآمیز به سوی مبارزات قانونی و مسالمت‌آمیز سوق پیدا خواهند کرد.

سؤال: آیا لیبرالیسم سیاسی با لیبرالیسم اقتصادی قابل جمع است یا خیر؟ منظور در تئوری و عمل است؟ مثلاً سیاست‌های احزاب سیاسی در آمریکا (حزب دموکرات و حزب جمهوری‌خواه)، در انگلیس (حزب محافظه‌کار و حزب کارگر) و جناح رسالتی و رادیکال در اصطلاح چپ در داخل کشور مورد سؤال است؟

ابتدا باید دید منظور از «لیبرالیسم سیاسی» و «لیبرالیسم اقتصادی» چیست؟ این‌ها مفاهیمی برخاسته از تجارب تاریخی اروپای غربی هستند. روشن نیست که بتوان آنها را به جامعه ایرانی هم تعمیم داد. این مفاهیم حتی در خود غرب هم دچار دگرگونی و تحول شده است. آنچه در قرن ۱۹ از این کلمات فهمیده می‌شود، در این دوران فهمیده نمی‌شود. اما به هر حال در اروپا و آمریکا یک رابطه نزدیکی میان این دو پدیده وجود دارد. لازمه رشد اقتصادی وجود آزادی‌های سیاسی است. در اروپا و آمریکا، سرمایه‌داری تجاری، رشد کرده است. در واقع رشد اقتصادی، رشد در هر سه بعد را می‌طلبد و رشد و توسعه اقتصادی بدون توسعه انسانی، بدون فراهم آمدن زمینه‌های ضروری، از جمله آزادی‌های سیاسی امکان‌پذیر نیست. اما در ایران متأسفانه بنا به علل تاریخی توسعه اقتصادی هماهنگ نداشته‌ایم و در نتیجه به علت فقدان تولید ملی، سرمایه‌داری تجاری رشد بیمارگونه پیدا کرده است. بعد از انقلاب نیز، که به علت تحولات سیاسی و اثرات تخریبی آن، صنعت رو به رشد داخلی ضربه شدیدی خورد، سرمایه‌داری تجاری رشدی به مراتب بیشتر از قبل از انقلاب کرده است. سرمایه‌داری صنعتی در ایران هنوز هم در مراحل بسیار ابتدایی است. از طرف دیگر سرمایه‌داری تجاری، در کشورمان به علت فقدان رشد قابل توجه تولید ملی، دائماً رو به خارج دارد. نگاه کنید به اختلافات عمده میان دو جناح به اصطلاح راست و چپ حاکمیت. آنچه جناح به اصطلاح راست اصرار دارد و خواهان آن است، آزادی تجارب خارجی،

آن هم در بخش واردات کالاهای مصرفی است. نه صادرات و نه سرمایه‌گذاری در تولید صنعتی و کشاورزی. فقط و عمدتاً واردات. جناح به اصطلاح چپ هم که مدعی مخالفت با جناح راست، یا سرمایه‌داری تجاری است، نتوانست یا نخواست تفاوت‌های اساسی میان انواع سرمایه‌داری را توجه کند، و در مواضع و عملکردهای خود به شدت سرمایه‌داری صنعتی و کشاورزی نوپا را نیز ضربه زد. و این امر در نهایت به سود سرمایه‌داری تجاری تمام شد. بی‌جهت نیست که خط راست مدافع سرمایه‌داری تجاری در بازی قدرت فعلاً برنده شده است. شما هرگز ندیده‌اید و نخوانده‌اید که این گروه از سرمایه‌گذاری در صنعت صحبت کند. به همان اندازه که جناح به اصطلاح چپ از مسائل اساسی غفلت و آنها را قاطی کرده است، جناح راست صرفاً بر آزادی تجارت خارجی - واردات تکیه کرده است. بنابراین جناح به اصطلاح راست به لیبرالیسم اقتصادی، آن هم فقط در چهارچوب آزادی تجارت خارجی، واردات معتقد است.

علاوه بر این جریان معروف به راست در ایران از دو بخش تشکیل شده است و نماینده و معرف دو گروه ریشه‌دار اجتماعی - اقتصادی است. یکی گروه آن همان سرمایه‌داری تجاری است. اما گروه دیگر آن، فقهای سنتی هستند. فقه سنتی، علاوه بر آنکه عمدتاً نگران شکل و فرم است، دو ویژگی دیگر هم دارد. اول آنکه به شدت فردگراست. فقه سنتی در فرآیند تجارب تاریخی، که هرگز در معرض دولت و حکومت نبوده است در محدوده روابط فردی فعال بوده است. دوم آنکه اساساً خشن و نامتحمّل است. اگر چه تحولات انقلاب و حوادث بعد از آن بر فقه سنتی و روندهای درون حوزه اثرات گسترده‌ای داشته است، اما علی‌الاصول ساختارهای سنتی آن هنوز پابرجاست. بنابراین خط یا جناح به اصطلاح راست، در دیدگاه‌های سیاسی خود این ویژگی‌های فقه سنتی را نیز منعکس می‌سازد. و لذا از جهت سیاسی طرفدار و معتقد به خشونت سیاسی است و کم‌ترین اعتقاد و علاقه‌ای به آزادی‌های سیاسی یا لیبرالیسم سیاسی ندارد. بنابراین اگر منظور شما تجمع لیبرالیسم سیاسی یا لیبرالیسم اقتصادی است، باید بگویم خیر قابل جمع نیستند. برعکس هر قدر این جریان قدرت بیشتری پیدا کند، خشونت سیاسی بیشتر خواهد شد. ویژگی سرکوب‌گر این جریان از جای دیگری نیز منشاء می‌گیرد. سرمایه‌داری

تجاری، در کشورهای مثل ایران، یا وابسته سرمایه‌داری تجاری بین‌المللی است یا به هر حال وابسته می‌شود. در حالی که بر عکس آن سرمایه‌داری صنعتی است. منافع سرمایه‌داری صنعتی، یا به تعبیری بورژوازی ملی، ماهیتاً در تضاد با سرمایه‌داری خارجی است. سرمایه‌داری صنعتی، برای توسعه نیاز به کنترل شدید واردات دارد تا صنعت ملی را در برابر رقبای خارجی حمایت کنند. در سرمایه‌داری صنعتی (اعم از کشاورزی یا غیره). به هر حال عنصر ضداجنبی و عنصر ملی وجود دارد. تنها یک حکومت ملی است که از تولید ملی در برابر تهاجم قدرت‌های اقتصادی بیگانه حمایت می‌کند. حکومت ملی بدون پایگاه مردمی و بدون حاکمیت ملت بر سرنوشت خود امکان‌پذیر نیست.

به عبارت دیگر، سرمایه‌داری ملی نیاز به فضای سیاسی مناسب رشد خود دارد. اما سرمایه‌داری تجاری، نه تنها به چنین فضایی نیاز ندارد بلکه ضد آن است. با کلماتی چون لیبرالیسم، دموکراسی، حاکمیت ملت... حکومت ملی دشمنی دارد. چنین جریانی، در کشوری مثل ایران با تمام قوا به دنبال آن است که قدرت سیاسی را در دست بگیرد تا از طریق آن بازار تجارت کالاهای مصرفی وارداتی را کنترل نماید. بنابراین در کشوری مثل ایران بر خلاف غرب، لیبرالیسم اقتصادی، که با سلطه سرمایه‌داری تجاری همراه است به لیبرالیسم سیاسی، یعنی بازشدن جو سیاسی جامعه و برخورداری مردم از حقوق و آزادی‌های سیاسی منجر نخواهد شد. بلکه برعکس مبلغین و معتقدین به لیبرالیسم اقتصادی در ایران، از نظر سیاسی شدیداً خشن و سرکوب‌گرند.

اما سؤال شما نکته دیگری را در بردارد، که باید به آن توجه کرد. مسأله اساسی در کشور ما، اصل توسعه، به مفهوم انسانی و اقتصادی است. لیبرالیسم اقتصادی و یا سیاسی فرع بر آن است. اعتقاد یا عدم اعتقاد به لیبرالیسم در مفهوم اقتصادی یا سیاسی، و به‌طور کلی، اعتقاد به هر نوع مکتب اقتصادی یا سیاسی در چهارچوب تعاریف و یا نظریه‌پردازی درباره مفهوم توسعه به طور عام و برای یک کشور دنیای سومی، نظیر ایران، به طور خاص مورد بحث قرار می‌گیرد. البته خود تعریف یا نظریه‌پردازی درباره مقوله توسعه، در سطحی با جهان‌بینی و ایدئولوژی سر و کار دارد. که در اینجا مورد بحث ما نیست.

نکته‌ای که در اینجا و در رابطه با سؤال شما باید به آن پرداخت این است، که توسعه اقتصادی بدون توسعه انسانی، امکان‌پذیر نیست. و توسعه انسانی، پیش‌شرطها و پیش‌نیازهای خود را دارد، که به طور عام به عنوان پیش‌شرطهای سیاسی توسعه عنوان می‌شود. به این معنا که توسعه اقتصادی، بدون تحقق حقوق و آزادی‌های سیاسی در جامعه امکان‌پذیر نیست.

این امر به خصوص در کشورهای دنیای سوم، (یا دنیای دوم / یا نیمکره جنوبی) نظیر ایران اجتناب‌ناپذیر است. در این کشورها، هر بحران و هر مشکلی اول سیاسی است، بعد چیز دیگر. و برای یافتن راه‌حل برای مشکلات اجتماعی و اقتصادی، اول باید بحران سیاسی، حل شود - در اینجا بحران سیاسی به معنای بحران در روابط مردم با قدرت حاکم است. زمانی بود که حدود اختیارات و مسئولیت‌های دولت از یک طرف و حقوق و آزادی‌های ملت از طرف دیگر روشن نبود. دولت‌ها، هم از حیث نظری و هم از حیث عملی استبدادی بودند. حق حاکمیت ملت به رسمیت شناخته نشده بود. بنابراین بحران سیاسی محتوای دیگری داشت. اما خوشبختانه، در اثر مبارزات ملت ایران از زمان مشروطه تاکنون، این بخش از بحران حل شده است، یعنی حداقل از جهت نظری حق حاکمیت ملت و حدود آزادی‌های اساسی و همچنین چگونگی اعمال حق حاکمیت ملت و سامان‌یابی ساختار قدرت سیاسی یا دولت، و حدود مسئولیت‌ها و وظایف روشن شده و به صورت اصول مصرح در قانون اساسی تصویب شده است. بنابراین بحران سیاسی از نوع دیگری است.

بحران ناشی از عدم اجرای قانون اساسی و بی‌توجهی، یا زیر پا گذاشتن آن اصول است. هر زمان، در هر جامعه‌ای، هرگاه قدرت حاکم، برخلاف تعهدات و پیمان‌ها و قراردادهای (خواه تعهدات شرعی و دینی باشد یا قانونی و اجتماعی) عمل کند، و یک طرفه تعهدات و قراردادهای را زیر پا بگذارد، بحران سیاسی بروز می‌کند.

عملکرد دولت در این راستا، سبب بروز ناامنی و هیجانات سیاسی و اجتماعی و عدم اعتماد و اطمینان به ثبات درازمدت می‌گردد - و تمام این‌ها مخل توسعه اقتصادی است. رعایت اصول مصرح در قانون، و پایبندی به آن،

خصوصاً در مورد حقوق و آزادی‌های اساسی ملت، از اجزای ضروری توسعه انسانی است. بنابراین حل این بحران سیاسی خود مقدمه اجتناب‌ناپذیر توسعه اقتصادی است.

حال اگر لیبرالیسم سیاسی، به معنای تحقق و تأمین حقوق و آزادی‌های اساسی ملت - در چهارچوب تعاریف توافق شده در قانون اساسی مورد نظر باشد و اگر لیبرالیسم اقتصادی نیز در چهارچوب تعاریف قبول شده قانون اساسی، به خصوص، در بعد و محور توسعه صنعتی - کشاورزی مورد نظر باشد قطعاً روابط نزدیک و تنگاتنگی میان این دو وجود خواهد داشت.

### برخی اختلاف‌نظرهای بین شرق و غرب در زمینه حقوق بشر

مرکز بین‌المللی اولاف پالمه استکهلم، سوئد

سمینار حقوق بشر. ۲۱ مهر ماه ۱۳۷۰ (۱۳ اکتبر ۱۹۹۸)

آقای رییس، خانم‌ها، آقایان

اجازه بدهید به رسم خودمان عرض کنم «سلام علیکم؛ درود بر شما». در آغاز؛ سپاس عمیق خود را از دعوت حضور در این گردهمایی با شکوه و فرصتی که برای تبادل نظر پیرامون یکی از حساس‌ترین موضوعات حصر حاضر، یعنی حقوق بشر، به خصوص در کشور خود، به من داده‌اید ابراز می‌دارم. همچنین احساسات و خشنودی خود را از مهمان‌نوازی مردم دوست‌داشتنی شما در مدت اقامت در این کشور زیبا ابراز می‌نمایم.

آقای هانس بکمن، از کمیته ایران و سوئد، به من توصیه نموده‌اند که پیرامون اعلامیه جهانی حقوق بشر و وضعیت حاضر آن در ایران سخن بگویم.

برای بررسی مناسب موضوع، به نظر من دو دیدگاه مختلف را می‌توان برگزید: ملاحظاتی بین‌المللی و تعهدات ملی.

دیدگاه نخست: واقعیت این است که ایران بسیاری از معاهدات بین‌المللی، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر (ا.ج.ب)، معاهده بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و منشور ملل متحد، که قانوناً برای تمام کشورهای عضو سازمان ملل تعهد آورند، را امضا نموده است. این بدان معناست که دولت ایران از نظر



## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۰۱

بین‌المللی متعهد و ملزم به اجرای کامل اصول این معاهدات است. با این همه، مقامات ایران، از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) تاکنون، در پاسخ به فشارهای بین‌المللی برای اجرای تعهداتشان، چنین استدلال می‌کنند که برخی از اصول ا.ج.ح.ب و معاهدات مرتبط با آن، در تضاد با مقررات اسلامی هستند. این مطلب در برخی موارد می‌تواند درست باشد. (مثلاً اصول ۱۶ و ۱۸ ا.ج.ح.ب مبنی بر، به‌ترتیب، آزادی ازدواج بین‌المذاهب و حق تغییر مذهب برای هر کس). اما، به‌طور کلی می‌توان گفت که شباهت‌های زیادی بین آرای اندیشمندان غرب و جهان اسلام پیرامون موضوعات مرتبط با حقوق بشر وجود دارد، ضمن آنکه وجود برخی اختلاف‌نظرهای ریشه‌ای را نیز نباید کتمان کرد. همزمان با این، در بین اندیشمندان اسلامی نیز اختلاف نظرهای عمده‌ای وجود دارد. با این همه، پرسش مهم در اینجا این است که استدلال مقامات ایرانی در نادیده گرفتن مداوم حقوق بشر و اصول ا.ج.ح.ب تا چه حد قابل توجیه و مورد قبول است؟

از آنجا که حضار محترم در اینجا عمدتاً از دنیای غرب هستند، مایلیم به نکات زیر اشاره نمایم:

۱. در غرب، سوءتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌های زیادی نسبت به اسلام و مسلمانان وجود دارد، همین‌گونه که در کشورهای اسلامی نیز سوءتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌های زیادی نیست به فرهنگ غرب، دموکراسی و حقوق بشر وجود دارد.

۲. پس از سقوط کمونیسم، یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، و پایان جنگ سرد، روابط بین قدرت‌ها و تمدن غرب با مسلمانان و کشورهای اسلامی به سرعت در حال تغییر و تبدیل شدن به یکی از حساس‌ترین موضوعات در روابط بین‌الملل و همکنشی‌های بین دو فرهنگ و تمدن است. آینده صلح و پیشرفت در دهکده جهانی ما، به شناختن بهتر تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف بستگی پیدا کرده است.

۳. برای شناختن مسلمانان و جهان اسلام در حال حاضر، باید به خاطر داشت که ۴۶ کشور اسلامی وجود دارند که نمایند، بیش از یک میلیارد مسلمان، یعنی یک‌پنجم جمعیت جهان هستند. کشورهای اسلامی دارای نظام‌های سیاسی

گوناگونی، از پادشاهی‌های استبدادی و حکومت‌های روحانیان گرفته تا انواع پارلمانی و تکثرگرای آن، می‌باشند. تا آنجا که جهت‌گیری این حکومت‌ها مطرح است، برخی مانند ترکیه، سکولار هستند؛ بعضی، مانند عربستان سعودی، سودان، پاکستان، و ایران، ادعا می‌کنند که اسلامی هستند؛ امام نظام سیاسی، قانونی و اجتماعی تعداد زیادی از کشورهای اسلامی مبتنی بر مدل‌های غربی است. اکثریت کشورهای اسلامی دارای قانون اساسی مکتوبی هستند که در آن به برخی از حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان تصریح شده است؛ اما این اصول به ندرت اجرا شده‌اند. گرچه تمام کشورهای اسلامی عضو سازمان ملل متحد و در نتیجه امضاکنندهٔ ا.ج.ح.ب و سایر معاهده‌های مرتبط با آن هستند، اما این کشورها در بیشتر موارد تعهدات بین‌المللی خود را در این زمینه نادیده می‌گیرند.

۴. جامعه‌های اسلامی سراسر جهان در یک وضعیت گذار تاریخی به سر می‌برند. جنبش‌های اسلامی گوناگونی با جهت‌گیری‌های مختلف اسلامی وجود دارند. در حالی که همهٔ این جنبش‌ها سعی به ایجاد تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشورهای خود دارند، اما می‌توان آنها را به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی سنت‌گرا که نسبت به درک پیچیدگی‌های دنیای معاصر بی‌تفاوت و یا ناتوان هستند. این گروه‌ها عملاً در گذشته زندگی می‌کنند. پاسخ آنها به مشکلات موجود مسلمانان، بازگشت به اسلام اولیه است و در رویای تجدید حیات و استقرار مجدد خلافت اسلامی به سر می‌برند. سنت‌گرایان اسلامی، و عمدتاً روحانیان، به هر دلیل، دارای ارتباط‌های قدرتمندی با توده‌ها هستند، و می‌توانند به نحو خیلی مؤثری آنها را بسیج کنند. وقتی این توانایی مبتنی بر احساس مذهبی صرف توده‌های مسلمان و سنت‌های اجتماعی ریشه دارد در یک عرصهٔ سیاسی به کار گرفته شود، قدرت سیاسی سنگینی، در مقایسه با هر گروه دیگر، به آنها می‌دهد. این نکته روشن می‌سازد که چرا سنت‌گرایان اسلامی، در مقایسه با روشنفکران مسلمان رقیب، شانس بیشتری در قبضه کردن قدرت دارند. این امر، البته در مورد فاز اول بازی قدرت صادق است نه در تمام مراحل آن. از آنجا که سنت‌گرایان با پیچیدگی‌های نظام‌های اجتماعی، ملی و سیاسی و اقتصادی بین‌المللی موجود آشنایی ندارند، هنگامی که در مسند قدرت قرار می‌گیرند از

تأمین خدمات اجتماعی و اقتصادی مورد انتظار توده‌ها باز می‌مانند. نتیجه، این عدم توفیق‌رهایی مردم عادی و عامی از شیفتگی و یأس آنها از حکمرانان و سست شدن ارتباط‌های سنتی بین سنت‌گرایان و توده‌های حامی آنهاست.

از طرف دیگر، روشنفکران مسلمانی وجود دارند که از ارتباط‌های نوع سنت‌گرایان با توده‌ها برخوردار نیستند، اما جهان معاصر را می‌شناسند، به آن توجه دارند، و می‌کوشند تا با چالش‌های جدیدی که در اثر برهم‌کنشی‌های بین فرهنگ‌های غرب و اسلام در مقابل جهان اسلام قد علم می‌کنند پاسخ بدهند. در پاسخ به این چالش‌ها، اندیشمندان روشنفکر مسلمان سعی بر آن دارند که با ارزیابی مجدد استنباط‌های اسلامی، تفسیر جدیدی از ارزش‌های بنیادی اسلام به دست دهند و چارچوب‌ها یا راهکارهای جدیدی برای ارزش‌های اولیه اسلامی، به منظور حل معضلات پیچیده سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی در جامعه‌هایشان پیدا کنند.

بنابراین، در برخورد با مسلمانان و قضاوت درباره آنها باید به این واقعیت توجه داشت که طیف گسترده‌ای از عقاید مختلف پیرامون موضوعات اسلامی و غیراسلامی، نه تنها در میان مسلمانان سنت‌گرا و روشنفکر، بلکه در میان اعضای هر گروه نیز وجود دارد. به این ترتیب، هیچ تفسیر اسلامی معتبر منحصر به فردی پیرامون موضوع‌هایی مانند حقوق بشر، نوع تکثرگرایی حکومت و نظام‌های اقتصادی در میان اندیشمندان مسلمان وجود ندارد. این بارزترین ویژگی جامعه‌های اسلامی در حال گذار معاصر است.

۵. بعضی از اندیشمندان روشنفکر مسلمان از بیرون قلمرو تفکر مذهبی (فردینی) با مسأله حقوق بشر برخورد می‌کنند و آن را یک موضوع کلامی می‌دانند و به این ترتیب، استدلال‌های خود را از بحث‌های مذهبی فراتر می‌برند. در این گونه بحث‌ها، این پیش فرض وجود دارد که طبیعت یا گوهر انسان منحصر به فرد بوده و صرف‌نظر از جنسیت، رنگ، نژاد و غیره در میان همه انسان‌ها مشترک است. بر اساس گوهر یا فطرت آدمی، آنچه را که ما «حقوق بشر» می‌نامیم، در حقیقت حق به مفهوم حقوقی آن نیستند، بلکه نیازهای انسانی می‌باشند. بنابراین، آزادی بیان که عنوان مثال یک موضوع قابل مناقشه نیست، بلکه مانند غذا و مسکن یک نیاز

#### ۶۰۴ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

انسانی است. بشر برخوردار از ویژگی‌های خاصی است که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازند. برای توسعه انسانی، انسان نیاز مبرمی به ارضا و تأمین کامل و مناسب نیازهای فیزیکی و روانی خود دارد. از آنجا که همه انسان‌ها با هم برابرند، برای تأمین حوایجشان نیز حقوق برابری دارند. لذا عدالت در اینجا به معنای شانس برابر برای همه انسان در توسعه توانایی‌های ذاتی آنهاست. از آنجا که عدالت و انسانیت هر دو دارای ماهیت فرامذهبی هستند، لذا باید آنها را به عنوان معیارهای تعیین ویژگی‌های انسانی مذاهب مختلف به کار برد. بنابراین، مذهب فطری آن مذهبی است که عادلانه و انسانی باشد.

اسلام را می‌توان یک مذهب فطری تلقی نمود، زیرا دادگستر و انسانی است. از دیدگاه جهان‌بینی اسلامی، بشر دارای یک طبیعت یا گوهر (فطرت) است. اسلام مذهبی است انسانی که متناسب با طبیعت انسان پایه‌ریزی شده است. اراده آزاد و قدرت تفکر، دو ویژگی عمده طبیعت انسان هستند، که می‌توان آنها را به عنوان عطایایی که از سوی خداوند به انسان ارزانی شده است تلقی نمود. به این ترتیب، انسان جانشین خدا در زمین است. توسعه انسانی بشر بستگی به بروز و تجلی آزاد این ویژگی‌ها دارد. حتی وحی موثق خداوند را نیز نباید بر انسان تحمیل کرد. قرآن مجید به روشنی این مطلب را بیان می‌کند: «اکراه و اجباری در دین نیست» (سوره بقره، آیه ۲۵۶). این دو ویژگی به همراه خود مسئولیت‌ها و وظایفی را بر دوش انسان قرار می‌دهد.

براساس این تعبیر از اسلام، هیچ ناسازگاری اساسی بین اسلام و بندهای ا.ج.ب وجود ندارد. با وجود این، در اجرای اصول ا.ج.ب در هر یک از کشورهای عضو سازمان ملل متحد باید اعتقادات، آداب و رسوم، و فرهنگ‌های ملی، بومی و محلی را در نظر گرفت. هرچند به نظر ما حقوق اصلی همواره باید برقرار بمانند، اما ضرورت و رخصت اعمال برخی محدودیت‌های مشروع بر بعضی از حقوق بشر، به استثنای حقوق معینی مانند آزادی از شکنجه و بردگی، را باید به رسمیت شناخت.

۶. اما اندیشمندان مسلمان دیگری هم، مانند سنت‌گرایان، وجود دارند که، به دو دلیل، مخالف مفاهیم جدید مانند حقوق بشر، حکومت تکثرگرا و اصول

ا.ج.ح.ب هستند. یک احتجاج کلامی وجود دارد و بر پایه این فرض استوار است که چون دموکراسی و حقوق بشر اساساً انسان‌محور، و اسلام خدامحور است، لذا این دو با هم سازگار نیستن. دموکراسی انسان را در مقابل خدا قرار می‌دهد؛ حاکمیت خدا نقطه مقابل حاکمیت انسان است. منشأ قدرت، از سوی خداوند، و از بالا به پایین است، نه از سوی جامعه و از پایین به بالا. همان‌گونه که سر رابرت فیلمر در قرن هفدهم گفته است؛ «خداوند متعال قدرت را به اشخاص معینی ارزانی داشته است و این اشخاص و وارثان آنها حکومت قانونی و مشروعی را تشکیل می‌دهند که مخالفت با آنها نه تنها خیانت که خدانشناسی و بی‌دینی است». در مورد ما، منطق سنت‌گرایان اسلامی این است که خداوند حضرت محمد(ص) را به عنوان فرستاده خود برگزیده و قسمتی از قدرت خدا را به وی داده است. انسان باید همان‌گونه که از خداوند اطاعت می‌کند از پیامبر او نیز اطاعت کند. حضرت محمد(ص)، به فرمان خداوند، امامان معصوم را منصوب فرموده است، و ایشان به نوبه خود ولی فقیه را به عنوان جانشین خود نصب کرده‌اند. مسلمانان باید همان‌گونه که از خدا اطاعت می‌کنند از ولی فقیه اطاعت کنند. مردم رهبر را انتخاب نمی‌کنند، آنها او را کشف می‌کنند، و رهبری او را می‌پذیرند. قدرت او مطلق و، در نتیجه، بدون حد و او فراتر از همه قوانین است.

با این همه باید در اینجا یادآور شوم که همه سنت‌گرایان، چه سنی و چه شیعه، با این اندیشه سیاسی - کلامی توافق ندارند.

اما مخالفت سنت‌گرایان با موضوع حقوق بشر و اصول ا.ج.ح.ب از موضع فقهی است. واژه «فقه» در فرهنگی قرآنی و اسلامی دارای معانی مختلفی است، که بنده نمی‌خواهم در این فرصت به تمام آنها بپردازم. اما یک تعریف آن، مرتبط با بحث ما، این است که فقه عبارت است از اعمال شریعت، اصول بنیادین، در شکل مجموعه‌ای از قوانین و مقررات اسلامی. از آنجا که تعبیر شریعت می‌تواند متفاوت باشد، در نتیجه علاوه بر مذهب شیعه حداقل چهار مذهب معتبر نیز در میان اهل تسنن وجود دارد. بخش‌هایی از قوانین و مقررات در فقه مستقیماً از قرآن مشتق شده‌اند و جای چندانی برای تجدیدنظر در آنها وجود ندارند. اما بخش بزرگی از آن حاضر برهم‌کنشی بین آموزه‌های دینی و شرایط اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی

جامعه است. به علت تحولات جوامع اسلامی و تغییرات فاحشی که در اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنها ایجاد شده است، بخش‌هایی از فقه، قدیمی و منسوخ گشته و دیگر قادر نیست که با زمان و شرایط حاضر هماهنگی داشته باشد. سنت‌گرایان، سعی دارند موضوعات جدید محافظه‌کاران عاصر، مثل حقوق بشر و اصول ا.ج.ح.ب را با قوانین و مقررات کهنه داوری کنند و از این‌رو است که بعضی مواد را غیراسلامی می‌یابند.

۷. اما مطمئناً اشتباه بزرگی است که با پذیرش این‌گونه بحث‌های نظری، کلامی و یا فقهی بخواهیم نقض مداوم برخی از اصول ا.ج.ح.ب توسط حکومت‌های اسلامی معاصر. از جمله مقامات ایران را توجیه کنیم. اغلب کشورهای اسلامی دارای قانون اساسی مکتوبی هستند. تقریباً در تمام این قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به روشنی حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ما را مشخص می‌کنند. بنابراین، راه دیگری برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، بدون ورود به مناقشات دینی، وجود دارد. مقامات ایران، هرگاه با اتهامات نقض حقوق بشر از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مواجه می‌شوند، به کرات عنوان کرده‌اند که نوع غربی حقوق بشر با اسلام سازگار نیست و بنابراین، برخی از اصول ا.ج.ح.ب در تضاد با اسلام می‌باشند. این نوع بهانه‌ها می‌تواند راه خوبی برای فرار از فشارهای بین‌المللی باشد. اما بحث ما با مقامات ایران این است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توسط یک شورای ایرانی، که اکثریت اعضای آن روحانیون مورد تأیید رهبر فقید انقلاب بوده‌اند، نوشته و تصویب شده است و هیچ بند مغایر با اسلام در آن وجود ندارد. با این همه، برخی از اصول قانون اساسی دائماً نقض می‌شوند. به چند مثال اشاره می‌کنم:

اصل ۲۲: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن، و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

اصل ۲۳: تفتیش عقاید ممنوع است. هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

اصل ۲۴: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام با حقوق عمومی باشند. تفصیل آن را قانون معین می‌کند.

## مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۰۷

اصل ۲۵: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع، و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل ۲۶: تشکیل احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی، و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزاد است مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی، و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

اصل ۲۷: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه محل به مبانی اسلام نباشند آزاد است.

اصل ۳۲: هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال، و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. اصل ۳۳: هیچ‌کس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه‌اش ممنوع یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.

اصل ۳۴: دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.

اصل ۳۶: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

اصل ۳۷: اصل بر برائت است، و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

اصل ۳۸: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار، یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و

سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.

اصل ۳۹: هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی، یا تبعید شده به هر صورت ممنوع و موجب مجازات است.

تمام این اصول، که در همخوانی کامل با اصل ا.ج.ب هستند، دائماً یا در حال نقض شدن می‌باشند و یا نادیده انگاشته شدن. علاوه بر این، هیچ‌یک از اصول فصل ۷ قانون اساسی ج.ا.ایران، که مربوط به انتخاب شوراهای محلی، یعنی شوراهای روستا، بخش، شهر، و استان، است، تاکنون اجرا نشده‌اند. اخیراً، رئیس‌جمهور خاتمی قول داده است که انتخابات این‌گونه شوراها را برگزار کند.

اصل ۱۶۸ قانون اساسی ذکر شده بیان می‌دارد که رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی باید به صورت علنی و با حضور هیأت منصفه، و در دادگاه‌های عادی دادگستری صورت بگیرد. نحوه انتخاب، شرایط، و اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند.

این اصل، جز در موارد جرائم مطبوعاتی، تاکنون اجرا نشده است. مقامات دولت ایران ادعا می‌کنند که در ایران هیچ زندانی سیاسی وجود نداشته و ندارد.

فصل ۵ قانون اساسی ما حاکمیت انسان بر سرنوشت خود را به رسمیت شناخته و بیان می‌دارد که هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از او سلب کند. بسیاری از اصول این فصل و فصل‌های دیگر به راه‌ها و ابزار، نظیر انتخابات مجلس شورای اسلامی، انتخاب رئیس‌جمهور، و انتخاب مجلس خبرگان، اختصاص یافته‌اند که براساس آنها مردم می‌توانند با آراء مستقیم خود این حق خداداد را اعمال نمایند. با این همه، مردم نمی‌توانند بدون بهره‌گیری کامل از حقوق و آزادی‌های اساسی خود، آن‌گونه که در فصل سوم قانون اساسی ما تصریح شده است، حق حاکمیت خود را اعمال نمایند. از سوی دیگر، دموکراسی یا مؤلفه جمهورییت نظام جمهوری اسلامی، تنها ابزار اعمال حق حاکمیت ملت است. توسعه سیاسی و تأسیس جامعه مدنی تنها با تأمین آزادی‌های سیاسی از طریق اجرای کامل و بدون شرط حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ما، نه فقط در چارچوب ا.ج.ب، بلکه با قانون اساسی خودمان میسر است.



مجموعه آثار دکتر یزدی □ ۶۰۹

۸ - خلاصه اینکه، بین جایگاه انسان در اسلام و مبانی حقوق بشر در غرب، توافقی‌های اصولی وجود دارد. با این همه، برخی اختلاف‌نظرها در میان اندیشمندان غرب و جهان اسلام راجع به حقوق بشر دیده می‌شود.  
- از حوصله شما سپاسگزارم.



## نمایه

- انتظارالمهدی، محمدعلی، ۲۰، ۲۱  
 انگلس، ۵۷، ۱۴۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۱  
 اوپارین، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹  
 بازرگان، مهندس مهدی، ۶، ۷، ۲۵، ۸۷  
 ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۵۷  
 باقی، عمادالدین، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۷۳، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۷۸، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۲۸، ۴۸۳، ۴۹۷، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۹۲  
 برادران دالس، ۱۲۶  
 بنی صدر، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۳۱۹  
 بهرامیان، بهرام، ۳۴۶، ۳۴۷  
 پلانگ، ماکس، ۶۹  
 جوردن همیلتون، ۴۰۹، ۴۳۳  
 حقائق شیخ محمدرضا، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰  
 حسینیان ناصر، ۱۵، ۱۶  
 خاتمی، سید محمد، ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۶۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۵۴، ۶۰۸  
 خزعلی، آیت‌الله، ۱۱۴  
 راسل، پرتراند، ۳۲۳، ۳۲۴  
 روزولت، کرمیت، ۱۲۷  
 ریگان، رونالد، ۶، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶  
 سیک، گری، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳  
 شریعتی، دکتر علی، ۵، ۶، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۴۲۰، ۵۷۲  
 شریعتی، محمدتقی، ۱۳۵  
 شفیعی، متوجهر، ۱۷۸، ۱۷۹  
 صدیقی، کلیم، ۹۳، ۱۶۸  
 طلیعه، محمد، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵  
 فرونچف، ۵۶۱  
 فورد، جرالد، ۱۰۷  
 قطب زاده، ۱۰۲، ۳۵۱  
 قطب‌زاده، صادق، ۹۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۵۵۵

## ۶۱۲ □ مجموعه آثار دکتر یزدی

- کارتز، جیمی، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۹، ۳۱۴، ۳۱۸،  
۳۱۹، ۳۴۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸،  
۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰،  
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۶
- کامکار، عبدالرضا، ۲۱  
کرزای، حامد، ۱۱۴  
کریستوفر، وارن، ۴۲۱، ۴۳۳  
کلارک، رمزی، ۴۴۵  
کلینتون، بیل، ۱۱۰  
گورباچف، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۴،  
۵۷۵، ۵۸۵  
لدین، مایکل، ۱۰۲  
لویس، ویلیام، ۱۰۲  
لینگن، بروس، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴  
مارکس، ۵۷، ۵۸، ۱۴۳، ۵۴۳، ۵۶۳، ۵۶۴،  
۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲  
مازندرانی، ۱۵، ۱۶، ۲۲  
متقی، دکتر ابراهیم، ۱۰۹
- مجدالدین، ۱۵  
مشکسار، ۱۵، ۱۶  
منتظری، محمد، ۱۷۱  
ناهیدیان، بهرام، ۱۷۸  
نیوی بهزاد، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۱،  
۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۵۶۲  
نوربخش، مهدی، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۳،  
۱۷۴، ۱۸۴  
واشنگتن کوارترلی، مجله، ۱۰۲، ۱۰۳  
وفاجو، مهدی، ۵، ۱۴، ۱۵  
ونس، سایروس، ۱۰۵، ۱۰۶، ۳۱۶، ۳۴۵،  
۳۵۸، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲،  
۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱،  
۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۶  
هانی‌الحسن، ۱۲  
یزدانی، هژبر، ۳۳۱، ۳۳۲